به فیض فتاح مستفیضین و کشائش بخش صاحبان یقین
مفتاح خزائن برکات غیبیه و کلید کنوز وسعت لاریبیه اعنی
شرح اوراد فتحیه
از تصنیفات سالک مسالک طریق معنی گستری ملا محمد جعفر صاحب رضا جعفری
در مطبع نامی منشی نولکشور به قالب طبع ریخته شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الفتاح الذی فتح علی المستفتحین ابواب الفتوح وجعل الاوراد الفتحیۃ اورادا للتزکیۃ علی النفس المجموع والصلوۃ والسلام علی رسولہ محمد سید اہل الارشاد وعلی آلہ واصحابہ الداعین الی سبیل الرشاد اما بعد ہمی گوید سالک بادیۂ پریشانی و سالک زاویۂ حیرانی محب طریق جنید و سری احقر عباد محمد جعفر جعفری عفا اللہ عنہ پوشیدہ نماند کہ این اوراد فتحیہ کہ منسوب است بحضرت قطب الاقطاب و سلطان اولی الالباب و آفتاب آسمان ہدایت و آن دُرِّ دریای درایت آن مقتدای حقانی و آن مرشد صمدانی حضرت امیر سید علی ہمدانی قدس اللہ سرہ العزیز و افاض علینا برہ و این اوراد کثیر البرکات و عظیمۃ الخیرات و آیات بینات حضرت صمدیہ و احادیث صحیحہ حضرت مصطفویہ شاہد است صادق و برہانی است ناطق بر جزالت حال کلمات طیبات او و بر جلال و کمال برکات و خاصیات او چنانکہ در وقت تفسیر این کلمات شواہد و بینات ذکر کردہ آید و دلیل فضیلت و برہان عظیمت او ہمین بس کہ بصحت پیوستہ کہ ہر کلمہ از کلمات زاکیات او سبب فتح تیسیری از پیران طریقت بودہ قدس اللہ تعالی اسرارہم کہ بران مداومت نمودہ و فتح خود را در آن

تفسیر

یافته وجه تسمیهٔ اوراد فتحیه نیز همین است و این ضعیف گوید بیت هر که با ذکر خدا انس بگیرد شب و روز * گر
بود مردهٔ صد ساله که روحش بخشند * هر که در فاتحه روز بفتحیه شتافت * هیچ شک نیست که فتاح فتوحش بخشند *
و این کمینه وقتی حاضر بود در حلقهٔ اوراد بخدمت حضرت قطب الاقطاب فی الآفاق و آن مقتدای باستحقاق
و آن مقبول ارباب انتباه و آن مقتول راه الله حضرت شیخ عماد الدین قدس الله روحه العزیز که ناگاه
ازان مست بادهٔ عرفانی و محرم اسرار رحمانی صیحهٔ عجیب واقع شد و حالتی غریب بوجود آمد و چون بعد از اوراد
از سبب آن پرسیده شد فرمودند که اینچنین معلوم شد که بجهت هر کلمه از کلمات این اوراد جمعی از ملایکه
تعین یافته که چون قاریان اوراد بآن کلمات رسند آن جمع از ملایکه با قاریان موافقت نموده مددگاری
نمایند و دران اثنای بکلماتی رسیده شد که از جانب حضرت حق سبحانه بجمع ملایکه ندا آمد که همه مددگاری
کنید چون همه ملایکه با قاریان خواندن گرفتند حالتی عجیب دست داد و این صیحه ازین جهت بود و بالجمله برکات
و خاصیات این اوراد بسیار است اما چون الفاظ شریفهٔ این اوراد عربی واقع شده و هر خواننده را
قوت آن نیست که استخراج معانی از الفاظ عربی تواند کرد و حال آنکه آنچه بر زبان بگذرد و دل ازان
غافل باشد اعتبار چندانی ندارد بلکه آنکس بعتاب نزدیکتر است از ثواب چه رسد زیرا که اگر کسی مدح
بادشاهی مجازی بلفظی ذکر کند که معنی آن نداند و آن بادشاه بران حال مطلع گردد هر آئینه در محل غضب
باشد زیرا که ازو حسابی نگرفته و در مدح او لفظی چند کیف ما اتفق درج کرده و شک نیست که این عمل
مشعر بسخریه و استهزا است پس چون باشد حال آنکس که توجه بپادشاه حقیقی نماید و با وسخن گوید و ظاهر
وجد کنند و داند که چه میگوید چون صورت حال برین منوال بود مناسب نمود که الفاظ شریفهٔ اوراد بر وفق
آنچه از کتب تفاسیر و شروح احادیث و کتب لغت مفهوم میگردد تفسیر کرده میشود تا باشد که ازان ذوقی
که از خمخانهٔ عشرت و از نشاءهٔ شراب محبت سبب تعقل معانی عبارات شریفهٔ اوراد و ادراک نشانات
و اشارات لطیفهٔ او بر قلوب مستان الله و بر اسرار سالکان این راه فایض شود جرعه بکام جان این
لب تشنهٔ زلال وصال و این آرزومند وصال لایزال برسد مصرعه وللارض من کاس الکرام نصیب *
بیت ملازم میکده‌ها روز و شب گدائی کن * بود که دردکشان جرعهٔ بما بخشند * و از جمله اخباری
که دال است بر فضیلت ذکر از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب آن حدیث است که در سنن ابی داود
وارد شده که گفت پیغمبر علیه السلام که هر آئینه این که بنشینیم با جماعتی که یاد کنند خدا را عز وجل از نماز بامداد

تا برآمدن آفتاب دوستر است نزدیک من ازین که آزاد کنیم چهار کس از فرزندان اسماعیل علیه السلام
ونیز در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که بگذارد نماز بامداد را در جماعت و بعد از ان
بنشیند و یاد کند خدایرا سبحانه تا برآمدن آفتاب بعد از ان بگذارد دو رکعت نماز باشد او را ثواب
حج و عمره تامه تامه تامه و در صحیح مسلم آمده که نیست که بنشیند قومی که یاد کنند خدایرا سبحانه مگر این
که احاطه کنند ایشان را ملایکه و فرو گیرد ایشان را رحمت و فرود آید برایشان سکینه یعنی ثبات و قرار
دل و یاد کند ایشان را حق سبحانه وتعالی در جماعتی که نزد پروردگارند و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت
پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم که خدایرا سبحانه فرشتگان اند سیر کننده و گردنده که فاضلان ملایکه اند طلبند
مجلسهای ذکر را پس هر گاه که یابند مجلس که در وی ذکر است می نشینند با ایشان و می پیچند بالها
خود تا پر میسازند میان خود و میان آسمان دنیا و هر گاه که پریشان شوند اهل ذکر ازین مجلس
عروج کنند ملایکه و برآیند بآسمان کیفیت پرسد حق سبحانه وتعالی از ایشان و حال آنکه او دانا
تر است از کجا آمدید گویند از پیش بندگان تو که در زمین اند تسبیح میگویند ترا و تکبیر میگویند و لا
اله الا الله میگویند و حمد تو میگویند و از تو چیزی می طلبند گوید چه می طلبند از من گویند میطلبند از
تو بهشت گوید آیا دیده اند بهشت مرا گویند نی ای پروردگار گوید بطریق تعجب که چون باشد اگر
ببینند بهشت را گویند امان میطلبند از تو گوید از چه امان میطلبند از من گویند از دوزخ تو گوید آیا آنها
دیده اند دوزخ مرا گویند نی گوید آیا چون باشد اگر ببینند دوزخ مرا گویند ملایکه که آمرزش میخواهند از تو
گوید که آمرزیده ام ایشان را و بداده ام آنچه می طلبند و امان داده ام ایشانرا از آنچه امان میخواهند پس
گویند ملایکه که ای پروردگار ما در میان این ذاکران که آمرزیده فلان بنده بسیار گناه گار است
که میگذشت اینجا پس بنشیند ایشان گوید پروردگار که آمرزیدم یعنی ویرا نیز بخشیدم و این نیز قومی اند
که بدبخت نمی باشد بسبب ایشان امت ایشان **بیت** نار خندان باغ را خندان کند + صحبت
مردانت از مردان کند + گر تو سنگ خاره مرمر شوی + چون بصاحبدل رسی گوهر شوی + هر محال از
حال ایشان حال شد + مس آنجا رفت نیکو فال شد + و در موطای امام مالک و مسند امام احمد حنبل و
سنن ترمذی و سنن ابن ماجه آمده که پیغمبر گفت صلی الله علیه وآله وسلم که آیا خبر بکنم شما را به بهترین
اعمال شما و پاکیزه ترین اعمال شما و بادشاه شما و بلند ترین اعمال شما در درجات شما و بچیزی که بهتر است

شمارا از نفقه کردن زر و نقره و بچیزی که بهتر است شمارا که رسیدن با دشمنان خود که کافران اند
پس بزنید شما گردنهاے ایشان را یعنی شما غازی شوید و بزنند ایشان گردنهای شما یعنی
شما شهید شوید گفتند بلی یعنی خبر کنید ما را قال ذکر الله یعنی گفت که این آن چیز که همه مدح کردم
اورا ذکر خداوند است سبحانه و در مسند امام احمد و سنن ترمذی آمده که از پیغامبر صلی الله علیه
وآله وسلم پرسیده شد که کدام از بندگان فاضلتر است و بلند مرتبه تر نزد خدای سبحانه روز
قیامت گفت آنانکه بسیار یاد کنند خدا یرا سبحانه و باز گفته شد که یا رسول الله کیست غازی
در راه خدای تعالی سبحانه گفت اگر بزند کسی شمشیر خود را در کافران و مشرکان تا که کشته شود
و رنگین شود پس چون بتحقیق که ذاکر خداوند سبحانه افضل است از روی درجه و باید دانست
که در خبر است که هر کلمه که در و ثوابی است چون بدر آید از دهان بنده حضرت حق سبحانه او را
مرغی بسازد که نام آن مرغ همین کلمه است مثلاً اگر سبحان الله گوید نام او سبحان الله باشد و آن
مرغ همیشه ثنای حق سبحانه گوید و گوینده خود را نزد حق سبحانه و تعالی یاد کند و ثواب آن ثنا آن
گوینده را باشد و در کلام بعضی از عارفان قدس الله اسرارهم آمده که روزی شخصی در دریاے
افتاد و بسی دست و پای زد و سعی بلیغ نمود که خود را بکناره دریا رساند نتوانست پس در آن وقت
این کلمه بر زبانش بگذشت که ذلک تقدیر العزیز العلیم یعنی اینست تقدیر خداوند دانا چون
این کلمه بر زبانش بگذشت فی الحال دید که مرغی رسید و چنگ در روی زد و او را در کنار دریا
نهاد و خود در تر نشست آن شخص دران حال پرسید که تو چه مرغی که با من اینچنین کار کردے
آن مرغ گفت ذلک تقدیر العزیز العلیم استغفر الله العظیم سه بار بخواند یعنی آمرزش میخواهم از
خداوند بزرگوار بدانکه معنی استغفار طلب مغفرت است و معنی مغفرت ستر است یعنی
پوشیدن پس معنی استغفر الله العظیم بحسب تحقیق این باشد که میطلبم از خدای بزرگوار
سبحانه پوشیدن گناهان خود را تا ظاهر نگرداند بر غیر در دنیا و آخرت و نیز باید دانست که این
معنی یعنی ستر گناه معنی استغفار اهل ظاهر است اما استغفار کاملان و ارباب سلوک عبارت
است از طلب پوشیدن وجود خود و وجود اشیا را از نظر شهود تا معنی فنا که شعور است بحق
سبحانه و ذهول است از ما سوی محقق گردد پس طالب فنا و مشتاق لقا گوید استغفر الله العظیم یعنی

البته گناه او را بیامرزد چنانکه گفته ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما یعنی هر که از و
واقع شود گناه صغیره یا ظلمی کند بر نفس خود یعنی گناه کبیره بعد از آن آمرزش خواهد از خدای سبحانه می یابد
خدای را سبحانه آمرزنده و رحمت کننده و رحمت حق سبحانه عبارت است از انعام او و بیش درین قول که
یجد الله غفورا رحیما اشارت است بکمال الطاف و عنایت حضرت خداوند بحال بنده زیرا که بآن اکتفا
نکرده که یجد الله غفورا بلکه گفته یجد الله غفورا رحیما یعنی چون استغفار کند بآن اکتفا نکنم که گناه وی را بیامرزم
بلکه بران آمرزش که مطلوب اوست بیفزایم و انعام و اکرام نیز نمایم چنانکه بادشاهی گناه زندانی
بخشد و خلعت نیز پوشاند و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم که گفت حق سبحانه
تعالی که ای بندگان من شما گناه میکنید در شب و روز و من آمرزم همه گناهان را پس آمرزش جوئید از
من تا بیامرزم شما را و در مسند امام احمد آمده که گفت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم شیطان گفت سوگند بعزت
تو ای پروردگار من که همیشه گمراه سازم بندگان ترا مادام که ارواح در اجساد ایشان باشد پس گفت
پروردگار که سوگند بعزت و جلال من و به بلندی مرتبه من که همیشه بیامرزم ایشان را مادام که آمرزش
خواستند از من و در حصن حصین آورده از معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که آمرزش
جوید برای جمیع مؤمنین و مؤمنات نویسد حق سبحانه و تعالی برای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه یک نیکی کامل
و نیز درین کتاب آورده از سنن ترمذی و معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که آمرزش
جوید برای جمیع مؤمنین و مؤمنات روزی بیست و هفت بار یا بیست و پنج بار باشد از آن کسانی که
مستجاب الدعوت اند و از آن کسانی که رزق داده می شود بواسطه ایشان تمام اهل زمین را
و نیز درین کتاب آورده از صحیح ابن حبان و سنن ابی داود و در مشکات نیز آورده از مسند
امام احمد و سنن ابی داود و ابن ماجه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که ملازمت کند
استغفار را گرداند خدای سبحانه از برای وی از هر تنگی جای بدر آمدن و از هر اندوهی
کشادگی و روزی رساند او را از جائی که گمان نداشته باشد و در فضیلت استغفار احادیث بسیار
است که اگر ذکر کرده شود تطویل می انجامد لیکن باید دانست که گناهی که باستغفار آمرزیده شود گناهی
است که تعلق بحق الله داشته باشد و آن نیز و رای نماز و روزه فرض باشد اما اگر در حق عبد باشد آن
بتوبه و استغفار آمرزیده نشود و در صحیح بخاری آمده روزی پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

جنازه آوردند گفتند که نماز کن بروی گفت آیا هست بروی قرض گفتند هست سه دینار گفت آیا گذاشته است چیزی گفتند نی بروی نماز نکرده گفته اند این نماز ناکردن بجهة آنست که نماز جنازه استغفار است میت را و حق عبد باستغفار دفع نمیشود و هرگاه که استغفار پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دفع نکند حق عبد را از کسی پس کدام استغفار دفع خواهد کرد و ملکه حق عبد از کسی بهیچ سبب دفع نشود بغیر از اداء وی یا باستحلال از صاحب حق و نیز در صحیح بخاری آورده حدیثی که مضمونش آنست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه یکنوبت طعام میخورد و بعد از ان دانسته که این طعام حق عبد بوده پس امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه دست در حلق خود انداخته و چندان زور کرده که آن طعام فرود آمده و در بعضی اخبار آمده که بعد از ان امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت که اگر آن طعام فرود نمی آمد چندان زور میکردم که رودهای من فرود آمدی پس هرگاه که صدیق اکبر را رضی الله عنه که افضل است است و مقدم ارباب مشاهده است حق عبد مباح نباشد دیگر را خواهد بود و در سنن نسائی آمده که میگفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که پناه میگیرم بخدای سبحانه از کفر و از دین یعنی حق عبد پس گفت مردی که یا رسول الله برابر میسازی کفر را بحق عبد گفت آری و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمرزیده میشود مر شهید را هر گناهی که هست غیر از دین پس هرگاه که شهادت کفارة حق عبد نشود دیگر کدام سبب خصلت کفارت او شود و در سنن ترمذی و ابن ماجه و دارمی و مسند امام احمد آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نفس مومن متعلق است بقرض او تا آنزمان که ادا کرده شود آن قرض از وی و در شرح سنن آورده که صاحب دین اسیر است شکایت میکند بخدای سبحانه از تنهائی در روز قیامت و در مسند امام احمد و شرح سنن آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که سوگند بآن خدای که نفس محمد بید اوست که اگر مردی کشته شود در راه او و باز زنده شود و کشته شود در راه او و باز زنده شود و کشته شود در راه او حال آنکه باشد در ذمه او حق غیر نمی در آید در بهشت تا زمان ادا کردن آن حق و در صحیح مسلم آمده حدیثی که مضمونش آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت آیا میدانید که مفلس کیست گفتند مفلس در میان ما آنست که نیست او را درهم و نیست او را متاعی پس گفت مفلس از امت من آنست که بیارد روز قیامت نماز و روزه و زکوه و حال آنکه دشنام کرده باشد کسی را و نسبت زنا کرده باشد

کسے را خورده باشد تا مال کسے را وریخته باشد خون کسی را پس داده شود این صاحب حق را
از عملهای نیک او دیگر را از نیکیهای او پس اگر تمام شود نیکیهای او پیش از نیکه داده شود انکه
ادا کرده شود انچه بر وی است گرفته شود از گناهان صاحبان حق و انداخته شود بروی و بعد از ان
انداخته شود او را در دوزخ و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که البته قصاص
طلبیده میشود برای گوسفندی بے شاخ از گوسفند شاخ دار و در کتاب شعب الایمان آمده از
عبد الله بن عمر رضی الله عنهما که گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که گفت هر که بخرد
جامه بده درم و در وی یک درم حرام باشد قبول نمیکند حق سبحانه و تعالی نماز را از وی مادامی
که آن جامه بر وی باشد و در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نمیرسد بنده
باین مرتبه که باشد از متقیان تا باین مرتبه نرسد که ترک کند چیزی را که باکی نیست در وی
از ترس چیزی که در وی باکست منقولست که یکی از سلاطین نزدیک حضرت سلطان الطریقة و
برهان الحقیقة مربوب الطاف سبحانی ابو المکارم حضرت شیخ علاء الدولة السمنانی قدس الله تعالی
روحه العزیز آهوی فرستاد و سلام رسانید و نیازمندی نمود که این گوشت صید است بخورید که
حلالست حضرت شیخ قدس سره گفت که مرا درین حال سخن امیر نوروز یاد آمد که آن وقت که در
خراسان بود من بزیارت مشهد طوس رفته بودم و آن شنید و با پنجاه سوار از عقب من بیامد و گفت
میخواهم که مادامی که در خراسان باشی با تو باشم چند روز با وی مصاحب افتاد یکروز آمد و دو
خرگوش آورد و گفت که من خود زده ام بخور گفتم که این گوشت خرگوش است هر کس که زده است بخورد
من نخواهم خورد گفت چرا گفتم بقول امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه حرام است چون از یکی بزرگان
او را حرام داشته است ناخوردن آن بهتر است او برفت و روز دیگر بیامد و آهوی بیاورد و گفت
این آهوی را من زده ام به تیری که خود تراشیده ام و بر اسپی نشسته بودم که از پدران ما در قدیم
پیش از غارت تخم بر تخم بما رسیده است گفتم این همان حکایت مولانای جلال الدین کرمانی است
که یکی از امرای مقبول که در حوالی همدان نشسته بود با وی دعوی ارادت میکرد روزی به پیش وی
در آمده مرغابی نهاد و گفت این را باز من گرفته است و حلال باشد مولانا تناول فرماید مولانا
گفت سخن در مرغابی نیست سخن در آن است که باز تو دوش مرغ کدام پیره زن خورده است

بردار و ببر که لایق شما ست و اسپ تو نیز تا دوش جو کدام مظلوم خورده است امروز او را قوت
دویدن حاصل آمده است تا تو در پشت او آهوی توانی زو مرا خوردن او روا نباشد منقولست
از شیخ شبلی قدس الله روحه العزیز که او در زمان وفات خود میگفت بر من یکدرم مظلمه ایست و چند
هزار برای صاحب آن تصدق داده ام و هنوز بر دل من ثقلی ازان گران تر نیست الذی
لا اله الا هو صفت بعد از صفة است مر الله را پس حاصل المعنی بعد از ملاحظهٔ ربط این صفت
بموصوف مذکور اینچنین باشد که آمرزش میخواهم از خداوندی که نیست معبودی برحق مگر او و لفظ
اله بحسب اصل وضع بمعنی مطلق معبود است اعم ازین که معبودی برحق باشد یا بغیر حق همچون
اصنام مشرکان اما مراد ازوی در اکثر مواضع استعمال معبود برحق است و اکثر مواضع ازان جهت
گفته شد که آلهة را در قرآن گاهی بر اصنام مشرکان اطلاق کرده شده چنانکه در آیة که واتخذوا
من دون الله آلهة لعلهم ینصرون زیرا که درین آیة معبود بحق راست نیست و قاضی در
تفسیر فاتحه گفته و الاله فی الاصل لکل معبود ثم غلب علی المعبود بحق و نیز محقق تفتازانی در مطول
افاده کرده که اگر اله در کلمه طیب بمعنی مطلق معبود برحق بود کذب لازم می آمد درین کلمه زیرا که
اصنام مشرکان معبودان ایشان اند پس چون توان گفت که نیست معبودی مگر خدای سبحانه
و اگر گفته شود که اگر بمعنی معبود بحق باشد لازم می آید که مشرک بگفتن کلمه طیب مومن نشود زیرا که
معنی نفی اینچنین میشود که نیست معبود بحق مگر الله سبحانه نه آنکه نیست معبود اصلا غیر از خدای سبحانه
پس لازم نیاید از کلمه طیبه نفی الوهیة باطله پس مشرک باین کلمه مومن نشود گوییم معبود بحق معنی معبود
مستحق عبادتست و آله باطله نزد مشرکان مستحق عبادت باشند پس هرگاه که مشرک گوید نیست معبود بحق
غیر خدای سبحانه گویا گفته است که مستحق عبادت نیست مگر خدای سبحانه پس رجوع کرده باشد
از اعتقاد استحقاق عبادت اصنام پس گردد مومن و تفصیل و تحقیق درین مقام اینست که مستحق
عبادت پیش ما غیر از یک ذات نیست و از نزد مشرکان مستحق عبادت متعدد است یکی آنکه ما می
پرستیم و دیگر اصنام بجهة توسل ایشان بایشان بسوی مستحق لذاته پس مستحق عبادت پیش ایشان
دو باشند یکی مستحق لذاته و یکی مستحق از جهة توسل و این هر دو قسم داخل مستحق مطلق اند پس هرگاه
که گوید نیست مستحق عبادت اصلا مگر خدای سبحانه لازم آید حصر مطلق مستحق در خدای سبحانه و شک نیست

که این حصر مستلزم ایمان است دیگر آنکه میتواند که لا اله الا هو تفسیر عظیم باشد تا اشارت باشد
باآنکه عظیمی که از اسماء الله است باین معنی است زیرا که کمال عظمت در مرتبهٔ معبودیة است
خاصهٔ معبودیتی که برحق باشد و خاصهٔ معبودیتی برحقی که در وی شریک نباشد و باید دانست که گویند
معنی لغوی آنکه که در کلمهٔ طیب مناسب غیر سالکان وغیره کاملان است اما سالک اگر مبتدی
باشد باید که لا اله الا الله باین معنی گوید که نیست موجودی مگر الله واگر متوسط باشد باین معنی
گوید که نیست مطلوبی مگر الله واگر کسی منتهی باشد باین معنی گوید که نیست هیچ موجودی مگر الله
اما وجه تخصیص مبتدی بمراد آنست که کسی راغب چیزی باشد و باسباب تحصیل او دست نزده
باشد او را مجرد خواهش و آرزومی باشد و او را طالب نگویند چنانکه کسی غلامی گم کرده باشد
و جستن برنخواسته او خواهنده و آرزو برنده غلام است نه طالب او و چون بر سعی سالک در
ابتدا سلوک چندانی ثمره مترتب نشده گویا او هنوز دست باسباب تحصیل نزده است پس
او خواهنده و آرزو برنده باشد و حضرت حق سبحانه مراد او اما متوسط چون بر سعی او بعضی از فوائد
کلی مترتب گشته و سعی او قوت گرفته پس او را طالب توان گفت و حضرت حق سبحانه مطلوب
او و اما منتهی را چون در نهایت مقامات مکاشفه و در آخر مراتب توحید حجاب از پیش نظر
او بالکلیه برخواسته شده و حقیقت حق الیقین روی نموده و ظاهر شده که ماسوی حق را هیچ
وجود حقیقی نیست پس او تواند گفت که لا موجود الا الله اللهم اجعلنا من الواصلین بمرادهم
ومن الفائزین بمطلوبهم ومن العارفین بمن لا اله الا هو و دیگر آنکه لا اله الا هو کلمه توحید است
و بمعنی لا اله الا الله است و در سنن ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
که افضل الذکر لا اله الا الله یعنی فاضلترین ذکرها لا اله الا الله است و سبب فضیلة او از سایر
اذکار آنست که در لا اله الا الله چهار فضیلت است اول آنکه او مشتمل است بر اسم ذات
و این سبب آنست که چون این کلمه در یک پلهٔ ترازو قیامت نهند هر چند در پلهٔ دیگر از گناهان
که مادون شرک است نهاده شود باسم الله مقاومت نکند چنانچه مفهوم میگردد از آخر حدیث
بطاقه که گفته است پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که گران نمی آید با وجود اسم الله چیزی و
فضیلت ثانیه آنست که تکرار این کلمه بسبب غالب شدن محبت حق سبحانه بر محبت غیر و این

غالب است سبب نجات بنده است از ضرر محبت ماسوی الله چنانکه بعد ازین خواهد آمد و فضیلت ثالثه آنست که او دلالت میکند بر نفی شریک که سبب نعمت ایمان شرعی است که آن سبب عصمت جان و مال است در دار دنیا و سبب خلاصی است از خلود در نار در دار عقبی و فضیلت رابعه آنست که تکرار او شرایطی که معلوم است نزد ارباب طریقت منتج ایمان شهودی است که مقصود و مطلوب همه سالکان و روندگان راه حق است و فضیلت اولی و ثانی اگرچه مشترک است میان او و میان سایر اذکار الا فضیلت ثالثه و رابعه خاصهٔ اوست که از هیچ ذکری آن حاصل نشود پس این کلمه از دو جهت افضل اذکار باشد و در مصابیح و مشکوة آمده از شرح سنن که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که گفت موسی علیه السلام که ای پروردگار من تعلیم کن مرا چیزی که یاد کنم ترا آن گفت بگو لا اله الا الله پس گفت موسی علیه السلام که ای پروردگار من همه بندگان تو میگویند و من میخواهم که چیزی مخصوص گردانی برای ما گفت که ای موسی اگر هفت آسمان و ساکنان او را و هفت زمین را نهاده شود در یک پلهٔ ترازو و لا اله الا الله در یک پله ترازوی دیگر هر آینه میل دهد آنرا لا اله الا الله یعنی گران تر آید از آنها لا اله الا الله در تنبیه الغافلین آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که گوید لا اله الا الله بدر آید از دهان وی مرغ سبز که بر وی باشد و بال سفید مرصع بدر و یاقوت پس بدر آید این مرغ بر آسمان پس شنیده شود از وی آوازی پست در زیر عرش مثل آواز زنبور عسل پس گفته شود او را که ساکن شو یعنی آواز مکن گوید نی تا آنکه آمرزیده شود صاحب من پس آمرزیده شود صاحب او را بعد از آن گردانیده شود برای این مرغ هفتاد زبان که آمرزش جوید برای صاحب خود تا روز قیامت و هرگاه قیامت بیاید این مرغ بیاید و بگیرد دست صاحب خود را کشد او را بسوی بهشت و باید دانست که این شرط آنست که حق غیر متعلق در ذمهٔ او نباشد و اگر گفته شود که چون صاحب آن مرغ آمرزیده شود پس چه باشد فایدهٔ استغفار این مرغ برای صاحب خود تا روز قیامت میگویم فایدهٔ استغفار بعد از مغفرت رفع درجات است چنانکه در مشکوة آمده از مسند امام احمد که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بلند میسازد حضرت حق سبحانه درجه را از برای بنده چنانکه بندهٔ صالح در بهشت پس گوید این بنده که ای پروردگار من از کجاست مرا این درجه پس گوید خدای عزوجل که بسبب استغفار فرزند تو برای تو ازین حدیث معلوم شد که کسی

صالح و بگناه باشد استغفار کردن در حق او سبب رفع درجهٔ او میگردد و یا گوییم استغفار او
بعد از مغفرة صاحبش میتواند که بجهت گناهان آینده صاحبش باشد یا بجهة حقوق عباد باشد که در ذمه صاحب او باشد و ان الشتقت
که طلبد از حضرت حق سبحانه تعالی ارباب حقوق را چیزی و مدارج بهشت چند انکه راضی شوند
و معنی استغفار از جهة حقوق عباد آنست که طلبد حضرت حق سبحانه ارباب حقوق را چیزی
و مدارج بهشت چندانکه راضی شود و نیز بصحت رسیده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که
هفتاد هزار بار لا اله الا الله بخواند از آتش دوزخ نجات یابد و بعضی روایة آمده که آزاد گردانند
خود را از آتش دوزخ همچنین هر که بخشد ثواب هفتاد هزار بار لا آله الا الله را آنکس نجات یابد
ز آتش دوزخ و در **نفحات** در ذکر شیخ ابو الربیع مالقی آورده که در حدیث نبوی وارد است
بآن معنی که هفتاد هزار بار کلمه لا آله الا الله گفتن را نجات گوینده با آنکس که آنرا به نیت وی گویند
اثر تمام است شیخ ابو الربیع مالقی قدس سره گفته است که من این ذکر هفتاد بار گفته بودم ولیکن
بنام کسی متعین نساخته بودم تا روزی بر مایدهٔ طعامی حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کودکی
صاحب کشف بود در آنوقت که آن کودک دست بطعام برد تا بخورد ناگاه بگریست گفتندش چرا
بگریستی گفت اینکه دوزخ را مشاهده میکنم و مادر خود را در وی در عذاب می بنیم شیخ ابو الربیع گفت
در باطن با خود گفتم الهی بار خدایا تو میدانی که هفتاد هزار بار کلمهٔ لا اله الا الله گفته ام آنرا بجهة آزادی
مادر این کودک از آتش معین گردانید چون من این نیت را باصل خود تمام کردم آن کودک بخندید
و بشاشت نمود و گفت مادر خود را می بنیم که از آتش دوزخ نجات یافت الحمد لله پس در طعام خوردن
مشغول شد با آن جماعة شیخ ابو الربیع میگوید که مرا صحت خبر نبوی درین باب از کشف آن کودک معلوم
شد و صحت کشف آن کودک بخبر نبوی تمام شد کلام نفحات تمام شد و دیگر باید دانست که فائدهٔ کلمه طیبة آنست که حضرت حق سبحانه
بتوحید ما واحد گردد زیرا که او واحد است در ذات خود و محتاج بتوحید کسی نیست بلکه فائدهٔ توحید
راجع به بنده است که بنده بگفتن این کلمه موحد و مؤمن میگردد و دیگر باید دانست که تکرار این کلمه را
چند انکه بگذشت در بیان فضایل او تاثیری عظیم است در صقالت قلب و ظهور غیبیات و تجلی
ذات مقدس حضرت حق سبحانه و ازین جهة است که مشایخ طریقه قدس الله تعالی اسرارهم
این کلمه را اختیار کرده اند از میان سایر اذکار و سالکان متوجه ذات اقدس را تکرار این

کلمہ مع شرایط معروفہ امر کردہ اند تا انوار قلبیہ و معارف یقینیہ بظہور آید چنانکہ عزیزی گفت بیت بر تخت وجود ہر کہ شاہنشاہست + او را سوی عالم حقیقت راہ است + ہر نور یقین کہ در دل آگاہ است + از گفتن لا الہ الا اللہ است + و از کلمات طیبات انفاس زاکیات حضرت مرشد صمدانی و آن مقتدای حقایق حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی است قدس اللہ سرہ سے ای آنکہ ترا غم جمال و جاہ است + اندیشہ باغ و راغ و خدمتگاہ است + ما سوختگان عالم تجریدیم + ما را غم لا الہ الا اللہ است + و حضرت سلطان المتاخرین و سلالۃ المتقدمین و آن ہمای ہمایون سایہ حضرت شیخ نجم الدین دایہ قدس سرہ فرمودہ اند بیت تا دل ز بد و نیک جہان آگاہ است + دستش ز بد و نیک جہان کوتاہ است + زین پیش بود و بے ہزار اندیشہ اکنون ہمہ لا الہ الا اللہ است + و دیگر باید دانست کہ لا الہ الا اللہ دلالت میکند بطریق اجمال و تفصیل بر وجود ذات و بر وجوب وجود او بر ثبوت جمیع صفات کمال و بر سلب جمیع صفات نقصان چنانکہ تفصیل او مذکور خواہد شد در تفسیر اللہ لا الہ الا ہو و دیگر باید دانست کہ دوست ترین اذکار نزد حضرت پروردگار این کلمہ است زیرا کہ اعظم و ابغض ذنوب نزد حضرت علام الغیوب جل ذکرہ شرک است و درین کلمہ قطع این گناہ قبیح است و لہذا کہ شرک اعظم و ابغض ذنوب است حق سبحانہ با آنکہ خود را واسع المغفرت خواندہ و توصیف رحمت خود بآن کردہ و رحمتی وسعت کل شئی در مغفرت را مسدود گردانیدہ ہر اہل شرک و ما ورای این گناہ قبیح را از ہر جنس کہ باشد در محل جواز مغفرت داشتہ چنانکہ فرمودہ اند ان اللہ لا یغفر ان یشرک بہ و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی بتحقیق کہ خدای سبحانہ نمی آمرزد این را کہ شریکی اثبات کردہ شود او را و می آمرزد غیر مشرک را از کسی کہ خواہد و در سنن ترمذی و در مسند امام احمد و دارمی آمدہ حدیثی کہ مضمونش اینست کہ گفت حضرت حق تعالے کہ ای فرزند آدم دیگیش در حالتی کہ بیاری بمسر روی زمین از گناہ کہ شریک نسازی با من چیزی را پیش آنم با تو بہ پری روی زمین از روی مغفرت منقول است از حضرت خواجہ خواجگان خواجہ عبد الخالق غجدوانی رحمۃ اللہ علیہ کہ مضمونش اینست کہ ایشان در شبی کہ ماہتابی بودہ بنہایت روشن بر بام صومعہ خود بعبادت مشغول بودہ اند و در ہمسایگی ایشان زنی با شوہر خود گفت و گوی میکرد کہ قریب المغفاد ل ا سالست

که در خانهٔ تو ام اگر گرسنه و تشنه یا برهنه همه را صبر کردم و در سرما و گرما هر چه بر من رسید از سختی همه را تحمل کردم و هر چه آوردی زیادت نطلبیدم و نام ننگ تو نگاهداشتم و از تو پیش کسی شکایت نکردم این همه را از برای آن تحمل کردم تا همه مرا باشی و من ترا بینیم اما اگر با من دیگری را شریک سازی دست از من بدار من پیش خواجه عبد الخالق غجدوانی میروم تا داد خود بیابم دست از من خواجه ندارم از سخن آن زن خواجه خوشوقت شده اند و آب از چشم ایشان روان شده ماخوذ گفته اند که اے عبد الخالق این زن در محبت مخلوقی اینچنین درست آمده است چنین شد اید را تحمل کرده این سخن پیش است رونده را در راه اندیشه کردم که این سخن را در قرآن دلیلے یابم این آیت را یافتم که خداوند تعالے میفرماید ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء و دیگر باید دانست که حضرت حق سبحانه همچنانکه اشتراک را در الوهیة دشمن میدارد در محبت نیز همچنین دشمن میدارد و شرکاء محبت بر تو اند بعضی از این شرکاء شریک الوهیة است که تا بت پرست بت را دوست ندارد نمی پرستد و بعضی از هیها شهوت فرج و شکم است و بعضی از هیها اموال و اولاد و ازواج و اقارب داوطانست و ضرر محبت شهوة و مال و مانند آن فاحش است که این محبت غالب بر محبت حضرت حق سبحانه تعالے یا برابر باشد تا اگر محبت حق سبحانه غالب باشد آنقدر ضرر ندارد و علامة غالبیة محبت بر محبت دیگر آنست که یکی از این دو محبوب را ترجیح کرده شود بر دیگری مثلا حضرت حق سبحانه محبوب است و شهوت و اموال بر محبوب است پس اگر کسی را بجهة رضای حضرت حق سبحانه ترک شهوت کند و صرف اموال نماید در جای که امر کرده است بترک شهوت و صرف اموال آنجا معلوم گردد که محبت حق سبحانه غالب است و سبب نجات باشد و اگر نتواند ترک شهوت گردد و صرف مال کند محبت شهوة و مال غالب باشد و سبب هلاک باشد و دیگر باید دانست که چون اشتراک در الوهیت دشمن بود و اشتراک در محبت بر وجه غالبیة نیز دشمن بود و بنای مسلمانی بر هیچ چیز شد تا اشتراک الوهیة منقطع گردد و اشتراک این شریک در محبت حق سبحانه بر منتفی شود و اثبات غالبیة محبت حق سبحانه بر محبت سایر شرکاء محبت بظهور آید پس میگوییم کلمهٔ طیبه دعوی نفی شریک الوهیة است و نفی این شریک مستلزم نفی محبت

این شرکیست زیراکه این شریک را چون وجود نباشد محبت او را نیز وجود نخواهد بود نماز گردن
حضرت حق سبحانه را تنها نه غیر او را اثبات این دعویست زیراکه چون عبادت را تخصیص با کرده
باشد می باید که مستحق عبادت پیش او همین معبود باشد و نیز روزه داشتن اثباتست مر غالبیت
محبت حق را بر محبت شهوت فرج و شکم و زکوة دادن اثبات است مر غالبیة محبت حق را
بر محبت مال زیراکه این محبوب را که مال است در راه رضای آن محبوب دیگر صرف کرده
و حج کردن و ترک اولاد و ازواج و اقارب و اوطان گرفتن برای زیارت حج اثبات است
مر غالبیة محبت حق را سبحانه بر محبت اولاد و ازدواج و اقارب و اوطان و ترجیح دلالت
دارد در غالبیة محبت حق سبحانه بر محبت مال زیراکه حاجی ترک بعض از اموال میکند و میگذارد
در وطن و بعض دیگر را صرف میکند در رفتن و آمدن و امارتبهٔ جهاد از حج زیاده است زیراکه آنچه
حج دلالت بران میکند جهاد نیز میکند و نیز دلالت دارد جهاد بر غالبیة محبت حضرت حق سبحانه
بر محبت جان و لهذا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم جهاد را ذروهٔ سنام دین خوانده اند یعنی بلندی
کوهان دین و حضرت حق سبحانه وعید فرموده کسانی را که ایشان غیر را دوستر میدارند از خدای
سبحانه و از رسول او صلی الله علیه و آله وسلم و گفته قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم
وعشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله
و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره یعنی بگوای محمد که اگر باشد پدران شما و پسران شما و
برادران شما و مالهای که کسب کرده اید انرا و تجارت که میترسید از کساد و مسکنها که خشنود اید
و خوشحال ازان اگر باشد این چیزها دوستر پیش شما از خدای سبحانه و از رسول او صلی الله علیه
و آله وسلم پس منتظر نگران باشید تا بیارد حق سبحانه عقوبت خود را و بباید دانست که کسانیکه
بشناختند بنا اسلام برین پنج چیز اکتفا نکردند بر گفتن کلمهٔ طیبه احیانا بلکه اکثر اوقات خود را
مستغرق تکرار این کلمه گفتن گردانیده و نیز اکتفا نکردند به پنج وقت نماز بلکه اشراق و چاشت
و تهجد و تسبیحات و امثالهای اینها افزودند چون از نماز ظاهری عاجز آمدند بحقیقت روح نماز
که ربط قلبیست بحضرت معبود بی مزاحمت شعور بما سوی اشتغال نمودند و نیز اکتفا نکردند بماه روزهٔ
ماه رمضان بلکه اکثر اوقات را بروزه مصروف گردانیدند و بعضی گفته اند الدنیا یوم ولنا فیه

صوم و نیز اکتفا نکردند بزکوۃ معہود بلکہ نصف اموال یا کل اموال بدادند یا چیزی دیگر قرض کردند و برانچہ دادند افزودند و ہمہ را داد منقولست کہ امیر المومنین عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ نیمہ مال خود پیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد رسول گفت کہ بجہت عیال چہ قدر گذاشتی گفت مثل نیمہ مال را و امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ تمام مال خود پیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد و گفت رسول بجہت عیال چہ گذاشتی گفت صدیق خدا و رسول او و گفت بنگیما کما بین کلمیتکما یعنی تفاوت درجہ شما در سخن شماست و در نفحات در آخر ذکر شیخ ابراہیم خواص قدس سرہ آوردہ کہ شخصی از شبلی قدس اللہ روحہ پرسید کہ از دویست درم چند درم زکوۃ باید داد گفت آن تو بگویم یا آن خویش گفت آن تو کدام است و آن من کدام گفت ترا از دویست درم پنج درم بباید داد و مرا از دویست درم دویست و پنج درم گفت این دویست خود دانم اما آن پنج کدام اند گفت آن دویست درم کہ داری بدہی و آن پنج دیگر وام کنی گفت این مذہب کیست گفت مذہب ابوبکر صدیق است رضی اللہ عنہ و ازینجا معلوم میگردد کہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ صرف مال باین نوع نیز کردہ بود غیر از انکہ کل اموال پیش رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردہ بود پس ہر چند صرف مال بیشتر محبت حق سبحانہ غالب تر و بندہ بحق نزدیکتر و ازینجاست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت السخی قریب من اللہ قریب من الناس قریب من الجنۃ و بعید من النار و فصل الخطاب آوردہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بہشت سرای جوانمردان است و بنا فریدہ است خدای تعالے ولی ہرگز مگر بر صفت سخاوت ہر آینہ کہ نادان سخی دوستتر است پیش حق سبحانہ از عابد بخیل و نیز اکتفا نکردہ اند بترک اولاد و ازواج و اقارب و اوطان در مدۃ معینہ کہ آن وقت رفتن و آمدن است از حج بلکہ ترک اولاد و ازواج و اقارب و اوطان کردہ اند بالکلیہ با وجود اقامت یا اختیار غربت و در خبر ہست کہ ہرگاہ دوستی حضرت سبحانہ بندہ را بسیار شود او را حد اگر داند از اموال و اولاد و ازواج وغیرہ فرمود بیت با فاقہ و فقر ہمنشینم کردی + بی خویش و تبار و بی قرینم کردی + این مرتبہ مقربان درتست + یارب بچہ خدمت ہمنشینم کردی + و چون کلمہ طیبہ ازین اسما نفی شرک و نفی محبت غیر است پس تکرار این کلمہ مفید نقصان

محبت غیر باشد وسبب ازدیاد محبت حضرت حق سبحانه واین محبت زیاده میگردد وتکرار این کلمه
تا حدی که بنده بدرجه محبت ذاتی میرسد ومحبت ذاتی ثمر تجلی ذاتی میشود وحقیقت شرک آنجا منتفی
میگردد ومحبت حضرت حق سبحانه بر انواع است یکنوع آنست که از ترس عقابست دوم
آنست که بر طمع ثواب است وسوم آنست که نه از جهة خوف وطمع است واین محبت را
محبت ذاتی میگویند واین محبت را سبب قرب تجلی ذاتی داشته اند وادنا مراتب محبت
نوع اول است واعلی آن آخر است واین محبت عارفان وصدیقان وسالکان است
وهمچنین طاعت حضرت حق سبحانه برین سه نوع است چنانکه گفته اند ع خلق جهان که خدمت
دادار میکنند + هستند بر سه قسم که این کار میکنند + قسمی شدند از پی جنت خداپرست +
وین نیم عاقبست که تجار میکنند + قومی دگر کنند پرستش ز بیم او + وین کار بندگانست نه
احرار میکنند + جمعی نظر ازین دو جهة قطع کرده اند + بر کار هر دو طایفه انکار میکنند + اینست
راه عشق که این فرقه میروند + سیر وسلوک راه بهنجار میکنند + وباید دانست که محبت
حضرت حق سبحانه بنده را سابق است بر محبت بنده او را که چنانکه گفته یحبهم ویحبونه بلکه گفته اند
سه محل است که فعل حضرت حق سبحانه سابق است بر فعل بنده اول محبت است چنانکه
یاد کرده آمد دوم توبه است چنانکه فرموده ثم تاب علیهم لیتوبوا یعنی توفیق توبه داد ایشانرا
تا توبه کنند سوم رضاست که رضای حضرت حق سبحانه از بنده سابق است بر رضای
بنده از وی چنانکه فرمود رضی الله عنهم ورضوا عنه وگفته اند که ممکن نیست که بنده
حضرت حق سبحانه را دوست دارد واو بنده را دوست ندارد بلکه محبت حضرت حق سبحانه
غالب است بر محبت بنده او را زیرا که هر صفتی از صفات او بر وجه کمال است همچو ذات
او پس هر که خواهد که بداند که حضرت حق سبحانه او را دوست میدارد یا نه نظر بر دل خود کند اگر
دل خود را بمحبت حق سبحانه می یابد بی تردد بداند که حضرت حق سبحانه او را دوست میدارد
والا فلا چنانکه گفته اند ع چو شنیده از آن نیست که جویان تو نیست + ور جویائی دانسته که ترا جویانست
ع هیچ عاشق خود نباشد وصل جو + گر نه معشوقش بود جویای او + میل معشوقان
نهانست وستیز + میل عاشق با دو صد طبل ونفیر + لیک میل عاشقان لاغر کند +

میل معشوقان خوش و بافر کند + لیک عشق عاشقان تن زه کند + میل معشوقان خوش و فربه کند + میل معشوقان دوزخ افروخته + میل عاشق جان او را سوخته + کهربا عاشق بشکل بی نیاز + کاه میکوشد دران راه دراز + عشق زاد صاف خدای بی نیاز + عاشق بر غیر او باشد مجاز + هر که عاشق دیدیش معشوق دان + کو بنسبت هست هم این و هم آن + چون درین دل برق مهر دوست جست + اندران دل دوستی میدانکه هست + در دل تو مهر حق چون شد دو تو + هست حق را بی گمانی مهر تو + هیچ بانگی کف زدن یاید بدر + از یکی دست تو بیدست دگر + تشنه مینالد که ای آب گوار + آب هم نالد که کو آن آبخوار + بیدلانرا بهر آن جست بجان + جمله معشوقان شکاری عاشقان + تشنگان گر آب جویند از جهان آب جوید هم بعالم تشنگان + جذب آبست این عطش در جان ما + ما ازان او و او هم زان ما + نالهٔ سگ در رهش بی جذبه نیست زانکه هر راغب اسیر ره زنیست + حاصل آنکه هر که او طالب بود + جان مطلوبش بدو راغب بود دیگر باید دانست که محبتی که در و فضیلتی هست و جایز نیست که کسی ازان خالی باشد برانواع است اول محبت حضرت حق سبحانه و دیگر محبت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم و دیگر محبت سایر انبیاء علیهم الصلوة والسلام و دیگر محبت آل و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله وسلم و رضی الله علیهم اجمعین و دیگر محبت مشائخ طریقه از صحابه و غیر صحابه رضی الله عنهم اجمعین و دیگر محبت علماء شریعت رضی الله عنهم اجمعین و دیگر محبت زهاد و عباد و سایر صالحان اما نتاج محبت حضرت حق سبحانه و محبت رسول صلی الله علیه و آله وسلم آنست که هر که ایشانرا دوست دارد در آخرت با ایشان باشد اگرچه عمل بسیار نداشته زیرا که در صحیحین آمده از روایت انس بن مالک رضی الله عنه که او گفت که مردی گفت یا رسول الله قیامت کجاست گفت وای تو چه آماده کرده از برای قیامت گفت آماده نکرده ام از برای قیامت چیزی لیکن این هست که دوست میدارم خدای را سبحانه و رسول او صلی الله علیه و آله وسلم گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که تو با کسی که دوست میداری او را در آخرت گفت انس رضی الله عنه ندیدم مسلمانی را که شادمان شده باشد بعد از اسلام همچو شادمانی ایشان ازین بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

تا ریان مر یاریان را جاذب اند + نوریان مر نوریان را طالب اند + جان هامان جانب قطبی شده

جان موسی جانب سبطی شدہ + جانذبہ را انچنین اکثر بہ بین + کہ تو جنس کیستی لذکفرو دین +
گر بہ ہامان مائلی ہامانی + ور بموسی مایلی سبحانی + ونیز در صحیحین آمدہ کہ مردی گفت یا رسول اللہ
چہ میگوئی در حق کسی کہ قومی را دوست میدارد و نمیرسد بکردار ایشان گفت مرد با کسی است
کہ او را دوست دارد و در **فصل الخطاب** آوردہ از کلام حضرت حجۃ الاسلام امام محمد
غزالی قدس روحہ کہ دعوی محبت آسان نیست پس نباید تا آدمی گمان برد کہ از جملہ محبان است
ولیکن محبت را نشان ویرا ہاست باید کہ آن خود طلب کند و آن ہفت است اول آنکہ مرگ را
کارہ نباشد کہ ہیچ دوست دیدار دوست را کارہ نبود اما روا بود کہ محبت بود و کارہ بود تعجیل
مرگ را کہ زاد آن ہنوز نساختہ باشد و نشان این آن بود کہ در ساختن زاد بیقرار بود دوم
آنکہ محبوب حق تعالے بر محبوب خود ایثار کند وہر چہ داند کہ سبب قرب وی است نزد محبوب
فرو نگذارد وہر چہ داند کہ سبب بعد ویست ازان دور بود و این کسی بود کہ خدای تعالی را
بہمہ دل دوست دارد و اگر معصیتی کند دلیل نکند بر آنکہ محبت نیست بلکہ بر آنکہ دوستی وی
بہمہ دل نیست سوم آنکہ ہمیشہ ذکر حق تعالے بر دل وی تازہ بود بی تکلف بود دیران مولع بود
وہر کہ چیزی را دوست دارد ذکر آن بسیار کند و اگر دوستی تمام بود خود ہیچ فراموش نکند چہارم آنکہ
قرآن را کہ کلام وی است و رسول را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وہر چہ بوی عزوعلا منسوبست دوست
دارد و چون دوستی قوی باشد ہمہ خلق را دوست دارد کہ ہمہ بندگان وےاند بلکہ ہمہ موجودات
را دوست دارد کہ ہمہ آفریدۂ وی اند پنجم آنکہ بر خلوت و مناجات حریص بود و دوست دارد
کہ شب در آید تا زحمت عوایق برخیزد و وی بخلوت با دوست مناجات کند و چون خواب
و حدیث از خلوت بشب دوست تر دارد دوستی وی ضعیف بود ششم آنکہ عبادت بر وے
آسان شود و ثقل آن از وی بیفتد و چون دوستی قوے باشد ہیچ لذت بلذت عبادت
نرسد دشوار چگونہ بود ہفتم آنکہ ہمہ بندگان مطیع وی را دوست دارد و بر ہمہ رحیم و مہربان
و مشفق باشد و ہمہ کافران و عاصیان را دشمن دارد کہ اشداء علی الکفار رحماء بینہم این و
امثال این علامت بسیار است ہر کہ را دوستی وی تمام بود در وی ہمہ این صفات موجود بود
و آنکہ در وی بعض ازین باشد دوستی بقدر آن بود تمام شد کلام فصل الخطاب و دیگر باید دانست

[illegible]

که همچنانکه واجب است که محبت حضرت حق سبحانه غالب باشد بر محبت دیگران همچنین واجب است
که محبت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم غالب باشد بر محبت دیگران زیرا که در صحیحین آمده
که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که مومن نمی شود بعضی از شما تا آنوقت که باشم من دوست تر بسوی او
از پدر او و فرزندان او و از همه مردم و در **فصل الخطاب** آورده که از جمله دوستی رسول الله
است صلی الله علیه وآله وسلم ترجیح سنتهای او بر رای و عقل و یاری کردن بمال و نفس و قول
و علامت دوستی رسول صلی الله علیه وآله وسلم پیروی کردن است او را در ظاهر بعد از ان در
باطن و از جمله پیروی او در ظاهر ادای فریضها است و اجتناب از خبایث است و متخلق شدن
باخلاق او و مؤدب شدن است بشمایل و آداب او و پیروی کردن است آثار او را و تجسس
کردن است اخبار او را و بی رغبت شدن است در دنیا و روی گردانیدن است از ابناء دنیا
و دور بودن است از اهل غفلت و هوا و ترک کردن است مفاخرت و تکاثر را از دنیا و روی
آوردن است باعمال آخرت و نزدیک جستن است باهل آخرت و دوست داشتن است
فقیران را و دوست گرفتن است ایشانرا و نزدیک ساختن است ایشانرا بخود و بسیار نشستن است
با ایشان و اعتقاد کردن است فضیلت ایشانرا بر اهل دنیا بعد از ان دوست داشتن است از برای
خدای سبحانه قریب محب را یعنی آنانکه نزدیک اند بخدای سبحانه و دوست گردانیده شده اند
پیش خلق و اینها عبارت اند از علماء و عباد و زهاد و دشمن داشتن است از برای خدای سبحانه
بعید مبغض یعنی آنانرا که دور اند از خدای سبحانه و دشمن گردانیده شده اند پیش خلق و اینها عبارت اند
از اهل ظلم و بدعت و دوست داشتن است تابعان رسول را صلی الله علیه وآله وسلم و از جمله پیروی
حال باطن پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم مقامات یقین و مشاهدات علوم الایمان مثل خوف
و رجاء و شکر و حیاء و توکل و شوق و محبت و فارغ کردن دل را از برای خدای سبحانه و یگانه
ساختن قصد و توجه را از برای خدای سبحانه و موجود شدن اطمینان دل به سبب ذکر خدای
سبحانه تمام شد کلام **فصل الخطاب** و بعضی از خاصیات دوستی رسول صلی الله علیه وآله وسلم
و تعظیم نام او آنست که هر که او را دوست دارد و نام او را تعظیم کند خدای سبحانه او را بیامرزد
اگرچه گناهان با خود بسیار برده باشد بآخرت در **فصل الخطاب** آورده از کتاب قوة القلوب

که مردی بوده در بنی اسرائیل که مدتی صد سال عصیان می ورزید و گردن کشی میکرد و حضرت حق سبحانه دلیری مینمود پس در ان هنگام که مرده است گرفتند بنی اسرائیل پاهای او را انداختند او را در جایی سبزیین وحی آمده است از حضرت حق سبحانه بموسی علیه السلام که بدر کن او را از جای مبرز و بشوی او را و کفن کن و نماز کن بروی با همه بنی اسرائیل پس موسی علیه السلام بجا آورده آنچه مامور بوده با آن تعجب کرده اند بنی اسرائیل ازین کار و خبر کرده اند موسی را علیه السلام که بوده درین بنی اسرائیل از حد تجاوز کننده تر پیش خدای سبحانه و پر گناه تر از وی پس گفته است موسی هم که دانسته ام آنچه میگوئید ولیکن خدای سبحانه امر کرده است مرا باین پس بنی اسرائیل گفته اند که بپرس از برای ما از پروردگار خود عز و جل یعنی از سر این کار پس موسی علیه السلام پرسیده است از پروردگار خود سبحانه و گفته ای پروردگار من میدانی آنچه میگویند پس وحی فرستاده است خدای سبحانه بموسی علیه السلام که راست گفتند که او نافرمانی من کرده است صد سال لیکن او روزی از روزها بگشاد توریته را نظر کرد بنام محمد صلی الله علیه و آله وسلم که مکتوب بود در توریته و بوسه داد او را و نهاد او را بر چشم خود پس خبر دادم او را بدین کردار او و آمرزیدم گناهان صد ساله او را و نیز در فصل الخطاب آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که مرا دوست دارد با من خواهد بود در بهشت **و در حدیث** است بروایة ابو هریره رضی الله عنه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قوی‌ترین محبت امت من آن باشد که بعد از من باشند و مرا دوست دارند که اگر مرا ببینندی اهل و مال را فدا کردندی اما فضیلت محبت آل رسول صلی الله علیه و آله وسلم آنست که در فصل الخطاب آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که محبت آل ما نمی باشد مگر از جهة صفای استعداد اهل این محبت و از جهة پاکی آفرینش او و راه این محبت سبب آنست که توفیق یابد صاحب او از برای حسن متابعت و از برای قبول هدایت که رسد بمقام مشاهده پس گردد از اهل ولایت محشور گردد با ایشان در قیامت و نیز درین کتاب گفته است که گفت بعضی از عارفان ثمره و فائده محبت خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم عاید است با اهل این محبت از جهة بودن این محبت سبب نجات ایشان زیرا که محبت منقضی مناسبه روحانیت که آن مناسبت مستلزم اجتماع ایشان است با آبای او در حشر

ہمچنانکہ در حدیث آمدہ کہ مردی را انگیختہ میشود با کسی کہ او را دوست میدارد و نیز در ین کتاب
آوردہ است کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہر کہ میرد با دوستی آل محمد شہید میرد و آگاہ
باشید کہ ہر کہ میرد با دوستی آل محمد بشارت دہد او را عزرائیل بہ بہشت و بعد ازان منکر و نکیر
آگاہ باشید کہ ہر کہ میرد با دوستی آل محمد گرداند خدای سبحانہ زیادہ کنند در قبر او ملایکہ رحمت را و
آگاہ باشید ہر کہ میرد با دوستی آل محمد میرد بر سنت و جماعۃ خدای سبحانہ او را روتہ روزی گرداند تمام
شد کلام فصل الخطاب اما خاصیت محبت مشایخ طریقت قدس اللہ اسرارہم آنست کہ در شرعۃ
الاسلام آوردہ است و نیز منقول است از حضرت سلطان ابوسعید ابو الخیر قدس اللہ سرہ در مقامات
ایشان کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ دوست دارد قومی را از برای اعمال ایشان
بر انگیختہ شود در جماعت ایشان وحساب کردہ شود بحساب ایشان اگرچہ نکردہ باشد اعمال
ایشان را و در کتاب شعب الایمان آوردہ است کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کہ اگر دو بندہ یکدیگری را دوست میدارد و از برای حق سبحانہ یکی در مشرق و یکی در مغرب آہرینہ
جمع کند ایشانرا روز قیامت و گوید ہر کدام ایشان را کہ این است آنکہ دوست میداشتی او را
از برای من و در نفحات آوردہ است کہ سخنان مشایخ و دوستان حق تعالے دوستی ایشان
آورد و دوستی ایشان ترا با ایشان نسبت انگند چنانکہ گفتہ اند المودۃ احد القرابتین یعنی دوستی
یکنوع است از خویشان یعنی خویشی دو نوع است یکی ازان دو مودۃ است و ابو العباس عطا
قدس سرہ گوید کہ اگر نتوانی کہ دست در دوستی او زنی دست در دوستی دوستان او زن کہ دوستی
دوستان او نیز دوستی اوست و در ذکر شیخ علی ابن حمزہ اصفہانی قدس سرہ آوردہ کہ او حضرت
رسالت پناہ را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب دیدہ کہ میگفت دوستی این طایفہ و این سخنان
عین حقیقت است شیخ الاسلام یعنی خواجہ عبد اللہ انصاری قدس اللہ سرہ گفت کہ
دوستی این کار نزدیک است کہ از کار ربود کہ از حقیقت ہیچ چیز مجاز نرود و غلام الخلیل شخصے
بود کہ دشمن مشایخ و درویشان بود و قصد خون ایشان میداشت و در آخر عمر مجذوم شد
یکی از بزرگان این طایفہ بشنید گفت یکی از رسیدگان متصوفہ ہمت در وی بستہ است
و نیک نکردہ کہ او منازع این طایفہ بود گاہ گاہ اعمال ایشان بوی آنجا میگرفت خدایش

شفاعت خواهد این سخن با غلام الخلیل گفتند از آن توبه کرد و هرچه داشت پیش مشایخ فرستاد و گفت که انکار
این طایفه آخر الامر در ابتو به رسانید کسی که اقرار داشته باشد خود چون بود بزرگان گفته اند خویشتن
را در میان ایشان در خوران و خویشتن را از ایشان و از دوستان ایشان فرانمای اگر چه
دانی که چگونه سوائی عاشق نمائی خویشتن را اگرچه نه تا فردا که گویند تو کیستی گوئی از دوستان
ایشانم و چون این سخن ایشان بشنوی اگرچه معنی ندانی سر در جنبان تا فردا گوئی از سر جنبانان ایشانم تا
گویند بیا که ترا حقی است مگر بدان سبب برهی در ذکر ابو جعفر صندلانی قدس الله سره آورده
وی گفته که باول ارادت مصطفی را صلی الله علیه وآله وسلم بخواب دیدم نشسته در صدر رسالت و
جمعی از مشایخ گرد برگرد وی مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بنگریست و در آسمان باز کشادند و فرشته
فرود آمد طشتی و ابریقی در دست پیش یک یک می نهاد و دست می شستند چون بمن رسید
گفتند برگیرید که او نه از اینها نیست ابریق دار طشت برداشت و بر فتند من
گفتم یا رسول الله من نه از ایشانم اما دانی که من ایشان را دوست میدارم مصطفی گفت صلی الله
علیه وآله وسلم کسی که ایشان را دوست دارد از ایشان است طشت باز آوردند تا من دست
بشستم مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در من نگریست و می خندید گفت ما را دوست میداری
بابائی ابو جعفر گفت که آن وقت صحبت من نه با این قوم بود ابراهیم ادهم قدس سره گوید شبی
بخواب دیدم که فرشته طوماری در دست داشت و چیزی می نوشت گفتم چه می نویسی گفت نام دوستان گفتم نام من هست گفت
تو از ایشان نه گفتم مرا هم بنویس که من نه از ایشانم و نه دوست اویم اما دوست دوستان ویم
ایشان را دوست میدارم در این بودم که فرشته در رسید گفت طومار از سر گیر و نام او بر سر بنویس
که دوست دوستان من است ابو العباس عطا گوید که اگر نتوانی که دست در دوستی او زنی
دست در دوستی دوستان او زن اگرچه در درجه با ایشان نرسی ترا شفیع باشند و شیخ عمر قدس الله سره
گفت که شیخ شیروانی قدس سره گفت اگر بلائی در آید بخراسان روید بزیارت کسی که ما را دوست
دارد و شیخ عباس قدس سره گفت که شیخ شیروانی قدس سره گفت وصیت میکنم شما را به نیکوئی
با کسی که این طایفه را دوست دارد تمام شد کلام نفحات اما فضیلت محبت جمیع دوستان حضرت
حق سبحانه علی وجه العموم بی آنکه تخصیص کرده شود بدوستی آنست که در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر

صلی الله علیه وآله وسلم که خدای سبحانه میگوید روز قیامت که کجا اند آنانیکه یکدیگر را دوست میداشتند
از برای رضای من امروز بر اندازم ایشان را در سایهٔ خود در روزی که هیچ سایه نیست غیر سایهٔ من
و در موطای امام مالک آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت خدای سبحانه که واجب است
دوست داشتن من کسانی را که همنشین میکنند با نکه یکدیگر برای من و کسانی را که با یکدیگر جوانمردی میکنند
از برای من و در مسند امام احمد آمده که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که آیا میدانید
که کدام عمل از عملهای دوستتر است پیش خدای سبحانه بعضی گفتند نماز و زکوة و بعضی گفتند که جهاد و بعد از آن
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دوستترین اعمال پیش خدای سبحانه دوستی است از برای
خدای سبحانه و دشمنی است از برای خدای تعالی و دیگر باید دانست که در ماهیت و حقیقت
محبت اقوال بسیار است و در تفسیر قاضی گفت که محبت حق سبحانه وتعالی بندگان را عبارت است
از ارادهٔ او و در راه نمودن ایشان را و توفیق دادن در دنیا و ثواب نیک دادن در آخرت و محبت
بندگان او را عبارت است از ارادهٔ طاعت او و پرهیز کردن از معصیت و در شرح مواقف
این تفسیر را آورده و نیز گفته اند محبت ما خدای را سبحانه کیفیتی است روحانی مترتب بر تصور کمال
مطلق و روی علی الدوام و مقتضی است توجه تام را بحضرت او اما محبت ما غیر او را کیفیتی است
مترتب بر تخیل کمالی در وی مانند لذت یا منفعت و در کیمیای سعادت تفسیر کرده محبت
بنده را بمیل طبعی بچیزی که خوش بود بسببی از اسباب اما علی کل تقدیر باتفاق جمیع اهل مذاهب
محبت را اثری خاصه است و هر که آن خاصیت در وجود دریابد البته اهل محبت است و آن
خاصیت آنست که همه نیک از برای محبوب خواهد و هیچ بدی در حق او روا ندارد و این خاصیت
نسبت بحضرت حق سبحانه باین معنی است همه تعظیم او خواهد و ترک تعظیم او راضی نباشد و محبت را
چهار مرتبه است اول آنکه خط محبت از محبت پیش از خاصیت مذکوره نباشد و این ادنی
مراتب است و دوم آنکه با وجود این امر و نهی او باشد و سوم آنکه با وجود این سایه محبوب با نزا فدای
او سازد و چهارم آنکه نفس خود را فدای او سازد و باید دانست که همه مراتب محبت شریک اند
درین معنی که سبب انضمام اند یا محبوب در آخرت اَلْحَیُّ الْقَیُّوْمُ این هر دو اسم منصوب اند
[illegible] و اکثر القیام بتدبیر و حفظ خلق و حافظ حدیث

این هر دو اسم را در آن استغفار که استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه منصوب
روایت کرده اند و بنصب ضبط کرده اند پس ظاهر آنست اینجا نیز منصوب باشد و رفع این دو اسم
خلاف ظاهر است زیرا که محتاج است بتقدیر مبتدا یعنی هو الحی القیوم چنانکه در آیة الکرسی
و فرقست میان این مقام و آیت زیرا که اعراب این دو اسم اینجا منحصر نیست و رفع بلکه نصب
اظهر است بخلاف آیة الکرسی که اعراب ایشان آنجا منحصر است در رفع و حی در اصل لغت
بمعنی مطلق زنده است و اما مراد از وی در اسماء الله زنده دایمی است قیوم را بتفسیر آیة الکرسی
تفسیر کرده اند بذاتی که دایم القیام است بتدبیر و حفظ خلق و او فیعول قام بالامر اذا
حفظ و این تفسیر که ذکر کرده شد قیوم را یک چیز از اجزای حقیقت اوست زیرا که حقیقت او
چنانکه ذکر کرده اند در تفاسیر در بیان فضایل آیة الکرسی و خاصیت آن ذاتیست که قایم
باشد بنفس خود و مقیم باشد غیر خود را پس او واجب الوجود لذاته باشد و موجد غیر خود هر چه
موجد است متبقی نیز اوست پس دایم القیام باشد بذات بتدبیر خلق و حفظ او و در تفسیر
قاضی در اول سورهٔ آل عمران گفته که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اسم اعظم خداوند
سبحانه در سه سوره است در سوره بقره الله لا اله الا هو الحی القیوم و در آل عمران الله لا اله الا هو
و در طه و عنت الوجوه للحی القیوم و این هر دو وصف دلیل اند بر آن قول که الله لا اله الا هو
زیرا که هر گاه حفظ و تدبیر خلق او کند مستحق عبادة ایشان او باشد نه غیر و اتوب الیه یعنی باز
میگردم بخدای سبحانه و معنی توبه در عرف ترک گناه است تفسیر آن بباز گشتن بخدای سبحانه
اشارت است بآنکسی که بی توبه است و ارتکاب معاصی میکند بنده الیست بگریخته از خداوند
خود چون توبه کرد و ترک گناه کرد و باز گردید بصاحب خود از ینجا گفته اند که هر که سبب توبه بنده
گرود هم چنان باشد که بنده بگریخته را بصاحبش رد کرده باشد پس مراد را باشد از حق سبحانه تعالی
اخیرت رد کردن بنده بصاحبش و آوردن توبه بعد از استغفار از ان جهت است که اگر چه باستغفار
گناه آمرزیده میشود اما چون توبه نباشد گاه باشد که باز بگناه افتد و چنان شود که گویا استغفار
نکرده است پس استغفار بی توبه فایده چندانی ندارد و خاصة سالک را که تا سالک توبه نکند و
ترک معصیت ننماید روح او را در فضای عالم ملکوت راه ندهند چه جای آنکه بحضرت حق سبحانه

توانند سید تعبنی برانند کہ استغفار متضمن توبہ است باین معنی کہ استغفر را باید کہ ہمچنان کہ بزبان استغفار میکند بدل محکم باشد برنا کردن گناہ کہ در تنبیہ الغافلین آوردہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ مستغفر بزبان ومصر بر گناہ ہمچو کسی است کہ استہزاء وتمسخر کند با پروردگار خود ودرین آیت کہ واستغفرہ انہ کان توابا نیز اشارت است باآنکہ توبہ در ضمن استغفار است واگر گفتہ شود کہ قول خدای سبحانہ دیا قوم استغفروا ربکم ثم توبوا الیہ دلالت میکند بر خروج توبہ از استغفار جواب گویم کہ کلام ما در استغفار از ما دون کفر است واستغفار در آیت مذکورہ از کفر است وتوبہ از سایر معاصی اما صحت رسیدہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگفت واللہ انی استغفر اللہ واتوب الیہ فی الیوم اکثر من سبعین مرۃ پس آیۂ کریمہ واستغفرہ انہ کان توابا باین معنی باشد کہ واستغفرہ وتب الیہ انہ کان توابا ودر توبہ سہ چیز ضروری است کہ بی آن سہ چیز توبہ وجود نگیرد یکی از انہا تعلق بماضی دارد دوم تعلق بحال سوم تعلق باستقبال دارد آنکہ تعلق بماضی دارد پشیمانی است از گناہ گذشتہ وآنکہ تعلق بحال دارد آنست کہ فی الحال باز استادہ باشد وآنکہ تعلق باستقبال دارد آنست کہ برین عزیمت باشد کہ بعد ازین ہرگز بسر آن گناہ نرود وچون این سہ چیز بحاصل آمدہ توبہ درست شدہ وگناہ آمرزیدہ گردید واگر باز بسر آن گناہ رود اگرچہ توبہ شکستہ شود اما اورا از گناہ پیش نخواہند پرسید واما فضیلت توبہ آنست کہ چون توبہ درست شد بجای ہریک از گناہان پیشین حسنہ نویسند در نامۂ اعمال او واشارت بانیست آنکہ گفتہ خداوند سبحانہ کہ اولئک یبدل اللہ سیئاتہم حسنات **بیت** جملہ ماضیہا ازین نیکو شوند ✣ زہر پارینہ ازین گردد چو قند ✣ سیئات را مبدل کرد حق ✣ تا ہمہ طاعت شود آن ماسبق در **صحیح بخاری** ومسلم آمدہ این معنی کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بود در بنی اسرائیل مردی کہ کشتہ بود نود ونہ کس بعد ازان بدر آمدہ ومی پرسید کہ توبہ از من قبول باشد یا نباشد پس نزد پیش گوشہ نشینی وپرسید کہ آیا ہست مرا توبہ گفت نہ پس بکشت اورا ودر ایستادہ دو صد را سید پس گفت اورا مردی کہ بیا بقریۂ چنین وچنین پس دریافت اورا مرگ یعنی مقدمات مرگ اورا در راہ آمد پس حرکت داد سینۂ خود را بجانب قریۂ توبہ بعد ازان خصومت کردند دروی یعنی در قبض روح ملائکۂ رحمت وملائکۂ عذاب پس وحی کرد خدای سبحانہ بقریۂ توبہ کہ نزدیک شود بقریہ کہ او ازو بدر آمدہ بود کہ دور شو پس گفت

که بیمایند میان این دو قریه راپس یافتند او را القریه توبه بیک وجب نزدیکتر پس او آمرزیده شد
در صحیح مسلم آمده حدیث که مضمونش اینست که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر آینه خدای تعالی
شادمان تر است بتوبهٔ بندهٔ خود در وقتی که باز میگردد بوی یکی از شما که بوده باشد اشتر بار دار او در
بیابانی پس بدر جسته باشد اشتر از وی و بران اشتر بوده باشد طعام وی و آب وی پس ناامید
شده از اشتر و آمده باشد بدرختی و تکیه کرده باشد در سایهٔ وی در حالتی که نومید شده است از اشتر
پس در میان اوقات بودن وی چنین ناگاه حاضر شده باشد باین اشتر در حالتی که استاده است
در پیش او پس گرفته باشد مهار او را و گفته باشد از غایت شادمانی که خدای تو منم و تو بندهٔ منی و
من پروردگار توام خطا کرده باشد از غایت شادمانی و حضرت شیخ الاسلام مرشد الخواص و العوام
آن شیخ نامی ابو نصر احمد جامی قدس الله سره العزیز در کتاب مفتاح النجات میگوید که مقام توبه
از جملهٔ مقامات فاضلتر است و بلندتر است و تایب حقیقی از همه خلق نزدیک خدای عز و جل عزیزتر
و گرامی تر و دوست تر است و در شان ایشان است که ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین
و توبه بر جمله مؤمنان فرض است چنانکه میگوید الله تعالے و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون
لعلکم تفلحون و همه فلاح و نجات در توبه است و هر فرض که هست هر یکی را وقتی معلوم است
چون نماز و روزه و زکوة و حج و وضو و اغتسال و امثال این همه بوقتی و چیزی مقید است تا آن
وقت در نیابد آن فرض بر کسی لازم نشود مگر توبه که هر نفسی که بر زنی توبه و استغفار بر تو واجب گردد
بظاهر و باطن و مهتر عالم صلوات الله و سلامه علیه میگوید یا ایها الناس توبوا الی الله و استغفروا فانی
اتوب الی الله فی الیوم مائة مرة گفت من هر روز صد بار توبه میکنم زیرا که هیچ نفس از آدمی بر نیاید
که نه آلایش دارد خاصه از راغب دنیا زیرا که راغب دنیا دنیا را دوست دارد و دوستی دنیا بهمه خطاها
است چنانکه رسول گفت صلی الله علیه و آله وسلم حب الدنیا راس کل خطیئة بدانکه هر شبان روزی
بست و چهار هزار نفس از آدمی بر آید چون این نفسها در رغبت دنیا و دوستی وی بر زند همه معصیت
باشد بست و چهار هزار معصیت هر روزی از دیوان وی بر آید که او از خود معصیت نداند و از آن
غافل باشد چون احوال چنین باشد می نگر تا استغفار باید کرد یا نه چون مرد تایب گردد و آنچه شرط توبه است
بجا آرد و از حلاوت توبه خبر یابد این همه انفاس وی طاعت گردد و اکنون می نگر اگر این بضاعت

بدین رنج ارزد که شرط توبه بجا آری بشنو که شرط توبه سه چیز است پشیمانی بدل و عذر بزبان و بتن باز ایستادن
از گناه اصل توبه در غنیمت این چیز است شاخهاست هر که دست بشاخهای این زند و باخلاص
و راستی این بجا آرد این مقام که یاد کرده آمد ویرا حاصل آید و او ولی گردد از اولیای خدای عز و جل
و صدیقی از صدیقان او و ابدالی از ابدالان او زیرا که کلید همه چیزها توبه است و سر همه دولتها و دستیها
توبه است حکایت است که فضیل عیاض رحمة الله علیه توبه کرد از راه زدن و مال خصمان میداد جهودی
بیامد و بروی خصمی کرد که ترا چیزی بمن باید داد و او را هیچ چیز نمانده بود که بدو دادی جهود را گفت که
که مرا بحل کن که هیچ ندارم که ترا خشنود کنم جهود گفت من سوگند خورده ام که تا مال بمن ندهی ترا
بحل نکنم فضیل گفت اگر من چیزی داشتمی با تو این سخن نگفتمی جهود گفت دست در زیر این جامه کن
که راست بیرون آر تا ترا بحل کنم فضیل دست در زیر جامه کرد و مشتی زر بیرون آورد و بوی داد جهود
گفت اسلام عرض کن من در توریة خوانده ام که هر که از امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم توبه کند
براستی خاک در دست وی زر گردد و من خواستم که بدانم که تو درین که میگوئی راست هستی یا نه در
زیر جامه تو زر نبود و بدانستم که دین محمد صلی الله علیه وسلم حقست و توبه تو حقیقی است و بر دست وی مسلمان
شد و چنین بسیار بوده است و هست و ازین چند واقعات تائبان مراد پیش رفته است و معلوم
است و توبه چنین بضاعتی نیست که کسی قدر آن بداند توبه نجات مراد آنست و حیات دلست
و پرورش جانست و پایه آخرت و تخم مودت است و راحت روح است و سرور مؤمن است
و شفای درد گناهان است و مرهم ریش دردمندانست و حبل افتادگانست و دلیل گمشدگانست
و نور بصیرت روندگانست و مفتاح سمع محبانست و صدق نطق ناطقانست و قدم استقامت
مقیمانست و استراحت خوف خایفان است و مبشر امید راجیانست هر خصم که خشنود توانی کرد
خشنود کن و باقی که بماند من از خزانه خود خشنود کنم باری بباید دانست که هر مقامی جداگانه
توبه باید کرد و عاصی را از گناه توبه باید کرد و مطیع را از طاعت دیدن و ذرا از پنداشت و عالم
را از حسد و مقیم را از خویشتن دیدن توبه نه آن گوهری است که هر کس بدست تواند آورد و
قیمت بی بها است که هر کس قیمت آن نداند صد هزار گناهکار جافی خاطی را بیامرزند و صد هزار
مؤمن مخلص را چنان برگزینند که یکی را توبه گرامت نکنند سبب از که توبه چنین خورد کاری است باسبک

بضاعتی صد هزار خلق بدر ایمان در آیند که یکی بدر توبه در نیاید و هر که این سعادت در نیافت و این
نور بر وی نتافت از حضرت عزت خطاب وی این باشد و من لم یتب فاولئک هم الظالمون
و اگر کسی بدین مقام نرسد نومید نباید بودن و تائبان را دوست باید داشت و صحبت و مجالست
با ایشان باید کرد تا موافق قول خدای جل جلاله و رسول او باشد علیه السلام که حق تعالی میگوید
ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و رسول صلی الله علیه وسلم گفت رأس کل طاعة الحب فی الله
و حب اولیاء الله تمام شد سخنان حضرت شیخ الاسلام شیخ احمد جام قدس الله سره و اما خاصیت
توبه شکستن آنست که چون امتان پیشین توبه شکستی برایشان مسخ واقع شدی یا هلاک شدندی
تا عقوبات دیگر واقع شدی و مسخ عبارت است از انکه صورت متبدل گردد بصورت ادنی مثل
صورت بوزنه یا خوک یا خر و درین امت توبه شکستن اگرچه در ظاهر تاثیری نکند اما در باطن میکند
بیت نقض عهد و توبه اصحاب سبت + موجب مسخ آمد و اهلاک و مقت + پس خدا آن قوم را
بوزینه کرد + چونکه عهد حق شکستند از نبرد + اندرین امت نباشد مسخ تن + لیک مسخ دل بود
ای ذو الفطن + از ره سی صد هزاران بیشتر + گشته از توبه شکستن خوک و خر + و این مضرت که در
توبه شکستن مذکور شد بقای آن بشرط آنست که دیگر بار بسر توبه نیاید و بران نقض ثابت باشد اما اگر
بعد از توبه شکستن باز توبه کند و آن رخنه که در دین او بسبب توبه شکستن پیدا شده باشد بتازه
توبه تازه مسدود گرداند آن مضرت مندفع شود از ینجا معلوم گردد که چون توبه درست شود باز
شکسته گردد و این توبه شکستن مانع توبه دیگر نیست بلکه اگر صد توبه کند و نقض و تکرار یابد مانع
توبه دیگر نیست و اسأله التوبة یعنی میطلبم از خدای سبحانه قبول توبه را فائده بدانکه توبه بر سه معنی می آید
یکی بمعنی بازگشتن از گناه بحضرت حق سبحانه و این صفت بنده است دوم بمعنی قبول کردن توبه
و این صفت حق است و مستعمل میشود بلفظ علی مانند ان العبد اذا اعترف و تاب تاب الله علیه
سوم بمعنی توفیق توبه و این صفت حق است و مستعمل شود بلفظ علی همچنانکه در آیه کریمه تاب الله
علیهم لیتوبوا و همچنانکه در آیه دیگر واقع است یعنی و تب علینا انک انت التواب الرحیم و معنی اول
اغلب و اشهر است از روی استعمال از دوم و دوم از سوم و فرق میان دوم و سوم آنست
که معنی دوم در مواقع استعمال مسبوق است بذکر توبه بنده بخلاف معنی ثالث که مسبوقست بذکر توبه عبد

واگر گفته شود که بعد ازانکه گفت واتوب الیه وتوبه کرد چرا گفت که می طلبم از وی قبول توبه را باآنکه حق سبحانه فرموده هو الذی یقبل التوبة عن عباده یعنی حق سبحانه آنست که قبول میکند توبه را از بندگان خود ونیز در صحیحین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ان العبد اذا اعترف و تاب تاب الله علیه یعنی بدرستی بنده اقرار کند بگناه وتوبه کند قبول میکند حق سبحانه توبه او را جواب گویم که میتواند که طلب قبول توبه بعد از کردن توبه از جهت کبیر نفس باشد باین معنی که توبه اینست که مثل توبه سائر تائبان باشد در اخلاص ولایق قبول نیست پس میطلبم از وی این را که قبول کند این توبه را از راه فضل یا بمعنی که این ثوابست مسبوق بذنوب عظام قبول او استبعادی دارد پس میطلبم از وی این را که قبول کند این توبه را از راه عنایت واین برو تیره قصه وحشی قاتل امیر المومنین حمزه هست رضی الله عنه که بعد از قتل حمزه پشیمان شد وداعیه ایمان وتوبه درو پیدا شد امامتردد بود که با وجود قتل حمزه ایمان وتوبه از وی قبول باشد مانی گویم میتواند که مرادش آن باشد که میطلبم از وی توبه ازین توبه بی اخلاص چنانکه بعضی گفته اند استغفار ما محتاج است باستغفار وتوبه ما محتاج است بتوبه؎ توازحال گذشته توبه چه + کی کنی توبه ازین توبه بگو + نفس تو ازبس که آمد خیره سر + هست عذرت ازگناه تو بتر + می بباید آب تاب توبه را + شرط شد برق وسحابی توبه را + وبعضی از افاضل نیز می فرمایند؎ ازعشق بتان سیم غبغب توبه + وز شرب مدام وملاف مشرب توبه + در دل هوس گناه وبرلب توبه زین توبه نادرست یارب توبه + ودر کشاف آورده که اعرابی در آمد در مسجد رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت آمرزش میجویم از تو وباز میگردم بتوبه وتکبیر تحریمه گفت پس وقتی که فارغ از نماز شد گفت او را حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که یا هذا یعنی ای فلان سرعت زبان باستغفار وتوبه گذابان است وتوبه محتاج بتوبه است پس گفت یا امیر المومنین علی رضی الله عنه چه چیز است توبه پس گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه که توبه اسمی است که واقع میشود برشش معنی یعنی شش چیز بایدتا توبه درست آید اول مذمت برگناهان گذشته ودیگر قضای فرایض ضایع شده ودیگر رد مظالم ودیگر گداختن نفس بر طاعت همچنانکه تربیت کرده او را در معصیت ودیگر چشانیدن تلخی طاعت همچنانکه چشانیده او را شیرینی گناه ودیگر گریه بجای خنده کردن گناه اگر گویم میتواند که مرادش آن باشد که میطلبم از وی توبه ودیگر این اشارت باشد بقوت نفس

اماره که باعث سرعت نقض توبه اوست باین حنی که توبه کردم شکسته شد فی الحال پس میطلبم ازوی توبه دیگر یا گوییم میتواند که مرادش آن باشد که میطلبم توبه برای عاصیان دیگر پس این بر دو تیره آن باشد که کسی بجهة خود استغفار کند وبجهة دیگران نیز چنانکه حق سبحانه پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم فرموده واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات وخبر داده از نوح علیه السلام که میگفت رب اغفرلی ولوالدی ولمن دخل بیتی مؤمناً وخبر داد از انصار که میگفت ربنا اغفرلنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان یا گوییم مرادش آن باشد که میطلبم ازوی بقای توبه را پس اینجا مضاف مقدر باشد چنانکه بعضی از افاضل گفته اند ؎ ای زبهر روی همه روی تو + روی هر ذره زبهر سوی تو کار ما چیست کنه ورزیدن + عادت تو گنه آمرزیدن + توبه از بنده بود سست نهاد + توبه آنست کش از تست کشاد + باز بر باز نگن هردو تولی + توبه ده توبه شکن هردو تولی + جامی دل شده را بخش نجات + توبه روزی کن بر توبه ثبات + یا بگوییم مرادش آنست که میطلبم ازوی توبه بجهت گناهان آینده همچنانکه توبه کردم از گناهان گذشته واین اشارت آنست که بر توبه خود اعتمادی ندارد بجهت قوت نفس اماره وبعضی گفته اند که هرکه توبه کرد از گناهی واجبست بر وی تجدید توبه وندامت هرگاه که یاد کند گناه را پس میتواند که مرادش آن باشد که میطلبم ازوی توبه وندامت را هربار که یاد کنم از گناهان خود را یا گوییم توبه اول از گناه است وتوبه دوم از باب سلوک است که آن توبه است از مرتبه ادنی که ازوی ترقی نموده یعنی توبه کردم از گناهان ومیطلبم ازوی توبه از مراتب نیز یعنی میطلبم این را که اینجا رسم که توبه از مراتب نیز کنم همچون سالکان یا گوییم که مراد از هر دو توبه اسباب سلوک است پس معنی واتوب الیه واسال التوبة آن باشد که توبه میکنم از مرتبه گذشته ومیطلبم ازوی توبه را ازین مرتبه که در آنم فی الحال یعنی میطلبم ازوی این را که ازین که در آنم بگذارند تا توبه کنم ازوی اللهم انت السلام یعنی الهی توی سالم ومنزه از هر نقصانی وآفتی وتعریف خبر از برای قصد حصر سلامتی است در ذات او زیراکه در واقع سالم از هر نقصانی وآفتی نتواند بود الا ذات او وحمل سلام که مصدر است بر ذات از برای مبالغه است مانند رجل عدل ومنک السلام یعنی از تست سلامت مخلوقات از آفات ومکروهات والیک یرجع السلام یعنی بتو باز میگردد

سلامت یعنی سالم از فنا تو خواهی بود و بس دیگر تو همه فانی خواهند شد مانند کل شئی ہالک الا وجهه و
یک احتمال دیگر است اینجا یعنی توئی مرجع سلامت هر مخلوقی و هر شئی که محتاج الیه چیز لیست در وجود
او را جز آن چیز میگویند زیرا که بازگشت آن چیز در وجود بآن شئی است چنانکه گویند زید مرجع
خلق است در حوایج یعنی رجوع خلق در حوایج بسوی اوست اما بدین تقدیر و الیک یرجع السلام
افاده میکند بمعنے و منک السلام و این موجب تکرار است پس حمل بر معنی اول اولی باشد و در بعضی
روایات آمده که جبرئیل علیه السلام آمد نزدیک رسول صلی الله علیه و آله وسلم و گفت پروردگار
تو سلام میگوید پس گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که اللهم انت السلام و منک السلام و الیک
یرجع السلام و بدین تقدیر سلام دوم بمعنی سلام تحیه است یعنی الٰهی توئی سالم از هر نقصانی و آفتی
و از تست سلام بما و بتو باز میگردد سلام باین معنی که سالم از فنا تو خواهی بود و بس و یا مرجع سلامتی
توئی حینا ربنا بالسلام یعنی زنده دار ما را ای پروردگار ما بسلامتی از آفات و مکروهات
و ادخلنا دار السلام یعنی درآر ما را در دار السلام و دار السلام را درین آیه و الله
یدعوا الی دار السلام تفسیر بمطلق جنت کرده اند اما در تفسیر این آیه که در سورهٔ بقره واقع است
یعنی قوله و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار چنین گفته اند
که جمع کردن در جنت بر جنات بجهت آنست که بهشتیان را پیران وجهی که ابن عباس رضی الله عنه
ذکر کرده است هفت است جنت فردوس و جنت عدن و جنت نعیم و دار الخلود و جنت الماوی
و دار السلام و علیون و در هر یکی ازین بهشتها مراتب است و درجات متفاوت بحسب تفاوت اعمال
و پوشیده نماند که دار السلام بدین تقدیر بهشت مخصوص است نه مطلق بهشت پس این دو
تفسیر باهم مخالف باشند و سلام مذکور را به سه نوع تفسیر کرده اند یکی آنکه او نام خدا ئیست سبحانه
یعنی درآر ما را در سرای خود که بهشت است و دوم آنکه سلام بمعنی سلامتی است که مصدر است یعنی
دار سلامتی از آفات و مکروهات و از فنا و انقضا سوم آنکه مراد از سلام سلام تحیت باشد
و بهشت را دار السلام از آن گویند که ملایکه سلام میکنند بر اهل بهشت چنانکه حق سبحانه فرمود
که و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم یعنی ملایکه می درآیند بر ایشان از هر درے
همچنین گویان که سلام علیکم و کثرتی که مفهوم میگردد از کل باب می تواند که بآن اعتبار باشد که خا

هر یکی از اهل بهشت دری دارد پس خانهای ایشان را درها باشد و میتواند که بآن اعتبار باشد
که هر یک خانه از خانهای اهل بهشت درها در سه باشد چنانکه بعضی خانه اهل دنیا را نیز درها می باشد
پس ملائکه از هر دری می درآیند و سلام میکنند بر ایشان بلکه حضرت خالق جنت و ولی نعمت رب
رحیم حضرت خداوند کریم عمت آلاؤه و جلت نعماؤه از غایت بنده پروری و نهایت مرحمت بذات
نفس خود بر اهل بهشت سلام میگوید چنانکه گفته سلام قولا من رب الرحیم و تفصیل این قصه آنست
که در سنن ابن ماجه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم که در میان اوقات بودن اهل بهشت
در نعمت و ناز خود بناگاه مرتفع گردد یعنی ظاهر گردد از جانب بالای برای ایشان نوری پس بردارند
سرها یعنی سرها بسوی آن نور پس بناگاه پروردگار مشرف شده بر ایشان از بالای ایشان گوید
السلام علیکم ای اهل بهشت و اینست قول سبحانه که سلام قولا من رب الرحیم پس نظر کند بایشان
و ایشان نظر کنند بوی آنزمان که در حجاب شود از ایشان و باقی ماند نور وی تبارکت ربنا
یعنی بسیار خیر و نفع تو ای پروردگار ما و برکت عبارت است از کثرت خیر و تبارک را در سوره
اعراف در آن آیة که تبارک الله رب العالمین تفسیر کرده اند بتعالی بسبب وحدانیة الوهیت و بتعظیم
بسبب فردانیة ربوبیته و در سوره مومنین در آن آیة که فتبارک الله احسن الخالقین تفسیر کرده اند
بتعالی و رفعت در علم و قدرت و در اول سوره فرقان تفسیر کرده اند بدو وجه اول تکاثر خیر دوم
تزاید بر هر چیزی یعنی بتعالی از هر چیزی در صفات و افعال و در آخر سوره الرحمن که تبارک اسم
ربک ذی الجلال والاکرام تفسیر کرده اند بمطلق تعالی و رفعت بی آنکه تقیید کرده باشند تعالی را بعلم
و قدرت یا بصفات و افعال و اما چون اینجا بمقابله تعالیت افتاده مناسب آنست که او تفسیر
کرده شود بغیر تعالی یعنی بر تکاثر خیر و تعالیت یعنی فایقی بر هر چیزی بقدرت تامه یا برگشته از
صفات مخلوقات یا ذا الجلال والاکرام یعنی ای صاحب استغنای مطلق و صاحب فضل عام اینچنین
گفته اند در تفسیر این آیت و کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام و غرض ازین
قول تبارکت ربنا و تعالیت یا ذا الجلال والاکرام استدعای اجابت دو دعای است که حینا ربنا
بالسلام و ادخلنا دار السلام بوسیله ذکر صفات کمال او یعنی اجابت کن این دو دعا را بعلت
آنکه بسیار است خیر و نفع تو و فایقی و غالبی بر هر چیزی بقدرت تامه و استغنا داری از تعظیم ما بلکه از عالم

وعالمیان و صاحب فضل عامی اللهم لک الحمد حمداً یوافی نعمک یعنی الهی تراست حمد حمدی
که وفا کند و رسد بهمه نعمتهای تو که بما واصل شده است و معنی حمد وصف کردن است بخوبی بر وجه
تعظیم ویکافی مزید کرمک یعنی برابری کند بازیادتی کرم تو که بعد ازین واقع شود در
دنیا وآخرت بدانکه مکافات از کفو است وکفو چیزی است که مساوی او باشد ومکافات را
در کتب لغت تفسیر کرده اند بجزا دادن کسی را بکردارش واما این معنی اینجا مستقیم نیست پس بعضی در
مکافات را حمل کرده شد بر معنی مساوات زیرا که این معنی هم مناسب این مقام است وهم مناسب
ماخذ مکافات که آن کفو است وگفته اند که فاضلترین حمدها اینست که الحمد لله حمدا یوافی نعمه
ویکافی مزید کرمه تا اگر شخصی سوگند خورده باشد بالله که فاضلترین حمدها را بگوید چون این حمد گوید سوگند خود
راست کرده باشد احمدک بجمیع محامدک ما علمت منها وما لم اعلم یعنی حمد میگویم ترا
بجمیع حمدهای تو آنچه دانسته ام ازینها وآنچه ندانسته ام ومحامد جمع محمدة است بفتح میم اول وکسر
میم ثانی ومحمدت مصدر میمی است بمعنی حمد گفتن وپوشیده نماند که حمد گفتن بحدی که کسی آنرا
نداند صورت ندارد مگر آنکه گفته شود که مراد آنست که میخواهم وآرزو دارم که ترا حمد گویم بجمیع
محامد معلومه ومجهوله حمد تفسیر جمیع محامد است وعلی جمیع نعمک ما علمت منها وما لم اعلم
یعنی بر جمیع نعمتهای تو آنچه دانسته ام ازینها وآنچه ندانسته ام وعلی کل حال یعنی بر همه حال
یعنی بر حال شادمانی وحال سختی و در حدیث آمده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که
اول کسی که خوانده شود او را به بهشت روز قیامت آنانند که حمد گویند خدای را سبحانه در شادمانی
وسختی ونیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که گوید نزد هر عطسه الحمد لله رب العالمین
علی کل حال مادامی که او باشد نیاید در دندان وی درد وگوش اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
یعنی پناه میگیرم بخدای سبحانه از شیطان سنگسار کرده شده وسبب پناه گرفتن بخدای سبحانه
از شر شیطان آنست که حضرت حق سبحانه فرموده که فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان
الرجیم انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا وعلی ربهم یتوکلون انما سلطانه علی الذین یتولونه
مضمون این آیه آنست که آنچه گفته اند که شیطان سگی است بدرگاه حضرت حق سبحانه که با آشنا
کاری ندارد و بیگانه را میگزد واین که کسی میگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم این معنی دارد که الهی

سنگ خود را نگاه دار چون روی بتو آرد یعنی مارا نگه دار یعنی وقتی خواهی که قرآن بخوانی پناه گیر بخدای
از شیطان سنگسار کرده شده که نیست شیطان را بر کسانی که ایمان آورده اند و کار خود به پروردگار
خود گذاشته اند بتحقیق که نیست تسلط او بر کسانی که او را دوست میدارند و فرمان او می برند و بر او
توکل میکنند جز این نیست تسلط او بر کسانی است که بازگشت میکنند از خدای تعالی
و در صحیحین آمده که دو مرد بودند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و یکی از آن دو مرد دشنام میداد آن
دیگری را در حالتی که در غضب بود و روی او سرخ شده بود بر روی او پس گفت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم که من میدانم کلمه که اگر بگوید همانا آید امیر و دارد وی آن غضب که می یابد در خود اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم آمده است این سنگساری شیطان باین معنی است که در آن وقت که او
میرود بجانب آسمان تا گوش نهد با آسمان و بشنود آنچه ملایکه با یکدیگر میگویند از احوالی که بعد از این
در روی زمین واقع خواهد شد ستارها را چون سنگها بر سر او میزنند چنانکه حق سبحانه فرموده لقد
زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین یعنی تحقیق که زینت دادهایم آسمان دنیا را
بچراغهای که آن ستارها است و گردانیدیم این چراغها را سنگها از برای شیاطین الله لا اله الا هو
ترجمه خدا هیچ معبودی نیست بجز وی حاصل المعنی آنکه خداوند سبحانه و تعالی معبود برحق اوست و بس قال فی التفسیر المعنی انه المستحق
للعبادة لا غیر و مقصود اصلی اینست که لا اله الا الله ولیکن از جهت شرف اسم الله تقدیم کرده شد
او را و گفته شد الله لا اله الا هو پس الله مبتدا است و لا اله الا هو خبر است و باید دانست که الله
اسم ذاتیست که مستجمع است جمیع صفات کمال را و مسلوب است از وی جمیع سمات نقصان پس
ذکر اسم ذات اشاره باشد بثبوت جمیع صفات کمال که آن صفات ثبوتیست و بسلب جمیع
صفات نقصان که آن صفات سلبی است و شرک یعنی شراکت غیر با او در الوهیت اگرچه یکی از
صفات نقصان است و داخل است در آن صفاتی که اسم الله مجملا دلالت دارد بر سلب آن
اما چونکه این صفت نقصان اقبح صفات نقصان بود و اقبح آنها و ابغض آنها عند الله اکتفا واقع نشده بسبب
او بطریق اشارت و اجمال در ضمن ذکر اسم الله بلکه سلب کرده شد او را بتصریح و تفصیل از جهت
کمال اهتمام الشان سلبش و دیگر باید دانست که در سلب این صفت مذمومه و خصلت ممنوعه
اول آنکه این سلب دلالت میکند بر وجود ذات خداوند سبحانه زیرا که تا او موجود نباشد سلب شرکت

کردن از وی صورت ندارد و دیگر آنکه این سبب دال است بر توحد ذات در صفت الوهیت و
این توحد دلالت میکند به وجوب وجود ذات او زیرا که هر یکی از قضایای مذکوره در سلب
صفات نقصان سالبه ضروری است همچنانکه هر قضیه از قضایای مذکوره در ثبوت صفات کمال
موجبه ضروری است بنا بر آن قاعده که مهملات قضایای اعتقادیه کلیات اند و مطلقات ایشان
ضروریات پس سلب شرکت سلب ضروری باشد و دلالت کند بر ضرورت وحدت ذات
در الوهیت و ضرورت وحدت ذات در الوهیت مستلزم وجوب وجود است زیرا که ضرورت وحدت
در الوهیت یعنی در استحقاق عبادت و وجوب وجود متلازمانند پس سلب شرکت دلالت کرد بر وجوب
وجود ذات و وجوب وجود موجب جمیع صفات کمال است و سالب جمیع صفات نقصان پس سبب شرکت
دلالت بر همه اسم ذات اشارت است بآن پس آنچه اسم ذات اشارت باو بود تاکید یافت
تصریح بسبب الله الا اله الا هو دلالت کرد بر ثبوت ذات و بر وحدت او در همه صفات ذاتیه
و فعلیه او و بر تنزه ذات از جمیع نقصان و باید دانست که بر همین معنی که الله الا اله الا هو دلالت میکند
اجمالا و تفصیلا دلالت میکند بر وی کلمه طیبه نیز یعنی لا اله الا الله بلا تفاوت الْحَيُّ الْقَيُّومُ یعنی است او
زنده دایمی که دایم القیام است بتدبیر خلق و حفظ او و لفظ الحی خبر مبتدا است محذوف یعنی هو الحی و
اما قیوم میتواند که صفت حی باشد و میتواند که خبر بعد از خبر باشد یعنی او سبب حی داوست قیوم
و تحقیق یعنی قیوم نگاهدارنده اول او را در این جمله اثبات است آن مدعی را که الله لا اله الا هو
پس گویا گفته که متفرد در الوهیت یعنی در استحقاق عبادت اوست و بس زیرا که او زنده است
دایمی که علی الدوام مشغول است بحفظ و تدبیر مخلوقات و هر گاه که حفظ و تدبیر ایشان او کند
مستحق عبادت ایشان او باشد نیز او لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ یعنی نمیگیرد او را پینکی و
نه خواب و مراد ازین کلام بیان کیفیت تدبیر و حفظ است مر خلق را یعنی کیفیت تدبیر و حفظ او
باین نوع است که نمیگیرد او را خواب سبک و نه خواب گران یعنی هرگز غافل نیست از خلق و اگر گفته
شود که قیاس در مبالغه آنست که تقدیم کرده شود نوم را بر سنه زیرا که بعد از نفی سنه که غفلت
قلیل نفی نوم که غفلت کثیر است بی فایده است چرا که هر گاه او را غفلت اندک نباشد غفلت
بسیار نیز نخواهد بطریق اولی اما میتواند که غفلت کثیر نباشد و غفلت قلیل باشد پس عکس و

ترتیب الطهر نیماید گویم این ترتیب بجهة آن اختیار کرده شد که وقوع سنة ولا نوم در واقع بدین
ترتیب است و دیگر باید دانست که دران آیة که وهمت کل امة برسولهم لیاخذوه یعنی اسیر داشته اند
یعنی اسیر کردن پس جایز هست که اخذ اینجا نیز باین معنی باشد اما مراد لازم او باشد که آن غالبیت است
و در آوردن در تحت تصرف یعنی غالب نمی آید بر وی سنة و نه نوم و برین تقدیر حسن ترتیب
ظاهر است زیرا که میتواند که ضعیف غالب نیاید و قوی غالب آید پس نفی اخذ نوم بعد از نفی اخذ
سنة فایده داشته باشد و درین کلام یعنی لا تاخذه سنة ولا نوم نفی تشبیه اوست بمخلوقات و تاکید
آنرا که او قیوم است که هرچه او راسته کرد با نوم از محافظت سموات و ارض و غیر ایشان نیاید زیرا که
حفظ آنها موقوفست بر ملاحظه ایشان علی الدوام پس ولا تاخذه سنة ولا نوم رفع مانع قیومیت باشد
و گویا گفته که البته او قیوم است زیرا که معنی قیومیت منتفی است با وجود ظهور سببی که مقتضی قیومیت است
یعنی رحمة واسعه **له ما فی السموات وما فی الارض** یعنی از آن اوست آنچه در آسمانهاست
وآنچه در زمین است و اگر گفته شود که چرا تعرض نکرد بما بین سموات و ارض گوییم بجهة آنکه تعرض
بما فی السموات وما فی الارض تعرض است بما بین ایشان زیرا که هرگاه بالا و پایان از آن او باشد
ظاهر آنست که میانه نیز از آن او باشد و اگر گفته شود که چیزی که در روی زمین است نه در زمین مثل آدمیان
یا او از ما بین است یا از ما فی الارض زیرا که ما فی الارض شامل است داخل و خارج را چنانکه
در آیة کریمة ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام چه شک نیست که از هر شجره پاره از و در زمین است و پاره در
بیرون و هر دو را فی الارض گفته و همچنین است حال دران آیه که وما من دابة فی الارض الا علی الله
رزقها که بعضے از دواب در زمین است و بعضے بر روی زمین و همه را فی الارض گفته و موافق اینست
آنچه در تفسیر آمده که مراد بما فیهما چیزیست که موجود در ایشان است خواهی داخل باشد در حقیقت ایشان
یا خارج باشد و متمکن در ایشان اما باید دانست که کاهے چیزے تمام در روی زمین است که هیچ
از و در زمین نیست و مع هذا او را ما فی الارض گفته اند چنانکه در حدیث آمده که ملائکه از پیش ذاکران
نزد حق سبحانه بیایند با ایشان گویند که از کجا می آئید ایشان گویند جئنا عند عباد فی الارض و ما بین را
افراد بذکر کرده که دران آیة که له ما فی السموات وما فی الارض وما تحت الثری و باید دانست که فرق است
میان له ما فی السموات وما فی الارض و میان آنکه له ما فی السموات والارض زیرا که ثانی را به مجموع حمل

نسخه: عبادک

می توان کرد یعنی مجموع سموات و ارض پس ما بین اینها داخل خواهد بود درین مجموع بی تکلف و درین
کلام یعنی له ما فی السموات و ما فی الارض دو فائده است یکی اثبات قیومیت او مر آسمانها را و زمین را
چرا که هرگاه اینها ملک او باشند باید که حافظ اینها نیز او باشد زیرا که حفظ مملوک بر مالک می باشد
نه بر غیر و دوم اثبات مدعای اصل است یعنی الله لا اله الا هو یعنی او متفرد است در الوهیة یعنی در
استحقاق عبادت زیرا که آنچه در سموات و الارض است ملک اوست و چون مالک اینها او باشد
مستحق عبادت اینها نیز او باشد که غیر مالک مستحق عبادت مملوک نیست من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه
یعنی کیست آنکه شفاعت کند کسی را نزد او بغیر اذن و اجازت او و درین قول اشارت است بکمال عظمت او یعنی هیچ احدی
قادر نیست بر منع مراد او از روی اری و شفاعت چه جای آنکه منع مراد او کند از روی عناد و مخالفت پس اصل شفاعت
نزد او و دلالت میکند بر عظمت او و باز اینکه شفاعت نزد او محتاج باشد باذن او دلالت میکند بر کمال عظمت
او و در بیان کمال عظمت او نفی مساوات و مرافات مخلوقات است با او و نیز در وی اثبات تفرد اوست
در الوهیة زیرا که مستحق عبادت عظیم مطلق اوست نه غیر و دیگر اثبات آنست که مالک ما فی السموات و الارض
او باشد زیرا که آنها را لابدی است از مالکی و با وجود عظیم مطلق دیگری نتواند که مالک باشد یعلم ما بین
ایدیهم و ما خلفهم یعنی میداند آنچه در پیش مخلوقات است از امور آینده در دنیا و آنچه در عقب ایشانست
از امور گذشته یا آنچه در پیش ایشانست از امور آینده بعد از موت ایشان و آنچه در عقب ایشانست
از اموری که پیش از وجود ایشانست زیرا که کسی که روی بآینده دارد و پشت بگذشته یا آنچه
در پیش ایشانست از امور دنیا و آنچه در عقب رفتن ایشانست از امور آخرت یا آنچه محسوس ایشانست
و معقول ایشانست یا آنچه در می یابند و معلوم ایشان میشود و آنچه در نمی یابند و مجهول میماند
ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء یعنی احاطه نمیکنند بچیزی از معلومات او یعنی عالم نمیشوند
بچیزی از معلومات او مگر بآنچه او خواسته است که بدانند حاصل المعنی آنکه گفته اند که این جمله یا جمله
سابق بروی مجموع این دو دلالت میکند بر تفرد سبحانه و تعالی در الوهیة یعنی در استحقاق عبادت
زیرا که این مجموع دلالت میکند بر تفرد او سبحانه در علم ذاتی تام و این تفرد دلالت میکند بر تفرد
الوهیة و مراد بعلم ذاتی علمیست که ناشی از ذات باشد و مراد بعلم تام آنست که متعلق بهمه اشیا باشد و
از آنکه گفتیم که این مجموع دلالت میکند بر تفرد او زیرا که اول دلالت میکند بر نفی این علم از غیر او

این مجموع دلالت کرد بر تفرد او درین علم واما آنکه این تفرد دلالت میکند بر تفرد او ازین جهت است
که علم ذاتی تام لازم معبود برحق است وهرگاه که این علم در غیر او پیدا نشود باید که غیر او معبود برحق نباشد
والا لازم آید انفکاک لازم از ملزوم وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وگنجائی داده است
در خود و احاطه کرده است کرسی او آسمانها و زمین را گفته اند کرسی در اصل نام چیزی است
که بالای آن نشسته شود و زیاده نباشد بر مقعد قاعد بلکه متساوی مقعد او باشد و اختلاف است
در آنکه مراد بکرسی اینجا چیست بعضی گفته اند مراد بکرسی عرش است بقرینهٔ آنکه الرحمن علی العرش
استوی پس چون عرش را محل استقرار خود گفته کرسی نیز خود گفته او را وهر تاویل که در استوی کرده
شود در نسبت کرسی تاویل توان کرد وبعضی گفته اند کرسی مجاز است از علم او یا ملک او واما وجه
تخصیص احاطه سموات والارض ظاهر نیست زیرا که علم او و ملک محیط عرش نیز هست مگر آنکه گفته
شود که عرش داخل سموات است وبعضی گفته اند کرسی عبارت است از جسمی که در پیش عرش است
ومحیط است بسموات وظاهر آنست که این جسم عبارت است از فلک ثامن که مشهور است
بفلک البروج که او جسمی است بغایت بزرگ چنانکه در حدیث آمده است که گفت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم که نیست هفت آسمان وهفت زمین نسبت با کرسی مگر همچو حلقه در بیابانی وبعضی
گفته اند که مراد نیست کرسی حقیقی بلکه این کلام تصویری و تمثیلی است عظمت او را بطریق فرض
باین معنی که عظمت او وسعت او بغایتی است که اگر او را کرسی بودی هر آینه گنجائی دادی در خود آسمانها
و زمینها وَلَا یَئُودُهٗ حِفْظُهُمَا یعنی گران بار نمی سازد و رنج نمی آرد او را نگاه داشتن آسمانها و
زمین را حاصل آنکه گران نمی آید او را نگاه داشتن اینها و وجه تسمیهٔ این آیة الکرسی اشتمال او است بر
ذکر کرسی همچنانکه گفته اند در تسمیه این سوره بسورة البقره که مشتمل است بر ذکر بقره وَهُوَ الْعَلِیُّ
الْعَظِیْمُ یعنی او است خداوندی که عالی است از شرکت غیر در ماهیة او یا در صفات الوهیة او و در
بزرگواری است مطلق که حقیر است همه چیزها نسبت با او واما فضیلت وخاصیة این آیه آنست
که در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که خواند این آیة الکرسی را در عقب هر
نماز فرض قبض کند روح او را حضرت حق سبحانه بنفس خود یعنی بعزرائیل نگذارد و در صحیح بخاری
آمده که شیطان گفته بابوهریره که هرگاه بازگردی بجانب خواب خود بخوان آیة الکرسی را که باشد

بر تو همیشه از جانب حق سبحانه نگاه دارنده و نزدیک تو نیاید شیطان تا آن وقت که در آئی در صباح و آبو هریره
این سخن را گفته با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و پیغمبر گفت راست گفت با تو و حال آنکه او دروغ گوی است
یعنی اگرچه او دروغ گوی است و ظاهر آنست که مراد باین نگاه دارنده که در حدیث است همین آیة الکرسی
باشد که جاندار شده باشد و خوانده خود را نگاه دارد و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
هر که خواند آیة الکرسی را بفرستد حق سبحانه و تعالی فرشته را که نویسد از نیکیهای او و محو گرداند از بدیهای او
از ساعت خواندن تا فردا آمدن از او و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که خواند آیة الکرسی در عقب
هر نماز فرض مانع او نباشد از در آمدن در بهشت غیر از مرگ و هر که مداومت نماید مگر صدیقی یا عابدی و اگر گفته شود که مرگ سبب دخول
جنت است پس او را چون مانع گفته بلکه مانع حیوة است گویم مراد ازین که مانع نیست غیر موت نیست که همین مانع نیست یا آنکه ظاهر است
که موت مانع نیست پس این مثل آن باشد که دوستی در وقت شکایتی از دوست خود میگوید که ما هیچ گناه نداریم غیر از آنکه شما را دوست
میداریم و چون دوستی گناه نمی باشد پس مراد این باشد که هیچ گناه نداریم و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که خواند
آیة الکرسی را در وقتی که در آید بجامه خواب خود امین گرداند او را خدای سبحانه بر نفس خودش و بر همسایه
او و همسایه همسایه او و خانهای که در گرد اوست و مراد این باشد که گرداند او را بر نفس خود شو آن اینست که
خوف نفس از وی بردارد یعنی او را محل خوف نفس نباشد و باید که امین در خواب شود گفته اند عادة
بر قرأة این آیة امانست از چشم زخم و سبب زیادتی شدن مالست و اسباب دینوی و نجات است
از شر دشمنان و سبب عزت و مهابت است نزد مردمان و غالب شدن است بر دشمنان سبحان الله
سبحانه [illegible] یعنی منزه و پاکست خدای عزوجل از هرچه نالایق است و در مشکوة آمده در کتاب طهارت از
صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که سبحان الله والحمد لله پر میسازد میان آسمانها و زمین را
پس ازین حدیث معلوم شد که تسبیح مساوی تحمید است در فضیلت و حال آنکه در مشکوة در همین محل از
صحیح مسلم آورده که الحمد لله پر میسازد میزان را پس سبحان الله نیز چنین باشد زیرا که برابراند در مرتبه
ثواب و سبحان الله بمعنی تسبیح است و معنی تسبیح پاک گردانیدن است و اصل سبحان الله
اسبح الله سبحانا بوده است یعنی پاک میگردانم خدا را پاک گردانیدنی و مقصود ازین نیز اینست
که پاک است او چون دانسته شد که اصل سبحان الله اسبح الله سبحانا بوده است باید دانست
که اسبح الله را انداخته شد از اسبح الله سبحانا زیرا که تسبیح خداوند سبحانه کثیر الوقوعست و خفت در وی

مطلوبست پس باقی ماند سبحا تا بعد ازان او را اضافت کرده شد باسم الله تا معلوم گردد که این تسبیح نسبت
بکدام ذات است پس سبحان الله شد و این سبحان الله این زمان بجای مجموع اسبح الله سبحانا واقع شده
پس مراد از سبحان الله این باشد که پاکست خدای سبحانه وتعالی و باید دانست که فایدهٔ گفتن سبحان الله
نه آنست که حق سبحانه پاک گردد به تسبیح ما زیرا که او پاکست در ذات خود محتاج تسبیح کس نیست پس فایده
او راجع به بنده باشد که او پاک گردد بگفتن او ٭ من نکردم پاک از تسبیح شان ٭ پاک هم ایشان
شوند و درفشان ٭ الحمد لله سی و سه بار بخوانند یعنی حمد و ستایش مر خدای را سبحانه در مشکوة آورده
است در کتاب طهارت از صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم الحمد لله پر میسازد ترازو
را یعنی ترازوی قیامت را و نیز در همین محل از مشکوة آورده از صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم که سبحان الله والحمد لله پر میسازد میان آسمانها و زمین را علی التقدیرین مفهوم میگردد ازین حدیث
شریف مساوات میان تسبیح و تحمید و نیز در مشکوة آورده در فصل ثانی از باب ثواب تسبیح و تحمید که گفت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که تسبیح نصف میزان والحمد لله پر میسازد میزان را و این حدیث دال است
بر تفضیل الحمد لله اما اسناد این حدیث قوی نیست پس اعتماد بر اول است و دیگر باید دانست
که بعضی از عنایات حضرت خداوندی عز وجل آنست بحال بندگان که حضرت حق سبحانه وقتی که بیان
کرده نهایة کثرت ذنوب بنده را اینچنین گفته که ای فرزند آدم اگر رسد گناهان تو بکبودی آسمان و بعد
ازان آمرزش جوئی از من میان آسمانها و زمین بیامرزم و باک ندارم و ازین حدیث که سبحان الله
والحمد لله پر میسازد میان آسمانها و زمین را مفهوم میشود که بمجرد گفتن این دو کلمه آن قدر ثواب میدهد
که برابری میکند با نهایة گناهان بنده و این نیست مگر از کمال مرحمت و وفور عنایت او بحال بندگان و در حصن
و مختصر حصن آورده از معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که سبحان الله و بحمده دوستر است
پیش خدای سبحانه از کوه زر که صرف او را کسی در راه خدا عز وجل کند و بصحت پیوسته از رسول صلی الله
علیه وآله وسلم که او گفته هر که خورد طعامی یا بیاشامد چیزی و بعد ازان حمد خدای سبحانه گوید البته حضرت
حق سبحانه از وی راضی گردد و این نیز از کمال مرحمت است که رضای او که مقصود از همه عبادت است
و سر همه دولتها اوست بگفتن یک کلمه حاصل شود و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

من اکل طعاما فقال الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة غفر الله له ما تقدم

من ذنبه وما تاخر یعنی هر که خورد طعام وگوید بعد از آن که این را که حمد خدای را که داد مرا طعام و روزی من
گردانید او را بی حیله از من و بی قدرت من بیامرزد خدای سبحانه گناهان اول و آخر او را و همچنین است
که گناهان اول و آخر آمرزیده شود اگر جامهٔ نو پوشد وگوید الحمد لله الذی کسانی هذا ورزقنیه من غیر
حول منی ولا قوة یعنی حمد مر خدای را که پوشانید مرا این جامه و روزی من گردانید او را بی حیله از من
و بی قدرت من و باید دانست که فائدهٔ تحمید نه آنست که او ستوده شود بجهت تحمید ما بلکه او ستوده است
در ذات خود بی تحمید چنانکه گفته والله غنی حمید بلکه فائدهٔ تحمید بما راجع است که مستحق ستایش میگردیم .
الله اکبر یعنی سی و سه بار بخواند یعنی خدای سبحانه بزرگتر است از همه چیز و در مشکوة آورده در فصل
ثالث از باب ثواب تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر از غیر صحیحین که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که الله اکبر
پر میسازد میان آسمانها و زمین را و در مختصر حصن حصین آورده از معجم طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم که لا اله الا الله والله اکبر دو کلمه اند که یکی از ایشان را نهایت نیست غیر از عرش
و دیگری پر میسازد میان آسمانها و زمین را و باید دانست که غرض از گفتن الله اکبر اینها این معنی است
بنده هیچ چیز را با حق سبحانه برابر نپندارد و این را خاصیت بسیار است بعضی از آن اینست که بیهقی
در کتاب بعث و نشور آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر که رسد بخدای سبحانه در حالتی
که برابر نپندارد با وی چیزی را در دنیا باشد بر وی مثل کوهها از گناه آمرزد او را خدای
سبحانه این حدیث مذکور است در مشکوة در فصل ثالث از باب استغفار و امام حجة الاسلام امام
محمد غزالی قدس سره گفته که معنی الله اکبر اینست که او بزرگتر است از آنکه دریابد حقیقت او را
غیر او یا آنکه او بزرگتر است از آنکه گفته شود که او بزرگتر است از همه چیز زیرا که غیر او را بزرگی
نیست در جنب بزرگی او بلکه غیر او موجود حقیقی نیست پس چون توان گفت که او بزرگتر است
از همه چیز و پوشیده نماند که عدم تسویهٔ غیر او که غرض از الله اکبر آنست درین تفسیر اظهر است
در حدیث آمده که اذا رأی الحرق فلیطفه بالتکبیر یعنی هرگاه که کسی بیند که آتش افتاده در چیزی میباید
فرو نشاند او را بگفتن الله اکبر و اهل حدیث گفته اند این معنی مجرب است پس دور نیست که آتش دوزخ نیز فرو
نشیند بگفتن این کلمه چنانکه مذکور شود در بیان غرض از گفتن الله اکبر لا اله الا الله وحده لا شریک
له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر یکبار بخواند یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند تعالی

تنهاست نه شریکی او را در الوهیة و او راست ملک و او راست حمد و او بر همه چیز قادر است و لفظ وحده
حال است از الله و تاکید حصری است که در لا اله الا الله است یعنی معبودی بر حق الله است
و بس در حالتی که یگانه است در الوهیة و ملک یعنی سلطنت و پادشاهی است و اگر صفت نبی باشد مراد از و
اقتدار است و اگر مراد صفت خلیفه باشد مراد از و خلافت اینجا صفت آله است پس مراد از و الوهیه
چنانکه اهل تفسیر گفته اند در تفسیر آن آیة ولم یکن له شریک فی الملک زیرا که اگر بمعنی سلطنت باشد
راست نیست بسبب ظاهر این معنی که ولم یکن له شریک فی الملک همچنین اینجا اگر ملک بمعنی سلطنت باشد حصر مستفاد از تقدیم خبر راست
نیست بسبب ظاهر مگر آنکه مراد از ملک ملک حقیقی باشد تمام شد چهار تسبیح و باید دانست که سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله بهتر است بنده را نزد خدای سبحانه از مال و فرزند چنانکه گفته المال و البنون زینة الحیوة الدنیا
و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا یعنی مال و فرزندان زینت حیوة دنیا اند یعنی زینت
آدمی میشوند اینها در دنیا آنست و فانی میشوند عنقریب و باقیات و صالحات یعنی خصلتهای نیکی که
باقی اند ثمره آن ابد الآباد و بهتر است نزد پروردگار تو از مال و فرزندان و حال آنکه از جمله باقیات
صالحات است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر باتفاق همه اهل تفسیر و در صحیح مسلم
آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که گوید سبحان الله در عقب هر نماز یعنی نماز فرض سبحان الله
سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و سه بار پس مجموع نود و نه است و گوید در عقب نماز
تمام صد این کلمه را که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر آمرزیده شود
خطاهای او اگر چه باشد مثل کف دریاها و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که دوست ترین
سخنان چهار است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در روایتی آمده که دوست ترین
سخنان نزد حق سبحانه چهار است ضرر نمیکند ترا بهر کدام که آغاز کنی و اگر گفته شود که در حدیث آمده که
افضل الذکر لا اله الا الله باشد پس این هر چهار چون افضل باشند گوییم لا اله الا الله افضل مطلق است و
آن سه افضل اضافی یعنی نسبت بباقی پس منافی نباشد میان فضیلت لا اله الا الله و فضیلت مجموع
و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر آینه این که گویم سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر دوست تر است پیش من از آنچه آفتاب بر وی طلوع کرده است و نیز سبحان الله
گفتن صدقه ایست و نیز الحمد لله گفتن صدقه ایست و نیز الله اکبر گفتن صدقه ایست و نیز لا اله الا الله

گفتن صدقه نیست ومراد با آنچه آفتاب بر وطلوع کرده گفته اند اموال دنیاست و دیگر در صحیح مستدرک
آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر می گردند در گرد
عرش ایشانرا آوازیست مثل آواز زنبور عسل بیاد میدهند صاحب خودرا آیا دوست نمیدارد بعضی از شما که باشد
همین کسی که بیاد دهد اورا ونیز در حدیث آمده که هر که سبحان الله گوید صد بار بامداد و صد بار شبانگاه باشد
همچو کسی که صد حج کرده باشد وهر که الحمد لله گوید صد بار بر بامداد و صد بار شبانگاه باشد همچون کسی که
بر صد اسپ سوار شده غزا کرده باشد با کافران در راه خدای سبحانه وهر که گوید لا اله الا الله صد بار بامداد
وصد بار شبانگاه باشد همچون کسی که صد بنده آزاد کرده باشد از فرزندان اسمعیل علیه السلام وهر که گوید
الله اکبر صد بار شبانگاه وصد بار بامداد نیارد درین روز هیچ ثوابی بیشتر از آنچه او آورده است
مگر کسی که گفته باشد مثل وی یا زیاده کرده باشد بهین و در مسند بزار و در معجم طبرانی آمده که گفت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که آیا نمیتواند بعضی از شما که کند هر روزی مثل کوه احد عمل گفتند یا رسول الله
کیست آنکه تواند این کردن گفت همه شما میتواند کردن گفتند یا رسول الله کدام است این عمل گفت
سبحان الله اعظم است از احد یعنی از کوه احد ولا اله الا الله اعظم است از احد والحمد لله اعظم است از
احد ونیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که امت من سه صنف اند صنفی مشابه بانبیا
وصنفی مشابه بملائکه وصنفی مشابه بچهارپایان آنانکه مشابه بانبیا اند همت ایشان نماز است وروزه
وصدقه است آنانکه مشابه بملائکه اند همت ایشان سبحان الله گفتن است ولا اله الا الله گفتن وآنانکه مشابه
چهارپایان اند همت ایشان خوردن است وآشامیدن وشهوت راندن وباید دانست این که ده بار
باید گفتن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر یافته نشد درین باب
حدیثی وغیر از حدیثی که مذکور است در صحیح ابن حبان وسنن نسائی ومسند امام احمد وآن حدیث اینست
که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که گوید در عقب نماز بامداد ونماز شام پیش از آنکه باز گردد و باز گرداند
دو پای خود را یعنی پیش از آنکه باز گرداند از هیأت نشستن در التحیات بر گرداند دو پای خود را ازین هیأت
ده بار لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر نوشته شود برای وی
ده نیکی وبرداشته شود برای وی ده درجه ومحو کرده شود از وی ده بدی وباشد در آن روز در پناه
از شیطان ونیز آمده است در سنن ابی داود وابن ماجه که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که گوید

در وقتی که در صباح در آید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شئی قدیر باشد
این گفتن او را مقدار آزاد کردن ده بنده از فرزندان اسمعیل علیه السلام ونوشته شود برای وی ده
نیکی و فرو ریخته شود از وی ده بدی و بلند گردانیده شود برای وی ده درجه و باشد در پناه از
شیطان تا شب در آید و اگر گوید این کلمات را وقتی که در آید در شام باشد وی را مثال این تا در آید
در صباح و پوشیده نماند که چون یکبار گفتن مثال یک بنده آزاد کردن باشد پس ده بار گفتن ده بنده
آزاد کردن باشد و در مختصر حصین آورده از صحیح مسلم و سنن ترمذی که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
که بهترین آنچه گفتم من و پیغمبران پیش از من اینست که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد وهو علی کل شئی قدیر و در کیمیای سعادت آورده که در صحیح است هر که گوید این کلمه یعنی لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شئی قدیر چنان بود که چهار بنده آزاد کرده باشد
از فرزندان اسمعیل علیه السلام ونیز در کیمیا آورده که فضیلت تسبیح وتهلیل در حق درویش زیاده
بدان سبب است که دل درویش بظلمت دنیا تاریک نشده باشد و صافی بود و یک کلمه وی که بگوید
همچو تخمی باشد که در زمین پاک افگند اثر بسیار کند و ثمره بسیار دهد و ذکر در دلی که بشهوة آگنده بود
همچو تخمی باشد که در شورستان افگنده باشد اثر کمتر کند لا اله الا الله الملک الجبار یعنی
نیست معبود بحق مگر خداوندی که پادشاه جبار است بدانکه ملک ومالک هر دو در لغت بمعنی پادشاه
آمده است واما تفسیر مالک یوم الدین فرق کرده اند میان این دو لفظ بانوعی که گفته مالک از
ملک است بکسرهٔ میم که آن تصرف است در اعیان مملوک که بهر نوع که خواهد وملک از ملک است
بضم میم که آن تصرف است بامر ونهی در مأموران و دیگر باید دانست که ملک بکسر میم اعم است از
ملک بضم میم زیرا که میتواند که کسی را تصرفی باشد اما ملک بضم میم که پادشاهی است نباشد وجبار آنست
که جبر کند خلق را بر هر چه خواهد پس جبر بمعنی جبار باشد وبعضی گفته اند جبار آنست که اصلاح کند حال خلق
پس جبر بمعنی اصلاح باشد و ازینجا است جبر نقصان و باید دانست که جبار صیغهٔ مبالغه در صفات الله
گاه باعتبار کیفیت است و گاه باعتبار کمیت و گاه بهر دو اعتبار لا اله الا الله الواحد القهار
یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی که یگانه است که غالب است بر همه چیزی لا اله الا الله
العزیز الغفار یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی که یگانه است و غالب است بر همه چیزی

ونیک آمرزنده گناهان را و یعنی عزة غالبیت است بر غیره بدانکه عزیز را در کتب تفاسیر و شروح احادیث باین معنی که مذکور شد تفسیر کرده اند و در تاج الاسلام گفته که عزیز بمعنی بی همتا نیز می آید و پوشیده و نیست که عزیز در مقابلهٔ ذلیل بذال معجمه که بمعنی خوار است نیز می آید پس اگر عزیز را درین مقام بر یکی ازین دو معنی اخیر حمل کرده شود تا تکرار لازم نیاید نظر بقهار خالی از وجهی نیست و غفار صیغه مبالغه است و مبالغه در مغفرت حق سبحانه باین اعتبار است که او آمرزنده است صغیره و کبیره را نه صغیره تنها و آمرزنده است خطا و عمد را و پوشیده و علانیه را و کهنه و نو را و گناه قلیل و کثیر را و نیز آمرزنده گناه گاران بسیار را و نیز آمرزنده است اگرچه گناه گار توبه بتکرار شکسته **لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْكَرِيْمُ السَّتَّارُ** یعنی نیست معبودی برحق مگر خداوندی کریم پوشنده عیبها و کریم بمعنی بزرگوار می آید و نیز بمعنی ذات کثیر الخیر والبرکة می آید و از اینجا گفته اند که الکریم هو السماحة یعنی جوانمردی آسمان است و نسب درین مقام اخیر است تا تکرار لازم نیاید نظر بعظیمی که دران قول است که لا اله الا الله العلی العظیم **لا اله الا الله الكبير المتعال** یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی عظیم الشان فائق است بر همه چیز بقدرت تامه و متعال گاه می آید بمعنی سرکشنده از نعت مخلوقات **لا اله الا الله خالق الليل والنهار** یعنی نیست معبودی برحق مگر خداوند تعالی که او معبود است در هر مکانی یعنی هیچ مکانی نیست که آفریننده شب و روز و ازانجا شد لا اله الا **الله المعبود بكل مكان** یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند تعالی که معبود است در هر مکانی یعنی هیچ مکانی نیست که عابدی او را عبادت نکرده باشد در وی **لا اله الا الله المذكور بكل لسان** یعنی نیست معبود برحق مگر خدای تعالی که مذکور است بهر زبانی یعنی هر جانداری که هست بزبان خود او را یاد میکند اگرچه زبان او را هر کس نداند چنانکه گفته اند

مرغان چمن بهر صباحی ✽ خوانند ترا با صطلاحی ✽ بلکه جاندار

و غیر جاندار همه بتسبیح او مشغول اند چنانکه حق سبحانه فرموده وَاِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ پس زنده بزبان قال یاد میکند و غیر زنده بزبان حال و لسان الحال انطق من لسان المقال و میتواند که مراد از زبان لغت باشد چنانچه در آیهٔ کریمه وَمِنْ اٰیٰتِهٖ خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَاَلْوَانِكُمْ و السنه را بلغات تفسیر کرده اند و نیز در عرف گفته میشود فلان کس زبان عرب میداند یعنی لغت عرب میداند **لا اله الا الله المعروف بكل احسان** یعنی نیست معبود برحق

مگر خداوندی که مشهور است همه تکبیرا لا اله الا الله کل یوم هو فی شان حاصل المعنی آنکه نیست معبود برحق مگر خدای سبحانه و در هر روزی او را کاریست و جمله ثانیه جمله ایست مستقله که ارتباطی ندارد بما قبل خود مانند یعنی ربنا در آن قول که لا اله الا الله یعنی ربنا مگر آنکه اینجا موصوف تقدیر کرده شود که بران تقدیر صفة الله بشود مانند الذی کل یوم هو فی شان و در حدیث آمده که بعضی از کار او یعنی در هر روزی آنست که می آمرزد گناهی و دور می کند اندوهی را و رفعت می دهد قومی را و می اندازد دیگری را و بعضی گفته اند در هر روز کمینه کار او آنست ماده خلق جمعی را از عدم بوجود می آرد و ماده خلق جمعی را از جهادی به نباتی می رساند و از ان جمعی را از نباتی بحیوانی بصلب پدر می برد و از ان جمعی را از صلب پدر برحم مادر منتقل می سازد و جمعی را از رحم مادر بیرون می آرد و جمعی را بیرون آورده بتمامی در می بخشد جمعی را از بقا بتمام عقل می رساند و پاره از عاقلان را بدرجه بلوغ می رساند و پاره از بالغان را مسلمان می سازد و پاره از مسلمانان را طلب می دهد و پاره از اهل درد را موید می گرداند و پاره از مریدان را سالک می سازد و پاره از سالکان را از اهل قرب می سازد و پاره از اهل قرب را کامل می سازد و پاره از کاملان را بتکمیل می رسانند و گفته اند این قول که کل یوم هو فی شان اشاره برد قول یهود است که گفته اند که حضرت حق سبحانه در روز شنبه کاری نمی کند لا اله الا الله ایمانا بالله یعنی می گویم لا اله الا الله در حالتی که این کلمه امانست از خدای سبحانه یعنی امانست از عذاب خدای سبحانه چنانکه در حدیث قدسی وارد شده لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی آمن من عذابی یعنی لا اله الا الله حصار منست و هر که در آید در حصار من ایمن گردد از عذاب من یعنی از عذاب ابدی من یا در حالتی این کلمه امانیست آمده از جانب خدای سبحانه و بهر تقدیر مراد از ان امانیست امانست لا اله الا الله ایمانا من الله یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی در حالتی که این کلمه امانست از خدای تعالی لا اله الا الله امانة من عند الله یعنی می گویم لا اله الا الله در حالتی که این کلمه امانتست نزد حق سبحانه و مقصود آنست که این کلمه را امانت گذاشتیم نزد خدای سبحانه و هر که چیزی را امانت بگذارد نزد خدای سبحانه و با وی سپرد البته آن چیز محفوظ می ماند در پناه وی از هر آفتی چنانکه در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم می گفت مسافر را در وقت وداع کردن استودعک الله الذی لا یضیع ودائعه یعنی امانت می گذارم ترا نزد خدای تعالی

که ضایع نمی شود اما نتهائی او که باو سپرده شود منقول ست که شخصی بسفر میرفت و زنی حامله داشت و خاطر
آن متعلق بحمل آن زن بود در وقت روان شدن گفت بار خدایا بتو سپردم حمل این زن را چون آمد از سفر
رفت آن زن پیش از وضع حمل وفات کرد بعد از ان مرو بیاید و این حال را مشاهده کرد گفت این
امر عجب ست من حمل او را بخدای سبحانه سپرده بودم چون ضایع شده گفت با وجود این احتیاط
می کنم گور آن زن را بشگافت دید که زن وضع حمل کرده و آن بچه بسینه او چسپیده شیر می خورد گفت
الهی می توانستی که مادر او را نگاه داری آواز آمد که انچه بما سپرده بودی نگاه داشتیم اگر مادر او را نیز
بما می سپردی نگاه می داشتیم **لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله** یعنی نیست معبود
برحق مگر خداوند سبحانه و حول بمعنی حرکت و جنبیدن نیز می آید و در قوة القلب آورده که حول بمعنی انتقال
ست از معاصی و قوة بمعنی ثبات ست بر طاعت یعنی نیست از معاصی و نیست ثباتی و قراری بر طاعت مگر
بتوفیق خدای سبحانه و در حدیث آمده که لا حول و لا قوة الا بالله دوائی نود و نه درد ست که آسان ترین
آن درد ها غم ست و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ابو موسی که گوئی لا حول
و لا قوة الا بالله که او گنجی ست از گنجهای بهشت و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم که لا حول و لا قوة الا بالله دریست از درهای بهشت و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم که او مهمان بهشت ست و باید دانست که این کلمه را تاثیری عجب ست
در تسهیل امور صعبه و تیسیر احوال شاقه و در دفع ضرر چنانکه در خبر ست که در ان وقت که عرش خدای
سبحانه بر آب بود اول چیزی که آفریده بعد از عرش ملایکه حاملان عرش بوده اند چون ایشان را
بیافرید گفتند ای پروردگار از برای چکار ما را آفریده گفت از برای داشتن عرش گفتند ای
پروردگار کیست که او را قوت برداشتن عرش باشد و حال آنکه بر وی ست عظمة تو و جلال تو و وقار تو
گفت شما را برای این آفریده ام ایشان بارها تکرار کردند این سخن را بعد از ان گفت گوئید لا حول
و لا قوة الا بالله پس گفتند و برداشتند عرش را و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم هر که گوید هر روز صد بار لا حول و لا قوة الا بالله نرسد او را فقر **لا اله الا الله و لا
نعبد الا ایاه** یعنی نیست معبود برحق مگر خدای سبحانه و نمی پرستیم مگر او را **لا اله الا الله
حقا حقا** یعنی می گوئیم لا اله الا الله در حالتی که این کلمه راست ست و حق و عبادت ست

کزا مر مطابق واقعه حال باشد از لا اله الا الله و می تواند که حق از اسماء الله باشد که بمعنی متحقق الوجود و ثابت الوجود است و حال باشد از الله یعنی می گوییم که نیست معبود بر حق مگر خداوند سبحانه در حالتی که متحقق الوجود است و می تواند که مصدری باشد منصوب بفعل مقدر تاکید نفس خود را مانند زید قایم پس معنی این چنین باشد که ثابت ست لا اله الا الله ثابت بودنی **لا اله الا الله ایمانا وصدقا** یعنی می گوییم لا اله الا الله در حالتی که این کلمه ایمان ور است با آنکه از جهت ایمان خود و مصدق خود با صدق این کلمه **لا اله الا الله تعبدا ورقا** یعنی می گوییم لا اله الا الله از جهت تعبد و بندگی یعنی از این جهت که این گفتن من عبادت و بندگی باشد از جهت بنده بودن من در واقع **لا اله الا الله تلطفا ورفقا** یعنی می گوییم لا اله الا الله از جهت مهربانی و سازداری حضرت حق سبحانه بما یعنی گفتن ما این کلمه را اثر مهربانی و سازداری حضرت حق سبحانه بما چنانکه منقول است از امام جعفر صادق رضی الله عنه که می گفته الهی تلطفت باولیائک فعرفوک ولو تلطفت باعدائک لما جحدوک یعنی الهی لطف نمودی و مهربانی کردی بدوستان خود که مومنان اند پس شناختند ترا و اگر لطف می نمودی بدشمنان خود که کافرانند هر آینه منکر نمی شدند ترا و تلطف بمعنی مهربانی آمده و بمعنی سازداری نیز آمده و هر دو را اینجا مناسبت تام هست اما بر تقدیر دوم رفق تفسیر تلطف است **لا اله الا الله قبل کل شئ** یعنی میگوییم که نیست معبود بر حق مگر خداوند سبحانه در حالتی که اول هر چیزی است که غیر اوست بحسب ذات و زمان پس قبل کل شئ حال باشد از الله و نیز تواند که قبل کل شئ صفة الله باشد بر تقدیم اسم موصول یعنی الذی قبل کل شئ **لا اله الا الله بعد کل شئ** یعنی میگوییم که نیست معبود بر حق مگر خداوند سبحانه در حالتی که او آخر هر چیز است باین معنی که او باقی خواهد بود بعد از فنای هر چیزی **لا اله الا الله یبقی ربنا ویفنی ویموت کل شئ** یعنی نیست معبود بر حق مگر خدای سبحانه باقی خواهد بود پروردگار ما و فانی میشود و می میرد هر چیز و لفظ واو احتمال عطف دارد و احتمال حال نیز دارد و باید دانست که مخلوقات بر دو قسم است یکی ذی حیوة و دیگری غیر ذی حیوة و ملوت را اطلاق مخصوص است بذی حیوة اما فنا اکثر استعمال او در غیر ذی حیات است اما فنا و موت از جهت رعایت هر دو قسم مخلوق است و تقدیم فنا بر موت از آن جهت است که غیر ذی حیوة اکثر است لا اله الا الله

الملک الحق المبین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی کہ بادشاہی است کہ ظاہر است
سزاواری او پس حق بمعنی حقیقی باشد یعنی سزاوار مبین بمعنی ظاہر و نیز می تواند کہ حق بمعنی متحقق
الوجود و ثابت الوجود باشد و مبین بمعنی ظاہر سازندہ یعنی بادشاہی است ثابت الوجود ظاہر
سازندہ وجود بسبب ایجاد مخلوقات لا الٰہ الا اللہ الملک الحق الیقین یعنی نیست معبود برحق
مگر خداوندی کہ پادشاہی است سازدار بادشاہی کہ یقین است سزاواری او لا الٰہ الا اللہ
العلی العظیم یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند بلند مرتبہ کہ ندارد مانندی کہ شریک او باشد در
ماہیتیہا در صفات الوہیتہ و بزرگواری کہ حقیر است ہمہ چیزہا نسبت باو لا الٰہ الا اللہ
الحلیم الکریم یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند بردبار بزرگوار و نیز می تواند کہ کریم بمعنی کثیر الخیر
و البرکت باشد و گفتہ اند حلم حضرت حق سبحانہ نسبت با بندگان زیادہ است بر علم مادر و پدر و فرزند
و درین باب گفتہ اند ؎ صد پدر صد مادر اندر حلم ما + گر نفس را اندفتد اندر فنا + حلم مادر
کف کف حلم ماست + کف رود آید ولی دریا بجاست + لا الٰہ الا اللہ رب السموات
السبع و رب العرش العظیم یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی کہ پروردگار ہفت آسمان
است و پروردگار عرش بزرگ است لا الٰہ الا اللہ اکرم الاکرمین یعنی نیست معبود
برحق مگر خداوندی بزرگترین بزرگتر آنست و حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس سرہ گفتہ اکرم الاکرمین
آنست کہ چون گناہی را یک شخص بخشد آن نوع گناہ را از ہمہ کس بخشد لا الٰہ الا اللہ ارحم الراحمین
یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی کہ رحم کنندہ ترین رحم کنندگان است یعنی رحمت او زیادہ است
از رحمت دیگران ہر رحمت کنندہ و این کہ نام او ارحم الراحمین است و رحمت او زیادہ است ازین
جہت است کہ رحمت دیگران دارند او رحمت دارد کہ دیگران ندارند چنانکہ رحمتی دارد فرا رسیدہ
ہمہ اشیا را چنانکہ گفتہ و رحمتی وسعت کل شئی بخلاف رحمت دیگران و دیگر آنکہ او رحمتی دارد لاالغرض
بخلاف رحمت دیگران و دیگر آنکہ از جملہ رحمتہا او دادن نعمت وجود است و ازین دیگرے نیاید
و دیگر آنکہ از جملہ رحمتہای نعمت شریعت است از دیگران نیاید و دیگر آنکہ از جملہ رحمتہاے او
نعمت بہشت است کہ ابدی است و این رحمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکہ یکی از آثار او
نعمت دیدار است در بہشت و این نعمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکہ از رحمتہای او نعمت ایمان است

که اصل دیدار نعیم بهشت است و این نعمت دیگری نتواند بود و دیگر آنکه از یکی از رحمتهای الهی محمد است
صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه گفته و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و اصل نعمتهاست ایمان و آنچه
بر وی است و ظاهر است که این نعمت و رحمت دیگری نتواند بود و پس ثابت شد بدین دلائل که رحمت
او از رحمت دیگران زیاده است پس او ارحم الراحمین باشد و در صحیح مستدرک آمده که گفت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم که خدای را سبحانه و تعالی فرشته است موکل مکبی که گوید یا ارحم الراحمین
پس هر که گوید سه بار یا ارحم الراحمین او را آن فرشته گوید که ارحم الراحمین روی بتو کرد پس بطلب
و در صحیح بخاری و مسلم آمده که خدای سبحانه مهربان تر است به بندگان از مادر بفرزندش و نیز در
صحیح آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که حضرت حق سبحانه صد رحمت فرو فرستاده است از
جمله آن صد رحمت یک رحمت میان جن و انس و چهارپایان و جنبندها پس بسبب آن رحمت
این چیزها مهربانی میکنند و رحم میکنند و باین رحمت مهربانی میکنند حیوان وحشی بر فرزند خود تا خیر
کرده است نود و نه رحمت دیگر را که رحمت کند بآن بندگان خاص خود را روز قیامت آن کسانیکه
گردن بحکم او آورده اند و اوامر و نواهی را بجا آورده اند و در روایتی دیگر آمده که روز قیامت
تکمیل کنند آن نود و نه رحمت را باین یک رحمت و بصد رحمت کند بندگان فرمان بردار خود را
منقول است از یحیی بن معاذ رازی رضی الله عنه که او میگفت الهی وقتی فرود آوردی بر ما یک رحمت
از صد رحمت خود از نصیب ما از این یک نعمت اسلام شد از همه دولتهاست پس چون نا امید باشم از
آمرزش تو وقتیکه فرود آری بر ما آن رحمتها را روز قیامت و در کلام بعضی از عارفان قدس الله تعالی
ارواحهم واقع است که برخورداران از صفت رحمت سه طایفه اند عوام و خواص و خاص الخواص عوام و خواص
بواسطه یا بنده خاص الخواص بی واسطه برخورداری عوام از صفة رحمانیة است و آن مقبول و مردودی یابد
از بهر آنکه رزق و صحت و شفقت و عیال کافر و مسلمان راهست و آن از خاصیت صفت رحمانیة است
و اگر نه اثر این رحمت بودی یک شربتی آب هیچ کافری ندادی آنچه فرموده سبقت رحمتی علی غضبی این
معنی بود و هم از ینجا گفته اند یا رحمن الدنیا و برخورداری خواص از صفت رحیمی است تا بواسطه قبول دعوت
انبیای الهی و متابعت ایشان نعیم بهشت بهشت یابند در آخرت که نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم و از ینجا گفته
یا رحیم الآخرة و برخوردار خاص الخواص از صفة ارحم الراحمین بی واسطه چنانکه انبیا ابو علیهم السلام ایوب

علیه السلام گفت رب اني مسني الضر وانت ارحم الراحمین و موسی علیه السلام گفت رب اغفر لي ولاخي وادخلنا
في رحمتک وانت ارحم الراحمین **لا اله الا الله حبیب التوابین** یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی
که دوستدار توبه کنندگان است چنانکه گفت ان الله یحب التوابین یعنی خدای سبحانه دوست
میدارد توبه کنندگان را پس حبیب بروزن فعیل بمعنی فاعل باشد واحتمال دیگر هست که بمعنی مفعول
باشد یعنی محبوب توبه کنندگان زیرا که تا بنده مر خدای را سبحانه بجد دوست ندارد ترک شهوت
ومعاصی که محبوبان نفس اند نمی تواند کرد و در تحت امر و نهی که مکروه نفس اند نمی تواند در آمد و ازینجا
گفته اند که علامت دوستی بنده مر خدای را سبحانه امتثال فرمانهای اوست و در حدیث قدسی
آمده که حضرت حق سبحانه گفته است که اهل ذکری اهل مجالستي واهل طاعتي واهل كرامتي واما
اهل معصيتي فلا اقنطهم فان تابوا فانا حبيبهم وان لم يتوبوا فانا طبيبهم ابتليهم بالمصايب لاطهرهم عن المعايب
یعنی اهل ذکر من همنشان منند و اهل طاعت من اهل بزرگ داشت من اند واما اهل معصیت من
نومید نمی سازم ایشان را پس اگر توبه کنند من حبیب ایشانم واگر توبه نکنند من طبیب ایشانم مبتلا
میکنم من ایشان را بمصیبتها تا پاک میگردانم ایشان را از عیبها **لا اله الا الله راحم المساكين**
یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که رحمت کننده مسکینان است و رحمت حضرت حق سبحانه
عبارت از انعام واکرام اوست و در خبر است که چون اهل فقر و مسکنت روز قیامت بحضرت
خداوند سبحانه ملاقی شوند حضرت حق سبحانه با ایشان عذرها گوید چنانکه دوستی با دوست خود عذرها
گوید و در وقتی که تقصیری واقع شده باشد در رعایت حقوق دوستی گوید ای بندگان من اینکه
دنیا را از شما باز داشتم نه از آن جهت است که شما نمی ارزیدید باشید بلکه لایق شما نبود امروز ظاهر
گردانم رفعت درجه شما را اول انعام واکرام من در حق شما این باشد که در آیید میان عرصات
قیامت و بنگرید هر که شما را در دنیا لقمه نانی داده باشد یا شربتی آبی داده باشد یا شما را بلباس
پوشانیده باشد او را بشما بخشیدم دست او را بگیرید و بخشایش به بهشت در آرید **لا اله الا الله**
هادي المضلين یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که راه راست نمائی گمراه کرده
شدگان است **لا اله الا الله دليل الحائرين** یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که
راه نمائی حیرانان است **لا اله الا الله امان الخائفين** یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که

که ایمن گرداننده ترسندگانست لا آله الا الله غیاث المستغیثین یعنی نیست معبود بر حق
مگر خداوندی که فریادرس فریادخواهان است لا آله الا الله خیر الناصرین یعنی نیست
معبود برحق مگر خداوندی که بهترین یاری دهندگان است و در سورهٔ ابتر در تفسیر آیهٔ کریمهٔ الا هم
ینصرون همچنین گفته اند که النصرة اخص از معونة است زیرا که نصرت مخصوص است بدفع ضرر پس نصرت
دادنی باشد بطریق دفع ضرر و او سبحانه خیر الناصرین از جهت ست که قوة او در دفع ضرر از قوة همه اهل
النصرة زیاده است و دیگر آنکه نصرت او بغیر عوض و طمع است و دیگر آنکه قوت نصرت او از خود است
و آن دیگران از وی و دیگر آنکه او را از جهت نصرت مشقتی لاحق نمیشود لا اله الا الله خیر الحافظین
یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که بهترین نگاه دارندگان است و او سبحانه خیر الحافظین است
بجهت آنکه هر چه داخل در تحت حفظ او شود از جمله آفات محفوظ گردد و دیگری را مجال دخل در آن
نباشد بخلاف حفظ دیگران و دیگر آنکه او را در حفظ گرانی و مشقت نمی باشد چنانکه و لا یوده حفظهما
بخلاف دیگران دیگر آنکه حفظ او بلا غرض و طمع است بخلاف دیگران و دیگر آنکه او را هرگز غفلت
نمی باشد نسبت بانچه در صدد حفظ اوست بخلاف دیگران لا آله الا الله خیر الوارثین
یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که بهترین وارثان است و او سبحانه را وارث از آن گویند که مراد
از وارث اینست که مال از میت باو ماند و شک نیست که همه ارباب اموال فانی خواهند شد و اموال
ایشان باو خواهد ماند کما قال کل شیء هالک الا وجهه و لله میراث السموات و الارض و اما آنکه او سبحانه خیر
وارثان است از آنجهت تواند بود که هر وارثی که هست مال را از مورث خود بطریق نیابت میگیرد و
حق سبحانه بطریق اصالة میگیرد که و لله ما فی السموات و ما فی الارض دیگر آنکه بعضی از ورثه مثل زوج
و زوجه از آن قبیل اند که مال میگیرند از میت اما متعهد اولاد میت نمیشوند اگر آن اولاد از ایشان
نباشد و حق سبحانه وارثی است که از مال چیزی نمی گیرد و متکفل اولاد و عیال میت است که و ما من
دابة فی الارض الا علی الله رزقها و دیگر آنکه هر وارثی که هست از مال میت میگیرد و اغلب چنانست
که او را یاد غای و استغفار نمیکنند و حق سبحانه و تعالی وارثی است که از مال چیزی نمی گیرد و اغلب
چنانست که میت را می آمرزد و رحمت میکند که و کان الله غفورا رحیما و دیگر آنکه هیچ وارث را آن
قدرت نیست که میت را از عذاب خلاصی دهد هرگاه که خواهد حق سبحانه وارثی است که قادر است

بہترین معنی چنانکہ گفتہ یغفر لمن یشاء و دیگر آنکہ ہر وارثی کہ ہست محتاجست بمال مورث خود و حق سبحانہ
وارثی است کہ احتیاج ندارد بمال میت چنانکہ گفتہ یا ایہا الناس انتم الفقراء الی اللہ و اللہ ہو الغنی
و دیگر آنکہ ہر وارثی کہ ہست خواہد مرد حق سبحانہ وارثی است کہ ہرگز نمیرد چنانکہ گفتہ کل شیء ہالک
الا وجہہ و دیگر آنکہ ہر مورثی کہ ہست او بموت از وجدا میشود و وارثی ہست کہ مورث بموت
نزدیک او میرود چنانکہ گفتہ بطریق حکایت از بندگان کہ انا للہ و انا الیہ راجعون لا الہ الا
اللہ خیر الحاکمین یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی کہ بہترین حاکمان است و او سبحانہ
بہترین حاکمان از ان جہت تواند بود کہ در حکم او جور نیست و دیگر آنکہ او در حکومت خود ہرگز
از کسی رشوت نگیرد بخلاف حاکمان دیگر و دیگر آنکہ او سبحانہ گاہ باشد کہ حکم کند میان دو کس در آخرت
و بر ظالم ظاہر گرداند ظلم او را و مع ہذا مظلوم را چندان خبر دہد از بہشت کہ راضی شود و ظالم را
خلاص گرداند و دیگر آنکہ ہر حاکم کہ ہست ہر گاہ کہ اہل خصومت نزد او بسیار شوند کہ بیکبار میان
ہمہ حکم نکند بلکہ بتدریج و ترتیب میکند و او حاکمی است کہ میان خلق اولین و آخرین در طرفۃ العین
حکم میکند چنانکہ گفتہ ان اللہ سریع الحساب و دیگر آنکہ گاہ باشد کہ کسی بیفرمانی او کردہ باشد
و او حکم کردہ باشد بظلم او و ظالم عذر دروغی گوید و او بانکہ عالم است بکذب او و عذر دروغ او را
قبول کند و گاہ باشد خود تعلیم عذر کند چنانکہ بزرگی گفتہ مصرع ای گناہ آمرز عذر آموز من +
و گاہ باشد کہ بر کسی حکم کردہ باشد کہ او را ابد در دوزخ برند و باز او را بخشد بنا بر حسن ظن آنکس بعفو او و دیگر آنکہ
حکم او چنان محکم است کہ ہیچکس او را تغییر نتواند داد و اللہ یحکم لا معقب لحکمہ لا الہ الا اللہ خیر الرازقین
یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی کہ بہترین رزق دہندگان است و آنکہ حق سبحانہ بہترین
رزق دہندگان است از ان جہت است کہ غیر او بحسب صورت رازق ہست زیرا کہ غیر او
ہر کہ دیگری را رزق دہد از مال خدای سبحانہ میدہد و اما خدای سبحانہ رازق حقیقی ست ہر چہ بکسی
میدہد از مال خود میدہد و دیگر آنکہ ہر دیگری را رزق دہد چون اندک مخالفت بیند رزق از و باز گیرد و او
سبحانہ رازق است کہ رزق ہمہ فساق و کفار دریغ ندارد و دیگر آنکہ ہر کہ دیگری را رزق دہد در
بعضی اوقات بآن محتاج تواند شد و او رازقی است کہ آنچہ میدہد ہرگز بآن محتاج نیست دیگر آنکہ
رزق رازقان انقطاع دارد و او ابد الآباد و رازق است و دیگر آنکہ ہر رازق کہ ہست گاہ در تحصیل

آن مشقت میکشد و او رازق است که ایجاد رزق بسهولت میکند چنانکه گفته انما امره اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون و دیگر آنکه هرگاه دیگری را رزق دهد اغلب آنست که بملاحظه فایده میدهد
یا دنیوی یا اخروی و او چنین رازقست چنانکه گفته ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون و
دیگر آنکه هر رازق که هست رزق او تربیت جسم مرزوقست و او رازقست که فایده او بجان و تن
هردو میرسد و دیگر آنکه هر رازقی که هست رزق او نمیرسد مگر باجسام ظاهره و او رازقیست که ترتیب
رزق او میرسد باجسام ظاهره و مخفیه مثل جن و انس و آنها که حالا در نشستند از جوانب و دیگر همه اوقات
قادر نیستند بر تحصیل هر رزقی که مطلوب و مرغوب مرزوقانست و او قادر است برین لا اله
الا الله خیر الفاتحین یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که بهترین فاتحانست و در
قرآن واقعست که ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین و مفسران آنرا دو نوع
تفسیر کرده اند یکی آنکه فاتح از فتاح است بضم فا که بمعنی حکومت است پس فاتح بمعنی حاکم باشد از ینجاست
که قاضی را فتاح گویند دوم آنکه این فاتح از فتح بمعنی بیان مشکل است و تمیز کردن میان دو امر
مشتبه و از ینجاست فتاح مشکلات پس فاتح بمعنی تمیز کننده و بیان کننده باشد و این هردو معنی
اینجا مستقیم اند اما معنی اول بکسر میشود نظیر بنحیر الحاکمین که گذشت و اینجا یک معنی دیگر است که بغایت
مناسب مقام است و آن معنی اینست که فاتح از فتح بمعنی کشادن مطلق باشد اعم از کشادن
امر مشتبه و کشادن چیزی دیگر آنکه میگویند یا فتاح افتح باب قلبی و در قرآن فتح باین معنی نیز آمده
چنانکه گفته فتحنا ابواب السماء حق سبحانه و تعالی برین تقدیر خیر الفاتحین از انجهت باشد که فتح میکند
بر سالکان راه ملکوت را و باب جبروت را و باب لاهوت را و فتح هیچ فاتحی باینجا نمیرسد و دیگر آنکه
فتح او را دیگری تغییر نتواند داد چنانکه گفته ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بخلاف فتح
دیگران و دیگر آنکه او در فتح محتاج بغیر نیست بخلاف دیگران که در فتح محتاج اند بوی لا اله الا
الله خیر الغافرین یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که بهترین آمرزندگانست و اگر
گفته شود خیر الغافرین دلالت میکند که غیر خداوند کسی نتواند که کسی را بیامرزد این رد است
زیرا که در قرآن آمده و من یغفر الذنوب الا الله یعنی نیست که بیامرزد گناهان را غیر خدای بیهمتا
و دیگر بصحت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم میکرد که گناهکاران را که گویند در مقام استغفار

که فاغفرلی فانه لا یغفر الذنوب الا انت یعنی بیامرز مرا که بدرستی شان اینست که نمی آمرزد گناه‌ها را
غیر تو دیگر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم گاهے خود میگفت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفرلی
فانه لا یغفر الذنوب الا انت یعنی پاکی تو از همه عیبها من ظلم کردم بر نفس خود پس بیامرز مرا که نمی آمرزد
گناهان را غیر تو گویم که گناه دو نوع است یکی گناهی ست میان بنده و حضرت حق سبحانه و دیگر گناه هست میان بنده و بنده دیگر
وحصر مغفرت نظر بنوع اول است مغفرت گناه اول خاصه حضرت حق سبحانه واما مغفرت گناه دوم را حضرت حق سبحانه
تفویض بصاحب حق کرده و او را اجازت داده که اگر خواهد ظالم را بخشد بلکه مظلوم را ترغیب وتحریص
کرده بر مغفرت ظالم چنانکه فرموده ولمن صبر وغفر ان ذلک لمن عزم الامور یعنی هر آئینه کسی که صبر کند
بر جفای دشمن و بخشد او را و ترک انتقام کند هر آئینه که این صبر و بخشیدن از امور یست که فرض
کرده است او را حق سبحانه یعنی مثل امور مفروضه است و بجای آورد نیست و آن وجوهی
که مذکور شد در غفاری که در لا اله الا الله العزیز الغفار هست جاری است در خیر الغافرین
وانیجا وجه دیگر هست و آن اینست که او حق خود را می بخشد و دیگران حق خود را می بخشد و شک
نیست که حق وی اعظم حقوق است و دیگر آنکه تا او دیگری را توفیق ندهد نتواند که مظلوم ظالم را
بخشد بخلاف او که او محتاج بتوفیق کس نیست و وجه دیگر آنکه بعد از مغفرت نیز رحمت میکند چنانکه
در کثیری از مواضع قرآن که جمع کرده میان مغفرت و رحمت پس وی بهترین آمرزندگان باشد
و وجه دیگر آنست که بگذشت در تفسیر اکرم الاکرمین که چون گناهی شخصی را بخشد آن نوع گناه را
از همه کس بیامرزد و وجه دیگر آنکه ادمی آمرزد و از عاصی بیک عذر هزار کبیره را چنانکه گفته اند شعر
اذا اعتذر الصدیق الیک یوما + تجاوز عن معاصیه الکثیره + قال الشافعی
روی حدیثا باسناد صحیح عن مغیره + بان قال النبی یقبل ربی + بعذر واحد الف کبیره یعنی
هرگاه که دوست تو عذری بیارد بنور وزی درگذارد گناهان بسیار و از برای آنکه امام شافعی
رضی الله عنه روایت کرده است حدیثی باسناد درست صحیح از مغیره بن شعبه رضی الله عنه که گفت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد و پروردگار من بیک عذر هزار گناه کبیره را و دیگر آنکه عاصی را
عذر تعلیم میکند وگاه است که عذر دروغ را قبول میکند و می آمرزد لا اله الا الله خیر الراحمین
یعنی نیست معبودی بر حق مگر خداوندی که بهترین رحم کنندگان است هر وجهی که در ارحم الراحمین است

آن وجوه چار نیست ورحمت دیگر نیز هست اینجا که رحمت او ذاتیست یعنی ناشی از ذات او ورحمت دیگران پرتو رحمت اوست **لا اله الا الله وحده** یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند سبحانه تنها **وصدق وعده** یعنی راست ساخت وعده خود را **ونصر عبده** ویاری کرد بنده خود را **واعز جنده** وغالب گردانید لشکر خود را **وهزم الاحزاب وحده** وهزیمت داد جماعتهای مخالفان را تنها **ولا شيء بعده** وهیچ چیز نیست بعد از خداوند سبحانه باید دانست که درین کلام سه احتمال است اول آنکه مراد ازین کلام آن باشد که هیچ چیز موجود نیست ورای خداوند سبحانه میگویند در خانه کسی نیست بعد زید یعنی در خانه کسی نیست ورای زید پس مراد از وجود وجود حقیقی باشد که منشاء او از غیر نباشد ولفظ بعد بمعنی ورا باشد چنانکه در آیه کریمه والبحر یمده من بعده سبعة ابحر یعنی محیط را مدد کنند ورای وی هفت دریا ودوم آنکه مراد ازین آن باشد چیزی نیست آخر وی یعنی وی آخر است هر چیز وچیزی نیست آخر وی پس لفظ بعد بمعنی آخر باشد چنانکه در حدیث است که انت الآخر فليس بعدك شيء وسیوم آنکه مراد این باشد که چیزی موجود نیست اگر خدای سبحانه نباشد زیراکه منشاء وجود اشیاء همه اوست واین مثل آنست که گویند زراعت نیست بعد تابستان یعنی زراعت نیست اگر تابستان نباشد **لا اله الا الله اهل النعمة** یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که صاحب همه نعمتهاست والف ولام که در النعمة ست از برای استغراق است واهل بمعنی صاحب است چنانکه میگویند فلان کس اهل علم ست واهل فضیلت است واهل کمال است **وله الفضل** ومراد راست فضل بآن معنی که بعض از بندگان بطریق فضل معامله میکند در دنیا وآخرة بطریق عدل یا باین معنی که هر فضل وفضیلتی که در غیر است از آن اوست یعنی از وآمده است **وله الثناء الحسن** ومراوراست ثنای نیک گویند یعنی اوست مستحق ثنای نیک زیراکه هر کس راکه ثنای نیک گویند آن ثنای بجهة فضیلتیست که بفضیلت از وآمده است پس فی الحقیقة او باشد مستحق ثنای حسن بر غیر **لا اله الا الله عدد خلقه** یعنی میگوییم لا اله الا الله بعدد مخلوقات وی **وزنة عرشه** وبوزن عرش خدای سبحانه یعنی میگوییم لا اله الا الله بوزن عرش خدای تعالی یعنی بمقدار وزن گرانی عرش زنة مصدر است بمعنی وزن همچو عدة یعنی وعده وعرش خدای سبحانه چنان بزرگست که در حدیث آمده که گفت

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نیست هفت آسمان و زمین نسبت بکرسی مگر همچو حلقهٔ در بیابانی و نارز
کرسی نیست نسبت بعرش مگر همچو حلقهٔ در بیابانی **و رضا نفسه** و بمقدار رضای ذات خدای
سبحانه یعنی میگویم لا اله الا الله آن مقدار که راضی شود خدای سبحانه از من و یا آنکه رضای خدای
سبحانه بسیار است همچو رحمت او و من میگویم لا اله الا الله بمقدار رضای خدای سبحانه و بعضی گفته اند
که معنی رضا نفسه اینست که همچنانکه راضی شود خدای سبحانه یعنی میگویم از روی اخلاص و دیگر بدانکه
لفظ رضای را درین مقام و درنسا یه مواضعی که واقع شده محدثان و ضابطان تصحیح کرده اند بکسر را
والف تنها و در کتب لغة نیز باین وجه تصحیح یافته اما آنکه بعد از الف همزه باشد آن مخالف تصحیح محدثان
و اہل لغة است و بعضی گفته اند که اگر بعد از الف همزه بیارند البته حرف را بفتح باید خواند که مصدر نیز
باین نوع آمده اما این وجه نیز مخالف ضبط ارباب حدیث است **و مداد کلماته** و بسیار سخنان
خدای سبحانه یعنی میگویم لا اله الا الله بسیاری سخنان او و گفته اند که مداد مثل مدد است بمعنی زیادة
و کثرت آمده و اما اظهر آنست که مداد عبارت است از چیزی که بآن کتابت کرده شود همچو سیاهی و
باید دانست که کلمات حق سبحانه غیر متناهی است زیرا که مقرر شده که او متکلم است از ازل تا ابد و
بر سکوت او رواتی نیست و حق سبحانه از کثرت کلمات خود در بعضی از مواضع قرآن باین نوع خبر داده
قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا یعنی بگو
ای محمد که اگر باشد دریای محیط مداد کلمات پروردگار من هر آینه تمام شود دریا پیش از آنکه تمام شود
کلمات پروردگار من اگرچه بیاریم مثل آن دریا مداد و دیگر در موضع دیگر بیان کثرت کلمات میکند
بمبالغه زیاده است برین چنانکه گفته و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر
ما نفدت کلمات الله یعنی اگر باشد آنچه در زمین است از درخت قلمها و دریای محیط را مدد کنند ورای
وی هفت دریای دیگر تمام نشود کلمات سبحانه و بعضی گفته اند مراد کلمات اله کلمات است که تفسیر کرده
شود بآن از معلومات خدای سبحانه پس غرض از بیان کثرت کلمات آنکه کثرت معلومات حق سبحانه
باشد و باید دانست که هرگاه که بنده گوید لا اله الا الله عدد خلقه عادت الله باین جاری شده که می
فرماید ملائکه را نویسند لا اله الا الله را برای آن بنده بعدد مخلوقات خدای سبحانه و بنا این سخن بر آنست
که بصحت رسیده از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که هر که ثواب و فضلی را بنده آرزو می برد حضرت حق سبحانه

آن را در نامهٔ اعمال وی صحیح نویسند و لهذا باشد که بنده در نامهٔ اعمال خود نا کرده یابد و بپرسد از جهت آن گویند این آن اعمال است که آرزو بنده بود و همچنین هر گاه که گوید زنة عرشه می نویسند بوزن عرش همچنین است و رضا نفسه و مداد کلماته که در هر یکی از اینها می نویسند بمقتضای آن همچنین این چهار لفظ را یعنی عدد خلقه الی اخره در عقب هرچه آورده شود مانند سبحان الله عدد خلقه الی آخره همچنین کثرة را افاده میکند و اصل در کثرت عدد در قول گفتن عدد خلقه و امثال آن حدیثی است که در صحیح مسلم آورده که گفت جویریه زوجهٔ نبی صلی الله علیه وآله وسلم که پیغمبر برآمد از پیش وی در اول روز در آن وقت که گذارد فرض بامداد را و جویریه رضی الله عنها در جای نماز خود بود بعد ازان برگشت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بعد ازان روز که در چاشت در آمده بود و جویریه رضی الله عنها هنوز نشسته بود گفت آیا همیشه بر همان حالی که گذاشته بودم ترا بآن حال گفت آری گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که گفتیم بعد از تو یعنی بعد از برآمدن پیش تو چهار کلمه را سه بار گفته ام که اگر برکشیده شود گفتهای مرا بآنچه تو گفتی از ابتداء روز هر آینه که غالب آید گفتهای من بر گفتهای تو سبحان الله وبحمده عدد خلقه و رضاء نفسه و زنة عرشه و مداد کلماته لا اله الا الله صاحب الوحدانیة الفردانیة القدیمیة الازلیة الابدیة یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که صاحب صفت وحدانیة است و فردانیة است و قدیمیة و ازلیة و ابدیة و ظاهر آنست که حرف عطف اینجا مقدر باشد زیرا که خبر بعد از خبر و صفة بعد از صفة و حال بعد از حال می باشد اما مضاف بعد از مضاف الیه مشهور نیست و وحدانیة عبارت است از یکانگی در ذات باین معنی که شریک ندارد در حقیقت و ماهیة خود و فردانیة عبارت است از یکانگی در صفات الوهیة و همچنانکه ذوات اشیا شریک نیستند در حقیقت ذات حق سبحانه و تعالی همچنین صفات وی اشیا شریک نیستند با صفات سبحانه در حقیقت صفات وی پس اگرچه میگوئیم حق سبحانه سمیع است و بنده سمیع است اما حقیقت و خاصیت سمع حق سبحانه دیگر است و از آن بنده دیگر همچنانکه حقیقت و لذت میوهٔ بهشت دیگر است و از آن میوهٔ دنیا دیگر اگرچه هر دو میوه در صورت و رنگ شریک باشند و قدیمیة عبارت است از قدیم بودن و قدیم در لغت چیزی کهنه را گویند چنانکه میگویند گناه قدیم است و حدیث و در اصطلاح فقهاء قدیم چیزیست که اول او را کلان سال ترین مردم یاد نداشته باشند و در اصطلاح متکلمین قدیم موجودیست که وجود او اول ندارد و مراد

اینجا اینست وازلیۃ عبارت است از از بے بودن وازلے آنست کہ مستمر است وجود او درازمنۃ مقدرہ غیر متناہیہ از جانب ماضی وابدیہ عبارت است از ابدی بودن وابدی آنست کہ وجود او آخر ونہایۃ ندارد لیس لہ ضد ولا ند ولا شبہ ولا شریک یعنی نیست اورا ضد ونہ ند ونہ مانند و نہ شریک وضد چیزی آنست کہ شریک او نباشد در ماہیتہ وحقیقۃ و درمیان ایشان مخالفت باشد نہ موافقت ہمچنین است ند پس غرض از نفی ند بعد از نفی ضد مگر از مبالغہ باشد واما شبہ در لغت بمعنی مانند است وہمچنین شریک بمعنی مطلق انباز است اما مراد از شبہ اینجا مانندی است کہ شریک باشد در ماہیتہ اعم ازین کہ مخالف باشد یا موافق ومراد از شریک نیز در شریک در ماہیت مخالف یا موافق ومراد از شریکے نیز شریکے در ماہیت اعم از مخالفت وموافقت پس نفی شبہ وشریک بعد از نفی ضد وند ترقی باشد لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد یعنے نیست معبود برحق مگر خدا آنکہ تنہاست نیست شریک اورا در الوہیۃ اوراست ملک یعنی الوہیۃ و اوراست حمد یحیی ویمیت یعنی زندہ میسازد ومی میراند وھو حی لا یموت واو زندہ است کہ ہرگز نمی میرد بیدہ الخیر یعنی بید قدرت اوست خیر اگر گفتہ شود کہ شر نیز بید قدرت اوست پس خیر چرا اورا جواب گویم بجہتہ آنکہ گفتہ اند مقصود بالذات خیر است وشر مقصود از ہر شری آن چیز کلی است کہ در ضمن اوست دیا این جہتہ کہ نسبت شر باو ترک ادب است پس تصریح نکرد بوی واو اکرد او را باشارت دران قول کہ وھو علی کل شیئ قدیر با ازین جہت شر مطلقا صادر نشود ازوی زیرا کہ شر در صورت ونسبت بانچہ بر دی واقع میشود شر است اما در ذات خود ونظر بحکمت خیر محض است ولہذا گفتہ اند ہیچ چیز قبیح نیست از حق سبحانہ واگر گفتہ شود کہ پس وجود کفار محض خیر باشد در ذات خود وحال آنکہ بدیہی است کہ در وی خیر نیست ہیچ اعتباری جواب گویم کہ وجود کفار در ذات خود خیر محض است زیرا کہ مدار صفات کمال خواہد شد ودر نفس وجود شریۃ نیست بلکہ شریۃ در عدم ایمان است وعدم ایمان صادر نشدہ از حضرت حق سبحانہ بلکہ او امریست مستمر از ازل ولہذا گفتہ اند وجود آنجا کہ باشد محض خیر است اگر شری بود راجع بغیر است پس ہرچہ از وی صادر شود خیر محض است واگر شری تعلیم کردہ شود آن بنابر امریست کہ از وی صادر نشدہ و ھو علی کل شیئ قدیر واو بر ہمہ چیز قادر است در سنن ترمذی وابن ماجہ وارد شدہ

که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هرکه در آید در بازار و گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر نویسد خدای تعالی از برای وی هزار هزار نیکی و
محو کند از وی هزار هزار بدی و بلند گرداند برای وی هزار هزار درجه و بنا کند برای وی خانه در بهشت
والیه المصیر یعنی بسوی اوست بازگشت بعد از مردن **هو الاول والآخر والظاهر
والباطن** یعنی اوست اول هر چیزی ازین جهت که پیدا کننده اوست و آخر هر چیزی بعد از
فنای او و اوست ظاهر الوجود باعتبار کثرت دلایل و اوست باطن باعتبار حقیقت که در نمی یابد
اورا هیچ عقلی و حسی یا اوست ظاهر یعنی غالب بر هر چیزی **و در حدیث آمده** که گفت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم انت الاول فلیس قبلک شیء وانت الآخر فلیس بعدک شیء وانت الظاهر
فلیس فوقک شیء وانت الباطن فلیس دونک شیء و گفته اند اول و آخر برای جمع بین الوصفین است و
او میانه از برای جمع بین المجموعین و لهذا قیل فی تفسیر هذه الآیة ای هو الجامع بین الصفات المتقابلة
و شیخ شبلی قدس سره گفته که چون توان سخن کردن در صفات ذاتی که جامع است بین الاضداد و
بعضی گفته اند که این قول که الاول والآخر والظاهر والباطن اشارت است باآنکه وجود حقیقی حضرت
سبحانه راست و لیس نه دیگری را لیس گویا وجودی نیست غیر را و چون غیر را وجود نباشد پس این صفات
مذکوره منحصر در ذات او باشند **وهو بکل شیء علیم** و او بر همه چیز عالم است و در نفحات در ذکر شیخ
ابراهیم بن عیسی قدس سره آورده که ابراهیم خواص قدس سره گفته است که در بغداد بودم بر کنار دجله
وضو میساختم کسی را دیدم که ازان جانب دجله بروی آب می آمد روی بر زمین نهادم و گفتم که بعزت
و جلال تو که روی بر ندارم تا این مرد را ندانم ابراهیم بن عیسی را دیدم بیامد و مرا بپا بجنبانید و گفت
هرگاه خواهی که کسی را از اولیای حق شناسی بگو هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم
لیس کمثله شیء یعنی نیست مثل وی چیزی بدانکه مثل چیزی آنست که شریک او باشد در ماهیت
و حقیقت و دیگر آنکه گفته اند کاف تشبیه اینجا زاید است یعنی نیست مثل و شریک در حقیقت او هیچ چیز
وهو السمیع البصیر یعنی اوست شنوا و بینا اگر گفته شود که سمیع و بصیر را چون توان حصر کردن
در ذات او سبحانه و حال آنکه مخلوقات نیز سمیع و بصیر اند گوییم این حصر بنا بر آنست که سمیع و بصیر مخلوق
را اعتبار نکرده بنا بر آنکه سمع و بصر مخلوق حادث است و فانی نیز میشود و هرچه اول و آخر وی عدم

میانهٔ او نیز عدم است یعنی او بمنزلهٔ عدم است همچنانکه ظاهر میشود و از ظهر متخللها بین الدینین و از انصاب متحقق
در اثنای حول بدور اول و آخر و از کفر متوسطه بین الایمانین و یا بنا بر آنکه سمع و بصر مخلوقات و افی نیست
بجمیع مصنوعات و مبصرات مثل مسموعات و مبصرات بعیده و هرچه ناقص است بمنزله معدوم است چنانکه
ظاهر میشود و در وضوی ناتمام است و در مالی که بنصاب نرسیده باشد و در جاریه که ستر معتبره در
صلوة از و نیاید سه بار بخواند حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولیٰ و نعم النصیر یعنی کفایت گر ما
خدا یکیست سبحانه و نیک وکیل است حق سبحانه و نیک خواجه ایست و نیک یاری دهنده ایست و مراد
بوکیل اینجا آنست که کسی کار خود را با وگذاشته باشد نه آنکه مامور از کسی باشد و سر در تثلیث این کلمه
آنست که تکرار این کلمه را دخل تمام است در تسهیل امور صعبه چنانکه بتجربه معلوم شده است و اگرچه تکرار
بدو بار حاصل میشود و اما ختم عمل بر فرد محبوبست عند الله چنانکه در صحیحین آمده که حق سبحانه طاق است
و دوست میدارد طاق را و اول مکرری که فرد باشد ثلثه است و قال فی تفسیر القاضی حسبنا الله
محسبنا و کافینا من احسبه اذا کفاه و یدل علی انه بمعنی المحسب انه لا یستفید با لاضافة تعریفا فی قولک
هذا رجل حسبک حق سبحانه از خاصیت این کلمه در دفع خوف و اندوه همچنین خبر میدهد که قالوا حسبنا الله
و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله یعنی پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم و جمعی از مومنان که بدر آمده بودند بقصد غزا حال آنکه ترسانیده بود ایشانرا شخصی که کفار لشکر کشی کرده
و جمعیت تمام جمع شده اند از برای شما ایشان گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل پس برگشتند بنعمت بزرگ
از خدای سبحانه که آن عافیت ست و ثبات بر ایمان و بفضل بزرگ که آن ربح است در تجارت در حالتی
که نرسیده بود بایشان بدی مثل جراحت و مکر عدو و پیروی کردن رضای خدای سبحانه را و در سنن
ابو داؤد آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هرگاه غالب آید بر تو چیزی بگو حسبی الله و نعم الوکیل
غفرانک ربنا و الیک المصیر یعنی میخواهم آمرزش ترا ای پروردگار ما و بسوی تست
بازگشت بعد از مردن اللهم لا مانع لما اعطیت یعنی الٰهی نیست منع کننده مر چیزی را که داده
تو و اگر گفته شود که چه صورت دارد منع چیزی که داده است زیرا که منع پیش از دادن می باشد
نه بعد از دادن گوئیم مراد ازین دادن از سلے است که راجع بتقدیر است
و لا معطی لما منعت یعنی نیست دهنده مر چیزی را که نداده تو و لا راد لما قضیت یعنی

نیست رد کنندہ مر آنچیز را حکم که قضا کردۂ تو و نیز میتواند که لفظ ما در اول و آخر مصدریہ باشد یعنی نیست
مانعی وادن ترا و نیست رد کنندۂ قضا ترا اما موصولہ در جمیع مواضع ثلثہ مستقیم است **و لا ینفع**
ذا الجد منک الجد یعنی نفع نمیکند صاحب غنا را بجای تو غنائی او یعنی غنای تو غنای او دو بار
سبحان ربی العلی الاعلی الوہاب یعنی پاکست پروردگار من که بلند تر است ازینکه
باشد او را شریک و بلند تر است از ہمہ چیز بخشندہ بغایت و در سوم بار بخواند **سبحان ربی العلی الاعلی**
الکریم الوہاب یا وہاب یعنی پاکست پروردگار من که بلند است ازینکه باشد او را
شریکی و بلند تر است از ہمہ چیز و کریمست و بخشندہ است از بخشندگان و اظہر آن مینماید که یا وہاب
از ہمہ ما بعد خود باشد یعنی وہاب سبحانک الی آخرہ **سبحانک ما عبدناک حق عبادتک** یعنی
پاکی تو پرستیدہ ایم ترا پرستش حقیقی یعنی لایق تو **سبحانک ما عرفناک حق معرفتک**
یعنی پاکی تو نشناختہ ایم ترا لایق شناختن تو **سبحانک ما ذکرناک حق ذکرک** یعنی پاکی
تو یاد نکردہ ایم ترا یاد کردن لایق تو **سبحانک ما شکرناک حق شکرک** یعنی پاکی تو شکر
نگفتہ ایم ترا شکر لایق تو و باید دانست که ہر یک از عدم عبادت مذکورہ و عدم معرفۃ و عدم
ذکر میتواند که علت ما بعد خود باشد باین معنی که عدم عبادت لایقہ سبب عدم معرفۃ لایقہ است
و عدم معرفۃ لایقہ سبب عدم ذکر لایقہ است زیرا که ذکر لایق موقوفست بر معرفت لایقہ پس
چون معرفت لایقہ نباشد ذکر لایق صحیح نخواہد بود و عدم ذکر لایق سبب عدم شکر لایق است
زیرا که شکر لایق موقوف بر ذکر لایق است پس چون ذکر لایق نباشد شکر لایق نخواہد بود
بلکہ میگوییم که ہر یک از امور ثلثہ مذکورہ معلول ما بعد خود است باین که عدم عبادت لایقہ بجہۃ عدم معرفۃ
لایقہ زیرا که تا کسے او را نیک نشناختہ باشد نیک نمی پرستد و عدم معرفت لایق بجہۃ عدم ذکر لایق است
و آن ظاہر است و عدم ذکر لایق بجہۃ عدم شکر لایق است باین معنی که ہر که شکر لایق نگفت توفیق
ذکر لایق نیافت **سبحان اللہ الابدی الابد** یعنی پاکست خدای که ابدی است و ابدی آنست
که وجود آنرا نہایت نباشد و انداختن یای ازین قول که الابد بمجازات قیاس است و مکرر ابدی
از جہۃ تاکید مبالغہ است **سبحان اللہ الواحد الاحد** یعنی پاکست خدای که یگانہ است
در صفات و یگانہ است در ماہیتہ و حقیقت **سبحان اللہ الفرد الصمد** یعنی پاکست خدای

که یگانه است و منزه الیست که قصد او کرده میشود در حاجتها سبحان الله رافع السموات بغیر
عمد یعنی پاکست خدای که بلند سازندهٔ آسمانهاست بی ستون سبحان الله الذی
لم یتخذ صاحبة ولا ولدا یعنی پاکست خدای که نبوده است او را زن و فرزند سبحان الله
الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد یعنی پاکست خدای که نزاینده است دیگری
را و او را نزاینده است و یگانه نبوده است او را همتای دیگری سبحان الملک القدوس
یعنی پاکست پادشاهی که پاکست از همه عیب سبحان ذی الملک والملکوت یعنی پاکست
صاحب ملک و ملکوت گفته اند عالم بجمیع انواعش راجع بدو قسم است یکی عالم ظاهر و یکی عالم باطن
عالم ظاهر آنست که او را بحواس ظاهره توان دریافتن و او را سه نام است عالم ظاهر و عالم ملک
و عالم شهادت و قسم دوم عالم باطن است که او را بحواس ظاهره درنتوان یافت و او را هم سه نام است
عالم باطن و عالم ملکوت و عالم غیب و باز عالم غیب دو قسم است یکی آنست که حضرت حق سبحانه دلیلی
نصب نکرده برادراک آن و منحصر است ادراک آن از جانب حق سبحانه و اینست مراد غیب
آنجا که گفته وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو یعنی نزد اوست مخزنهای غیب یا کلیدهای غیب
نمیداند او را مگر او و قسم دیگر آنست که دلیلی نصب کرده برادراک آن مانند قیامت و احوال آن
و بهشت و دوزخ و احوال آن که آیات قرآنی دلائلی اند منصوبه از برای ادراک آن و قسم ثانی
داخل است دران غیب که گفته هدی للمتقین الذین یومنون بالغیب سبحان ذی العزة
والعظمة والقدرة والهیبة والجلال والجمال والکمال والبقاء والثناء
والضیاء والآلاء والنعماء والکبریاء والجبروت یعنی پاکست خداوند صاحب
عزت و عظمت و قدرت تامه و هیبت و جلال و جمال و کمال و بقا و ثنا و ضیا و نعمتها ظاهره و باطنه
و صاحب بزرگی ذات و بزرگی صفات و جلال در لغت بمعنی بزرگی است و جمال بمعنی خوبی و
نزد متکلمین جلال عبارت است از صفات سلبیه مثل آنکه حق سبحانه جسم نیست و جوهر نیست
و در مکان نیست و مانند اینها و جمال عبارت است از صفات ثبوتیه مثل آنکه حق سبحانه زنده است
و عالم است و سمیع است و بصیر است تا آخر صفات ثبوتیه و اما نزد اهل تصوف جلال عبارت است
از صفات قهریه و جمال از صفات لطیفه و اما آنکه حق سبحانه صاحب ضیا نیست باین معنی است که

که هر ضیائی که هست از آن اوست و ناشی از وست **سبحان الملک الحی الذی لا ینام ولا یموت** یعنی پاکست آن بادشاهی که زنده است و خواب نمیکند و نمی میرد **سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح** یعنی او منزه است از نقصان و پاکست و دور است از عیب و پروردگار ماست و پروردگار ملایکه و روح است و بعضی گفته اند این روح عبارت است از ارواح اموات و عدم جمعیش بنابر آنست که اسم جنس است و بعضی گفته اند روح عبارت از جبرئیل علیه السلام و تخصیص او بذکر بعد از ذکر ملایکه از جهت شرف اوست چنانکه در آیه کریمه من کان عدوا لله وملائکته ورسله وجبریل الآیة بعضی گفته اند روح جماعتی اند از خلق که حافظان آدمیانند و بعضی گفته اند فرشته است موکل بر ارواح و بعضی گفته اند روح جمعی اند از مخلوق که نمی بینند ملایکه ایشانرا مگر در شب قدر و در تاج الاسامی گفته روح فرشته است که تنها یک صف است و باقی فرشتها یک صف **سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر** یعنی پاکست خدا از هر عیبی و نقصانی و حمد مر خدایرا سبحانه و نیست معبود برحق مگر خدا و ندتعالی خدای تعالی بزرگست از همه چیز **ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم** یعنی نیست حیله و تدبیری و نیست قوتی و قدرتی مگر بتوفیق خداوندی که عالیست از شرکت غیر در حقیقت و صفات والوهیت و او بزرگواریست مطلق که حقیر است همه چیز بانسبت با او **اللهم انت الملک الحق الذی لا اله الا انت** یعنی الهی توئی بادشاه سزاوار بادشاهی که نیست معبود برحق مگر تو و گفته اند هفتاد هزار فرشته مستعد اند که هرگاه که این کلمات گفته میشود آن هفتاد هزار فرشته همه بسجده می افتند و از ینجاست که قاریان اوراد چون اینجا میرسند بموافقت آن ملایکه سر خود را پست میکنند و اشارت بسجده میکنند و سجده تمام نمیکنند زیراکه در روایة آمده که سجده که غیر سجدهٔ صلاتی است و غیر سجدهٔ تلاوت و غیر سجدهٔ شکر مکروهست **یا الله** بدان ایها الطالب الله اسم ذاتیست که مستجمع جمیع صفات است و در صحیحین وارد شده در فضیلت نود و نه نام که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بتحقیق که مر خدایرا سبحانه نود و نه نام است صد است مگر یکی کم هر که احصا کند آنها را در آید در بهشت و در مصادر گفته که احصا بمعنی می آید شمردن و دانستن و توانستن یعنی طاقت و توانائی پس اگر در حدیث معنی اول مراد باشد جزاء مذکور شاملست عالم بمعنی این اسما را و غیر او را اگر معنی ثانی مراد باشد جزای مذکور مخصوص کسی است که معنی اسما را بداند و اعتقاد بکند

که اینها ثابت اند حق را سبحانه و اگر مراد معنی ثالث باشد می تواند که مراد توانایی بر شمردن باشد باز داشتن
یعنی هر که تواند شمرد اینها را یا تواند که نقل کند اینها را بر وجه مذکور هر وقت که خواهد در آید در بهشت
و بعضی گفته اند احصا بر سه نوع است اوّل احصا یقین است باین معنی که یقین حاصل شده باشد بنده
را که این اسما ثابت اند مر حضرت حق سبحانه را و دوم احصا تحقیقی است باین معنی که این اسما متحقق
و ثابت شده باشد بنده را اما راسخ و محکم نشده باشد و سوم احصا تخلقیست باین معنی که بنده متخلق
شده باشد باین معنی و این اسما راسخ خلق و خوی او شده باشد و معنی تحقیق این اسما بنده را با تخلق بنده
باین اسما آنست که پرتو ازین اسما متحقق شده باشد بنده را با خلق بنده گردیده باشد و در عوارف آورده
در باب هست [و] نهم در ذکر اخلاق صوفیه که مرویست از حضرت شیخ ابو علی فارمدی قدس سره که او
حکایت میکرده از حضرت شیخ ابو القاسم کرکانی قدس سره که او میگفته که نود و نه نام میگردد اوصاف
سالک و حال آنکه او هنوز در سلوک است و واصل نشده است و مراد باین که اسما را وصاف
سالک شود اینست که بنده میگردد از هر اسمی صفتی ملایم صفت و بتصور بشر مثل آنکه گیرد از رحیم
معنی از رحمت بر قدر بتصور بشر انتهی کلامه و باید دانست که اسم نزد بعضی از صوفیان عین و
مسمی است چنانکه بعضی از افاضل گفته اند مصراع ای اسم تو گنج هر طلسمی + و مراد ایشان از اسم
مفهوم اسمی است و از مسمی ذات حق سبحانه و توجیه کلام ایشان معنی بر آنست که معنی نزد ایشان
ذات ملحوظ بصفت رحمت است همچنانکه نزد اهل لغة شئ له الرحمة پس شئ غیر مقید است بچیزی و اسم
همان مسمی است اما بتقیید بقید عرض پس اسم و مسمی بالذات یکی باشند و قال فی فصل الخطاب و لا یعنی
بالاسم اللفظ بل مدلوله و هو الذات الموصوفة بصفة کاللطیف و القهر و هذا معنی قول العلماء رحمهم الله
الاسم هو المسمی انتهی کلامه و باید دانست که هر مفهومی که بآن توصیف کرده شود حضرت حق سبحانه را دیر سی
اطلاق کرده شود آنرا مراد از آن مفهوم مرتبه کمال آن مفهوم است مثل آنکه چون او را عظیم گویند مراد
عظیم مطلق باشد یعنی بنسبت بهمه چیز و چون حی میگویند زنده دایمی خواهند و علی هذا القیاس فی جمیع الاسماء
و در ذکر اسماء الله در او را اختیار کرده طریق خطاب ابر غیبت زیرا که در خطاب توجه بحضرت حق سبحانه
حضوری هست که در غیبت نیست اما خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که بر خواندن این اسم را
مداومت کند بر روحانیت او قالبش گردد از انوار ربوبیت و صفای ناسوتیت چندانی که نگنجد و متغیر

حضرت یحیی شیخ ابو اسحاق گازرونی قدس سرہ فرمودہ کہ ہر کہ ہر روز ہزار بار یا اللہ گوید حق تعالی
اورا از اصحاب یقین گرداند یا رحمن یعنی ای بخشایندہ در دنیا و آخرت یا رحیم یعنی ای بخشایندہ
بخشندہ در آخرت وگفتہ اند کہ بنای صیغہ این ہر دو اسم از مبالغہ است رحمۃ در لغت عبارتست
از رقت قلب یعنی تنگی دل و مہربانی کہ بمقتضای تفضل واحسانست واز رحمت اشتقاق کردہ اند
رحم را بالفتح را وکسر حاء مہملہ زیراکہ او مہربانی دارد بر آنچہ در رویست اما این معنی لغوی کہ رقت قلبست
مناسب نیست نسبت بجای حضرت حق سبحانہ زیراکہ او از قلب منزہ است پس مراد غایت و
ثمرہ این رقت باشد کہ آن تفضل واحسانست وہمچنین است قاعدہ نزد ارباب علم کہ ہر گاہ اسمی
را اطلاق کنند بر حضرت حق سبحانہ ومعنی لغوی او مستقیم نباشد مراد غایت وثمرہ آن اسم است ودیگر
مبالغہ در رحمن بیشتر است از رحیم زیراکہ زیادتی حروف دلالۃ میکند بر زیادتی معنی واین زیادتی
معنی گاہی موجود میشود باعتبار کمیۃ گاہی باعتبار کیفیۃ پس باعتبار اول گفت کہ یا رحمن الدنیا
زیراکہ رحمت دنیا فرا رسندہ است مومنان وکافران را وگفتہ شد یا رحیم الآخرہ زیراکہ رحمت آخرۃ
مخصوص مومنانست بنا بر اعتبار کیفیت گفتہ شد کہ یا رحمن الدنیا والآخرۃ ویا رحیم الدنیا زیراکہ
نعم دنیویہ بعضے بزرگ است وبعضے حقیر ونعیم اخرویۃ ہمہ بزرگ است پس بر آنکہ کیفیتہ بزرگی
در مجموع نعم دنیوی واخروی بیشتر است گفتہ شد کہ یا رحمن الدنیا والآخرت وبنا بر آنکہ کیفیت
بزرگی در نعیم دنیاوی فقط کمتر است گفتہ شدہ کہ یا رحمن الدنیا وتقدیم کردہ رحمن را واگرچہ
قیاس مقتضے ترقی است از ادنی باعلی بجہت تقدیم دنیا بر رحمت آخرت ویا بجہت آنکہ رحمن
ہمچو علم گشتہ مرذات مقدس او را باعتبار عدم اطلاق رحمن بر غیر او سبحانہ زیراکہ عبارت است
از منعم حقیقی کہ رسیدہ است رحمت او بغایت واین صادق نیاید بر غیر او ویا بجہۃ آنکہ رحمن
وقتی کہ دلالت کرد بر نعیم جلیلہ واصول آن نعم ذکر کرد رحیم را تا متناول کردد آنرا زیراکہ خارج
شدہ از ان نعیم واصول آن پس رحیم بمنزلہ تتمہ رحمن باشد اما خاصیت اسم رحمن آنست کہ گفتہ
ہر کہ خواند این اسم را بعد از ہر نماز فرض صد بار دور کردہ از وی غفلت ونسیان وسختی دل واما
خاصیت اسم رحیم گفتہ اند نزدیک است بخاصیت اسم رحمن اما اگر از حق سبحانہ مواہب وعطا
دنیوی طلبد متمسک باسم رحمن کند درین بیشتر باید واگر در حاجات وکمالات اخروی خواہد

در رحیم باید و نیز گفته اند بعد از نماز بامداد صد بار بخواند بر جمله خلایق رحیم و مهربان گردد **یا ملک**
یعنی ای بادشاه و خاصیت این اسم آنست که هر که مداومت کند بدین اسم امید است که از ریاست
دنیوی و اخروی محظوظ گردد و در نظر خلایق با حرمت و هیبت باشد و منقولست از حضرت خضر
علیه السلام که هر که گوید بنیت شفای مریض در وقت عبادت او صد و دوازده بار اللهم انت الملک
الحق الذی لا اله الا انت یا الله یا سلام یا کافی و سه بار دیگر یا شفاء القلوب بگوید مرض او مبدل
بصحت شود بعنایت حق سبحانه **یا قدوس** یعنی ای پاک و دور از هر عیبی و نقصانی و خاصیت این
اسم آنست که هر که او را صد بار هر روز بگوید دل او از کدورت صاف گردد **یا سلام** یعنی اسے
از هر آفتی و نقصانی و خاصیت این اسم آنست که هر که او را صد و شصت مرتبه بر بیمار خواند حق سبحانه مرض
او را بصحت مبدل گرداند **یا مومن** یعنی ای امن دهنده یا یعنی آمین گرداننده بندگان از ظلم که
هر چه با ایشان میکند فضلست و عدل یا ایمن گرداننده متقیان را از اصل عذاب و عاصیان را
از عذاب ابدی و خاصیت این اسم آنست که هر که بر خواندن این اسم مداومت نماید حق سبحانه و تعالی
او را ایمن گرداند از شر دشمنان پیدا و پوشیده و هر که این اسم را نویسد و با خود دارد از جمله اموال
هر چه داشته باشد در امان باشد **یا مهیمن** یعنی رقیب و نگاهبان هر چیزی و این لفظ مقلوب است
از امن که قلب کرده شده همزه او بحرف ها پس اصل او مومن باشد و بعضی گفته اند مهیمن بمعنی مسیطر
است بسین مهمله یعنی راست و بعضی گفته اند بمعنی امین است و بعضی گفته اند بمعنی گواه آماده است
و بعضی گفته اند بمعنی آگاه است از آشکارا و نهان و خاصیت این اسم اینست که گفته اند هر که غسل
کند و این اسم را صد بار بخواند باطن وی روشن شود **یا عزیز** یعنی ای غالب بر هر چیزی یا ای
بی همتا و عزیز گاه در مقابله ذلیل نیز می آید و این هم اینجا مناسب است و خاصیت این اسم آنست
که گفته اند هر که او را چهل صباح بعد از نماز بامداد چهل بار گوید حق سبحانه او را بهیچکس محتاج نگرداند **یا جبار**
یعنی ای آنکه اجبار کند خلق را بر هر چه خواهد یا آنکه اصلاح کند حال خلق را و بگذشت در لا اله الا الله
الملک الجبار **یا متکبر** یعنی ای سرکشنده از هر چه سبب حاجت است یا نقصان و بعضی گفته اند
ای سرکشنده از ادراک اوهام و عقول و بعضے گفته اند ای منفرد بعظمت و بعضی گفته اند ای تکبر کننده
بر بندگان که تعدی و تکبر کرده اند و منازعت نموده با او در عظمت و بعضی گفته اند این اسم از کبریا است

که عظمت آن ذاتست از کبر که موسوم است و خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که پیش از آنکه بزن نزدیک شود ده بار این اسم را بخواند و بعد ازان نزدیکی کند حضرت حق سبحانه او را فرزندی روزی کند که صالح و با خوف باشد از حضرت عزت یا خالق یعنی ای تقدیر کننده اشیا بمقتضای حکمت و تقدیر عبارت است از تعین هر مخلوقی باندازهٔ که بران موجود خواهد شد یا باری یعنی ای آفرینندهٔ اشیا بری و پاک از تفاوت از حسن و قبح و نفع و ضرر عمل و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بخواند در شب فرشته آفریند خدای سبحانه که تا روز قیامت آن فرشته طاعت کند و ثواب آن ازان گوینده را باشد یا مصور یعنی ای آفریننده صور اشیا و کیفیات ایشان چنین است این اسمای ثلثه را در تفسیر قاضی و انسب نیست زیرا که خالق اگرچه در اغلب مستعمل در معنی آفریننده میشود اما چون باری و مصور بعد ازو می آید و معنی ایجاد در ایشان هست پس خالق را بمعنی تقدیر کننده که گاهی باین معنی نیز می آید چنانکه در احسن الخالقین گفته اند خیال باید کرد تا تکرار لازم نیاید و خاصیت اسمای ثلثه بطریق اشتراک آنست که هر زن که نازائیده باشد هفت روز روزه دارد و در وقت افطار هر شب این اسما را بیست و یکبار بخواند و بر آب دمد و بیاشامد حق سبحانه و تعالی او را فرزند شایسته روزی گرداند یا غفار ای بغایت آمرزنده و بگذشت وجه مبالغه در غفار ازان قول که لا اله الا الله هو العزیز الغفار خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را مداومت نماید حضرت حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد یا قهار یعنی ای غالب بر هر چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر سالکی بدین اسم مداومت نماید شکسته گردد هوای نفس او و محبت دنیا بر دل او سرد گردد و صفای باطن حاصل آید و گفته اند مداومت بر گفتن یا قهار یا مذل سبب دفع ظلم است یا وهاب ای بغایت بخشنده یعنی بخشندهٔ انواع عطایا و نعم ظاهره و باطن بی سبب و بی غرض و اصحاب دعوات این اسم و مستفیدان خاصیات اسما فرموده اند که این اسمیست کثیر البرکات و عظیم الخاصیات و سبب سرعت اجابت دعوت و خاصیات او ازان بیشتر است که بتقریر و بیان راست آید و اکابران فرموده اند که هر که خواهد دعای بکند هفت بار یا وهاب بگوید البته او را حضرت سبحانه اجابت کند و هر کس که چیزی طلبد یا بدست ظلمی در قید افتد و گرفتار شده باشد یا در رزق او تنگی باشد یا در کسب او بسیار منفعت نباشد یا سالکی را در راه فتحی پدید نیاید باید که سه شب یا هفت شب در نیم شب وضو سازد و دو رکعت نماز بکند و سر برهنه کند و دست بردارد و صد بار یا وهاب بگوید و بعد ازان هم حاجات

بکنند بجناب حضرت قاضی الحاجات حق سبحانہ حاجت مدارروا گرداند وگفتہ اند اگر کسی مداومتہ نماید برآنکہ بعد از نماز چاشت سجدہ وکند ہفت بار یا وہاب گوید حق سبحانہ اورا توانگری بخشد وہر کہ بعدد تکسیر دعوت کند این اسم را مدت چہل روز بحضور قلب معدہ خالی آنچہ طالب آنست یابد منقولست کہ عزیزی یکی از مشائخ را دید کہ با مریدان و اصحاب خود ہمہ اغنیا راند از بعضے ازان مریدان پرسید کہ شیخ شما را از اسماء کدام اسم تلقین و تعلیم کردہ آن مرید گفت مداومت ما بر اسم وہاب است یا رزاق ای بغایت رزق دہندہ وخاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بدین اسم مداومت نماید در رزق او کشادہ شود وگفتہ اند ہر کہ پیش از نماز صبح این اسم چہار رکن خانہ خود بر ہر رکن دو لیست بار بخواند وابتدا از جانب شرق کند دران خانہ شر وفتنہ در نیاید یا فتاح یعنی ای بغایت فاتح بعضے گفتہ اند فتاح بمعنی حاکم است بعضے گفتہ اند بمعنی تمیز کنندہ است میان امور مشتبہ وتواند کہ بمعنی کشایندہ مطلق باشد چنانکہ بگذشت در خیر الفاتحین وخاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بروی مداومت نماید فتوح ابواب و ابواب فتوح روی باو نہد یا علیم یعنی ای بغایت دانا وخاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بدین اسم مداومت نماید وبسیار خواند دل او روشن کردد وانواع انوار در دل او پدید آید یا قابض یعنے ای تنگ سازندہ رزق وغیر آن بر ہر کہ خواہد بمقتضای حکمت وخاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ او را چہل روز چہل لقمہ نان نویسد وبخورد از محنت گرسنگی ایمن گردد یا باسط یعنی ای کشادہ سازندہ رزق وغیر آن بر ہر کہ خواہد بمقتضای قسمت وخاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ وقت سحر دست بر دارد این اسم را دہ بار بخواند پس دست فرود آرد محتاج ہیچکس نشود یا خافض یعنی ای پست گرداندہ وخاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ سہ شبانروز روزہ دارد در روز چہارم در مجلس این اسم را ہفتاد ہزار بخواند حق سبحانہ وتعالے شر دشمن او را کفایت گرداند یا رافع یعنی ای بلند گرداندہ وخاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بخواند در میان شب یا در میان روز صد بار حق تعالے او را از مردم ممتاز گرداند بفضل وشرف وغنا یا معز یعنی ای عزیز گرداندہ وخاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ در شب دوشنبہ یا شب جمعہ این اسم را صد وچہل بار بخواند بعد از نماز نفتن حق سبحانہ او را در چشم مردم با ہیبت گرداند واز کس نترسید بجز حق سبحانہ یا مذل یعنی ای خوار گرداندہ وخاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ از ظالمی یا از حاسدی بترسد این اسم را ہفتاد

پنج بار بخواند و بعد ازان سجده کند و گوید در سجده الهی مرا از شر فلان کس امن گردان حق سبحانه شر او را کفایت
گرداند **یا سمیع** یعنی ای بغایت شنوا و خاصیت این اسم آنست که هر که روز پنجشنبه نماز چاشت بگذارد
و بعد ازان سخن نگوید و این اسم را صد بار بگوید یا خدای سبحانه مرا د طلبد حاجتش روا گردد **یا بصیر**
یعنی ای بغایت بینا و خاصیت این اسم آنست که هر که باعتقاد درست در میان سنت و فرض نماز
آدینه این اسم را صد بار گوید حق سبحانه او را مقبول گرداند **یا حکم** یعنی ای حاکم و حقیقتش آنست که حکم کسی را
گویند که حکم را باو تفویض کنند بحکم او راضی باشند و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را در نیم شب
چندان خواند که خواب در وی غلبه کند و بی اختیار در خواب شود حق سبحانه باطن او را محرم اسرار خود
گرداند **یا عدل** یعنی ای عادل و خاصیت این اسم آنست که در هر شب جمعه این اسم را بیست لقمه نان
نویسد و بخورد حق سبحانه مردم را منقاد و مطیع او گرداند **یا لطیف** یعنی ای مهربان این اسم را درین آیة که الله
لطیف بعباده اینچنین تفسیر کرده اند که ترتیب کننده بندگان را با صناف نیکی که در نیابد او را اوهام و بعضی
گفته اند که لطیف آنست که حقیقت ادراک تواند یافت و در تاج الاسامی گفته که اللطف نیکوئی و لطف
از خدای سبحانه مهربانی است و ساز دادن بندگان نیکو کار و در تفسیر مدارک گفته در تفسیر هو اللطیف الخبیر
لطیف یعنی عالم بدقایق اشیاء و خبیر یعنی عالم بحقایق آشیاء و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی ختل الاحوال
باشد و فقیر باشد و یا غریب و بیکس باشد و یا بیمار باشد باید که وضو سازد و دو رکعت نماز بگزارد و بعد ازان
این اسم صد بار بخواند حاجت او را حضرت قاضی الحاجات روا گرداند **یا خبیر** یعنی خبر دار از همه چیز و
خاصیت این اسم آنست که اگر کسی از خوی بد در زحمت باشد و این اسم را بسیار خواند بصلاح آید
یا حلیم یعنی ای بردبار باین معنی که تعجیل نمیکند در عقوبت عاصیان بلکه تاخیر میکند که شاید باز گردند و
خاصیت این اسم آنست که هر که ازراعتی و یا باغی باشد و خواهد که هیچ آفتی باو نرسد این اسم بر پارهٔ کاغذ
نویسد و در موضع اندازد و هیچ آفت نرسد **یا عظیم** یعنی ای بزرگوار مطلق که حقیر است همه چیز نسبت
وی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار یاد کند نزدیک خلقان عزیز گردد **یا غفور**
یعنی ای بغایت آمرزنده و خاصیت این اسم آنست که هر که را تپ و یا دردی یا اندوهی یا غمی باشد
یا غفور بر سه پارهٔ کاغذ نویسد و بخورد شفا یابد و فرح حاصل شود **یا شکور** یعنی ای جزای دهندهٔ عبادات
همچنین بیان کرده اند شکور را در تفاسیر شروح احادیث اما از تاج الاسامی مفهوم میگردد که شکور در اسماء الله

آنست که بر عمل اندک جزای بسیار دہد یعنی او اندک پذیر بسیار بخش باشد وخاصیت این اسم آنست که ہر که را در معاش او تنگی باشد ویا در دل وی کدورتی باشد یا در چشم وی تاریکی باشد این اسم را چہل و یکبار بر آب ودمد بآن آب وبشوید حق سبحانہ مطلوب ورا حاصل گرداند **یا علی** یعنی ای عالے از انکہ او را شریکی باشد در ماہیت ودر صفات الوہیتہ وخاصیت این اسم آنست که ہر که برخواندن این اسم مداومت نماید وبا دنویسد وبا خود دارد اگر صغیر القدر باشد کبیر القدر گردد واگر تنگ روزے باشد فراخ روزی شود واگر غریب باشد حق سبحانہ وتعالی او را بوطن باز رساند بصحت وسلامت **یا کبیر** یعنی ای عظیم الشان فایق بر ہمہ چیزی بقدرت تامہ وخاصیت این اسم آنست که ہر که این اسم را سہ روز صد بار بخواند در میان خلایق اعزت شود **یا حفیظ** یعنی ای نگاہ دارندہ مخلوقات از مکروہات وخاصیت این اسم آنست که ہر که این اسم را روزی شانزدہ بار بخواند از جمیع آفات در امان باشد **یا مقیت** یعنی توانا وبعضے گفتہ اند مقیت از قوت است بسکون واو یعنی قوت دہندہ مخلوقات وبعضی گفتہ اند گواہ بر چیزی وخاصیت این اسم آنست که ہر که را فرزند بدخوی باشد این اسم را ہفت بار بر کوزہ خالی بخواند وبعد از ان بآب پر ساند واز آب بخوراند نیک خوی شود **یا حسیب** یعنی ای کفایت کنندہ مہمات وبعضے گفتہ اند حساب کنندہ بندگان در روز قیامت وبعضے گفتہ اند حسیب بمعنی عالم است وخاصیت این اسم آنست که اگر کسی از دزد ترسد ویا از چشم زخم یا از ہمسایہ ویا از دشمن دیگر ترسد باید که روز پنجشنبہ بنیاد کند ہفت شبانہ روز بامداد وشبانگاہ ہفتاد وہفت بار بگوید که حسبی اللہ الحسیب تا امین گردد از شر اینہا **یا جلیل** یعنی ای بزرگوار مطلق که حقیر است ہمہ چیز بہ نسبت او وجلال را در ذو الجلال والاکرام باستغنای مطلق تفسیر کردہ اند پس جلیل یعنی مستغنی مطلق باشد وخاصیت این اسم آنست که او را بمشک وزعفران بنویسد وبشوید وبخورد در میان مردم معزز گردد **یا کریم** یعنی ای بزرگوار مطلق ویا آنکہ بسیار است خیر ونفع وخاصیت این اسم آنست که ہر که برخواندن این اسم مداومت نماید امید است که در دنیا وآخرت عزیز باشد **یا رقیب** یعنی ای پاسبان ونگاہ دارندہ که غایب نشود از وی چیزی وخاصیت این اسم آنست که ہر که این اسم را ہفتاد بار بخواند بر خود یا بر اہل خود ویا بر فرزند خود یا بر مال خود دمد این ہمہ در حفظ وامان حق سبحانہ باشند از جملہ آفات **یا مجیب**

ای اجابت کننده دعا و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را مداومت نماید امید هست که مستجاب الدعوات
گردد **یا واسع** یعنی فراخ عطا یعنی ای آنکه فراخ رساننده است رزق او همه خلق را و رحمت او همه
چیز را و خاصیت این اسم آنست که هر کسی که او را اندک مالی باشد معاش او بآن نگذرد و این اسم را
بسیار خواند رزق بروی گشاده گردد **یا حکیم** یعنی ای استوار کار و خاصیت این اسم آنست که هر که
او را شغلی باشد که خاطرخواه او نباشد و او را در ان رشدی نباشد این اسم را بسیار خواند کار او
چنان گردد که خاطرخواه اوست **یا ودود** یعنی ای دوست بندگان و میتوانند که ودود بمعنی فاعل
باشد و بمعنی مفعول باشد و خاصیت این اسم آنست که هرگاه در میان دو کس مخالفت باشد این
اسم را بر چیزی خوردنی هزار بار خوانده باشد بآنکس داده شود که مخالفت از جانب اوست بخورد
مخالفت مرتفع گردد **یا مجید** یعنی بزرگوار مطلق و بعضی گفته اند آنکه عطا و کرمش گشاده باشد و
فراسنده همه را در تفسیر این آیة که بل هو قرآن مجید گفته اند کتاب شریف و همچنین مجید را در شرح
حدیث شریف تفسیر کرده اند و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است
که از بزرگی برخوردار گردد و نیز اگر کسی را در خویشان قدر نباشد این اسم را بعد از نماز بامداد نود و نه
بار بخواند و بر خود بدمد میان خویشان عزیز گردد **یا باعث** یعنی ای برانگیزاننده اموات از
قبور روز قیامت و خاصیت این اسم آنست که هر که برین اسم مداومت نماید امید است که ترس
حق سبحانه بروی غالب گردد **یا شهید** یعنی ای حاضری که غایب نگردد از وی چیزی و نیز
میتوانند که شهید بمعنی گواه باشد بر اعمال بندگان چنانکه گفته والله شهید علی ما تعملون یعنی خدا سبحانه
گواه است بر آنچه میکنید از خیر و شر و خاصیت این اسم آنست که هر که بدان مداومت نماید امید است
که از معاصی اجتناب کند و هر کرا فرزند فرمان بردار نباشد انگشت شهادت بر پیشانی وی نهد
بگوید یا شهید مطیع وی گردد **یا حق** یعنی ای آنکه متحقق و ثابت است هستی او و بعضی گفته اند ای
سزاوار خداوندی پس حق سبحانه بمعنی حقیق باشد و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را چیزی
گم شده باشد لفظ یا حق را و نام آن چیز را در کاغذ بنویسد چون شب در آید کاغذ بر دست نهد و
در آسمان نظر کند حق سبحانه گم شده او را باز گرداند **یا وکیل** یعنی ای آنکه باو گذاشته اند
بندگان کار خود را و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید امید است که حق سبحانه

بالکلیه کار او را بخود گیرد و او را بنفس فگداز دو اگر کسی از آب یا آتش یا از چیزی دیگر ترسد این اسم را
بسیار خواند در امان شود **یا قوی** یعنی ای توانا که عجز را بدو راه نیست و خاصیت این اسم
آنست که اگر کسی را دشمن قوی باشد و قادر نباشد بر دفع وی قدری آرد گیرد و آنرا خمیر سازد
و ان خمیر را هزار پاره و سازد هر پاره مثل نخودی یا نخودتر یا بزرگتر پس یکیک پاره بردارد و پیش
مرغ بفگند و در وقت افگندن بگوید بدنیت دفع دشمن حق سبحانه شر او را کفایت گرداند **یا متین**
یعنی ای سخت قوت متین را در تفسیر وضی درین آیه که ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین تفسیر
شدید القوة و در تاج الاسامی باستوار کرده و در صحاح تفسیر بصلاب کرده خاصیت این اسم آنست
که هر که او را بسیار گوید امید است که کارهای سخت بروی آسان شوند و این اسم را بر جو ربسی
نویسد و با زن کم شیر دهد شیرش زیاده شود **یا ولی** یعنی ای دوست دارنده مومنان و بعضی
گفته اند که یعنی ای بر خود گیرنده کار بندگان و بعضی گفته اند ولی یعنی یاری دهنده و خاصیت این
اسم آنست که هر که او را بسیار خواند امید است که یکی از اولیای حق سبحانه گردد و اگر زن کج
خلق باشد شوهرش در وقت صحبت این اسم را در خاطر دارد نیک خوی گردد **یا حمید** یعنی ای ستوده
که مستحق نیست گروی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار گوید امید است
که ستوده گردد پیش خلق و اگر کسی این اسم را در درون کاسه نویسد و از ان خورد اگر فحش گوی
و بدزبان باشد زبانش بصلاح آید **یا محصی** یعنی ای ضبط کننده هر چیز بحیثیتی که غایب نشود
از علم وی هیچ چیز و بعضی گفته اند ای دانا و بعضی گفته اند ای توانا و خاصیت این اسم آنست که هر که
او را بسیار گوید امید هست که او را نصیبی از استحضار اشیا حاصل شود و اگر کسی از حساب قیامت
ترسد و در روز آدینه این اسم را هزار بار خواند حساب قیامت بروی آسان شود **یا مبدی**
بهمزه یعنی ای پیدا کننده چیزها از عدم و خاصیت این اسم آنست که هر که را زن حامله باشد و ترسد
از افتادن بچه پیش از وقت یا از دیر ماندن در شکم انگشت سبابه را بر شکم وی ماند و نود و نه بار این
اسم را بخواند حق سبحانه آن حمل را نگاه دارد از افتادن و دیر ماندن **یا معید** یعنی ای باز گرداننده
مخلوقات بعد از حیوة بمردن و بعضی گفته اند باز گرداننده از حیوة بممات و از ممات بحیوة و خاصیت
این اسم آنست که هر که را غائبی باشد و برمانده و خواهد که باز آید یا از وی خبر بیاید و ران وقت که

اہل خانہ جملہ در خواب شوند این اسم بر چہار دیوار خانہ ہفتاد بار بخواند بعد از خواندن بگوید یا محیی
باز گردان ہمین فلانکس را یا خبر وی را البتہ وران زودی یا غایب یا جزا دہیابد **یا محیی** یعنی ای
زندہ گردانندہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ او را در د ساز د و در وقت سحر ہزار یکبار بخواند
امید است کہ حق سبحانہ دل او را زندہ گرداند و اگر کسی بزحمت گرفتار شدہ باشد ہفت روز این
اسم را بر ہفت اندام خود ہر روز بخواند صحت یابد **یا ممیت** یعنی ای میرانندہ و خاصیت این
اسم آنست کہ ہر کہ او را بسیار گوید بجہت ہلاک دشمن یا غیر آن امید است کہ مقصود وی حاصل آید
یا حی یعنی ای زندہ دایمی و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ او را بسیار گوید امید است کہ
حیات دراز یابد **یا قیوم** ای آنکہ ہمیشہ قیام نماید تدبیر حقیقۃ خلق و خاصیت این اسم آنست
کہ ہر کہ این اسم را در وقت سحر بسیار خواند او را تصرف در دلہا حاصل آید۔ و حضرت شیخ نور الدین جعفر
قدس سرہ کہ از مریدان بیواسطہ حضرت مرشد ہمدانی میر سید علی ہمدانی اند قدس سرہ گفتہ اند کہ
چون سنت نماز بامداد بگذارد و سلام دہد بایدکہ چہل و یکبار یا حی یا قیوم گوید کہ این دو اسم دل مردہ
را زندہ گردانند و منقولست از حضرت شیخ رکن الدین علاء الدولہ سمنانی قدس سرہ کہ ایشان
میگفتہ اند حضرت خضر علیہ السلام بسیار میگویند این کلمات را کہ یا حی یا قیوم یا لا الہ الا انت اسالک
ان تحیی قلوبنا بنور معرفتک ابدا یعنی یا حی یا قیوم ای آنکہ نیست معبود بر حق غیر تو میطلبم از تو کہ زندہ داری
دل را بنور معرفت خود ہمیشہ و در نفحات در ذکر شیخ ابوبکر کتانی قدس سرہ آوردہ کہ مصطفی را صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم در واقعہ بسیار دیدہ اند و از ایشان چیزہا تفسیر و تحقیق میکردہ اند این چنین آوردہ
کہ وقتی مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شیخ ابوبکر را گفت یعنی در واقعہ کہ ہر کہ ہر روز چہل و یکبار بگوید
یا حی یا قیوم یا لا الہ الا انت چون دلہا بمیرد یعنی از غفلت دل وی نمیرد یعنی دل وی را نگاہ دارد
از غفلت و بگذشت در تفسیر آیۃ الکرسی کہ در حدیث آمدہ کہ اسم اعظم در سہ سورۃ است در البقرۃ اللہ
لا الہ الا ہو الحی القیوم و در آل عمران اللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم و در طہ و عنت الوجوہ للحی القیوم و در
سنن ترمذی آمدہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را اندوہگین میساخت چیزی میگفت یا حی یا قیوم
برحمتک استغیث یعنی ای حی و ای قیوم بوسیلۂ رحمت تو مطلب فریادرسی میکنم و منقولست از حضرت
مقرب درگاہ حضرت خواجہ عبد اللہ قدس سرہ کہ ایشان میفرمودند کہ اکابر گفتہ اند کہ در وقت خوردن

طعام در حین تناول هر لقمه باید که القیوم گوید تا برکت این اسم متحقق شود که مقوّم علی الحقیقه حضرت
حق سبحانه است همچنانکه طعام حفظ و ابقاء بنده میکند باسباب و طرق دیگر نیز مقوم است و حفظ و بقاء
عالم میکند **یا واجد** یعنی ای توانگری که هرگز محتاج نگردد و در مصادر اللغة است که الوجد بضم
واو و کسرش توانگر شدن و خاصیت این اسم آنست که هرکه او را بسیار گوید امید است که او را
غنای قلبی حاصل آید **یا ماجد** یعنی ای بزرگوار مطلق و ماجد بمعنی مجید است و بگذشت تفصیل
معانی او در تفسیر یا مجید و خاصیت این اسم آنست که هرکه او را بسیار گوید در دل او انوار پدید آید
یا واحد یعنی ای یگانه در صفات الوهیت و خاصیت این اسم آنست که هرکه بسیار گوید او را
امید است که از خلایق ممتاز شود در صفات حمیده و هرکه این اسم در وقت تنهائی بسیار خواند ترس
و وهم از دل او برود **یا احد** یعنی ای یگانه در ذات و خاصیت این اسم آنست که هرکه تنها نشیند
و این اسم را هزار بار بگوید آثار ملایکه را معاینه کند و دریابد **یا صمد** یعنی ای مهتری که قصد او کرده میشود
در حاجتها و خاصیت این اسم آنست که هرکه او را بسیار خواند امید است که حاجات او کفایت
گردد و خلق باو محتاج گردند در حاجتها و هرکه در وقت سحر سجده کند و این اسم را صد و پانزده بار
بخواند بر دشمنان غالب گردد **یا قادر** یعنی ای توانا بر همه چیز و خاصیت این اسم آنست که هرکه
بروی مداومت نماید امید است که مقصود او بقدرت حق سبحانه حاصل آید و مقصود خلق از و
کفایت گردد و هرکه را دشمن بسیار باشد باید که در طهارت کردن هر عضوی این اسم را یکبار بخواند
تا بر دشمنان غالب آید **یا مقتدر** یعنی ای نیک توانا بر همه چیز پس مقتدر بمعنی قادر است
اما در وی مبالغه است که در قادر نیست باعتبار کثرت حروف و خاصیت این
اسم آنست که نزدیکست بخاصیت اسم قادر اما وری خاصیت قوی تر است و بعضی گفته اند که
هرکه این اسم را بسیار خواند از خواب غفلت بیدار گردد **یا مقدم** یعنی ای پیش برنده آنکه
خواهی بمقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست که هرکه در لشکرگاه و قتال باشد یا غیر آن محل
خوف این اسم را بسیار خواند هیچ گزندی بوی نرسد **یا مؤخر** یعنی ای واپس برنده بمقتضای حکمت
و خاصیت این اسم آنست که هرکه این اسم را بسیار خواند بجهت پست شدن دشمن امید است که مرادش
حاصل آید هرکه او را روزی صد بار بخواند غیر محبت حق سبحانه در دل او چیزی قرار نگیرد **یا اول**

یعنی ای سابق بر همه اغیار خود بحسب ذات و زمان وخاصیت این اسم آنست که هر که خواهد اورا
فرزندی شود یا اورا غایبی باشد یا حاجت دیگری داشته باشد چهل جمعه این اسم را هزار بار بخواند
مطلوب او بحاصل آید **یا آخر** یعنی ای آخر همه اغیار خود بحسب زمان یعنی باقی بعد از فنای اشیا
وخاصیت این اسم آنست که هر که اورا بجهت دفع دشمن بسیار خواند امید است که مقصود او حاصل آید
یا ظاهر یعنی ای آنکه غالب است بر همه چیز وخاصیت این اسم آنست که هر که اورا بسیار
گوید امید است که غالب گردد بر دشمن ودیگر هر که اورا بعد از نماز پانصد بار بخواند باطن وی
پر از نور گردد **یا باطن** ای آنکه پوشیده است حقیقت او بر حواس وعقول یا آنکه عالم است
باطن چیزها را وخاصیت این اسم آنست که هر که اورا روزی هشتاد بار گوید یا زیاده عالم گردد
بحقایق اشیا ولایق اسرار حق سبحانه گردد **یا والی** یعنی ای حاکم وبادشاه متصرف در ملک
وخاصیت این اسم آنست که هر که بروی مداومت نماید امید است که او از تصرف باشیاء
نصیبی بحاصل آید **یا متعالی** یعنی ای فایق بر همه چیزی بقدرت تامه یا سرکشنده
از صفات مخلوقات وخاصیت این اسم آنست که هر که بروی مداومت نماید امید است
که فایق گردد بر اقران خود و اگر زنی بدفعل باشد در وقت حیض این اسم ورد خود سازد آن
فعل بد از وی دفع شود **یا بر** یعنی ای نیکوکار واحسان کننده بر بندگان وخاصیت
این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار خواند امید است که بنظر احسان حق سبحانه وتعالی
عزیز گردد و اگر کسی را فرزند خرد باشد این اسم را هفت بار بخواند وبروی دمد از همه بلاها وفتنها
در امان باشد **یا تواب** یعنی ای قبول کننده توبه از بندگان یا ای توفیق دهنده توبه
چنانکه گفته اند ثم تاب الله علیهم لیتوبوا وگفت وتب علینا انک انت التواب الرحیم وخاصیت
این اسم آنست که هر گناهکار که باشد اورا بسیار گوید امید است که حق تعالی اورا توبه کرامت فرماید
یا منعم یعنی ای نعمت دهنده بندگان وخاصیت این اسم آنست که هر که اورا بسیار گوید
امید است که مظهر انعام گردد **یا منتقم** یعنی ای جزا دهنده وعقوبت کننده آنکه خواهد
از اهل گناه وخاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار خواند بلکه روزی هزار ویکبار
خواند واسم قهار نیز به او ضم کند یا اسم مذل را بجهت هلاک ظالم مراد او بر وی آید **یا عفو**

یعنی ای عفو کننده از گناه گناهگاران و خاصیت این اسم آنست که هر که برین مداومت نماید گناهان وی را
حضرت حق سبحانه عفو فرماید و در حدیث آمده که گفت عائشه صدیقه رضی الله عنها که یا رسول الله اگر
شب قدر را بیابم چه گویم فرمود که بگوی الهی تو عفو کننده و دوست میداری عفو کردن را پس
عفو کن از من **یا رؤف** یعنی ای سخت رحمت کننده و شفقت نماینده رافت شدت رحمت است
و شفقت و خاصیت این اسم آنست که هر که بروی مداومت نماید امید است که انواع انعام و
اکرام از حق سبحانه متعدد با وگردد و دیگر آنکه اگر کسی خواهد که مظلومی را از دست ظالم خلاص کند
این اسم را بخواند و شفاعت کند شفاعت او مقبول شود **یا مالک الملک** یعنی ای متصرف
در هر چه محل تصرف تواند بود و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار خواند عزیز گردد
یا ذا الجلال والاکرام یعنی ای صاحب استغنای مطلق و انعام عام و خاصیت
این اسم یعنی یا مالک الملک یا ذا الجلال والاکرام آنست که هر که برین اسم مداومت نماید
او را غنا و توانگری تمام حاصل شود **یا رب** یعنی ای پروردگار خاصیت این اسم آنست
که هر که وی را بسیار گوید امید است که از لطائف ربوبیت پروردگار سبحانه محظوظ گردد و اگر
کسی را فرزندی یا قرابتی در دست دیگری گرفتار باشد بر گرد خانه خود خطی کشد و صد و سی
بار این اسم را بخواند خلاص شود **یا مقسط** یعنی ای عادل و از عجب عجائب این اسم که مقسط
بمعنی عادل است و قسط بکسر قاف بمعنی عدل است و اما قاسط بمعنی اهل جور است چنانکه
گفت حق سبحانه و تعالی نقل عن الحق و انا منا المسلمون و منا القاسطون ای الجائرون عن
طریق الحق و هو الایمان و الطاعة تا گفت و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا و خاصیت این اسم آنست
که هر که بدین اسم مداومت نماید از شر شیطان ایمن گردد **یا جامع** یعنی ای جمع کننده خلائق
در روز قیامت و یا فراهم آرنده پراگنده ها و خاصیت این اسم آنست که هر که را چیزی گم شده
باشد و گوید یا جامع الناس لیوم لاریب فیه اجمع علی ضالتی گم شده او پیدا شود و این مذکور است
در عوارف و مجرب مشایخ طریق است قدس ارواحهم **یا غنی** یعنی ای بی نیاز مطلق که در هیچ
وجهی و در هیچ وقتی احتیاجی بغیر فراز و در وجود خود و در صفتی از صفات لازمه خود پس احتیاجی
که نفی است از حضرت او سبحانه احتیاج است که در وجود باشد بغیر یا در صفتی از صفات لازمه

یا مانع

ادا گفته اند که احتیاج او بغیر صفت غیر لازمهٔ اوست مانند معیت است او در وجود با عالم که این
معیت صفت لازمه نیست ذات او را و موقوف بر وجود عالم و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین
اسم مداومت نماید امید است که از صفات غنای بهره خورداری یابد **یا مغنی** یعنی ای بی نیاز گرداننده
و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را ده جمعه هر جمعه ده بار بخواند حضرت حق سبحانه او را
مستغنی گرداند از مردم و اگر کسی بعلتی گرفتار باشد این اسم را بخواند و بر همت دمد و دست را بر آن
علتی که باشد پس آن و خلاص یابد **یا معطی** یعنی ای عطا دهنده و خاصیت این اسم آنست که هر که را دعای
مستجاب نشود این اسم را بسیار خواند اجابت شود **یا مانع** یعنی ای بازدارنده هر کرا که خواهد
از هر چه خواهد و خاصیت این اسم آنست که اگر در میان زن و شوهری سازواری نباشد
این اسم را بسیار خواند سازواری پیدا شود **یا ضار** یعنی ای ضرر رساننده آنانی را که خواهد
بمقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی در مرتبهٔ ادنی افتاده باشد در شب هر آدینه
و ایام بیض این اسم را صد بار بخواند هر که این اسم را چهار روز خواند هر روز آن مقدار که تواند هیچ زیانی
و بلای باو نرسد **یا نور** یعنی ای روشن گرداننده آسمان و زمین بآفتاب و ماهتاب و یا روشن
گرداننده دلها بایمان و معرفت و بعضی گفته اند ای آنکه باو پیداست هر چه موجود است و خاصیت
این اسم آنست که اگر کسی سورهٔ نور را هفت بار و هزار بار این اسم یعنی یا نور بخواند باطن وی منور گردد
یا هادی یعنی ای راه راست نماینده و خاصیت این اسم آنست که هر که بسوی آسمان نگاه کند
و این اسم را بسیار خواند و بر دست مالد و بچشم مالد معرفت یابد **یا بدیع** یعنی ای آفریننده
چیزها و بعضی گفته اند ای نو پیدا کنندهٔ چیزی و بعضی گفته اند ای چیزی پیدا کنندهٔ چیزها بی
مثال سابق و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را واقعهٔ مشکل افتاده باشد این اسم را هفتاد
بار بخواند باین طریق که یا بدیع السموات والارض حق سبحانه و تعالی وی را در آن کار کشایش بخشد **یا باقی**
یعنی ای پاینده همیشه و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را هر روزی پیش از بر آمدن آفتاب
صد بار بخواند تا زنده بود هیچ فلاکت نبیند و در آخرت آمرزیده شود **یا وارث** یعنی ای
آنکه میراث میگیرد زمین و آسمان را بعد از فنای مخلوقات و خاصیت این اسم آنست که هر که
این اسم را ورد سازد و بسیار خواند امید است که عمر دراز یابد **یا رشید** یعنی ای مرشد

خلایق تا با نچہ مصلحت ایشان در آنست یعنی راہ نمائی پس رشید فعیل بمعنی مفعل باشد و بعضی گفتہ اند
رشد بمعنی و در شدن است و رشد بمعنی حکمت یعنی استوار کار و خاصیت این اسم آنست کہ اگر کسی را
مہمی واقع شدہ باشد و تدبیر آن راندانند باید کہ میان نماز شام و نماز خفتن این اسم را ہزار و یکبار
بخواند ہر مہمے کہ بودہ باشد تدبیر آن بداند و باطن وی روشن گردد **یا صبور** یعنی ای آنکہ تعجیل نمیکند
در عقوبت عاصیان بلکہ تاخیر میکند تا توبہ دہد یا عذاب کند وقتی کہ خواہد پس معنی صبور قریب
باشد بمعنی حلیم لیکن در حلیم امید عفو بیشتر است از صبور و تکرار این اسم از جہۃ مبالغہ است در طلب
تاخیر عقوبتہ و خاصیت این اسم آنست کہ اگر کسی بدزدی یا تشویش گرفتار باشد سہ ہزار بار
این اسم را بخواند از ان تشویش خلاص یابد **یا صادق** یعنی ای راست گوئندہ در ہر چہ
خبر دادہ است و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بدین اسم مداومت نماید امید است کہ اگر دروغگو
باشد راست گو شود و اگر راست گو باشد از غیب باو خبرہا راست گویند **یا ستار** یعنی ای پوشندہ گناہ
عاصیان پس ستار بمعنی غفار باشد لیکن معنی ستر در ستار اظہر است و استعمال او درین معنی اشہر نیست
تفاسیر اسماء بیان و خاصیات ایشان چنانکہ مناسب مقام است و دیگر باید دانست کہ قاعدہ
کلیہ در طلب و خاصیت از اسماء اللہ بر وجہی کہ خصوصیتہ باسمی و در ون اسمی نداشتہ باشد بلکہ جاری
می باشد بر ہمہ اسماء انیست کہ ہر کہ مقصود داشتہ باشد نظر کند در اسماء و ہر چہ را خود یابد متمسک بآن
اسم کند و ہمت خود را بجد متوجہ گرداند بتحصیل مقصود از ان اسم از جملہ کلمات کہ منقولست از قدوۂ ارباب
اثبات حضرت خواجہ عبد اللہ قدس سرہ آن اینست کہ می فرمودہ اند کہ بزرگان گفتہ اند کہ ہر کرا کاری
پیش آید می باید کہ مناسب مہم خود و ابتدا رخو د توجہ بحضرات اسما نماید مثلاً اگر بیمار باشد و یا بیماری
دارد و ہمگی ہمت مصروف شافی دارد و اگر اضطرار فقر دارد و ہمت او مصروف یا غنی باشد
کمال توجہ بحضرات اسماء سبب فوز و نجات است و نیز فرمودہ اند کہ ہمت عبارت است از تسلیط و
جمع کردن خاطر برامر واحد و نیز فرمودہ اند کہ ہمت وقتی موثر است کہ طرفی را بخاطر داشتہ خاطر منتظر
بآن باشد کہ میسر گردد و گاہی خاطر مشغول داشتن و گاہی گذاشتن طریقہ ارباب ہمت نیست و نیز
فرمودہ اند کہ بعضی از اکابر فرمودہ اند کہ ہمت خلاف است یعنی ہمچنانکہ وجود خلق از ارادۂ خالق متاخر
نیست ترتیب آثار از ہمت متخلق نیست و چنانکہ بعضی آن کثیر اوسیدی بہ کثیر او صف قرآن آمدہ است

و وصف همت نیز آمده اگر شخصی بموجب عقل و ایمان همت مصروف حصول درجات و سعادات سرمدی
گردانیده بهدی به وصف او انیست و اگر بحظوظ عاجله و مستلذات فانیه صرف کرد طفیل همت او ونیز
فرموده اند که اکابر مقرر داشته اند که چنانکه تحدی و معارضه با قران ممکن نیست اگر کسی معارضه کند البته
مغلوب گردد و انبیا علیهم الصلوة والسلام با وجود استغراق در بحر توحید همت مصروف قمع و قهر اعدا
میگردانیده اند و کمال سعی و اهتمامی در محاربات و غزوات می نموده اند صرف خواطر در رفع موانع و
اعدا دین عیب نمی باشد اصحاب تجرید را باید که گاه امتحان همت کنند و معلوم فرمایند که ایشان را
مناسب معجزات صفات بچه مرتبه است و همت ایشان را چگونه تاثیر است ونیز فرموده اند که
شیخ محی الدین اعرابی قدس سره نوشته اند که حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه بکمال همت رفع کردند
تاثیر آتش را یعنی چون همت ایشان مصروف بود در رفع تاثیر آتش بر کمال همت ایشان
مترتب شد قوله تعالی یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم ونیز فرموده اند که اگر کافری علی الدوام
خاطر خود مرتبط امری میدارد بنا بر تاثیر همت مطلق او میسر است ایمان و عمل صالح در تاثیر همت
شرط نداشته اند امن یجیب المضطر اذا دعاه عمومی دارد و تمام شد کلمات منقوله از ایشان قدس سره
موافق تاثیر همت از کافران آن حکایتی است که میگویند جمعی از مومنان بدیار کفر افتادند و
در معبد ایشان در آمده و بتان ایشان ملاحظه مینموده اند و دران حین از کفار کسی حاضر نبود یکی
از مومنان بر روی بت کلان تر آب دهان انداخت و بعد ازان از معبد بر آمدند پس نگذشته
بود که کفار بقصد معبد و آهنگ زیارت معبود ان کردند و آن بت را بآن کیفیت دیدند بغایت
اندوهگین شدند پس بر بنیاد که آن مومن که آب دهان انداخته بود مریض گشت و مرض او بنزدیکی
بموت انجامید و مومنان دیگر بغایت در تعجب شدند که درین امری که ازو صادر شده گناهی نبود
سبب این چه باشد که بروی اینچنین حال با و رسید و درین اندوه می بودند که ایشان را واقعه
دست داد و دران واقعه با ایشان نمودند که چون مراجعت خواهد کرد ازین دیار به نیشاپور خواهد
رسید اول کسی که از نیشاپور شما را ملاقی گردد سر این حادثه را از وی بپرسید که جواب شما را
او خواهد داد ایشان چون مراجعت نمودند عبور ایشان بر قلعه نیشاپور افتاد اول کسی که از قلعه
بر آمد و با ایشان ملاقات کرد مجذومی بود فتحی نام پس با وی این صورت را عرض کردند و از سر این

حادثہ التفتیش نمودند آن مجذوم گفت جہتہ این ظاہر است زیراکہ اگرچہ شما مؤمنان بودید واہل آن دیار کافران اما ایشان بسیار بودند چون جمعی کثیر ہمت لبستند ومتوجہ ہلاک آن مؤمن گہر دیدند ہمت ایشان تاثیر کرد یا من تقدس عن الاشباہ ذاتہ یعنے ای آنکہ پاکست از مانندہا ذات وباین معنی کہ مانندی ندارد کہ شریک او باشد درحقیقت وماہیۃ وتنزہت عن مشابہۃ الامثال صفاتہ ومنزہ است از مشابہت مثلہا صفات او یعنی صفات اورا مشابہت نیست صفات مخلوقات با او شکلی ندارد کہ مشابہت باشد اورا درصفات الوہیۃ یا من دلت علی وحدانیتہ آیاتہ یعنی ای آنکہ دلالت میکند بریگانگی او وعلامات اوکہ مخلوقات اند یعنی وجود مخلوقات بران دلالت میکند کہ او یگانہ است اگر اورا شریکے بودے ہیچ چیز موجود نماندی چنانکہ درکلام مجید فرمودہ کہ لو کان فیہما الوہیۃ الا اللہ لفسدتا یعنی اگر بودی درآسمان وزمین معبود آن برحق غیر خدای سبحانہ ہرآئینہ کہ موجود نماندی آسمان وزمین بلکہ باطل شدندی وشہدت بربوبیتہ مصنوعاتہ وگواہی میدہم بر پروردگاری او مصنوعات او یعنی وجود مصنوعات گواہست کہ او پروردگار است کہ اگر او پروردگار نبودے وتربیت عالم نکردی ہیچ مصنوعی موجود نبودی زیراکہ ہمہ مصنوعات را علی الدوام فیض وجود ست وانچہ وجود محتاج است بآن از وی میرسد واحد لا من قلتہ یعنے ای او یگانہ است نہ ازجہت قلت وکم بودن موجود کہ موجود او باشد وبس بلکہ او یگانہ است باین معنی کہ شریک ترا درحقیقت وصفات الوہیۃ پس او واحد بالذات باشد لا بالوجود وموجود لا من علتہ یعنے او موجود است نہ از علت مراد بعلت علت وجود است یعنے سبب وجود کہ آن خالقست یعنے او موجود یست کہ نہ از غیر پیدا شدہ است وجود او بلکہ وجود او مقتضای ذات اوست چنانکہ واجب الوجود دلالت برین معنی میکند یا من ہو بالبر معروف یعنے ای آنکہ بنیکی معروف ومشہور است وبالاحسان موصوف وباحسان موصوف است معروف بلا غایۃ یعنی معروف است کہ غایۃ برآید در معروفی یا در وجود وموصوف بلا نہایۃ یعنے موصوفیست کہ نہایت برآرد در موصوفی یا در وجود اول قدیم بلا ابتداء یعنے اول است کہ قدیم است یعنے ابتدا وآغاز ندارد وباید دانست کہ اگر قدیم قدیم اصطلاحی باشد بلا ابتداء تفسیر تاکید

اوست واگر قدیم لغوی باشد بلا ابتدا صفت مخصوصه است **وآخر کریم بلا انتها** یعنی آخریست
که بخشنده بی انتها است **وغفر ذنوب المذنبین کرما وحلما** یعنی آمرزنده است گناهان عاصیان
را از جهت کرم و بردباری **یا من لیس کمثله شیء** یعنی ای آنکه نیست مثل وی هیچ چیز
وهو السمیع البصیر او است شنوا و بینا **حسبنا الله ونعم الوکیل** یعنی کفایتگیر
ما خدا ایست سبحانه و نیکو وکیل است **نعم المولی ونعم النصیر** یعنی نیک خواجه ایست
و نیک یاری دهنده ایست **یا دایما بلا فنا** یعنی ای همیشه موجود بی فنا **ویا قایم
بلا زوال** یعنی ای پاسبان و نگاهبان بی زوال قایم را در آیه کریمه افمن هو قایم علی کل نفس
بما کسبت تفسیر برقیب کرده **ویا مدبر بلا وزیر** یعنی ای تدبیر کننده بی وزیر و تدبیر نظر کردنست
در عاقبت چیزی **سهل علینا وعلی والدینا کل عسیر** یعنی سهل کن آن بر ما و بر پدران و
مادران ما همه دشواری را پس همچنانکه والدین بفتح دال شامل والده است بطریق تغلیب
والدین بکسر دال نیز شامل باشد بطریق مذکور و باید دانست که هر جا که ندای واقع شود ازی
چیزی مقصود و بالندا ست که غرض اصلی از آن ندا آن چیز است زیرا که غرض از ندا بر آگاه
گردانیدن منادی طلب است و غرض از آگاه گردانیدن آنکه چیزی عرض کرده شود بوی پس از اینجا
ابتدا اسماء الله است تا اینجا مقصود بالندا این قول است که سهل علینا وعلی والدینا
کل عسیر پس قاری او را باید که حاضر باشد از ابتدا اسماء الله تا اینجا که ویا مدبر بلا وزیر در خاطر
دارد که مقصود ازین ندا هم اینست که سهل علینا وعلی والدینا کل عسیر **لا احصی ثناء علیک**
یعنی طاقت و قدرت ندارم ثنا گفتن را بر تو **انت کما اثنیت علی نفسک** یعنی تو همچنانکه ثنا
گفته بر نفس خود و باید دانست که ثنا وقتی میسر گردد که کسی حقیقت اوصاف ممدوح را کما هی
بداند و قصد کند در وقت ثنا اثبات آن حقیقت مر او را و هیچ کس حقیقت اوصاف خداوندی را
نداند غیر از وی و پس ثناء لایق اسم او تواند گفت بر خود نه غیر اما هر گاه کسی گوید همچنانکه ثنا
گفته بر نفس خود و این را اعتقاد کند آن ثناء لایق بطریق اجمال از و واقع شود اگرچه تفصیل
آن واقع نشود پس آنکه گفت لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک باین معنی باشد که
قدرت ندارم ثناء لایق را بر تو بطریق تفصیل الا بطریق اجمال بگویم تو همچنانکه ثنا گفته بر نفس

خود بر وجه تحصیل و بعضی از افاضل درین باب فرموده اند آنجا که کمال کبریایی تو بود + عالم نمی از بحر عطائی تو بود + ما را چه حد حمد و ثنائی تو بود + هم حمد و ثنائی تو سزائی تو بود **وعز جارک** یعنی غالب و قوی است کسی که پناه تو کرده در مفاتیح شرح مصابیح در بیان این حدیث است همچنین گفته که مراد بجار اینجا کسی است که پناه باو گیرد پس جارک در اصل معنی همسایه است اینجا مراد لازم اوست زیرا که همسایه کسی در پناه آنکس است **وجل ثناءک** یعنی بزرگ است ثنای تو وازین کلام دو معنی اراده میتوان نمود یکی آنکه بزرگست باین معنی که علا مرتبه است ثنای تو زیرا که هرچه بتو نسبت دارد هرچه عالی مرتبه است و دیگر آنکه بزرگست باین معنی که هر کس از عهده بدر نمی تواند آمد چنانکه گذشت که لا احصی ثناء علیک **وتقدست اسماؤک** یعنی پاکست نامهای تو از تاویلات باطله غیر مناسب بجلال تو و یا پاکست اسماء تو ازین که اینها بر غیر تو اطلاق کرده شود بکمال مساوات میان تو و غیر تو یا پاکست اسماء تو ازین که باینها سوگند خورده شود و سوگند راست کرده نشود **وعظم شانک** یعنی بزرگست کار تو باین معنی که عالی مرتبه است بجهة نسبت او بتو باین معنی که هر کس از عهده کار تو نمی تواند آمد **ولا اله غیرک** یعنی نیست معبود برحق غیر تو **تفعل الله ما یشاء بقدرته** یعنی میکند خدای سبحانه هرچه میخواهد بقدرت و توانائی خود **ویحکم ما یرید بعزته** یعنی حکم میکند بهرچه میخواهد بسبب غالبیة و قوة خود **الا الی الله تصیر الامور** یعنی بدانید و آگاه باشید بسوی خدای سبحانه باز میگردد همه چیز بعد از مردن و باید دانست که این که اول مخاطب را آگاه سازند و بعد از ان القاء کلامی کنند بوی دلالت بران میکند که بغایت خود راجع می باید کرد از برای فهم این کلام و بعد از فهم آن بغایت اهتمام می باید نمود و عمل کردن بمقتضای آن و کلام مذکور یعنی الا الی الله تصیر الامور ازین قبیل است که مستحق احتیاط است در فهم و اهتمام و عمل بمقتضای آن زیرا که چون همه بازگشت بحضرت او باشد سبحانه عملی و نهجی باید که سبب خجالت نباشد در آن حضرت **کل شیء هالک الا وجهه** یعنی هر چیزی که هست فانیست غیر از ذات او و بعضی گفته اند یعنی هر چیز هلاک خواهد شد و برین تقدیر این کلام سابق باشد و بعضی گفته اند یعنی همه چیز هالک است فی الحال چونکه وجود او از ذات او نیست بلکه عاریتیست از غیر و قرینه بر هلاک فی الحال دو چیز است یکی آنکه گفته اند اسم فاعل را چون

بمعنی قاضی وحال استعمال کنند حقیقت است و در استقبال مجاز است پس او را اعمال ممکن در معنی تحقیقی باید استعمال کردند مجازی دوم آنکه اگر استقبال مراد بودی ظاهر این بود که کل شئی ہالک گفتی که حقیقت است در استقبال و دیگر تقدیر کلام محمول بر تاسیس است نه بر تاکید له الحکم والیه ترجعون یعنی اوراست حکم و بسوی او باز خواہید گشت بعد از موت فسیکفیکهم الله پس زود باشد که کفایت گرداند خدای سبحانه برای تو شر کافران را وهو السمیع العلیم یعنی او شنونده و داننده یعنی شنونده احوال مومنان را که دعا می کنند در دفع شر کفار و اقوال کافران را که میگویند از برای ابتداء مومنان و اوست و دانا اخلاص مومنان را و داناست آنچه هر دو طایفه دارند در ظاهر و باطن و هر یک را جزای خواهد داد مناسب حال حسبنا الله وکفی یعنی کفایت گر ما خدا ئیست سبحانه و بس است او کفا تیگر و با آنکه کفا تیگر ما اوست و کفایت کرده است مارا مهمات سمع الله لمن دعا یعنی شنونده است خدای سبحانه مر کسی را که دعا کند و میتواند که مراد از سمع اینجا قبول باشد چنانکه میگویند که فلانکس سخن فلانی می شنود و حضرت ابراهیم صلوات الرحمن علیه گفته ان ربی لسمیع الدعاء یعنی پروردگار من قبول کننده دعا است لیس وراء الله المنتهی یعنی نیست نہایت کسی بجز خدا سبحانه که محل انتهاء آرزوهای یا محل انتهاء سلوک سالکان است من اعتصم بالله نجا یعنی هر کسیکه چنگ زد بخدای سبحانه یعنی بدین سبب او نجات یافتی سبحان من لم یزل ربا رحیما ولا یزال کریما یعنی پاکست آنکه همیشه بوده است پروردگار مهربان و همیشه خواهد بود با جود و کرم لا آله الا الله الحلیم الکریم یعنی نیست معبود برحق مگر خدای بردبار بزرگوار سبحان الله یعنی پاکست خدای تعالی وتبارک الله رب السموات السبع ورب العرش العظیم یعنی بسیار است خیر و نفع خداوندی که پروردگار هفت آسمان است و پروردگار عرش بزرگست یا متعالی و رفیع است در صفات و افعال آن خداوندی که پروردگار هفت آسمان است و پروردگار عرش بزرگست والحمد لله رب العالمین یعنی حمد و وصف بخوبی مر خداوندی راست که پروردگار عالمان است لا آله الا الله وحده لا شریک له یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی سبحانه تنها نیست شریک ورا در خدائی

الهاً واحداً احداً صمداً فرداً وتراً حیاً قیوماً دایماً ابداً یعنی میخواهم خداوندی را که یگانه است
در صفات و یگانه است در ذات و قصد کرده میشود در حاجات و تنها است از فرزندان و طاق است
از زن و زنده است همیشه و دایم القیام است بتدبیر خلق و حفظ و همیشه است و جود او پایان ندارد
لم یتخذ صاحبة ولا ولداً یعنی نگرفته است زن و نه فرزند را ولم یکن له شریک
فی الملک یعنی نبوده است او را شریکی در ملک یعنی در الوهیة ولم یکن له ولی
من الذل یعنی نبوده است او را دوستی از جهت خواری او یعنی نبوده است او را چنین
دوستی که از جهت خواری خود او را دوست گرفته باشد تا آن دوست او را مدد کند و او را از
خواری بدر آرد و نیز میتواند که ولی بمعنی برخود گیرندهٔ کار غیر باشد وکبره تکبیرا یعنی بزرگوار
گوی او را بزرگوار گفتن الله اکبر یعنی خدای سبحانه بزرگست از همه چیز و او را الله اکبر
گفتن اظهار و انقیاد امر است حسبنا الله لدیننا یعنی کفایتگر ما خدای سبحانه از برای
دین ما حسبنا الله لدنیانا یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه از برای دنیای ما حسبنا الله
لما اهمنا یعنی کفایتگر ما خدائیست از برای آنچه اندوهگین سازد ما را حسبنا الله
لمن بغی علینا یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه از برای کسی که ظلم کند بر ما حسبنا الله
لمن حسدنا یعنی کفایت گر ما خدائیست از برای کسی که حسد برد بر ما حسبنا الله
لمن کادنا بسوء یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه از برای کسی که مکر کند ما را به بدی
حسبنا الله عند الموت یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه در وقت مردن ما
حسبنا الله عند القبر یعنی خدای سبحانه کفایتگر ماست در وقت گور کردن حسبنا الله عند المسائل یعنی
کفایتگر ما خدائیست در وقت سوال حسبنا الله عند الصراط یعنی کفایت گر ما خدائیست سبحانه
در وقت گذشتن از صراط حسبنا الله عند الحساب یعنی کفایت گر ما خدائیست سبحانه
در وقت حساب کردن در روز قیامت حسبنا الله عند المیزان یعنی کفایت گر ما خدائیست سبحانه
نزد ترازو در قیامت وقت سنجیدن اعمال حسبنا الله عند الجنة والنار یعنی کفایت گر ما خدائیست سبحانه
در وقت نزدیکی جستن در بهشت و نزد دوری جستن از دوزخ یعنی در روز قیامت همه کس خواهند
طلبید که نزدیک گردند به بهشت و دور گردند از دوزخ پس کافی ما در آن حال خدائیست سبحانه

از برای این دو مهم حسبنا الله عند اللقاء یعنی کفایت گر ما خدائیست سبحانه یا نزدیک رسیدن بخدای سبحانه و در تفسیر لقا در گفته اللقاء دیدن و رسیدن و باید دانست که اتفاق است میان علما اهل سنت و جماعت رحمهم الله و میان مشایخ طریقت رضی الله عنهم اجمعین بدین معنی که هر که از دنیا با ایمان بدر رود نهایت کار او بهشت است یعنی در بهشت خواهد در آید یا بیش از عذاب بمحض فضل حضرت حق سبحانه تا بعد از عذاب بآن مقدار که خواهد بمقتضای عدل و نیز برین معنی که هر که به بهشت در آید بدیدار حق سبحانه مشرف گردد خواه در دنیا بمرتبه مشاهده رسیده باشد یا نه و کلام حضرت حق تعالی و تعظیم و احادیث رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم نصیت صادقه و حجتی است ناطقه بر صحت این معنی و کلام حضرت سبحانه و آیه کریمه اینست کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون یعنی کفار از پروردگار خود در آن روز محجوب خواهند بود و این آیه کریمه دلیلست بر آنکه دیدار همه مومنان را خواهد بود زیرا که درین آیه تحقیر کرده کفار را باین که ایشان محجوب خواهند بود از پروردگار خود در آخرت پس اگر همه مومنان را دیدار نباشد لازم آید که بعضی از مومنان شریک کفار باشند درین تحقیر و هرگز روا نباشد که هیچ مومن شریک کافر باشد در تحقیر و اگر گفته شود که مذهب اینست که جایز است چون بعضی از عصات مومنین در دوزخ خواهند بود و شک نیست که در دوزخ در آوردن تحقیر است پس بعضی مومن شریک کافر باشد در دخول نار که سبب تحقیر هست پس چرا نتواند که اینجا شریک شد در محجوبیت که موجب تحقیر است گویم حاشا و کلا که در آوردن مومن بدوزخ از برای تحقیر باشد بلکه در آوردن کافر اهانت تحقیر و در آوردن مومن از برای تطهیر در دوزخ از برای تعیین لهذا حضرت حق سبحانه در چندین مواضع از قرآن عذاب مهین را نسبت کرده بکفار مانند و لهم عذاب مهین و اعتدنا للکافرین عذابا مهینا و اهل التفسیر تصریح کرده اند بآن که عذاب کفار را مهین از آن جهت گفته که مقصود از عذاب کفار اهانت ایشان است بخلاف عذاب مومنان که مقصود تطهیر مومنان است پس تعذیب مومن بدوزخ مثل آنست که یکی بیمار خود را بجراح سپرد تا بر اعضای او داغها نهد بجهت رفع مرض و تعذیب کافر بدوزخ مثل آنست که کسی بندهٔ بد خدمت را ببرد و اعضاء او داغها نهد و یا عضو بی سر او در آتش افگند و شک نیست که این هر دو تعذیب برابر نیست و در حدیث قدسی آمده که ابتلیهم بالمصایب و اطهرهم عن المعایب یعنی مبتلا گردانم عاصیان را

بمعصیتها و پاک میگرداند ایشانرا از عیبها و چون ابتلاء دنیوی از برای تطهیر باشد اخروی نیز

از برای این تواند بود و اما اینجا اشکالی هست نظر بآن آیه رَبَّنَآ اِنَّکَ مَن تُدخِلِ النَّارَ فَقَد اَخزَیتَه

یعنی ای پروردگار ما هر که را باید دوزخ در آوردی خوار گردانیدی او را پس در آوردن دوزخ

مومن را تحقیر او باشد و جواب ازین سوال آنست که شک نیست در ادخال نار تحقیر است

ظاهراً اما مراد آنست که غرض از ادخال مومن نار تحقیر نیست باطناً و اگرچه تحقیر او باشد ظاهراً

پس ادخال مومن نار تحقیر او ست ظاهرانه باطناً بخلاف ادخال کافر که مقصود تحقیر او است و از انجمله

آن حدیث است که در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هرگاه در آیند اهل بهشت

در بهشت گوید خداوند سبحانه ایشان را که میخواهید چیزی که زیاده سازم شما را یعنی زیاده سازم

بر در آمدن بهشت پس گویند آیا سفید نگردانیدی رویهای ما را در دنیا و روی ما را در بهشت

و نجات ندادی ما را از آتش دوزخ یعنی عنایت همین باشد که کردی پس برداشته شود حجاب را

و نظر کنند بر خداوند سبحانه پوشیده نیست که این حدیث دلالت بران میکند که دیدار مطلق اهل

بهشت را خواهد بود و از آن جمله آن حدیثی است که در سنن ابی داود آمده که ابو ذرین عقیل

گفت یا رسول الله آیا همه ما خواهیم دید پروردگار خود را خالی از مزاحمت غیر در رویة گفت که بلی پس

گفتند چه چیز است مثال این در خلق خدای سبحانه گفت که آیا نمی بینید همه شان ماه را در شب چهاردهم

خالی از مزاحمت غیر در رویة گفت بلی پس گفت که ماه مخلوقیست از خدای سبحانه و خدای سبحانه اجل و عظیم

از همه چیز و پوشیده نیست که این حدیث اظهر است از روی دلالت از حدیث سابق و دیگر از انجمله

آن حدیث است که بگذشت در اول شرح اوراد و تفسیر دار الاسلام و دیگر باید دانست که هیچکس را

در دنیا زیاده مرتبه مشاهده نتواند بود که آن دیدن دیدار دلیل است و اما در آخرت همه مومنان را

معاینه خواهد بود که آن رویت عین است یعنی دیدن بچشم و در صحیحین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و

آله وسلم انکم سترون ربکم عیانا یعنی شما زود باشید که ببینید پروردگار خود را بطریق معاینه و باید دانست که بعضی

از متصوفه که غافلند از مذهب سنت و جماعت و اعتقاد مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم و از مضمون

آیات و احادیث در بعضی از رسایل آورده اند که هر که در دنیا بمرتبه مشاهده نرسیده باشد در آخرت

از شرف دیدار محروم خواهد بود و این مدعا را بنا بران گفته اند که اعمی در آیت کریمه و من کان فی هذه

اعمی فهو فی الآخرة اعمی عبارت است از کسی که بدرجهٔ مشاهده نرسیده باشد و این از قبیل بنا بی فاسد است زیرا که هم مدعا فاسد است که مخالف اتفاق علما و مشایخ است و مخالف مضمون آیة و حدیث استدلال ایشان فاسد است زیرا که اهل تفسیر اعمی را درین آیت تفسیر بکور دل کرده اند که کافران باشند بنا بران گفته اند وقتی که نازل شد این آیة کریمه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی گفت ابن ام مکتوم که یا رسول الله من در دنیا کورم آیا کور خواهم بود در آخرت پس فرود آمد این آیة فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور یعنی قصه اینست که نیست کوری چشمهای کافران ولیکن کوری دلهای ایشان که در سینهای ایشان است پس مراد از قلوب اینجا قلوب کفار باشد پس درین آیة ولکن تعمی القلوب اشارت باشد که آن اعمائی که در آیة من کان فی هذه اعمی است آن کوری چشم نیست بلکه اعمائی قلوب است و نیز دلیل برین که اعمی در آیة و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی اعمائی قلب است آنست که سابق برین آیة ذکر آنست که فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤن کتابهم ولا یظلمون فتیلا پس من کان فی هذه اعمی در مقابل من اوتی کتابه بیمینه باشد و شک نیست و من اوتی کتابه بیمینه عبارت از مومن است که مقرر شده که مومن را نامه بدست راست میدهند و کافر را پس مراد از من کان فی هذه اعمی کافر باشد و نیز حضرت حق سبحانه در موضع دیگر فرموده که افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی یعنی آیا هست آنکسی که داند که آنچه فرود آورده شده بسوی تو از پروردگار تو حقست همچون کسی که کور است و این اعمی واقع شده در مقابله کسی که داند که قرآن حق است و شک نیست که آنکه نداند که قرآن حقست کافر است و نیز فرموده که واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی یعنی اما ثمود را نمودیم راه با یمان پس اختیار کردند کوری را بر راه راست و عمی اینجا یعنی کوری دل است که کفر است و نیز فرموده صم بکم عمی فهم لا یرجعون یعنی کافران کران اند که آنچه حقست و صواب نمی شنوند و گنگان اند که آنچه حقست و صواب نمی توانند گفت و کوران اند که آنچه حقست و صواب نمی بینند و عمی اینجا یعنی کوری دلست که کفر است و نیز فرموده که در سورهٔ ملایکه وما یستوی الاعمی والبصیر یعنی برابر نیست کور و بینا و اعمی را اینجا تفسیر کرده اند بکافر و نیز فرموده که و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا و

محشرہ یوم القیمۃ اعمی یعنی ہر کہ روی گرداند از ذکر من کہ آن ہدای منست کہ یاد دہندہ منست تحقیق کہ
او را زندگانی تنگیست در دنیا و برانگیزم او را روز قیامت کور و اعمی اینجا معنی کور ظاہر است
بقرینہ آنکہ در عقب این آیہ آمدہ کہ قال رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا و با آنچہ در قرآن ہرجا
کہ لفظ اعمی آمد اکثر چنانست کہ بمعنی کوری دل است وگاہ بمعنی کوری چشم است و اما آنکہ اعمی
باین معنی آمدہ باشد کہ بمعنی مرتبہ مشاہدہ نرسیدہ باشد آن بثبوت نرسیدہ و بعضی از انچہ
دلالت میکنند بر عموم رویت ہمہ مومنان را در آخر کلام حجۃ الاسلام است قدس سرہ
در آخر کیمیای سعادت در اصل نہم از رکن چہارم کہ در بیان منجیات است و آن اینست کہ بدانکہ
دانستن دو قسم است بعضی آنست کہ در خیال آید چون الوان و اشکال و بعضی آنکہ عقل او را
دریابد و در خیال نیاید چون حق تعالی و صفات وی باز ہرچہ در خیال نیاید و عقل آنرا دریابد
دو درجہ دارد یکی را معرفۃ گویند و ورای آن درجۂ دیگر است کہ آنرا رویۃ و مشاہدہ گویند و نسبت
آن با معرفۃ در کمال روشنی ہمچون نسبت دیدار است با خیال ہمچنانکہ پلک چشم حجابست از دیدار
نہ از خیال کہ تا از پیش برنخیزد دیدار نبود ہمچنین علاقۂ نفس آدمی باین تن کہ مرکب است از آب و
خاک و مشغولی با شہوات این عالم حجابست از مشاہدہ نہ از معرفۃ و تا این حجاب برنخیزد یعنی بسبب
مجاہدہ آن مشاہدہ ممکن نگردد پس چون مشاہدہ تمام تر است و روشن تر لابد لذات آن بیشتر ہمچنانکہ
در دیدار و خیال و بدانکہ حقیقت آنست کہ ہمین معرفتہا است کہ در ان جہان بصفتی دیگر شود کہ باول
ہیچ نزدیکی ندارد چنانکہ نطفہ مرد میشود و دانہ خرما درختی میشود باین گردش یعنی باین انقلاب روشن
تر شود و آنرا مشاہدہ و نظر و دیدار گویند کہ دیدار عبارۃ است از کمال ادراک و این مشاہدہ کمال
آن ادراک است و برای اینست کہ این مشاہدہ جہت اقتضا نکند چنانکہ معرفت درین جہان اقتضا
نکرد پس تخم دیدار معرفت است ہر کرا معرفۃ نیست از دیدار محجوبست حجابیست ابدی کہ ہر کہ تخم ندارد
مزرع صورت نہ بندد و ہر کرا معرفۃ تمام تر دیدار او برتمام تر پس گمان مبر کہ ہمہ کس در دیدار و لذت
دیدار برابر باشند بلکہ لذت دیدار ہر کس بہ قدر معرفت وی بود و ان اللہ یتجلی للناس عامۃ
ولابی بکر خاصۃ این بود نہ آن کہ تنہا بود و دیگران ہم بینند پس گمان مبر کہ آن لذات دیدار کہ پیغمبران
یابند آنرا دیگران نیز یابند و آنکہ عالمان یابند عامیان نیز یابند و آنکہ عالمان متقی محبت یابند عالمان

دیگر نیز پابند و تفاوت میان عارفی که دوستی حق سبحانه بروی غالب بود و عارفی که دوستی حق تعالی چنان غالب نبود در لذت بودن در دیدار هر دو یکی بیند که تخم معرفت است و تخم هر دو را برابر است لیکن مثل ایشان چون دو کس باشد که دیدار چشم ایشان برابر بود نیکوئی را نه بیند ولیکن یکی عاشق تر بود و دیگر نبود لابد لذت عاشق بیش بود اگر یکی عاشق تر بود لذت وی بیشتر بود پس معرفت در کمال سعادت کفایة نیست تا محبت با آن نبود و محبت بدان غالب شود که محبت دنیا پاک از دل بشوید و این خبر نزهد و تقوی راست نیاید پس عارف زاهد را لذات کامل تر بود تمام شد کلام امام حجة الاسلام قدس سره و باید دانست که آن لفظ مشاهده که دران قول امام واقع شده که ورای آن درجه دیگر است که آنرا رویته و مشاهده گویند این مشاهده لغوی است که دیدن چشم است و اما مشاهده مصطلح صوفیان عبارتست از دیدن دل و این مشاهده از معرفت بلند تر است و از رویته پایان تر و این مشاهده بعضی را واقع شود در دنیا اما رویت واقع نشود و آنکه موسی علیه السلام طلبید بلفظ ارنی رویته بود از ان جواب آن لن ترانی شنید که اگر مشاهده طلبیدی بیافتی و دیگر باید دانست که معرفتی که تخم دیدار است معرفة علمی است که ایمان اهل شرع است نه معرفة حالی که معرفت اهل مشاهده است زیرا که این معرفت تا شبی از غفلت با آن قرینه که گفته هرچه در خیال نیاید و عقل آنرا در نیابد و درجه و اردیگر را معرفت گویند و شک نیست که معرفت خالی از آثار عقل نیست و دیگر آنکه در فصل المحاسب آورده از امام حجة الاسلام قدس سره که او گفته هیچ مومن از اهل محبت خالی نیست و باز آورده از وی که محبت ثمرهٔ معرفت است پس ازینجا معلوم شد که هیچ مؤمن از معرفت خالی نیست و معرفتی که هیچ مؤمن از و خالی نیست ایمان شرعی است و باز آورده که تخم دیدار معرفت است هر کرا معرفت نیست از دیدار محجوبست الی آخر المقدمات پس معلوم شد که همین ایمان شرعی است که تخم دیدار است و دیگر بدانکه همه کس را باید که امید لقا را داشته باشند تا داخل نگردند درین وعید که حق سبحانه فرموده ان الذین لا یرجون لقاءنا ورضوا بالحیوة الدنیا واطمانوا بها والذین هم عن آیاتنا غافلون اولئک ماوٰیهم النار بما کانوا یکسبون یعنی آنانی که امید لقا ما ندارند بنا بر انکار بعث و راضی شده اند بحیوة دنیا و قرار گرفته اند بحیوة دنیا و آنانی که از علامات قدرت

باغافلند ایشان را محل قرار آتش است بسبب آنچه کسب می کنند از گناهان بلکه همه کس را باید که مشتاق لقاء او باشند تا داخل شوند درین بشارت که رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرموده من احب لقاء اللہ احب اللہ لقاءه یعنی هرکه دوست دارد لقاء خدای را سبحانه دوست دارد خدای سبحانه لقاء او را ونیز داخل باشد درین اشاره که گفت پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که گفت حق سبحانه الا طال شوق الابرار الی لقائی وانا الی لقائهم لاشد شوقا این حدیث مذکور است در عوارف در باب وهم ودر کیمیای سعادت در ذکر شوق ودر اصل نهم از رکن که در منجیاتست ودر ترجمۂ عوارف او را اینچنین ترجمه کرده که دیر است تا شوق ابرار بلقاء منست و من بلقاء ایشان مشتاق ترم ودر نفحات در ذکر شیخ ابوبکر لقا قدس سره آورده که وی گفته مشتاق بدر مرگ لذت بیش از ان یابد که زنده از شربت شهد شیخ الاسلام یعنی شیخ عبد اللہ انصاری قدس سره گفت که بآن خدای که جز آن خدائی دیگر نیست که بندۂ نیکبخت را هرگز روزی نیاید نیکوتر وباراحت تر وخوشتر از ان روزی که عزرائیل بوی آید وگوید مترس که یا ارحم الراحمین میشوی وبوطن خود میروی وبعهد معهین میروی این جهان مذلت وزندان مومن است این بودن عاریتی اینجا بهانه است بیکبار بهانه را دور کند ودر حقیقت باز شود ومرد بزندگی جاوید برسد ودیگر باید دانست که گفته اند آنچه مومن را در آخرت میسر شود از دیدار اجلی واقوی است از آنچه در دنیا میسر شود بمباهده ولهذا گفته اند که اینجا مشاهده است وآنجا معاینه ونیز در فصل الخطاب آورده که اهل ذوق وشوق را با میعاد یوم اللقاء هر لحظه باین تجلی تسلی دهند ونیز در کلام بعضی از عارفان وارد شده که تا آدمی در نشاره دنیا است حقیقت فنا از وی متعذر است وتا بقیه از بقایای وجود با او همراه است وما دام که بقیۂ وجود با او هست وصول تمام متعذر ودر آخر فصل الخطاب آورده است از حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره که ایشان گفته اند که بنده مشاهده میکند مرغیبی را اولاً در خواب وثانیاً در غیب واین عبارت است از حالتی که حاصل میشود درمیان خواب وبیداری وثالثاً در واقع واین عبارتست از حالی که عارض میشود بر شخص در بیداری آنچه در غیب است از حاضران که با او نشسته اند ومع هذا این مشاهده نسبت بمشاهده که حاصل میشود در واقعه باز مشاهده که حاصل میشود در وقت مردن بشب بمشاهده که او را

حاصل میشود در قیامت همچون مشاهده الیست که حاصل میشود در خواب نسبت بمشاهده که حاصل میشود در
غیب و باز مشاهده که حاصل میشود در قیامت نسبت بمشاهده که حاصل میشود در بهشت همچون مشاهده
الیست که حاصل میشود نایم را نسبت بمشاهده بیدار با خیر و اگر گفته شود که وقتی که مشاهده بهشت
در مرتبه باشد پس چه حاجتست بریاضات شدیده و مجاهده شاقه که سالکان ارتکاب مینمایند
در دنیا گوییم جواب از وی پنج وجه ست اول آنکه مشتاقان را تحمل نیست که راضی شوند بتاخیر
لقا تا وقت دیگر چنانکه تشنه نمی تواند که خوردن آب را بفردا اندازد پس ایشان چون توانند
که مشاهده را بفردای قیامت اندازند تا بوقت در آمدن در بهشت ؎ نیست زرغبا حدیث
عاشقان * سخت مستسقی است جان بیدلان * نیست زرغبا وظیفه ماهیان * زانکه بی دریا
ندارند انس جان * دوم آنکه هر که در دنیا دفع حجاب نکرده باشد او را خوف سوء خاتمه است
و بعضی بر آنند که عارفان را این خوف نمی ماند چنانچه فرموده اند در این ابیات ؎ هست منعم را
غم پایان کار * تا چه باشد حال او روز شمار * عارفان ز آغاز گشته هوشمند * از غم احوال
آخر فارغند * بود عارف را همه خوف و رجا * سابق دانش خورد آن هر دو را * دید کو سابق
زراعت کرد فاش * او همی داند چه خواهد بود حاش * بود او را هم امید از خدای * خوف فانی
کشت پیدا شد رجای * عارفان دانند دایم آمنون * که گذر کردند از دریای خون * سوم
آنکه کسی از دنیا محجوب بدر رود و هر چند با ایمان رود گاه باشد که در دفع آن حجاب محتاج شود
بدخول نار پس از برای رفع احتمال و رفع دخول باز را اینجا رفع حجاب میکند و چهارم آنکه هر که محجوب
بدر رود و با آنکه در دوزخ در نیاید حجابش بعد از مدت مزید مرتفع میگردد و محروم میماند از مشاهده
حال موت و از مشاهده روز قیامت تا آن زمانکه در بهشت در آید الا ما شاء الله تعالی پنجم آنکه اگرچه این
مشاهده محروم نگردد اما مشاهده او حال موت در قیامت و در بهشت مثل مشاهده مکشوفات نخواهد
بود در کیفیت و در کمیت الا ما شاء الله تعالی و دیگر باید دانست که اگر کسی در خود دریابد قابلیتی
و یا سلوک این راه را مناسبتی و داند که سعی او مفید است و فایده هر ساعت بر مزید باید که تقصیر جایز
ندارد و خود را به پیری از پیران طریقت بسپارد و در اوقات لیل و نهار ساعتی نیاساید تا تواند
سعی نماید تا باشد که سعادت مساعده کند و توفیق رفیق گردد و آن شاهد خلوتخانه غیب از حجاب

حجاب بیرون آید واز تتق غیب روی نماید وانچہ موعود بود موجود باشد وانچہ مخوف بود مفقود گردد واگر نتواند کہ خود را بمشاہدہ رساند بارسی سعی نماید کہ ذکر بروی غالب گردد تا ہمگی دل دوست را طالب گردد تا اگر مقصود حاصل نگردد در حین حیات میسر گردد در حال ممات چنانکہ حضرت امام حجۃ الاسلام قدس سرہ گوید در کیمیای سعادت در اصل نہم از رکن اول کہ اگر ذکر بسیار میکند واحوالی کہ صوفیان را باشد پیدا نیاید لغو نگردد کہ سعادت بران موقوف نیست کہ دل چون بنور ذکر آراستہ گشت بکمال سعادت را مہیا شد وہرچہ درین جہان پیدا نیاید پس از مرگ پیدا آید پس باید کہ ہمیشہ ملازم باشد ومراقب تا دل را بحق تعالیٰ دارد وہیچ غافل نباشد کہ ذکر بردوام کلید عجایب ملکوت حضرت الٰہی است تمام شد کلام حجۃ الاسلام قدس سرہ واگر این ہم نتواند کہ ذکر را بر خود غالب گرداند کمر خدمت بر میان جان بندد وکاہلی بر خود نہ پسندد وتوبہ از معاصی بر گردد ومحکوم اوامر ونہی شرع مطہر گردد زیرا کہ در رعایت شریعت وورزش استقامت چہار فضیلت بزرگست اول آنکہ آنکس از جملہ اولیای دوستان حضرت حق میگردد دوم آنکہ خوف عذاب واندوہ وفوت مراد از وبرداشتہ میشود سوم آنکہ اورا بشارتہا وخبرہای خوش رسانیدہ میشود ہم در حین حیات وہم بعد از ممات واین فضیلت ازین آیہ معلوم میشود کہ حق سبحانہ فرمود الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون الذین آمنوا وکانوا یتقون لہم البشری فی الحیوۃ الدنیا وفی الآخرۃ یعنی بدانید وآگاہ باشید کہ اولیای خدای سبحانہ را نیست خوفی بر ایشان از جانب سیدن مکروہی وایشان اندوہگین نمی شوند بسبب فوت مرادی این اولیا آنکسانند کہ ایمان آوردہ اند وہستند مشتغل برعایت تقوی ایشانراست بشارۃ وخبرہای خوش در حیوۃ دنیا ودر آخرت وگفتہ اند بشارت دنیا آنست کہ حضرت حق سبحانہ وغیرہ فرمودہ متقیانرا در کتاب خود وبرزبان پیغمبر خود صلعم ونیز آنست کہ مینماید متقیانرا در خوابہای ہمچنانکہ مینماید خواص مومنانرا در مکاشفات وبشارت آخرت آنست کہ ملاقی میشوند متقیانرا در حالت نزع کہ مشرف میگردند بر موت ودر حکم اموات میشوند وبعد از موت در گور یا در قیامت سلام میرسانند وبشارت میدہند بغیر وزی تا فتن براہات وبانواع انعامات وکرامات فضیلت چہارم آنست کہ آنکس صاحب کرامات میشود زیرا کہ کرامت عظمی نزد کبرای اہل شریعت

وطریقت استقامت برشریعت است زیرا که حق سبحانه هرگاه بنده را بالغایت دوست میدارد نمیخواهد
که باو مکروهی رسد از عذاب پس او را در پناه خود میگیرد و نگاه میدارد از مخالفت شریعت و اینست
معنی آن حدیث که اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب یعنی نمیگذارد و نهلد که گناه کند و بکفر رسید تا مقصود
حاصل نگردد و در کیمیای سعادت آورده که شیخ ابو القاسم گرگانی قدس سره گفته است که در آب
رفتن و در هوا بریدن و از غیب خبر دادن اینها هیچ کرامت نبود کرامات آن بود که همه امر گردینی
همگی وی طوع فرمان شود که بروی حرام نرود و این اعتماد را شاید اما آن دیگر ممکن بود که از شیاطین
باشد که شیاطین را از غیب خبر است و کسانی که ایشان را کاهن گویند از بسیار کارها خبر دهند
اعتماد برو نیست که وی و بالست وی از میان برخیزد و شرع بجای وی بنشیند و در مرصاد العباد
آورده که در بیان معراج رسول صلی الله علیه وآله وسلم که از قاب قوسین در گذرانیدند در مقام
او ادنی رسانیدند و هرچه لباس هستی محمدی بود صلی الله علیه وآله وسلم از سر وجود او برکشیدند که
ما کان محمد ابا احد من رجالکم و خلعت صفت رحمت در و پوشانیدند و آن صورت رحمت را بخلق
فرستادند چون میرفت محمد بود و چون می آمد رحمت بود و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین لاجرم
در کمال وصول و رفع اثنینیت و اثبات وحدیت این اشارت با بشارت شکستگان امت و
ضعفای ملت رسانیدند که اگر براق همت هر کس از سدره آشیانه بشریه بسدرة المنتهی روحانیه
نتواند بر آمد تا از وصول بحضرت خداوندی ما برخوردار شود همانجا سر بر عتبه خواجه علیه الصلوة والسلام
نهد و کمر مطاوعت او بر میان جان نبود که اتحاد و یگانگی برخواسته است و یگانگی نشسته هر که او را
دریافت من یطع الرسول فقد اطاع الله که یگانگی است بیگانگی نسبت تو مائی ما تو تمام شد کلام
مرصاد العباد و گفته اند که اصل ایمان که در دل مؤمنان است بمنزله تخمی است که در زمین انداخته
باشند پس همچنانکه تخمی در زمین اندازند بعضی از و که نزدیکتر بروی زمین است بزودی سبز میشود
و مقصود از و زودتر بحاصل آید و آنچه دورتر واقع شده دیرتر بظهور در آید همچنین است ایمان که تخم
دیدار است در بعضی که قابلتر است بظهور نتیجه از وی نزدیک بکار ثمره دیدار از وی زودتر بظهور
می آید و آن دل که قابلیت و استعداد او کمتر است ظهور خاصیات از و دورتر نتیجه او دیرتر بحصول
می پیوندد و پس اصل تخم که در زمین دلست ثمره او عاجلا و آجلا در وقتی از اوقات بظهور خواهد

آمد و اگر آن تخم ضایع نگردد بسبب آفتی از آفات واللہ تعالیٰ ولی التوفیق حسبی اللّٰہ الذی لا الٰہ الا ہو یعنی کفایت گر من خدائیست کہ نیست معبود برحق مگر او علیہ توکلت والیہ انیب یعنی بر وی توکل کردم و بسوی او باز میگردم لا آلہ الا اللّٰہ سبحان اللّٰہ ما اعظم اللّٰہ یعنی نیست معبودی برحق مگر خدای سبحانہ و تعالیٰ پاک ست خدا چہ بزرگست ذات پاک او و باید دانست کہ کلمہ لا الہ آلا اللّٰہ و سبحان اللّٰہ ہر دو اینجا از برای تعجب است لا آلہ الا اللّٰہ سبحان اللّٰہ ما احلم اللّٰہ یعنی نیست معبودی برحق مگر خدای تعالےٰ پاک ست خدا چہ بردبار ست لا الہ الا اللّٰہ سبحان اللّٰہ ما اعلم اللّٰہ یعنی لا الہ الا اللّٰہ سبحان اللّٰہ چہ علیم است خدای سبحانہ لا آلہ الا اللّٰہ ما اکرم اللّٰہ یعنی نیست معبودی برحق مگر خدای تعالیٰ پاکست خدا چہ بزرگوار است لا آلہ الا اللّٰہ وحدہ لا شریک لہ یعنی نیست معبودے برحق مگر خدای سبحانہ تنہا است نیست شریک او را محمد رسول اللّٰہ حقا یعنی محمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم رسول خدا است بتحقیق اللّٰہم صل علی محمد کلما ذکرہ الذاکرون یعنی الٰہی رحمت و انعام کن بر محمد صلی اللّٰہ علیہ و آلہ وسلم ہر گاہ کہ یاد کنند او را یاد کنندگان وصل علی محمد کلما غفل عن ذکرہ الغافلون یعنی انعام و رحمت کن بر محمد صلی اللّٰہ علیہ و آلہ وسلم ہر گاہ کہ غافل شوند از ذکر وی غافلان مراد ازین نیست کہ صلوٰۃ خدائے سبحانہ بر وی باد ہر بار کہ یاد کنند او را و ہر گاہ کہ غافل شوند از ذکر وی انیست صلوٰۃ خدائے سبحانہ بر وی باد در جمیع اوقات تا بقیامت زیراکہ ہر وقتی کہ ہست یا وقت ذکر وی است یا وقت غفلت از ذکر وی پس ہر کہ این نوع صلواۃ گوید بر وی ہمچنین است از راہ تحقیق کہ در جمیع اوقات تا بقیامت بر وی صلوٰۃ گفتہ است و ہرگز فراموش نشدہ زیراکہ دعای مومن کہ در امر مشروع واقع شود البتہ مقبول است خاصہ دعای کہ در حق حبیب اللہ باشد صلی اللّٰہ علیہ و آلہ وسلم پس ہر کہ این صلوات گوید گویا تا قیامت گفتہ است و ازین جہت است کہ صلوٰۃ را افضل الصلوات داشتہ اند و باید دانست کہ سبب آنکہ بعد از ذکر محمد صلی اللّٰہ علیہ و آلہ وسلم گفت کہ اللّٰہم صلی علیٰ محمد الی آخرہ انیست کہ وعید بسیار آمدہ درین باب کہ ذکر رسول صلی اللّٰہ علیہ و آلہ وسلم بگذارد و کس بر وی صلوات نگوید چنانکہ در صحیح ابن حبان و سنن ترمذی

که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخیل است کسی که من مذکور شوم نزد او وی پس او صلوات
نگوید بر من و در تفسیر کشاف آورده که گفته شد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم که خبر داده ما را ازین آیة
که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم که این از علمهای پوشیده است که اگر نمی پرسیدید از و خبر نمی کردم
شما را حضرت حق سبحانه موکل کرده است بر من دو فرشته را پس نیست که یاد کرده شوم نزد بنده
مسلمان که صلوات گوید بر من مگر آنکه میگویند آن دو فرشته که بیامرزد خدا یتعالی ترا و میگوید
خدای سبحانه و باقی فرشتگان که آمین گویند و در صحیح ابن حبان و در سنن ترمذی و ابی داود
آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نیست که بنشینند جماعتی در مجلس که یاد کنند خدای را
سبحانه و دران مجلس صلوات نگویند بر پیغمبر خود مگر این که می باشد بر ایشان حسرتی روز قیامت
از جهت ثواب و اگرچه در آید در بهشت و اما احادیثی که دلالت میکند بر فضیلت و ثواب
صلوات و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده آید در شرح صلوات الله و ملائکته
الی آخره رضینا بالله تعالی ربا یعنی راضی ایم بخدای تعالی از روی پروردگاریش
و باید دانست که اصل آن کلام اینست که رضینا بربوبیة الله تعالی بعد ازان این ترکیب را
تغییر کرده شد و همچنین ساخته شد که رضینا بالله تعالی ربا زیرا که تعبیر بعد از ابهام واقع است
در نفس و اگر معنی این کلام به اصل گفته شود اولی است زیرا که هم بر اصل است و هم اقرب بفهم است
پس اصل معنی اینجا همچنین است که راضی ایم به پروردگاری خدای سبحانه و لفظ رضی بچهار وجه
مستعمل میشود یکی آنکه مستعمل میشود بلام مانند و رضیت لکم الاسلام دینا و رضا اینجا بمعنی اختیار است
دوم آنکه مستعمل میشود بکلمه عن مانند رضی الله عنهم و سوم مستعمل میشود بحرف ما همچنانکه درین مقام
چهارم آنکه مستعمل میشود بلفظ علی چنانکه گفته در صحاح که رضیت علیه فی معنی رضیت به و عنه و در کیمیای سعادت
آورده که بدانکه رضا بقضای حق تعالی بلندترین مقامات است و هیچ مقامی ورای
آن نیست که محبت مقام بهترین است و رضای بهرچه خدای تعالی کند ثمره محبت است نه ثمره
هر محبتی بلکه ثمره محبتی که بر کمال بود و چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم از قومی پرسید که نشان ایمان
شما چیست گفتند در بلا صبر کنیم و بر نعمت شکر کنیم و بقضای رضا دهیم گفت حکما اید و علما اید نزدیک است

از عظمی فقہ شما کہ انبیا باشید و در ترجمہ عوارف در باب سوم و دو معارف است در فصل اول از فصول
این باب آورد کہ وظیفۂ عارف رضا بقضا است و وظیفہ صبر بران و وظیفہ غافل کراہیت و اضطراب
انیست کلام ترجمہ و پوشیدہ نماند کہ چون رضا بقضای وظیفہ عارف باشد او از مقامات عالیہ
باشد چنانکہ مشہور است * وبالاسلام دینا یعنی راضی ایم باسلام از روی دین بودنش
و محمد صلی اللہ علیہ وسلم نبیا و رسولا یعنی راضی ایم بمحمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از روی نبوۃ
و رسالتش و در سنن ترمذی آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ نیست بندہ مسلمانی کہ گوید
در وقتی کہ در شام در آید و وقتی کہ در صباح در آید سہ بار رضینا باللہ تعالی ربا و بالاسلام دینا و بمحمد
صلی اللہ علیہ وسلم نبیا مگر آنکہ می باشد واجب بر خدای سبحانہ این کہ راضی گرداند او را روز قیامت
و در صحیح مسلم آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ذاق طعم الایمان من رضا باللہ ربا و
بالاسلام دینا و بمحمد رسولا یعنی چشیدہ است طعم ایمان را کسی کہ راضی باشد بخدای سبحانہ از روی
پروردگاریش و بالاسلام از روی دینش و بمحمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از روی رسالتش پس
لفظ نبیا و رسولا کہ در اوراد جمع کردہ شدہ است نکتہ آنست کہ ہر کدام در حدیثی واقع است
پس ہر دو را جمع کرد از جہت بیان کردن فضیلت ہر دو * وبالقرآن اماما یعنی راضی ایم
بقرآن از روی امامتش و بالکعبۃ قبلۃ و بالصلوۃ فریضۃ و بالمؤمنین اخوانا یعنی
راضی ایم بکعبہ از روی قبلگی اش و بنماز از روی فریضگی اش و بمومنان از روی برادرے
ایشان وبالصدیق والفاروق وذی النورین والمرتضی ائمۃ یعنی راضی ایم
بابوبکر صدیق و بعمر فاروق و بعثمان ذی النورین و بعلی مرتضی رضی اللہ عنہم از روی امامی ایشان
رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین یعنی رضای خدای سبحانہ بر ایشان ہمہ و امیر المؤمنین ابوبکر
را رضی اللہ عنہ صدیق از ان گویند کہ صدیق در تاج الاسامی و در تفسیر این آیۃ کہ یوسف ایہا الصدیق
ہمچنین تفسیر کردہ اند کہ بغایت راست گوئی بود و در صحاح اللغات دو معنی گفتہ یکی دائم التصدیق
و دیگر راست سازد قول خود را بعمل پس اگر صدیق اینجا بمعنی اول باشد اطلاق این بر امیر المؤمنین
ابوبکر رضی اللہ عنہ از ان جہت است کہ او بغایت راست گوی بودہ تا کہ آوردہ اند کہ علی رضی اللہ
عنہ روایت حدیث رسول را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از ہیچکس بی سوگند قبول نمیکرد مگر از امیر المومنین

ابوبکر رضی اللہ عنہ و اگر بمعنی دوم باشد از ان جہت ست کہ تصدیق او دایمی بود و تشکیک مشکک زایل نمے شدہ چنانکہ آوردہ اند کہ چون رسول را صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در آن شب کہ دولت معراج میسر شدہ است در باب آن شب حکایت کردہ قصہ معراج را کہ درین شب از مکہ بہ بیت المقدس کہ یکماہہ راہ است رفتیم و در آنجا انبیا را علیہم السلام امامت کردیم و از انجا رفتیم تا بعرش و فوق عرش و از حضرت حق سبحانہ چندین سخن شنیدیم و دران شب پنجاہ وقت نماز بر امت فرض شد و چون مراجعت کردم و بموسے علیہ السلام رسیدم گفت امت تو تحمل پنجاہ وقت ندارند و مرا باز میگردانید و میرفتم و کم میساختم دو در چہار نوبت چہل وقت نماز کم کردند و باز موسی مرا باز گردانید کہ ہنوز بسیار است پس برفتم پنج وقت دیگر کم کردند و قرار بر پنج وقت شدہ و بحال آنکہ فرصت رفتن و آمدنش چنان دلیل بود کہ آن مکانی کہ از وی برخاستہ بود در آن شدہ و چون بیامدم ہنوز آن مکان گرم بود و زنجیر آن درکہ در وقت رفتن بجامہ باو رسیدہ بود و در حرکت شدہ چون بیامدم ہنوز در حرکت بود و ابریقی کہ در وقت رفتن کج شدہ بود و آب از وی میریخت چون بیامدم ہنوز آب تمام نریختہ بود و چون این حکایت را با مردم گفتہ در ان مجمع جمعی از کفار با یکدیگر اشارت کردہ اند کہ این حکایت بغایت دور از عقل و ظاہر الاستحالہ ہر کہ ادنی عقل داشتہ باشد داند کہ این دروغست پس این زمان میتوانیم کہ ابوبکر را الزام بکنیم و او را از ایمان و متابعت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم باز گردانیم و باین قصد بدر آمدہ اند و متوجہ با میر المومنین ابوبکر رضی اللہ عنہ گردیدہ کہ بناگاہ امیر المومنین ابوبکر ایشان را در راہ پیش آمدہ کہ بملازمت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم میرفتہ ایشان گفتہ اند کہ ای ابوبکر نشنیدی کہ یار تو چہ امر محال دعوے میکند او گفتہ کہ از وی دروغ نیاید اگر گوید کہ امشب بعرش رفتہ ام و باز آمدہ ام راست خواہد بود ایشان گفتہ او بعینہ ہمین میگوید او گفت اگر او این گفتہ است راست است و اگر صدیق بمعنی سوم باشد یعنی راست سازندہ قول خود را بعمل ہم معنی درو نیز ظاہر و مشہور است زیرا کہ ہمہ میدانند کہ او ہرچہ دعوی میکردہ اند او را بعمل راست میکردہ یعنی بعمل می آوردہ و امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ را فاروق از ان گویند کہ در کتب تفاسیر مرویست کہ گفت عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہما کہ منافقی دعوی میکرد بر یہودی پس یہود منافق را بسوی رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم میخواند

ومنافق جہود را بجانب کعب بن اشرف کہ رئیس منافقان وجہودان بود میخواند بعد ازان ہر دو
بجانب رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم رفتند ورفع قضیہ کردند چون حق جانب جہود بود رسول
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حکم از برای جہود میکرد ومنافق راضی نشد باین حکم وگفتہ کہ بیا تا برای
عمر رویم پس بیامدند پیش امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ جہود گفت حکم کرد رسول صلی اللہ
علیہ وسلم از برای من واین منافق راضی نیست بحکم او وبرای تو آمدہ امیر المؤمنین عمر رضی اللہ
عنہ گفت منافق را کہ آیا ہمچنین است منافق گفت آری پس امیر المؤمنین عمرؓ گفت ہر دو
را اینجا باشید تا بیائیم برای شما پس رفت امیر المؤمنین عمر بخانہ وگرفت شمشیر خود را وبعد ازان
بدر آمد وآہستہ آمد وزدکوب کرد منافق را وگفت من اینچنین حکم میکنم برای کسی کہ راضی
نیست بحکم خدا ورسول او صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پس جبرئیل آمد وگفت کہ فرق کرد عمرؓ
میان حق وباطل ازان وقت باز او را نامیدہ شد فاروق وآما امیر المؤمنین عثمان را
رضی اللہ عنہ ذی النورین ازان گویند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم رقیہ دختر خود را
باو دادہ بود چون وفات کرد دختر دیگر ام کلثوم باو دادہ مرحبا بالصباح الجدید
وباليوم السعيد وبالملكين الكاتبين الشاہدين العادلين یعنی مرحبا
وکشادگی عیش بر صباح نو وبر روز نیکبخت وبر دو فرشتہ نویسندہ دو گواہ داشتند ودر تفسیر
گواہی گفتہ در تفسیر آیۃ لا مرحبا بہم ای لا سعۃ علیہم فی عیشہم پس گواہ بمعنی مرحبا آن باشد
کہ کشادگی عیش بر وی حیا کما اللہ تعالی یعنی زندہ دارد خدای سبحانہ شما را ای دو
فرشتہ با آنکہ سلام گوید خدای سبحانہ بر شما فی غرۃ یومنا ہذا اکتبا فی اول صحیفتنا
بسم اللہ الرحمن الرحیم یعنی در اول امروز ما نویسید در نامہ اعمال ما
بسم اللہ الرحمن الرحیم واشہدا بانا نشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لاشریک لہ
وگواہ باشید باین کہ ما گواہی میدہیم کہ شریک نیست او را وان محمدا عبدہ ورسولہ
یعنی گواہی میدہیم کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم بندہ اوست ورسول او وغرض ازین کہ گواہی
میدہیم کہ محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پسر خدای نباشد ہمچنانکہ جہودان گفتند عزیز پسر
خدا ئیست سبحانہ وترسایان گفتند عیسی پسر خدا ئیست کما قال اللہ تعالی وقالت الیہود

وعزیر ابن اللہ وقالت النصاریٰ المسیح ابن اللہ پس تقدیم عبدہ ورسولہ از جہتہ این اہتمام باشد وبایدو انست کہ در گواہ گرفتن چیزہای بر ایمان خود خاصیت بزرگست زیراکہ در کتاب کلمۃ الطیب آوردہ کہ شخصی بودہ دربادیہ مسجدی ساختہ بود ولقبلہ مسجد خود ہفت سنگ نہادہ وہربارکہ نماز میگذارد میگفت کہ ای سنگہا گواہ میگیریم شمارا برین کہ نیست معبودی برحق مگر خدای سبحانہ بعد ازان آن شخص را مرض رسید ومرد ودیگری اورا درخواب دید کہ میگفت امر کردند مرا کہ بدوزخ برید چون بدری از درہای دوزخ رسیدم دیدم کہ یکے سنگ ازان سنگہا بزرگ گشتہ چنانکہ بستہ گردانید بخود این یکدر دیگر را برمن وہمچنین آن پنج سنگ دیگر بستند آن پنج در دیگر را دوزخ را برمن ودر سنن ترمذی وابو داؤد آمدہ کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت کہ ہر کہ گوید بوقت بامداد درآیتہ این کلمات را کہ اللہم اصبحنا ونشہدک ونشہد حملۃ عرشک وملائکتک وجمیع خلقک انک انت اللہ لا الہ الا انت وحدک لا شریک لک وان محمدا عبدک ورسولک الابش بیامرزد خدای تعالیٰ ازبرای دی ہر گناہی راکہ رسد بادرین روز واگر گوید این کلمات را در وقتی کہ شب دیگاہ درآید بیامرزد خدای تعالیٰ ازوی ہر گناہی راکہ رسد بادرین شب ومعنی این کلمات اینست کہ آلہی در صباح درآمدیم گواہ میگیریم ترا وگواہ میگیریم فرشتگان بردارند عرش تو فرشتگان ترا وجمیع خلق ترا برین کہ توئی خداوند برحق نیست معبود برحق مگر تو تنہا نیست شریکے ترا برین وشاہدی میدہیم برین کہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بندہ تست ورسول تو ارسلہ بالہدیٰ ودین الحق یعنی فرستادہ است تو محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہ راہ راست ودین برحق لیظہرہ علی الدین کلہ ولو کرہ المشرکون تا غالب گرداند دین اورا بردینہای ہمہ واگرچہ ناخوش دارند این را مشرکان علی ہذہ الشہادۃ نحیی وعلیہا نموت وعلیہا نبعث ان شاء اللہ تعالیٰ یعنی ما باین گواہی زندہ مانیم وبادوی می میریم وبادوی برانگیختہ میشویم از گور اگر خواہد خدا تعالیٰ وآن متعلق است بافعال ثلثہ وکلمۂ علی بمعنی مع است اعوذ بکلمات اللہ التامات کلہا من شر ما خلق یعنی پناہ میگیریم بہمہ کلمات کاملۂ خدای سبحانہ از شر تمامی خلق آنچہ آفریدہ است خدای تعالیٰ ودر صحیح مسلم آمدہ کہ مردی پیش حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت یا رسول اللہ ہمہ شب نتوانم کرد آنچہ

بر و دش گشیدم از گزیدن عقرب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ بدان و آگاہ باش اگر میگفتی در وقت شام اعوذ بکلمات اللہ التامات کلہا من شر ما خلق ضرر نمی رسانید ترا عقرب و نیز در صحیح مسلم آمدہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہر کہ فرود آید در منزلی پس گوید اعوذ بکلمات اللہ التامات کلہا من شر ما خلق ہیچ چیز ضرر نمیرساند او را تا آن زمان کہ کوچ کند از ان منزل پس ہر شخص را لازم است کہ برین عمل اعتقاد نماید و ہر وقت در خواندن آن مشغول باشد و اما لفظ کلہا کہ در اورا د است وید ہ نشدہ در ہیچ روایتی بسم اللہ خیر الاسماء یعنی پناہ میگیریم باسم اللہ کہ بہترین اسمہا ست بسم اللہ رب الارض ورب السماء یعنی پناہ میگیریم بنام خدای کہ پروردگار زمین و پروردگار آسمان است بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شئی فی الارض ولا فی السماء یعنی پناہ میگیرم بنام خدای کہ ضرر نمیرساند با وجود نام او چیزی در زمین و نہ در آسمان وھو السمیع العلیم اوست شنوا و دانا و در سنن ترمذی و ابن ماجہ آمدہ این معنی کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہر کہ گوید در اول ہر روزی و در اول ہر شبی سہ بار بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شئی فی الارض ولا فی السماء وھو السمیع العلیم ضرر نمیرساند او را ہیچ چیز الحمد للہ الذی احیانا بعد ما اماتنا والیہ البعث والنشور یعنی بسوی اوست برانگیختہ شدن مردگان و بسوی اوست بازگشت ایشان اصبحنا واصبح الملک للہ یعنی در صباح در آمدیم و در صباح در آمد ملک و بادشاہی در حالتی کہ ہمہ از خدای سبحانہ و العظمۃ والکبریاء والجبروت والسلطان والبرہان للہ یعنی غلبہ و بزرگی ذات و بزرگی صفات و بادشاہی و دلیل روشن ہمہ و یکتائی از ان خداست سبحانہ پس عظمۃ مبتدا باشد و ما بعد او معطوف بروی و قول اللہ خبر مبتدا روی تواند کہ والعظمۃ تا اینجا کہ للہ ہمہ معطوف باشد بران قول کہ اصبح الملک للہ والآلاء والنعماء للہ یعنی نعمتہای ظاہری و مطلق نعمتہای از آن خداست سبحانہ واللیل والنہار للہ یعنی شب و روز برای خداست سبحانہ وما سکن فیہما للہ الواحد القہار یعنی آنچہ ساکن است و داخل است در شب و روز از آن خداوند یگانہ غالب است اصبحنا علی فطرۃ الاسلام وکلمۃ الاخلاص یعنی در صباح در آمدیم بر آفرینش اسلام و قابلیت اسلام و بر کلمہ اخلاص کہ آن لا الہ الا اللہ

است که خالص گردد و بسبب وی دین حضرت حق را سبحانه و در مشکوة شریف از عبد الله بن عمر آمده که گفت عبد الله
بن عمر رضی الله عنهما که الحمد لله کلمهٔ شکر است و لا اله الا الله کلمهٔ اخلاص است و علی دین نبینا
محمد صلی الله علیه وسلم و بر دین شریعت پیغمبر محمد صلی الله علیه وسلم و علی ملة ابینا ابراهیم
حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین و در ملت پدر ما که ابراهیم علیه السلام که مایل
بوده است از باطل بحق و مسلمان بوده و نبوده است از مشرکان و دین و ملت هر دو بالذات
یکی است لهذا ابراهیم را پدر مومنان گفته حضرت حق سبحانه در ان آیهٔ کریمه ابیکم ابراهیم و این از ان
گفته که واجب است بر مسلمانان تعظیم و احترام همچو پدر چنانچه ازواج نبی را صلی الله علیه وسلم مادران
مؤمنان گفته که ازواجه امهاتهم از جهة وجوب تعظیم و حرمت نگاه ایشان و مؤمنان را برادران
یکدیگر گفته که انما المومنون اخوة از جهة وجوب شفقت و رحمت بر یکدیگر و در مسند امام و در معجم
کبیر طبرانی آمده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون صباح در آمدی گفتی اصبحنا علی فطرة الاسلام
الی آخره صلوات الله و ملائکته و انبیائه و رسله و حملة عرشه و جمیع خلقه
علی سیدنا محمد یعنی درودهای خدا تعالی و فرشتهای او و انبیای او و رسولان
او و بردارندهٔ عرش او و جمیع خلق او بر مهتر محمد صلی الله علیه وسلم و تقدیم ملائکه بر انبیا از
جهة تقدیم ملائکه است بر انبیا بحسب وجود و آله و اصحابه یعنی صلوات این جماعة مذکورین
بر اهل سنت او و یاران او و علیه و علیهم السلام و رحمة الله و برکاته یعنی بر پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و بر آل و اصحاب او سلام و رحمتهای خدا و خیرات و نیکیهای خدای سبحانه
و برکت عبارت است از خیر کثیر و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که صلوة
گوید بر من یکبار رحمت کند خدا سبحانه بر وی ده بار و در سنن نسائی آمده که گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم هر که صلوة گوید بر من یکبار رحمت کند خدا سبحانه بر وی ده و در جهٔ بهشت و در سنن ترمذی
آمده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نزدیکترین مردم بمن روز قیامت کسی است که بیشتر
باشد صلوة وی بر من و در سنن ابی داود و در دعوات کبیر بیهقی است که گفتند پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نیست کسی که سلام گوید بر من مگر اینکه باز میگرداند خدای سبحانه بر من روح مرا تا رد کنم بر وی سلام را
و در سنن نسائی و دارمی و غیره آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد روزی و حالانکه اثر شادی

در روی او بود پس آمد مرا جبرئیل علیہ السلام و گفت پروردگار تو میگوید آیا خوشنود نمیکرداند
ترا ای محمد آنکه بگوید از امت تو صلوات بر تو مگر آنکه رحمت کنم بروی ده بار و در تنبیہ الغافلین
آورده که گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که نیست از شما احدی که سلام گوید بر من وقتی
من بمیرم مگر آنکه بیاید مرا جبرئیل علیہ السلام گوید یا محمد این فلان بن فلان است که میخواند
بر تو سلام پس من گویم وعلیہ السلام ورحمة اللہ وبرکاتہ و حضرت شیخ ابو اسحق کلاباذی بخاری
قدس اللہ روحہ العزیز در کتاب انصاب الاخیار از کتاب روضة الحدیث گفته که گفت پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم هر که صلواة گوید بعضی من صد بار بر آرد حضرت حقتعالی درین سوز صد حاجت او را که هفتاد
از حاجات آخرت و سی از حاجات دنیا ست و نیز آورده حضرت شیخ مذکور قدس اللہ سره از انصاب الاخیار
از روضة الحدیث که گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم هر که صلواة گوید روزی سه بار بر من از جهة
دوستی من و از جهة شوق من واجب باشد بر خدا یتعالی که بیامرزد گناه آنروز را و در بعضی اربعینات
حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم هر که صلوٰة گوید بر من هزار بار نرسد بر پوست او آتش
دوزخ و نیز در اربعین آمده که گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم هر که صلوٰة گوید بر من هزار بار نمیرد
تا خبر داده نشود او را بهشت و نیز در اربعین آمده که گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم هر که گوید صلوٰة
بر من هر جمعه چهل بار محو گرداند خدا یتعالی گناه چهل ساله او را و نیز در اربعین آمده که گفت
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم هر که فراموش کند صلوٰة گفتن بر من تحقیق گم کرده است راه بهشت و
اما احادیثی که دلالت میکند بر مضرت ترک صلوٰة و سلام نزد ذکر رسول اللہ صلی اللہ وسلم بگذشت
در شرح الصلوٰة والسلام علیک یا رسول اللہ یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد ای محمد
صلعم فرستاده خدا الصلوٰة والسلام علیک یا حبیب اللہ یعنی صلوٰة و سلام بر تو باد ای
محبوب خدا الصلوٰة والسلام علیک یا خلیل اللہ یعنی صلوٰة و سلام بر تو باد ای
دوست خدا بدانکه حبیب و خلیل هر دو بمعنی دوست است اما معنی دوستی در حبیب قویتر است
از آنچه در خلیل است و لهذا مخصوص محمد شد صلی اللہ علیہ وسلم و اغلب استعمال خلیل در ابراهیم
علیہ السلام که او را خلیل الرحمان گویند در قرآن مجید آمده که واتخذ اللہ ابراهیم خلیلاً یعنی گرفته است
خدا یتعالی ابراهیم را خلیل الصلوٰة والسلام علیک یا نبی اللہ یعنی رحمت خدا و سلام

بر تو باد ای پیغمبر خدا صلعم الصلوة والسلام علیک یا صفی اللہ یعنی رحمۃ خدا و سلام بر تو باد
ای برگزیدۂ خدا صلعم الصلوة والسلام علیک یا خیر خلق اللہ یعنی رحمۃ خدا و سلام
بر تو باد ای بہترین خلق خدا الصلوة والسلام علیک یا من اختاره اللہ یعنی رحمت خدا
و سلام بر تو باد ای آنکہ اختیار کرده است او را خدا تعالی الصلوة والسلام علیک
یا من ارسلہ اللہ یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد ای آنکہ فرستاده است و را خدا تعالی الصلوة
والسلام علیک یا من زینہ اللہ یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد ای آنکہ آراستہ است
وی را خدا تعالی آرایش و بہ خصلتہای نیکو ساختہ الصلوة والسلام علیک یا من شرفہ اللہ یعنی رحمت خدا و سلام
بر تو باد ای آنکہ شرف داده است وی را خدا تعالی الصلوة والسلام علیک
یا من کرمہ اللہ یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد ای آنکہ مکرم گردانیده است وی را خدا تعالی الصلوة
والسلام علیک یا من عظمہ اللہ یعنی صلوة و سلام بر تو باد ای آنکہ معظم گردانیده است
او را خدا تعالی الصلوة والسلام علیک یا سید المرسلین یعنی صلوة و سلام
بر تو باد ای مہتر رسولان الصلوة والسلام علیک یا امام المتقین یعنی صلوة و
سلام بر تو باد ای پیشوای پرہیزگاران الصلوة والسلام علیک یا خاتم النبیین
یعنی صلوة و سلام بر تو باد ای مہر پیغمبران خاتم بفتح تا مہر نگین را گویند و اما بکسر تا بمعنی آخر
اخیر است الصلوة والسلام علیک یا شفیع المذنبین یعنی صلوة والسلام
بر تو باد ای شفاعت کنندۂ گناہگاران الصلوة والسلام علیک یا رسول رب العالمین
یعنی صلوة و سلام بر تو باد ای فرستادۂ پروردگار عالمیان صلوات اللہ و ملائکتہ و انبیائہ
ورسلہ وحملۃ عرشہ وجمیع خلقہ علی سیدنا محمد صلعم یعنی درودہای خدای سبحانہ
و فرشتگان او و انبیاء او و رسولان او و بردارندگان عرش او و جمیع خلق او بر مہتر ما محمد
صلی اللہ علیہ وسلم و آلہ و اصحابہ یعنی بر اہلبیت او و یاران او وعلیہ وعلیہم السلام
ورحمۃ اللہ وبرکاتہ یعنی بر محمد و بر ایشان سلام و رحمۃ خدای تعالی و برکت فراوان او بادا
اللہم صل علی سیدنا محمد فی الاولین یعنی الہی رحمت و انعام کن بر مہتر ما محمد
صلی اللہ علیہ وسلم در پیشینیان یعنی انعام و اکرام نامی بسوی بر سر خلایق دیگر آخر تا ہمہ دانند

کمال عنایت والطاف ترا نسبت باوی وصل علی سیدنا محمد فی الآخرین یعنی رحمت و
انعام کن بر مهتر ما محمد صلی الله علیه وسلم درمیان خلق آخرین وصل علی سیدنا محمد فی الملأ
الاعلی الی یوم الدین یعنی رحمت وانعام کن بر مهتر ما محمد صلی الله علیه وسلم درمیان جماعت
اعلی که ملائکه وارواح انبیاء وصدیقین وشهدا اند تا روز قیامت وملائکه را اعلی از آن جهة گویند که بمکان بلند ترند و ثواب
این کلمه که صلی علی سیدنا محمد فی الملأ الاعلی الی یوم الدین اینست که نوشته میشود در نامهٔ اعمال
وی ثواب آنکه صلوة گوید بروی ازین زمان تا روز قیامت و بنا براین سخن بر آنست که دعا
مردود نیست خاصة در حق حبیب خدا صلی الله علیه وسلم چنانکه بگذشت در تفسیر وصل علی سیدنا
محمد فی کل وقت وحین یعنی رحمت وانعام کن بر مهتر ما محمد صلی الله علیه وسلم در هر وقتی
و زمانی و ثواب اینکلمه اینست نوشته میشود در نامهٔ اعمال گوینده ثواب کسی که صلوة گوید
بر محمد صلی الله علیه وسلم در وقتی و زمانی مادام که در عالم وقتی باشد و زمانی پس اگر اینکلمه
را بگوید و بعد از آن خاموش نشیند همچنانست که همیشه بصلوة گفتن مشغول باشد و اگر اینکلمه
را گوید و خواب کند در زمان خواب کردن وی حکم کند خدای تعالی از فرشتگان جمع دیگر بروی صلوة گویند و اگر اینکلمه را
یکبار بگوید و بعد از آن بمیرد در زمان خفتن او در گور حکم آن دارد که بصلوة گفتن مشغول
باشد و وی بعد از آن نیز وصل علی جمیع الانبیاء والمرسلین یعنی رحمت وانعام کن بر همه انبیا و مرسلین و علی
ملائکتک المقربین یعنی انعام کن بر فرشتگان مقرب خود و علی عبادک الصالحین و بر بندگان صالح خود
و علی اهل طاعتک اجمعین و بر اهل طاعت خود همه وارحمنا معهم برحمتک
یا ارحم الراحمین یعنی رحمت کن ما را با ایشان بکرامت رحمت عام خود ای مهربان ترین مهربانان
و باید دانست که در افتتاح این اوراد که زاد قلوب سایران بیدای ملکوتست و اقوات
ارواح طائران فضاء جبروت ولاهوت باستغفار از پروردگار معبود و در اختتام بر بهر رحمت
رب ارباب اشارتی است واضحه و بشارتی است لایحه که بمقتضای ان ربک واسع المغفرة
و بموجب آیهٔ ورحمتی وسعت کل شیء فاتحه کار همه یوم الحساب مغفرت است و خاتمه کار همه رحمت
اللهم اختم بالسعادة آجالنا وحقق بالزیادة آمالنا واقرن بالعافیة غدونا واصالنا واجعل
الی رحمتک ومغفرتک مصیرنا ومآلنا برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی محمد فاتح ابواب المغفرة

وبهبنیان

والرحمة وخاتم اصحاب الرسالة والنبوة علی آل الطیبین الطاهرین واصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین فقط ومعمول مشایخ طریقت چنانست که بعد از ختم اوراد فتحیه بجای می دعا دست برداشته دعای رقاب را که هم از تالیفات امیر کبیر سید علی همدانی ست نیز خوانند لهذا آن را شرح نمودن نیز مناسب دانستم واللہ ولی التوفیق ــ

آغاز شرح دعای رقاب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اللهم یا مالک الرقاب یعنی خداوندا ای مالک گردنها و یا مفتح الابواب یعنی وای کشاینده ابوابها و یا مسبب الاسباب یعنی وای سازنده سببهای سبب لنا سببا یعنی مهیا کن برای ما سببی لا نستطیع له طلبا یعنی چنانکه نتوانیم طلب آن اللهم اجعلنا مشغولین بامرک یعنی ای بار خدایا گردان مارا مشغول بکار خود آمنین بعدلک یعنی امن یابنده بداد تو آیسین من خلقک یعنی نومید شونده از خلق تو آنسین بک یعنی انس گیرنده بتو مراد اینکه سوای تو کسی در محبت گرفتار نشوم و هر وقت حال ودل دارم چه صبح چه شام مستوحشین عن غیرک یعنی اندوگین شونده از غیر تو راضین بقضائک یعنی خوشنود شونده بتقدیر تو صابرین علی بلائک یعنی تمکینده بر بلای تو قانعین بعطائک یعنی قناعت کننده بر عطای تو مراد اینکه آنچه به تو مرا قناعت کنم براد و از حرص باز دار مارا شاکرین لنعمائک یعنی شکر کننده نعمت ترا متلذذین بذکرک یعنی لذت یابنده بذکر ان تو مراد اینکه هر مجلسیکه ذکر تو شود من از و لذت یابم و خوشنود شوم مراد اینکه پرهیز کنم فرحین بکتابک یعنی شاد شونده بکتاب تو مراد اینکه آنچه تو در کلام مجید نازل فرموده است بر و خوشنود شوم و غنیمت دانم مناجین بک یعنی راز گوینده بتو فی آناء اللیل واطراف النهار یعنی در میان شب و کنارهای روز مبغضین للدنیا دشمن دارنده دنیا را محبین للآخرة یعنی دوست دارنده آخرت را مشتاقین الی لقائک یعنی شوق دارنده بسوی ملاقات تو

متوجہین الی جنابک یعنی رو آرندہ بسوی حضرت تو مستعدین للموت یعنی مہیا شوندہ
برای موت ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک ولاتخزنا یوم القیامۃ انک
لاتخلف المیعاد یعنی ای پروردگار ما بدہ ما را آنچہ وعدہ کردہ ما را بر زبان پیغمبران خود و رسوا مکن
ما را روز قیامت بدرستیکہ تو خلاف نمیکنی وعدہ را اللہم اجعل التوفیق رفیقنا یعنی
خداوندا بگردان توفیق خود را رفیق ما والصراط المستقیم طریقنا یعنی و بگردان راہ راست
را راہ ما اللہم اوصلنا الی مقاصدنا یعنی خداوندا برسان ما را بمقصدہای ما و
تب علینا انک انت التواب الرحیم یعنی و قبول کن توبۂ ما بدرستیکہ تو ہستی توبہ
قبول کنندہ رحم نمایندہ اللہم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیا وبک نموت والیک
المصیر یعنی خداوندا بنام تو صبح نمودیم و بنام تو شام نمودیم و بنام تو زندہ ہستیم و بنام تو خواہیم
مرد و بسوی تست بازگشت اللہم ارزقنا لذۃ النظر الی وجہک والشوق الی
لقائک یعنی خداوندا روزی دہ ما را لذت دیدار بسوی روی مبارک تو و شوق بسوی
ملاقات تو اللہم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعہ یعنی خداوندا بنما ما را راست را راست
و روزی دہ ما را متابعت وی وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابہ یعنی و بنما ما را
باطل را باطل و روزی دہ ما را پرہیز نمودن ازان اللہم ارنا الاشیاء کما ہی توفنا
یعنی ای بار خدایا بنما ما را چیزہا چنانکہ در واقع باشند بمیران ما را در حالیکہ مسلمان باشیم والحقنا
بالصالحین یعنی و لاحق کن ما را بہ نیکوکاران ای از بدکاران محفوظ دار وادفع عنا
شر الظالمین یعنی و دفع کن از ما بدی ظالمان وشارکنا فی دعاء المسلمین والمسلمات یعنی
و شریک کن ما را در دعای مسلمانان و مسلمات ونبہنا عن نومۃ الغافلین یعنی و بیدار ساز ما
را از خواب غافلان وارزقنا شفاعۃ سید المرسلین یعنی و روزی کن ما را شفاعت
سید پیغمبران وادخلنا الجنۃ بسلام آمنین یعنی و داخل کن ما را در جنت بسلامتی در حالیکہ ایمن
یابندہ باشیم واحشرنا مع المتقین یعنی و برانگیزان ما را با پرہیزگاران وخلصنا من النار
یا مجیر یعنی و خلاص دہ ما را از آتش جہنم ای پناہ دہندہ اللہم اغفر لامۃ محمد یعنی ای
بار خدایا بخشایش امت محمد را اللہم ارحم امۃ محمد یعنی ای خداوندا رحم کن بر امت محمد

اللهم انصر امة محمد یعنی ای خداوندا مدد کن امت محمد را اللهم افتح لامة محمد یعنی خداوندا
بگشای کارهای بستهٔ امت محمد را اللهم اصلح امة محمد یعنی خداوندا درست ساز کارهای
امت محمد را اللهم فرج عن امة محمد یعنی خداوندا کشایش کن از امت محمد اللهم کرم
امة محمد یعنی خداوندا بزرگ گردان امت محمد را اللهم عظم امة محمد یعنی خداوندا بزرگی
عطا فرما امت محمد را اللهم تجاوز عن امة محمد یعنی خداوندا درگذر فرما از امت محمد مراد اینکه
بر خطائی که از امت محمد سر زده شود آنرا معاف فرما بموجب وعدهٔ خویش که از محمد صلی اللہ علیہ وسلم
فرموده ذلیل مگردان امت محمد را مثل امت هاے دیگر پیغمبران اللهم
یا حبیب التوابین تب علینا یعنی خداوندا ای دوست دارنده توبه کنندگان قبول کن
توبهٔ ما را و یا امان الخائفین آمنا یعنی وای امان دهندهٔ ترسندگان ایمن
ساز ما را و یا دلیل المتحیرین دلنا یعنی وای راهنمای حیرت زدگان راه نما ما را
و یا هادی المضلین اهدنا یعنی وای هدایت کنندهٔ گمراهان هدایت کن ما را و یا غیاث
المستغیثین اغثنا یعنی وای فریاد رس فریاد کنندگان فریاد رس یار ما را و یا رجاء المنقطعین
لا تقطع رجاءنا یعنی وای امیدگاه مایوسان قطع مکن امید ما را ای کسانیکه از خلق و اسباب
ظاهری مایوس شده اند و یا ارحم العاصین ارحمنا یعنی وای رحم کنندهٔ گناهگاران
رحم کن ما را و غافر المذنبین اغفر لنا ذنوبنا یعنی وای بخشندهٔ گناهگاران بخشای
ما را گناهان ما و کفر عنا سیئاتنا مع الابرار یعنی دور کن از ما بدیهای ما را و بمیران ما را با
نیکوکاران اللهم اغفر ذنوبنا یعنی خداوندا ببخش گناهان ما را اللهم استر عیوبنا یعنی خداوندا
بپوشان عیبهای ما را اللهم اشرح صدورنا یعنی خداوندا بگشا سینهای ما را اللهم احفظ
قلوبنا یعنی خداوندا نگاهدار دلهای ما را ای از وسوسهٔ شیطانی و نفسانی اللهم نور
قلوبنا یعنی خداوندا روشن ساز دلهای ما را اللهم یسر امورنا یعنی خداوندا آسان کن کارهای
ما را ای هر چه که در دل من است که تو دانندهٔ رازهای سینه هاست اللهم حصل مرادنا یعنی خداوندا
حاصل کن مراد ما را اللهم تمم تقصیرنا یعنی خداوندا کامل ساز کوتاهی ما را اللهم نجنا مما
نخاف یعنی خداوندا نجات ده ما را از آنچه می ترسیم یا خفی الالطاف یعنی ای صاحب

مهربانیهای پنهان اللهم اغفر لنا یعنی خداوندا بخش مارا ولوالدینا و مادران و
پدران مارا و لمشائخنا ولاستاذنا و بزرگان مارا و استاذ مارا ولاصحابنا
ولاحبابنا و یاران مارا و دوستان مارا ولعشائرنا ولقبائلنا یعنی و خویشاوندان
مارا و قرابتیان مارا ولمن له حق علینا وکسانی را که حق شان بر ماست و لجمیع
امة محمد علیه الصلوة والسلام یعنی و تمامی امت محمد را بروی رحمت خدا و سلام وی
وقنا ربنا شر ما قضیت یعنی و نگاهدار مارا ای پروردگار من از بدی حکم خود
وقنا عذاب النار وعذاب القبر وعذاب یوم القیامة یعنی و نگاهدار مارا از
عذاب دوزخ و عذاب قبر و عذاب روز حشر واحشرنا مع المتقین والابرار یعنی
برانگیزان مارا با پرهیزگاران و نیکوکاران اللهم بحرمة اوراد الفتحیة افتح لنا ابواب
العنایات والکرامات یعنی خداوندا بحرمت این اوراد فتحیه بکشا برای ما دروازهای
عنایتها و بزرگیها و وفقنا للطاعات والعبادات یعنی و توفیق ده مارا برای طاعتها
و عبادتها واحفظنا من الآفات والبلیات یعنی و نگاهدار مارا از آفتها و بلاها
وبارک لنا فی الرزق والحسنات یعنی و برکت ده مارا در رزق و نیکیها اللهم
احفظنا یا فیاض من جمیع البلایا والامراض وصلی الله علی خیر خلقه محمد
وآله واصحابه اجمعین یعنی خداوند نگاهدار مارا ای صاحب فیض از تمام بلاها و
بیماریها و رحمت کامله نازل کند حق تعالی بهترین خلق خود محمد و آل وی و یاران وی بر همه

فائده بر ضمیر مهر تنویر طالبان راه خدا و واقف اسرار آله اخفا مباد که کتاب لاجواب سر الاسرار انتخاب المسمی
به جلاء الاوراد که از تصنیف حضرت مولانا حاجی شاه وجیه الله رحمة الله علیه است
الحق کتابیست برای روای حاجات مومنین قوة و برای مسلمین مایه فتوه لهذا
این حقیر چون فوائد عجیبه و غریبه اوراد بمناسبت دانست که برای رفاه
مومنین آنرا نیز در شرح خود درج نماید امید از خوانندگان آن نسخت
که این فقیر را بدعای خیر یاد نمایند
فقط
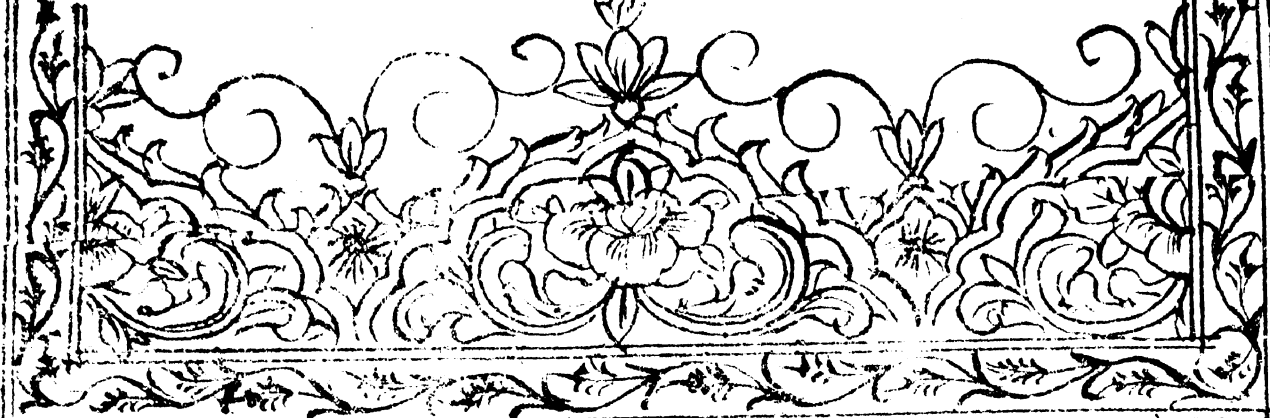
بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی وفق الخواص من عباده باتیان النوافل من العبادات والصلوٰة والسلام
علی حبیبه وصفیه ونبیه شفیع العصاة فی العرصات وآله الطاهرین واصحابه الفائزین
اما بعد فهذه نبذة یسیرة التقطتها من فتوح الاوراد وسمیتها بخلاصة الاوراد رجاء ان یعمل بها
احد من عباد الله الصالحین فیدعو لی بالخیر والله الموفق والمعین

ذکر بیدار شدن از خواب چون از خواب بیدار شود بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک
له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر الحمد لله وسبحان الله ولا اله الا الله والله اکبر
لا حول ولا قوة الا بالله پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم که هر که بعد از بیدار شدن این کلمات
گفته اللهم اغفر لی بگوید یا دعای دیگر کند مستجاب شود پس اگر وضو کند ونماز بگذارد قبول
شود رواه البخاری والترمذی والنسائی وابو داؤد وابن ماجه و بگوید الحمد لله رب العالمین
حمدا یوافی نعمه ویکافی مزیده رواه ابو الشیخ

ذکر دوم در پوشیدن جامه و چون جامه بپوشد بعد از بسم الله بگوید الحمد لله الذی
کسانی هذا ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم جمیع گناهان متقدم
او بخشیده شود رواه الترمذی وابن السنی وابو داؤد وزاد علیه وما تاخر واگر جامه نو پوشد
باید که کهنه بمستحق بدهد و بگوید الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی واتجمل به فی حیاتی رواه
الترمذی وغیره و بوقت جامه پوشیدن اول دست راست پوشد ووقت بیرون کشیدن از
دست چپ بکشد ذکره الامام النووی فی اذکاره ؛

ذکر رفتن در خلا و آداب آن

چون داخل خلا شود بسم الله بگوید که سبب ستر است
از چشم جن رواه الترمذی مرفوعا و بگوید الحمد لله الذی اعوذ بک من الخبث والخبائث که عمل
آن حضرت است صلی الله علیه وسلم و در انجا سخن نگوید که مکروه است و چون از استنجا فارغ
شود بعد از ستر بگوید اللهم حصن فرجی و یسر امری و چون بر آید غفرانک گوید رواه الترمذی
و چون بر آید اول پای راست بیرون کشد

ذکر وضو و فضیلت مسواک و فضیلت تجدید وضو و فضیلت دوگانه شکر

چون وضو کند اول بسم الله گوید که در سنن احمد و ترمذی واقع است لا وضوء لمن لم یذکر
اسم الله علیه و در بعضی روایات فقه بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام واقع
است و بعضی فقها تسمیه متعارفه اختیار نموده اند و جمع بهتر است و در میان وضو بگوید اللهم
اغفرلی ذنبی و وسع لی فی داری و بارک لی فی رزقی که عمل آن سرور است صلی الله علیه
وسلم رواه النسائی وابن السنی باسناد صحیح اما نسائی در آخر گفته و در میان وضو و آخر آن
بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله رواه مسلم
و در روایت ترمذی بعد از وضو وارد است بازیادتی اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی
من المتطهرین و در حصن حصین وارد است که بعد از فراغ نظر بسوی آسمان کرده شهادت
مذکور بگوید و ایضا بعد از فراغ از وضو سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
واتوب الیک بگوید رواه النسائی والحاکم فی المستدرک و در تمام وضو یا میانه یا آخر آن درود
باید گفت که در منهج العمال مروی است لا وضوء لمن لم یصل علی النبی رواه الطبرانی مرفوعا
و سوای این ادعیه در احادیث صحیحه ثابت نشده یا در احادیث ضعیفه است یا منقول
از سلف است و باید که در وضو مسواک کند البته که سنت مؤکده است و در حدیث صحیح است که
نمازی که بمسواک کند افضل است از نماز بغیر مسواک بهفتاد مرتبه رواه احمد والحاکم فی
المستدرک مرفوعا و احکام وضو از فرائض و سنن و مستحبات بتفصیل در فقه مذکور است بموجب
آن بعمل آرد و بعد از فراغ وضو دوگانه شکر الوضوء بگذارد که فضیلت آن در حدیث وارد است
رواه الترمذی وغیره اما از اوقات مکروهه که آن وقت طلوع و وقت غروب و وقت استوا است

نگزارد که هیچ نماز دران نمی شاید و بعد از صبح صادق تا طلوع آفتاب جز سنت و فرض نمی شاید
و بعد از نماز عصر تا نماز مغرب نیز نماز نمی شاید و درین هر دو وقت قضا توان گزارد ۰

ذکر اذان و ادعیهٔ آن و چون وقت اذان بگوید که در حدیث است هر که پنج نماز را اذان بدهد همه
گناهان ما تقدم او بخشیده شود رواه الترمذی مرفوعا و جواب اذان مثل ان واجبست باختیار محققان
و اکثر علما باستحباب آن قایل اند اما سخن گفتن در وقت اذان بالاتفاق مکروه است و بمجرد سماع
اذان مرحبا بالقائلین عدلا و مرحبا بالصلوة اهلا بگوید کذا فی الحدیث و در حدیث است هر که بگوید بعد
از اذان اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمد الوسیلة والفضیلة وابعثه مقاما محمود
الذی وعدته حلال شود او را شفاعت من روز قیامت رواه البخاری و بعد از تمامیت یکبار
درود بگوید کذا فی حدیث مسلم و در حیعلتین لا حول ولا قوة الا بالله گوید کذا فی حدیث مسلم و نیز در
حدیث است هر که وقت شنیدن اذان بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله رضیت بالله ربا و بمحمد رسولا و بالاسلام دینا بخشیده شود گناهان او رواه مسلم
و این را بعضی در اول گفته اند و بعضی در آخر و بعضی درمیان و درمیان اذان و اقامت دعا غنیمت داند
که وقت استجابت دعا است و در حدیث وارد است الدعاء بین الاذان والاقامة لا یرد رواه ابوداود
فاسئلوا الله العفو والعافیة فی الدنیا والآخرة رواه الترمذی ۰

ذکر سنت فجر و ادعیهٔ آن باید که سنت فجر را اهتمام دارد و فضل دران باتفاق اهل حدیث و فقه
السنت که در خانه بگذارد و اگر بمسجد باشد در گوشه بگذارد و البته میان صف نگذارد خصوصا در وقت
جماعت که مکروه است و نبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر هیچ سنتی متعهدتر از سنت فجر رواه البخاری
و مسلم و پیغمبر صلی الله علیه وسلم این دو رکعت بهتر است از دنیا و ما فیها رواه مسلم والترمذی و بعضی
علما واجب گفته اند و قرارت پیغمبر صلی الله علیه وسلم درین دو رکعت قل یا و قل هو الله بود رواه الترمذی
و ابن ماجه و بعد از ادای سنت فجر ۳ بار بگوید اللهم رب جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و محمد اسبعنی
اعوذ بک من النار که این چنین بود عمل آن سرور صلی الله علیه وسلم رواه ابن السنی و بعد از ان این
دعا بخواند اللهم اجعل لی نورا فی قبری و نورا فی قلبی و نورا بین یدی و نورا من خلفی و نورا عن یمینی
و نورا عن شمالی و نورا من فوقی و نورا من تحتی و نورا فی سمعی و نورا فی بصری و نورا فی شعری

و نوراً فی لحمی و نوراً فی دمی و نوراً فی عظامی اللہم اعظم لی نوراً و اعطنی نوراً و اجعل لی نوراً سبحان الذی تعطف بالعز و قال بہ سبحان الذی لبس المجد و تکرم بہ سبحان الذی لا ینبغی التسبیح الا لہ سبحان ذی الفضل و النعیم سبحان ذی المجد و الکرم سبحان ذی الجلال و الاکرام کہ در احادیث صحیحہ و حسنہ آمدہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در وقت برآمدن بجہت نماز صبح میخواندند رواہ مسلم مع زیادۃ فی بعض الالفاظ و تقدیم و تاخیر حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیہ السلام در وقت صبح این دعا میخواندند اگر فرصت دعا گفتن نجواند اللہم انی اصبحت لا استطیع دفع ما اکرہ و لا املک نفع ما ارجو و اصبح الامر بید غیری و اصبحت مرتہنا بعملی فلا فقیر افقر منی اللہم لا تشمت بی عدوی و لا تسوء بی صدیقی و لا تجعل مصیبتی فی دینی و لا تسلط علی من لا یرحمنی رواہ البیہقی فی الشعب و باید کہ درمیان سنت فجر و فرض آن این دعا بخواند یا حی یا قیوم یا بدیع السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام یا لا الہ الا انت اسئلک ان تحیی قلبی بنور معرفتک ابدا یا اللہ یا اللہ یا اللہ اللہم صلی علی محمد و علی آل محمد کہ منقول ست از بعضے از سلف ہر کہ این دعا گوید دل مردہ او زندہ گردد و شیخ الاسلام ابن تیمیہ این ہر دو اسم یعنے یا حی یا قیوم بسیار میخواندند و می گفتند کہ این را اثر عظیم ست در زندہ شدن دل مردہ و میفرمودند کہ این ہر دو اسم اعظم ہست و بعد از ادای سنت فجر پہلوی راست بر زمین رسانند کہ عمل پیغمبر بود صلی اللہ علیہ وسلم کما ورد فی حدیث الصحیحین و امام نووی این را سنت گفتہ

ذکر از خانہ بیرون آمدن بجہت جماعت نماز فرض

چون از خانہ بیرون آید بگوید بسم اللہ توکلت علی اللہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ فرشتگان بامر حق سبحانہ تعالی گویند ہدیت و کفیت و وقیت و تنحی عنہ الشیطان رواہ الترمذی مرفوعاً و قال حسن و نیز بگوید اللہم انی اسئلک بحق السائلین علیک و بحق ممشای ہذا الیک لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا ریاء و لا سمعۃ خرجت اتقاء سخطک و ابتغاء مرضاتک اسئلک ان تنقذنی من النار و ان تغفر لی ذنوبی انہ لا یغفر الذنوب الا انت پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ چنین کند موکل سازد حق سبحانہ و تعالی ہفتاد ہزار فرشتہ را کہ استغفار بجہت او کنند و متوجہ شود حق سبحانہ و تعالی بوجہ کریم خویش

بسوی او تا آنکه فارغ شود از نماز رواه الامام احمد و ابن ماجه

ذکر در آمدن در مسجد و برآمدن از ان و چون در مسجد در آید اول پای راست درون نهد
و بگوید اعوذ بالله العظیم و بوجهه الکریم و سلطانه القدیم من الشیطان الرجیم که عمل پیغمبر بود صلی الله علیه و آله
وسلم و فرموده هر که چنین گوید از جن محفوظ ماند تمام روز رواه ابو داؤد مرفوعا و بگوید بسم الله والصلوة
والسلام علی رسول الله اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب رحمتک و چون از مسجد بیرون آید اول
پای چپ بیرون نهد و بگوید بسم الله والصلوة علی رسول الله اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک
رواه الترمذی و ابن ماجه و نیز بگوید اللهم انی اعوذ بک من ابلیس و جنوده از شر شیاطین محفوظ ماند رواه ابن السنی

ذکر در بیان گزاردن نماز صبح بجماعت و دیگر نمازها و فضیلت صف اول و فضیلت تکبیر اول و بیان قرائت نماز فجر باید که نماز صبح بجماعت ادا کند که در حدیث متفق علیه
وارد است نماز بجماعت افضل است از نماز منفرد به بیست و هفت درجه و جماعت سنت موکده
است در روایت مشهوره از مذهب الامام الاعظم و شیخ ابن همام و دیگر محققان بوجوب آن قایل اند
و در حدیث است هر که نماز عشا بجماعت گزارد گویا نصف شب قیام نمود و کسی که نماز صبح بجماعت
گزارد گویا تمام شب قیام نمود رواه مسلم و غیره و در حدیث دیگر است که نماز جماعت در مسجد
که جمعه در ان ادا شود برابر پانصد نماز است و نماز در مسجد مدینه برابر پنجاه هزار نماز است و نماز در مسجد
حرام برابر صد هزار نماز است رواه ابن ماجه و قرائت در نماز فجر در هر دو رکعت باید که از صد آیة
زیاده نباشد و از چهل آیة کم نباشد و شصت آیة میانه است و بهتر آنست که از طوال مفصل
بخواند و آن از حجرات تا ذات البروج است و قصد آن کند که صف اول دریابد که افضل است
و جهد کند که تکبیر اولی ازو فوت نشود که در حدیث است هر که تا چهل روز تکبیر اولی در جماعت
یابد نوشته شود او را دو برائت یکی از دوزخ و یکی از نفاق رواه الترمذی و رجال اسناده ثقات
و در عوارف المعارف از سید الطائفه جنید بغدادی نقل میکنند که هر چیز را خلاصه است
و خلاصه نماز تکبیر اولی است و باید که در نماز از اول تا آخر بحضور دل باشد که در حدیث آمده است
لا صلوة لملتفت رواه الطبرانی و اکثر بزرگان نماز بی حضور را فاسد میدانند مثل معاذ بن جبل
و حسن بصری و سفیان ثوری و بشر حافی و امام غزالی و امام فخر رازی و غیرهم رضی الله عنهم و در حدیث صحیح

ہست لا یزال اللہ عزوجل مقبلا علی العبد فی صلوتہ مالم یلتفت فاذا التفت انصرف عنہ رواہ الامام
احمد وابو داؤد والنسائی والدارمی وابن خزیمہ فی صحیحہ والحاکم وصححہ کلھم ؛

ذکر در بعضی ادعیہ در نماز عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا روایت میکند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وقتے
کہ افتتاح صلوٰۃ میکردند میفرمودند سبحانک اللھم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا الہ
غیرک رواہ الترمذی وابو داؤد مختار در مذہب امام اعظم ہمین دعا است وادعیہ دیگر در نوافل
فرمودہ اند پس ادعیہ دیگر ذکر کنیم تا ہر کہ خواہد بعمل آرد و در وقت جلسہ بین السجدتین می فرمودند
اللھم اغفرلی وارحمنی وعافنی واھدنی وارزقنی رواہ ابو داؤد والترمذی والحاکم وصححہ
وبعد از تشہد البتہ بگوید اللھم انی اعوذبک من عذاب جہنم وعذاب القبر ومن فتنۃ المحیا والممات
ومن شر فتنۃ المسیح الدجال رواہ مسلم وغیرہ وفی روایۃ المسلم کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یعلمنا ہذا الدعاء کما یعلمنا السورۃ من القرآن وادعیہ دیگر در فتوح الاوراد مذکور ہست نیز بخواند
و دعائے کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم با ابوبکر صدیق رض فرمودند چون پرسید کہ یا رسول اللہ بیاموز
مارا دعائیکہ در تشہد بخوانیم قال قل اللھم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت
فاغفرلی مغفرۃ من عندک وارحمنی انک انت الغفور الرحیم متفق علیہ واز علی بن ابی طالب رض
مروی ہست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در آخر نماز بعد از تشہد میخواندند اللھم اغفرلی ما قدمت وما اخرت
وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت اعلم بہ منی انت المقدم وانت المؤخر لا الہ الا انت
رواہ مسلم وابو داؤد والترمذی والنسائی ؛

ذکر دوازدہم در ادعیہ بعد از نماز فرض بعد از سلام ہر فرض بگوید استغفر اللہ العظیم الذی
لا الہ الا ہو الحی القیوم واتوب الیہ اللھم انت السلام ومنک السلام والیک یعود السلام
فحیّنا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام تبارکت ربنا وتعالیت یا ذا الجلال والاکرام اللھم لا مانع
لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا رادّ لما قضیت ولا ینفع ذا الجد منک الجد سہ بار یا یکبار بخواند این ہر سہ
دعا در احادیث صحیحہ وارد ہست رواہ البخاری وغیرہ وبعد ازین ادعیہ در نماز صبح لا الہ الا اللہ
وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد یحیی ویمیت وہو علی کل شئی قدیر دہ بار بخواند کہ در حدیث
صحیح وارد ہست بعد از ان بگوید اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ واشہد ان محمدا

عبده و رسوله وان عیسی عبد الله و رسوله وابن امته و کلمته القاها الی مریم و روح منه وان الجنة حق والنار حق یکبار بخواند که در صحیحین وارد است هر که چنین شهادت بدهد حق تعالی او را داخل کند در بهشت بهر عملی که بوده باشد بعده دست تا منکبین بر دارد هر دعا که خواهد بکند تا نماز که بعد از وی سنت موکده است دعا بعد از سنت کند

ذکر سیزدهم در فضیلت نشستن بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب از انس بن مالک رض مروی است که فرمود صلی الله علیه وسلم هر که نماز صبح بجماعت بگزارد بعده بنشیند ذکر خدا بکند تا آنکه آفتاب طلوع شود بعده دو رکعت بگزارد باشد او را اجر یک حج و عمره تمام تمام تمام رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن و چند احادیث درین باب آمده است پس اینقدر البته باید نشست و در حدیث است هر که بنشیند در محل نماز خویش بعد از نماز صبح در حالتی که بذکر خدا مشغول باشد حرام کند الله تعالی او را بر آتش دوزخ رواه ابو یعلی و ابو الشیخ و در یک روایت است که واجب شود او را بهشت

ذکر ورد بعد هر نماز فرض بعد از هر نماز فرض بگوید سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار والله اکبر سی و چهار بار و کلمه توحید یکبار گناهان او بخشیده شوند اگرچه مثل کف دریا باشند رواه مسلم و ابو داود و آیة الکرسی بخواند و شهد الله و قل اللهم تا آخر بخواند که در هر یکی ازان فضیلت وارد است بعده بخواند سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین سه بار پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر که این را بعد از هر نماز سه بار بخواند او را بحسب بار افر اجر داده شود رواه الطبرانی بعده قل هو الله ده بار بخواند داخل شود در بهشت از هر در که خواهد رواه الطبرانی بعد ازان قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس یکبار بخواند بعده این دعا بخواند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از هر نماز میخواندند اللهم اجعل خیر عمری آخره و خیر عملی خاتمه و خیر ایامی یوم القاک رواه النسائی و تسبیحی که معمول مشائخ است بعد از نماز صبح صد بار بخواند لا اله الا الله الملک الحق المبین باشد او را امن از فقر و از وحشت قبر و حاصل شود او را بی نیازی از خلق رواه المستغفری و باید که بعد از هر پنج نماز پنج سوره بخواند که درین دو بیت مذکور است ؎ هر که خواند پنج سوره وقت پنج ٭ او نیابد رحمتی بی هیچ رنج ٭ فجر یس ظهر فتح و عصر عم ٭ شام واقع در عشا ملک است هم ٭ و در حدیث آمده که هر که این ده کلمات را بعد از هر نماز بگوید حق تعالی را یابد در جمیع حاجات خود کفایت کننده و بسنده پنج برای دنیا و پنج برای

آخرت حسبی الله لدینی حسبی الله لدنیائی حسبی الله لما اهمنی حسبی الله لمن بغی علی حسبی الله لمن کادنی بسوء

حسبی اللہ عند الموت حسبی اللہ عند المسائلۃ فی القبر حسبی اللہ عند الحساب حسبی اللہ عند المیزان حسبی اللہ عند الصراط حسبی اللہ لا الٰہ الا ہو توکلت وہو رب العرش العظیم و دعا بار بسیار خصوصا بعد از نماز صبح مروی است از مشائخ کہ ذکر آن موجب تطویل میشود اما درین قدر کفایت ہست اگر کسی مداومت نماید بران

ذکر دراد عیہ صبح و شام پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہرکہ بعد از صبح و عصر ۳ مرتبہ بگوید استغفر اللہ العظیم الذی لا الٰہ الا ہو الحی القیوم واتوب الیہ کفارت گناہان او شود اگرچہ باشد مثل کف دریا رواہ ابن السنی پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر بندہ کہ در صباح و مسا ہر روز بگوید بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شیء فی الارض ولا فی السماء وہو السمیع العلیم ضرر نکند او را ہیچ چیز رواہ ابو داؤد والترمذی وقال حسن صحیح پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہرکہ گوید در صباح و مسا الحمد للہ رب العالمین الرحمن الرحیم چہار مرتبہ شکر روز و شب او اکردہ باشد ہرکہ دو مرتبہ الحمد للہ رب العالمین بگوید ادا کردہ باشد شکر حق تعالی چنانکہ حق ادای شکر او ست رواہ الحافظ الصلاحی فی الیوم واللیلۃ پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہرکہ ہفت مرتبہ صبح و شام بگوید حسبی اللہ لا الٰہ الا ہو علیہ توکلت وہو رب العرش العظیم کفایت کند حق تعالی جمیع مہمات او را از دنیا و آخرت رواہ ابن السنی و رواہ ابو داؤد پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہرکہ در صباح بگوید فسبحان اللہ حین تمسون وحین تصبحون ولہ الحمد فی السموات والارض وعشیا وحین تظہرون یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی ویحیی الارض بعد موتہا وکذلک تخرجون ادراک کند ہرچہ از وفوت شود در تمام روز و ہرکہ در مسا گوید ہمچنین است رواہ ابو داؤد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہرکہ صباحاً و مساءً حم تنزیل الکتاب من اللہ العزیز الحکیم غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا الٰہ الا اللہ الیہ المصیر وآیۃ الکرسی بخواند در آن روز و در آن شب در حفظ الٰہی باشد رواہ ابن السنی والترمذی باسناد صحیح و فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہرکہ در صباح و شام ۳ بار اعوذ باللہ السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بگوید و بعد از ان سہ آیۃ از آخر سورہ حشر بخواند یعنی ہو اللہ الذی لا الٰہ الا ہو عالم الغیب والشہادۃ ہو الرحمن الرحیم ہو اللہ الذی لا الٰہ الا ہو الملک القدوس

السلام المومن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنى يسبح له ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم هفتاد هزار فرشته طلب رحمت از برای او کنند تا شام و از شام تا صبح و اگر بمیرد دران روز یا دران شب شهید مرده باشد رواه الترمذی وقال حسن غریب والدارمی و پیغمبر صلے الله علیه وسلم به بعضی از دختران خود تعلیم فرمودند که وقت صباح و مسا بگوید سبحان الله وبحمده لا قوة الا بالله ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن اعلم ان الله على كل شئ قدير وان الله قد احاط بكل شئ علما بعده فرمود علیه السلام بگوید این را هیچ کس در صبح و شام مگر که در حفظ الٰهی باشد رواه ابو داؤد والنسائی و پیغمبر صلی الله علیه وسلم میفرمودند اللهم بك اصبحنا وبك امسينا وبك نحيى وبك نموت واليك النشور ودر مسا می فرمودند اللهم بك امسينا وبك اصبحنا وبك نحيى وبك نموت واليك المصير رواه ابو عوانه وابن حبان فی صحيحهما ورواه ابو الشيخ و فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که گوید در صباح اللهم انى اصبحت اشهدك واشهد حملة عرشك وملائكتك وجميع خلقك انك انت الله لا اله الا انت وان محمدا عبدك ورسولك یکمرتبه ربع او از دوزخ آزاد شود و اگر دو مرتبه بگوید نصف و اگر سه مرتبه بگوید سه حصه و اگر چهار مرتبه بگوید بتمامه آزاد شود و در وقت مسا نیز همچنین است لیکن بجای اصبحت امسیت بگوید رواه ابو داؤد والترمذی وحسنه ورواه النسائی وزاد وحدك لا شريك لك بعد قوله لا اله الا انت واین ضابطه در جمیع ادعیه نگاه دارد یعنی وقت شام لفظ امسیت و امسی بگوید و پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هرگاه که صبح کند یکی از شما پس باید که بگوید اصبحنا واصبح الملك لله رب العالمين اللهم انى اسالك خير هذا اليوم وفتحه ونصره ونوره وبركته وهداه واعوذ بك من شر ما فيه ومن شر ما بعده در مسا نیز مثل این گوید رواه ابو داؤد و پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر که سید الاستغفار یعنی اللهم انت ربى لا اله الا انت خلقتنى وانا عبدك وانا على عهدك ووعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء لك بنعمتك على وابوء لك بذنبى فاغفر لى فانه لا يغفر الذنوب الا انت بگوید در صباح یا در مسا و دران روز یا دران شب بمیرد داخل شود در بهشت رواه البخاری والترمذی ولفظه وجبت له الجنة و پیغمبر صلی الله علیه وسلم این کلمات را صباح و مسا البته میخواندند اللهم انى اسالك العافية فى الدنيا والآخرة اللهم انى اسالك العفو والعافية فى دينى ودنیائے واہلے

دمالی اللهم استر عورتی و امن روعتی اللهم احفظنی من بین یدی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی
و اعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتی رواه ابو داؤد و غیره و رواه الحاکم و قال صحیح الاسناد و پیغمبر فرمود
صلی اللہ علیہ وسلم نگوید ہیچ یکی در صباح و مسا و رضینا باللہ ربا و بالاسلام دینا و بمحمد رسولا
مگر آنکہ حق باشد بر حق سبحانہ و تعالے کہ آن بندہ را راضی سازد رواه ابو داؤد و النسائی و الحاکم
و قال صحیح الاسناد ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ گفت کہ امر کرد مرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ بگویم
در صباح و مسا و وقت خواب این کلمات را اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة
رب کل شئ و ملیکہ اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی و شر الشیطان و شرکہ
رواه الترمذی و قال حسن صحیح و پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بگوید در صباح اللهم ما اصبح بی من نعمة
او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد و لک الشکر تحقیق ادا کردہ باشد
شکر آن روز را و ہر کہ در وقت مسا گوید ادا کردہ باشد شکر آن شب را رواه النسائی ہر کہ وقت
صبح بگوید بسم اللہ علی نفسی و اہلی و مالی ہیچ آفت برو نرسد چنین وارد شدہ در حدیث و اگر
در شب نیز گوید بہتر است و زبیر بن عوام رضی اللہ تعالے عنہ روایت میکند از پیغمبر صلی اللہ علیہ
وسلم کہ فرمود ہیچ کسے در اول شب و اول روز بگوید بسم اللہ ذی الشان عظیم البرہان شدید
السلطان ما شاء اللہ کان اعوذ باللہ من الشیطان مگر کہ از شیطان و لشکر او محفوظ ماند رواه
الحاکم فی تاریخہ صاحب فتوح الاوراد گوید کہ این مجرب فقیر است باید کہ دوستان عامل شوند و باید
کہ اختتام ادعیہ برین درود نمایند و این درود سہ بار بخوانند اللهم صل علی سیدنا محمد بعدد کل ذرة
الف الف مرة افضل صلوٰتک و اکمل تحیاتک علی عدد معلوماتک من الازل الی الابد صلوٰة
تکون لک رضا و لحقہ اداء ابین یدی کل نفس و لحظة و لمحة و طرفة یطرف بها اہل السموات و الارض
و کل شئ ہو فی علمک کائن او قد کان و علی آل سیدنا محمد و بارک وسلم کذلک و باید کہ درین
ہر دو وقت مسبعات عشر بخوانند و آن اینست سورۂ فاتحہ ہفت مرتبہ قل یا ہفت مرتبہ قل ہو اللہ
ہفت مرتبہ قل اعوذ برب الفلق ہفت مرتبہ قل اعوذ برب الناس ہفت مرتبہ بعدہ کلمہ
تمجید یعنی سبحان اللہ و الحمد للہ و لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر ہفت مرتبہ عدد ما علم اللہ و زنة
ما علم اللہ و ملاء ما علم اللہ یکبار بعدہ درود ہفت مرتبہ بعدہ دعاء ماثورہ یعنی اللهم

اغفر لی ولوالدی وللمومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منہم والاموات ہفت مرتبہ بعدہ اللہم یا رب افعل بی وبہم عاجلا و آجلا فی الدین والدنیا والآخرۃ ما انت لہ اہل ولا تفعل بنا یا مولانا ما نحن لہ اہل انک غفور حلیم جواد کریم ملک بر رؤف رحیم ہفت مرتبہ و بہر سورتہا بسم اللہ الرحمن الرحیم البتہ البتہ بگوید و این مسبعات عشر معمول مشائخ ہست و مروی است از خضر علیہ السلام و اکثر مشائخ در اوراد صبح نود و نہ نام باریتعالے میخوانند و پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم حق سبحانہ وتعالے را نود و نہ نام است ہر کہ بشمارد آنرا داخل شود در بہشت رواہ البخاری ومسلم والترمذی والنسائی وغیرہم و در روایت دیگر بخاری آمدہ لا یحفظہا احد الا دخل الجنۃ و باید کہ بعد از نماز صبح سورۂ یسین نیز بخواند کہ فضل آن در احادیث وارد است صبح و شام از مشائخ عظام ادعیہ بسیار وارد است کہ ایراد ہمہ آن موجب تطویل است باید کہ بر قدر اقتصار نماید ذکر نماز اشراق و ادعیہ بعد طلوع آفتاب چون ورد بعد از نماز صبح تمام شود و آفتاب مقدار یک نیزہ بلند شود نماز اشراق بگذارد و آن دو رکعۃ است کما ورد فی حدیث الترمذی من صلی الصبح فی جماعۃ ثم قعد یذکر اللہ حتے تطلع الشمس ثم صلی رکعتین کانت لہ کاجر حجۃ وعمرۃ تامۃ تامۃ تامۃ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث و در بعضی روایت چہار آمدہ است چنانکہ در روایت ابو داؤد آمدہ و باید کہ درین دو رکعت در اول آیۃ الکرسی و در آخر آمن الرسول تا آخر بخواند بعدہ این دعا بخواند اللہم انی لا استطیع دفع ما اکرہ ولا املک نفع ما ارجو اصبحت مرتہنا بعملی واصبح امری بید غیری فلا فقیر افقر منی اللہم لا تشمت بی عدوی ولا تسوء بی صدیقی ولا تجعل مصیبتی فی دینی ودنیانی ولا فی الآخرۃ ولا تجعل الدنیا اکبر ہمی ولا مبلغ علمی ولا تسلط علی من لا یرحمنی اللہم انی اعوذ بک من الذنوب التی یزیل بہا النعم و من الذنوب التی توجب بہا النقم برحمتک یا ارحم الراحمین و اگر چہار رکعۃ بخواند در دوگانہ دوم قل یا و قل ہو اللہ احد بخواند بعدہ این دعا بخواند و بعد از سلام دعاء استخارہ بخواند و آن اینست اللہم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و اسالک من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللہم انی لا املک لنفسی ضرا ونفعا ولا موتا ولا حیوۃ ولا نشورا ولا استطیع ان اخذ الا ما اعطیتنی ولا ان اتقی الا ما وقیتنی اللہم وفقنی لما تحب وترضی من القول

والفعل والعمل فی عسر وعافیۃ اللهم خرلی واختر لی ولا تکلنی الی اختیاری اللهم اجعل الخیرۃ فی کل
قول وعمل اریدہ فی ہذا الیوم واللیلۃ بعد ازان دعاء ابی ذر رض بخواند کہ فضیلت آن بسیار است و آن اینست اللهم
انی اسألک ایمانا دایما واسألک قلباً خاشعا واسألک علما نافعا واسألک یقینا صادقا واسألک
دینا قیما واسألک العافیۃ من کل البلیۃ واسألک دوام العافیۃ واسألک الشکر علی العافیۃ
واسألک الغناء عن الناس در حدیث آمدہ کہ گفت جبرئیل علیہ السلام یا محمدؐ سوگند بخدا آنکہ
ترا مبعوث کردہ بحق دعا نکند ہیچ یکی از امت تو باین دعا مگر بخشیدہ شود او را گناہان اگرچہ
از کف دریا و اکثر از ذرات خاک باشند

ذکر در فضیلت علم و درس و تدریس بعد ازان اگر عالم است بدرس مشغول شود و در
حدیث آمدہ ساعۃ من عالم متکئ علی فراشہ ینظر فی علمہ خیر من عبادۃ العابد سبعین عاما
رواہ الدیلمی فی الفردوس عن جابر و ایضا فیہ مرفوعا فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم
ان اللہ عزوجل وملائکتہ واہل السموات والارضین حتی النملۃ فی جحرہا وحتی الحوت فی البحر
لیصلون علی معلم الناس الخیر رواہ الترمذی عن ابی امامۃ و ایضا فیہ مرفوعا العلماء
ورثۃ الانبیاء تحبہم اہل السماء و تستغفر لہم الحیتان فی البحر اذا ماتوا الی یوم القیامۃ و اگر قوت
درس نباشد طلب علم کند کہ در حدیث است طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم رواہ ابن ماجۃ
والبیہقی وغیرہما و احادیث در طلب علم بسیار است و اگر ضرورتی دارد بکسب مشغول شود
برای خود و برای عیال خود و اگر طالب حق است او را بعد از فراغ از علم فرائض و واجبات
ہیچ چیزے بہتر از مشغولی بشغل قلبی نیست پس بذکر مشغول شود یا بنماز نوافل یا تلاوت
قرآن مشغول شود و خود را ہیچ حال مہمل و معطل نگذارد

ذکر در نماز ضحی و فضیلت آن ابو ہریرہ رض روایت می کند کہ وصیت فرمود خلیل من
یعنی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بسہ چیز سہ۳ روزہ از ہر ماہ داشتن و دو۲ رکعت نماز ضحی خواندن
و آنکہ وتر قبل از خواب کنم رواہ البخاری و مسلم و در حدیث است کہ ہر کہ محافظت کند بر دو رکعت
ضحی بخشیدہ شود گناہان او اگرچہ باشد مثل کف دریا رواہ الترمذی و احمد و ابن ماجۃ و وقت
او آنچہ از حدیث صحیح معلوم میشود آنست کہ بعد از یک پہر روز باشد و فی بعض الکتب و وقتہا

المختار عن مضی ربع النہار و در حدیث است ہر کہ چہار رکعت ضحی بگزارد بنا شود برای او خانہ در بہشت
رواہ الطبرانی و عمل پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در صلوٰۃ ضحی اکثر اوقات ہمین چہار رکعۃ بود چنانکہ
معاذ رضی اللہ عنہ روایت میکند کہ پرسیدم از عائشہ رضی اللہ عنہا کہ چند رکعت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نماز
ضحی میگزاردند گفت چہار رکعت میگزاردند و زیادہ میکردند آنچہ حق تعالی خواستہ است رواہ مسلم
و اکثر آن تا دوازدہ رکعت آمدہ است و در حدیث مرفوع آمدہ است ہر کہ دو رکعت ضحی بگزارد
از غافلان نوشتہ نشود و ہر کہ چہار گزارد از محسنان نوشتہ شود و ہر کہ شش رکعۃ بگزارد از
قانتان نوشتہ شود و ہر کہ ہشت رکعۃ بگزارد از فایزان نوشتہ شود و ہر کہ دہ رکعۃ گزارد در آن روز
ہیچ گناہ بر و نوشتہ نشود و ہر کہ دوازدہ رکعۃ بگزارد بنا کند حق تعالے او را خانہ در بہشت
رواہ ابو نعیم و البیہقی و فی الترمذی و ابن ماجۃ بنی اللہ لہ فی الجنۃ قصرا من ذہب و در بعضی از کتب
مذکور است ہر کہ دوازدہ رکعت نماز ضحی بگزارد در ہر رکعت بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی یکبار خواند و
قل ہو اللہ احد سہ بار نازل شود از ہر آسمان ہفتاد فرشتہ ہمراہ ایشان کاغذہای سفید
و قلمہای نور باشد بنویسند مر عامل را حسنات یعنی ثواب آن تا نفخ صور و چون روز قیامت
شود بیایند آن فرشتگان و با ہر فرشتہ بہشت باشد و بگویند برخیز ای صاحب قبر کہ تو از
اہل امن ہستی انتہی پس وقتی کہ توفیق یابد دوازدہ رکعۃ بگزارد و گرنہ از چہار کم نکند و بوقت
ضرورت دو رکعۃ بگزارد و قرأت در آن والشمس و الضحی کند یا قل ہو اللہ احد دہ بار
بخواند در ہر رکعت بعد از نماز ضحی صد بار بگوید اللہم اغفر لے وارحمنی و تب علی انک انت التواب
الرحیم الغفور بعد از آن سیزدہ کرت این دعا بخواند کہ در سرد شدن دل از دنیا تاثیر عجیب دارد
بعد از تسمیہ بگوید اللہم صغر الدنیا باعیننا و عظم جلالک فی قلوبنا اللہم وفقنا بمرضاتک و ثبتنا
علی دینک و طاعتک بفضلک و کرمک و برحمتک یا ارحم الراحمین

ذکر نماز استخارہ پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم وقتی کہ قصد کند یکی از شما کاری را پس
باید کہ دو رکعت استخارہ بگزارد بعدہ این دعا بخواند اللہم انی استخیرک بعلمک و استقدرک
بقدرتک و اسألک من فضلک العظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام
الغیوب اللہم ان کنت تعلم ان ہذا الامر خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبۃ امری او عاجل امری

والعلہ فاقدرہ لی ویسرہ لی ثم بارک لی فیہ وان کنت تعلم ان ہذا الامر شر لی فی دینی ومعاشی وعاقبۃ امری
واجلہ فاصرفہ عنی واصرفنی عنہ واقدر لی الخیر حیث کان ثم ارضنی رواہ البخاری والاربعۃ ودرین
دوگانہ قل یا ایہا الکافرون وقل ہو اللہ بخواند وصاحب فتوح الاوراد میفرماید کہ مختار این فقیر
آنست کہ اول حدید وآخر حشر بخواند وگرنہ آیۃ الکرسی وآمن الرسول بخواند کہ فضل بسیار دارد
و درود عا لفظ او کہ از شک راوی واقع شدہ بلفظ او بخواند تا جامع بین الروایتین باشد ودر
لفظ ہذا الامر مطلب خود دردل گذارد ودر جمع الجوامع حدیث آمدہ ہر کہ ہفت مرتبہ استخارہ کند
وہر بار دعای مذکور بحضور دل با معنی بخواند ہر چہ بعد از ان خاطرش بران قرار گیرد بمنزلۂ وحی است
انتہی ودر حدیث است از سعادت ابن آدم است استخارہ او درہر کار واز شقاوت اوست ترک استخارہ
رواہ الحاکم فی المستدرک والترمذی این صلوۃ استخارہ غیر از صلوۃ استخارہ است کہ ہر روز بخواند

ذکر دعاہائی کہ در تمام روز باید خواند پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در روزی صد بار
کلمۂ توحید بخواند یعنے لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیء قدیر باشد
او را ثواب برابر کسے کہ دہ بردہ آزاد کردہ باشد ونوشتہ شود او را صد عمل نیک ومحو کردہ شود ازو
صد بدی و باشد او را پناہ از شر شیطان تمام روز ونیارد ہیچ یکی عملی ازو فضل روز قیامت
مگر کسی کہ بسیار از وی گفتہ باشد رواہ البخاری ومسلم وہمین کلمہ با زیادتی یحیی ویمیت وہو حی
لا یموت بیدہ الخیر وہو علی کل شیء قدیر در بازار بگوید بنویسد حق تعالے برای وی ہزار ہزار عمل
نیک یعنی دہ لک ومحو کند ازو ہزار ہزار گناہ وبلند کند او را در بہشت ہزار ہزار درجہ رواہ الترمذی
وابن ماجہ واحمد والحاکم فی المستدرک وابن السنی وبنا کردہ شود او را خانۂ در بہشت رواہ
الترمذی والنسائی انتہی وباید کہ در ہر روزی صد بار بگوید سبحان اللہ وبحمدہ کہ ثواب آن در حدیث
بسیار آمدہ ونیز کلمۂ طیب لا الٰہ الا اللہ محمد الرسول اللہ ہر روز صد بار بگوید در حدیث آمدہ
کہ باشد روی او در روز حشر مانند ماہ شب چہار دہم واین گفتن کلمہ طیب صد بار اکثر در عمل
بزرگان در وقت مغرب آمدہ ودیگر باید کہ صد بار لا حول ولا قوۃ الا باللہ ہر روز بگوید
کہ در حدیث است کہ ہر کہ صد بار بگوید این کلمہ را نرسد او را فقر ہرگز رواہ ابن ابی الدنیا
مسندا مرفوعا ودر روایت دیگر ہست کہ این کلمہ گنجی ہست از گنجہای بہشت ودر حصن حصین

در فضل لاحول ولا قوۃ الا باللہ آمدہ آنہا دوا من تسعۃ وتسعین داء ایسرہا الہم رواہ مالک فی الموطا والحاکم فی المستدرک وباید کہ ہر روز بگوید اللہم بارک لی فی الموت وفیما بعد الموت ببینت ویکبار داخل شود در بہشت بغیر حساب وفی الحدیث قیل یا رسول اللہ ہل یحشر مع الشہداء احدا قال نعم یذکر الموت فی الیوم واللیلۃ عشرین مرۃ وباید کہ کلمہ رد کفر ہر روز بگوید وآن اینست اللہم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا وانا اعلم واستغفرک لما لا اعلم رواہ الطبرانی ورواہ ابو یعلی وقال ثلث مرات وباید کہ این دعا بخواند اللہم انی اسالک صحۃ فی ایمان وایمانا فی حسن خلق ونجاح یتبعہ فلاح ورحمۃ منک وعافیۃ ومغفرۃ منک ورضوانا در ہر روز وہر شب این دعا را جناب رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بسلمان فارسی رض تعلیم فرمودند رواہ الطبرانی فی الاوسط ودر وقتی کہ روز بسیار گرم باشد بگوید لا الہ الا اللہ ما اشد حر ہذا الیوم اللہم اجرنی من حر نار جہنم ودر وقتی کہ بسیار سرد باشد بگوید لا الہ الا اللہ ما اشد برد ہذا الیوم اللہم اجرنی من زمہریر جہنم حق تعالے میفرماید گواہ باش ای دوزخ من آزاد کردم این بندہ را از عذاب دوزخ رواہ البیہقی وغیرہ ودر شب گرم یا سرد نیز گوید بجای ہذا الیوم ہذہ اللیل بگوید ودر حدیث آمدہ پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بر من درود فرستد در روزی ہزار مرتبہ نمیرد تا نہ بیند مقام خود در بہشت رواہ الحافظ المقدسی ودر حدیث وارد است کہ پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ قل ہو اللہ احد در روزی ... بار بخواند گناہ پنجاہ سالہ او بخشیدہ شود مگر قرض رواہ الترمذی وقال حسن غریب

ذکر در فضیلت تلاوۃ قرآن بدانکہ در فضیلت تلاوۃ قرآن احادیث بسیار آمدہ وفی الحدیث الاحمد والترمذی والحاکم اہل القرآن ہم اہل اللہ خاصۃ وفی الحدیث حملۃ القرآن اولیاء اللہ فمن عاداہم فقد عاد اللہ ومن والاہم فقد والی اللہ رواہ البخاری وغیرہ ودر حدیث است فضل قرآن بر سائر کلام مثل فضل رحمن است بر سائر مخلوقات وفی الحدیث ہر کرا حق سبحانہ وتعالے حفظ قرآن دادہ است واو گمان کند کہ دیگری را از من زیادہ دادہ است تحقیق او غلط عظیم نعم را رواہ البخاری سفے تاریخہ والبیہقی مرسلا وایضا فیہ حق تعالے

میفرماید ہر کہ مشغول کند او را قرآن و ذکر من از سوال من یعنی از ادعیہ خواندن بدہم او را
افضل از انچہ بسایلان بدہم رواہ النسائی مرفوعا و رواہ الترمذی والحاکم مرفوعا ہر کہ قرآن
خواند و عمل کند بروپوشانیدہ شود پدر و مادر او را تاج روز قیامت کہ روشنی آن خوبتر
از روشنی آفتاب باشد در دنیا پس چہ گمان دارید بآن کسی کہ قرآن خواندہ و عمل کردہ است
و فی الحدیث قرات قرآن در غیر مصحف موجب ہزار درجہ است و در مصحف مضاعف میشود
تا دو ہزار درجہ رواہ الطبرانی وغیرہ مرفوعا و دیگر احادیث بسیار است و فضل قرآن خواندن
در شب بسیار است چنانکہ مذکور است در شب خواہد شد انشاء اللہ تعالی پس چون از ادعیہ
و اذکار و تلاوت قرآن و از درس و تعلیم فارغ شود طعام تناول کند کہ عمل اکثر بزرگان ہمین بودہ است

ذکر در بیان آداب طعام خوردن و ادعیہ آن باید کہ در اول و آخر دست بشوید
کہ سبب برکت است رواہ ابو داؤد و اول شستن سبب وسعت رزق است و نشستہ خورد
و نہ استادہ کہ منہی است رواہ مسلم و شروع طعام بہ بسم اللہ کند کہ نزد جمہور علما مستحب است
و بعضی علما واجب گفتہ اند و اگر در اول فراموش شود و در اثنای طعام خوردن یاد آید بگوید بسم اللہ
اولہ و آخرہ رواہ ابو داؤد و در رواہ الترمذی و بہتر آنست کہ گوید بسم اللہ خیر الاسماء بسم اللہ
الذی لا یضر مع اسمہ شیئ فی الارض ولا فی السماء وہو السمیع العلیم اللہم اجعل فیہ برکۃ و عافیۃ
و شفاء کہ آن طعام ضرر نمیکند رواہ ابو الشیخ عن عبد اللہ ابن مسعود و صححہ الشیخ ابن القیم و از
ابن عطیہ مروی است کہ وقت حضور طعام بگوید اللہم اجعلہ رزقا طیبا مبارکا لا تبعیۃ فیہ ولا حساب
تحقیق ادای شکر آن طعام نمودہ باشد و از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم روایت می کنند
کہ بہر لقمہ بسم اللہ میفرمودند رواہ الترمذی و در میان ہر دو لقمہ حمد خدا میکردند و اگر
بسم اللہ مطلقا فراموش شود در آخر قل ہو اللہ ۳ مرتبہ بخواند و باید کہ بر سفرہ نمک حاضر باشد
و اول و آخر بچشد کہ موجب شفا است از ہفتاد رحمت کذا فی العوارف و بہ نیت قوت
بر عبادت بخورد و علامت صدق این آنست کہ بر قدر کفایت اختصار کند و از سیری بپرہیزد
کہ موجب سستی است و تکلف در تنعم نکند و ہر چہ موجود باشد بخورد و پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ
وسلم خوبترین نان خورش نمک است رواہ ابن ماجہ و باید کہ با یاران مجتمع بخورد کہ سبب برکت است

رواه ابو داود و ابن ماجه و با متقیان بخورد و از خانهٔ متقیان بخورد که چنین است امر آن سرور صلی الله علیه وسلم و گرم نخورد زیرا که گرم خوردن زیان دارد چنانکه در طب مقرر است و بدا راست بخورد و آب هم بدست راست آشامد که این هر دو عمل بدست چپ کردن عمل شیطان است رواه مسلم و از پیش خود خورد و از میان طبق بخورد و از بالای آن نیز نخورد که برکت نازل میشود بر بالای آن رواه ابو داود و الترمذی و اگر اطعمه مختلف باشد از جانب دیگر خوردن روا است و نفخ در طعام نکند و بوی نکند و در بار بار نخورد که نهی ازین هر سه در حدیث وارد است و عیب طعام نکند اگر خوش آید خورد و گرنه ترک کند کذا فی الحدیث و در احادیث صحیحه مدح طعام وارد است چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقت خوردن سرکه مکرر فرمودند نعم الادام الخل کما فی البخاری و شیر را نیز تعریف فرموده اند در وقت نوشیدن آن میفرمودند اللهم بارک لنا فیه و ازدنا منه و در طعام دیگر میفرمودند اللهم بارک لنا فیه اطعمنا خیرا منه رواه ابو داود و ابن ماجه و الترمذی و گوشت را میفرمودند سید الطعام و اگر چیزی شیرین پیش آید البته از و چیزی بخورد که درین امر است از آن سرور صلی الله علیه وسلم رواه البیهقی و باید که به سه انگشت بخورد و عند الحاجت استعانت برابع جائز است و اگر خرما خورد و تر خورد چنین است در حدیث و از میوها انگور و خربزه را بسیار دوست میداشت آن سرور صلی الله علیه وسلم و اگر از دست چیزی بیفتد بر داشته بخورد و اگر در طبق طعام یا شوربا مگس بیفتد او را غوطه دهد که در یک بازوی او شفا است و در دیگر زحمت است مقدم میکند بازوئی را که در وزهر است رواه ابن ماجه مرفوعا و باید که خادم را از آن طعام که خود خورد البته چیزی بدهد اگرچه یک لقمه یا دو لقمه باشد علی الخصوص کسی که پخته است چنانکه در حدیث مسلم و غیره آن وارد است و باید که بر خوان نخورد بلکه بر نطع یا سفره بخورد که این سنت است و اگر از سفره چیزی بر زمین افتد آنرا برداشته پاک کرده بخورد که از فقر و اضطرار مامون شود و رزق واسع گردد و باید که اهتمام تمام کند که لقمه حلال باشد که در قرآن و در حدیث تاکید بدان بسیار واقع است در حدیث است هر که لقمه از حرام بخورد مقبول نمیشود نماز او تا چهل روز دعا او قبول نمیشود تا چهل صباح و هر گوشتی که از حرام

بر بدن زیاده شود و دوزخ باد سزاوار تر است و حلال محض آنست که فتوح بی طمع رسد از جائی که یقین حرمت نباشد یا کسب بوجه شرع کند یا آنکه بعد از ممنوعه نخورد و باید سیر نخورد که سبب سستی عبادت است ذکره فی جمع الجوامع عن انس مرفوعا و در حدیث آمده اکثرهم شبعا اکثرهم جوعا یوم القیامة رواه الترمذی وغیره و باید که مشتهی نخورد مطلقا که منع است ازان و بعد از خوردن انگشتان بلیسد که سنت است رواه البخاری و مسلم و باید که در طبق انقدر بگذارد که کسی را بکار آید وگرنه طبق را بلیسد و بعد از فراغ از طعام شکر گوید که در حدیث است که حق تعالی راضی میشود ازان بنده که بعد از طعام و شراب حمد میکند رواه مسلم پس باید که چنین گوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة که تمام گناهان ماتقدم بخشیده شود رواه الترمذی ابو داؤد و ابن ماجه کلهم مرفوعا و پس از طعام خلال کند که سنت قولی وهم فعلیست و خلال از نی نکند که منع است ازان و باید که بعد از فراغ دست بشوید که این سنت قولی است وهم فعلی و مسح بر دمال مباح است در مرتبه آخره و در مرتبه اوی منع است و بعد از طعام متصل نخسپد که در حدیث است اذیبوا طعامکم بذکر الله والاتناموا علیه فتقسی قلوبکم رواه فی عمل الیوم واللیلة و بعد از آنکه پاره از طعام هضم شود قیلوله کند که سنت است و قیلوله خواب نیم روز را گویند و قیلوله موجب قوت است بر قیام شب و اعمال خیر کما ورد استعن علی قیام اللیل بالقیلولة ذکره فی کنز العباد وغیره والله الموفق والمعین بستعین و آب استاده نخورد و بیکدم نخورد بلکه بسه دم بیاشامد که سنت است اول بسم الله گوید و آخر الحمد لله گوید بعده این دعا بخواند الحمد لله الذی جعل الماء برحمته عذبا فراتا ولم یجعله بذنوبنا ملحا اجاجا که عمل آن سرور است صلی الله علیه وسلم تمام شد

ذکر آداب طعام خوردن و آب نوشیدن

ذکر نماز فی الزوال و نمازی که بجهت ادای دین از انحضرت صلی الله علیه وسلم منقول است

بعد از زوال متصل برخیزد و نماز فی الزوال بگزارد که درین ساعت دروازه های آسمان کشاده میشود رواه الترمذی و آن چهار رکعت است و قرأت دران بعد از فاتحه آیة الکرسی و قل هو الله سه بار است در حدیث است که حق تعالی او را ثواب صدیقان و شهیدان دهد و برای ادای دین چهار رکعت نماز درین وقت مروی است قرارت درین بعد از فاتحه

آیة الکرسی و قل هو الله احد و بعد از سلام بخواند قل اللهم مالک الملک تا بغیر حساب بعد و این دعا
بخواند اللهم یا کاشف الغم یا مجیب دعوة المضطرین یا رحمن الدنیا والآخرة و رحیمهما ارحمنی
رحمة تغنینی بها عن رحمة من سواک و اقض دینی حق سبحانه و تعالی ویرا از قرض خلاص کند
ذکر نماز ظهر و اعمالیکه در میان ظهر و عصر است چون در مسجد بجهت ادای نماز
ظهر و غیر آن بیاید ابتدا تحیت مسجد کند و در حدیث وارد است وقتیکه یکی از شما در آید
پس ننشیند تا آنکه دو رکعت نماز نگزارد رواه البخاری و مسلم و اگر وقت دوگانه نباشد
یا توفیق نیابد باید که کلمه تمجید بخواند که بجای تحیت میشود و باید که در مسجد کلام بی ضرورت
نکند که منهی است و اگر در مسجد جماعتی دست برای دعا بردارند باید که خود هم بردارد کذا
فی البخاری و در مسجد بیع و شرا ممنوع است و منع از خواندن شعر کند و منع کند از
حلقه نشستن در روز جمعه قبل از نماز و در مسجد کسی را که سوال کند باو از بلند
دادن مکروه فرموده اند و بعد از شنیدن اذان ظهر جواب و ادعیه آن چنانکه گذشت
سنت ظهر بخواند و بعد از ان نماز فرض بجماعت بگزارد و بعده دو رکعت سنت
مؤکده بگزارد بعده اورادی که بعد هر پنج نماز مروی است بخواند بعده چهار رکعت
بگزارد و در حدیث مرفوع وارد است هر که محافظت نماید بر چهار رکعت قبل از ظهر
و چهار رکعت بعد از و حرام کند حق تعالی آتش دوزخ را برو رواه احمد و الترمذی و
النسائی و ابن ماجه و اگر این دو وقت نماز تسبیح بخواند بهتر است و باید که وقت مابین
و العصر را اکثر بخواند درود معمور دارد و بزرگان صد مرتبه درود بعد از ظهر فرموده اند
و افضل آنست که این درود بخواند اللهم صل علی محمد و آله صلوة تکون لک رضا و لحقه
اداء و در فواید سراجی که کتاب حدیث است می آرد هر که این درود سه صد و سه مرتبه بخواند
هر روز حق تعالی دری در قبر او مفتوح سازد با جمال با کمال آن سرور صلی الله علیه و سلم
مشاهده نماید و مشرف باین دولت تا قیامت باشد و فرمود صلی الله علیه و سلم
که اقرب ترین مردم بمن روز قیامت کسی است که بسیار فرستد بر من درود رواه الترمذی
و بعضی از صیغه های درود مع فضایل آن بعد ازین مذکور خواهد شد در ذکر ادعیه بعد از جمعه

و در فضائل درود احادیث بسیار وارد است و در فتوح الاوراد زیاده از پنج ورق در فضایل
درود نوشته هر که خواهد دران مطالعه کند

ذکر در بیان اعمالیکه از وقت عصر تا بوقت مغرب است چون وقت عصر شود
تجدید وضو کنند و صلوة وسطےٰ بر مذهب مختار همین نماز عصر است تا باید که باین نماز اهتمام بسیار کنند
و تاخیر تا وقت مکروه نماید و آن زرد شدن آفتاب است در حدیث است که آن نماز منافقان است
رواه ابو داؤد و مسلم و نماز درین وقت مکروه است واشد کراهت و وقت آن بعد از ظل
مثلین سوای فی الزوال است و جماعت در نماز عصر فضل بسیار دارد و در سنت عصر که مستحب است
نیز اهتمام باید و در حدیث است هر که این چهار رکعت بگزارد حرام کند حق تعالی بر وی آتش دوزخ
رواه الطبرانی و باین چهار رکعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امیر المومنین علی را کرم الله وجهه
وصیت فرموده اند علےٰ کرم الله وجهه میگوید ترک نمیکنم این را بجهت وصیت آن سرور
صلے الله علیه وسلم مادام که زنده باشم رواه البخاری ذکره فی جمع الجوامع و قرارت درین
چهار رکعت در اولے اذا زلزلت و در ثانیه والعادیات و در ثالثه القارعة و در رابعه
الهٰکم التکاثر در حدیث مروی است و در فرض عصر قرارت والسماء ذات البروج و والسماء
والطارق و امثال آنها در حدیث آمده رواه ابوداؤد و الترمذی و غیرهما و در فقه
مذکور است که اوساط مفصل یعنی از والسماء ذات البروج تا لم یکن در عصر و عشا بخواند و باید
که ما بین عصر و مغرب را معمور دارد باوراد و اذکار بعد از ادعیه که بعد هر فرض است و
از جمله اعمال که درین وقت است آنست که استغفار صد بار گوید هر استغفار که خواهد و بهتر
آنست که چنین گوید اللهم اغفرلی وتب علےٰ انک انت التواب الرحیم یا چنین گوید
استغفر الله من جمیع کره الله قولا و فعلا و عملا و خاطرا و ناظرا یا گوید اللهم اغفرلی
و لوالدی و لجمیع المومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات و باید که مسبعات
عشر نیز بخواند قبل از غروب متصل بدان

ذکر بعد از غروب اگر صایم باشد افطار کند و تعجیل افطار مستحب است یعنی قبل از
ادای مغرب و قبل از اشتباک نجوم مگر در ایام غیم که تاخیر مستحب است و وقت افطار صوم

دعای افطار باید کرد و آن اینست بسم الله والحمد لله اللهم لک صمت وعلی رزقک افطرت
وعلیک توکلت سبحانک وبحمدک تقبل منی انک انت السمیع العلیم و بگوید الحمد لله الذی اعانی
فصمت ورزقنی فافطرت اللهم انی اسالک برحمتک التی وسعت کل شئ ان تغفر لی
ذنوبی و افطار بعد غروب خرما کند یا بچیزیکه او را آتش نرسیده باشد و اگر خرما حاضر نباشد
بجرعه آب افطار کند که چنین بود عمل آن حضرت صلی الله علیه وسلم و در فضایل روزه
احادیث بسیار آمده پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هرکه یک روزه دارد برای خدا تعالی
دور دارد روی او هفتاد ساله راه از دوزخ رواه البخاری ومسلم واحمد والترمذی
والنسائی و در حدیث آمده خواب روزه دار عبادت است وعمل او مضاعف و دعای او
مستجاب است وگناه او مغفور است رواه البیهقی فی الشعب و در حدیث است
روزه سپر است مادام که پاره نکرده است آنرا بدروغ یا غیبت رواه الطبرانی فی الاوسط
و در حدیث آمده سوگند بخدائی که روح محمد در قبضهٔ قدرت اوست هرآئینه بوی دهن روزه دار
خوشبوتر است نزد حق تعالی از بوی مشک رواه مسلم واحمد والنسائی و در حدیث است
هرکه روزه دار را افطار کناند او را اجر مثل اجر روزه دار است و نقصان نمی شود از
اجر صائم هیچ چیز رواه احمد والترمذی وابن ماجه و چون قصد روزهٔ نفل کند باید
که روز دوشنبه و پنجشنبه و جمعه نگاه دارد که عمل آن سرور بود صلی الله علیه وسلم رواه احمد
وابن ماجه و در حدیث صحیح مرفوعا وارد است احب الصیام الی الله صوم اخی داؤد و روزه
بیض البته نگاه دارد و ذکر آن در ماه رجب خواهد آمد و در فضیلت صوم ماه رمضان که فرض است
احادیث بسیار آمده در اصل کتاب نظر کند

ذکر نماز مغرب و ادعیهٔ آن چون اذان شام شنود این دعا بخواند اللهم هذا اقبال
لیلک وادبار نهارک واصوات دعائک وحضور صلوتک وشهود ملائکتک فاغفر لی
ذنوبی وتجاوز عنی سیاتی که در حدیث ابی داؤد وبیهقی وارد است و در حصن حصین و اذکار
نووی نیز مذکور است و درمیان اذان مغرب وتکبیر از مقدار سه آیت توقف نکند که مکروه است
چنانکه در فقه مذکور است پس باید که فرض مغرب بجماعت بگزارد و قرائت در آن قصار

مفصل است و در سنت مغرب قل یا ایها الکافرون و قل هو الله بخواند چنین آمده در حدیث
و باید که درمیان فرض و سنت هیچ سخن دنیاوی نکند که مکروه است بعد ازان اورادی که بعد
هر فرض آمده است بخواند و ده بار کلمه توحید بخواند یعنی لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد وهو علی کل شیئ قدیر که فضیلت آن بسیار است رواه الترمذی بعد از
سنت مغرب شش رکعت بخواند و آنرا در کتب فقه مستحب گفته اند و آنرا صلوة الاوابین گویند
و در حدیث ترمذی و ابن ماجه مذکور است پس اگر این شش رکعت بخواند باید که اول دو رکعت
صلوة حفظ الایمان بخواند و قرارت دران بعد فاتحه قل هو الله احد هفت مرتبه و معوذتین
یکبار هر که این نماز بخواند در امن باشد از نزع ایمان بعد ازان دو رکعت دیگر بخواند و
بخواند در هر رکعت آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار چهل ساله نمازهای فوت شده را
کفارت شود چنین آمده در حدیث فضایل اعمال بعده دوگانه دیگر بگزارد و بخواند در ان
والسماء ذات البروج در اول و والسماء والطارق در ثانی که فضیلت آن در بعضی اوراد
مذکور است و درین وقت صد بار کلمه طیب گوید که در حدیث است که هر که صد بار هر روز
کلمه طیب بگوید روز قیامت روی او چون ماه شب چهاردهم منور شود رواه الطبرانی
اما بزرگان بعد مغرب معمول ساخته اند و باید که در احیای ما بین العشائین اهتمام تمام کنند
که بزرگان این وقت را بنماز یا بتلاوت یا بذکر جهر یا بذکر خفی معمور داشته اند

ذکر نماز عشا و اوراد و ادعیه آن چون وقت عشاء آید تجدید وضو کند

و قبل از ادای فرض چهار رکعت سنت بخواند و ذکر این سنت در کتب فقه وارد است
اما در کتب حدیث نیست بعده فرض عشا بجماعت بگزارد مروی است از رسول خدا
صلی الله علیه وسلم هر که نماز عشا بجماعت بگزارد گویا نصف شب بنماز احیا نمود رواه مسلم
و قرارت در نماز عشا والشمس وضحها والیل و سبح اسم و والتین و امثال آن آمده است
بعد از فرض عشا اذکاری که بعد هر فرض آمده متصل بسلام خوانده دو رکعت سنت
موکده بگزارد و ادعیه معمولی که دارد بخواند بعده چهار رکعت سنت مستحبه بگزارد که در
فضایل اعمال آورده که ثواب عملی که در شب قدر کرده باشد بیابد و اگر درین چهار رکعت

قرائت نماید در اول آیة الکرسی سه بار و در ثانی قل هو الله احد سه بار و در ثالث قل اعوذ برب الفلق
سه بار و در رابع قل اعوذ برب الناس سه بار ثواب بسیار یابد چنین است در بعضی از کتب
و در طبرانی آورده که ثواب برابر شب قدر یابد بعد از فراغ از نوافل عشا کلمه تمجید یعنی سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر صد بار بخواند که عمل بزرگان است و باید که در نماز نفل یا
در سنت عشا یا نشسته همانجا یا در خانه آمده از اول قرآن تا آخر آیاتی که فضیلت آن در
احادیث صحیحه و حسنه آمده است نیز بخواند اگر همه تواند بهتر و گرنه هر مقدار که بخواند غنیمت
است و آن این است الم ذلک الکتاب لا ریب فیه تا اولئک هم المفلحون و الهکم اله واحد
تا یعقلون آیة الکرسی تا خالدون لله ما فی السموات و ما فی الارض تا آخر سوره شهد الله انه
لا اله الا هو تا ان الدین عند الله الاسلام قل اللهم مالک الملک تا بغیر حساب بعده خاتمه
آل عمران ان فی خلق السموات والارض تا لعلکم تفلحون و از سوره نساء ان الله لا یغفر تا
اثما عظیما و از سوره مائده ما قلت لهم تا علی کل شیء قدیر و آخر سوره کهف ان الذین
آمنوا و عملوا الصالحات تا آخر و ده آیه اول از قد افلح المؤمنون و باید که هر شب بر قرائت
سوره یس مداومت نماید در عمل الیوم واللیلة از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم روایت میکنند
که گفت آن سرور صلی الله علیه وسلم وصیت علی امتی قراءة یس کل لیلة من داوم علی قراءتها
ثم مات شهیدا رواه الحافظ ابو الشیخ و فضیلت خواندن سوره یس در شب بسیار است
و اگر توفیق یابد سوره رحمن نیز بخواند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که این عروس قرآن است رواه
البخاری و از اول حدید تا بذات الصدور بخواند و آخر سوره حشر از هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب
والشهادة بخواند و اذا وقعت الواقعة نیز هر شب بخواند که در حدیث وارد است هر که سوره واقعه
هر شب بخواند او را فاقه نرسد رواه ابن عساکر و سوره تبارک هر شب بخواند که احادیث متعدده
در فضایل آن وارد شده و سوره قیامت نیز بخواند که در فضیلت آن حدیث وارد شده
و سوره سبح اسم بخواند و سوره والضحی نیز بخواند و سوره انا انزلناه بخواند و در جمیع اینها
حدیث وارد شده و سوره اذا زلزلت الارض و الهکم التکاثر و قل یا ایها الکافرون و اذا جاء
و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس که در فضل جمیع اینها حدیث وارد شده

ذکر نماز وتر و باید که وتر بعد از نماز تہجد کند و این کسی را است که وثوق تمام دارد بر بیدار بودن در آخر شب وگرنه اول شب بخواند و عمل صحابه نیز مختلف آمده بعضی اول شب میخواندند و بعضی آخر شب میخواندند و قرات دران دو رکعة اول سبح اسم و در دوم قل یا و در سوم قل هو الله احد و معوذتین آمده چنین است در روایت ابو داؤد و الترمذی و در بعضے روایات در آخر قل هو الله احد فقط است رواه النسائی و ابو داؤد و این را در بحر الرائق اصح گفته و بعد از ادای وتر سه بار سبحان الملک القدوس بگوید و باید که مرتبهٔ اخیر بمد صوت گوید که چنین بود عمل پیغمبر صلی الله علیه وسلم کذا روی النسائی و ابو داؤد و الدارقطنی و زاد و رب الملائکة والروح و بعد از سلام یا در تشهد این دعا بخواند اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک رواه ابو داؤد و الترمذی والله ولی التوفیق و چون از مسجد در خانه آید بگوید اللهم انی اسالک خیر المعالج و خیر المخرج بسم الله و لجنا و بسم الله خرجنا و علی الله ربنا توکلنا رواه ابو داؤد مرفوعا یا این آیة بخواند رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین و سلام با اهل کند که سنت است رواه ابو داؤد و غیره و اگر کسے در خانه نباشد بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین چنین آمده در حدیث

ذکر ادعیه وقت خواب و غیر آن چون بمحل خواب آید باید که بستر به پر چه جامه که پوشیده است پاک کرده بنشیند که سنت است و در حدیث متفق علیه امر باین وارد است و ادعیه که در حدیث وارد است بخواند و بعضی از سورهٔ قرآن نیز بخواند و سورهٔ فاتحه و سورهٔ تبارک و آیة الکرسی و آمن الرسول و آخر سوره کهف البته بخواند و دست جمع نموده هر سه قل اخیر خواند و بر جمیع بدن رساند شروع از سر و روی کند رواه البخاری و مسلم و سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و یکبار لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شئ قدیر بخواند و سه مرتبه گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه جمیع گناهان او بخشیده شود رواه الترمذی مرفوعا و در وقت پهلو نهادن بگوید باسمک ربی وضعت جنبی و بک ارفعه ان امسکت نفسی فارحمها و ان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحین که در حدیث متفق علیه وارد است

و بر شق ایمن خواب کند و بگوید اللهم قنی عذابک یوم تبعث عبادک سه مرتبه رواه ابوداود
و در حدیث است هر که بر وضو خواب کند و این دعا بخواند اللهم اسلمت نفسی الیک
و وجهت وجهی الیک و فوضت امری الیک و الجات ظهری الیک رغبة و رهبة
الیک لا ملجاء و لا منجا منک الا الیک اللهم آمنت بکتابک الذی انزلت و نبیک
الذی ارسلت اگر دران شب بمیرد بر ایمان بمیرد و باید که آخرین دعا این باشد رواه
الصحاح الستة و باید که وقت خواب نیت کند که بجهت تهجد خواهم برخاست که در
حدیث است که هر که این نیت داشته باشد ثواب تهجد یابد اگرچه برنخیزد و خواب او صدقه
حق تعالی باشد رواه النسائی و ابن ماجه باسناد جید و باید که وقت خواب در هر چشم
سه میل سرمه کشد که همچنین بود عمل آن سرور صلی الله علیه وسلم

ذکر بیدار شدن از خواب و نماز تهجد و ادعیهٔ آن بدانکه وقت تهجد بعد نیم شب

است تا طلوع صبح صادق و علیه الجمهور قبل از نوم باشد یا بعد آن و فی قوت القلوب لا یکون
التهجد الا بعد النوم فما کان من الصلوة قبل النوم لا یکون تهجدا و بدانکه طالب حق را تهجد
از مهم ترین امور است و فی منهاج العابدین عن بعضهم رضی الله تعالی خمسة اشیاء فی خمسة
مواضع العز فی الطاعة و الذل فی المعصیة و الهیبة فی قیام اللیل و الحکمة فی البطن الخالی
و الغنی فی القناعة و فی البحر الرائق و من المندوبات صلوة اللیل حث السنة الشریفة
علیها کثیرا و افادت ان لفاعلها اجرا کبیرا و فیه ایضا روی ابن خزیمة مرفوعا علیکم
بقیام اللیل فانه داب الصالحین قبلکم و قربة الی ربکم و مکفرة للسیئات و منهاة عن الاثم
و اقل تهجد دو رکعت است و اکثر آن دوازده رکعت پس چون از خواب برخیزد وضو کند
و در مسواک اهتمام تمام کند و خاتمهٔ آل عمران بخواند که در حدیث متفق علیه آمده بعده
این دعا بخواند اللهم لک الحمد انت قیم السموات و الارض و من فیهن و لک الحمد انت
نور السموات و الارض و من فیهن و لک الحمد انت ملک السموات و الارض انت الحق و وعدک الحق
و لقاءک حق و قولک حق و الجنة حق و النار حق و النبیون حق و محمد حق و الساعة حق اللهم لک
اسلمت و بک امنت و علیک توکلت و الیک انبت و بک خاصمت و الیک حاکمت فاغفر لی

ما قدمت وما آخرت وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم بہ منی انت المقدم وانت المؤخر
لا الٰہ الا انت ولا حول ولا قوۃ الا باللہ رواہ البخاری وده بار استغفار کند وده بار لا الٰہ
الا اللہ بگوید وده بار اللھم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وضیق یوم القیامۃ بگوید بعد ازان نماز
شروع کند اول دو رکعت سبک بگزارد رواہ مسلم ومشائخ را رضی اللہ عنہم در قرارت آن
اختلاف است بعضی در اول آیۃ الکرسے و در ثانی آمن الرسول گفتہ اند وبعضی قل ھو اللہ
بطریق متعارف گفتہ اند یعنی از دواز دہ شروع کند و بریک تمام کند وبعضی آیات ادعیہ
قرآنی گفتہ اند وقرارت بین السر والجہر کند وچون از نماز تہجد فارغ شود باید کہ صد بار دست
بر داشتہ یا رافع گوید کہ ہر کہ این چنین عمل کند از خلق بے نیاز گردد وہر کہ در وقت تہجد دست
بر دارد وبر ہر انگشتی یکبار یا باسط گوید وبر روی خود مالد آن کس ہرگز در عمر خویش بسوال
محتاج نگردد پس اگر شب بسیار باشد خواب کند واگر توفیق یابد استغفار کند در وقت سحر
کہ در قرآن واقع است والمستغفرین بالاسحار وہر کہ ہفتاد مرتبہ استغفار گوید از مستغفرین
بالاسحار نوشتہ شود رواہ الحافظ ابو الشیخ

ذکر در بیان اقوال مشائخ در فضیلت شب بیداری و پارہ از اعمال ایشان

عثمان بن عفان رضی تمام شب زندہ میداشت وختم میکرد دران قرآن ومروی است از چہل
تابعین کہ تمام شب زندہ میداشتند در قوت القلوب نام بنام ذکر ایشان کردہ ودر عوارف
نیز آوردہ ودران امام ابو حنیفہ را نیز شمردہ وبعضی از بزرگان گفتہ اند کہ نیست در دنیا
از نعیم بہشت مگر کہ می یابند اہل شب در دل خود از لذت مناجات وباید کہ این ادعیہ جامعہ را
ترک نہد اللھم انا نسالک من خیر ما سالک منہ محمد نبیک صلی اللہ علیہ وسلم ونعوذ بک
من شر ما استعاذ بک محمد منہ نبیک محمد صلی اللہ علیہ وسلم انت المستعان وعلیک البلاغ
ولا حول ولا قوۃ الا باللہ رواہ الترمذی والطبرانی وباید کہ بگوید دوازدہ بار اللھم اصلح امۃ محمد
اللھم فرج عن امۃ محمد اللھم ارحم امۃ محمد ہر کہ برین دعا مداومت نماید اورا از ابدال نویسند
وہر روز سہ بار بگوید سبحان اللہ وبحمدہ عدد خلقہ ورضاء نفسہ وزنۃ عرشہ ومداد کلماتہ
رواہ مسلم وبگوید این دعا اللھم انی ضعیف فقوفی رضاک ضعفی وخذ الی الخیر بناصیتی واجعل الاسلام

سنتی رضائی اللہم انی ضعیف فقونی وذلیل فاعزنی وفقیر فاغننی رواہ ابن عساکر و از ادعیۂ
جامعہ است کہ تعلیم کرد آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عائشہ صدیقہ را رضی اللہ تعالی عنہا اللہم
انی اسالک من الخیر کلہ عاجلہ و آجلہ ما علمت منہ و ما لم اعلم اللہم انی اسالک الجنۃ وما قرب الیہا
من قول وعمل اللہم اسالک مما سالک منہ رسولک واعوذ بک مما استعاذ بک منہ
رسولک اللہم ما قضیت لی فاجعل عاقبتہ رشدا رواہ ابن عساکر والحاکم فی المستدرک و اگر
این ادعیہ را در روز و نہار بخواند نیز مضائقہ ندارد و این دعا را جبرئیل علیہ السلام از گنجہائے
کہ تحت عرش است برای پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہدیہ آوردہ و گفتہ کہ فرستادہ است حق تعالے
آنرا بر ہیچ نبی قبل از تو یا من اظہر الجمیل وستر القبیح یا من لا یؤاخذ بالجریرۃ ولا یہتک
الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرۃ یا باسط الیدین بالرحمۃ یا صاحب کل نجوے
و یا منتہی کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقہا یا ربنا و یا سیدنا
و یا مولانا و یا غایۃ رغبتنا یا اللہ اسالک ان لا تشوی خلقی بالنار رواہ الحاکم فی المستدرک
و صاحب فتوح الاوراد وصیت نمودہ بودند کہ این دعا را بعد از موت بر کفن ایشان بنویسند
و در کتب بزرگان مسطور است کہ ہیچ شبی دشوار تر بر مردہ مثل شب اول نیست پس باید کہ
دران شب صدقات دہند و اگر مقدرت نباشد دو رکعت نماز بگزارند و ثواب آن بروح او
بخشند قرائت در ہر رکعت آیۃ الکرسی یکبار و الہٰکم التکاثر دہ بار و قل ہو اللہ احد دہ بار بخواند
حق سبحانہ و تعالی بفرستد در گور آن میت ہزار فرشتہ با ہر فرشتہ نوری و ہدیہ بدہد

مر آن مردہ را ثواب ہزار شہید

ذکر در بیان بعضے از اسمای عظام لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
ہر مسلمانی کہ چہل مرتبہ در مرض گوید اگر بمیرد اجر شہید یابد و اگر صحت یابد جمیع گناہان او
بخشیدہ شود کما فی الحصن الحصین الحمد للہ الذی تواضع کل شئ لعظمتہ والحمد للہ الذی ذل
کل شئ لعزتہ والحمد للہ الذی خضع کل شئ لملکہ والحمد للہ الذی استسلم کل شئ لقدرتہ ابن مجاہد را
باخلاص تمام بخواند کہ فضل عظیم دارد اللہم صل علی محمد حتی لا یبقی من صلوتک شئ و
بارک علی محمد حتے لا یبقی من برکاتک شئ وسلم علے محمد حتی لا یبقی من سلامک شئ ہر کہ این دو

بگو بد گذرد بر پل صراط در روی او در وشنی تر از ماہ چہار دہم باشد گذافی لجمع الجوامع اللهم صل
على محمد بعدد من صلى عليه وصل على محمد بعدد من لم يصل عليه وصل على محمد كما امرتنا
بالصلوة عليه وصل على محمد كما ينبغي الصلوة عليه وصل على جميع الانبياء والمرسلين والملائكة المقربين
وعلى عبادك الصالحين برحمتك يا ارحم الراحمين بزرگی امام شافعی را بخواب دید پرسید که حق تعالی
با شما چه کرد امام فرمود که بخدمت این پنج درود مرا بیامرزید و گرنه لائق آمرزش نبودم ہر کہ این درود
را در شب در روز یک بار خواند بیشک آمرزیده شود اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على
ابراهيم وعلى آل ابراهيم وارحم محمدا وآل محمد كما رحمت على ابراهيم وبارك على محمد وعلى آل محمد
كما باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد رواه ابن عساكر اللهم اجعل صلوتك وبركاتك على
سيد المرسلين وامام المتقين وخاتم النبيين عبدك ورسولك امام الخير وقائد الخير وامام الرحمة
اللهم ابعثه المقام المحمود الذي يغبط به الاولون والآخرون رواه الديلمي وابن ماجه این حدیث
را موقوف بر ابن مسعود نموده بعد از محامد الہی وصلوۃ بر رسالت پناہی ہر دعائی کہ کنند انشاء اللہ
سبحانہ جل شانہ مستجاب گردد

ذکر اعمال شب جمعہ و روز جمعہ

باید دانست کہ شب جمعہ افضل شبہای ہفتہ است
و این مذہب ائمہ ثلثہ است یعنی امام ابو حنیفہ و امام مالک و امام شافعی رضی اللہ تعالی عنہم و روز
جمعہ افضل ہمہ روز ہا ہست تا آنکہ از روز عید نیز و در شب جمعہ سہ بار درہای آسمان کشادہ میشود
و در شبہای دیگر در ثلث اخیر و ہر کہ در شب جمعہ یا روز جمعہ بمیرد او را عذاب نشود رواہ الامام
احمد می باید کہ در نماز مغرب این شب قلیا و قل ہو اللہ خواندہ شود و در نماز عشا سورہ جمعہ
و منافقون کہ عمل آن سرور ہست صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البیہقی وغیرہ و درین شب سورہ
یس البتہ بخواند کہ تخصیص آن در حدیث مرفوع واقع است و اگر توفیق یابد سورہ کہف نیز
خواند کہ در حدیث وارد است ہر کہ در شب سورہ کہف بخواند از محل خواندن تا کعبہ روشن شود
و از انس رض روایت است کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ ہفت مرتبہ این کلمات در
شب جمعہ یا روز جمعہ بخواند داخل بہشت شود اللهم انت ربي لا اله الا انت خلقتني وانا عبدك
وابن امتك وفي قبضتك وناصيتي بيدك امسيت على عهدك ووعدك ما استطعت واعوذ بك

صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی فاغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت رواه
البیهقی و از ابن عباس رضی الله عنه مروی است هر که شب جمعه ده بار بگوید یا دائم الفضل علی البریة
ویا باسط الیدین بالعطیة ویا صاحب المواهب السنیة صل علی سیدنا محمد خیر الوری سجیة
واغفر لنا یا ذا العلی فی هذه العشیة نوشته شود او را صد هزار نیکی و دور کرده شود از و صد هزار
بدی و بلند کرده شود صد هزار درجه و در روز قیامت همراه خلیل علی نبینا و علیه السلام باشد
در رتبه خاص او ذکره الحافظ فی عمل الیوم واللیلة و شب جمعه از وقت عصر درود بسیار گوید
که در حدیث است بسیار بگوئید درود بر من در شب جمعه که من شهید و شافع او میشوم روز
قیامت و ایضا در حدیث است که روز پنجشنبه از وقت عصر فرشتگان نازل میشوند با تختهای
نقره و قلمهای طلا مینویسند درودها از آن وقت تا شام روز جمعه رواه ابن بشکوال مرفوعا عن ابی هریرة رضی

ذکر روز جمعه و فضیلت و آداب آن و بیان ساعت اجابت که در ان است

روز جمعه افضل ایام است بالاتفاق تا آنکه افضل از اضحی و فطر نیز هست کما رواه احمد
و ابن ماجه والطبرانی و روایت ثقات مشهورون و قال المنذری و این روز مثل شب قدر
خاصه پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و در هر ساعت روز جمعه و شب او شش لک از دوزخ
آزاد میشوند و فی روایة کلهم قد استوجبوا النار رواه ابو یعلی ذکره فی عمل الیوم واللیلة
و همدرین روز آدم علیه السلام بظهور آمد و همدرین روز داخل بهشت شد و در همین روز توبه
او مقبول شد و همدرین روز قیامت کبری خواهد شد هر که درین روز عمل خوب میکند ثواب
بسیار یابد چنانکه گناه درین روز سبب عقوبت بسیار است و در همین روز ارواح بر قبور
اطلاع می یابند و زیارت کننده را می شناسند و از جمله فضایل روز جمعه یکی اینست که رویت
حق سبحانه تعالی در همین روز خواهد شد و ساعت استجابت در و مثل شب قدر است در
ماه رمضان خواهد آن از جهت اشتهار و اختصار ترک نموده شد و یکی از نامهای این روز
یوم المزید است از جهت ازدیاد نعمت الهی در ان اما ساعت استجابت که درین روز مقرر
یافته و از احادیث صحیحه مشهوره ثابت شده مبهم است و در تعیین آن بحسب ساعات معینه
چهل قول است هر قول مستند بحدیثی یا اثری از صحابه و تابعین چنانکه شیخ ابن حجر عسقلانی

در شرح بخاری نقل نمودہ و راجح ترین اقوال از روی حدیث دو قول است یکی از نشستن در میان دو خطبہ تا انقضای صلوٰۃ دوم بعد از عصر تا غروب آفتاب پس باید کہ روزگار را شت این دو وقت نیک اہتمام نماید و امام غزالی رحمۃ اللہ میگوید کہ بعضی از بزرگان فرمودہ اند کہ منتقل میشود آن ساعت در تمام روز جمعہ مثل انتقال شب قدر در تمام ماہ رمضان و این شاید ترجیح است انتہی

ذکر نماز جمعہ و آداب آن و از اہم امور کہ درین روز واقع است نماز جمعہ است تا آنکہ در حدیث صحیح وارد است ہر کہ ترک کند سہ جمعہ بی عذر مہر کند حق سبحانہ و تعالی بر دل او بعضے در دل او نور اسلام در نباید رواہ احمد و ابو داؤد و النسائی و الترمذی و ابن ماجہ و ابن خزیمہ فی صحیحہما و الحاکم مصححا علی شرط مسلم و در بعضے روایات متوالیات یعنی پے در پے واقع شدہ و قال فقد نبذ الاسلام وراء ظہرہ رواہ ابو علی موقوفا علی ابن عباس باسناد صحیح و در بعضے روایات واقع شدہ من ترک الجمعۃ من غیر ضرورۃ کتب منافقا فی کتاب لا یمحی ولا یبدل رواہ البیہقی پس بنابرین وعید شدید مومن را باید کہ نماز جمعہ را بیعذر ہرگز ہرگز ترک نکند و کفارت ان در حدیث یک دینار فرمودہ اند اگر نتواند نصف دینار بدہد رواہ الطبرانی مرفوعا و نماز جمعہ را آدابہا است یکی غسل است و این غسل سنت موکدہ است در حدیث آمدہ کسی کہ غسل نماید و دیگر یرا مدد غسل نماید و ہر چہ شستہ بپوشد و دیگران تاکید فرماید و پیادہ برود و نزدیک خطیب نشیند و بشنود خطبہ بتوجہ تمام و لغو نگوید ہر گام کہ در راہ می نہد عمل یک سالہ عبادت یابد باید کہ دران صائم النہار و قائم اللیل باشد رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ و ابن حبان فی صحیحہ و زاد الطبرانی فی الکبیر و ذلک علی اللہ یسیر شیخ ابن حجر مکی فرمودہ کہ در احادیث مثل این فضل کم واقع شدہ دوم زینت باید کرد کہ در حدیث وارد است ہر کہ درین روز زینت کند از بدن او علت براید و شفا در آید و امن شود از حرام و محفوظ ماند تا جمعہ دیگر از بلیات رواہ الحافظ فی عمل الیوم و اللیلۃ سوم آنکہ ہر چہ خوب کہ داشتہ باشد بپوشد و اگر سفید باشد بہتر رواہ ابن ماجہ فی سننہ و بکلاہ در آمیزد و کفایت نکند کہ دعای فرشتگان با اہل عمامہ است رواہ الطبرانی چہارم آنکہ خوشبوئی ببدن و بر جامہ بمالد و مسواک کند العنبر و در مسجد خوشبوئی بسوزد پنجم آنکہ پیادہ رود ششم آنکہ از ہمہ پیشتر رود و امام غزالی فرمودہ اند

که در قرن اول از سحر مردم بجامع حاضر میشدند و بعد از صبح کوچها پر میشد چنانکه در عید است و اول بدعت که حادث شد ترک این سنت بود هفتم آنکه در راه صدقه بدهد هرچه تواند که در حدیث آمده است که آن افضل صدقات است و بعضی از صحابه و تابعین اهتمام میداشتند که پر چینان یا پارهٔ گندم نیز بر میداشتند هشتم آنکه بدروازهٔ مسجد که رسد یا روی در گرفته بگوید اللهم اجعلنی اوجه من توجه الیک واقرب من تقرب الیک و افضل من سألک و رغب الیک که عمل پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم رواه ابن السنی امام نووی گوید که لفظ من زیاده کند یعنی من اوجه گوید که این مستحب است نهم آنکه برگردن کسی نگذرد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند کسی که چنین کند روز جمعه پل جهنم کرده شود یعنی گذرگاه مردم شود بسوی دوزخ رواه ابن ماجه دهم آنکه قریب امام نشیند و سخن نگوید که اورا دو برابر اجر دیگران باشد رواه ابو داؤد یازدهم تا برآمدن خطیب بنماز مشغول باشد ابن عمر رضی الله عنه نماز دراز قبل از جمعه میکرد و میگفت که عمل پیغمبر است صلی الله علیه وسلم رواه ابو داؤد باسناد صحیح و ابن حبان و صححه و در مسند امام احمد باسناد ضعیف واقع شده که قبل از جمعه چهار رکعت بگزارد و در هر رکعت پنجاه بار قل هو الله احد بخواند نمیرد تا جای خود در بهشت نه بیند و این نماز را اکثر مشائخ میکنند و امام غزالی در احیای علوم تاکید نموده است و اگر صلوة تسبیح بخواند قبل از جمعه مستحب است فی عمل الیوم واللیلة یعنی وقتی که در وقت وسعت بیند یکی از ینها یا هر دو بعمل آرد و در خزانهٔ جلالی مخدوم جهانیان از مضمرات نقل میفرمایند جاء فی الآثار من صلی یوم الجمعة اربع رکعات یقرء فی کل رکعة فاتحة الکتاب مرة وقل هو الله احد عشرة مرة ثم یقول بعد التسلیم مائة مرة لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم حفظ الله تعالی الایمان عند النزع وایضا فی الخزانة الجلالیة عن الشیخ جلال الدین التبریزی هر که باعتقاد درست در میان سنت و فریضهٔ جمعه صد بار یا بصیر بگوید محفوظ بنظر عنایت حق تعالی شود دوازدهم آنکه در وقت خطبه سخن نگوید که حرام است و هر که درینوقت سخن گوید جمعهٔ او باطل میشود و اگر شخصی سخن میگوید در حالت خطبه و دیگری گفت که خاموش شو جمعهٔ منع کننده نیز باطل شده چنانکه در حدیث صحیح است رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی اما باشارت منع آمده است چنانکه منقول است از بعضی از صحابه رضی الله تعالی عنهم رواه الطبرانی فی الکبیر و مکروه است شنودن

خطبہ را آنچہ مکروہ است در نماز مصلی را مثل خوردن و آشامیدن و عبث دست و پا جنبانیدن و ہر طرف دیدن چنانکہ در کتب فقہ مذکور است و در بحر الرائق اجماع برین ذکر نمودہ است واللہ ولی التوفیق و بعد از فراغ از نماز جمعہ سورۂ فاتحہ و اخلاص و معوذتین ہفت ہفت مرتبہ بخواند کہ سبب مغفرت ذنوب ما تقدم و ما تاخر است رواہ المنذری و ذکرہ الشیخ ابن حجر العسقلانی ایضا فی جمعۃ للامور المکفرۃ للذنوب المتقدمۃ والمتاخرۃ و در حدیث مرفوع است کہ قبل از گردانیدن پا از ہیئت تشہد بخواند کذا فی قوت القلوب و کنز العباد و در حدیث مرفوع دیگر آمدہ کہ عامل عمل مذکور از جمیع بلیات محفوظ میماند تا جمعۂ دیگر رواہ ابن السنی و در روایتے مرفوع آمدہ من قراہا قبل ان یثنی رجلیہ او یتکلم حفظ لہ دینہ و دنیاہ و اہلہ و ولدہ رواہ ابن وہب و در حدیث جمع الجوامع وارد است کہ پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بعد از ادای جمعہ قبل از برخاستن از ان موضع سبحان اللہ وبحمدہ سبحان اللہ العظیم وبحمدہ و استغفر اللہ صد بار بگوید یک لاک گناہ او بخشیدہ شود و بیست و چہار ہزار از والدین او رواہ ابن السنی والدارمی و باید کہ روز جمعہ تنہا روزہ ندارد کہ نزد اکثر علما مکروہ است و در احادیث مکرر منع از ان آمدہ مگر آنکہ روزہ دیگر متصل دارد قبل او یا بعد او کما رواہ البخاری وغیرہ و نیز باید کہ تخصیص جمعہ و شب جمعہ بعبادت نکند باین معنی کہ دیگر اوقات اصلا نکند اما اگر زیادہ اوقات دیگر شود مستحب است و ایضا از مستحبات است کہ بعد از ادای صلوۃ جمعہ اللہم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و بفضلک عمن سواک ہفتاد بار بخواند کہ از انس بن مالک رض مروی است کہ پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بگوید روز جمعہ بعد از نماز ہفتاد بار دعای مذکور نگذرد بر او دو جمعہ کہ حق تعالی او را غنی سازد کذا فی الیوم واللیلۃ امام غزالی وغیرہ این را نص فرمودہ اند و در خزانۂ جلالی حضرت مخدوم جہانیان مذکور است ہر کہ دو رکعت سنت بعد از نماز جمعہ در ہر رکعت بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد صد بار و معوذتین یکبار بخواند تا جمعۂ دیگر در امان باشد و بعد از ادای جمعہ مشائخ رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین مصافحہ مستحب میدانند

چنانکه مخدوم شیخ رکن الدین فرزند مخدوم شیخ بهاؤ الدین بود میفرمودند که یاران مصافحه
نه ازان میکنیم که مردم دست من بوسند بلکه ازان میکنم که شاید درین مجمع دوستی از دوستان
خدای تعالی آمده باشد که دست مبارک او بدست من برسد که سبب مغفرت من شود و بعضی از بزرگان
دین این قسم بدعت را از قسم مباح فرموده اند و چونکه اصل مصافحه سنت است از تعین
بعض اوقات از سنت بر نمی آید کذا فی خزانة الروایت و احادیث صحیحه در باب مصافحه
بسیار آمده است و در روایت ابو داؤد و الترمذی آمده که دو مسلمان مصافحه نکنند الا غفر لهما
قبل ان یتفرقا و در بعض از احادیث آمده ما من عبدین متحابین فی الله یستقبل احدهما
صاحبه فیصافحه فیصلیان علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم یتفرقا حتی یغفر الله ذنوبهما ما تقدم منها
و ما تاخر رواه ابن السنی و هر که بعد از جمعه چیزی فروشد یا چیزی بخرد هفتاد برکت در وی شود
رواه ابن حاتم عن بعض السلف و علیه بعض الخلف و در روز جمعه سورهٔ کهف البته بخواند که
خوانندهٔ آن تا هفته آینده در امان باشد و از ابن عمر رض مروی است موقوفا و مرفوعا که فرمود
صلی الله علیه وسلم هر که بروز جمعه سوره کهف بخواند از قدم تا آسمان نور شود روز قیامت
و کفارهٔ گناه ما بین الجمعتین شود رواه ابن مردویه و اگر توفیق یابد سورهٔ آل عمران نیز
بخواند و باید که در روز جمعه درود بسیار خواند و در حدیث مرفوع آمده اگر کسی صد بار روز
جمعه درود فرستد صد حاجت او روا گردد هفتاد از آخرت و سی از دنیا و در حدیث علی کرم الله
وجهه آمده است هر که صد بار روز جمعه درود گوید بیاید روز قیامت و روی او تابان باشد هر که
ببیند در حیرت بماند که چه عمل در دنیا میکرد ذکره الشیخ مجد الدین الفیروزابادی و ایضا
علی کرم الله وجهه روایت میکند هر که بگوید هر روز سه بار و روز جمعه صد بار صلوات الله و
ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد و علیه و علیهم السلام و رحمة الله و برکاته
گویا درود جمیع خلائق گفت و محشور سازند او را در زمرهٔ خاص پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و میگیرند آن سرور صلی الله علیه وسلم دست او و نگذارند تا داخل کنند در بهشت
رواه الحافظ ابو موسی المدنی این هر دو حدیث موقوف است لیکن در حکم مرفوع است
و ابن مسعود رض بعضی را وصیت فرموده اند که روز جمعه هزار بار اللهم صل علی محمد النبی الامی

میگفته باش و خلاد ابن مسلم که از تابعین بزرگ ست این عمل داشت وقت نزع رقعه
از غیب در رسید که در بالین او یافتند این برات خلاد ست از دوزخ ذکره الحافظ مسلسلا
عن ابی عبد الرحمن المقری صاحب فتوح الاوراد میفرماید که از آنزمان که حدیث مذکور
و واقعه مسطور بفقیر رسید هزار بار بعد از نماز صبح همراه یاران مواظبت دارد بعد از ادای
آن ورد میخوانند و ایضا از مستحبات است که درین روز لاحول ولا قوة الا بالله بسیار
گوید که امر پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و در فتاوی صوفیه خزانه جلالی مذکور است
هر که بعد العصر تا غروب یا الله یا رحمن یا رحیم بگوید هرچه مطلب باشد مستجاب گردد این از
خضر علیه السلام مروی است باید که وقت عصر جمعه را البته از دست ندهد که سبب فوت
نفع عظیم میشود و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب

ذکر زیارت قبور در روز جمعه و غیر آن از ایام شریفه و یکی از مستحبات

این روز زیارت قبور است باید که بعد از ادای نماز جمعه زیارت قبور نماید بعضی عمل از
زوال منع میفرمایند لیکن از فتح القدیر شرح هدایه مروی است که جائز است عمل حرمین بعین
نیز برین واقع و عبارت فتح القدیر اینست ویستحب ان یخرج کل یوم الی البقیع لبقیع الغرقد
فیزور القبور بها خصوصا یوم الجمعة و یبکر کیلا یفوته صلوة الظهر مع الامام فی المسجد فقد
کان علیه السلام یزوره و در حدیث است هر که درین روز زیارت میکند موتی را علم حاصل
میشود و باید که قبر والدین را زیارت کند بخصوصه که در حدیث مرفوع وارد شده من زار
قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة غفر له و کتب برا و باید که سورهٔ یسین بر قبور بخواند که این
عمل سبب مغفرت جمیع مقبره میشود ذکره الشیخ العارف احمد الرفاعی قدس سره و بزرگان
دین فرموده اند که فاضل ترین روزها برای زیارت قبور سه روز است دوشنبه و پنجشنبه
و جمعه بعد از نماز و در ایام متبرکه مثل عشره ذیحجه و عیدین و عاشورا نیز مستحب است
و بجهت میت دو رکعت بخواند و در هر رکعتی آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند و بگوید
ثواب این نماز بروح فلان یا الهی برسان حق سبحانه تعالی آن ثواب را نور گرداند و بوی میرساند
و مرگزارنده را نیز ثواب بسیار عنایت فرماید و چون بگورستان رسد نعلین بکشد و در دو

بسوی میت کردہ بگوید السلام علیکم من ربکم یا اہل القبور من المومنین والمسلمین یرحم اللہ المتقدمین منا والمتاخرین اسال اللہ لنا ولکم العافیۃ پس بنشیند وبگوید بسم اللہ وعلی ملۃ رسول اللہ در خبر آمدہ که بردارد حق سبحانہ وتعالے عذاب وظلمت از تنگی گور تا چہل سال پس بگوید لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد یحیی ویمیت وہو حی لا یموت ابدا ذو الجلال والاکرام بیدہ الخیر وہو علی کل شئی قدیر در خبر است که روشن گردانند آن گور را حق تعالی وبیامرزد گویندہ او بنویسد ہزار ہزار نیکی وبلند کند ہزار ہزار درجہ پس فاتحہ وآیۃ الکرسی بخواند و دہ بار قل ہو اللہ بخواند که آن میت آمرزیدہ گردد البتہ واگر آمرزیدہ بود خواندہ را بیامرزد وہمچنین سورۃ الملک واذا زلزلت الارض والہکم التکاثر نیز منقول است اگر توفیق یابد ہمہ عمل نماید وگرنہ ہرچہ میسر آید غنیمت شمارد واللہ الموفق والمعین

ذکر ہفتم در بیان فضیلت روز دوشنبہ وپنجشنبہ وبیان فضیلت صوم آنہا واعمال دیگر پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم که اعمال عرض کردہ میشود درین ہر دو روز ومن دوست میدارم که عمل من عرض کردہ شود در حالتی که روزہ دار باشم رواہ ابو داؤد ونیز فرمود صلی اللہ علیہ وسلم که من متولد شدہ ومبعوث شدہ ام در روز دوشنبہ از جہت شکر روزہ میدارم رواہ حمید بن زنجویہ ودر حدیث مرفوع است که حق تعالی ہمہ مومنان را در روز دوشنبہ وپنجشنبہ میبخشند اگر کسی که کینہ مسلمانان داشتہ باشد رواہ مسلم وغیرہ پس روزہ داشتن درین دو روز مستحب است که عمل آن سرور بود صلی اللہ علیہ وسلم

ذکر در بیان نمازہای ہفتہ بدانکہ بزرگان دین مثل سلطان عبد القادر جیلانی وشیخ ابو طالب مکی وامام غزالی ومشائخ عظام که از تعداد بیرون ہستند نمازہا از احادیث نقل فرمودہ اند لیکن دران حدیث محدثان سخن دارند در تذکرۃ الموضوعات وغیر آن گفتہ لا یصح فی صلوۃ الاسبوع شیء ومعنی این کلام آنست که حدیث صحیح نیست بلکہ ضعیف است وفرق است در میان اینکہ حدیث صحیح نباشد. وحدیث موضوع باشد بر موضوع عمل کردن جائز نیست امابر ضعیف عمل کردن در فضائل اعمال جائز است بلکہ مستحب است چنانکہ امام نووی وحافظ سخاوی وغیرہما اجماع ائمہ حدیث وغیرہم از

نقل نموده اند وفی الحدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من بلغه عن الله عز وجل شیٔ
فیه فضل فاخذه ایمانا به ورجاء ثوابه اعطاه الله ذلک وان لم یکن کذلک رواه الحافظ السخاوی
فی قول البدیع مصنف فتوح الاوراد گوید و ذلک الکتاب عند هذا المولف بخطه قدس سره
بنابران بر صلوة اسبوع اگر توفیق یابد عمل نماید از شب یکشنبه شروع کرده میشود که بنای عالم
است از یکشنبه و باختصار تمام نقل کرده میشود در شب یکشنبه چهار رکعة بگزارد و در هر رکعة
بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص سه بار بخواند بعد از فراغ استغفار هفتاد بار بگوید و درود صد بار
بفرستد و لاحول ولا قوة الا بالله صد بار بگوید کشاده شود برای وی هشت دروازهٔ بهشت
تا از دری که خواهد در آید بغیر حساب این نماز را در فضائل اعمال از انس بن مالک بروایت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده در روز یکشنبه چهار رکعة بگزارد در هر رکعة بعد از فاتحه آمن الرسول
بخواند و بعد از فراغ اخلاص ده بار بخواند ثواب بسیار نوشته اند و در شب دوشنبه دو رکعة نماز
گزارد بخواند در هر رکعة آیة الکرسی پانزده بار و هر یکی از سه قل آخر پانزده بار بکند او را حق تعالی
از بهشتیان اگرچه باشد از دوزخیان و تمام گناهان او بخشد کذا فی غنیة الطالبین در روز
دوشنبه دو رکعة بخواند در هر رکعة بعد از فاتحه آیة الکرسی و هر سه قل اخیر بخواند و بعد از سلام
استغفار ده بار بگوید گناهان او بخشیده شوند اگرچه بقدر کف دریا باشند در جواهر خمسه
این نماز را بعد از اشراق فرموده اند در شب سه شنبه شش رکعة بخواند در هر رکعة بعد از
فاتحه هر سه قل اخیر بخواند و بعد از نماز کلمهٔ توحید هفتاد بار بگوید ثواب بسیار نوشته اند
و در روز سه شنبه ده رکعة وقت ضحی بخواند در هر رکعة بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص
سه بار حق سبحانه تعالی گناه هفتاد ساله او بخشد و تا هفتاد روز بر وی گناه نوشته نشود و اگر
درین روز بمیرد شهید باشد این نماز را در غنیة الطالبین و قوت القلوب ذکر کرده در شب
چهارشنبه چهار رکعة بگزارد در هر رکعة بعد از فاتحه قل هو الله احد چهل مرتبه بخواند و بعد از نماز
هفتاد مرتبه استغفار کند حق تعالی از دوزخ آزاد کند و اگر در هفته بمیرد شهید بمیرد در روز
چهارشنبه دوازده رکعة قبل از زوال بعد از طلوع آفتاب بخواند در هر رکعة بعد از فاتحه سورهٔ
اخلاص سه بار و معوذتین یکبار ندا کند فرشته از زیر عرش که گناهان تو بخشیده شد

و شداید قیامت ازو برطرف کرده شود و بهر رکعة ازین نماز عبادت یکساله بنویسند باختصار نوشته شد. در شب پنجشنبه دو رکعة میان مغرب و عشا بگزارد در هر رکعة بعد از فاتحه آیة الکرسی و هر سه قل آخر پنج پنج بار بخواند و بعد از فراغ بیست و پنج مرتبه استغفار کند هر که ثواب نماز ندکو بوالدین خود بخشد حق تعالی او را فرزند بار بنویسد اگرچه عاق باشد بدیشان و او را آنچه صدیقان و شهیدان خواهد داد کذا فی قوت القلوب. و در روز پنجشنبه چهار رکعة بگزارد و در هر رکعة بعد از فاتحه اذا جاء پنج مرتبه و انا اعطینا پنج مرتبه بخواند و بعد از فراغ هفتاد بار استغفار کند ثواب بسیار نوشته اند. در شب جمعه دو رکعة بگزارد و در هر رکعة بعد از فاتحه اذا زلزلت الارض پانزده بار بخواند حق تعالی او را از عذاب گور و تنگی آن و از اهوال قیامت ایمن سازد و در جمیع الجوامع این نماز را آورده و در رساله صلوة الاسبوع نیز آورده و گفته که بعد از فراغ یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و الاکرام بگوید و ثواب بسیار گفته. در روز جمعه در میان ظهر و عصر دو رکعة نماز گزارد و بخواند در رکعة اول بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و سورة الفلق بیست و پنج بار و در دوم بعد از فاتحه سوره اخلاص یکبار و سورة الناس بیست و پنج بار و بعد از فراغ پنجاه مرتبه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بگوید قبل از مردن جای خود در بهشت بیند یا حق تعالی را در خواب بیند. طریق نماز قضای عمری در حدیث آمده هر کرا نمازها قضا شده باشد و نداند که اعداد آن چند است باید که در روز جمعه چهار رکعة نفل بیک سلام بگزارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی هفت بار و انا اعطینا پانزده بار بخواند نیت چنین کند نویت ان اصلی لله تعالی اربع رکعات لتکفیر القضاء الفوائت التی فاتت منی فی جمیع عمری متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد از نماز یکبار این دعا بخواند اللهم یا سابق الفوت و یا سامع الصوت و یا محیی العظام بعد الموت صل علی محمد و علی آل محمد و اجعل لی فرجا و مخرجا مما انا فیه فانک تعلم و لا اعلم و انت تقدر و لا اقدر و انت علام الغیوب یا واهب العطایا و یا غافر الخطایا یا سبوح یا قدوس رب الملائکة و الروح رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم فانک انت العلی الاعظم یا ستار العیوب و یا غافر الذنوب یا ذا الجلال و الاکرام و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین بعد از آن صد بار درود بر سید عالم فرستد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه مروی است که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده ام که اگر هفتصد ساله

نماز وی قضا شدہ باشد کفارت شود یاران گفتند یا رسول اللہ عمر آدمی ہفتاد یا ہشتاد بیش
نیست چندین صفت بیست رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود نماز او کہ قضا شدہ باشد و نماز مادر و پدر
او و نماز فرزندان او کہ قضا شدہ است ہمہ قبول افتد در شب شنبہ شش رکعۃ بخواند در ہر رکعۃ
بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد ۳ مرتبہ برآرد حق سبحانہ وتعالے کینہ وکبر وفسق وشک ونفاق
وتوسواس وعجب وریا از دل او برجای ان نور ورافت ورحمت اندازد در دل او وگناہان او بخشد
وبعد از فراغ سبحان اللہ العظیم وبحمدہ صد بار بخواند در روز دوشنبہ چہار رکعۃ بگزارد در ہر رکعۃ
بعد از فاتحہ قل یا ایہا الکافرون ۳ مرتبہ بخواند وبعد از سلام آیۃ الکرسی بخواند ثواب بسیار
نوشتہ اند تمام شد نمازہای ہفتہ باختصار وایجاز

ذکر اعمال دوازدہ ماہ وتمام سال ذکر ماہ محرم چون ماہ نو بیند بگوید اللہ اکبر

اللہم اہلہ علینا بالیمن والایمان والسلام والتوفیق لما تحب وترضے کہ عمل آن سرور بود
صلی اللہ علیہ وسلم رواہ ابن حبان فی صحیحہ والدارمے و ۳ مرتبہ بگوید ربے وربک اللہ ہلال
خیر ورشد و ۳ مرتبہ بگوید آمنت باللہ الذی خلقک الحمد للہ الذی ذہب بشہر کذا وجاء بشہر کذا رواہ
ابوداؤد وبگوید اللہ اکبر اللہ اکبر الحمد للہ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ اللہم انی اسالک
خیر ہذا الشہر واعوذ بک من شر القدر ومن شر یوم الحشر کہ عمل آن سرور بود صلی اللہ علیہ وسلم
رواہ الطبرانی ودر اوراد اکثر مشائخ رضی اللہ عنہم سی بار سورۂ فاتحہ گفتہ اند ہر کہ بخواند تا ماہ
آئندہ در امان باشد وباید کہ روز اول ماہ محرم روزہ دارد ودو رکعت نماز بگزارد وبخواند
ہر چہ خواہد وقلیا وقل ہو اللہ احد اولے است بعد از فراغ این دعا ۳ بار بخواند اللہم انت
الازلی الابدی القدیم وہذہ سنۃ جدیدۃ اسالک فیہا العصمۃ من الشیطان الرجیم والعون
علی ہذہ النفس الامارۃ بالسوء والاشتغال ما یقربنی الیک یا کریم یا ذا الجلال والاکرام ہر کہ چنین
کند موکل سازد حق سبحانہ فرشتہ را کہ دور کند از وی شیطان را ومدد کند او را بر اعمال خیرات
وموفق سازد برائے طلب مرضات خویش وآسان کند بروی جمیع مطالب وی وشیطان
بگوید واویلاہ تحقیق کہ نا امید شدم ازین عامل تا تمام سال انتہی وچہار روز اول محرم بگوید
الحمد للہ الذی تواضع کل شئے لعظمتہ والحمد للہ الذی ذل کل شئی لعزتہ والحمد للہ الذی خضع

کل شئی الملائکۃ والحمد للہ الذی استسلم کل شئی لقدرتہ اسالہ لعظمتہ وعزتہ وقدرتہ فی ہذہ السنۃ
الجدیدۃ الامن والایمان والعافیۃ والغفران والعصمۃ من الشیطان در حدیث آمدہ من
قالہا فی یومہ کتب اللہ لہ بہا الف حسنۃ ورفع لہ بہا الف درجۃ ووکل بہ اربعۃ آلاف ملک
یستغفرون لہ الی السنۃ المستقبلۃ رواہ الشیخ ابو حفص عمر النسفی فی کتاب یواقیت المواقیت باسنادہ

ذکر روزہ محرم الحرام در شرعۃ الاسلام وعوارف المعارف آوردہ عشرہ محرم
روزہ داشتن مستحب است واحادیث در فضل آن وارد است پس افضل آن ست کہ تمام
عشرہ روزہ دارد واگر نتواند سہ روزہ یعنی تاسع وعاشر وحادی عشر البتہ دارد یکی از
بزرگان دین را در خواب دیدند پرسیدند خدا تعالی با تو چہ کرد گفت گناہ مرا بخشید ومقرب
درگاہ لغایت النہایت ساخت بمواظبت من ہر سہ روزہ مذکورہ واین سہ روزہ از سنن
عمل سلف بود از ابن عباس رض مروی است کہ ہر سہ روزہ میداشت واگر نتواند دو روزہ
دارد یعنی تاسع وعاشر یا عاشر وحادی عشر تنہا روزہ عاشورا داشتن بعضی از بزرگان دین مکروہ
شمردہ اند از مکروہ مراد مکروہ تنزیہی است وبخصوصہ در صوم عاشورا ہم احادیث وارد است
یکی آنکہ گناہ سال گذشتہ بخشیدہ شود رواہ مسلم ودر روایت ابن ماجہ آمدہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ
وسلم فرمود کہ کفارت سال آیندہ نیز کنید ودر یک روایت آمدہ کہ برابر ہزار روز است
پس روزہ بتخصیص نیز اگر دارد رخصت است

ذکر در فضیلت شب عاشورا وبیان اعمالیکہ در وست باید کہ شب عاشورا
زندہ دارد کہ آن شب ہم از شبہای بزرگ است ودرین شب صد رکعت بگزارد در ہر
رکعت بعد از فاتحہ قل ہو اللہ سہ مرتبہ بخواند وبعد از نماز ہفتاد مرتبہ کلمہ تمجید بخواند وہفتاد
مرتبہ استغفار بگوید حق سبحانہ قبر او را پر از مشک وعنبر سازد ودر قبر او ہر روز وہر شب رحمت
نازل گرداند وباشد در قبر مانند عروس تا روز قیامت ومہمان ناز ونعمت بہشت بردہ شود
واگر اینقدر نتواند چہار رکعت بگزارد ودر ہر رکعت بخواند بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی یکبار واخلاص پانزدہ
بار کہ در اکثر اوراد مشائخ وارد است وثواب بسیار آوردہ اند

ذکر فضیلت روز عاشورا وبیان اعمالیکہ در وست روز عاشورا روزی است

بزرگ و درین روز توبۂ آدم علیہ السلام قبول شدہ و ہم درین روز ادریس علیہ السلام را
بالای آسمان بردند و ہم درین روز قوم موسیٰ علیہ السلام از فرعون نجات یافتند و توریت
بر موسیٰ علیہ السلام نازل شد و یوسف علیہ السلام از سجن خلاص یافت و ایوب علیہ السلام
از بلا خلاصی یافت و یونس علیہ السلام از بطن حوت برآمد و مثل آن بسیار فضائل نوشتہ
اند بالجملہ این روز بزرگ است از زمان آدم علیہ السلام الی یومنا ہذا اکثر بزرگان درین
روز دہ خصلت سنت فرمودہ اند ولو آمد من الاکابر ۵ علیکم یوم عاشورا رقومی + ان
تاتو العشیر من خصال + لصوم والصلوٰۃ ومسح اید + وتوسیع الطعام علی العیال + وثانیہم
زیارۃ عالمکم + وتاسعۃ الدعاء مع اکتحال + یکی ازان روزہ است و در فضل آن گذشت
و دیگر نماز است کہ بعد ازین مذکور خواہد شد و دیگر مسح بدین بر سر یتیم است و دیگر غسل است
و در صلوٰۃ اسعودی غسل در روز عاشورا سنت گفتہ و دیگر صلح کردن درمیان دو مسلمان
و دیگر وسعت طعام است بر عیال و دیگر زیارت علما است و دیگر دعا خواندن است چنانکہ
مذکور خواہد شد و دیگر سرمہ کردن است و در سریکے ازین امور احادیث وارد است اما
محدثان درین احادیث سخن دارند الاحدیث روزہ و نماز و کحل و توسیع طعام کہ سوای
آن در ہمہ اختلاف است عن ابن عباس رض عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم من اکتحل بالاثمد
یوم عاشورا لم ترمد عینیہ ابدا رواہ البیہقی فے شعب الایمان وعن ابی سعید الخدری
رض عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم من وسع علی عیالہ فی یوم عاشورا وسع اللہ علیہ فی
سنتہ کلہا رواہ الطبرانی فے الاوسط والبیہقی فی شعب الایمان وحسن ظن بر بزرگان
آنست کہ احادیث حسن درباقی نیز یافتہ باشد پس ہر کہ معتقد بزرگان است باید کہ عمل
فرمودۂ ایشان نماید و اگر کسی بگفتۂ بعضے اہل حدیث سخن کند با او بحث نباید کرد
اورا معذور باید داشت وما توفیقی الا باللہ +

ذکر در بیان نماز روز عاشورا و ادعیۂ آن در فضائل اعمال از علی بن ابی
طالب کرم اللہ وجہہ روایت است ہر کہ روز عاشورا چہار رکعت نماز بگذارد مے یابد
مثل ثواب نوح علیہ السلام پس التماس کنید بفضل این روز را کہ روزی است مبارک

تعیین قرائت درین چہار رکعت نیست حضرت غوث الثقلین از امیر المومنین عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ
حدیث مرفوع روایت میکنند ہر کہ بگذارد چہار رکعت بخواند در ہر رکعت بعد از فاتحہ پنجاہ بار
قل ہو اللہ پنجاہ سالہ گناہ ماضی و پنجاہ سالہ گناہ مستقبل او مغفور شود و بدہد حق سبحانہ و تعالے
او را نیز از منبر نور در رسالۂ اصلی و از ابو ہریرہ رض روایت میفرمایند کہ چہار رکعت بدو سلام بگذارد
در ہر رکعت بعد از اذا زلزلت قلیا بخواند و در مفتاح الجنان نیز چہار رکعت آوردہ بعد از فاتحہ
آیۃ الکرسی یکبار و اخلاص دہ بار گفتہ است بعدہ ہر حاجت کہ خواہد مستجاب گردد و در اوراد
مخدوم زین الدین و مفتاح الجنان و جواہر جلالی و جواہر خمسہ و اوراد صوفیہ و غیرہا دو رکعت
موجود اند کہ در رکعت اولی آیۃ الکرسی تا خالدون بخواند و در دوم آخر سورۂ حشر از لو انزلنا
الخ بخواند و در فتاوی صوفیہ میفرمایند و من الصلوٰۃ التی صلیہا مشائخنا بالجماعۃ علی سبیل
الشہرۃ مکان الفریضۃ صلوٰۃ یوم عاشوراء رکعتان بعد الاشراق بآیۃ الکرسی و آخر الحشر
و اعم الشیخ فیہا فی الغالب انتہی صاحب فتوح الاوراد میفرمایند کہ حضرت پیر دستگیر یعنے والد
ایشان شیخ عیسی جند اللہ کہ از مشاہیر اولیاء دکھن اند نیز این دو رکعت را بجماعت میگزاردند
بعدہ دعائی کہ در جواہر خمسہ شیخ محمد غوث قدس سرہ مسطور است میخواندند و آن انیست یا اول
الاولین و یا آخر الآخرین لا الہ الا انت خلقت اول ما خلقت فی ہذا الیوم و تخلق آخر ما تخلق
فی ہذا الیوم اعطنی فیہ خیر ما اعطیت فیہ اولیائک و انبیائک و اصفیائک من ثواب البلایا
و اسہمہم ما اعطیتہم فیہ من الکرامۃ بحق محمد علیہ الصلوٰۃ و السلام بعد ازان شش دیگر نیز بگزارد
کہ آن نیز در اوراد مشائخ ہست و شیخ عیسے جند اللہ بران مواظبت میداشتند قرائت آن
در اولی بعد از فاتحہ و الشمس و در ثانی و الضحی و در ثالث انا انزلنا و در رابع اذا زلزلت
و در خامس اخلاص و در سادس معوذتین بعدہ این دعا بخواند اللہم اجعلنی ممن دعاک
فاجبتہ و امن بک فہدیتہ و رغب الیک فاعطیتہ و توکل علیک فکفیتہ و اقترب منک
فادنیتہ اللہم مد لعیشی فی الخیرات مدا و اجعل لی فی قلوب المومنین ودا اللہم انی اسالک
الایمان بک و اسالک الفضل من الرزق و اسالک العافیۃ من البلاء و اسالک
حسن العافیۃ فی الدنیا و الآخرۃ یا ذا الجلال و الاکرام انتہی ملخصاً فی جواہر در جواہر خمسہ و بعضی اوراد دیگر نیز ہست

ہرکہ این دعا بخواند یعنی سبحان اللہ ملاء المیزان ومنتہی العلم ومبلغ الرضاء وزنۃ العرش لاملجأ
ولا منجا من اللہ الا الیہ سبحان اللہ عدد الشفع والوتر وعدد کلماتہ التامات کلہا اسالہ السلامۃ برحمتک
یا ارحم الراحمین لاحول ولاقوۃ الا باللہ العلی العظیم وہو حسبی ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر
تا سال آیندہ نمیرد و در بعضے از کتب ہفت مرتبہ فرمودہ اند و در فضایل الاعمال حدیث مرفوع
آوردہ است از عبد اللہ ابن مسعود کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہرکہ روز عاشورا دو رکعت
نماز گزارد و در ہر رکعت بعد از فاتحہ قل ہو اللہ ۳ مرتبہ بخواند و بعد از فراغ کلمہ تمجید ہفتاد بار
بگوید حق تعالی قبر اورا مشک و عنبر کند و ہر روز صد بار از بہشت فرستد تا روز قیامت
و ہر بار یدہ جمیع نعمتہای بہشت باشد و در قبر موی آن شخص نریزد و متغیر نگردد حسب اوتا قیامت
انتہی و اگر توفیق یابد چہار رکعت نماز خضر علیہ السلام نیز گزارد کہ در غنیۃ الطالبین غوث الثقلین
فرمودہ اند کہ آن نماز در ہفت وقت گزارند روز عاشورا و اول جب و شب برات و آخر
جمعہ رمضان و در ہر دو عید و روز عرفہ و طریقش اینست در رکعت اولی بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد دہ مرتبہ و در
دوم بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد دہ مرتبہ و قل یا ایہا الکافرون سہ مرتبہ بخواند و در سوم بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد دہ مرتبہ
و الہکم التکاثر یک مرتبہ بخواند و در چہارم بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد یازدہ مرتبہ و آیۃ الکرسی
یکمرتبہ بخواند و ثواب خصمان یعنی کسانی کہ حق آنہا بگردن این کس ثابت است و روز قیامت خصومت
توانند کرد بہ بخشد حق سبحانہ و تعالی کفایت کند امر او شان یعنی آنہا را بہ وجہی کہ راضی شوند راضی
سازد انشاء اللہ و در اوراد شیخ بہاء الدین بعد از سلام این دعا گفتہ اللہم الستر عورتی
عن کل محرم وازجر حرصی عن کل ماثم وامنعنی عن اذی کل مسلم یا ارحم الراحمین و در اوراد
اکثر مشائخ است کہ روز عاشورا ہفتاد مرتبہ حسبی اللہ ونعم الوکیل ونعم المولی ونعم النصیر بگوید
آمرزیدہ شود و ایضا در جواہر جلالی وغیرہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم می آرند ہرکہ روز عاشورا
ہفتاد بار لا الہ الا اللہ العلی الاعلی لا الہ الا اللہ رب السموات والارض وما بینہما وما تحت الثری
بگوید حق سبحانہ و تعالی بران بندہ بنظر رحمت بنگرد و ایضا می آرند کہ روز عاشورا ہفتاد بار بگوید
اللہم ارزقنی کمال الحسنی وسعادۃ العقبی وخیر الاولی رزق او فراخ شود و عمراو دراز گردد و ایمان
او سلامت ماند و در تمثیل البیوہ و اللیلۃ عن فلاحی از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم می آرند ہرکہ روز عاشورا

ہزار مرتبہ قل ہو اللہ احد بخواند حق تعالی نظر رحمت کند بسوی او و عذاب نکند او را و در فضایل اعمال فرمودہ آیۃ الکرسی و قل ہو اللہ احد صد بار بخواند و بعدہ دعا مر ابوین را کند اگرچہ از اہل نار باشند تخفیف یابند واللہ الموفق

ذکر عجب روزہ ہزاری در تمام سال پنج روزہ ہزاری است کہ نگاہ دارند بدان بہر یک روزہ ثواب ہزار سال عبادت می یابد اول روزہ بیست و دوم ماہ محرم کہ جبرئیل علیہ السلام امامت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در آن روز کردہ بود دوم روزہ دوازدہم ماہ ربیع الاول کہ دران روز وفات پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم واقع شدہ سوم روزہ بیست و ہفتم رجب کہ معراج پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دران بود چہارم روزہ بیست و پنجم ماہ ذیقعدہ کہ بنای کعبہ دران ہم شدہ بود پنجم روزہ ہیزدہم ماہ ذی حجہ کہ دران کعبہ مرتب شدہ و درین یک بیت جمع کردہ اند ہ کب بود ماہ محرم ہب ربیع الاول است کز رجب ذیقعدہ کہ ذیحجہ یح صوم فضل است

ذکر ماہ صفر در شب اول ماہ صفر بعد از فراغ از نماز و دعا کہ بر سر ہر ماہ متقرر است چہار رکعت نماز بخواند بہ نیت سلامتی خود و سلامتی جمیع مسلمانان از جمیع آفتہا بخواند بعد از فاتحہ در رکعت اول قل یا ایہا الکافرون یازدہ مرتبہ و در دوم اخلاص یازدہ مرتبہ و در سوم قل اعوذ برب الفلق یازدہ مرتبہ و در چہارم قل اعوذ برب الناس یازدہ مرتبہ و در بعضی نسخہ یازدہ مرتبہ واقع است در ہر چہار رکعہ و این اولی است و بعد از سلام کلمہ تمجید ہفتاد مرتبہ بخواند ایاک نعبد و ایاک نستعین ہفتاد کرت و در بعضی ہفتاد بار و در بعضی روایات بیک سلام واقع است و بعد از سلام این دعا بخواند اللہم انی اعوذ بک من شر ہذا الشہر و من شر کل شدۃ و بلیۃ التی قدرت فیہ یا دہر یا دیہار یا دیہور یا ازل یا ابد یا کان یا کینون یا کنیان یا مبدء یا معید یا ذا العرش المجید انت تفعل ما ترید اللہم احرس بعینک التی لا تنام نفسی و اہلی و مالی و ولدی و دینی و دنیائے التی ابتلیتنی بصحبتہا و بحقہا بحق الابرار و الاخیار برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد و آلہ و صحبہ اجمعین و بعضی بزرگان این دعا را در ہر روز ماہ صفر فرمودہ اند در حدیث آمدہ کہ جبرئیل گفت بہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم حق تعالی جمیع بلاہا یازدہ جزو کردہ است در تمام سال یک جزو میفرستد و در ماہ صفر نہ جز ہر کہ این دعا بخواند تمام سال در حفظ و امان باشد پس افضل آنست کہ ہر روز خواندہ شود

ذکر آخرین چہارشنبہ و اعمال آن باید کہ درین روز ہفت سین نوشتہ بشوید و آب آن در سبو اندختہ بخورد و بمردمان بخوراند و ہفت سین اینست سلام قولا من رب رحیم سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین سلام علی موسی و ہارون انا کذلک نجزی المحسنین سلام علی ابراھیم کذلک نجزی المحسنین سلام علی ال یاسین انا کذلک نجزی المحسنین سلام علیکم طبتم فادخلوہا خالدین سلام ہی حتی مطلع الفجر

ذکر ماہ مبارک ربیع الاول بعد از ادعیۂ معمولی ہر ماہ شب اول این ماہ دو رکعت بگزارد بعد از نماز شام در ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص سہ کرت بخواند بعد از سلام صد کرت درود بگوید و باید کہ این دعا را دوازدہ روز از ماہ ربیع الاول بخواند کہ تمام سال خوش و خرم باشد بسم اللہ الرحمن الرحیم یا اللہ یا اللہ یا اللہ یا اللہ یا اللہ یا اللہ یا اللہ ہفت بار یا محسنین یا رحمٰن ہفت بار یا غفور ہفت بار یا رحیم ہفت بار یا حنان ہفت بار یا منان ہفت بار یا سبحان ہفت بار یا دیان ہفت بار و بتاریخ سوم این ماہ چہار رکعت بگزارد در ہر رکعت بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی یکمرتبہ و سورۂ طٰہٰ و سورۂ یٰسین بخواند و ثواب بروح پاک حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بخشد و بتاریخ دہم این ماہ شش صد و صد کرت سورۂ اخلاص بخواند و بتاریخ دوازدہم این ماہ تولد آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم بود و اہل حرمین شریفین بآن جزم نمودہ و درین روز مقام مولد را زیارت میکنند و بعضی اصحاب حدیث ہشتم ماہ مذکور تصحیح کردہ اند واللہ اعلم بالصواب عندہ ام الکتاب در روز تولد بر مذہب اصح روز دوشنبہ ست و طعام پختن و صدقہ دادن در یوم تولد آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم مستحب است و بتاریخ دوازدہم روز وصال آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم است و مشہور نزد جمہور محدثین ہمین است و بعضی از محققین تاریخ دوم ماہ مذکور تصحیح نمودہ اند واللہ اعلم بالصواب باید کہ روز دوازدہم صائم باشد کہ ثواب ہزار سالہ است و بنابر اختلاف باید کہ روز دوم نیز صائم باشد و در فضائل اعمال مذکور است کہ روز عرس حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم صحابہ و تابعین رضوان اللہ تعالی علیہم بہ نیت ہدیہ بروح پرفتوح آن حضرت صلی اللہ علیہ بیست رکعت نماز گزاردہ اند در ہر رکعت بعد الفاتحہ اخلاص بیست و یکبار خواندہ اند و بعد از سلام درود صد بار فرستادہ اند بزرگی بودہ پیوستہ روز عرس

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز مذکور میگزارد رسول صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دید او را فرمودند
کہ من شفاعت کنندہ تو ام بشارت باد مر ترا روز قیامت در بہشت بروم تا ترا و گزارندہ این نماز را در
برابر خود در بہشت بنہم واللہ الموفق و منقول است کہ صدیق اکبر رضی اللہ عنہ بعد از نقل پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
بیست و ہفتم روز در خواب دید گفت یا رسول اللہ بفرمای تا وظیفہ بگزارم بروح پاک تو فرمود اگر خواہی
کہ بگزاری ہدیہ بروح من این دو رکعت نماز بگزار بعد از سنت شام در رکعت اول بعد از فاتحہ
والضحی و در دوم الم نشرح بخوان ہر کہ بروح من این ہدیہ بگزارد حق اوست بر من کہ شفاعت
کنم او را فقیر حقیر رحمہ اللہ میگوید این اوراق میگوید کہ اگر کسی را حق تعالی توفیق دہد و این نماز را
دوازدہ ماہ مدام بخواند و ثواب آن بروح آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہدیہ بفرستد چہ خوب باشد
و باید کہ بتاریخ دوازدہم این ماہ ششصد و شصت مرتبہ سورۂ اخلاص بخواند و در جواہر خمسہ است کہ
بتاریخ بیست و یکم ماہ مذکور دو رکعت نماز گزارد و در ہر رکعت سورۃ المزمل بخواند چون فارغ شود
سر بسجدہ نہد ہرچہ از حق تعالی خواہد یابد و این دعا بحضور دل بخواند یا غفور تغفرت بالمغفرۃ
والعفو فی غفر غفرک یا غفور واللہ الموفق والمعین

ذکر ماہ ربیع الآخر باید کہ در شب اول این ماہ نماز و دعا کہ در ہر ماہ آمدہ است بخواند و در شب سوم
این ماہ چہار رکعت بگزارد و ہرچہ از قرآن خواہد بخواند بعدہ چہل و یک کرت این اسما بخواند یا بدیع یا بدیع

ذکر ماہ جمادی الاول در شب اول این ماہ بعد از فراغ از ادعیہ ہر ماہ دو رکعت نماز
گزارد در رکعت اول بعد از فاتحہ سورۃ جمعہ و در رکعت دوم بعد از فاتحہ سورۃ مزمل بخواند و نیز
در روز اول چہار رکعت نماز بگزارد و بعد از فاتحہ در ہر رکعت اذا جاء نصر اللہ بخواند ہفت کرت
و در شب بیست و یکم این ماہ بسیار اولیا را معراج شدہ است پس باید کہ آن را نیز احیا دارد
و در شب بیست و ہفتم این ماہ ہشت رکعت بدو سلام بگزارد در ہر رکعت بعد از فاتحہ والضحی بخواند

ذکر ماہ جمادی الآخر بعد از فراغ از ادعیہ و نماز کہ در ہر ماہ مقرر است در شب اول
این ماہ دو رکعت بخواند بعد از فاتحہ ہرچہ از قرآن یاد داشتہ باشد بخواند بعد از سلام
استغفار بسیار گوید و در جواہر خمسہ مذکور کہ دہم این ماہ دوازدہ رکعت بشش سلام بگزارد در ہر رکعت بعد از
فاتحہ سورۃ لایلاف بخواند بعد از فراغ سورۂ یوسف بخواند حق تعالی در آن سال از تنگدستی نگاہدارد

آخر الزمان محروس دارد ہرچہ در اوراد این چہار ماہ نوشتہ شد از جواہر خمسہ منقول است

ذکر ماہ رجب و نمازہا و ادعیۂ آن و ذکر روزۂ آن و روزۂ ایام بیض منقول است کہ جناب رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم چون ماہ رجب میدیدند میفرمودند اللہم بارک لنا فی رجب وشعبان وبلغنا رمضان بزرگان سلف شب اول را از ماہ رجب بزرگ شمردہ اند و احادیث مرفوعہ در فضایل آن وارد شدہ و فی الحدیث من احیاء اول لیلۃ من رجب لم یمت قلبہ اذا ماتت القلوب وصب اللہ علیہ الخیر من فوق راسہ صبا وخرج من ذنوبہ کیوم ولدتہ امہ و شفع فی سبعین من اہل الخطایا والذنوب کلہم قد استوجبوا النار و معنی این حدیث ظاہر است پس باید کہ در احیاء این شب اہتمام تمام نماید و در فضایل اعمال حدیث مرفوع از سلمان فارسی آوردہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند مرا کہ از ما ہست عجیب ترا خبر دہم گفتم بلی یا رسول اللہ فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بگزارد نماز در شب اول ماہ رجب دہ رکعت بخواند در ہر رکعت بعد از فاتحہ قل یا یکبار و قل ہو اللہ سہ بار حق تعالی بخشد ہر گناہی را کہ کردہ است از روزی کہ قلم برو جاری شدہ تا این ساعت یعنی از وقت بلوغ ہرچہ کردہ است از صغایر و کبایر عفو سازد اتحفہ مختصرا و در اول شب جمعہ این ماہ کہ آنرا لیلۃ الرغایب گویند در میان مغرب و عشا دوازدہ رکعت بشش سلام بگزارد و بخواند در ہر رکعت بعد از فاتحہ سورۃ القدر سہ بار و قل ہو اللہ احد دوازدہ بار بعد از فراغ بگوید اللہم صل علی محمد النبی الامی وعلی آلہ ہفتاد مرتبہ بعدہ سجدہ کند و در سجدہ ہفتاد مرتبہ بگوید سبوح قدوس ربنا ورب الملائکۃ والروح بعدہ سر بردارد و ہفتاد مرتبہ بگوید رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت العلی الاعظم بعدہ باز سجدہ کند و آنچہ در سجدۂ اول خواندہ بود بخواند بعدہ سوال حاجت کند تحقیق حق سبحانہ تعالی سوال او را رد نکند ہرچند در حدیثی کہ در فضیلت این نماز واقع است محدثان طعن بسیار کردہ اند اما جمیع بزرگان طریقت این نماز را صحیح و درست میدانند و در احیاء العلوم امام غزالی در تعریف این نماز گفتہ اند کہ اہل بیت مقدس با جمعہم مواظبت دارند برین نماز و در قوت القلوب شیخ ابو طالب مکی این نماز ہم مذکور کردہ اند و فضل بسیار آوردہ اند و در غنیۃ الطالبین فضیلت این نماز حدیث بسندہ مذکور است و در فتاوی صوفیہ میگوید و من الصلوۃ

التی صلاها مشائخنا بالجماعة سبیل للشهرة فی مکان الفضیلة صلوة الرغائب فی اول لیلة الجمعة من
رجب الخ وبالجملة این نماز در اوراد جمیع مشائخ است وتعریف این نماز در اوراد بزرگان زیاده از
حد است پس باید که به نیت متابعت بزرگان غسل نماید ودر رساله در تعظیم امام یافعی و شمس الحارث
وغیرهما آورده که در روز اول پنجشنبه از ماه رجب مقطعات قرآنی از الم تا آخر بر صفحه نقره نقش کند
تا تاثیرات عجیبه دارد وفی فضیلة من نقش علی خاتم فضة یوم الخمیس اول خمیس من رجب الم تا آخر
اذا لبسه خائف آمن واذا دخل حامله علی سلطان کبر فی عینه وهابه وقضی حوائجه بقدرة الله تعالی
ومن مسح به علی رأس غضبان رضی ومن مصبه وهو عطشان روی ومن جعله فی ماء المطر لیلة ثم
شربه علی الریق قوی حفظه وان لبسه معطل تصرف وان لبسه امراة عاقرة حملت غیر موجب وان وضع
علی مصروع افاق وباید که روز اول این ماه صایم باشد وچون آفتاب برآید بگوید لا اله الا الله حقا
حقا لا اله الا الله ایمانا وصدقا لا اله الا الله تعبدا ورقا لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
لا اله الا الله محمد رسول الله وباید که درین روز غسل کند که فضیلت آن در حدیث آمده وباید که هر روز درین ماه بعد از
نماز صبح سورهٔ یس بخواند وباید که هر روز درین ماه استغفار بگوید صد بار واین استغفار بگوید
استغفر الله ذا الجلال والاکرام من جمیع الذنوب والآثام که فضیلت بسیار دارد ودر فضیلت صوم
این ماه از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما روایت میکنند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود روزه
داشتن اول روز از رجب کفارت سه ساله گناه میکند ودر دوم روز کفارت دو ساله ودر سوم روز کفارت
یک ساله وبعده هر روز برابر یکماه است ودر جمع الجواهر از ابن عمر رض روایت میکند که فرمود پیغمبر صلی الله
علیه وسلم هر که هفت روزه از رجب نگاه دارد هفت در دوزخ برو بسته گردد وکسی که هشت روزه
نگاهدارد هشت در بهشت برو کشاده شود وکسی که ده روزه نگاه دارد سوال نکند چیزی از حق تعالی
مگر آنکه او را بدهد وکسی که پانزده روزه نگاه دارد ندا کند منادی از آسمان که تحقیق بخشید حق تعالی
جمیع گناهان المتقدم عمل از سر گیر وتحقیق بدل کرد حق تعالی گناهان ترا الحسنات رواه البیهقی
فی شعب الایمان پس اگر تمام ماه روزه دارد بهتر است واگر نتواند ده روزه دارد واگر نه از هشت
کم نکند واگر این هم نتواند بسبب ضعف پیری یا ضعف مرض سه روزه البته نگاهدارد یعنی اول
واوسط وآخر وچون خواهد که روزه بیض دارد باید که از ماه رجب شروع نماید که این چنین سنت است

عمل اکثر مشایخ رضی الله تعالی عنهم و در حدیث بخاری و مسلم است که صوم ثلثة ایام من کل
شهر صوم الدهر و در حدیث نسائی بیان آن ۳ روزه بایام بیض واقع است و در بعضی از
کتب واقع شده که مهتر آدم علیه السلام بعد از قبول توبه در همین ماه ۳ روزه داشت تا بحکم
الهی بدن مبارک که سیاه شده بود سفید گشت ذکره فی جواهر الجلالیه و در مشکات المصابیح از
ابن عباس رض روایت میکنند کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یفطر ایام البیض فی حضر
ولا سفر رواه النسائی و در جواهر جلالی از سلف نقل میکنند که بتجربه بیقین شده هرکه ایام بیض مدام
بر خود التزام نماید در رزق او وسعت شود و هیچ مکروهی بدو نرسد و نعمت دارین او را حاصل گردد
بمنه وکرمه والله الموفق والمعین وبه نستعین و باید که در شب پانزدهم ماه رجب که آنرا شب استفتاح
گویند ده رکعت نماز بگزارد و در هر رکعت سه بار سورهٔ اخلاص بخواند که در جواهر جلالی فضیلت آن
بسیار نوشته اند و در اوراد اکثر مشایخ نماز مذکور آورده اند و باید که در شب پانزدهم و روز پانزدهم
رجب لا اله الا الله هزار مرتبه بگوید از شر شیطان وقت موت نگاهداشته شود و از عذاب قبر مامون
گردد و روز پانزدهم روزه دارد که در خبر آمده هرکه روزه دارد دران روز باشد کفارت از گناه
دو صد ساله و هرکه قل هو الله بخواند هزار مرتبه حق تعالی بنا کند هزار قصر در بهشت و چهل هزار فرشته
طلب مغفرت او کنند تا روز قیامت و از ابن عباس رض مروی است که حق سبحانه تعالی وحی
فرمود بموسی علیه السلام هرکه این روزه دارد او را ثواب هزار حج مقبول است و هزار غزوه جهاد است و هزار رقبه المومنه ا

ذکر احیا داشتن شب معراج یعنی شب بیست و هفتم ماه رجب و بیان روزه

ازان و بیان اعمالی که درین روز و درین شب است

و در فضایل اعمال آورده
هرکه در شب بیست و هفتم ماه رجب دوازده رکعت نماز بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه
سورهٔ اخلاص صد کرت بخواند او را ثواب عبادت هزار ساله شود که روزها صایم باشد
و شبها قایم بعد از فراغ حمد و ثنای الهی گوید و درود بفرستد و استغفار کند و سورهٔ فاتحه
چهار مرتبه بخواند هر چه از حق تعالی طلب کند یابد مادام که دعا بر گناه و قطع رحم نکند و او سنی
دعائی که مستجاب نشود آنست که آزاد شود گردن او از دوزخ انتهی مختصرا و در غنیة الطالبین
که تصنیف محبوب ربانی شیخ عبد القادر جیلانی است رض حدیث می آرند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم

روز بیست و هفتم ماه رجب چهار رکعت میگزارند در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه
سه بار و قل هو الله احد پنجاه بار و معوذتین یکبار میخوانند و آنفا در کتاب مذکور است هر که
بیست و هفتم ماه رجب روزه نگاه دارد و آن شب را احیا کند گویا که صد سال هر روز
روزه داشته و هر شب احیا نموده باشد و این روز همان روز است که جبرئیل علیه السلام به
پیغمبر صلی الله علیه وسلم وحی آورده بود انتهی یعنی شروع وحی درین روز بوده و فی کتب
الحدیث وهی لیلة التی فیها بعث محمد صلی الله علیه وسلم و در کنز العباد شرح اوراد
حدیث آورده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوم سبعة وعشرین من رجب
کتب الله له صیام ستین شهرا وهو الیوم الذی هبط فیه جبرئیل علیه السلام علی محمد صلی الله
علیه وسلم بالرسالة پس باید که درین روز البته صایم باشد و در پنجروزه هزاری ذکر
آن سابق نیز گذشته والله الموفق والمعین وبه نستعین و در اوراد اکثر مشائخ رضوان وارد است
که در روز آخر جمعه ماه رجب شش رکعت به سلام بگزارد بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه
آیة الکرسی یکبار و سورة الکافرون یکبار و سورة اخلاص سه بار و در اوراد مخدوم شیخ بهاء الدین
و در مفتاح الجنان دوازده رکعت بشش سلام از حدیث مرفوع نقل نموده اند در هر رکعت
بعد از فاتحه آیة الکرسی سه بار و قل یا سه بار و قل هو الله احد سه بار فرموده اند و فضل
این نماز از حد بیش گفته و بعد از هر سلام این دعا ده بار بخواند و ده بار درود گوید دعا
الٰهی انت یا اعز من کل عزیز و یا اجل من کل جلیل و یا اکرم من کل کریم و یا اعظم من کل
عظیم و یا ارحم من کل رحیم و یا اوحد من کل واحد و یا خیرا من کل احد انت ربی
لا رب لی غیرک یا غیاث المستغیثین و رجاء هم اغثنی بفضلک و رحمتک یا ارحم الراحمین و
مد لی فی عمری مدا فی خیر و عافیة وهب لی من لدنک عمرا طویلا فی رضاک یا ارحم الراحمین
و یا خیر الناصرین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین و در مفتاح الجنان قید
آخر جمعه نیست بلکه روز آخر رجب گفته اند و این دعا را نیز در آخر زیاده کرده اند اللهم
اقذف فی قلبی رجاک و اقطع رجائی عمن سواک حتی لا ارجو احدا غیرک اللهم و ما ضعفت
عنه قوتی و قصر عنه عملی و لم تنته الیه رغبتی و لم تبلغه مسألتی و لم تجر علی لسانی مما اعطیت

احداً من الاولین والآخرین من المتقین مخصنی به یا ارحم الراحمین و این دعای خیر ازآیت فضل دیگر است افضل ازین چنانکه شیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقه بروایت ابن عساکر رضی الله عنه می آرد که حضرت معاویه رضی الله عنه نخ بست حضرت امام حسین علیه السلام هر سال صد هزار درم فتوح مقاد داشتند در بعضی از سالها توفیق نیافتند امام را تنگی بسیار حاصل شد امام حسن علیه الصلوة والسلام میفرماید که طلب کردم دوات و قلم را تا بنویسم حقیقت حال بمعاویه باز توقف نمودم همدران شب پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم مرا پرسید صلی الله علیه وسلم ای حسن چه حال داری گفتم بخیر است و شکایت تاخیر معاویه کردم فرمود صلی الله علیه وسلم طلب کرده بودی دوات را تا بسوی مخلوق مثل خود بنویسی تا یاد دهانی او را گفتم بلی یا رسول الله فرمود صلی الله علیه وسلم این دعا بخوان اللهم اقذف تا آخر این دعا خواندم سوگند بحق سبحانه وتعالی که یک هفته تمام نکرده بودم بتضرع که فرستاد معاویه رضی الله عنه ده لک و پانصد هزار درم پس گفتم الحمد لله الذی لاینسی من ذکره ولا یخیب من دعاه باز دیدم پیغمبر صلی الله علیه وسلم را درخواب پرسید چه حالت داری ای حسن گفتم بخیر است و حقیقت حال عرض نمودم فرمود صلی الله علیه وسلم همچنین است هر که بخالق امید کند و از مخلوق قطع نماید صاحب فتوح الاوراد میفرماید باید که این دعا همیشه خصوص بوقت تهجد هر قدر که لذت دست دهد بخوانند و فتوح باطنی طلب نماید والله الموفق و به نستعین یا ارحم الراحمین

ذکر اعمال ماه شعبان باید که شب اول ماه شعبان را زنده دارد و چهار رکعت طویل القراءت بخواند که ثواب بسیار است و نیز باید که دوازده رکعت بگزارد در هر رکعت بعد از فاتحه سورۂ اخلاص پانزده بار بخواند که در اوراد اکثر مشائخ است و در جواهر خمسه بعد از نقل این نماز فرموده اند بنامۂ اعمال آن بنده ده هزار نیکی نویسند و ده هزار بدی دور کنند انتهی و درین شب نمازهای دیگر است بجهت اختصار ترک نموده شد و در مختار الاحادیث حدیث می آرد و از علی رضی الله عنه روایت میکند هر که اول روز از شعبان روزه دارد هفتاد حسنه که هر حسنه برابر عبادت یک سال نوشته شود و هر که روز دوم روزه دارد هفتاد سیئه که هر سیئه موجب دوزخ باشد برطرف کرده شود و هر که روز سوم روزه دارد هفتاد انواع

ازبا صرف نموده شود و از انس روایت میکنند که پیغمبر فرموده صلی الله علیه وسلم هر که سه روزه از اول و سه روزه
از میانه و سه از آخر ماه شعبان گمدارد ثواب هفتاد نبی یابد و گویا هفتاد سال عبادت کرد
و اگر بمیرد تا شعبان دیگر شهید بمیرد و در احادیث صحاح ستة وارد است که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم در ماه شعبان از ماههای دیگر بسیار روزه میداشتند و در اوراد مخدوم شیخ بهاء الدین
وغیره فرموده اند که در ماه شعبان هزار بار بخواند لا اله الا الله. ولا نعبد الا ایاه مخلصین له
الدین ولو کره المشرکون در مفتاح الجنان آورده از پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که
عمل مذکور کند حق تعالی در نامه اعمال او ثواب عبادت هزار سال ثبت نماید و
گناه هزار سال محو کند و چون ماه شب چهار دهم روز قیامت روی او بتابد و از صدیقان
باشد والله الموفق و المعین و در فضائل اعمال باسناد خود از انس بن مالک رضی الله عنه روایت
میکند که پیغمبر فرموده صلی الله علیه وسلم هر که در جمعه از ماه شعبان دو رکعت بخواند در هر رکعت
بعد از فاتحه آیة الکرسی ده بار و شهد الله تا سلام ده بار بدهد حق سبحانه وتعالی چیزی دستدکه
هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و خطره در دل بشری نگذشته است انتهی مختصر

ذکر در فضیلت شب برات و اعمال و ادعیه آن

بدانکه شب برات و آن
شب پانزدهم ماه شعبان است بهترین شبهای این ماه است در خلاصة الحقائق
مرفوع از ابی هریره رضی الله عنه آرد که آمد جبرئیل در شب برات و گفت برخیز یا محمد و نماز کن
و دعا کن درین شب پس گفتم که چگونه شب است گفت این شبی است که سه صد در از درهای
رحمت کشاده میشود پس می بخشد حق تعالی جمیع مومنان را مگر ساحر و کاهن و مشاجن
و مدمن خمر و مصر بر زنا و اکل ربا که بعد از توبه اینها را می بخشد و این شبی بزرگ است بالاتفاق
تا آنکه بعضی مفسران بران رفته اند که همین شب شب قدر است چنانکه در عمل الیوم و اللیلة
مذکور است و احادیث صحیح و حسن در فضایل این شب وارد است و در حدیثی که ترمذی
و ابن ماجه روایت کرده وارد شده که حق سبحانه تعالی در شب پانزدهم شعبان می بخشد
گناهگاران را اکثر از موهای گوسپندان بنی کلب و در حدیث بیهقی وارد شده که درین شب
اعمال و ارزاق تمام سال مقرر میشود در فضایل اعمال حدیث مرفوع باسناد خویش روایت

میکنند کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ غسل در شب نصف شعبان کند و پوشد پیرہنہ پاک و چہار
رکعت نماز بگزارد بیک سلام بخواند در ہر رکعت بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد بیست و پنج بار
برآید از گناہان چنانچہ برآید موی از آرد و می برآید روز قیامت بجائی کہ روی او چون ماہ تابان باشد
مثل ماہ چہاردہم الحدیث و درآورده اند اکثر مشائخ صد رکعت نماز در شب مذکور در ہر رکعت
بعد از فاتحہ سورۂ اخلاص دہ مرتبہ نقل نموده اند و در غنیۃ الطالبین محبوب ربانی
شیخ عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ فرموده اند و تسمی ہذہ الصلوٰۃ صلوٰۃ الخیر و تتعرف
ببرکتہا وکان السلف الصالح یصلونہا جماعۃ یجتمعون لہا وفیہا فضل کثیر و ثواب جزیل
روی عن حسن البصری رضی اللہ عنہ انہ قال حدثنی ثلاثون من اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم
انہ من صلی ہذہ الصلوٰۃ فی ہذہ اللیلۃ نظر اللہ الیہ سبعین نظرۃ تقضی لہ بکل نظرۃ سبعین حاجۃ ادناہا
المغفرۃ انتہی و در احیاء علوم و قوت القلوب ہم مفصل این نماز مذکور ہست وفی البحر الرائق
ومن المندوبات احیاء لیالی العشر من شہر رمضان ولیلتی العیدین ولیالی عشر ذی الحجۃ
ولیلۃ النصف من شعبان لما وردت بہ الاحادیث وذکرہا فی الترغیب والترہیب مفصلۃ
والمراد باحیاء اللیلۃ قیامہ وظاہرۃ الاستیعاب ویجوزان یراد غالبہ انتہی پس اقتدا
بمشائخ کرام نموده این نماز را البتہ باید خواند اگرچہ بعضے از محدثان در احادیث آن طعن
کرده اند واللہ اعلم بالصواب و از جملہ اموری کہ درین شب در کتب مشائخ وارد است سرمہ
کردن است در چشم و دانہ بحنق و در روز آن روزه داشتن ہست و درین شب ۳ بار سورہ یٰسین
بخواند یکبار بہ نیت طول عمر خود و یکبار بہ نیت غنا و یکبار بہ نیت ایمنی از بلاہا

ذکر فضیلت ماه رمضان و صوم آن و ادعیہ و اوراد آن از علی کرم اللہ وجہہ
مروی است کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم توجہ نمیکردند بدیدن ماہی جز ماہ رمضان و ہرگاہ کہ میدیدند
میفرمودند اللہم ادخلہ علینا بالسلامۃ والاسلام والصحۃ من الاسقام والفراغ من الاشتغال
ورضنا فیہ بالیسیر من النوم ذکرہ ابن العطا و فضیلت ماه رمضان و روزۂ آن در احادیث
صحیحہ و حسنہ آنقدر واقع است کہ از بیان مستغنی است بعضی احادیث ذکر کرده میشود
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قام رمضان ایماناً واحتساباً غفر لہ ما تقدم من ذنبہ

رواه البخاری و مسلم و در جمع الجوامع بروایات متعدده آمده که هر شب ماه رمضان شش لک
از دوزخ آزاد میشوند و بروایتی ده لک و هر شب جمعه بقدری که در تمام هفته بود و در شب قدر
بقدری که جمع ما سبق بود و در شب آخر همان قدر که در تمام رمضان بود انتهی و فرمود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وقتی که اول شب ماه رمضان بود در زنجیر انداخته شوند شیاطین جنیان
متمرد و بسته میشود درهای دوزخ و گشاده میشود درهای بهشت و ندا میرسد هر شب ای
طلب کننده خوبی بیا که وقت عمل است و ای طلب کننده معصیت بس کن هر شب حق تعالے
آزاد میکند از دوزخ یعنی روزه داران را رواه الترمذی و ابن ماجه و احمد و غیرهم و فرمود
پیغمبر صلی الله علیه وسلم روزه سپر است از دوزخ پس هر که روزه دار باشد در آن روز با کسی جهل نکند
اگر کسی جهل کند او را دشنام دهد و بگوید که من روزه دارم سوگند بخدائی که روح محمد
در قبضهٔ قدرت اوست هر آئینه بوی بد روزه دار خوشبوتر است نزد حق تعالی از بوی مشک
رواه مسلم و احمد و النسائی و فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر عمل پسر آدم مضاعف میشود از
ده تا هفت صد تا عددی که حق تعالی خواسته است حق تعالی میفرماید مگر روزه که آن خاصه
من است و من جزا بران باشم یعنی لقاء من و رضوان من جزا بر روزه است میگذارد صائم
شهوت و طعام خود از جهت من او را دو فرحت است فرحتی وقت افطار و فرحتی وقت ملاقات
پروردگار رواه مسلم و احمد و النسائی و ابن ماجه و فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم سه کس هستند
که حق تعالی از خوردن ایشان حساب نمیگیرد وقتی که حلال باشد روزه دار و سحر خورنده
و کسی که منتظر قتال است رواه الطبرانی و روزه ماه رمضان یکی از ارکان خمسهٔ اسلام است
و احادیث درین باب بسیار آمده پس باید که در صوم رمضان اهتمام تمام نماید و دعاے
افطار در ذکر صوم نقل بیش ازین مذکور شده اما نماز پس اهم نمازها درین ماه نماز
تراویح است و آن بیست رکعت است به ده سلام در میان فرض عشا و وتر و نماز
تراویح سنت موکده است و یک ختم قرآن دران نیز سنت است و چون انداز تراویح
و روزه رمضان که فرض است توفیق یافت پس باید که اهتمام تمام بتلاوت قرآن
یعنی هر قدر که قرآن خوانده شود بخواند در روز و در شب امام ابوحنیفه رضی الله عنه

در ماه رمضان شصت و یک ختم مینمود یک در تراویح و یک ختم در شب و یک ختم در روز و این قوت
ملکی است و از جمله خرق عادات کرامات است که مثل آن بعمل آرد اما هر قدر که تواند غنیمت
شمارد و باید که درین ماه مبارک زبان را از کذب و غیبت و شتم و دیگر معاصی باز دارد که در بعض
احادیث وارد شده که کذب و غیبت مفسد صوم است و باید که سحر خورد که سنت است و
احادیث درین باب بتاکید آمده اگرچه بیک خرما باشد و اتباع سنت را غنیمت داند و اهم
چیزی که درین ماه است اعتکاف است که آنهم موکده است پس باید که از دست ندهد پیغمبر
فرمود صلی الله علیه وسلم هر که ده روز اعتکاف نشیند در رمضان باشد او را اجر برابر دو حج
و دو عمره رواه البیهقی فی شعب الایمان و الطبرانی فی الکبیر نحوه و در حدیث آمده که هر یک روز اعتکاف
نشیند محض بجهت حق تعالی گرداند حق سبحانه و تعالی درمیان او و درمیان دوزخ سه خندق
که مسافت آنها دورتر باشد از مسافت مشرق و مغرب رواه الطبرانی فی الکبیر و البیهقی
والحاکم مختصراً وقال صحیح الاسناد و در مشکاة المصابیح و غیره حدیث وارد است که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم تاریخ بیست و یکم ماه رمضان نماز صبح خوانده داخل محل اعتکاف می شدند
و در وظائف النبی و غیره گفته که داخل شود قبل از غروب یعنی شب بیست و یکم قال و
هذا هو الصحیح و باقی احکام اعتکاف در فقه مقرر است از انجا معلوم کند و چون حق جل و علا
بنده را توفیق دهد بروزه ماه رمضان که آن فرض است و بنماز تراویح و ختم قرآن دران که
سنت موکده است و باعتکاف در عشره اخیره آن که آنهم سنت است و باشتغال تلاوت
قرآن در لیل و نهار آن و حفظ لسان از مالایعنی بس است او را این قدر عبادت و حاجت
بنوافل دیگر نیست سوای نوافل یومی و لیلی که پیش ازین ذکر یافته و صاحب فتوح الاوراد
در هر شب و هر روز آن نوافل آورده عمداً درین مختصر آنرا ترک داده و اگر کسی را خدا تعالی
توفیق دهد در اصل کتاب فتوح الاوراد ببیند و بعمل آرد والله الموفق والمعین ؛

ذکر شب قدر و فضیلت آن بدانکه شب قدر خاصه این امت است و سوره انا انزلناه در
فضیلت این شب نازل شده و در حدیث وارد شده هر که قیام شب مذکور کند حق تعالی
ببخشد گناه ما تقدم او را رواه البخاری و مسلم و گناه ما تاخر او را رواه النسائی و احمد

و اسنادا الاول صحیح والثانی حسن علما اختلاف نموده که چه قدر قیام معتبر است جماعه یکساعه گفته اند و ظاهر آنست که اکثر شب می باید لان للاکثر حکم الکل چنانکه در فقه مقرر است کما فی فتوح الاوراد و علما را در شب قدر اختلاف بسیار است و مذهب اهل سنت آنست که شب قدر باقی است الی یوم القیامة والمشهور عن الامام ابی حنیفة انها تدور فی السنة کلها و بروایت صحیح از امام اعظم آنست که در تمام رمضان دایر است و در روایت از امامین یعنی از امام ابی یوسف و امام محمد آنست که شب بیست و هفتم است و این مختار اکثر مشائخ حنفیه است تا آنکه گفته شد که ختم درین شب کردن مستحب است چنانکه در خزانة الروایة وغیره مذکور است و مختار امام مالک و امام احمد حنبل و سفیان ثوری وغیرهم آنست که در عشرهٔ اخیره رمضان دائر است و این یک روایت امام شافعی و در روایت صحیح امام شافعی آنست که شب بیست و یکم است و مختار غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه بیست و هفتم است و موید است این قول را احادیث کثیر باید که درین شب تمام بیدار باشد و درین شب کلمه لا اله الا الله بسیار گوید و باید که این دعا نیز بسیار گوید اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنا که در حدیث صحیح است که جناب رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عائشه صدیقه را رضی الله عنها امر فرموده اند که درین شب این کلمات گویند و باید که درین شب تلاوت قرآن نیز بسیار کنند کذا جاء فی الحدیث

ذکر ماه شوال و ادعیه و اوراد آن باید که شب عید الفطر را احیا نماید در عمل الیوم واللیلة از ابوامامه رضی الله تعالی عنه روایت میکند مرفوعا و موقوفا و عن ابی الدرداء موقوفا قال من قام لیلتی العیدین لله محتسبا لم یمت قلبه حین یموت القلوب رواه الاول ابن ماجه والثانی الامام الشافعی والبیهقی و این شب از جملهٔ آن شبها است که دعا درو مستجاب است رواه الامام الشافعی در اوراد شیخ بهاء الدین مذکور است که در شب عید فطر بجهت طول عمر بین العشائین دو رکعت بگزارد در اول بعد از فاتحه الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم تا والله ذو فضل عظیم و در دوم بعد فاتحه وما لنا ان لا نتوکل علی الله و قد هدانا سبلنا و لنصبرن علی ما آذیتمونا و علی الله فلیتوکل المؤمنون بعد از سلام بقلوبها

بگوید حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعی ولیس وراء الله منتهی من اعتصم بالله نجی سبحان الله الذی لم یزل ولا یزال حق تعالی عمر با توفیق بدهد انشاء الله تعالی و درین شب ده رکعت نماز بگذارد بعد از فاتحه قل هو الله احد ده مرتبه بخواند و در رکوع و سجود تسبیح معتاد گفته سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ده بار بگوید و بعد از فراغ حاجت خواهد حاجتش برآید انشاء الله تعالی

ذکر روز عید الفطر آنچه از احکام عید الفطر در فقه مذکور است در آنجا ببیند اما آنچه در احادیث از فضل این روز مذکور شده آنرا بیان نمایم از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که گفته سید الایام العیدان والجمعة واز وهب بن منبه مروی است مرفوعا که حق تعالی بهشت را در روز عید فطر پیدا کرد وجبرئیل را بوحی برگزید و بجل را کیفیت غسل آموخت و درخت طوبی را بدست خود نشاند ذکرها الحافظ ابو موسی المدنی و فضل این بسیار است بجهت اختصار بدینقدر اکتفا نمود + + + +

ذکر احکامی که مشترک است درمیان دو عید اول غسل است دوم استعمال طیب سوم لبس ثیاب احسن که در ملک او باشد چهارم افطار بخرما کردن قبل از خروج از سه تا هفت واگر خرما بهم نرسد بهرچه میسر شود افطار کند و بعد از نماز عید الضحی افطار از قربانی کردن مستحب است پنجم چشم پوشیدن از دیدن نامحرم ششم پیاده رفتن در حدیث آمده ما رکب رسول الله صلی الله علیه وسلم فی عید ولا جنازة قط رواه الشافعی وان کان له عذر وکان منزله بعید ا فرکب لا باس به ودر بعضی در فقه آمده است که شیوخ سوار شوند وجوانان پیاده روند هفتم مخالفت در طریق یعنی وقت بازگشتن از راه دیگر بیاید که چنین بود عمل پیغامبر صلی الله علیه وسلم چنانچه در بخاری وغیره وارد است و مستحب است واین دعا بخواند یا حی یا قیوم لا اله الا انت برحمتک استغیث فاکفنی شانی کله ولا تکلنی الی نفسی طرفة عین رواه الطبرانی والکبیر و بعضی از تابعین این دعا میخواندند اللهم ان کان صفر فی هذا الجمع احد نظرت الیه فانظر الینا به وان کان هذا العید آخر عید من آجالنا فاغفر لنا وان کان هذا بیننا وبین عید آخر فقد لنا فیما بینهما بحسن العافیة

لك وحسن العبادة والسعة في الرزق والعافية في البدن اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وبارك وسلم ہشتم از نماز عید نماز نفل گذارد کہ ممنوع است بلکہ بکلمہ توحید مشغول باشد و بعد از نماز عید از ابن عمر رضی اللہ عنہما مروی است کہ دو رکعت میگزارد و از قتادہ و ابن مسعود رضی اللہ عنہما مروی است کہ بعد از عید چہار رکعت یا ہشت رکعت میخواندند رواہ الطبرانی و از سلمان فارسی رضی اللہ عنہ چہار رکعت مروی است مرفوعا در اولی بعد از فاتحہ سبح اسم و در ثانی والشمس و در سوم والضحی و در چہارم اخلاص و در بحر ذخائر در سیوم بجای والضحی واللیل گفتہ و در جواہر خمسہ در چہارم الم نشرح فرمودہ اند نہم آنکہ دل او متردد باشد در رد و قبول چنانچہ مروی از ابو ہریرہ است رضی اللہ عنہ کہ رفت روز عید پیش عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ ایشان گریہ میکردند گفت کہ عید روز فرحت گفتند الفرح للمقبولين والبكاء للمطرودين ولا ادري من اے الفريقين انا ذكره الحافظ الصلاحي دہم آنکہ منع نکند نفس خود را و اہل بیت و متعلقان خود را از شنیدن شعر مباح و سرود درین روز کہ در حدیث صحیحین ثابت شدہ کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم درین روز سرود شنیدند و رقص دیدند اما سرود پس آنست کہ در خانہ عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا می شنیدند و ابو بکر رضی اللہ عنہ آمد و منع کرد مغنیین را رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود دعہما یا ابابکر ان لکل قوم عید وہذا عیدنا قالہ الحافظ الصلاحی و در صحیح بخاری و مسلم است کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم لعب حبشہ در ایام منی دیدند عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ منع نمود فرمود صلی اللہ علیہ وسلم دعہم یا عمر فہذا دلیل علے ان اظہار الفرح والسرور فی العید من شعار الاسلام یازدہم بعد از فراغ نماز عید مستحب است کہ گویند تقبل اللہ منا و منکم غفر اللہ لنا ولکم کہ عمل صحابہ رضی اللہ تعالے عنہم بود رواہ احمد باسناد جید دوازدہم درین روز نہ فقرا طعام خوراند و زکوۃ فطر بدہد و اگر عید اضحی باشد گوشت بدہد کہ ثواب بسیار است

ذکر در بیان صوم ستۃ شوال ابو ایوب القاری رضی اللہ عنہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم روایت میکند کہ فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ ماہ رمضان روزہ دارد بعد ازان شش روزہ از ماہ شوال تابع او سازد باشد او را مثل صیام دہر رواہ مسلم و فی روایۃ

الطبرانی خرج من ذنوبہ کیوم ولدتہ امہ واین شش روزہ باتفاق علما مستحب است
لکن نزد امام اعظم ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ تفریق ان مستحب است ونزد امام شافعی رضی اللہ
عنہ تتابع احب است لما فی الحدیث من صام ستۃ بعد الفطر متتابعۃ الحدیث رواہ الطبرانی

ذکر در نماز ماہ شوال در فضائل اعمال از انس بن مالک رضی اللہ عنہ
روایت میکند کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در ماہ شوال دوازدہ رکعت نماز
گذارد در شب یا در روز در ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص یکمرتبہ بخواند بعد از فراغ کلمۂ تمجید
ہفتاد بار بخواند واستغفر اللہ واتوب الیہ ہفتاد بار بگوید سوگند بخدائی کہ مرا براستی بخلق
فرستادہ است چشمہای حکمت از دل او جاری شود بر زبان وگناہان او بخشیدہ شود
وقرض او ادا گردد انتہےٰ مختصرا ✦

ذکر ماہ ذی القعدہ در جواہر خمسہ مذکور است کہ نہم ماہ ذی القعدہ
دو رکعت بگزارد در ہر رکعتے بعد از فاتحہ سورۂ مزمل بخواند و بعد از سلام سورۂ یٰس سہ کرت بخواند

ذکر ماہ ذی الحجہ فضل عشرہ ذی الحجہ در احادیث صحیح آمدہ و در عمل الیوم واللیلۃ
میگوید کہ ذہب کثیر من العلماء الی تفضیلہ علی عشر رمضان لاختصاصہ بیوم عرفۃ
والنحر وذہب المحققون الی ان لیالی العشر الآخر من رمضان لاشتمالہ علی
لیلۃ القدر افضل من لیالی ہذا العشر وایامہ افضل من ایامہ لاشتمالہ علی عرفۃ والنحر انتہیٰ
محصلہ و در بیان فضیلت این عشرہ آمدہ کہ توبہ آدم علیہ السلام درین عشرہ قبول شد ہر کہ
از عاصیان توبہ کند قبول شود توبہ او بفضلہ ومنہ و در منہج العمال از ابوہریرہ رضی اللہ
عنہ می آرد ما من ایام احب الی اللہ ان یتعبد لہ فیہا من عشر ذی الحجۃ یعدل صیام کل یوم
منہا بصیام سنۃ وقیام کل لیلۃ بقیام لیلۃ القدر رواہ الترمذی وابن ماجۃ پس باید کہ در
صوم این عشرہ یعنی نہ روز اہتمام نماید در عمل الیوم واللیلۃ از انس رضی اللہ عنہ روایت
میکند کہ بود در زمان آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم کہ می گفتند صحابہ رضی اللہ عنہ ہر روز از این
عشرہ برابر ہزار روز است و روز عرفہ برابر دہ ہزار روز است و روز عرفہ برابر دہ ہزار
روز است یعنی در فضیلت رواہ البیہقی وابو الشیخ الاصفہانی و از ابن عباس رضی اللہ عنہما

روایت می کند که هر روزه برابر روزهٔ یکساله است و هر عمل که باشد مضاعف آن
هفتصد عمل انتهی در غنیة الطالبین مذکور است به سند آن از امام جعفر صادق رضی
تا علی ابن ابی طالب رضی الله عنه با پیغمبر صلی الله علیه وسلم در هر شب این عشره در
ثلث آخر چهار رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه دو بار و آیة الکرسی سه بار و اخلاص سه بار
و بعد از فراغ دست برداشته بگوید سبحان رب العزة والجبروت سبحان ذی القدرة
والملکوت سبحان الحی الذی لا یموت لا اله الا الله یحیی و یمیت وهو حی لا یموت سبحان
رب العباد والبلاد والحمد لله کثیرا طیبا مبارکا علی کل حال الله اکبر کبیرا ربنا و جلاله و قدرته بکل
مکان بعد ازان هرچه خواهد دعا کند باشد او را اجر جمیع اهل حج و زائران قبر نبی صلی الله
علیه وسلم و اجر مجاهدان و هیچ سوال نکند از حق تعالی مگر بدهد او را جنت و اگر هر شب این نماز
گذارد و دعا بخواند حلال کند حق تعالی او را فردوس اعلی و محو کند از هر گناه و گفته شود
که عمل از سر گیر پس اگر روز عرفه صایم باشد و بگذارد این نماز و این دعا بخواند و تضرع
بسیار بکند حق تعالی فرشتگان را فرماید گواه باشید انی غفرت او را شرکته بالحجاج ای
الی بیتی قال فلیستبشر بالعطی الله ذلک السعید لصلوته و دعائه انتهی مختصرا و در [illegible] الاوراد
می آرد که هر شب درین عشره بعد از وتر دو رکعت بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه انا اعطینا
و اخلاص بخواند این نماز را ثواب بسیار نوشته اند در اوراد اکثر مشائخ هست هر که سورة
والفجر درین عشره هر روز بخواند حق تعالی او را بیامرزد و از دوزخ خلاص کند و در اوراد
مخدوم بهاء الدین فرموده اند هر که هر روز درین عشره ذوالحجه علی الخصوص روز عرفه
بعد صلوة تعریف این تسبیح بگوید دوزخ بر تن او حرام گردد لا اله الا الله عدد اللیالی
والدهور لا اله الا الله عدد امواج البحور لا اله الا الله عدد الریاح فی البراری والصخور
لا اله الا الله من الیوم الی یوم ینفخ فی الصور لا اله الا الله عدد شوکة الشجر والرمل والشعور
لا اله الا الله عدد خواطر الظنون لا اله الا الله عدد لمح العیون لا اله الا الله خیر مما یجمعون
لا اله الا الله فی اللیل اذا عسعس والصبح اذا تنفس وصلی الله علی محمد و آله عدد ما احاط به علمه [illegible]
ذکر فضیلت روز عرفه بخصوصه در حدیث مرفوع آمده [illegible]

رواہ ابن حبان فی صحیحہ و فی الحدیث ما من یوم اکثر عتیقا من النار من یوم عرفۃ رواہ البیہقی
و فی روایت ما رئی الشیطان یوما فیہ اصغر ولا احقر ولا اغیظ منہ فی یوم عرفۃ و ذلک لما یری
فیہ تنزل الرحمۃ و تجاوز اللہ من الذنوب العظام الحدیث رواہ مالک و از ابن عمر رضی اللہ
عنہما روایت است کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقتی کہ شود آخر روز از یوم عرفہ
باقی نمے ماند یک کس کہ در دل او مقدار حبہ خردل از ایمان باشد مگر مغفور میشود ابن عمر
گفت یا رسول اللہ اہل عرفۃ خاصۃ فرمود صلی اللہ علیہ وسلم بل للمسلمین عامۃ رواہ الطبرانی
فی الکبیر و نحوہ فی جمع الجوامع و در غنیۃ الطالبین باسنادہ آوردہ اند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ
وسلم عشیہ عرفہ دعا کردند مر است خود را بمغفرت حق تعالے قبول کرد مگر مظالم خلق بعدہ
عرض نمودند کہ ای پروردگار تو قادری کہ مظلوم را ثواب از خود دہی و ظالم را بخشی آن شب
موقوف شد وقت صبح بعد از دعا در مزدلفہ وحی رسید قد غفرت لہم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
تبسم کردند اصحاب پرسیدند یا رسول اللہ وجہ تبسم چیست فرمود صلی اللہ علیہ وسلم شیطان چون مغفرت دید
واویلاہ گفت و خاک بر سر کرد انتہی و از ابن عمر رضی اللہ عنہما مروی است کہ فرمود
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من صام یوم عرفۃ غفر اللہ لہ ما تقدم من ذنبہ و ما تاخر رواہ الحافظ
ابو سعید و در منہج الاعمال وارد است کہ فرمود پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم صوم یوم عرفۃ کصیام
الف ستۃ رواہ البیہقی فی الشعب و در حدیث وارد است کہ افضل الدعاء دعاء یوم عرفۃ
و افضل ما قلت انا و النبیون من قبلی لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک و لہ الحمد و ہو علی
کل شیئ قدیر رواہ مالک و الترمذی معناہ پس باید کہ این کلمہ را درین روز بسیار گوید و از
صبح یوم عرفہ تا آخر ایام تشریق تکبیر واجب است بر مذہب مختار متاخرین چنانکہ در فقہ
مذکور است و اما التعریف بغیر عرفہ پس مختلف فیہ است و فی اکثر متون الحنفی و اما التعریف
فلیس بشیئ و اختلفوا فی معناہ فقال فی الکافی عن ابی حنیفہ انہ لیس بسنۃ و انما ہو حدث
احدثہ الناس فمن فعل جاز و فیہ ایضا و قیل یستحب ذلک لانہ تشبیہ باہل الطاعۃ فیکون
لہم ثوابہم و الظاہر من کتب المتاخرین کابن الہمام و البحر الرائق ان معناہ الکراہۃ
و باتحلیہ مشائخ عظام علی الخصوص بزرگان سہروردیہ در ادای صلوۃ التعریف و ادعیہ

آن مبالغہ تمام دارند و در اوراد نقلے دارند و در اصول فقہ مقرر است اذا دار الامر بین کونہ
سنۃ و بدعۃ فالاحتیاط فی ترکہ ذکرہ فی البحر الرائق وغیرہ پس باید کہ نمازہای کہ از حدیث
سے آرند تنہا بگذارد انتھے + +

ذکر نماز تعریف و طریقہ آن و طریقہ صلوۃ التعریف علی ما ذکرہ فی اوراد المشائخ علی التفصیل
فی الجواہر الجلالیۃ اینست قال فیہا عن عمدۃ العباد و خلاصۃ الزہاد الشیخ ضیاء الدین ابو
النجیب السہروردی عن انس ابن مالک رضی اللہ عنہ قال قال رسول صلی اللہ علیہ وسلم
ما من عبد یکشف راسہ فاقصدا شبہ الحاج ویصلی صلوۃ التعریف فی یوم عرفۃ بین صلوۃ الظہر
العصر ست رکعات یقرء فی الاولے الفاتحۃ ثلاث مرات وسورۃ الانبیاء مرۃ وفی الثانیۃ
الفاتحۃ ثلاث مرات وسورۃ الحج مرۃ وفی اربع رکعات یقرء بعد الفاتحۃ سورۃ الاخلاص خمسین مرۃ ویقرء
بعد الفراغ دعاء العرفات الا وکل اللہ لمکائد بہ عن الشیطان واعانہ علی نفسہ ویری الیہ فی جمیع امورہ ویقول الشیطان یا ویلاہ
وقد الست منہ فی جمیع السنۃ وحفظ اللہ لنفسہ واہلہ ودینہ وآخرتہ ودنیاہ وہے صلوۃ الحج لمن لا
یستطیع الیہ سبیلا واما الادعیۃ المذکورۃ فی الجواہر الجلالیۃ وغیرہ من اوراد المشائخ فاکثیرۃ
فمنہا ما روی عن علی ابن ابے طالب رضی اللہ عنہ قال اکثر ما دعی النبی صلی اللہ علیہ وسلم
عشیۃ عرفۃ فی الموقف اللہم لک صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لک یا رب تراثی اللہم انی اعوذ
بک من عذاب القبر وشتات الامر اللہم انی اسالک من خیر ما یجیء بہ الریح رواہ الترمذی وفی
روایۃ لہ رضی اللہ عنہ اکثر دعاء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عشیۃ عرفۃ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک
لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شئے قدیر اللہم اغفر لے ذنبی ویسر لی امری واشرح لی صدری
اللہم انی اعوذ بک من وساوس الصدور ومن شتات الامر ومن عذاب القبر اللہم انی اعوذ بک من
شر ما یلج فی اللیل ومن شر ما یلج فی النہار ومن شر ما یہب بہ الریاح وشر بوائق الدہر انتہے
این ہر دو حدیث در غنیۃ الطالبین غوث اعظم رضی اللہ عنہ باسانید خود آوردہ اند +

ذکر فضیلت شب عید اضحے شب عید الضحی از شبہائی است کہ دعا دران قبول
است رواہ الشافعی و در جمع الجوامع از معاذ بن جبل مروی است کہ فرمود صلی اللہ علیہ وسلم
من احیا اللیالے الاربع وجبت لہ الجنۃ لیلۃ الترویۃ ولیلۃ عرفۃ ولیلۃ الضحی ولیلۃ الفطر

رواہ ابن عساکر و سابق ذکر آن گذشت +
ذکر یوم عید اضحے افضل ایام عند اللہ تعالے بعد یوم عرفہ روز عید اضحے
است کما نص علیہ اصحاب الامام الشافعی رضی اللہ عنہ و افضل چیزے کہ درین روز کردہ
شود اضحیہ است و ثواب اضحیہ در احادیث صحیحہ مذکور ہست کہ بر اول قطرہ ذم جمیع گناہان بخشیدہ
شود و باقی احکام عید بتفصیل در ذکر عید فطر گذشت +
ذکر نماز و ادعیۂ آخر ماہ ذیحجہ در حدیث مرفوع آمدہ صد رکعت در شب آخر
یا روز آخر ماہ ذیحجہ بگذارد در ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص دہ بار حق تعالے عطا
فرماید او را دو برات یکی از نفاق و یکے از دوزخ و قضا کند او را صد حاجت دنیا و پنجاہ
از آخرت و بنا کند حق تعالی برای او سکانی در فردوس از یاقوت سرخ و ندا آید
از آسمان کہ ای فلان گناہ ما تقدم تو بخشیدہ شد انتہی مختصراً و باید کہ در روز آخر
سال تجدید توبہ کند و اجتہاد در عمل خیر نماید و روزہ دارد چنانکہ در ذکر محرم گذشت
و مروی است ہر کہ آخر روز ذی حجہ گوید اللھم ما عملت من عمل فی ہذہ السنۃ
مما نہیتنی عنہ ولم ترضہ ونسیتہ ولم تنسہ وحلمت اعنی لبقدرتک علی عقوبتے و
ودعوتنی الے التوبۃ بعد جرائتی علیک استغفرک منہ فاغفرلے یا غفور وما عملت فیہا من
عمل ترضاہ و وعدتنی علیہا الثواب فتقبلہ منی ولا تقطع رجائی بخشد حق تعالے مر او را
ہر گناہ کہ درمیان او و حق تعالے باشد وقتی کہ نادم باشد بر کردۂ خویش بگوید شیطان
یا ویلاہ مشقت کردم تمام سال و ہدم ساخت این دعا کنندہ تمام مشقت مار در یک ساعت
رواہ الشیخ ابو جعفر عمر بن محمد النسفی رح انتہے ملخصاً
برای جمیع مطالب دینی و دنیوی باید ہر روزہ بصدق دل بخواند انشاء اللہ
تعالے بمطالب خود رسد و حاجتش روا گردد برای دفع فقر و جہالت و نسیان و ضعف و مرض
و مجردی و مسافرت بسیار خوب است + برای ہر روزہ بر بازوی چپ عورت بندد و اگر
چہار صد بار بخواند رویت پیغمبر صلعم باید و بہشت رود بسم اللہ الرحمن الرحیم یا رجائی یا مناے
یا غیاثی یا مرادی یا معافی یا دوائی یا شفائے یا کافی لکفہی یا غفور اغفرلے خطیئے بیعتوت

یا اللہ سہ بار یا رحمن سہ بار برحمتک یا ارحم الراحمین ہر کہ صبح و شام سہ بار قل ہو اللہ و سہ بار معوذتین
بخواند خدا تعالے او را از جمیع آفات نگاہدارد باید کہ وقت فرو شدن آفتاب بگوید اعوذ
بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق در آن شب تا صبح از فضل آلہٰ گزندی بوی برسد
صحایح باید کہ این را بخواند جمیع مرادات برسد از فضل حق تعالے بعد از نماز بامداد صد بار
یا معز و پیشین صد بار یا عظیم و دیگر صد بار یا فتاح و شام صد بار یا حافظ و خفتن صد بار
یا وہاب باید کہ ہر روزہ بخواند انشاء اللہ تعالے گاہے محتاج کسی نگردد حسبی اللہ الرب
من المربوبین حسبی اللہ الخالق من المخلوقین حسبی اللہ الرزاق من المرزوقین حسبی اللہ
الذی لا الہ الا ہو علیہ توکلت وہو رب العرش العظیم وصلی اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین باید کہ این
دعا بخواند بسیار خوب است الٰہی قلبی محجوب وعقلی مغلوب وہوائی غالب وطاعتی قلیل
ومعصیتی کثیر ولسانی مقر بالذنوب فکیف حیلتی یا علام الغیوب یا ستار العیوب فغفرلی
ذنوبی کلہا یا غفار یا غفار وصلی اللہ علیہ وعلی الہ واصحابہ اجمعین وسلم برحمتک یا ارحم الراحمین از پیغمبر
علیہ السلام مرویست کہ بحضرت امیر المومنین علی فرمودند ہر ستمدیدہ واندوہناکی وصاحب
حزنی ومغمومی ومسروقی ومحرومی وخائف از سلطانی کہ بخواند حق تعالے حاجت او
روا گرداند وفرح بخشد بسم اللہ الرحمن الرحیم یا عماد من لا عماد لہ ویا ذخر من لا
ذخر لہ ویا سند من لا سند لہ ویا حرز من لا حرز لہ ویا غیاث من لا غیاث لہ ویا کریم العفو
ویا حسن البلاء ویا عظیم الرجاء وعز الضعفاء ویا منقذ الغرقی ویا منجی الہلکی یا محسن یا مجمل یا
منعم یا مفضل انت الذی سجد لک سواد اللیل ونور النہار وضوء القمر وشعاع الشمس
ودوی الماء وحفیف الشجر یا اللہ سہ بار انت وحدک لا شریک لک صل علی محمد وعلی آل محمد
وافعل حسنی کذا کذا باید کہ بعد از نماز بامداد یکمرتبہ بخواند وبر خود دمد چندان فتح وکشائش
دولت در کار او خدا پیدا کند کہ در حیز تحریر نیاید بسم اللہ الرحمن الرحیم یا علام الغیوب
یا غافر الذنوب یا ساتر العیوب یا کاشف الکروب یا مقلب یا منور القلوب یا طبیب
القلوب سبحانک یا لا الہ الا انت یا ذو الجلال والاکرام یا الجلال الجلال والاکرام از اوراد
شیخ الشیوخ در روز یا در شب بخواند انشاء اللہ تعالے در بہشت رود اشہد ان لا الہ الا اللہ

وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وان عیسی عبد الله وابن امته وکلمته
القاها الی مریم وروح منه وان الجنة حق وان النار حق وان الساعة حق وان البعث
حق باید که این را در عقب هر نماز فریضه بخواند در حالت دین ودنیا در هر حال که در ماند
رحمت خدای را آنجا یابد و بسیار خوب است واز ان خلاص یابد وعطا را او یابد بسم الله
الرحمن الرحیم حسبی الله الهادی لدینی حسبی الله المهیمن لدنیای حسبی الله الکافی
لما اهمنی حسبی الله السدید لمن کادنی بسوء حسبی الله الرحیم عند الموت حسبی الله الرؤف
عند المسائلة فی القبر حسبی الله الکریم عند الحساب حسبی الله اللطیف عند المیزان حسبی الله
العزیز القدیر عند الصراط حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم
باید که این را بسیار گوید انشاء الله تعالی اعمال او بشرف قبول حق آراسته گردد ربنا تقبل منا
انک انت السمیع العلیم باید که این را بسیار بخواند در همه احوال صابر باشد وقدمش در کارها
ثابت ماند و دشمنان بر وی ظفر نیابند ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم
الکافرین باید که این را بسیار خواند انشاء الله تعالی با دوستان حق جمع شود ربنا انک
جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد باید که این را بسیار خواند انشاء الله
تعالی رنج عرصات قیامت نه بیند ربنا آتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا
تخلف المیعاد حق تعالی برحمتهای خود مخصوص گرداند انشاء الله تعالی باید که این را
بسیار خواند انشاء الله تعالی در دنیا او را خداوند عز وجل زنده دارد بعافیت و در آخرت
نیز و بسیار خوب است ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار
باید که این را در بامداد و شبانگاه بخواند حق تعالی از زوال ایمان نگهدارد بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا وانا اعلم واستغفرک لما لا اعلم انک انت
علام الغیوب باید که این را بسیار خواند نور ایمان در دل او کامل شود انشاء الله تعالی
ربنا اتمم علینا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر باید که این را بسیار خواند از سلب ایمان
ایمن شود و در رحمت حق تعالی نثار او گردد ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من
لدنک رحمة انک انت الوهاب پیغمبر علیه السلام فرمود باید که این استغفار شب و روز یکبار بخواند

حق تعالے دل او را بنور ایمان مزین گرداند و بایمان برود انشاء اللہ تعالیٰ کہ بسیار خوب است
بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم انت ربی لا الہ الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عہدک
ووعدک ما استطعت واعوذ بک من شر ما صنعت وابوء لک بنعمتک علی وابوء لک بذنبی فاغفر لی
فانہ لا یغفر الذنوب الا انت باید کہ این را بخواند تنگی معاش برود و فتح روزی پیدا شود یا دائم
العز والبقا یا ذا الجلال والاکرام الجواد والعطا یا ودود یا ذو العرش المجید فعال لما یرید
باید کہ این آیت را پیوستہ خواند از جمیع بلاہا در امان حق تعالے بود و بایمان باشد و لقای
بیچون و بیچگون مشرف شود آمین اسئلک اللہ تیسیر الامور رسول علیہ السلام فرمود باید
کہ این آیت را بامداد و شبانگاہ بخواند تا کار برار شود و فقر و فاقہ دور گردد بسم اللہ الرحمن الرحیم
توکلت علی الحی الذی لا یموت وقل الحمد للہ الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن لہ شریک فی الملک
ولم یکن لہ ولی من الذل وکبرہ تکبیرا باید کہ سورۂ کافرون در وقت طلوع آفتاب کہ در آغاز
طلوع باشد دہ بار بخواند ہر حاجتی کہ خواہد زود برآید بفضل الٰہی انشاء اللہ تعالے پیغمبر صلعم
فرمود باید کہ پیوستہ بخواند از ہمہ بلیات محفوظ ماند و ہمہ جا با عزت باشد و از حق تعالے عفو گناہان
بخواہد و این دعا در اوراد شیخ الشیوخ مذکور است بسیار خوب است اللہم انی اسئلک العفو
والعافیۃ والمعافاۃ فی الدنیا والآخرۃ چنانچہ آنحضرت وقت حرب میخواندند جبلہ کا قرآن میگرفتند
رسول صلعم وصیت بامیر المومنین علی کرد کہ این را بخواند و برخود دمد و یا باخود دارد در عصمت و حفظ
حق تعالے باشد ہمیشہ از جمیع بلاہا و آفات و امراض و از شر شیطان و غرق شدن و سوختن
وکید کافران و از مکر مکاران و حسد حاسدان نجات یابد بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم انی
اسئلک بحق لا الہ الا اللہ محمد الرسول اللہ واسئلک بحق ہذہ الاسماء والفرقان العظیم واسئلک
بحق ہذہ الکلمات والتفسیر المبین اسئلک بحق ہذہ الملائکۃ وحملۃ العرش والکروبین واسئلک
بحق جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و دردائیل واسئلک بحق خاتم النبیین واسئلک
بحق خاتم سلیمان بن داؤد وعلیہما السلام واسئلک بحق آدم صفی اللہ ونوح نجی اللہ
وابراہیم خلیل اللہ وموسیٰ کلیم اللہ وعیسیٰ روح اللہ ومحمد رسول اللہ واللہ غالب
علی امرہ ولکن اکثر الناس لا یعلمون قلنا یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراہیم واراد وا بہ

لیذا جعلناهم الاخسرین ما جئتم به السحر ان الله سیبطله ان الله لا یصلح عمل المفسدین برحمتک
یا ارحم الراحمین باید که این را بخواند آمرزیده شود و از آفات مرگ ایمن باشد باید که در حین سوار شدن
بخواند سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون رسول علیه السلام
فرمود هر که گوید لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله و شمرد بر انگشتان تا پنج انگشت گیرد اگر این بنده
در آن روز یا در آن شب یا در آن هفته بمیرد خدا تعالی گناهان او را بیامرزد رسول علیه السلام
فرمود یا علی هر که هر روز بنیت و یکبار گوید اللهم بارک لی فی الموت خدای عزوجل با وی
در عقبی حساب نکند آنچه داده است او را باید که این استغفار صد بار گوید بسیار ثواب است
یا رب اغفر لی و تب علی انک انت التواب الرحیم و باید که هر روز صد بار این استغفار گوید بسیار
خوب است و باز گردید بسوی حضرت عزة نماید و مغفرت و عفو خواهد استغفر الله و اتوب الیه
و این استغفار بعد هر نماز خواند بسیار خوب است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انت ربی لا اله الا
انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت و اعوذ بک من شر ما صنعت
و ابوء لک بنعمتک علی و ابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت امیر المومنین
علی فرمود که این استغفار بخواند بسیار خوب است باید که فرود بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب انی علمت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی فانت خیر الغافرین
لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب علمت سوء و ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب
الرحیم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب علمت سوءا و ظلمت نفسی فارحمنی فانت خیر الراحمین
و این استغفار را بعد هر نماز سه مرتبه بخواند خوب است اللهم انی استغفرک من کل ذنب
اذنبته عمدا او خطاء سرا او علانیة و اتوب الیه من الذنب الذی اعلم و من الذنب الذی
لا اعلم انک انت علام الغیوب بیان خواص اسماء حق تعالی الله باید که در عقب
نماز نود و هشت بار بگوید جمله مخلوقات او را دوست دارند و بخشش نمایند و هر چه از حق تعالی
طلبد یابد و دشمنان مهربان گردند یا رحیم باید که هر روز نود بار بگوید از خلق بی نیاز گردد
و در عقبی بهره مند گردد یا عزیز باید که دائم بخواند در میان مردم عزیز و با حرمت و صاحب جاه
شود و چهل و یکبار بخواند یا خالق باید که در شبها بسیار گوید بسیار ثواب است یا فتاح

بعد از نماز صبح بگوید و هر دو دست بر سینه نهد و هفتاد بار بگوید دل روشن و نورانی شود
و همه مهم بروی آسان گردد و بسیار بهتر است یا باسط باید که هر سحر دست بردارد و ده بار
بگوید و بر روی فرود آرد همیشه خوشدل و شادمان باشد و از غم و پریشانی بیرون آید و از جائیکه
گمان نداشته باشد نعمت و روزی حاصل شود یا معز باید که بعد از نماز شام دوشنبه یا شب جمعه
صد و چهارده بار بگوید حق تعالے او را در میان مردم عزیز و مکرم گرداند و بغیر از خدا تعالی او را
از کسی خوفی نباشد الغفور باید که جهت آمرزش هر روز صد بار بخواند یا علی باید که بسیار
گوید و بدان مداومت نماید بلند قدر و توانگر گردد و اگر در غربت گوید بشهر خود باز آید یا حمید
باید که بعد نماز صبح نود و نه بار بخواند صاحب عزت و آبرو گردد یا رقیب باید که هفت بار بر
هر چیز که بخواند حق تعالے آنرا از جمله آفات امین گرداند یا باعث باید که در وقت نوم دست
خویش بر سینه نهد و صد و یک نوبت بگوید دلش زنده و نورانی گردد و هرگز دلش نمیرد
یا وکیل هر که از باد و آتش ترسد این اسم بسیار بگوید و چون مظلومان در سحرگاه بخضوع
و خشوع شصت و شش مرتبه بگوید و بر ظالم خویش دعا کند آن ظالم را زوال برسد
یا محیی باید که هر روز هفت بار بگوید بسیار خوب است یا حی یا قیوم باید که ورد خود سازد
و مطالبات دینی و دنیوی بر آید و مشکلات کلی و جزوی کفایت گردد ان شاء الله تعالی
یا عفو باید که بسیار گوید حق تعالے گناهان او را بکرم و عفو خود بیامرزد یا نافع باید که در سفر
بسیار گوید از آفات امین گردد یا باقی باید که هر شب صد بار بگوید حسد او را هیچ آفتی و زحمتے
نرسد نه در حیات نه بعد ممات و نسل او منقطع نشود و نام او به نیکی باقی ماند یا مقتدر باید که
ورد خود سازد و از غفلت نجات یابد و دلش بیدار کن باید که بسیار بگوید فائده اگر این جمله اسما
را هر روز پنج بار بخواند از همه بلیات و از شر همه مردمان محفوظ گرداند حق سبحانه تعالی
یا معز یا مذل یا سمیع یا بصیر یا جبار یا قادر یا قاهر یا قهار و باید که هفت بار هر روز
بخواند لا اله الا الله من السماء الی الارض لا اله الا الله من الارض الی السماء
لا اله الا الله محمد رسول الله ببستم زبان بدگویان و غمازان و حاسدان
بر خویشتن بنام خدائے عز و جل ❋

فصل در بیان دعای ہفت قفل و اسناد وی

روایت میکند عبد الغفار از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ او فرمود بر آن خدای کہ جان من در قبضۂ قدرت اوست ہر کہ این دعای
ہفت قفل را بے نامہ ہر روز بخواند و اگر خواندن نداند با خود نگاہدارد آتش ہفت دوزخ
بروی بستہ گرداد و ہشت در بہشت بروی و بر دوستانش کشادہ گرداند و بر پیغمبر صلعم سوگند
یاد کردہ است کہ خدائی عز و جل خوانندہ و دارندہ این ہفت قفل را از بلاہای ناگہانی
و از سحر انسان و از غضب سلطان و از شر شیطان و از تیغ بران و آتش سوزان و
و از آب روان و از شر آدمیان و دیوان و پریان و گفتاران و ماران و کژدمان و شیران
و فیلان و از جملہ بلاہاے اینجہان و آنجہان بفضل خود نگاہدارد و روزی جبرئیل علیہ السلام گفت
یا محمد صلعم ہر کہ این دعا بالصدق دل بخواند و از جای خود بر کوہ و میدان رود و ہر حاجتے
کہ از حق سبحانہ تعالی بخواہد روا گردد و اگر عورتے را فرزند نمی شود باید کہ آب شور و
شیرین بیامیزد و این دعا را خواندہ بدمد و سہ روز خوردن دہد بار گیرد و اگر چہ عقیمہ باشد
و اگر عورتے بدرد زہ درماندہ باشد این دعا را بر آب دمیدہ بخوراند خلاصی یابد و اگر دزد
گریختہ باشد این دعا بخواند باز آید و اگر کالاے گم شدہ باشد باید کہ بر آتش خواندہ بدمد
و آن آتش را درمیان آب انداز دو سہ روز نگذرد کہ ہمہ کالاے خود بیابد و اگر کسی را
دیو و پری گرفتہ باشد در گوش چپ وی این دعا با آواز بلند بخواند و بدمد دیو و پری
از وے بگریزد و باز نیاید و اگر کسی را گفتار گرفتہ باشد در ہر دو گوش با آواز بلند بخواند
و بدمد گفتار گرفتہ نیکو شود و گفتار بمیرد و اگر کسی را مار گزیدہ باشد در ہر دو گوش وے
بخواند زہر اثر نکند و اگر کسی را قرآن یاد نمی شود دو مرتبہ این دعا را خواندہ بر شیرینی بدمد
یکمرتبہ با آواز بلند و یکمرتبہ آہستہ و بخوراند قرآن شریف یاد گردد و حفظ او زیادہ شود
و اگر کسی خواہد کہ بداند کہ رحمتی بمیرد یا بر دو و کسی او را نداند باید کہ شب غسل کند و دو گانہ
نماز نفل گذارد و این ہفت قفل را بخواند و اگر خواندن نداند زیر سر خود نہادہ بخسپد
و یک آشامہ شیر بخورد و اگر شیر خوردہ فی الحال استغراق کند رحمتی دران ہفتہ بمیرد

واگر یکساعت بماند و استغراق کند دران ماه بمیرد و اگر یک روز بماند دران سال نمیرد واگر استغراق نکند حیات او بسیار شود. واگر کسی خواهد که خدا تعالے را در خواب بیند در ماه رجب روزه دارد و هر روز این دعا نخواند تا بیست وهفتم ماه مذکور حضرت باریتعالی را در خواب خواهد دید واگر کسی خواهد که حضرت محمد مصطفے صلعم را در خواب بیند باید که در ماه شعبان هر روز بی ناغه یکمرتبه این دعا نخواند واگر خواندن نداند با خود نگاه دارد و غسل کرده روزه داشته باشد و بر جای پاک و خوب بنشیند و گل و خوشبو عطر و عنبر با خود دارد و این هفت قفل را بر سر خود نگاه دارد تا شب بست وهفتم ماه مذکور حضرت محمد صلعم را در خواب بیند و اگر خواهد که فرشتگان و عجائب قدرت خدا تعالی را به بیند باید که در ماه رمضان المبارک این هفت قفل را آغاز نماید و بی ناغه نخواند و یا با خود دارد غسل کند و جامه پاک دارد تا عجائبات قدرت به بیند که گاهی ندیده و نشنیده باشد. واگر خواهد که پریان را حاضر کند محمد علی عراقے قاسم غازی آزموده اند غسل کند و جامۂ پاک پوشد و بر جایگاه خوب و پاک نشیند و تا مسافت خود صندل بلیسد و بمالد و جامۂ را در گلاب تر کند و عود بسوزد و عطر و خوشبو مشک و کافور برابر خود دارد و گرد اگرد خود بسیار صندل بر زمین بپسد و خود در میان بنشیند و گل گلاب وغیره و یک سبوی شربت تر و خود دارد و یک بیڑه برگ تنبول بر دست راست خود بدارد و سپاری بر دست چپ بگیرد و این هفت قفل را آواز بلند بخواند یک لوزنه سرخ بر گوسفند سیاه سوار پیدا شده از دست راست آن برگ بستاند و یک عورت بر پشت آهو سوار شده بیاید و آن سبوی شربت بنوشد و بر رود باید که در محل سپر خود را قوی دارد و ترس نکند بعد ازین هیچ ترس نخواهد شد چندانکه لشکر پریان گروه گروه بیایند و بعد ازین بادشاه پریان بیاید و هر دو دست بسته باداب تمام پیش او ایستاده شود و بگوید که مطلب شما چیست که مرا طلبیداشته دختر خود به شما میدهم و بار بر خود شمارا بدهیم تماشا نمایم و یا کنیزکان خود شمارا دهم زینهار انچه اوشان غیره بگویند و بدهند هرگز اقبال نکند و نطلبید و همین سخن گوید که انچه لطف و شفقت شماست آن بکنید این سخن بادشاه را خوش آید و بگوید که مطلب شما حاصل خواهد شد بعده بادشاه برود و از رفتن او هم در خواندن مشغول باشد و یک ساعت فرصت نگیرد و چون تمام شود بار

از سر نو شروع کند تا به بیند که چهل و چهار پری دختر پادشاه هر یکی لباس زرین و لعل
و یاقوت پوشیده آراسته و خوشبو مالیده از پیش پادشاه نزد وی آیند و بگویند هر چه میخواهی
بخواه تا ما بر تو باشیم و فرمان تو کنیم و هر جا که بداری باشیم و خدمت شایسته تو کنیم و تو همین هفت
قفل را بخوانی و با کسی سخن نگوئی تا چهارصد دختران پادشاه بر پهلوی تو خواهند آمد و بدست
خود میوه ها در دهان بدهند و بخورانند و بگویند که پادشاه ما را بر تو فرستاده مسخر تو گردانیده
است تا آنچه فرمائی آن کنیم و هر جا که بداری بباشیم و باز گویند که اگر رخصت دهی پیش پادشاه
رویم و وداع شده بیائیم بگوید نیکو باشد و ایشان را رخصت دهد تا بروند و فی الحال بیایند
و این دعا را خوانده باشی و موقوف نکنی بعده پدران پریان مر پریان را خواهد گفت که فی الحال
وداع شوید و بروید که حاجت شما از اینجا ند و دعاء هفت قفل را بجهت بر آمدن شما میخوانند
پدر امشیان مکان و کنیزک بدهند و ایشان با چهل هزار پریان دیگر خوب و خوشبوی مالیده
بهم بیایند و خدمت کنند و در پای افتند و بگویند که زبان بر داریم آنچه بگوئی بران راضیم
و هر جا که بداری بباشیم و این کنیزکان را بر وقت که خوش آید غرض خود حاصل کند اما
این دختر پادشاه که همین باشد ایشان را نوبت کند دو شب از ماه سیوم روز از ماه یازدهم
و شششم و شب چهاردهم از ماه و بعد از پانزدهم بر ایشان برود و دو روز از هر ماه بروند
و کنیزک هر وقتی که خوش آید برود و هیچ زیان نکند و دیگر خواننده و دارنده این هفت قفل
در میان مردم عزیز باشد و در بهشت رود و عذاب پل صراط و میزان و حساب جمله هولهای
قیامت بر وی آسان شود و خاصیت این هفت قفل بسیار است این قدر از شرح
قوت القلوب بر آورده شد و بعضی آزموده اند شک نباید آورد و بر این قدر اختصار افتاد
تا خواننده و نویسنده را ملال نگیرد و الله اعلم بالصواب

دعای هفت قفل از اینجا شروع شد و قفل اول اینست بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور الرحیم اعوذ بالله من عذاب الله بسم الله
الی امر الله ان الحکم الا بالله بسم الله آمنت بالله و ما توفیقی الا بالله بسم الله آمنا بالله
و محمد رسول الله بسم الله توکلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسم الله

الملک الحق المبین بسم اللہ المغنی بسم اللہ المعطی بسم اللہ الشافی بسم اللہ الکافی بسم اللہ الوافی بسم اللہ خیر الاسماء بسم اللہ رب الارض ورب السماء وہو السمیع العلیم بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شئ فی الارض ولا فی السماء وہو السمیع العلیم لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین۔

قفل دوم بسم اللہ الرحمن الرحیم بسم اللہ الذی لیس کمثلہ شئ وہو الفتاح العلیم لا الٰہ الا اللہ الکبیر الذی لیس کمثلہ شئ وہو السمیع العلیم القدیر لا الٰہ الا اللہ الحکیم الخبیر الذی لیس کمثلہ شئ وہو اللطیف الخبیر لا الٰہ الا اللہ الغنی الحمید الذی لیس کمثلہ شئ وہو الولی الحمید لا الٰہ الا اللہ العزیز الوہاب الذی لیس کمثلہ شئ وہو العزیز الجبار لا الٰہ الا اللہ العزیز الغفار لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد یحیی ویمیت وہو حی لا یموت ابداً ابداً بیدہ الخیر وہو علی کل شئ قدیر وصلی اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین

قفل سوم بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شئ وہو السمیع البصیر لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شئ وہو الخلاق العلیم لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شئ وہو الفتاح العلیم لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شئ وہو العلیم الخبیر لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شئ وہو السمیع العلیم ؁

قفل چہارم بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الٰہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین استغفر اللہ ان اللہ لا یضیع اجر المحسنین لا الٰہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین استغفر اللہ ان اللہ لا یہدی القوم الظالمین لا الٰہ الا انت لا تہدی القوم الفاسقین لا الٰہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین لا الٰہ الا انت انی اخاف اللہ رب العالمین ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین وصلی اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین

قفل پنجم بسم اللہ الرحمن الرحیم سبحان اللہ وبحمدہ استغفر اللہ ربی من کل ذنب واتوب الیہ سبحان اللہ الحکیم وبحمدہ استغفر اللہ ربی من کل ذنب واتوب الیہ سبحان اللہ

القدیم وبحمدہ استغفر اللہ ربی من کل ذنب واتوب الیہ سبحان اللہ الکریم وبحمدہ استغفر اللہ ربی
من کل ذنب واتوب الیہ اللہم صل علی محمد ما اختلف الملوان وتعاقب الانیران واستصحب
الفرقدان وعلی آل محمد اللہم صل علی محمد عبدک ونبیک ورسولک النبی الامی وعلی آل محمد
وعلی کل ملک ونبی اللہم صل علی محمد وبارک وسلم کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید

قفل ششم بسم اللہ الرحمن الرحیم استغفر اللہ ان اللہ بکل شئ شہید استغفر اللہ ان اللہ
بکل شئ بصیر استغفر اللہ ان اللہ علی کل شئ علیم استغفر اللہ ان اللہ علیم کریم استغفر اللہ ان اللہ
عزیز حکیم استغفر اللہ ان اللہ لطیف خبیر استغفر اللہ ان اللہ تواب الرحیم استغفر اللہ ان اللہ
یفعل ما یرید استغفر اللہ ان اللہ ہو الرزاق ذو القوۃ المتین استغفر اللہ ان اللہ یغفر الذنوب
جمیعا انہ ہو الغفور الرحیم ؛

قفل ہفتم بسم اللہ الرحمن الرحیم سبحان اللہ عدد ما سبحہ المسبحون ابدا سرمدا
اضعافا مضاعفۃ الی یوم القیامۃ ولا الہ الا اللہ عدد ما ہللہ المہللون ابدا سرمدا اضعافا
مضاعفۃ الی یوم القیامۃ واللہ اکبر عدد ما کبرہ المکبرون ابدا سرمدا اضعافا مضاعفۃ الی یوم القیامۃ
ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم عدد ما مجدہ الممجدون ابدا سرمدا اضعافا مضاعفۃ الی
یوم القیامۃ وصلی اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین عدد ما صلی علیہ المصلون الی یوم القیامۃ
وسلم تسلیما کثیرا کثیرا برحمتک یا ارحم الراحمین ؛

ذکر دعای عکاشہ بدانکہ این حرز مشہور است بدعاے عکاشہ واسناد وتقریر
فضایل آن بحیز تحریر نیاید ومطولات درین باب نوشتہ اند وحاصل آنہا آن باز میگردد کہ عمل
آن در جمیع مہمات محبوب است وکیفیت عمل بر آنست کہ پیش از طلوع آفتاب وضو سازد ودو رکعت
نماز گزارد وچون سلام بازدہد یکصد ویکبار این حرز را بخواند وبعد از ان مراد خود خواہد البتہ بحصول
بپیوندد ودر اسناد این دعا چنان وارد است کہ ہر روز پیش از طلوع آفتاب یکبار وبعد نماز
خفتن یکبار این حرز را بخواند وبر خود بدمد تا در امان وضمان حق سبحانہ تعالی باشد واز مرض و
وخوف دزد ودشمن ہیچ او را در نیاید والبتہ بمراد خود رسد ودعای معظم اینست بسم اللہ الرحمن الرحیم
اللہم یا کثیر النوال ویا دایم الوصال ویا حسن الفعال اللہم ان دخل الشک فی ایمانی

لک ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما صلح شانی بفضلک فرأیتہ
من غیرک ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان دخل الکفر فی اسلامی
لک ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان دخل العجب والکبر والریاء
والسمعۃ فی عملی ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان جری الکذب
والغیبۃ علی لسانی ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان دخل الخطرۃ
والوسوسۃ فی صدری ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان دخل التشبیہ
فی معرفتی ایاک ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان دخل النفاق
فی معرفتی من ذنوب الصغائر والکبائر ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما عملت
من سوء ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما اردت لی خیر فلم اشکر ولم اعلم
بہ تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما قدرت علی من امر فلم ارضہ ولم اعلم بہ
تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما انعمت علی فعصیت ولم اعلم بہ تبت عنہ
واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما اوتینی من نعمائک فغفلت من شکرک ولم اعلم بہ تبت
عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما مننت بہ علی من الحسنی فلم احمدک ولم اعلم بہ
تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما ضیعت من عمری ما لم ترض منی ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول
لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما اوجبت علی من النظر فیک فاغمضت عنہ ولم اعلم بہ تبت
عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما قصرت املی فی رجائک ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول
لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما اعتمدت علی سواک فی الشدائد ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول
لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان استعنت من غیرک فی النوائب ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول
لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان طال لسانی فی السوال من غیرک ولم اعلم بہ تبت عنہ واقول
لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان زلت قدمی فی السوال من غیرک ولم اعلم بہ تبت عنہ
واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ما اصلحت شانی بفضلک فرأیت من غیرک ولم اعلم بہ
تبت عنہ واقول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ اللھم ان کنت کتبت اسمی فی دیوان السعادۃ فلک
الحمد ولک الشکر وان کنت کتبت اسمی فی دیوان الشقاوۃ فامح بکرمک واثبتہ فی دیوان السعادۃ

فانک قلت فی کتابک یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له فنجیناه من الغم وکذلک ننجی المومنین وصلی الله علی
خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین فقط بیان اوراد و وظائف ختم کرده
ازینجا از کار دیگر شروع کرده ام برای فائده جمله عوام و خواص ذکر امام جعفر علیه الرحمة آن سلطان ملت مصطفوی
آن همه برهان محبت نبوی آن میوه دل انبیاء و آن جگر گوشه اولیا و آن ناقد علی و آن وارث نبوی
ابوجعفر صادق رضی الله عنه که منصور خلیفه بغداد شبی وزیر را گفت برو صادق را بیاور که بقتل رسانیم وزیر
گفت کسی که در گوشه نشسته و از دنیا کناره اختیار کرده و از وی هیچ کس نرنجد چون قصد کشتن او توان کرد
گفت البته او را بیاور منصور غلامان را فرمان داد که بروید صادق را حاضر سازید و گفت چون
صادق بیاید من کلاه از سر بردارم شما در حال او را بکشید نقلست که او هر شب سه هزار بار درود
گفتی آنگاه خفتی مگر درآن ایام زنی را نکاح کرده بود و سه شب این ورد ازو فوت شد مردی
بود و رئیس نام پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در خواب دید فرمود باید که بختیار کاکی را اسلام برسان
و بگو هر شب تحفه که بر من میفرستادی سه شب است که نرسیده است نقلست که در خانه
شیخ علی سکری صحبت بود و خواجه در انجا حاضر بود و این شیخ علی درویشی بود از اقارب خواجه
بزرگ معین الدین حسن سنجری همسایه خواجه قطب الدین قبر او هم در حوالی مقام خواجه است
قوال این بیت شیخ احمد جام را قدس سره برخواند ع کشتگان خنجر تسلیم را *
هر زمان از غیب جان دیگر است * خواجه را این بیت در گرفت چار شبانه روز در تحیر بود
و برین بیت ذوق داشت شب پنجم رحلت فرمود میر حسن دهلوی ده غزلی درین زمین گفته
است و اشارت باین قصه کرده * نظم جان برین یک بیت داده است آن بزرگ * آری
این گوهر ز کان دیگر است * کشتگان خنجر تسلیم را * هر زمان از غیب جان دیگر است *

وکان ذلک لیلة الرابع عشر من ربیع الاول سنة ثلث وثلثین وستمائة و این سال فوت
سلطان شمس الدین التمش است انار الله برهانه چهاردهم ماه شعبان سنه مذکور در
دلیل العارفین مینویسد در مسجد جامع اجمیر دولت پایبوس حاصل شد درویشان
و عزیزان اهل صفه و مریدانی که بودند بخدمت حاضر بودند سخن در حکایت ملک الموت بود فرمود

که دنیا بی مرگ چه چیز زد گفتند چرا گفت الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب انگاه فرمود که دوستی آنست
که او را بدل کنی نه بزبان و سخن برید و گردانی از هر چه بدانی آنکه در گرد عرش طواف کنی فرمود عارفان
آفتابند که بر جملگی عالم می تابند و از نور شان همه عالم روشن است انگاه فرمود ای درویش
ما را اینجا آورده اند مدفن ما اینجا خواهد بود و میان چند روز ما سفر خواهیم کرد بعد ازان شیخ علی
سنجری را فرمان شد که مثال بنویس تا قطب الدین در دهلی رود که خلافت و سجاده قطب الدین را
دادیم و دهلی مقام اوست چون مثال تمام شد بدست دعاگو داد این فقیر روی بر زمین آورد
فرمود نزدیک تر بیا نزدیک شدم دستار و کلاه بر سر فقیر نهاد و عصا خواجه عثمان هارونی بدست
من داد و خرقه در بر دعاگوی کرد و مصحف و مصلا و نعلین بداد و گفت امانی است از رسول صلی الله
علیه وسلم بخواجگان ما رسیده مر ترا روان باید کرد تا فردا در قیامت مرا در میان خواجگان شرمندگی
نیارد این درویش روی بر زمین آورد و دوگانه نماز بگذارد و خواجه دست دعاگوی گرفت و روی
سوی آسمان کرد و گفت برو بخدا سپردیم و ترا بمنزل رسانیدیم انگاه فرمود چهار چیز گوهر نفس است
اول درویشی که توانگری نماید و گرسنه که سیری نماید سوم اندوهگین که شادی نماید چهارم با کسی که دشمن
بود دوستی نماید و فرمود هر کجا باشی نخراشی و بخدا باشی و هر جا که باشی مرد باشی پس در دهلی آمدم
و سکونت کردم چنانکه جملگی عالم از صدور و امیه بدعاگوی روی نهادند چهل روز نگذشته بود
که آینده بیامد خبر کرد که این درویش خواجه بعد از روان شدن شما هشت روز حیات بودند
بعد ازان برحمت حق پیوستند قدس سره العزیز و رحمة الله علیه وسلم والسلام والاکرام

شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا ملتانی القرشی الاسدی قدس سره

خلیفه شیخ شیوخ شهاب الدین عمر سهروردی است رحمة الله تعالی علیهما از اکابر اولیا
هند است صاحب کرامات ظاهره و مقامات باهره و برکات شامله بر حسینی سادات صاحب
نزهة الارواح و شیخ فخر الدین عراقی صاحب لمعات بملازمت او رسیده اند و تربیت یافته
نقل است که در وقتی که از بغداد با کمالات و برکات ملتان شرف قدوم ارزانی داشت
اکابر ملتان را بروی حسدی پدید آمد بطریق کنایت کاسه پر شیر را بخدمت او فرستادند غرض
آنکه درین شهر گنجایش دیگری نیست شیخ این معنی را دریافته گل را بر کاسه شیر نهاد و پیش آنجماعه

فرستاد مقصود آنکه جا می ما درین شهر این طور که گل بر شیر ایستاده است خواهد بود اکابر
از حسن لطافت این ادا حیران بماندند و معتقد و مطیع کرامات او گشتند و وی رحمة الله علیه
از اغنیای شاکر است و قول رب جلیل که در شان خلیل خود فرموده است
و آتیناه فی الدنیا حسنة و انه فی الآخرة لمن الصالحین در حق او صادق است و
بعضی از مشایخ وقت را در باب فقر و غنا با وی گفت و گوئی واقع بود فرمودی که دنیا
تمامها چه قدر دارد قل متاع الدنیا قلیل و معلوم است که ازان چه قدر پیش ما باشد
و گاهی فرمودے که صحبت ما کسی را ضرر کند که افسون آنرا نداند و فرمودی که عنائیل خسارة
حال ماست آورده اند که میان او و شیخ فرید الدین قدس سرهما محبتے عظیم بود و سالها
با هم بودند و چنین نیز گویند که پسر خاله یکدیگر اند وقتی از خدمت شیخ فرید الدین سخنی رسانیده
بودند که بموافق مجلس شیخ فرید الدین بود معذرت این سخن شیخ بهاء الدین بشیخ فرید الدین
رقعه نوشت و یک سخن این بود که میان ما و شما عشق بازی است جواب این معذرت شیخ
فرید الدین نوشت که میان ما و شما عشق بازی نیست نقل ست از شیخ نظام الدین اولیا
قدس سره که فرمود شیخ فرید الدین را افطار کم بودی اگرچه تب آمدی و تا قصد کردے
و شیخ بهاء الدین ذکریا قدس سره را صوم کمتر بودی اما طاعت و عبادت بسیار بودی
و این آیت فرو خواند یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحاً و فرمود او از آنها بود
که این آیة در حق او درست در آید و شیخ محمد نوربخش در سلسلة الذهب در ذکر او نوشته است
بهاء الدین ذکریا الملتانی قدس سره کان رئیس الاولیاء ببلده شهد شیخ و کان عالما بالعلم
الظاهر الاحوال و المقامات من المکاشفات و المشاهدات مرشد منشعب منه کثیر من الاولیاء
له فی الارشاد و هدایة الناس من الکفر الی الایمان و من المعصیة الی الطاعة و من النفسانیة
الی الروحانیة شان کبیر در مجمع الاخبار میگوید و فی وصایا الشیخ بهاء الحق و الدین الواجب
علی العبد ان یعبد الله بالصدق و الاخلاص و ذلک بنفی الاغیار و محو الاشخاص مع العباد
و الاذکار و لا سبیل علیه تعیین الاحوال و محاسنة النفس فی الاقوال و الافعال فلا
الاقوال و الافعال ... الفرور ... لکل قول و فعل الالتجاء الی الله و الاستعانة لیزکیه

الله عزوجل خیر العمل و ایضا قال فی رسالة لبعض المریدین علیکم بدوام الذکر و بالذکر یصل
الطالب الی المحبة و المحبة بالله یحرق کل وسنرفاذا تحقق المحبة کان الذکر ذکرا مع مشاهدة المذکور
و هذا هو الذکر الکثیر الموعود به الفلاح فی قوله تعالی و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و ایضا
فی بعض رسالة لبعض المریدین این ضعیف را چنان استماع افتاد که شیخ الشیوخ شهاب الدین
ابو عبدالله عمر بن محمد السهروردی رضی الله عنه با شیخ خود شیخ + + +
ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقادر رضی الله عنه در حرم کعبه بود و شیخ ابوالنجیب
بر سر وقت خود بود خضر علیه السلام در آمد شیخ بدو التفات نکرد ساعتی ایستاد و باز گشت
چون بخود باز آمد آنگاه تجدید ست او شیخ شهاب الدین را التفاتی بود پرسید که شیخ چگونه بود
که نبی از انبیاء علیهم السلام بزیارت شما آمد و شما هیچ التفات بدو نکردید شیخ در روی
نگریست و روی بشیخ کرد و گفت و چه تو چه دانی که خضر آمد و باز رفت باز آید اما
این وقت که مارا بحق بود اگر برفتی باز نیامدی و نداست آن تا قیامت باندی همدران بود
که خضر علیه السلام در آمد شیخ برخواست و استقبال کرد و تواضع نمود نرجو منا من برکاتهم
من الکریم پس مرید را باید که مراقب و شحنهٔ روزگار خود باشد و هرچه غیر از حق است از دل
دور کند و صحبت خلق بر خود حرام گرداند و یاد ذکر حق موانست گیرد و اگر او را با ذکر حق موانست
نبود او از محبت خدا تعالی بوی نیابد و ایضا فی بعض رسالة لبعض المریدین سلامة
القلب فی قلة الطعام و سلامة الروح فی ترک الآثام و سلامة الدین فی الصلوة علی
محمد خیر الانام صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم توفی رحمة الله سابع صفر سنة احدی و ستین و ستمائة
سید نور الدین مبارک غزنوی رحمة الله علیه خلیفهٔ شیخ شهاب الدین سهروردی مقتدای شیخ الاسلام
دهلی بود در زمان سلطان شمس الدین او را میر دهلی می گفتند در فوائد الفواد می نویسد روزی در مجلس
شیخ نظام الدین ابوالموید حکایت فرمودند که وقتی امساک باران شد او را الزام کردند که دعای
باران بکن بر سر منبر برآمد و دعا باران بخواند بعد از آن روی بآسمان کرد و گفت یا الله اگر تو
باران نفرستی من پیش هیچ آبادانی نباشیم این بگفت و فرود آمد حق تعالی باران فرستاد
بعد از آن سید قطب الدین رحمة الله علیه با او ملاقی شد و این سخن باو گفت که مارا اعتقاد در حق

راسخ است و میدانم که ترا بحق تعالی نیازی تمام است اما این لفظ هر چه گفتی اگر تو باران
نفرستی من پیش در هیچ آبادانی نباشم شیخ نظام الدین ابو المؤید گفت که من میدانستم
که باران خواهد فرستاد آنگاه گفتم سید قطب الدین گفت از کجا میدانستی گفت وقتی مرا با سید
نور الدین مبارک غزنوی رحمة الله علیه در پیش سلطان شمس الدین برای زیر دست
نشینی نزاعی رفته بود من سخنی گفته بودم که او کوفته شده بود و درین جه مرا دعاء باران
فرمودند بروضه ایشان رفتم و گفتم تو از من کوفته اگر با من تو آشتی کنی من دعاء باران
بخوانم و اگر آشتی نکنی نتوانم خواند از روضه او آواز برآمد که با تو آشتی کردم تو برو دعاء
بخوان از شیخ نصیر الدین محمود قدس سره منقولست که فرمود بزرگی بود او را شیخ محمد
اجل شیرازی گفتندی سید مبارک غزنوی نعمت ازو یافته بود بعد از آن فرمود که در آن وقت
بازرگانی بود از مریدان ایشان بخدمت شیخ آمد و گفت که در خانهٔ من پسری متولد شده
بنده زاده شما است نعمتی همراه کنید شیخ فرمود نیکو باشد چون من فردا نماز بامداد بگذارم
پسرک را بیاری و از جانب راستای من برآری و در نظر من داری همان روز سید مبارک
غزنوی متولد شده بود سید مبارک در آن مجلس حاضر بود این حدیث می شنید با خود گفت
من نیز پسر خود را بیارم و در نظر شیخ در آرم چون وقت نماز بامداد شد و بازرگان را درنگ
شد پدر سید مبارک کهتر برخاسته بود مؤذن تکبیر گفت شیخ نماز تمام کرد پدر سید مبارک
غزنوی از جانب راستای شیخ در آمد و سید مبارک را در نظر شیخ داشت شیخ در وی
نظر کرد این نعمتهای از آن یک نظر بود بعد از آن بازرگان در آمد شیخ گفت نعمت سیدزاده را
نصیب شد فرمود وقتی در غزنی استسقا شد خلق پیش شیخ محمد اجل شیرازی آمدند و گفتند دعای
بکن تا باران بارد شیخ این سخن شنید و از خانه بیرون آمد و خلقی دنبال شیخ و باغی پیش آمد
شیخ در باغ رفت و باغبان در زیر درختی خفته شیخ او را بیدار کرد و گفت درختان خشک میشوند
برخیز و درختان را آب ده باغبان جواب داد باغ من و درختان من را آنزمان که
حاجت آب دادن خواهد بود خواهم داد شیخ باغبان را گفت پس این خلق را منع بکنی
که دنبال من گرفتند ما بندگان خدا و زمین خدا آنزمان که حضرت عزت خواهد خواست باران

باران بارید

خواہد فرستاد این سخن گفت و بازگشت عقب آن چندان باران بارید که نہایت نبود
مقبرہ سید مبارک جانب شرقی حوض شمسی مشہور است + +

شیخ حمید الدین صوفی السعید الناگوری السوالی لقب او سلطان التارکین است و کنیت او ابو احمد از اعاظم خلفاء خواجہ بزرگ معین الحق والدین است

در تجرید و تفرید قدمی راسخ داشت وی از بندگان خاص حضرت معلی عز اسمہ است ہمت عالی او از دنیا و عقبی برتر است و نظر التفات او جز بدانچہ ورای شخوص تا شہ است نمی اورا شانی عالی است در تصوف و مکانی رفیع در بیان قواعد طریقت و وی از اولاد سعید بن زید است کہ از عشرہ مبشرہ است رضی اللہ عنہم وی از متقدمین مشایخ ہند است عمر طویل یافتہ وی گفتہ است کہ اول مولودی کہ بعد از فتح دہلی در خانہ مسلمانان آمد منم از زمان خواجہ معین الدین والحق تا اوایل وقت شیخ نظام الدین باقی بود محتمل کہ ملاقات میان ایشان نیز واقع شدہ باشد واللہ اعلم و شیخ نظام الدین قدس سرہ کلمات او را از تصنیفات او انتخاب نمودہ بخط خود نوشتہ بود صاحب سیر الاولیا آنرا از خط سلطان المشایخ نقل کردہ است نقل ست کہ روزی خواجہ معین الدین را وقت خوش بود فرمود ہر کس ہرچہ خواہد گو بخواہ کہ ابواب اجابت مفتوح است یکی دنیا خواست و دیگری عقبی روی بجانب شیخ حمید الدین کرد کہ تو می خواہی کہ در دنیا و عقبی معزز و مکرم باش گفت بندہ را خواستی باشد خواست مولی است تعالی بعد از ان روی بجانب خواجہ قطب الدین آورد و ہمین کلمہ را فرمود و عرض کرد کہ بندہ را اختیاری نیست ہرچہ حکم شود اختیار شما است خواجہ بعد از ان فرمود التارک للدنیا والفارغ عن العقبی سلطان التارکین حمید الدین الصوفی از ان روز او را سلطان التارکین لقب آمد نقل است کہ او در سوالی کہ موضعی است از مواضع ناگور یکی دو طناب زمین اجالی بود کہ ہم بدست مبارک خود آن زمین را می کاوید و تخم میریخت و قوت فرزندان از ان می ساخت وفات او بیست و نہم ربیع الاخر سنہ ثلث و سبعین و ستمایہ و مرقد او در ناگور است قدس اللہ سرہ و او را با شیخ الاسلام بہاء الدین ذکریا قدس سرہ در باب فقر و غنا مراسلات و مکاتبات بسیار است

ومضمون یکے از آنہا انیست کہ باطباق مشایخ بمقتضی نصوص واحادیث دنیا ومتاع آن مانع
وصول بحضرت مولی است سبحانہ تعالے چون شنیدہ میشود کہ بعضی از مشایخ عصر ما حظی وافر
ازان دارند و با وجود آن خوارق و کرامات نیز از ایشان ظاہر میشود این مسکین را درین باب
حیرت زیادہ میشود اگر ایشان لطف فرمودہ ازین اشکال گرہ بگشایند عین عنایت باشد
ودر مکتوب دیگر می نویسد کہ مضمون آن انیست کہ این حقیر مکتوبے بخدمت شیخ بہاء الدین
عرضداشت کرد و از اشکالے کہ این مسکین داشت از خدمتش التماس جواب نمود خدمت
ایشان بسببی از اسباب جواب آن ننوشتند اگر نوشتند بشاقی نبود این حقیر بدرگاہ مجیب الدعوات
تضرع کرد و زاری نمود کہ مشکل بندۂ خود را آسان کند و ازین مقصود نشانی پیدا آرد حضرت
مجیب الدعوات دعاء بندہ را قبول کرد و چنان نمود کہ ارباب شریعت کہ طالبان
ثواب اند و از برای تحصیل ثواب اکتساب خیرات ومبرات از صلاۃ و قربات میکنند از کشف
حقائق تقوی و دقائق نفس و ہوا کہ ارباب طریقت دریابند محجوب باشند ہمچنین ارباب طریقت
از اسرار قرب و انوار تجلی ذاتی کہ مخصوص طالبان مولے ست و پیش ایشان ہرچہ ماسوای
ذات حق است اگرچہ کشف و مشاہدہ باشد حجاب ذات بود محجوب و معذور باشند پس ہرکہ
ہرچہ مادون حق است در ماندہ است بحقیقت محجوب ہرچند کہ او نداند کہ محجوب است
و مکتوبی دیگرے بجانب شیخ فرید الدین گنج شکر دارد و در انجا نوشتہ است
قیل لو یعلم المشتغلون بذکرے فا ماتہم من قربی لیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا ولو یعلم المشتغلون
بالقرب ما فاتہم من النبی لبکوا ولو یعلم المشتغلون بالنبی ما فاتہم منی لا نقطعت
ارواحہم واو التصنیفات و مکتوبات بسیار است و اشعار نیز دارد و اشہر تصنیفات او اصول الطریقہ
است و در انجا میفرماید مردان راہ کہ روی ایشان بدرگاہ است سہ طائفہ اند چنانکہ
در کلام مجید آمدہ است الذین اصطفینا من عبادنا فمنہم ظالم لنفسہ ومنہم مقتصد ومنہم سابق
بالخیرات معذور انند و مشکورانند و فانیانند معذوران کیانند آنہا کہ بعد الایمان با شہد
و اقرار بسم بالتوحید بحضرت حاضر نیایند و اگر آیند و برآیند و آہستہ آیند و از خطاب بازگردند
غافل باشند و مقتصدان کیانند آنہا کہ بایمان ہم عنان آیند باقرار بسم ملکانہ و فانیان

کیانند آنها که خطاب الست بربکم بیاد دارند و جواب اینکه قالوا بلی فراموش نکرده اند درین بابت
بیش از دعوت بحکم خطاب ازلی و جواب لم یزلی اجابت کرده اند و در هدایت کار طلب
نهایت اسرار برآمده از نهان بسیار بودند که پوشیده رفته اند و کسی نام ایشان ندانسته است
و نشان ایشان نشناخته و تا می چند را که شناخته اند تعریف خواجه ما محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم شناختند و گرنه نام و نشان ایشان کسی ندانستی و نشناختی یکی از ایشان ابوبکر
صدیق بود که پیش از دعوت لطایف رسالت برآمد و مرد و خود را دوا طلب کرد و یکی از ایشان
امیر المومنین علی مرتضی بود که پیش از بلوغ مستعد قبول دعوت گشت و یکی از ایشان
اویس قرنی بود اگر پیغامبر صلی الله علیه وسلم تعریف نکردی نام او از هیچ دیوانی بر نخی
نیامدی و نشان او در هیچ دفتری ثبت نکردندی زهی مکنت که در حضرت عزت داشته
که در دنیا چیزی ننهاد و از دنیا چیزی بر نداشت آنرا و آمد و شاد برفت و یکی از ایشان
سلمان فارسی است رضی الله عنه که پیش از دعوت در طلب هدایت بپوئید و صدق عهد
میثاق از خود بجوئید از ینجا رفته ایم که فاتیان کیانند آنها اند که چون معلوم شان شد که خداوند
شان تعالی موجودیست که فنا بر وز روا نیست طالب فنای شدند که آنرا وجود نیست
و قدم در راه عدم نهادند و سرداران راه بیاد دادند و تخته نامیدی اگرچه نخواندن نشست
نخواندند و در راه فنا و حید و فرید چون الف بماندند نه روی وجودشان بماند و نه رای
فنا در عین فنا باقی شدند و هر که در فنا باقی شود اینمعنی البقا می بد خوانند ازین روی است
که درویشان گویند که ملک ما را زوال نیست یعنی ملک تا درویشی است و درویشی امر سلبی است
نه ایجابی ایجاب را سلب رواست اما سلب سلب روا نیست و این سریست غامض فهم
دشوار رس لوا اعتقاد نگاه میداد که صدور الاحرار قبور الاسرار خزینه که معموره مخزون
او مستور بماند و هر خزینه که خراب بود مخزون او بر سر آب بود و نیز میفرماید جنین یا بزاید
یا سقط شود اگر سقط شود در ملک موقوف ماند اگر برآید زنده زاید و یا مرده و اگر مرده
زاید چون او کسی بود که به مرگ طبیعی مرده باشد کامل مرده باشد و یا ناقص اگر ناقص
مرده باشد مرجع او بدوزخ باشد ملی قدر نقصانه و اگر کامل مرده باشد یا بمرگ اختیاری

باطن مردہ باشد یا مرگ اجتہاد ظاہر مردہ باشد اگر مرگ اجتہاد ظاہر مردہ باشد مرجع او با علی
مقامات چنان باشد و اگر مرگ اجتہاد باطن مردہ باشد جان او تا مصعد خود کہ مبداء اوش
ازانجا بودہ باشد نرسد ہیچ جا نہ ایستد و نیز میگوید کہ بعض ارباب تحقیق چنین میگویند کہ حق
سبحانہ و تعالیٰ طلب باید کرد و بعضی میگویند کہ طلب نشاید کرد ہان تا تو ہیچ کدام ازین دو
قول را باطل ندانے و ہر دو را حق شناسی رہان تا در نظر تو ضد نماید و برخلاف یکدیگر کہ
دو حکم برخلاف یکدیگر آن زمان آید کہ از یک جہت باشد آنکہ گوید کہ طلب باید کرد یعنی اگر طلب
نکنی تعطیل بود و آنکہ گوید طلب نشاید کرد یعنی اگر طلب نکنی تشبیہ بود و این لائق درخور حق
نباید پس چہ باید کرد آنکہ طلب چون مشبہان نکنی و ترک طلب چون معطلان نکنی یعنی طلب
نکنی و طلب فرو نگذاری کہ او در جہتی نیست تا در آن حرکت کنی و در مکانی نیست تا آن مکان
لازم گیری آیندہ نیست تا بدعا و زاری بخواہی و دور نیست تا نزدیک او شوی گم شدہ نیست
تا تفقدش کنی زمانی نیست تا منتظر زمان باشی مکانے نیست تا ملازم مکان گردی ہمہ
نفی طلب است و حق است پس اثبات کدام است آنکہ نفی خود و نفی اوصاف خود کنی
تا از جملہ صفات بشریت گذارہ کنی و از جملہ صفات ملکیت کنارہ کنی و از کل آشنا مجرد و منفرد
تا چنانکہ او تعالیٰ و تقدس لیس کمثلہ شیٔ است طلب تو لیس کمثلہ شیٔ شود این اثبات طلب
است و ہر کہ خواہد تا عکس درست نماید و روی آئینہ صاف نکند او محال طلبیت باشد و ہر کہ
طلب حق بکند و روی دل از اوصاف بشریت صاف نکند او محال مے جوید و ہر کہ راہ وصال
رود و لوح سینہ از نقوش پاک کند او بیہودہ میگوید و ہرزہ می پوید طلب آن نیست کہ
اثبات او کنی طلب آنست کہ خود را محو کنی طلب آن نیست کہ بدو تازی طلب آنست کہ
وجود خود را در بازی طلب آن نیست کہ آنرا بجوئی طلب آنست کہ ترک خود بگوئی تو آئینہ صاف
کن چون آئینہ صاف شد عکس ضروری الوجود است **نظم** راہ رو باید کہ در رہ راست رود
وانگاہ دران راہ ہموارہ راست رود ✤ کج رو کہ بود بگو میت راست شنو ✤ کج آن باشد
کہ بر سر خواست رود ✤ و نیز میفرماید اول مرتبہ از مراتب راہ علم است علم باید کہ بی علم
عمل درست نباید دوم مرتبہ مراتب طریقت عمل است کہ بی عمل [illegible] وجود نباشد

سوم مرتبه از مراتب درگاه نیت است نیت صحیح باید که بی نیت صحیح عمل قربان نیاید
چهارم مرتبه صدق است صدق باید که بی صدق عشق روی ننماید پنجم مرتبه عشق باید
که بی عشق توجه درست نیاید ششم مرتبه توجه باید که بی توجه سلوک راه نشاید هفتم
مرتبه سلوک باید که بی سلوک در پیشگاه نشاید هشتم مرتبه پیشگاه کشاده باید تا مقصود روی
نماید اول مرتبه سلوک چیست آنکه از کونین بسر انجا مقصود چیست آنکه تو نانی کل شیء هالک
الا وجهه هم امروز بر خود بخوانی نظم کار لیست ورای علم رو آنرا باش + در بند گهر
سیاش کاروان را باش + دل هست مقام گاه بگذار و بیا + جان منزل آخر است و جان
را باش + رهی در پیش تو نهاده اند هم باریک و هم دراز و ترا عمری داده اند هم تاریک
و هم کوتاه درین عمر کوتاه ترا امر کرده اند بر رفتن این راه دراز و شب دنیا اگر دنیا ایست
که الدنیا ظلمة ظلمة درین تاریکی بهر تو ماهتاب بی را سطالع عنایت طالع کرده اند که خلق الخلق
فی الظلمة ثم رش علیهم من نوره الله نور السموات و الارض و اشرقت الارض بنور ربها
برخیز دلشتاب و این ایام را غنیمت دان این عمر کوتاه که ترا داده اند گذشته انگار و خود
را یکی از مردمان بشمار و اگر نه مرده مرد نی میدان و پیوسته این بیت بر دل میخوان بیت
جانی است هر آئینه بخواهد رفتن + اندر غم عشق تو رود او بی تر + انا خواجه بر بستر
غفلت در خواب بی فکر خوش خفته است و نمیداند که دعوی محبت که کرده است و مراد دعوی
محبت کند و چون شب در آید و محبوب خود بخسپند نام او در دفتر کذابان نبویسند کذب من
ادعی محبتی ثم اذا جن علیه اللیل نام عنی سوال چون مردم بمیرد جان او از کالبد جدا
شود باصل خویش راجع شود یا نه جواب راجع آن بود که در زندگی که آنرا جهات طبیعی خوانند
مرجع دور اشناسد و حجابها را بداند و عوایق و علایق معلوم کند و عشق آن عالم دروی پدید
آید و شوق مر آنرا مدد کند تا حجابها براندازد و عوایق و علایق قطع کند و روی از موجودات
بگرداند و روی بموجد آرد و حق هر مقامی چنانکه شرط آنست بگذارد و از اجزای هر مقامی
که بدو متصل است همه را ان مقام بگذارد و بمرگ حقیقی پیش از مرگ طبیعی بمیرد و چون چنان
برند و چنین بمیرد باصل خویش باز گردد و بوصل را دمساز شود سوال دنیا چیست جواب

کل ما دون الله وهو دنیا هرچه آن دون حق است دنیاست نفس دون است و هرچه نفس تو نزدیک است دنیاست امروز دنیا نفس تو نزدیک است فردا آخرت دنیاے فرود است ازین معنی گفته اند بیت امروز وپریر ودے وفردا + هرچار یکی بود تو فردا فردا آشنا و صدقنا خطاب خواهد کرد ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة یعنی چون آخر کار تا آن این بود از اول چرا اختیار نکردی بختیاری باید تا این اختیار توان کرد که دنیا خانه نفس است و اسباب آلت حرب او داو در خانه خویش باقوت باشد و از ارباب و اصحاب خود مدد دارد و روح درین عالم است از اصحاب و احباب خود دور افتاده است و از معدن اصلی خود تجهو گشته تا مدد یزدانی نباید هیچ کارے از وی نکشاید سوال مدد یزدانی کی خواهد آمد جواب ملک که بهاده اند و برای کرا آماده اند و از بهر کرا خواسته سوال جل جلاله جود مطلق است و فیض دائم الوجود جواب این تفاوتی که تو می بینی در فیض و فائض نیست بلکه در قبول و قابل است سوال فرمودی که جود و فیض بے تفاوت است تفاوتی که هست در قابل است سوال این تفاوت از کجا دانیم جواب هم ازانجا که تفاوت سنگ و خاک است در اصل یکی را ماده صاف افتاده است بی واسطه قبول میکند و آن ارواح انبیاست یعنی مخزوج واسطه خواهد تا قبول کند خواه واسطه انبیا خواه واسطه اولیا و خواه واسطه حکما و علما راسخ و خواه واسطه مجاهده و ریاضت آنرا که ماده مکدر افتاده هیچ واسطه قبول نکند و اگرچه بعضی بتقاید قبول کنند اما بتحقیق نرسند سوال آنان را که ماده مکدر افتاده باختیار و ارادت خاطر بود یا نه جواب بی اختیار و بے ارادت خاطر یک برگ از درخت فرود نیاید سوال پس چه حکمت بود و در آفرینش بعضے از ماده صاف و در آفرینش بعضے از ماده مکدر و مخزوج جواب او جل جلاله فاعل مختار است و فعل او بی علت است کسی را نرسد که گوید چرا و چون لا یسأل عما یفعل وهم یسألون کرا در ازل شایان قرب و کرامت دانست و آنچنانکه دانست در وجود آورد و لاجرم تو دست از همه بدار و پای همت بر تارک فلک دار نظم دنیا نه خوش است و عقبی خوش باش + آخر که ترا بگفت که دینی خوش باش + در همت عالیست بر آید روزی + بگذار تو هر دو را و مولے خوش باش + ظالم را شادی حصول مراد دنیاست و مقصد را شادی حصول مراد عقبی

است سابق را شادی بوصول مراد مولی است سوال دین و دنیا راست و دنیا فرمودی
تو شنودی که چیست بفرمای که دین چیست جواب دین ظالمان گریختن و آویختن است گریختن
از معاصی و آویختن بطاعات و دین معتقدان بریدن و آرمیدن است بریدن از دنیا و آرمیدن
بعقبی و دین سابقان نیز او تولی است نیز از ما دون الله و تولی بالله قل الله ثم ذرهم
فی خوضهم یلعبون سوال بحکم این تقریر دین بسیار متفاوت آمد جواب دین یکیست و لی تفاوت
است این تفاوت است این تفاوت که در نظر تو می آید تفاوت نظر است نه تفاوت دین
که دین بهر حال یکیست بظاهر این از منه را روی یکتی سی نماید اما آنکه بنظر باطن بیند داند فاینما
تولوا فثم وجه الله سوال شریعت را بطریقت چگونه یکی دانیم جواب چنانکه تو جان و تن
خود را یکی میدانی طریقت جان شریعت سوال چون اوست وجز او نیست امر و نهی بر کیست
جواب دین یکیست و بی تفاوت است این تفاوت الا له الخلق والامر امر بر امر خود است
و نهی بر خلق خود بگفتم که نیست بلکه گفتیم همه بدوست پس همه اوست سوال دانستم که دین
بشناختم بگو دنیا کدام است خبر کن ما را که دوزخ و بهشت چیست جواب بهشت و دوزخ اعمال تست
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره از اعمال امروز فردا صورتها
تو ساخته تا تمام بینی اگر خیر کرده فردا و فردا صورتها ملایم و موافق آن کردار در پیش تو نیارند و اگر
شر کرده صورتهای موافق آن کردار در پیش تو نیارند سوال راه چیست و منزل کدام است
جواب سوالی کردی که آن از اسرار است و جمله روندگان راه را انکار است جواب این خبر بدرد
امن یجیب المضطر اذا دعاه نتوان گفت و این در که جمله عقلای عالم از سفتن آن عاجز اند
بلغت نتوان سفت زبان حال باید که گوید و گوش حال باید تا شنود و اگر این نیست کم از آن
نباید که گوینده از دل گوید و شنونده از دل شنود و من قوت و توان نداریم پس به از آن نبود
که ناگفته و نشنیده انکاریم سوال اگر کوی چاره نیست از آنچه شمه از آن بگویم و بشنوم
تا دلها مضطرب نباشد و جانها تخته ناامیدی نخوانند جواب گوییم بعون الله و اذنه که از کدام راه
و منزل سوال میکنی از راه و منزل ارباب شریعت و یا از راه و منزل اصحاب طریقت سوال
از هر دو جواب راه و منزل ارباب شریعت از نفس و مال بر آمدن است و بنعیم مقیم در آمدن که

ان اللہ اشتری من المؤمنین انفسہم واموالہم الآیہ درراہ ومنزل اصحاب طریقت از جان
ودل برآمدن کہ وتبتل الیہ تبتیلا وبذروۂ وحدت برآمدن کہ وان الی ربک
المنتہی ای درویش ترا میگویم زیرا کہ تو مسافری ودیگران مقیم اند ومسافر شریعت را نسبت
اقامت درست نیاید زیرا کہ مسافر شریعت را روی بمال وملک پیش نتواند بود ومسافر طریقت
را روی بمالک الملک است سوال مالک الملک کجاست تا روی دل بوی آریم جواب
کجاست کہ نیست اینما تولوا فثم وجہ اللہ مرد باید کہ از نصیب دنیا وآخرت برآید وحظوظ نفسانی
بگذارد وہر جا کہ باشد با او باشد وہر جا کہ رود بدو رود وہر چہ آرد وہر چہ گوید بدو گوید وہر چہ جوید
بدو جوید بلکہ او را جوید بان ہمانپنداری کہ او جل جلالہ از تو دور است بلکہ تو از و دوری
چون تو بی تو در تو محو شد فتح الباب آن در کسی نکشادہ است بر تو بکشانند وترا بتو مقصود
نمایند سوال کس دیدہ است تا ویرا نماید جواب دیدہ است آنکہ با دیدہ است نی نی
دیدہ است آنکہ بی دیدہ است نظم نا دیدہ بود دیدہ کجا آید دوست * خواہی کہ شود
دیدہ برون آئی ز پوست * از دیدۂ دید نی چو تو بگذشتی * دانی کہ کسی نیست ہمہ اوست
سوال اینمعنی بس مشکل است بفہم نمیرسد جواب از وہم برخواست اینمعنی فہم نشود زیرا کہ وہم
وحدت مطلق است ووحدت از صورت منزہ است واز نقش مقدس وہم نقاش است
وصورت انگیز دو وحدت وکثرت ضد اند وضدان لا یجتمعان ازین معنی بود کہ ابو حنیفہ رحمۃ اللہ
علیہ فرمودہ کہ من عبد ما یدخل فی الوہم فہو کافر حتی یعبد ما لم یدخل فی الوہم این مرتبۂ نیست
کہ کس را برآمدن برین محال نیست الا ما شاء اللہ راہ چنین باریک دشت چنین تاریک
و تو خفتہ آنگاہ بگوی کہ من مذہب ابو حنیفہ دارم پس روی افعال است نہ پیش روی اقوال
باش تا فردا پردہ از روی کار برگیرند معلوم شود کہ خواجہ مذہب کہ داشتہ است یوم تبلی
السرائر فما لہ من قوت ولا ناصر سوال او جل جلالہ پردہ پوش است فردا پردۂ این مشتی
خاک بخواہد درید جواب پیغامبر فرمودہ صلی اللہ علیہ وسلم من القی جلباب الحیاء فلا غیبۃ لہ
ودرین حدیث ستو فی ہست اگر دریافتی فہو المراد وگرنہ بدانکہ فردا کار برخلاف روزگار خواہد بود
ظاہر و باطن خواہد گشت و باطن وظاہر یا لا بفرود وبدل خواہد شد وفرود بالا عوض خواہد پذیرفت

پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم یحشر الظالم یوم القیامة علی صورة الذر باطن نصیحت توبة النصوح
بیاراهی تا بفضوح قیامت مبتلا نشوی که فضوح الدنیا اهون من فضوح الآخرة سوال
پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم الموت کفارة چون گناه بموت مکفر شد فضیحت آخرت چه معنی
دارد جواب گناهی است که بمرگ مکفر شود و گناهی است که بطول ناخش در گور مکفر شود و گناهی
است که بعذاب قبر مکفر شود و گناهی است که تا دوزخ نه بیند و آتش دوزخ آن گناه را نسوزد
هیچ سود ندارد فرمود پس که از اینجا چندان نور برد که آن نور مزار دوزخ را فرو خورد چرا
سوهن فان نورک اطفأ لهبی سوال دنیا دوزخ نقد ما شده است آتش گرسنگی و بی نوائی
در ما افتاده بیت من سوخته ام با آتش بریانی + هر سوخته را دوباره بریان نکنند + جواب
سوخته آتش جانی باید نه سوخته آتش دوزخ بدیدار او بمیرد سوال آتش دوزخ با درویشان
چه کار دارد که او را از برای متکبران و فرعون صفتان در وجود آورده اند که النار مثوی
المتکبرین جواب آتش دوزخ با درویشان هیچ آمیزشی و آویزشی ندارد چه طاقت آتش فقر نشست
هم ندارد آتش دوزخ کجا دارد اما فقیر کو فقر کجا فقر سیاهی است که الفقر سواد الوجه سیاه روی باید
تا فقر در سرای سینه او فرود آید کافر نعمتی باید یعنی پوشیده صفتی با جمال فقرا را روی نماید
کاد الفقر ان یکون فقرا سوال چگونه که هست هر صفت که هست درویش است
جواب زنهار تا هر فقیری را فقیر ندانی و هر حقیری را حقیر نشماری که صفات ذمیمه پوشیده عدم
امکان است تا آورده است که مولانا نصیر الدین به مولانا شمس الدین سنجری شکر عدم
قوی بدین صفت گفتی که الحمد لله علی عدم الامکان و بپارسی فرمودی که مبادا آدمی را
ناخن نانشست دراز شود اگر ناخن خود را دراز بیند خواهد که شکم برادر مسلمان پاره کند با فقیر کو
که کرا طاقت بود که الصبر مع التشین اهون من الصبر مع الفقر قوت پیغامبری باید تا با وجود
امکان قسمت نماید و در فقر فخر افزاید سوال فخر هر جا که هست مذموم است جواب فخر
امر عدم [illegible] است بوجود فخر کردن مذموم است و بعدم فخر کردن محمود از این است
که خواجه [illegible] محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بوجود دنیا و آخرت فخر نکرد و چون کار بفقر رسید
گفت فقر فخری والله اعلم واحکم بالصواب +

قاضی حمید الدین ناگوری قدس الله سره نام او محمد بن عطا است از مشایخ متقدمین هندوستان است

جامع بود میان علم ظاهر و باطن و وی از مصاحبان خواجه قطب الدین
قدس سره است اگرچه میگویند که وی از سلسله سهروردیه است و مرید و خلیفه
شیخ شهاب الدین عمر سهروردی قدس سره و گویند که شیخ در بعضی رسائل
خود نوشته است خلفاء فی الهند کثیرة منهم حمید الدین ناگوری والله اعلم اما بر مشرب وجد
و سماع غالب بود و مولع بود بسماع هیچکس در زمان او این مقدار توغل در سماع نداشت
که او داشت علماء عصر بر او محضر ساخته بودند و بعد از وی شیخ نظام الدین اولیاء این سلسله
را برپا داشت و در زمان تغلق شاه پسر ایشان نیز محضر شد و همان محاضر که در زمان قاضی
حمید الدین شده بود حاضر ساختند و قاضی حمید الدین ناگوری را تصانیف بسیار است
بزبان عشق و وله سخن میکند طوالع شموس از تصانیف مشهور اوست در وی شرح
اسماء حسنی میکند و سخنان بلند و بدل نزدیک بسیار میگوید او جامع بود میان علوم شریعت
و طریقت و حقیقت و ظریف بود گاهی با اصحاب مطائبه نیز کردی گویند روزی وی با
شیخ برهان الدین و قاضی کبیر که یکی از مشاهیر عصر بود و یاران دیگر سواره سیر رفتند و اسپی
که قاضی حمید الدین بر وی سوار بود بسیار خورد بود و با اسپان یاران دیگر همسری نمی توانست کرد
قاضی کبیر گفت که اسپ شما بسیار ضعیف است قاضی حمید الدین گفت ولی به از کبیر است
و او را با شیخ فرید الدین گنج شکر مودت بود در فوائد الفواد می آرد که نقلی حکایت
شیخ فرید الدین افتاد قدس سره و ذوق گرفتن ایشان از سماع فرمود که وقتی ایشان
خواستند که سماع بشنوند قوال حاضر نبود شیخ بدر الدین اسحاق را علیه الرحمة فرمودند که مکتوبی
که قاضی حمید الدین ناگوری فرستاده است بیارید شیخ بدر الدین رفت و خریطه که در وی
مکتوبات و رقعات جمع کرده بودند پیش نهاد و دست انداخت اول همان مکتوب بدست آمد
آنرا بخدمت شیخ آورد شیخ فرمود که ایستاده بخوان آن مکتوب خواندن گرفت مکتوب این بود که
که فقیر حقیر ضعیف نحیف محمد عطا که بنده درویشان است و از سر و دیده خاک قدم ایشان شیخ چون اینقدر

بشنیدی تی حالی و ذوقی بروی پیدا شد بعد از ان این رباعی هم یاد کردند که ۱۲ در مکتوب بود
رباعی آن عقل کجا که در کمال تو رسد + آن روح کجا که در جلال تو رسد + گیرم که
تو پرده بر گرفتی که جمال + آن دیده کجا که در جمال تو رسد + قبر او در پایان قبر خواجه
قطب الدین است بر صفه بلند چنین گویند او خود را در پایان خواجه نهاد تعظیما له اولاد او
این را نه پسندیده اند صفه بلند تر از قبر خواجه کردند و کان وفاته سته وستمائه منقولست
از شیخ نظام الدین اولیا قدس سره که فرمود سکه سماع درین شهر قاضی حمید الدین
ناگوری نشاند و قاضی منهاج الدین نیز جانبی چون او قاضی شد و صاحب سماع بود این کار
استقامت گرفت اما قاضی حمید الدین را مدعیان منازعت و خصومت بسیار کردند و او بران
حرف ثابت بود بعد از ان فرمود که چندان با قاضی حمید الدین منازعت کردندی تا وقتیکه
مولانا شرف الدین رنجور شد قاضی حمید الدین از صفای درویشان ترا می باشد بعیادت
بر در او رفت او را خبر کردند که قاضی حمید الدین آمده است او گفت آنکه خدای را معشوق میگوید
او آمده است من روی او نه بینم درین مجلس میر حسن شاعر حاضر بود او عرضه داشت کرد که
نه مقصود ازین معشوق محبوبست سلطان المشائخ فرمود و درینجا بحث بسیار هست و نیز از شیخ
نظام الدین اولیا نقلست که فرمود از قاضی حمید الدین ناگوری بمار رسیده است که روزی
سماع بود با آنکه قوالان حاضر بودند در نمی گرفت صاحب سماع گفت بیائید اگر کسی را با کسی
تفاوت حالی باشد با یکدیگر صفا کنید کردند هم مؤثر نیامد باز گفت نباید که بیگانه در آمده باشد
تفحص کردند نبود ترک سماع گرفتند و باستغفار مشغول شدند در اثنا را آن درویشی بیت
برخواند باستماع آن اثری پیدا آمد عزیزی دران مجلس بود که همدران حال جان بحق تسلیم کرد
نقل از طوالع شموس و حقیقت آنست که اقتصار و انتخاب از ان کتاب حقیقت مآب
که هر جا ر موج موج از اسرار حقیقت و فوج فوج از معانی طریقت است متغیر است جمیع مواضع او
در متانت و جزالت و حالت متشاکل و متشابه واقع شده از اول کتاب که شیخ اسم پیوست کند
و کلمه چند ازو می یابد و چندان سعی در شرح این کلمه گفته که وقت کاتب از انا ... آن تمامست
باری هر چه آید نیکو ست +

قال قدس سره حرف اشارت است و اشارت نشاید بود چون موجودی در نظر آید یا از روی خبر اید از بعد آن چون از وی فعلی که لایق او بود دیده شود و در عرف گویند که او کرد و کس نگوید کرد چنانکه خلیل صلوات الله وسلامه علیه چون روی از تیرات بگردانید و تبریه از کل ظاهر گردانید بر حی ما تشرکون روی دل بمحبوب جان آورد و جهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا ان بعد تبرای سلب بتبرهو تولای جهت وی را گفتند الی من توجهته فقال الی ربی الذی هو یطعمنی و یسقین این اشارت اگرچه از مقام تفرقه بود در حروف اضافات دلیل این سخن است اما در طلب مشار الیه جمع شد و صفه باز خلت جمع شد و در حال در سکوت آمد انی ذاهب الی ربی سیهدین الله بالخیر سفر سود جمله ذرات عالم کون را در سلوک چه بد وست زیرا که جمله طالب کمال خود اند و کمال جز در عالم لایزال نبود بدین نسبت همه را از حر عدم در ظهور آورد و در روی همه بدان نور آورد و ملکی را سوال کردند و گفتند روی ذرات عالم بجیب گفت بستی است از توحید الاستنابه **نظم** گر روی دلم بسوی او خواهد شد ✲ حال دل خسته ام نکو خواهد شد قصه مکنم رشتهٔ امید دلم ✲ با او چو یکی شود دو تو خواهد شد ✲ لی حبیب خیاله نصیب عینی انا واسمه فی ضمایری مکنون ؛؛ ان تذکرته فکلی قلوب ✲ وان تاملته فکلی عیون ✲ ای برادر در عالم سلوک جمعیت محال است انی ذاهب الی ربی سیهدین و دلیل این حدیث است اگر بد و جمع بود شهیدین حسین را گفت و در حال وصول تفرقهٔ ضلال بود انا الحق و سبحانی سرانیمعنی است بعبری در مقامی که ابا باید گفت هو گفتن تفرقه بود و ضلال در مقام که هو باید گفت انا گفتن محال بود ...ذا الله بالخیر سفر سود که اگر گوینده انا خیر دران مقام هو چنین گفتی بر سر آمدی چون بجای هو انا گفت در سر آمد و از هر چه داشت بر آمد و اگر حسین بجای انا هو گفتی و بجنت آمدی و از سرمایه توحید بر آمدی چون انا گفت بر سر آمد و هزار هزار مرتبه بر تر آمد من قتلته فانا دیته بعبری و در اشارت مشیر و مشار و اشارت بباید تا دست آید و این و این در کثرت افتد و ثالث ثلثه نصاری فریب شود و از مقام توحید دور گردد الاشارة الیه شرک والعبارة عنه افک سر این سخن است **نظم** آنرا که بسوی تو اشارت باشد در معنی عزتت عبارت باشد ✲ با مایهٔ بسیار سود توحید ✲ بیچاره همیشه در خسارت باشد ✲

١٦١٦١

ای برادر اشارت حس بمحسوسات بود و اشارت وہم بموہومات بود و اشارت عقل بمعقولات
بود و ہو برج عزت و کبریاء محبوب عیان بدین عوالم نسبت ندارد پس اشارت بد و فقر مشترک
دیگر چہ اکو دہ و ہو درج عزت و کبریاء محبوب اگر غائبی اشارت بکہ سیکنی و اگر حاضری اشارت
بچہ سیکنی خالق الخلق لایری و یراتا بعزت اللہ کہ اشارت بد و چیر از غفلت دل بنود لا الہ
الا اللہ بر ہر دل کہ تجلی عالم عظمت بود او را پروای یا یاد و ہست او نماند و چون دل از یاد داشت
باز ماند سر آئینہ زبان از یاد کرد کبا زماند در ین مقام اشارت ہمہ ربود و ہوس البعد ہم عن اللہ تنبیہم
ذکر اللہ ع کسی سرش نمیداند زبان در کش زبان درکش + ای برادر تو خود را فراموش بکن
و خاموش کن خود این فراموشی یاد کردن بود عجب و اذکر ربک اذا نسیت نفسک روزی
شبلی خود را فراموش کرد و لب بر لب نہاد و خاموش کرد و نمازش قبل از ان نسیت از وقت درگذشت
چون بخود باز افتاد از درد آن در گذار افتاد و سیگفت شعر نسیت الیوم من عشق صلاتی
فلا ادری غذائی من عشائی + فذکرک سیدی اکلی و شربی + و وجہک ان رایت شفاء دائی
بدانکہ اسم ہو یک حرف است و حرف و آواز اشباع ضمہ متولد شدہ است پس این اسم مقدس
دلیل است بر وحدت مسمی کہ ہیچ اسمی برین مناسب نیست لعمری اسم اعظم بادشاہ یگانہ یگانہ
باشد تا موجب معانی بسیار نشود چون دائرہ با حرف مستقیم اتصالی یافت مضاف بنداء
محبوب شدہا و بانداء المحبوب لمحبۃ یا ایہا الذین آمنوا چون دائرہ بحرف علت کہ در نظم معوج
نماید متصل شد و مضاف بنداء محب گشت ہو و ہو نداء المحب المحبوبہ پس نداء حضرت اعلی
او مر عاشقان کار افتادہ را تا بد و شتابند ہا آمد و نداء عاشقان بیاد و دادہ مر حضرت عزت او را
تا بوک عزت وصل او دریابند ہو آمد و در عالم عشق و شوق چون از طرفین بود ہای ہو در
است و تعظیم معتبر است نظم آنجا کہ ز عشق یا ربوئی باشد + لا بد باشد کہ گفت گوئی باشد
ور زانکہ ز شوق جست و جوئی باشد + بی شبہہ ز ہر دو ہای ہوئی باشد + بدان ای عزیز
کہ اسم ہو اشارتست بموجود ازلی و ہست لم یزلی موصوف باوصاف کمال منزہ و مقدس از نقائص تغیر
و زوال موجودی کہ اولیت او را ابتدا نباشد و ہستی کہ دیمومیت او را انتہا نباشد و این ال
اسم است کہ از سراوقات غیب در عالم ظہور آمدہ است چنانکہ در سورۂ قل ہو اللہ احد ظاہر است

وهو اسم اعظم است و تجلی انوار او بر ارواح اخص خواص حضرت جلت ظاهر شود. و چون این
اسم از اسمای اشارت بود از برای زیادت بیان اسم الله بران ضم کن و هو الله شد بسبب تجلی
انوار الهیت بر ارواح خواص بود و چون انوار الهیت قاهر انوار عقول بشریه بود برای
زیادت بیان اسم احد بران ضم کردند بسبب تجلی انوار احدیت بر قلوب ارباب تحقیق بود چون
انوار احدیت محرق انانیت بشریت بود برای زیادت بیان را اسم صمد بر آن ضم کردند و تجلی
انوار صمدیت بر اشباح اولیا بود و چون انوار صمدیت ماحی رسوم انسانیست و صفات لم یلد و لم
یولد و لم یکن له کفوا احد برای زیادت بیان بران ضم کردند و تجلی انوار این صفات مقدسه
مر اضافت خلق را در ربقه عبودیت آورد و همه را طائعا و کارها بر درگاه الوهیت انداخته همه را از تهمت
نظر بر بدایت افتاده دائره های هو دیدند همه محیط هرچه از راه عبارت در سایر اسمای حسنی بود
از راه اشارت در آن دائره یافتند گفتند که این اسم اعظم اصل اسامی است چنانچه فاتحه
ام الکتاب است این اسم اعظم اسامی است بس سخن باز آریم اسم هو دیباچه خطبه جلال
ذو الجلال است و فاتحه اوصاف کمالست ذاکر این اسم اگرچه صاحب نظر باشد و او را
از اسرار خبر باشد لیکن چه سلطان هویت حضرت او واله و حیران شود و در فنا فی عشق سرگردان
شود و او را از خود شعور نماند و در صفات او غیب و حضور نماند اشارت او از و بدو بود و نظر
سرشق وا یابد و بود لا اله الا الله محمد رسول الله یکی از اکابر طریقت فرمود یکی از والهان
بدیدم چون بدو رسیدم او را یافتم در بحر سهو غرق و بشهود مستغرق گفتم ما اسمک قال هو
گفتم من انت قال هو گفتم من این جئت قال هو گفتم الی این ترید قال هو گفتم مگر مراد
از گفتن هو حضرت ذو الجلال متعالست که ملکش لم یزل و لایزالست فشهق شهقة وخر میتا
از وی اثر جدا شد و جانش باستقبال رویت پادشاه حدیث خواجه عالم صلی الله علیه وسلم
چون سایح بحر نور شد از عالم خودی دور شد با نوار محبوب مستور شد چون متلاطم امواج شهود
برسر آمد سلطان عزت بدو ناظر شد و او بجود حاضر شد فریاد برآورد اللهم اجعل فی قلبی نورا
و فی بصری نورا و فی سمعی نورا و فی فوقی نورا و فی تحتی نورا و فی امامی نورا و فی خلفی نورا
واجعلنی نورا و فی نوری گفت بیت سرتاپایم قد امی سرتاپا بت * یعنی در محمد آباد جبرئیل اباد

این معنی یافته نمیشود در مقصوره الرحمن باشای و مارا سلے بار آدر خود نظر فرمای تا پیش از انکه
پرتو انوار جلال محرق شویم پرتو سبحات وجه کریم تو مشرف شویم پیش از انکه بخود با تو در
حضور شویم با نتراق صفحه جمال تو نور شویم این معنی سوزی دارد و ادراک را ذوقی سلیم باید تا جمال
نماید ای عزیز چنانکه مسمی اسم هو از کیفیت منزه است و از بدایت و نهایت مقدس است
اسم هو از مخارج و بدایت و نهایت مقدس است و منزه کس بدایت او در نیابد و به نهایت
او نرسد و این صفت حضرت جلت است که اولیت او از بدایت منزه و آخریت او از نهایت
مقدس است و دایره هاے هو چون وصل شود و از بی بدایتی و بے نهایتی مخبر است از هویت
حضرت جلت ای برادر با آنکه دایره های هو را بدایت و نهایت پدید نیست اما چون در نقش وی
نگاه کنی هر جزوی از اجزای دایره ها صلاحیت بدایت دارد و همان جزو صلاحیت نهایت دارد
پس کلی آن دایره بحکم صلاحیت متضمن اولیت باشد و متضمن آخریت باشد بدین نسبت هم اول
باشد و هم آخر و بحقیقت اجتماع اولیت و آخریت در ماسوی الله تصور نتوان کرد بدین نسبت
اسم هو عین مسمی باشد و این رمز بر هر کس پیدا نباشد **نظم** آن حلقه که اول است و آخر
و آن نقطه که باطن است و ظاهر + خواهی که به بینی اسے نکوروی + در حلقه ها نظر کن آخر +
بسر سخن باز آیم ای عزیز آنکه حرف هو مستخرج از حلق است و او را با خلق مساس نیست پس گویند
این حرف را باید که با عالم امکان پیوستگی نبود سرمایه صبر شکستگی تا در عالم وحدت بار یابد
و از سرادقات احدیت دیدار یابد ای عزیز در کلام عرب اسم کم از دو حرف نیامده است بدین
نسبت فرد مطلق را در عالم ما نامی نیست چون ارباب بصیرت معنی احدیت در حرف ها دیدند در وی
دل بدو آوردند و گفتند که این حرف را معنی او ست **بیت** حرفی که مراد ما از او باشد +
بردار نظر ز حرف تا او باشد + بدین نسبت اسم و مسمی هر دو یکی باشد و بی شبهتی و شکی باشد
ای برادر حرف ها از میان جان متصاعد میشود و از مکامن اسرار بجهان اظهار می آید و او
را هیچ محلے جلوی و هیچ مکانی نزد ملے نمی باشد و لب و زبان را که وکیل در سلطان دل
اند از وی را او ان گفت آگاه نمی شوند از برای آنکه تا منکشفان اسرار احدیت و مبصران
انوار صمدیت را معلوم گردد که چون اسم از تبدیل و انتقال و تحویل بجال مقدس بود

و هر آئینه مسمی این اسم مقدس تمکن بمکان و از ترمن بزمان مقدس بوده وذالک سر عزیز
ای برادر هو اسم اشارتست هر آئینه بذات مشار الیه باشد نه بمجلس صفات او واین سر آن
معنی است که واصلان گفته اند که عشق بر ذات واقع شود نه بر صفات خصوصاً ذاتی که کمال
او موقوف ما هو زاید علی الذات نباشد واین معنی دقیق به نزد ارباب تحقیق دلیل است
بر تقدم ذات بر صفات نه تقدمی که موجب مغائره بود بل مقدمی که هشت وحدت بود سر التوحید
اسقاط الاضافات پدید آید ای برادر اسم هو آنست که اسم ذاتست مطلق نه معلوم و نه مشتق
ای برادر اسم مشتق از اشتراک غیر خالی نبود وانچه از اشتراک غیر خالی نبود دنیا ، وحدت بدو
عالی نبود اسم معظم هو باتفاق عشاق مشتق نیست وجز دلیل بر وحدت مطلق نیست بعین نسبت
اسم معظم هو بود چون هو او بود و ذالک رمز لطیف ای برادر مرد مطلق آن بود که او را بهیچ
چیز صفت نتوان کرد زیرا که وصف چیزی مقتضی مغایرت بود میان ذات موصوف و صفت بدلیل
استغناء موصوف از صفت و افتقار صفت بموصوف حاصل آنکه اخبار از چیزی بتعین ذات
نتوان کرد بدین نسبت درین معنی تعدد و کثرت بود و تعدد موجب نفی وحدت بود چون این معنی
عزیز در ذهن مقرر شود نتوان دانست که جمله اسماء مشتقه و اعلام قاصر اند از اخبار ذات بی کیفی
حضرت مقدس او و اسم معظم هو مخبر است از حقیقت احدیت فرد مطلق و مظهر است مر حضرت
صمدیت اله بر حق را قال بعض المشایخ من عرف معنی اسم هو نسی ما سواه من الاسماء یعنی هرکه
بر معنی فردیت او وقوف یابد نظرش بر عالم وحدت افتد و از کثرت و اضافت پرهیز دو در
ذیل یکا یکی او نیم دچون از یکی بیکی ناظر شود واله و حیران گردد در وله و حیرت حق و جود آو ان
بود که در بحر شهود غرق گردد و بفرد مطلق مستغرق گردد و او را درین مقام ما بنیت از کجا بود
یا دداشت اسامی ماند ای برادر هر که او را شناسد هر آئینه بی چونی شناسد و بیچون اشارت
محال بود و از بیچون عبارت ضلال بود و ذالک سر لا اله الا الله من احب شیئا اکثر ذکره این تا
هست اما در بدایت عشق چون قدم در کوی گفت و گوی باشد باز چون بعالم رفت در وی
رسد العبد هم عن الله اکثر هم ذکرا شد حال نماید بیچاره عاشق از درد دل پیوسته میگوید
نظم
گر عاقلی حدیث تو کم کنمی + راه سر گفت و گو محکم کنمی + بس سوخته چند فراهم کنمی +

برگفتہ باز ہے و ما تم کنمی + عجب در منتہای کار لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک
گفتن سر این معنی است انی لاستغفر اللہ کل یوم مأتہ مرۃ نود نہ بار برای نود و نہ نام و یکبار
برای استغفار و ذاک سر ای برادر آخرا کہ در مقام تحمید فصاحت نماند او در مقام توحید
دم چون زندہ لا احصی ثناء علیک و لا الہ الا اللہ احب مناجات الحبیب باوجہ و یکن لسان
العاشقین کلیل +

شیخ جلال الدین سہروردی قدس سرہ العزیز از اکمل مشائخ است مناقب او از چند کتب مرقوم میشود

مشائخ چشت نوشتہ اند معلوم توان کرد در فوائد الفواد نقل از سلطان المشائخ میکنند کہ
جلال الدین تبریزی مرید شیخ ابو سعید تبریزی بود بعد از وفات بر در خدمت شیخ
شہاب الدین سہروردی افتاد خدمتہا کرد کہ ہیچ بندہ و مریدی را میسر نشود گویند کہ
شیخ شہاب الدین سہروردی ہر سال بسفر حج رفتی پیر شدہ بود و ضعیف توشہ کہ برای او
بر میداشتند چنان برمزاج او نبودہ است شیخ جلال الدین تبریزی نوعی کردہ بود کہ
دیگدانی و دیگی برسر کردہ می بردہ آتشی در آن کردہ چنانچہ سر او نسوزد تا چون شیخ طعام
طلبیدی طعام گرم پیش بردی و وی با خواجہ قطب الدین و شیخ بہاؤ الدین مودت داشت
ذکر او در کتب مشائخ چشت بسیار است و ہم دران زمان خواجہ بدہلی تشریف آوردہ بود شیخ
نجم الدین صغری شیخ الاسلام دہلی کہ قبر او برابر قبر مولانا برہان الدین بلخی است با او
نقاری پیدا کرد و او را بامری شنیع متہم ساخت و چنان انگیخت کہ او را بجانب بنگالہ روان کردند
چون در بنگالہ رسید یک روز بر آبے نشستہ بود برخواست و تجدید وضو میکرد و حاضران
را گفت بیائید تا بر جنازہ شیخ الاسلام دہلی نماز کنم کہ او این ساعت نقل کرد و ہمچنان بود کہ بر زبان
او رفتہ بود بعد از ان کہ نماز کرد روی سوی حاضران آورد و گفت اگر شیخ الاسلام دہلی
ما را از شہر بیرون کرد شیخ ما او را از جہان بیرون کرد و ہم در فوائد الفواد نقل از سلطان
المشائخ میکنند کہ فرمود شیخ جلال الدین تبریزی قدس سرہ چون در دہلی آمد بعد از چندگاہ
روان شد میگفت کہ چون من درین شہر آمدم زر صرف بودم این ساعت نقرہ ام تا پیش تر

چه خواهد شد و هم در آنجا نقل میکنند که اندر آنچه شیخ جلال الدین تبریزی در بداون رسید
روزی در دهلیز خانه نشسته بود و مردی جغرات فروشی کوزه جغرات بر سر کرده پیش آن گذشت
و این جغرات فروش از جماعه قطاع الطریق بود که در مواشی بداون می باشند چون نظر او بر روی
مبارک شیخ جلال الدین افتاد همدر ادل لقیه در وی او بگشت چون شیخ در وی نیز بدید گفت در
دین محمد صلے الله علیه وسلم اینچنین مردان هم باشند بر فور ایمان آورد شیخ او را علی نام کرد
چون او مسلمان شد در خانه رفت و یک لکه جتیل در خدمتے آورد شیخ قبول کرد و فرمود که
این سیم را هم تو نگاهدار آنجا که خواهم گفت بمصرف رسانی نفے الجمله ازین سیم هر کسے بخشید
یکی را صد درم سیفرمود و یکی را پنجاه درم یکے را کم و یکی را بیش و هر کرا اندک فرمودے
پنج جتیل فرمودی اقل تصدق شیخ پنج جتیل بودی تا چندگاه بر آمدن آن سیم خرج شد
یکدرم ماند ابن علی میگوید که در دل من گذشت که بر من یکدرم بیش نمانده است و اقل
بخشش شیخ پنج درم است گر کسی را چیزی خواهند فرمود من چه خواهم کرد همدرین اندیشه
بودم که سایلے بیامد و سوال کرد شیخ مرا گفت یکدرم او را بده و همدر وی نقل است
که شیخ شهاب الدین سهروردی وقتی از سفر حج باز آمده بود اهل بغداد بخدمت او آمدند
هر یکی خدمتی آورد و از نقد و جنس بسیار درین میان زالے بیامد گریه از جای در کهنه خود بکشاد
و یکدرم پیش آورد شیخ شهاب الدین آن یکدرم بستد بالای آن تحف و هدایا بنهاد
آنگاه از حاضران هر که بود فرمود که شما را هر چه می باید از تحفه و خدمتی بر گیرید هر یکی بر خواستند
نقدی و جره و کالای برے گرفتند شیخ جلال الدین تبریزی طیب الله ثراه حاضر بود
او را اشارت کرد تو هم چیزی بر گیر شیخ جلال الدین بر خواست آن یکدرم که آن زال
آورده بود بر گرفت شیخ شهاب الدین چون این بدید گفت این هم تو بر وی چنین گویند
که شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ بهاؤ الدین ذکریا باهم سیاحت بسیار کرده اند تا وقتی
که بشهری که شیخ فرید الدین عطار از آنجا بود رسیدند شیخ بهاؤ الدین را روش چنان بود
که چون بمنزل می رسید بعبادت مشغول میشد و شیخ جلال الدین بسیر شهر می بر آمد شیخ عطار
را دید که نشسته است محو انوار کمالات او شد چون بخوابگاه باز آمد با شیخ بهاؤ الدین گفت

که امروز شاه بازی را دیدم که از خود رفتم شیخ بهاء الدین فرمود که جمال با کمال پیر یاد نکردی
گفت که با وجود او از هیچ چیز یاد نیامد از ان تاریخ باز در میان شیخ جلال الدین و شیخ بهاء الدین
مفارقت افتاد

در فوائد الفواد نقل میکنند که شیخ جلال الدین تبریزی مکتوبی بشیخ بهاء الدین ذکریا رحمة
الله علیه فرستاده است و در انجا نوشته من احب اخاذ الفناء لم یفلح ابدا نوشته است
که هر که دل بر صعب بندد حیف نخچه عبد الدنیا در جوامع الکلم که از ملفوظات سید محمد گیسو دراز
است می نویسد که شیخ فرید الدین قدس سره در کودکی بیشتر مشغول و مستغرق بودی تا آنکه
او را مردم قاضی شهر دیوانه میگفتند باری شیخ جلال الدین دران منزل رسید پرسید اینجا
درویشی هست گفتند که کودکی هست دیوانه شکل که در مسجد جامع افتاده می باشد شیخ جلال الدین
برای دیدن آو آمد و اناری بدست او داد او صایم بود آخر بخلق قسمت کرد دانه یکدانه افتاده ماند
وقت افطار هم بدان دانه روزه بکشاد آن روز ندید ترقی بالا تر یافت با خود گفت که اگر آن
تمام انار میخوردم چه ندید ها می بود و چون بشیخ الاسلام قطب الدین پیوست این حکایت
کرد شیخ فرمود بابا فرید هر چه بود همدران یکدانه بود برای تو داشته بودند در سیر الاولیاء
می نویسد که اثناء آنکه میان شیخ فرید الدین و شیخ جلال الدین متکابه میرفت شیخ فرید الدین
بغایت جامه پاره داشت هر بار یاد میزد و شیخ بدامن پیراهن محل ازار پاره می پوشید
شیخ جلال الدین دریافت فرمود که درویشی در [illegible] مشغول بود هفت سال آزار در تن
نداشت فوطه داشت خاطر جمع دار تا چه شود سلطان المشایخ میفرمود که شیخ جلال الدین
ازین درویش مراد نفس خود داشت قبر شیخ جلال الدین تبریزی در بنگاله است
قدس الله تعالی سره العزیز

شیخ نظام الدین ابو المؤید قدس سره از مشاهیر بزرگان ست

در زمان سلطان شمس الدین معاصر خواجه قطب الدین قدس سره بود و شیخ نظام الدین اولیا
نیز او را دیده است میر حسن در فوائد الفواد مے نویسد که بنده عرضه داشت کرد که شما در
تذکیر او وقتی بوده اید فرمود که آری من دران ایام کودک بودم درک معانی بمراد نبوده است

روزی در تذکیر او در آمدم او را دیدم بر در مسجد نعلین در پای داشت آنرا از پای بکشید و بدست
گرفت و در مسجد در آمد و دوگانہ بگزارد من ہیچ کس را در نماز بر ہیبت او ندیدہ ام دوگانہ باراحت
بگذارد و بالای میر فت مقری بود کہ او را قاسم مقری گفتندی خوشخوان او آیتے بخواند بعد ازان
شیخ نظام الدین ابو المؤید آغاز کرد کہ بخط بابای خود نوشتہ دیدہ ام ہنوز سخن دیگر نگفتہ
بود کہ این سخن در حاضران در گرفت ہمہ در گریہ شدند انگاہ این دو مصرع بگفت کہ بیت
بر عشق تو بر تو نظر خواہم کرد + جان در غم تو زیر و زبر خواہم کرد + این بگفت و نعرہا
از خلق بر آمد بعد ازان دو سہ بار ہمین دو مصرع بگفت انگاہ گفت کہ ای مسلمانان دو مصرع دیگر
این ست یاد نمی آید حکیم این سخن بر طریق عجز گفت چنانکہ در ہمہ جمیع اثر کرد آنگاہ قاسم مقری
آن دو مصرع یاد داد بیت پرورد دلے بخاک در خواہم شد + بر عشق سری زگور بر خواہم کرد
این رباعی تمام بگفت و قیصہ جد آمد شیخ نظام الدین ابو المؤید راشمس العارفین گویند شیخ
جمال کولوی کہ مقبرہ او در کول است از اولاد اوست رحمۃ اللہ علیہم + +

شیخ برہان الدین محمود بن ابا الخیر اسعد البلخی رحمۃ اللہ علیہ از اکابر علمای وقت
سلطان غیاث الدین بلبن بود بکمال موصوف بود بوفور علم و دانش و وجد و سماع جامع بود میان
علوم شریعت و طریقت و بعالم شعر نیز میلے داشت و بعضی شعرہا در رونشادہ نیز از وی نقل
می کند چنانکہ این بیت بیت گر گرم عام شد رفت زبرہان عذاب + در بعل حکم شد و کہ
ہماندید نیست + وی مشارق حدیث را پیش مصنف سند کردہ بود نقل است کہ وی بگفت
کہ من خورد بودم بقیاس شش سالہ ہمراہ پدر خود در راہی میرفتم و آوازہ مولانا برہان الدین
مرغینانی صاحب ہدایہ در افتاد من و پدر آنجا شبی قیام کرد و صبح پدرم در کوچہ دیگر فت و مرا در جا گذاشت چون
کو کبہ مولانا برہان الدین مرغینانی نزدیک رسید من پیش شدم سلام کردم در من نظر کرد و
این سخن بگفت خدا مرا چنین مے گویاند کہ این کودک در روزگار خویش علامہ عہد شود من این
سخن شنیدم و ہمچنان در رکاب او روان شدم باز مولانا برہان الدین مرغینانی فرمود کہ خدا
مرا چنین می گویاند کہ این کودک چنان شود کہ بادشاہان بر در آیند نقل است
کہ او بارہا گفتی کہ خدای عزوجل مرا از ہیچ کبیرہ نخواہد پرسید زیرا کہ نکردہ ام مگر از یک کبیرہ از و

پرسیدند کبیرہ کدام است گفت سماع چنگ است کہ چنگ را بسیار شنیدہ ایم و این ساعت
اگر باشد ہم بشنویم قبر او جانب شرقی حوض شمسی ہست کہ آنرا تختۂ نور گویند بطریق تبرک مردم اندیار
خاک قبر او را با طفال بخورانند تا سبب مزید فتح علم گردد از خیبت قبر او دیا یان شکستہ بود چند بار
ویران کردند و باز از سر عمارت کردند رحمۃ اللہ علیہ

شیخ احمد نہر و اسنے مرید قاضی حمید الدین ناگوری است مردے بزرگ بود نامۂ
شیخ الاسلام بہاؤ الدین ذکریا قدس سرہ کم کسی را پسندیدی در باب شیخ احمد نہر و انی
گفتہ است اگر مشغول احمد بسنجند مایۂ وہ صوفی باشد شیخ نظام الدین اولیا فرمود در آن
سماع کہ واقع شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس سرہ بود احمد نہر ولنے نیز در ان مجلس بود
شیخ نصیر الدین محمود میگوید کہ شیخ احمد نہر وانی گاہ گاہ او را بر سر کار گاہ حالی پیدا شدے
کہ از خود غائب شدی و دست از کار برداشتی و جا ئۂ خود یافتہ شدی روزی قاضی حمید الدین
ناگوری قدس سرہ آکیدن او آمدہ بود ملاقاتے شد بعد ازان بوقت وداع قاضی حمید الدین
گفت احمد تا چند درین کار خواہی بود این بگفت و بازگشت ہمانا شیخ احمد برخواست کہ شیخ را
محکم کند بیخ شکستہ شدہ بود دست بر بیخ آمدہ دست بشکست شیخ احمد بزبان ہندی گفت
این بیر یعنے قاضی حمید الدین دست من بشکست بعد ازان شیخ احمد ترک کار گرفت و کلی بخدا
مشغول گشت قبر او در بداؤن است رحمۃ اللہ علیہ

شیخ محمد ترک نارنولے اصل او از ترکستان ہست و در انجا بدیار ہند رسید و
در نارنول ساکن گشت گویند وی مرید خواجہ عثمان ہارونی است و ما انچہ در ملفوظات مشائخ
دیدہ ایم ذکر او نیافتہ ایم و عوام آن دیار او را بیر ترک و ترکمان و ترک سلطان نیز گویند و مقبرۂ
او ملجا خواص و عوام آن دیار است چون از ترکستان بدیار ہند رسید در قصبۂ نارنول حوضے
بود کہ مدفن او برلب آن حوض است و الآن حوض سمار شدہ رفتہ است و در آبادانی شہر در آمد
وی در انجا سکونت کرد مجرد بود و متوکل و حضور و از توالد و تناسل دور ہیچکس را بیعت دست
نداد و مرید نساخت آوردہ اند کہ در اوایل اسلام کافران در نارنول قوت داشتند و مسلمانان
در شہر اندک و ہندوان فرصت نگاہ میداشتند روز عید بود در نماز یکبارگی بر مسلمانان بختند

و شهید ساختند بسیاری از مسلمانان در آن روز بسعادت شهادت رسیدند و شیخ محمد ترک نیز
همدران روز شهید شد اکثر شهدا را برلب آن حوض دفن کردند و مسکن مألوف خود مدفن یافت
شیخ ترک بیابانی گویند روی از مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی
است والله اعلم و از احوال چیزی مشخص نشده است که نوشتن را شاید قبر او نزدیک قلعه
دهلی است جانب فیروزآباد رحمة الله علیه رحمة واسعة والله اعلم بالصواب
شیخ شاهی ـــــ رحمة الله علیه در بداون بعد قاضی حمید الدین ناگوری بود
او را شاهی روشن ضمیر گفتندی در ابتدا او را خرقه داد بخدمت شیخ محمود موینه دوز فرستاد
و گفت ما امروز این کار کرده ایم که شاهی را خرقه دادیم ترا این معنی پسندیده می افتد شیخ محمود
گفت هر چیز که شما کنید پسندیده باشد آورده اند که روزی یاران او در آفتاب استاده بودند
چنانکه عرق از ایشان چکیدن گرفت در آن حال خواجه شاهی فرمود که حجام را بخوانید گفتند
چه خواهی کرد گفت آن قدر خونی که از یاران من می رود بگویم که تا خون من بکشاید و در
خیر المجالس تمام این قصه را نقل می کند می گوید وقتی یاران او بیرون بردند و شیر و برنج
بخشیدند چون طعام کشیدند شیخ در آن طعام نظر کرد و گفت درین طعام خیانت رفته است ناخورده هم
خورد یاران حیران ماندند و گفتند میان ما کس خیانت نکرده است دو نفر بودند که ایشان شیر و برنج
پخته بودند پیش آمدند و گفتند شیر جوش برآورده بود و کف سر بخیت او بهیچ نبود که در آن کنم
بر زمین می افتاد و گفتیم بر زمین بریزد آن به یا ما بخوریم بضرورت خوردیم گفت پیش از آنکه طعام
پیش یاران بکشند هر که بخورد خیانت کرده باشد عذر ایشان مسموع نیفتاد ایشان شرمنده
شدند و هوای تابستان بود و عرق از ایشان ریزان شد فرمود بخشیدم باید که بار دیگر این نوع
نباشد بعده حجام را طلبید و گفت آن قدر عرق که از یاران من رفته است خون من بر زمین بریز
شیخ نظام الدین فرمود که محبت همچنین که خون خود ریختن فرمود و رعایت ادب آنچنانکه
عذر ایشان مسموع نداشت **نقل است** که وقتی شیخ نظام الدین ابو المؤید را رحمة الله علیه
زحمتی شد شیخ شاهی موی تاب را طلبید و گفت همتی بنید و تا این زحمت من بصحت مبدل شود
و خواجه شاهی عذر خواست که شما بزرگید این معنی را از من می طلبید من مرد بازاری باشم با من

ازین وادی چہ گویند شیخ نظام الدین عذر نداشت گفت البتہ ترا دعامی باید کرد و ہمت
باید بست تا من صحت یابم گفت ہلا دو بار مرا نخوانید یکے را شرف لقب بود مردی صالح دوم
خیاطی بود ہر دو را طلبید ند خواجہ شاہی با ایشان گفت کہ شیخ نظام الدین مرا ہمچنین
کارے فرمودہ است اکنون شما یاری یار باشید از سر شیخ تا سینہ من و اتمام اعضای سفلی
از سینہ تا پای یکے داند و تا پای دیگر دیگرے فی الجملہ ہر سہ مشغول شدند ہمت
شیخ نظام الدین ابو المؤید بصحت بدل شد شیخ بدر الدین موی تاب رحمۃ اللہ علیہ برادر شیخ شاہی
موی تاب است وی بوصیت شیخ شاہی پیش خواجہ قطب الدین رفت فرمود بیا شیخ بدر الدین صاحب
ولایت قبر او پس پشت نمازگاہ شمسی است کہ در بداؤن است رحمۃ اللہ علیہ خواجہ محمود
موئنہ دوز رحمۃ اللہ علیہ مرید قاضی حمید الدین ناگوری است از صاحبان و معتقدان خواجہ
قطب الدین است ذکر او در ملفوظات خواجہ بسیار است مقبرۂ او در جوار روضۂ خواجہ است
بیرون دری کہ بجانب حوض شمسی راہ دارد ہر کرا مہمی باشد سنگی از روضۂ او بردارد و در
گوشۂ او بنہد چون حاجت برآید بوزن آن سنگ شکر بخش کند رحمۃ اللہ علیہ مولانا مجد الدین
حاجی رحمۃ اللہ تعالی و تقدس علیہ از ملفوظات مشائخ آنچہ دیدہ ایم ہیچ جا ذکر او و ذکر چیزے
از احوال او نیافتہ ایم و لیکن از بعضی بزرگان شنیدہ ایم کہ وی بزرگ بود و تعلق بسلسلۂ سہروردیہ
داشت مرید شیخ شہاب الدین سہروردی است قدس سرہ دوازدہ حج گذارد و آخر بدہلی
آمد سلطان شمس الدین التمش انار اللہ برہانہ او را صدر ولایت خویش ساخت و او در آن
شغل نشو و نما داشت و ضبط مہمات این منصب بر وجہ اتم مو و دنتقی بر بست و مضبوط ساخت التماس
نمود کہ دیگر فقیر را معذور دارند و ببخشند و سلطان شمس الدین التماس او را مبذول داشت
و از منصب صدارت او را خلاص کرد در ایام تشریق کہ ایام اکل و شرب و ایام ضیافة اللہ
خلق این دیار بمقام خواجہ قطب الدین جمع شوند و این اجتماع را ختم مولانا مجد حاجی نام کنند
واللہ اعلم بالصواب شاہ خضر رح مشرب قلندریہ داشت اصل او از ولایت روم آمدہ
و کرامات و خوارق عادات بسیار از وی بوجود می آمد ہر چند کہ رسم انابت و بیعت از وی
بظہور نیامدہ بود چون بہندوستان تشریف آورد در آن زمان شیخ الاسلام خواجہ قطب الدین

بختیار اوشی برصد رحیات بود توجہ انابت بجناب حضرت او آورد و خواجہ کلاہ و خرقہ را بعد بہنزل او فرستاد و رخصت کرد بعد ازان او را بجانب جونپور اتفاق سفر افتاد و چون در شہر جونپور رسید شاہ قطب الدین او مرید شد شاہ خضر بعد از عطای خلافت شاہ قطب متوجہ روم شد و الآن در ہندستان نسبت سلسلہ بر پاست سلسلہ او قلندریہ چشتیہ است رحمۃ اللہ علیہ شیخ بدرالدین غزنوی از خلیفہ خواجہ قطب الدین بختیار اوشی است از اہل سماع بود مشائخ روزگار بہ بزرگی او معترف بودند و تذکیر گفتی سخن کیرا داشت بیشتر سخن از محبت گفتی شیخ فرید الدین گنج شکر در مجلس تذکیر او بسیار حاضر شدی از غزنین اول بلاہور آمد بعد ازان بدہلی رسید و مرید خواجہ شد در سیر الاولیا نقل از سلطان المشائخ میکنند کہ شیخ بدرالدین غزنوی را با خضر ملاقات بود وقتی پدر او را گفت کہ اگر خضر را ببینی بمای نیکو بلت روزی در مسجدی تذکیر میگفت شخصی در جای بلند دورتر از مردم نشستہ بود شیخ بدرالدین بہ پدر اشارت کرد کہ خضر آنست پدر گفت بعد از تذکیر او را دریابم چون تذکیر تمام شد خضر از انجا کہ بود غایب شد سلطان المشائخ میفرماید کہ من از شیخ بدرالدین شنیدم کہ میگفت خواجہ قطب الدین قدس سرہ این دو بیت بسیار گفتی نظم سودای تو اندر دل دیوانہ ما است ٭ ہرچہ آن نہ حدیث تست افسانہ ما است ٭ بیگانہ کہ از تو گفت آن خویش منست ٭ خویشی کہ نہ گفت از تو بیگانہ ما است ٭ وہم وی میفرماید کہ شیخ بدرالدین غزنوی در عمر بزرگ بود دوسن شدہ او گفتند شیخ پیر شدہ است چہ شکل بر قصد گفت شیخ نہ بر قصد عشق میر قصد ہر کرا عشق است او را رقص است و ہم وی میفرماید کہ شیخ بدرالدین از پیری جنبیدن نتوانستی چون سماع شنیدی چنان رقصیدی گوئی کودک دہ سالہ میر قصد قبر او در بیابان قریب قبر خواجہ بیست قدس اللہ سرہا رحمۃ و اسعۃ خواجہ بیست قبری است بالاتر از قبر خواجہ قطب الدین در جانب شمال او را قبر خواجہ بیست گویند و گویند کہ دفن وی پیش از مقبرہ خواجہ بیست در اوایل فتح دہلی و لیکن از احوال ایشان چیزی معلوم نشدہ است و اللہ اعلم مولانا ناصح الدین رحمۃ اللہ علیہ بیرہ قاضی حمید الدین است و صاحب سجادہ او در سیر الاولیا نقل از سلطان المشائخ می آرد مردی بود کہ او را عزیز بہ میگفتند از بداون بدہلی آمدہ بود بخدمت مولانا ناصح الدین بن قاضی حمید الدین ناگوری رحمۃ اللہ علیہما آمد تا خرقہ در خواہد ہمبرین نیت جمعیتی کرد بسر خوش

سلطان بعضی از درویشان آنجا حاضر شدند درین اثنا آن مرد که در طلب خرقه آمده بود چون حوض
سلطان را دید گفت این سهل حوض است حوض شاعر که در بداؤن است نه ازین حوض است
شیخ حاضر بود چون این را شنید بمولانا ناصح الدین گفت که او را خرقه نهی که کذاب است
شیخ فخر الدین بن خواجه معین الدین بزرگ بکسب زراعت مشغول بود و بوضع ماندل که قریب
اجمیر است اقامت داشت و آنچه در ملفوظات مشائخ چشتیه است که فرزندان خواجه را دیهی احیای
بود و ما کهر زراعت میکرد و خواجه بتقریب آن در دهلی تشریف آورد همین شیخ فخر الدین است
وی بعد از پدر بیست سال در عهد حیات بود و در قصبه سروار شانزده کروه از اجمیر وفات یافت
نزدیک حوض قصبه سروار مدفن اوست رحمة الله علیه و قدس الله سره العزیز شیخ فرید الحق
و الشریعة و الدین قدس الله سره العزیز خلیفه خواجه بزرگ قطب الدین است و از خواجه بزرگ
معین الدین و الحق نیز نعمت یافته از اعیان اولیا و ارکان این شافت بغایت ریاضت و
مجاهده و فقر و تجرید داشت در کشف و کرامت آیتی بود و در ذوق و محبت علامتی همیشه در ستر
و اخفا میکوشید و خود را از چشم خلق میپوشید از شهری بشهری میگشت و عاقبت در مقام
اجودهن که مردم وی درشت خوی و ظاهر پرست و منکر درویشان بودند آمد و گفت این محل
بودن ماست آنجا سکونت نمود هرگز آنجا کسی از حال وی نپرسید بیرون قصبه درختان کریر
بودند یک درخت بود انبوه زیر آن درخت با حق تعالی مشغول بودی و بیشتر احوال در مسجد جمعه
مشغول بودی آنجا او را فرزندان شدند فاقها میکشیدند و محنتها و شدتها می دیدند عاقبت چون
برهان قوی داشت پوشیده نماند نقلست که وقتی جامه او بسیار پاره شده بود مردی پیراهنی پیش
او آورد و آنرا پوشید در حال باز تن برکشید و شیخ نجیب الدین متوکل را داد و فرمود من ذوقی که
دران جامه داشتم درین جامه نیافتم نقلست که بیشتر افطار او بشربت بودی قدحی از شربت
بیاوردندی و قدری مویز دران کردندی از ان شربت مقدار نصف بلکه دو ثلث بر حاضران
قسمت کردی و مقدار ثلث ماندی خود بکار بردی از بقیه آن هم کسی را که خواستی نصیب کردی
بعده مائده پیش آوردندی و در آنجا از هر لون طعام بودی مردم میخوردندی و خود نخوردی مگر باز
بوقت افطار روز دیگر و در وقت استراحت گلیمی که بران روزانه بنشستی همان بستر می ساخت

چنانکه آن گلیم تا پایان منیر رسید. از شیخ نظام الدین اولیا قدس الله سره نقلست که میفرمود
که شیخ فرید الدین پیشتر نان زنبیل خوردی البته وقت افطار یک دو پرکاله نان زنبیل پیش او
بودی از شیخ نصیر الدین محمود قدس سره نقلست سالها بخدمت شیخ فرید الدین زنبیل گردانیده
اند و شیخ نظام الدین بارها فرموده که دران شب که دیلها کل کریر در خانه شیخ سیر می خوردیم
ما را روز عید بودی و آن رائگان بودی یاری سپید و می آورد و همه میخوردند اما چون قوت
دیابه و کربر نبودی زنبیل میگردانیدند بعده فرمود که در خدمت شیخ نظام الدین هم سالها زنبیل
گردانیده اند بعده فرمود این چنین خورده آند آنگاه بجائی رسیده اند نقلست که وقتی برای
شیخ خادم یک دانگ را نمک وام کرد چون بوقت افطار طعام پیش برد بنور باطن دریافت
و فرمود درین طعام بوی تصرف می آید روا نباشد که من این طعام بخورم نقلست که وقتی
یکی از عزیزان او بخدمت او آمد و گفت ای خواجه امروز فلان پسر بسبب گرسنگی بمعرض هلاک
رسیده است شیخ سیر آورد و فرمود مسعود بنده چه کند اگر تقدیر حق در آید و از جهان سفر کند
رسنی در پای او بندید و بیرون افگنید نقلست که چون وی خواست که مجاهده پیش گیرد دریافت
بخدمت خواجه قطب الدین عرض کرد خواجه فرمود طی بکن وی طی کرد و تا سه روز چیزی نخورد
سوم روز وقت افطار شخصی چند نان پیش او آورد دانست که از غیب است بدان افطار
کرد و درونه شیخ آنرا برنتافت و تمام بیرون انداخت این معنی بخدمت پیر عرضه کرد و فرمود
بعد از سه روز از طعام خماری افطار کردی اما عنایت باری در باب تو کارگر شد که آن طعام
در معده تو جای نیافت حالا برو و سه روز دیگر طی کن و آنچه از غیب برسد بدان افطار کن
سه روز دیگر طی کرد چون وقت افطار شد هیچ طعامی پیدا نشد تا یکپاس شب بگذشت
ضعف غالب شد نفس از حرارت سوختن گرفت دست مبارک جانب زمین فراز کرد چند
سنگریزه از زمین برداشت و در دهان انداخت آن سنگ ریزه در دهان او شکر گشت
چون این حال معائنه کرد با خود گفت این معنی نباید که از مکر باشد از دهن بیرون انداخت
باز همچنان مشغول حق گشت تا نیم شب گذشت ضعف غالب تر شد چند سنگریزه از زمین
برداشت آن نیز شکر شد همچنین تا سه بار این کرامت معائنه کرد پس بتحقیق دانست که

این معنی از حق است چون روز شد بخدمت خواجه قطب الدین رفت فرمود که نیکو کردی که
بدان افطار کردی که آن از غیب بود برو تو چون شکر شیرین خواهی بود آخر از ان روز گنج شکر خوانند
و همچنین است در سیر الاولیا و در باب تسمیه او شکر گنج غیر این چیزی دیگر مشهور است میگویند
سوداگری شکر بار کرده میرفت خواجه از وی شکر طلبید سوداگر گفت که این نه شکر است
این نمک است خواجه گفت نمک باشد سوداگر چون بار ها را کشاد همه نمک بر آمد پیش شیخ آمد
و عذر خواهی نمود و عرضداشت کرد که دعا کنید که این نمک شکر گردد فرمود شکر گردد خانخانان
محمد بیرم خان که با وجود علو منصب جاه و جلال زیاده از هر چه توان تصور نمود بسلوک
طریقهٔ درویشان و اعتقاد محبت ایشان وجود تواضع و رعایت طریقهٔ التعظیم لامر الله و الشفقة
علی خلق الله اتصافی کامل و توفیقی شامل داشت و مصدوق عاش سعیدا و مات شهیدا بود مضمون
این قصه را نظم کرده و گفته است ؎ کان نمک جهان شکر شیخ بحر و بر آن کز شکر نمک
کند و از نمک شکر ایضاله کان نمک و گنج شکر فرید گنج شکر کان نمک کرد بدید در کان نمک
کرد نظر گشت شکر شیرین از ین کرامتی کس نشنید بعد ازان در چاه مسجد جامع که در مقام اجه
است چاه معکوس کشید تا چهل روز هر شب دران چاه او را بدرختی که بران چاه بود می آویختند
و چون روز میشد بیرونش می آوردند از شیخ نظام الدین اولیا نقلست که دانشمندی بود
ضیاء الدین نام در زیر مناره درس گفتی از وی شنیدم که وقتی بخدمت شیخ فرید الدین رفتم
و من غیر علم خلاف چیزی نمیدانستم در خاطر من گذشت که اگر شیخ مرا از علوم پرسد که من نمیدانم
چه جواب گویم این اندیشه در دل من بود ناگاه از من پرسید که تنقیح مناط چه باشد و تنقیح مناط
مسئله ایست از مسائل علم خلاف من خوش شدم و در بیان آن شروع کردم و نفی
و اثباتی که دران معنی است بمراد گفتم وفات او پنجم ماه محرم سنه اربع و ستین و ستمائه و عمر
شریفش نود و پنج سال نقل است که شب پنجم محرم زحمت بروی غالب شد نماز خفتن بجماعت
بگذارد و بیهوش گشت و ساعتی شد که بعد ازان بهوش باز آمد پرسید که نماز خفتن گذارده ام
گفتند آری گفت یکبار دیگر بگذاریم که داند که چه شود دوم کرت نماز بگذارد و باز بیهوش شد
و این بار بیهوشی بیشتر بود باز بهوش آمد پرسید که نماز خفتن گذارده ام گفتند دو باره گذارده اید

گفت یکبار دیگر بگذاریم که داند که چه شود سوم کرت هم بگذارد و بعد ازان فرمود یا حی یا قیوم
و جان بحق تسلیم کرد و بعضی از ملفوظات گنج شکر که خلیفه شیخ نظام الدین اولیاء یافته اند مکتوب
میگردد فرمود چهار چیز از مقصد پیر طبقات سوال کردند همه یک جواب فرمودند من اعقل الناس
تارک الدنیا ومن اکیس الناس الذی لا یغتر بشیء من اغنی الناس القانع ومن افقر الناس
تارک القناعة فرمود ان الله یستحیی من العبد ان یرفع الیه یدیه ویردهما خائبتین فرمود اگر دست
غم نیست واگر نیست غم نیست فرمود در روزگار نامرادی شب معراج مردان است فرمود کار گرم بود
بسخن سر مردمان نباید گذاشت فرمود شیخ الاسلام جلال الدین نور الله مرقده گفته است
الکلام مسکر القلوب زن اول الکلام و آخره ان کان احد فیکلم والا فاسکت فرمود چون فقیر
جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد فرمود آن نما که باشی ورنه باز نماینست چنانچه باشی
فرمود جذبة من جذبات الحق خیر من عبادة الثقلین فرمود قال علیه السلام طوبی لمن شغله
عیبه عن عیوب الناس فرمود الصوفی یصفو به کل شیء ولا یکدره شیء فرمود اوازه تم بلوغ
درجة الکبار فعلیکم بعدم الالتفات الی ابناء الملوک فرمود قطعه دوشینه شبم دل حزینم بگرفت
واندیشه بار تازه تیم بگرفت ؛ گفتم بسر و دیده روم بر در تو ؛ اشکم بدو دیده آستینم بگرفت
نقلست که در پیش او در باب اباحت و حرمت سماع که دران اختلاف علما است گفتند فرمود
سبحان الله یکی سوخت و خاکستر شد و دیگری هنوز در اختلاف است الآفة فی التدبیر
والسلامة فی التسلیم فرمود العلماء اشراف الناس والفقراء اشراف الاشراف فرمود الفقیر بین
العلماء کالبدر بین کواکب السماء فرمود ارذل الناس من اشتغل بالاکل واللباس نقلست
که مردی بخدمت شیخ فرید الدین قدس سره عرضه داشت کرد بجانب سلطان غیاث الدین
بلبن سپارش نامه برای من در قلم آرید شیخ الاسلام نوشت رفعت قضیته الی الله ثم الیک
فان اعطیته شیئا فالمعطی هو الله وانت المشکور وان لم تعطه شیئا فالمانع هو الله وانت
المعذور شیخ نظام الحق والدین محمد بدایونی قدس الله سره العزیز خلیفه شیخ فرید الحق والدین است
نام او محمد بن احمد بن علی البخاری است و لقب او سلطان المشائخ نظام الدین اولیاء است
وی از محبوبان و مقربان درگاه الهیست دیار هندوستان مملو است از آثار برکات او جد او خواجه علی بخاری

وجد پدری او و خواجه عزت هردو از بخارا آمدند و مدتی در لاهور بوده بعد ازان در بداؤن
آمده سکونت ساختند و پدر او خواجه احمد در صغر سن او بسرا درفت و هم در سواد بداؤن
مدفون یافت شیخ نظام الدین چون قدری بزرگ شد والدهٔ او ورا در مکتب انداخت کلام الله
بخواند و کتابها خواندن گرفت و هم در ایام صغر که عمر شریفش قریب بدوازده سال بود کتاب
لغت میخواند مردی که او را ابوبکر قوال گفتندی بخدمت اوستاد او از ملتان آمد و حکایت کرد
که من پیش شیخ بهاؤ الدین ذکریا قدس سره سماع گفته ام این قول میگفتم لقد لسعت الهوی
کبدی مصراع دوم یاد نه آمد شیخ یاد داد بعده مناقب شیخ بهاؤ الدین گفتن گرفت که آنجا
ذکر چنین و تعبد چنین تا بزرگانی که آس میکنند هم ذکر میگویند این و مانند این بسیار گفت این معنی
در دل او نشست بعد ازان حکایت کرد که از آنجا در اجودهن آمدم شاهی دیدم چنین و چنان
بسماع این کلمات در دل او محبتی و ارادتی پیدا شد که خود رفت از آنگاه باز تخم صحبت
شیخ فریدالدین در زمین سینه او نشست روز بروز در تصفیه و ترتیب میبافت در نشستن
و برخاستن و خوردن و خفتن ذکر شیخ فریدالدین میکرد بعد ازان بقصد تعلم بدهلی آمد و تحصیل
علم کرد و مقامات حریری را پیش شمس الملک که صدر ولایت بود تلمذ کرد و یاد گرفت و علم
حدیث خواند و او را طالب علمان نظام الدین نجات گفتندی بعد ازان بشوق ارادت
شیخ فریدالدین باجودهن رفت و در آن زمان بیست ساله بود شش سپاره قرآن پیش
شیخ فریدالدین تجوید کرد و شش باب از عوارف نیز سند کرد و تمهید ابوشکور سلمی و بعضی کتابها
دیگر نیز پیش شیخ خواند نقلست که وی فرمود چون سعادت پایبوس شیخ فریدالدین حاصل
کردم نخستین سخنی که از شیخ شنیدم این بود که خواند ع ای آتش فراقت دلها خراب کرده
سیلاب اشتیاقت جانها خراب کرده ٭ بعد ازان خواستم که شرح اشتیاق خدمت ایشان
باز نمایم دهشت حضور شیخ غلبه کرد همین قدر گفتم که اشتیاق پای بوس عظیم غالب بود چون
اثر دهشت در من مشاهده کرد فرمود لکل داخل دهشة همدرین روز بخدمت شیخ بیعت
کردم و عرضه داشت کردم فرمان چیست ترک تعلم کنم و باوراد و نوافل مشغول شوم فرمود
ما کسی را از تعلم منع نکنیم ان هم کن این هم کن تا غالب که آید درویش را قدری علم باید

بعده بالنعمت خلافت مشرف شد و بدہلی آمد و تا شیخ در صدر حیات بود سه بار تجدید ست اویت
ابا در وقت رحلت شیخ حاضر نبوده چنانکه شیخ فرید الدین در وقت رحلت خواجه قطب الدین
و خواجه قطب الدین در وقت سفر خواجه بزرگ معین الدین قدس الله اسرارهم حاضر نبودند بعد ازان
در دہلی باشارت غیبی در غیاث پور که الآن خانقاه او در انجا است سکونت کرد نقل است
که وی میفرمود در انگاه که معز الدین کیقباد در انجا شهر نو بنا کرد خلق ابرمن انبوه شد و
آمد و شد ملوک و امراو سایر مردم بسیار شد با خود گفتم که ازینجا هم باید رفت درین اندیشه
بودم که بهان روز نماز دیگر جوانی درآمد صاحب حسن بغایت نحیف اول سخنی که بامن گفت
این بود **بیت** آن روز که مه شدی نمیدانستی ✤ کانگشت نمای عالمی خواهے شد
بعد ازان این سخن گفت که اول یاری مشهور نباید شد چون این کس مشهور شد باید که
چنان شود که فردا قیامت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شرمنده نماند آنگاه
گفت چه وقت و چه حوصله باشد که خلق گوشه گیرند و بحق مشغول باشند حوصله آن باشد
که با وجود خلق مشغول حق باشد چون این سخن باتمام کرد قدری طعام پیش آوردم نخورد
من بهان زمان نیت کردم که همین جا خواهیم بود چون این بیت کردم قدرے ازان
بخورد و برفت بعد ازان او را ندیدم چون نیت اقامت او درست شد حق تعالی او را قبولے
تمام داد و خاص و عام را بوی رجوع شد و ابواب فتوح بر وی مفتوح گشت و عالمی از سوابغ
احسان و انعام او فوائد بر گرفتند و او خود بریاضت و مجاهده می بود گویند که در آخر عمر که سن
شریفش از هشتاد متجاوز شده بود بغایت مجاهده پیش گرفته بود و صوم دوام داشتی و بوقت
افطار اندک چیزی چشیدی و طعامی که وقت سحر می بردند اکثر چنان بودی که نخوردی خادم
عرضه داشت کردی مخدوم بوقت افطار طعام کمتر میخورد و اگر از طعام سحر اندک تناول نکنند
حال چه شود ضعف قوت گیرد درین محل بگریستی و گفتی که چندین مسکینان و درویشان
در کنجهای مساجد و دکانها گرسنه و فاقه زده افتاده اند این طعام در حلق من چگونه فرو رود
همچنان طعام از پیش بر میداشتند نقل است که وی گفت وقتی با شیخ خود در کشتی همراه بودم
شیخ مرا پیش طلبید و فرمود بیا تا چیزی بگویم چون بدہلی بروی در مجاهده باشی بیکار بودن

هیچ نیست روزه داشتن همی راهست و اعمال دیگر چون نماز و حج همی راه و وقتی دیگر فرمود
من از خدا نخواسته ام که هر چه تو از خدا تعالی بخواهی بیابی وقتی دیگر فرمود از برای تو قدری
دنیا نیز خواسته ام و در وقت خلافت فرمود مجاهده باید کرد برای استعداد را وقت دیگر در
حجره سر برهنه کرده گشته و مبارک متغیر شده میگشت و این بیت میگفت **بیت** خواهم
که همیشه در وفای تو زیم + خاکی شوم و بزیر پای تو زیم + مقصود من خسته ز کونین توئی
از بهر تو میرم و برای تو زیم + چون بیت تمام کرد سر بسجده نهاد چندکرت مثل این دیدم
و بحجره در رفتم سر در قدم شیخ نهادم فرمود بخواه چه میخواهی من چیزی دینی خواستم شیخ
مرا بخشید بعده پشیمان شدم که چرا نخواستم که در سماع بمیرم **نقل است** که وی شب تنها
در حجره بودی و در بستی و تمام شب در راز و نیاز بودی چون روز شدی هر کرا نظر بر جمال او
افتادی تصور کردی که گریستی طافح است و از پس بیداری شب چشمهار مبارک او سرخ
بودی گویند که میر خسرو این بیت در وصف پیر بے‌نظیر خود گفته است **بیت** تو شبانه
می نمائی به بری که بودی امشب + که هنوز چشم مستت اثر خمار دارد + که وی فرموده
مرا در واقع کتابی دادند در ان مسطور بود تا توانی راحتی بدلے میرسان که دل مومن محل
ظهور ربوبیت است و نیز فرمود که در بازار قیامت هیچ کالائی را آنچنان رواج نخواهد بود که درینا
دلها را **نقل است** که وقتی در قیلوله بود درویشی آمد آنرا باز گردانیدند شیخ فریدالدین
را در خواب دید که گفت باید اگر در خانه چیزی نیست حسن رعایت آینده واجب است این
از کجا آمده است که همچنین خسته دل باز گردد چون بیدار شد ازین حال تفحص نمود بر آن شخص که
آن درویش را باز گردانیده بود تعرض شد که خدمت شیخ را در غضب دیده ام و مرا عتاب میکرد
بعده اگر از قیلوله بیدار شدی همین دو سخن پرسیدی یکی آنکه سایه برگشته است و دوم
آنکه آینده آمده است **نقل است** که وقتی چندکس قصد ملازمت او کردند هر یک برسم
تحفه چیزی خریدند دران میان متعلمے بود گفت این هدایا مختلف بکجا پیش شیخ خواهند نهاد خادم
خواهد برداشت او قدری خاک راه برداشت و در کاغذی پیچید چون بخدمت او رسیدند
هرکس چیزی پیش نهاد و آن متعلم کاغذ پارهٔ پیچیده را نیز نهاد خادم آن هدایا برداشتن گرفت

خواست کہ آن کاغذ را نیز بردارد فرمود کہ این را ہمین جا بگذار کہ این سر بریۂ تشریف خاص
برای چشم ماست آن متعلم ثابت شد شیخ او را بہ تشریف خاص مشرف گردانید و او را مستظہر کرد
کہ اگر او را ابلہ بویانی حاجت باشد ما را بگوی **نقل است** کہ شخصے از قصبۂ خود بقصد
زیارت او می آمد در اثنای راہ گذر او بر قصبۂ بوندی افتاد در انجا شیخی بود کہ او را شیخ مومن
می گفتند بدیدن او رفت پرسید کہ کجا خواہی رفت گفت بخدمت شیخ نظام الدین گفت
شیخ نظام الدین را سلام ما برسانی و بگوئی کہ ہر شب جمعہ در کعبہ ملاقات میکنم چون بخدمت
شیخ رسید عرض کرد کہ در قصبۂ بوندی درویشی است سلام رسانیدہ است و این سخن گفتہ است
شیخ منغص شد فرمود کہ او درویشی عزیز است ولیکن زبان برخود ندارد **نقل است**
کہ یک باری سلطان علاء الدین بقصد امتحان بخدمت او فصلے چند در پرداخت امور مملکت
نوشت و یک فصل بدین مضمون بود کہ چون بندگی شیخ مخدوم عالمیانست و در دین و دنیا
ہر کرا حاجتے است از خدمت او بر می آید و حق تعالے زمام مملکت دنیا بدست ما دادہ است
ما را باید کہ ہر کاری و مصلحتی کہ در مملکت پیش آید بندگی شیخ را عرض داریم تا آنچہ خیریت
مملکت و صلاح ما دران باشد اعلام فرمایند بنا برین مقدمہ فصلی چند درین باب
نوشتہ بخدمت فرستادہ شدہ است آنچہ دران خیریت باشند زیر ہر حدیثی بنویسند تا ما آنرا
پیرداخت برسانیم و این کاغذ را بدست خضر خان داد کہ از جملہ پیران محبوب تر بود و
مرید شیخ بود داد و بخدمت شیخ فرستاد چون خضر خان آن کاغذ را بدست شیخ داد مطالعہ
نفرمود و حاضران مجلس را گفت کہ فاتحہ بخوانیم بعدہ فرمود کہ درویشان را بکار بادشاہان
چہ کار من درویشم واز شہر گوشہ گرفتہ ام و بدعا گوئی بادشاہان و مسلمانان مشغولم
اگر بسبب این معنی بادشاہ بعد ازان چیزی مرا بگوید ازینجا ہم بروم ارض اللہ واسعۃ
چون این خبر بسلطان علاء الدین رسید خوشحال شد و معتقد گشت و التماس کرد کہ اگر
قبول فرمایند من بخدمت شیخ بیایم شیخ فرمود آمدن حاجت نیست من بدعا غیب مشغولم
و دعا غیب را اثرہاست سلطان علاء الدین باز بجہت ملاقات الحاج کرد شیخ فرمود و فرمود
کہ خانۂ این ضعیف دو در دارد اگر بادشاہ از یک در درآید من از در دیگر بیرون روم **نقل است**

که شخصی در مجلس او تقریر کرد که فلان موضع یاران شما جمعیتی کرده اند و مزامیر در میان آوردند فرمود من منع کرده ام که مزامیر و محرمات در میان نباشد نیکو نکرده اند درین باب بسیار غلو کرده فرمود و میفرمود شیخ اوحد الدین کرمانی بر شیخ شهاب الدین آمد شیخ مصلای خود پیچیده در زیر زانو نهاد و این معنی پیش مشائخ نهایت تعظیم باشد چون شب در آمد شیخ اوحد الدین سماع طلبید شیخ شهاب الدین قوالان را طلبید و مقام سماع طلب کرد و خود بگوشه رفت و بطاعت و ذکر مشغول شد محرر سطور گوید عفو الله عنه این حکایت منافات دارد بآنچه در نفحات الانس آورده اند که اگر ذکر شیخ اوحد الدین نزد شیخ شهاب الدین میکردند میفرمود نام آن مبتدع پیش من بزید شیخ رکن الدین علاء الدوله می فرماید که این خبر صحیح است مگر اکثر اوقات مختلف باشد والله اعلم **نقل است** که وقتی شخصی رقعه نوشت که خط او بغایت مغشوش بود و بدست شیخ داد شیخ را در مطالعه او درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط شماست مولانا بمعذرت پیش آمد و گفت آری مخدوم خط بنده طبعی است شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع **نقل است** که وی پیش از رحلت چهل روز طعام نچشید و در آخر وقت که از عالم میرفت میگفت که وقت نماز شده است و من نماز گذارده ام اگر میگفتند که شما نماز گذارده اید میفرمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز را مکرر میگذارد و میفرمود میرویم میرویم میرویم و باقبال خادم میفرمود اگر چیزی در خانه از هیچ جنس نگاه دارد فردا قیامت عهده جواب حضرت عزت باشد خادم همه را داد مگر غله که چند روزه علوفهٔ درویشان بود فرمود این مرده ریگ چه نگاهداشته این را نیز بدر کن و در خانه جاروب بده در حال انبار خانها را کشادند و جهانی جمع شدند و غارت کردند بعد ازان خادمان عرض کردند که حال ما مسکینان بعد مخدوم چه خواهد شد فرمود که شما را در روضه من چندان برسد که کفاف باشد گفتند میان ما قسمت حاصل که کند فرمود که از سر نصیب خود بر خیزد وفات او بعد طلوع آفتاب روز چهارشنبه هیژدهم ماه ربیع الآخر سنه خمس و عشرین و ستمائه رحمة الله تعالی علیه فرمود روندهٔ رو بکمال دارد یعنی سالک تا در سلوک است امیدوار کمال است بعد ازان فرمود که سالک است و واقف و راجع سالک آنست که او راه رود و واقف آنست

که او را وقفه افتد درین محل سوال کردند که سالک او قفه می باشد گفت آری هرگاه که
سالک را در طاعت فتوری افتد چنانچه از ذوق طاعت نماند او را وقفه باشد اگر زود کار را
دریابد و با نابت پیوندد سالک تواند بود و اگر عیاذا بالله همبران بماند بیم آن باشد که راجع
شود بعد ازان این را بر هفت قسمت بیان فرمود اعراض حجاب تفاصیل سلب مزید سلب
قدیم تسلی عداوت فرمود و دو دوست باشند عاشق و معشوق مستغرق محبت یکدیگر درین میان
اگر از عاشق حرکتی یا سکنتی در وجود بیاید که نه پسندیده دوست او بود آن دوست از و
اعراض کند یعنی روی بگرداند پس عاشق را واجب است که در حال باستغفار مشغول شود
و بمقدرت پیوندد هر آئینه دوست از و راضی شود و اگر آن محب همبران خطا اسرار کند و عذر
نخواهد آن اعراض بحجاب کند معشوق حجاب درمیان آرد پس محب را واجب آید که بتوبه گراید
و اگر درین باب هم تاخیر کند حجاب بتفاصیل کشد چه شود آن دوست از وی جدائی گزیند و
اگر هنوز مستغفر نشود سلب مزید شود مزیدی که او را از اوراد و ذوق طاعت و غیر آن
بوده باشد پس اگر عذر آن نخواهد و بران بطالت بماند سلب قدیم شود طاعتی و راحتی
پیش ازید تد داشت آن هم بستاند پس اگر اینجا هم در توبه تقصیر رود بعد ازان
تسلی شود یعنی دوست او را بر جدائی دل بیاوآید پس اگر در انابت اهمال رود عداوت
شود نعوذ بالله منها فرمود سماع علی الاطلاق و علی الاطلاق حرام نیست از بزرگی پرسیدند که سماع چیست
فرمود تا مستمع کیست سماع صوتی است موزون چرا باشد و سماع مزامیر حرام است فرمود بعضی از ایشان با پیری بیعت کرده باشند
بران پسند نمی کنند تا بر پیری دیگر بروند و بیعت و خرقه او هم می ستانند نزدیک من
این چیزی نیست بیعت همانست که اول با کسی کرده باشند اگر چه آن پیر یکی از احاد باشد
واز شیخ نظام الدین سوال کردند حکم شیخ منصور حلاج چیست فرمود که وی مردود است
او مرید خیر نساج بود ترک او گرفت بر شیخ جنید آمد و درخواست بیعت کرد جنید فرمود
تو مرید خیر نساجی ترا دست بیعت ندهم او را رد کرد جنید مقتدای وقت بود و او از رحمه شد
محرر مسطور عفا الله عنه گوید که درباب منصور حلاج اخبار مختلف آمده والله اعلم بالحقیقة
الحال ولیکن از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر رضی الله عنه مرویست که فرمود

کان ولیا فقیرا عند الله قد زلت قدماه ولم یکن فی عهده من یاخذ بیده ولو کنت فی عهده
الا خذت بیده والله اعلم فرمود **نظم** گرچه ایزد دهد هدایت دین + بنده را
اجتهاد باید کرد + نامه کان بحشر خواهی خواند + هم ازینجا سواد باید کرد + فرمود
اگر مرید شیخ را گوید که من مرید توام و شیخ گوید که تو مرید من نه او مرید باشد و اگر شیخ گوید تو مریدے
و مرید گوید من مرید تو نیم مرید نباشد زیرا که ارادت فعل مرید است نه فعل شیخ فرمود قفل سعادت
را کلیدها است همه کلیدها مستاک باید اگر از یکے نکشاید شاید که بکلید دیگر کشاده شود فرمود
صبح صادقان صبح است و صبح عاشقان شام و احیاء ما بین العشائین مشائخ از انجا
فرموده است که جائے که صحبت شیخ یافته باشد بغیرے نتوان داد و اگر بشنوند مسائیست
و بهتر آنست که نشنوند و هم فرمود از تشریفات صحبت یافته پیر اگر وصیت کند که برابر ایشان
در گور نهند روا باشد و یا وصیت کند که بفرزندانے که صالح باشند بدیشان بدهند و
در سیر الاولیاء می نویسد که چون بعد از نقل شیخ نظام الدین را در گور فرود آوردند
خرقه که از شیخ فرید الحق یافته بود بر وجود شیخ نظام الدین فراز کردند و مصلائے شیخ را
در زیر سر مبارک او نهادند و نیز شیخ نظام الدین فرمود که فردائے قیامت بعضی ازین
طایفه را در میان دزدان بایستانند و ایشان گویند که ما دزدی نکرده ایم جواب آید
که جامه مردان پوشیدید و عمل نکردید آخر هم بشفاعت پیران نجات یابند و نیز فرمود معتبر
ترین خرقه که این ضعیف داده است ازین میان چهار کس را خرقه ارادت داده
دیگر همه خرقه تبرک است فرمود در کتب سلوک مذکور است که سلوک را صد مرتبه نهاده اند
هفتده هم مرتبه کشف و کرامت است اگر سالک هم درین بماند هفتاد و سه دیگر کی رسد
پس نظر سالک بر کرامت باید که نباشد و فرمود در وقتی که خواجه من مرا خلافت داد گفت
حق تعالی ترا علم داد و عقل داد و عشق داد و هر که درو این سه صفت بود وی شایان
خلافت مشائخ باشد و از وے این کار نیکو آید رحمة الله علیه و علیهم اجمعین شیخ نجیب الدین
متوکل قدس الله سره العزیز برادر و خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر است قدس الله روحهما
سخت معامله داشت و بغایت متوکل بود مدت هفتاد سال در شهر بود و شیخ چیزے نقد و جنس اصلا نداشت

با وجود عیال و فرزندان و عیش و خوشی کردی تا بجدی که ندانستی که امروز کدام روز است
و این ماه کدام ماه است و این درم چه درم است آورده اند که روز عید درویشان در خانه
او جمع آمدند و آنجا هیچ چیز نداشت بالای بام رفت و بحق مشغول شد با دل خود میگفت که اینچنین روز عید بگذرد
و در حلق فرزندان من طعامی نرود و مسافران نیایند و همچنین نامراد و بازگردند همدرین
میان می بیند که پیرمردی بالای بام می آید و این بیت میخواند **بیت** با دل گفتم و لا تحضر
رابعینی + دل گفت اگر مرا نماید بینم + و آن مرد مائده طعام پیش آورد و گفت کوس توکل
تو بر عرش میان ملاء اعلی میزنند و تو بجهت اینمعنی ملتفت گشته گفت که حق می داند که بسبب خود
ملتفت نگشتم بسبب یاران التفاتی روی نمود غالبا آن مرد خواجه خضر بود شیخ نظام الدین
اولیا میفرماید که پیش ازانکه من بخدمت شیخ فرید الدین پیوند کنم روزی در مجلس شیخ نجیب الدین
بودم برخاستم و گفتم یکبار سورهٔ فاتحه و اخلاص بخوانید بنیت آنکه من قاضی شوم و شیخ
نجیب الدین اغماض کرد من دانستم که بسمع مبارک او نرسیده است باز گفتم یکبار سورهٔ
فاتحه و اخلاص بخوانید بنیت انکه من قاضی جائی شوم درین کرت تبسم کرد و فرمود که
تو قاضی مشو چیزی دیگر شو **منقول است** که شیخ نجیب الدین روزی بخدمت
شیخ فرید الدین عرض کرد که مردمان چنین میگویند که شما در مناجات یارب می گوئید
جواب می شنوید که لبیک عبدی فرمود نی لیعده فرمود الارجاف مقدمة الکون باز گفت
همچنین میگویند که فقر بر شما می آید فرمود خیر باد بعده فرمود که چنین می گویند
که در خدمت شما ابدال می آیند درین باب چیزی نفرمود و فرمود که تو هم از جملهٔ ابدالی
روزی فقیری برو آمد و پرسید نجیب الدین متوکل توئی گفت آری منم نجیب الدین
متاکل قبر او در راه مقام خواجه قطب الدین مقابل یحیی منارل که از عمارات سلطان محمد
عادل است و خانهٔ ایشان و خانهٔ شیخ المشائخ شیخ نظام الدین قدس سرهما همین جا
بود رحمة الله تعالی علیه و علیهم اجمعین سید جلال الدین بخاری که او را سید
جلال سرخ ترک گویند مرید شیخ الاسلام بهاؤ الدین است و وی جد سید جلال ملقب
بمخدوم جهانیانست از بخارا به بهکر تشریف آورد و دران شهر نیت اقامت کرد

سید بدر الدین بہاری کہ از اکابر و اعیان آنجا بود وصلت کرد گویند کہ در خواب از جانب
حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم مبشر شد بتزوج صغیرہ سید بدر الدین نیز باین دولت
بشارت یافتہ جگر گوشۂ خود را بوی عقد تزویج بست برادران سید بدر الدین باوی بد شدند
پس بدیار اچہ تشریف آورد سید جلال الدین را اولاد صوری سید بدر الدین باوی بد شدند
و معنوی ہم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی او مفتوح شد قبر او ہم در اچہ است رحمۃ اللہ تعالی
علیہ شاہ کرویز قدس سرہ العزیز از سادات کرویز است و از انجا در ملتان تشریف آوردہ
و توطن نمودہ و روضۂ او نیز در انجاست مشہور و معروف۔ **نقل است** کہ وی از قبر
دست بیعت بمریدان میداد و آلان در قبر او راہی کہ از انجا دست می برآورد گذاشتہ اند و وی
قدما رمشایخ ماتان است معاصر شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین ذکریا است رحمۃ اللہ علیہما
شیخ صدر الدین عارف بن شیخ الاسلام بہاؤ الدین ذکریا قدس اللہ سرہ العزیز
بعد از پدر بر مسند ارشاد و تربیت نشست و بسیاری از اولیا در سلک ارادت او منسلک
گشتند میر حسینی سادات در آنچہ مشہور است مرید اوست و در کنز الرموز مدح او و مدح
والد بزرگوار او و مدح شیخ شہاب الدین سہروردی قدس اللہ سرہما کردہ است و در
مدح او میگوید **نظم** آن بلند آوازۂ عالم پناہ + سرور دین افتخار صدر گاہ +
صدر دین و دولت آن مقبول حق + نہ فلک از خوان جودش یک طبق + آب حیوان
قطرۂ بحر دلش + چون خضر علم لدنی حاصلش + معتبر چون قول او افعال او + ہم بیان
او گواہ حال او + مقتدای دین قبول خاص و عام + دولتش گفتہ توئی خیر الانام + ملک
معنی جملہ در فرمان او + ہم نسب وہم میراثان او + و در مدح شیخ بہاء الدین میگوید
ع من کہ روا ز نیک و بد برتافتم + این سعادت از قبولش یافتم + کنوز الفوائد
از ملفوظات شیخ صدر الدین است کہ یکی از مریدان او کہ خواجہ ضیاء الدین نام دارد
جمع کردہ است در انجا می نویسد سن وصایا الشیخ صدر الدین الی بعض المریدیہ در کلام
قدسی حکایت عن اللہ تعالے رسول علیہ السلام سیفرماید لا الہ الا اللہ حصنی فمن دخلہ
امن من عذابی یعنی کلمۂ لا الہ الا اللہ حصن من است ہر کہ درآید در حصن من امین گردد از عذاب

من وحصن حصار ست وحصار آنست که گرد بر گردد گیرد فاما کاه نگاه دارد وگاه ندارد
وحصن آنست که گرد گیرد ونگاهدارد ودر آمدن درین حصن بر سه نوع است ظاهر وباطن
وحقیقت ظاهر آنکه خوف ورجا بجز از خدای زائل گرداند اگر همه عالم خصم شوند یا دوست بغیر
حکم او هیچ نفع وضرر وخیر وشر نتوانند رسانید قوله تعالی وان یمسسک الله بضر فلا
کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله باطن آنکه تحقیق گردد که هرچه پیش
از مرگ بزندگانی درین سرای فانی رسد جاودانی منیست ورقم قلم عدم بر و رفته
قوله تعالی کل من علیها فان ثباتی ندارد وهستی ونیستی آن التفاتی نماید و باطن آن
در آمده باشد حقیقت آنست که از روی بهشت وخوف دوزخ در دل نیارد جز حق قرار نگیرد
فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر چون آنجا رسد بهشت خود در تبع او گردد و دوزخ از وی گریزان
باشد ونیز می نویسد قال الشیخ الامام العارف صدر الحق والدین رضی الله عنه فی بعض
وصایاه لبعض المریدین اول قدم در متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ایمان
آوردن است بدانچه او ایمان آورد وثابت بودن بران وآن ممکن نگردد الا بدانکه بنده
بدل اعتقاد کند بی شک وبی شبهه وبزبان اقرار آرد بطوع ورغبت با محبت ومعرفت
که خداوند جل وعلا یکی است درذات ویگانه است در صفات [illegible] موصوف است
همیشه بصفات کمال قدیم است با جملگی اسماء وصفات وافعال منزه است از ادراک
اوهام وافهام مقدس است از وسمات حدوث وعوارض اجسام همه عالم آفریده اوست
چونی وچگونگی بر ذات وصفات او درست نیست از هیچ وجه هیچ چیز نماند وهیچ چیز هیچ وجه
بدو نماند پیغامبران صلوات الله علیهم فرستاده او نیند ومحمد رسول الله صلی الله علیه
وسلم فاضلترین جمله پیغمبران است انچه او فرموده است راست ودرست است ودران هیچ
تفاوت نیست خواه عقل کیفیت آن را دریابد خواه درنیابد اما انچه درنیابد تسلیم باید کرد تا
درستی اعتقاد حاصل آید بدانچه رسول علیه السلام خواست ودانست وبکیفیت مشغول نگشت
واگر بر تاویل موافق آیات واخبار محکم حمل افتد روا باشد وعلامت صحت ایمان در دل آنست
اگر نکوئی کند شاد شود واگر بدی کند بدش آید وعلامت استقامت ایمان الیقین بانکه ما در سول

دوست تر باشند نیز داو از خبر الشیان آرزوی ذوق و حال نہ از روی علم و ایمان و
قال قدس سرہ فی وصایاہ لبعض المریدین ہیچ نفسی بی ذکر بر نیارد کہ بزرگان گفتہ اند
ہر کہ از نفسی بہ نفسی شود بی ذکر حال خود ضائع کردہ باشد و از وسوسہ و حدیث در ذکر
گیرند و چون بدین صفت مدام ذاکر باشد وسوسہ و حدیث بنور ذکر سوختہ گردد و نور ذکر
در دل فرود آید و حقیقت دل ظاہر گردد و ذکر با مشاہدہ مذکور بود و دل بنور یقین منور گردد
و انیست مقصود طالبان و مقصد سالکان مصراع این کار دولت کنون ہر کرا رسد بہ
دالیضا فی وصایاہ قدس سرہ قال اللہ تعالیٰ یا ایہا الذین آمنوا اذکروا اللہ ذکراً کثیراً
اذا اراد اللہ تعالی لعبدہ خیراً و کونہ عبداً سعیداً و وفقہ لدوام الذکر باللسان مع مواطاۃ
القلب و رقاہ عن ذکر اللسان الی ذکر القلب حتی لو سکت اللسان لا یسکت القلب
و ہو الذکر الکثیر و لا یوصل العبد لذلک البعد التبری من النفاق الخفی المشار الیہ بقولہ
علیہ السلام اکثر منافقی امتی قراءہا اراد بہ نفاق الوقوف مع غیر اللہ تعالی و تعلق الباطن
بسواہ فاذا وفق العبد بتجرید الظاہر عما لا یحل ثم عما لا یحمد و اکرم بتفرید الباطن بتخلیتہ
عن الخواطر الردیۃ و لا خلاف المذمومۃ یوشک ان یتجلی نور الذکر فی باطنہ فینقطع عنہ
الوساوس الشیطانیۃ و الہواجس النفسانیۃ و یجوہر نور الذکر فی باطنہ حتی یکون ذکرہ تجلی مشاہدۃ
المذکور و ہذہ ہی الرتبۃ العظمی و المنحۃ الکبری التی تمد الیہا اعناق ارباب معانی اللہم من اولی
الایدی و الابصار من الامم و اللہ الموفق و المعین و اللہ اعلم بالصواب امین شیخ رکن الدین
ابو الفتح بن شیخ صدر الدین شیخ الاسلام بہاؤ الدین ذکریا قدس اللہ اسرارہم
صاحب سجادہ راستین شیخ بہاؤ الدین است در فتاوی صوفیہ کہ یکی از مریدان ایشان
تصنیف کردہ است ذکر او بسیار میکند و در مجمع الاخبار و اخیار الاخبار می نویسد من ملفوظاتہ فی بعض
رسایلہ لبعض المریدین مقرر آن عزیز باد کہ مجموع آدمی عبارت ست از دو چیز صورت و صفت
و حکم مر صفت را ست نہ صورت را ان اللہ لا ینظر الی صورکم و اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم
اما حکم و حکم صفت بر سبیل تحقیق و در دار آخرت صورت نہ بندد و چہ آنجا حقایق اشیا ظاہر گردد
و این صورت متلاشی شود و ہر کس را در صورتی کہ ملایم صفت او باشد حشر کنند چنانچہ

بلعم باعور را چندان طاعت در صورت سگی برانگیزند فمثله کمثل الکلب و چنین صاحب ظلم
و افترای خویشتن را در صورت گرگی بینید و صاحب کبر در صورت پلنگی و صاحب بخل و حسد
در صورت خوکی فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید این باشد و تا آنگاه که مردم ازین صفات
ذمیمه تزکیه نیابد هنوز او در عداد بهایم و سباع است اولئک کالانعام بل هم اضل و تزکیه
نفس حاصل نشود مگر بالتجا و استعانت در حضرت عزت و ما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما
رحم ربی ان ربی غفور رحیم بفضل و رحمت او و دستگیری او نکند تزکیه حاصل نشود و لولا فضل الله علیکم و رحمته
ما زکی منکم من احد ابدا و علامت ظهور این فضل و رحمت آنست که او را بعیوب نفس خود بینا کند و پرتوی
از انوار عظمت الهی که همه مکونات در جنب آن متلاشی است بر دل او بتابد تا همه دنیا
و بزرگیهای آن در نظر او خاک بود و اهل آن از دل وی سگی نماید چون این حالت بر دل وی مستولی گردد
او را متابعت کامل بنجز حاصل میشود بعده فرمود مولانا ظهیر الدین از علوم قاسمی بالای
اما از علوم حالی خالی است و شیخ رکن الدین در زمان سلطان قطب الدین بن علاء الدین
بدهلی تشریف آورده بود شیخ نظام الدین قدس سره دران زمان بر مسند ارشاد و تربیت
جا داشت برای استقبال او از مقام خود تا حوض خاص علائی که در فنای شهر دهلی
واقع است رفت چون مجلس سلطان قطب الدین را بحضور شریف خود مشرف ساخت
پرسید که کدام کس از اهل شهر شما را اول استقبال کرد فرمود کسی که بهترین اهل شهر است
و سلطان قطب الدین را با شیخ نظام الدین نقاری در میان بود بعضی گویند که مقصود او
از طلبیدن شیخ رکن الدین رغم و کسر شیخ نظام الدین بود و شیخ رکن الدین باین کلمه
رفع توهم او کرد و او را ازین توقع نا امید ساخت در سیر الاولیا مذکور است که بعد ازان ملاقات
میان این دو بزرگوار در مسجد جامع واقع شد اول شیخ نظام الدین از جائی که برای
نماز معین داشت برخاست و پیش شیخ رکن الدین رفت بعد از ساعتی شیخ رکن الدین
بجای شیخ نظام الدین آمد و صحبت داشت یک روز دیگر شیخ نظام الدین در مقبرهٔ خود
که دران زمان عمارت می کردند تشریف داشت ناگاه آوازهٔ آمدن شیخ رکن الدین برخاست
شیخ نظام الدین طعام فرمود و مجلس ساخت غالباً در پای شیخ رکن الدین ضعیفی بود

هم بر پالکی که برو سوار آمده بودند نشسته ماند و شیخ نظام الدین و مردم دیگر در پیش پالکی
او نشستند چون صحبت گرم شد شیخ عماد الدین اسمعیل برادر شیخ رکن الدین عرض کرد
اجتماع بزرگواران غنیمت است بهتر از آن است که از انفاس شریف ایشان نفعی بردا
شود بنده را حرفی بخاطر میرسد که حکمت در هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه
چه باشد شیخ رکن الدین فرمودند که غالباً حکمت آن باشد که بعضی از کمالات و درجات
که بجناب رسالت تقدیر کرده بودند ظهور آن در عالم فعل موقوف داشتند بصحبت صحابه
صفه شیخ نظام الدین فرمود که بخاطر فقیر چنین می رسد که حکمت آن بود که بعضی از فقرای
مدینه که وصول ایشان بسعادت صحبت آنحضرت متعذر بود باین نعمت مشرف شوند
میگویند که مقصود این دو بزرگوار از آنچه فرمودند تواضع بود بیکدیگر شیخ رکن الدین آن بود که آمدن ما درینجا برای استکمال و استفاده
است و غرض شیخ نظام الدین آنکه برای تکمیل و افاده است اخیان است در سیر الاولیا
محرر سطور محمد [illegible] رضی الله عنه گوید که شک نیست که کمال آنحضرت صلی الله علیه وسلم که موقوف
بصحبت اصحاب صفه بود همان ارشاد و تکمیل است که موجب سواد دعوت و نیل درجات است
نه کمال ذاتی حاشا پس مآل هر دو سخن یکی باشد والله اعلم بعده طعام درمیان آمد
بعد فراغ اطعام اقبال خادم چند پارچه قماش اعلی و صد دینار زر سرخ در جامه بازکیسه
که عکس دینار را بیرون می افگند پیچیده در زیر قدم شیخ نهاد شیخ رکن الدین فرمود
استر و هباب شیخ نظام الدین در جواب فرمود و ذهاب و سن هباب یعنی ذهب سبب
ستر مذهب و تباب حال درویش است تا از نظر عوام مستور باشد شیخ رکن الدین
در گرفتن آن عذر کرد شیخ نظام الدین آنرا بشیخ عماد سپرد و یکبار دیگر شیخ رکن الدین
در مرض بجهت عیادت شیخ نظام الدین آمد فرمود که عشره ذی الحجه است هرکس بجهت
دریافت سعادت حج سعی میکند سعی کردم تا سعادت زیارت شیخ المشایخ را دریابم
بعد از آن شیخ نظام الدین رحلت فرمود و نماز جنازه را شیخ رکن الدین حاضر شد و گفت
ظاهرا حکمت آنکه ما را سه سال در دهلی داشتند حصول این نعمت بود و دراد نی مدت رجوع
بوطن اصلی فرمود در خیر المجالس نقل از شیخ نصیر الدین محمود میکنند که فرمود درانچه

شیخ الاسلام رکن الحق والدین از ملتان در دہلی آمد قلندران وجوالقیان رسیدند قلندران گفتند شیخ ما را شربت بدہ شیخ ایشان را چیزی فرمود جوالقیان برخواستند کہ شیخ ما را خرج بدہ ایشان را چیزی دہانید بعدہ گفت آنکہ سرقوم است او را سہ چیزے باید اول مال می باید تا این طائفہ ہرچہ بطلبند تواند داد قلندران این زمان شربت طلبیدند اگر بر درویش چیزی نباشد از کجا بدہد ایشان بدگویان بیرون روند بعقوبت قیامت گرفتار شوند دوم علمی مے باید تا چون صحبت علما افتادہ باشد با ایشان از علم ایشان بگوید سوم حال می باید تا با درویشان از حال چیزی [illegible] رحمۃ اللہ علیہ رحمۃ واسعۃ شیخ صلاح الدین درویش قدس سرہ العزیز مرید خلیفہ شیخ صدر الدین عارف است بزرگ بود وعالے مرتبہ با شیخ نصیر الدین معاصر وہمسایہ بود آنچہ از جانب سلطان محمد بن تغلق شاہ بہ مشایخ از ایذا و تکلیف میرسید شیخ نصیر الدین آن ہمہ را وصیت مشایخ خود تحمل میکرد وبرمی داشت بخلاف شیخ صلاح الدین کہ با سلطان مذکور سخت پیش مے آمد وی از ملتان بدہلی آمد وہمین متوطن شد ووفات یافت مقبرہ او نزدیک مقبرۂ شیخ نصیر الدین محمود است وفات از بیست و دوم شہر صفر است و مناجاتی ہست در مردم کہ آنرا مناجات شیخ صلاح گویند ودر انجا می نویسد الٰہی بحرمت آن وقت وساعت کہ صلاح درویش را فیل سفید خواندی الٰہی بحرمت آنوقت وساعت کہ صلاح درویش را در زیر درخت بر در مقام امرو اسم اللہ تعالے ابقر باب السلام گفتی وامثال این کلمات دیگر نیز ہست نقل است کہ جوانی براسپ سوار میرفت وآن اسپ بسیار خوش شکل وخوش رفتار بود ناگاہ آن جوان بروی تازیانہ زد کہ آن زخم بر سرین اسپ نقش گرفت شیخ بران جوان غضب کرد وی از اسپ بیفتاد وچون نگاہ کردند زخم او تازیانہ بر اندام شیخ صلاح الدین قدس سرہ نقش بستہ بود رحمۃ اللہ علیہ واللہ اعلم مولانا بدر الدین اسحاق بن اسحاق الدہلوی قدس سرہ خادم وخلیفہ وداماد شیخ فرید الدین است قدس سرہما از مشایخ زمان خود بود ودر زہد وورع وفقر وعشق بے نظیر بود در اوائل حال در دہلی تحصیل علم میکرد ودر طالب علمان بخوش طبعی وحدت ذہن ممتاز بود وبعد از

در دهلی تحصیل علم تمام کرده و آنچه طالب علمان و دانشمندان شهر میخوانند بخواند متوجه بخارا
شد چون باجودهن رسید آوازه کمالات شیخ فرید الدین را شنیده مشتاق خدمت او شد
باری داشت او را بر آن آورد که ملازمت حضرت شیخ نماید چون بملازمت او مشرف شد جمیع
فضائل را که کسب کرده بود در جنب کمالات او گم کرد و عاشق جمال و کمال و شد شیخ او را چون
قابل دید بخادمی و امامی خود مخصوص گردانید و تربیت کرد و خرقه خلافت بخشید گویند که وی
اکثر احوال در گریه بودی و چشم تر داشتی روزی این بیت میخواند بیت پیش صلابت غمش
روح فلک نمی‌زند ای زهزار صعوه کم پیش تو نواچه منزلی ۞ تمام روز در ذوق این بیت در عالم
تحیر بود چون وقت نماز شام درآمد شیخ او را امامت فرمود مولانا نماز را شروع کرد بجای
قراءت همین بیت بر زبان او گذشت او بیهوش افتاد چون بهوش باز آمد شیخ باز او را
امامت فرمود وی را رساله ایست مسمی باسرار الاولیا که ملفوظات گنج شکر را جمع کرده و در
علم تصریف کتابی نظم کرده و غایت تعبیر و فصاحت را در آنجا کار فرموده اند و ابوابی لطیف
که در آخر آن کتاب انشا نموده در سیر الاولیا مسطور است و در آخر کتاب بقلم خود بالتماس
شیخ نظام الدین چند سطر نوشته سمع منی و قرأ هذا النظم العزیز الامام المجاهد نظام الدنیا
والدین محمد بن احمد ذو الفضائل الرضیه والشمائل السنیه تملت دون شمائله و آثاره و عممت
فضائله و انواره و انی وان کنت قلیل البضاعة فی هذه الصناعة ولکن النفاق هذا النظم کان
لا مؤمن هو و حب الابتهار کسعی النملة بین یدی سلیمان و هو دام فضل التمس من هذه الاسطر
مع کبر قدره فکتبت ذلک امتثالا لامره و انا اضعف الفقراء الی الله الغنی اسحاق بن علی
الدهلوی بخطی رجاء ان یذکرنی بصالح دعائه حامدا و مصلیا مدفن وی در صحن مسجد جامع قدیم
اجودهن است که بیشتر احوال در آنجا مشغول بودی رحمة الله تعالی علیه و علی جمیع اجمعین
شیخ جمال الدین احمد هانسوی الخطیب انتساب او بامام اعظم ابو حنیفه کوفی است
از اعاظم خلفای شیخ فرید الدین گنج شکر است قدس سرهما و شیخ فرید الدین گنج شکر
دوازده سال صحبت او در هانسی بوده در حق او فرموده است جمال جمال ماست و گاهی فرمودی
جمال میخواهم که گرد سر تو بگردم و هر کرا شیخ خلافت دادی بر وی فرستادی اگر او قبول

کردی خلافت او درست شدی و اگر او رد کردی باز شیخ او را قبول نکردی و فرمودی پاره کرده جمال را فرید نتواند
درست کرد روزی شخصی از هانسی بخدمت گنج شکر آمد ازوی پرسید که جمال ما چگونه است عرض کرد
که مخدوم از ان روز که بخدمت شما پیوند کرده است مواضع و اسباب و شغل خطابت بکلی ترک
داده است و گرسنگیها و بلاهای سخت میکشد شیخ فرید الدین خوشحال شد و فرمود الحمد لله خوش می باشد
نقلست که او از انروز که این حدیث شنیده بود القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر
النیران بغایت متفکر بودی و بسبب این وعید بیقرار چون بجوار رحمت حق پیوست بعد از
چند گاه خواستند که بر بالای قبر او گنبدی بنا کنند کاویدن گرفتند چون نزدیک لحد رسیدند
غرفه بجانب قبله پیدا شد که از انجا بوی بهشت می آمد همان ساعت از انجا دور شدند و همچنان
پوشیدند و از ان باز ایستادند و عمارت کردند قبر او در قصبه هانسی است تا هر کس از اولاد خود در
یک گنبد خفته اند نقلست که او را بعد از فوت او در خواب دیدند و از احوال او پرسیدند فرمود
که چون مرا در گور کردند دو فرشته عذاب آمدند دو فرشته دیگر در پے ایشان آمدند فرمان
رسانیدند که ما او را بدو رکعت صلوة الروح که متصل سنت نماز شام بقرأة سورة بروج و طارق
بعد از فاتحه میگذارد و بآیة الکرسی که بعد از فرض می خواند بخشیدیم رحمة الله تعالی علیه
پس ای طالبان راه خدا و طلبگار دیدار مصطفی شما را نیز لازم است که بخواندن این نماز مشغول شوید
و من که بعد از ختم اوراد این اذکار را شروع نموده ام برای همین آگاهی نموده ام والا درین کتاب احتیاج این
بیان نبود شیخ برهان الدین صوفی پسر شیخ جمال الدین هانسوی است قدس سره آورده اند که چون
شیخ الدین از دار دنیا رحلت کرد او در عالم سفر بود او را بخدمت شیخ فرید الدین آوردند لطف و عنایت
بسیار نمود و خلافت نامه و مصلا و عصا با نعمتی که بشیخ جمال الدین روان کرده بود بشیخ برهان الدین
عطا فرمود و بخدمت شیخ نظام الدین اولیا وصیت نمود وی هر سال بخدمت شیخ نظام الدین آمدی
و تجدید بیعت نمودی تا شیخ نظام الدین در حیات بود یک مرید هم نگرفت و شیخ جمال الدین ایک پسر دیگر بود
داشت که دیوانه شده بود شیخ نظام الدین اولیا میفرمود که گاه گاه بهوش آمدی و هوشیارانه سخن
گفتی روزی ازو شنیدم که میگفت العلم حجاب الله الاکبر دانستم که او مجذوب حقیقی است و بیان
این سخن ازو پرسیدم گفت علم دون حق است و هر چه دون حق است حجاب حق است شیخ عارف قدس

سره مرید شیخ فرید الدین است گنج شکر آورده اند که ملکی از اجیه و ملتان بدست وی صد تنکه
نذر شیخ فرستاد و پنجاه تنکه پیش خود نگاه داشت و پنجاه تنکه پیش شیخ نهاد شیخ تبسم کرد و فرمود
عارف قسمت برادرانه کردی عارف شرمنده شد بر فور آن پنجاه تنکه که پنهان داشته بود
حاضر آورد و عجز بسیار کرد و مرید گشت و محلوق شد بعد ازان در خدمت شیخ شد و استفاضتی
حاصل کرد شیخ او را اجازت بیعت کرد و در حدود سیوستان فرستاد رحمة الله علیه شیخ صابر در
سیر الاولیا می نویسد که او درویشی بود ثابت قدم و صاحب نعمت مرید شیخ فرید الدین وقتی
که او را اجازت بیعت میکرد بلفظ هندی فرمود که بر بهو کما خواهی کرد یعنی زندگانی خوش خواهی
گذرانید و همچنان بود تا زنده بود عیش خوش میگذرانید او مردی خوش باش و گشاده رو
بود غالبا این شیخ صابر غیر شیخ علی صابر است که داماد شیخ فرید الدین و خلیفه او بود قبر او در
کلیر است و سلسله شیخ عبد القدوس و غیره بوی منتهی میشود ذکر او در سیر الاولیاء اصلا نکرده
و آنچه کرده همین شیخ صابر ذکر کرده بر آن شبهه که در عنوان مذکور شد و ترک ذکر او خالی از غرابت
نیست میتواند که مراد وی شیخ صابر همین شیخ علی صابر باشد والله اعلم خواجه نصیر الدین
پسر بزرگ شیخ فرید الدین بود روزگار بعبادت باری گذرانید و بزراعت و خیر آیت
که لقمه حلال است قناعت کرد و عمر در طاعت بسر برد رحمة الله علیه رحمة واسعة مولانا
شهاب الدین شیخ فرید الدین قدس سرهما بوفور علم و فضائل داشته بود بیشتر احوال بخدمت
شیخ حاضر بودی شیخ نظام الدین نقل میکند که فرمود میان من و مولانا شهاب الدین قاعده محبت
بستی مستحکم بود وقتی نسخه عوارف پیش شیخ فرید الدین بود از روی آن افاده میفرمود همانا
آن نسخه بود بخط باریک و سقیم شیخ را در بیان آن توقف گونه واقع می شد و من نسخه دیگر پیش
شیخ نجیب الدین متوکل دیده بودم مرا ازان یاد آمد گفتم شیخ نجیب الدین نسخه صحیح دارد
مگر این سخن در خاطر گرامی شیخ گران آمد بر لفظ مبارک راند یعنی درویش را قوت تصحیح نسخه سقیم
نیست من ندانستم که این حرف را نسبت بکه میفرمایند چون ظاهر شد که مرا میگویند برخاستم و سر برهنه
کردم و در پای شیخ افتادم گفتم نعوذ بالله که مرا مراد آن باشد من نسخه دیده بودم ازان یاد
آمد حکایت کردم هر چند معذرت میکردم اثر بی رضائی همچنان در شیخ ظاهر بود من مضطر و حیران

از مجالس برآمدم سباد اینچنین رانمی کہ مرآن روز بود تا برسیدم بر سر چاهی خواستم کہ خود را
دران چاه اندازم باز تامل کردم و باخود گفتم گدای مرده گیر اما این بدنامی سبادا کہ یار برگرد
همچنین در ضجرت وحیرت بودم عاقبت چون مولانا شهاب الدین از حال من بخدمت ایشان نقل
بهتر باز گفت آنگاه خوشنود شدند و مرا پیش طلبیدند و مرحمت و شفقت نمودند فرمودند اینکه کردم
برای کمال حال تو کردم کہ بر مشاطه مرید است آنگاه مرا خلعت فرمود و بکسوت خاص خود
مشرف گردانید شیخ بدر الدین سلیمان اشهر اولاد شیخ مزید الحق و الدین بعد از پدر باتفاق
برادران و مریدان بر سجادهٔ خلافت نشست او را نسبت ارادت بخاندان چشت است
خواجه روز و خواجه غور کہ از خلفاء خواجگان چشت بودند از چشت در صدر حیات گنج شکر
در اجودهن تشریف آوردند و شیخ تبرکا و تیمنا مولانا شهاب الدین و شیخ بدر الدین را
کلاه ارادت از دست ایشان پوشانید و مرید ساخت قدس سره العزیز و رحمة الله علیه
رحمة و اسعة شیخ نظام الدین قدس سره او را شیخ فرید الدین از جملهٔ پسران دوست تر
داشتی وی لشکری بود در وقتی کہ شیخ رحلت میکرد وی همراه غیاث الدین بلبن در قصبه بنیالی
بود همان شب کہ رحلت میفرمود حاضر شد اما بواسطهٔ آنکه دروازه حصار بسته بودند درون نتوانست
آمد و شیخ را در آن حالت در نیافت صباح کہ جنازه از شهر بیرون مے آوردند در رسید فرزندان
دیگر میخواستند کہ شیخ را بیرون شهر در میان شهدا دفن کنند او مصلحت در آن دید کہ همدرانجا
کہ حالا مقبره شریف اوست دفن کنند همه بر رای او اتفاق کردند و در حرب کفار بشهادت
پیوست و نشانی از وی پیدا نشد رحمة الله علیه خواجه یعقوب پسر خورد شیخ فرید الدین مشهور
و معروف است نفسی کبرا داشت و بطریقهٔ اهل ملامت وقتی با حق بر عکس آن بودی کہ با خلق
نمودی در سیر الاولیا مے نویسد کہ او را در اثنا راه امروهه مردان غیب بردند رحمة الله
علیه مولانا ای داؤد قدس سره العزیز مرید شیخ فرید الحق بود و شیخ نظام الدین
ذکر او بسیار کردی کہ مردی بزرگ بودی می فرمود وقتی مرا و مولانا داؤد را از پیش خدمت
یکجا وداع شد و یک جا بیرون آمدیم او در راه گام بلند زدی و پیش رفتی و به نماز مشغول شدی
تا آنکه من بدو میرسیدیم چون مزاج او معلوم شده بود ما پیشتر می شدیم داؤد در نماز بود

تا یک گروہ یا دو گروہ می رفتیم او از عقب بر ما رسیدی و از ما گذشتی یکبار دیگر و پیشتر برفت باز بنماز مشغول میشد و در درختان جنگل و بیابان راہ غلط نکردی نقل است کہ وی بعد از نماز بامداد از خانہ بیرون آمدی و در بیابان رفتی و مشغول شدے آہوان مے آمدند و گرد برگرد او ایستادہ و دو چشم در رو نہادہ تماشای آن سیار دند رحمۃ اللہ علیہ و قدس اللہ سرہ العزیز مولانای رضی الدین منصور قدس سرہ درویشی کامل بو شیخ نصیر الدین محمود سیفرمایند بزرگی بود در اودہ او را زحمت شد چنانکہ ساختگی و تجہیز و تکفین او کردند مولانا داؤد مذکور و این مولانا رضی الدین منصور ہر دو سر احاضر شدند گفتند کہ چون ما بر سر او آمدیم ہمچنین نگذاریم صحبت او بخواہیم بعدہ مولانا رضی الدین گفت یکطرف مریض شما قبول کنید و یکطرف من مولانا داؤد و طرف آن قبول کرد و مولانا رضی الدین طرف پایان ہر دو نشستند و چیزی خواندند و بعدہ برخواستند و دست آن مریض گرفتند و گفتند برخیز در حال برخواست و صحبت یافت رحمۃ اللہ علیہ مولانا کمال الدین زاہد موصوف بود بکمال ورع و تقوی و دیانت شیخ نظام الدین اولیاء مشارق را پیش او سند کردہ است و او پیش مولانا برہان الدین بلخی و او پیش مصنف و مولانای کمال الدین زاہد در ذیل مشارق کہ شیخ نظام الدین اولیا از وی سماع دارد اجازت نامہ بخط خود نوشتہ است و نسخہ آن در سیر الاولیا مسطور است نقل است کہ سلطان غیاث الدین بلبن آرزوی آن کرد کہ مولانا کمال الدین زاہد را امامت خود فرماید بدین سبب مولانا را پیش خود طلبید گفت ما را بر کمال علم و دیانت و صیانت شما اعتقاد تمام است اگر با ما موافقت کنید و منصب امامت قبول کنید محض کرم باشد و ما را بر قبول نماز خود وثوقے تمام حاصل شود و مولانا فرمود کہ در ما جز نماز چیزی نماندہ است اکنون بادشاہ چہ میخواہد کہ این ہم از ما برود و مولانا چون این جواب از سر صلابت و مہابت گفت سلطان ساکت شد و مولانا را معذرت بسیار باز گردانید رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ شیخ نور الدین ملک از پیران شیخے بزرگ بود باصل از دار است و از انجا با زن و پسر خود در دہلی آمدہ او از مشائخ زمان سلطان غیاث الدین بلبن است شیخ نظام الدین اولیا بزیارت رفتہ

بودمی آمد و ظاهر آنست که زمان حیات او را نیز دریافته باشد اما ملاقات ایشان بیکدیگر
معلوم نیست در سیر الاولیا از شیخ نظام الدین اولیا نقل میکنند که می فرمود پیش ازین
که من در مسجد کیلوکهری بنماز جمعه میرفتم روزی هوای تابستان بود و من صائم مرا دوران
آمد در دوکانی نشستم در خاطر من گذشت که اگر مرا مرکبی بودی من بران سوار میرفتم بعد
این بیت شیخ سعدی در دل من گذشت بیت تا قدم از سر کنیم در قدم دوستان
راه بجای نبرد هر که باقدام رفت پس ازان خطره توبه کردم بعد از سه روز خلیفه ملکیار
پران رحمة الله علیه بادیانی بر من آورد که این را قبول کنید من او را گفتم تو مرد
درویشی از تو چگونه قبول کنم او گفت سوم شب است که شیخ ملکیار پران مرا در خواب
میفرماید که مادیان پیش شیخ نظام الدین به بر من او را جواب گفتم شیخ تو فرمود اگر شیخ من
مرا فرماید قبول کنم مجلس دیگر آورد دانستم که فرستادهٔ حق است قبول کردم بعد ازان
اسپ از خانه ام گم شد چنین میگویند در وقتی که شیخ ملکیار پران بدهلی آمد دران جای که مقام
اوست جا گرفت شیخ ابابکر طوسی قلندری دران زمان بود با او نزاعی کرد او گفت مرا
پیر من فرستاده است او حجت طلبید مسافت از دهلی تا آنجایی که پیر او بود بس دور بود
در اندک زمانی که نه پیر محمد اسپ عادت بود از آنجا خبر آورد ازان روز او را ملکیار پران
گویند رحمة الله علیه والله اعلم بالصواب شیخ ضیاء الدین رومی خلیفه شیخ شهاب الدین
سهروردی است سلطان قطب الدین بن علاء الدین مرید و معتقد او بود گویند که در
روز سوم از نقل او چون شیخ نظام الدین اولیا زیارت او رفت سلطان قطب الدین
آنجا حاضر بود شیخ را تعظیم نکرد و جواب سلام نداد نقل است از شیخ نظام الدین که فرمود
از شیخ ضیاء الدین رومی شنیده ام که مرا یاری بود او را در سماع حالی و ذوقی بود
بعد از نقل او در خواب دیدم که در بهشت مقام رفیع یافته است فاما مغموم نشسته تهنیت
آن مقام کردم و پرسیدم چرا مغموم نشسته گفت این همه یافتم فاما آن لذتی و حالی که در
سماع بود نمی یابم روضهٔ او در راه مقام خواجه قطب الدین مقابل بجهندل سلطان محمد
عادل است رحمة الله علیه شیخ شرف الدین کرمانی قدس الله سره العزیز ساکن قصبه

سرسبز بود شیخ نظام الدین اولیا میفرماید که شنیدم نام قوالی از و شنیدم که روزی [illegible]
بود و او بیتی شنید و آهی کشید و جان بحق تسلیم کرد رحمة الله تعالی علیه [illegible]
زمان سلطان غیاث الدین بلبن در ده بود مریدان در اتباع بسیار داشت و بمردم
طعام می داد و خوارق می نمود بعضی مردم راه روی کمال [illegible] اعتقاد تصرف
و کرامات و بعضی را گمان سحر و شعبده او را قلندران شیخ ابوبکر طوسی در زمان سلطان
جلال الدین خلجی گشتند و روز قتل او باد و غبار بی اندازه شد و عالم تاریک گشت سلطان
جلال الدین را مشاهده این حال با وی اعتقادی که نبود پیدا شد و اسلام شیخ ابوبکر
طوسی چندی شریعت قلندری داشت میان او و شیخ جلال الدین هانسوی نهایت دوستی
بود چون از هانسی بزیارت خواجه قطب الدین تشریف آوردی در خانقاه شیخ ابوبکر طوسی
که بالای آب جون است نزول فرمودی و صحبتهای درویشان داشتندی و سماعها
کردندی شیخ نظام الدین اولیا نیز در خانقاه او حاضر شدی و مجلس داشتی نقل است
که وقتی شیخ جمال الدین از هانسی می آمد مولانا حسام الدین اندپتی که شیخ القضات
والخطبا بود و مرید شیخ جمال بود او را استقبال کرد بوقت استقبال شیخ ابوبکر طوسی
بمولانا گفت که شیخ جمال الدین را بگوی که من هیچ میروم در لقبه اول شیخ جمال الدین بمولانا
حسام الدین پرسید که آن باز سفید با چگونه است یعنی شیخ ابوبکر طوسی مولانا حسام الدین گفت
او تصحیح دارد شیخ جمال هم از آنجا مولانا حسام الدین را باز گردانید و گفت که تو برو تو نیز
من هم میرسیم و این رباعی را شیخ ابوبکر طوسی نوشت رباعی مرغ های ترا سرم نثار اولتر
یکسر چه بود یک نثار اولتر + در غار وطن بماز چو تونگر از آنکه + بوبکر محمدی بلغار اولتر
قبر او هم در خانقاه اوست نیز از و تبرک به رحمة الله علیه شیخ فرید الدین نبیره سلطان التارکین
شیخ حمید الدین صوفی است مرید و خلیفه و صاحب سجاده جد بزرگوار خود است و در ظل عنایت
و تربیت او پرورش یافته سرور الصدور که ملفوظات شیخ حمید الدین است او جمع کرده
و در وقت سلطان محمد تغلق از ناگور بدهلی قدوم آورده و ساکن گشته قبر او در فنار شهر قدیم
است در راه مقام خواجه که بجانب جنوبی حمیندل واقع است و منزل او همدران جا بود

شیخ عبد العزیز پسر شیخ حمید الدین است رحمة الله تعالی علیه در عنفوان شباب در حالت سماع جان داد
لیلة الرغائب در خانه یکی از صوفیان صحبت سماع بود قوالان این بیت را بر خواندند بیت
جان بده و جان بده و جان بده ✤ فایدهٔ گفتن بسیار چیست ✤ نعره بزد گفت دادم دادم
و جان بحق تسلیم کرد و آنکه اعلم شیخ علی گرد قدس سره در سیر الاولیا می نویسد که سلطان المشایخ
فرمود وقتی در هانسی رسیدم و دران ایام شیخ فرید الدین قدس سره را روزهٔ داؤدی بود
وقت افطار خود شیخ علی را مهمان داشت در اثنای آنکه هر دو بزرگ هم لقمه شدند بخاطر شیخ علی
گذشت چه نیکو بودی که شیخ فرید الدین را صوم دوام بودی شیخ فرید الدین آنرا باشراق باطن
دریافت بر فور دست از طعام برداشت وطن شیخ علی گرد در خطهٔ میرٹھه بود و مدفون او نیز همانجا
است رحمة الله علیه مولانا نور ترک قدس سره ذکرا و قاضی منهاج در طبقات ناصری برنگی آورده
است که از انجا تنقیص حال و تشنیع مذهب او لازم آید اما در فواید الفواد مذکور است که
شیخ نظام الدین اولیا قدس سره فرموده است که بعضی علما درباب او چیزی گفته اند اما وی
از آب آسمان پاکیزه تر بود با علمای شهر تعصبی تمام داشت بسبب آنکه ایشان را آلودهٔ
دنیا دیدی و او را سخنی کبرا لبود اما دست بکسی ندادی هر چه گفتی بقوت علم گفتی و قوت مجاهده
او را غلامی بود ندا ف هر روز یک درم مولانا را بدادی وجه معاش او همان بود وقتی
سلطان رضیه بر وی زری فرستاده بود چوبی بدست داشت بآن چوب وی را بیز زدی می گفت
این چیست از پیش من ببرید و چون بمکه رفت مردی ازین دیار آنجا رسید مومن برنج تجارت
وی بر دست بدو دعا کرد آمد در دل گذرانید که همان بزرگیست که در دهلی آن قدر زر رد کرد
این ساعت این قدر برنج قبول می کند مولانا نور ترک گفت ای خواجه تو مکه را با دهلی قیاس
نکن و نیز آن روز جوان بودم آن قوت و حرارت کجا مانده است این ساعت پیر شدم و حبوب
اینجا کم است فرمود که از شیخ فرید الدین شنیدم که من تذکیر او شنیده بودم چون در هانسی رسید
و تذکیر آغاز کرد من رفتم تا تذکیر او شنوم آن جامهٔ رنگین پوشیده بودم و پاره و هیچ دستی
میان ما ملاقات نبود همین که در مسجد در آمدم و نظر او بر من افتاد آغاز کرد که ای صراف سخن
رسید بعد از ان مدحی آغاز کرد که هیچ پادشاهی را نکند ذکر مولانای مخلص الدین شیخ نصیر الدین محمود

قدس سره می نویسد که یکی موضع است موسوم امداوان آن مردی بزرگ دران بود حافظ
قرآن و صاحب ولایت روزی با شاگردان بهم در تماشا رفته بودند در راه درختان آک بار
گرفته بودند ایشان آنرا شکستند و دست کرده آمدند مولانا را نظر افتاد گفت بر دست تو خیار است
گفتند نی بار آک است مولانا گفت نه خیار است شاگردان گفتند مولانا آنرا بدست خود
شکسته ایم بار آک است و این زمان هوای خیار نیست شما از کجا میفرمایید مولانا گفت بیارید
خیار بر دست مولانا دادند مولانا کارد کشید و پاره کرد و همه را داد خوردند خیار بود از خدمت شیخ
نصیر الدین رحمة الله علیه پرسیدند خواجه عزیز کسرکی و مولانا مخلص الدین معاصر بودند فرمود
آن معلوم نیست اما خواجه عزیز کسرکی نیز سخت بزرگوار مردی بود بعد ازان فرمود در بداون
بزرگان بسیار بودند رحمة الله علیهم اجمعین والسلام خواجه علی قدس سره مرید شیخ جلال الدین
تبریزی و نعمت ازو یافته مشهور است بکرامات نقل است که چون شیخ نظام الدین اولیا
قدس سره تحصیل علم تمام کرد والدهٔ او بدست خود ریسمان رسید و دستاری ازان بافید و
طعامی ترتیب داد و علما و مشائخ شهر را دعوت کرد شیخ نظام الدین دستار بر کف دست مبارک
کرده در مجلس در آمد و پیش شیخ علی نهاد شیخ علی بکسر دستار بدست خود گرفت و در دم
شیخ نظام الدین داد و آن دستار کرامت بر سر بست و سر بر قدم خواجه علی آورد و خواجه علی او را
دعا کرد که حق تعالی ترا از علمای دین گرداند و بمنتهای همت برساند و قصهٔ بدایت حال این
شیخ علی در ذکر شیخ جلال الدین تبریزی معلوم شد که شیخ جلال او را در وقت رخصت فرمود
که خلق بداون را در پناه تو گذارم و در خیر المجالس از شیخ نصیر الدین محمود نقل می کنند که
فرمود در بداون دو علی مولی بوده اند علی مولای خرد و علی مولای بزرگ و این که مرید شیخ جلال الدین
تبریزی است و آنکه او را در وقت الباس دستار بر سر شیخ نظام الدین قدس سره طلبیده اند
علی مولی بزرگ است فرمود صاحب نفس بود و قبول عظیم داشت فرمود که علی مولی هیچ نداشتی
همین پنج وقت نماز گذاردی و بس اما صادق بود جمله مشائخ و علما و خلق دیگر بدو تبرک میکردند
و پای او می بوسیدند قبولی در وی پیدا شده بود هر که او را دیدی تحقیق دانستی که مرد خدا تعالی است
رحمة الله علیه خواجه حسن افغان از مریدان شیخ بهاء الدین زکریا است [illegible]

اولیا فرموده است که او صاحب ولایت بود در غایت بزرگی وقتی وی در کوئی گذشت
در مسجدی رسید موذن تکبیر گفت امام پیش رفت خلقی بجماعت پیوست خواجه حسن نیز در آمد و
اقتدا کرد چون نماز تمام شد و خلق باز گشت وی نزدیک امام رفت و گفت ای خواجه تو در نماز
شروع کردی و من بتو پیوستیم تو از اینجا بدهلی رفتی و برده ها خریدی و باز گشتی و این برده به نهان
بردی و از آنجا بملتان آمدی من دنبال تو سرگشته می گشتم آخر این چه نماز است شیخ نقی الدین محمد
قدس سره شیخ نظام الدین میفرماید مردی صاحب دائم الاستغراق بود بمراقبه او را خبر چیزی نبود و
نمیدانست که این روز کدام روز است و این ماه کدام ماه است وقتی مردی بروی کاغذی آورد
گفت شیخ نام خود درین کاغذی بنویس قلم برداشت متحیر ماند خادم دانست که شیخ نام خود
فراموش کرده است گفت نام شیخ نقی الدین محمد است بعده شیخ نام خود بران نوشت باز روزی
در مسجد جمعه رفت بر در مسجد رسید بایستاد و متحیر ماند خادم دریافت که شیخ پای راست خود فراموش
کرده است خادم دست خود بر پای راست شیخ نهاد و گفت پای راست شیخ اینست بعده پای راست
در مسجد نهاد رحمۃ اللہ علیہ شیخ برهان نسفی الدین قدس سره در فوائد الفواد میگوید که وی نوشهندی
کامل حال بود اگر شاگردی بخدمت او بیامدی تا چیزی بخواند او گفتی که اول بر من سه شرط بکن تا
چیزی ترا بیاموزم ازان سه شرط اول اینست طعام یک وقت خوری تا دماغ علم خالی ماند شرط
دوم آنست که ناغه نکنی اگر یک روز ناغه کنی دوم روز ترا سبق نگویم شرط سوم آنست که چون مرا
در راهی پیش آئی و همین سلام کنی و بگذری دست و پا افتادن و تعظیم زیادت کردن درمیان راه نکنی
مولانای علاؤ الدین اصولی بغایت بزرگ بود و کامل بود از استادان شیخ نظام الدین بود و در
خیر المجالس مینویسد که شیخ نظام الدین قدوری پیش مولانا علاؤ الدین تمام کرد مولانا فرمود
مولانا نظام الدین بعد ازین دستار به بند بخدمت شیخ سه چهار گرهی می بست و دستار میسر نبود قصه
تمام در ذکر خواجه علی مذکور شد در فواید الفواد میگوید مولانا علاؤ الدین کودک بود در کوچه از کوچهای
بداؤن میگذشت شیخ جلال الدین تبریزی را قدس سره نظر بروی افتاد او را بخواند و جامه خود
که پوشیده بود او را پوشانید آنهمه اوصاف و اخلاق او از برکت آن بود آورده اند که او را
کنیزکی بود و نو برده مگر آن کنیزک میگریست مولانا پرسید که چرا میگریی گفت پسری دارم از جلا

افتادہ ام مولانا او را از خانہ بیرون بردو بر سر راہ مو اشتی کہ او از انجا بود نگہداشت در فوائد الفواد میگوید کہ خواجہ ذکر اللہ بالخیر چون برین حرف رسید چشم پر آب کرد و فرمود کہ علماء ظاہر اینچنین زاہد کم نباشد اما تو آن دانست کہ او چہ کرد قبر او در بداون است رحمۃ اللہ علیہ نیز در خیر المجالس میگوید کہ شیخ نصیر الدین محمود میفرمود کہ مولانا علاء الدین اصولی ہرگز از کسی چیزی قبول نکردی مگر آنکہ وقت حاجت کسی چیزی آوردی قدر حاجت از وی استدی وقتی در خدمت مولانا بودم و مولانا را فاقہ بود و مولانا نشستہ کنجارہ میخورد درین اثنا مزین در آمد مولانا علاء الدین اصولی علیہ الرحمۃ والغفران بخواست کہ مزین بر فقر او اطلاع نیابد کنجارہ میان دستار پنہان کرد مزین محاسن راست کرد مولانا دستار فرود آورد تا مخلوق شود کنجارہ بر زمین افتاد و در دزی آن مزین قصہ را بایکی از بزرگان عصر در میان نہاد آن بزرگ چندین مایدہ و چند سبوی روغن ہمراہ چیتل نحد مولانا فرستاد مولانا آن را قبول نکرد و باز گردانید بعد از ان آن مزین را بخود طلبید و ملامت کرد و گفت تو باز دیگر پیش من نیای بعدہ آن مزین مردم را بشفاعت آورد و شرط کرد کہ بعد ازین سر درویشان فاش نکنند تا بار دیگر او را بخود راہ داد رحمۃ اللہ تعالے علیہ قاضی کمال ملتانی بداون بزرگ بود شیخ نظام الدین اولیا قدس سرہ فرمود کہ وقتی این بزرگ در خواب دید حضرت رسالت را صلے اللہ علیہ وسلم در سواد بداون کوہی کہ در موضعی نشستہ است و چاہ می سازد چون بیدار شد بر فور بدان موقع رفت زمین ترشدہ دید گفت گور من ہمین جایگاہ دید بعد از وفاتش ہمدران مقام دفن کردند رحمۃ اللہ تعالے علیہ شیخ صوفی بدہنی قدس سرہ سلطان المشائخ میفرمایند پیری بود در کیتل او را شیخ بدہنی مے گفتند او تارک عظیم بود تا بجای کہ ستر عورت ہم نداشت انگاہ فرمود کہ اگر یکی سد جوع را کہ بدان قوام بدن باشد و خرقہ از جامہ را کہ بدان عورت بپوشند تارک شود معاقب شود او از آنہا بود کہ از ینہا ہم دور بود اینچنین است در فوائد الفواد و خیر المجالس نقل است کہ شیخ نصیر الدین محمود میگفتند کہ فرمود صوفی بدہنی ذوق طاعت بسیار داشت و در مسجد بودی ہمیشہ محراب شب و روز ہمین نماز گذاردی و خلق بسیار بروآمدشد کردی روزی دانشمندان آمدہ بودند از ایشان پرسید کہ در بہشت نماز خواہد بود ایشان گفتند کہ آن دار خیر است آنجا خوردن تمتع کردن بیش نباشد ہر عبادت کہ ہست در دنیاست صوفی بدہنی چون شنید کہ در بہشت نماز نخواہد بود گفت

مران بهشت جیکار مے آید که دران بهشت نماز نباشد ولفظے گفت بزبان هندی که آنرا نتوان گفت
بعده در مناقب او سخنی چند فرمود که مردی بود برصوفی بدهنی نیاید روزی بالای بلندی رفت
آنجا مرد غیب ملاقات کرد ازوی پرسید که صوفی بدهنی چگونه کسی است مرد غیب گفت که مردی بزرگست
اما افسوس همین قدر گفت باز در حال مستغفر شد وگفت استغفر الله آن مرد برصوفی بدهنی
آمد اغاز کرد روزی آن مرد غیب گفت اما افسوس چه بود گفت اگر در حال مستغفر نشدی او را ازان
بالای بلندی فرود انداختمی که گردن او شکستی حکایت دیگر فرمود که دران وقت که مشغول
شدی حالے پیدا شدی که سر جدا و دست جدا و پای جدا گشتی یکے پرسید که صوفی بدهنی کدام وقت
بود فرمود در عهد دولت شیخ الاسلام فرید الدین بود قدس سره و در مردم مشهور است که خواجه
قطب الدین و شیخ صوفی بدهنی بدست مغلان چنگیز خانی اسیر افتاده بودند روزی تمام بندیان
گرسنه و تشنه بودند بطریق خرق عادت خواجه کاک از بغل بیرون مے آورد و شیخ صوفی کوزه
آب تمام بندیان مے دادند وازان باز خواجه را کاکے لقب افتاد و شیخ صوفی را بدهنی که بزبان
هندوی کوزه مراد است و در ذکر خواجه معلوم شد که وی را نسبت کاک چرا میکنند والله اعلم
بحقیقة الحال قدس الله سره العزیز و اسلام شیخ شهاب الدین خطیب هانسوی شیخ نظام الدین
اولیا میفرماید که وی عزیز کسے بود هر شب سورة البقر بخواندی آنگاه در خواب شدی تا حکایت
کرد که شبی این سوره میخواندیم از گوشه خانه آواز برآمد بمیت دار هی سر مانو گرنه دور از برما
با دوست کشیم تو نداری سر ما اهل خانه همه خفته بودند حیران باندند اینکه میگوید و در خانه
کسی نبود که این سخنی ازو صادر شود تا بار دیگر نیز شنید فرمود که وی مناجات کردی خداوندا
من بسیار عهد ترا بوفا رسانیده ام امید میدارم که تو هم عهد مرا بوفا رسانی که وقت نقل من
هیچکس با من نباشد نه ملک الموت نه فرشته دیگر همین من باشم و تو آخر چنان رفت که میخواست
رحمة الله علیه رحمة واسعة و اسلام شیخ احمد بداونی شیخ نظام الدین میفرماید که وے از
دوستان من بود مردے عظیم و صالح بود معتقد درویشان و ابدال صفت اگرچه می بود همه روز در تحقیق
مسائل شرعیه مشغول مے بود فرمود که چون وی از دنیا رحلت کرد من شبی بعد از موت او را
در خواب دیدم همچنان بر حکم معهود از من مسائل و احکام می پرسید من او را گفتم این چه تو می پرسے

در حالت حیات کار آید آخر نه تو مرده چون این سخن بگفتم مرا گفت تو اولیای خدا را مرده میگوئی
قاضی منهاج جرجانی صاحب طبقات ناصری بزرگ بود و از افاضل روزگار و از اهل وجد و سماع
بود چون قاضی شد این کار استقامت گرفت شیخ نظام الدین میفرماید که من هر دوشنبه در تذکیر او
برفتمی تا روزی در تذکیر او بودم این رباعی گفت **رباعی** لب بر لب لعل دلبران خوش
کردن ✤ وا چنگ سر زلف مشوش کردن ✤ امروز خوش است لیک فردا خوش نیست ✤
خود را چو خس طعمهٔ آتش کردن ✤ من این بیت شنیدم بخود دگرگونه گشتم ساعتی بالیست تا بخود
باز آمدم مولانا هی احمد حافظ مردی دانشمند بود مرد خدا بود شیخ نظام الدین اولیا
قدس سره میفرماید که وقتی مرا عزیمت زیارت شیخ فرید الحق والدین قدس سره بود در حدود
سرسی او را با من ملاقات واقع شد مرا گفت چون بروضهٔ متبرکه شیخ الاسلام برسی سلام من
برسانی و بگوئی که من دنیا نمی طلبم طالبان آن بسیار اند و عقبی نیز همان حکم دارد همین میخواهم
که توفیق بسیلا و الحقنے بالصالحین رحمة الله علیه شیخ نصیر الدین محمود اشهر و اعظم خلفای
شیخ نظام الدین اولیاست قدس الله اسرارهم و صاحب سر سریر و وارث احوال او
ولایت دهلی بعد از شیخ نظام الدین بوی انتقال یافت و بغایت اتباع شیخ داشت و طریقهٔ
او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود **نقل است** که روزی با میر خسرو که محرم خلوت خاص شیخ نظام الدین
بود التماس کرد که از وی بخدمت شیخ عرض کند که من بنده در اوده می باشم و از سبب مزاحمت
خلق مشغول نمیتوانم بود اگر فرمان شود در صحرا اندا تیعلسے رالفراغ خاطر عبادت کنم امیر خسرو
را معهود بود که بعد از نماز خفتن بخدمت شیخ رفتی و نشستی و از آنچه گذشته بودی نقل کردی
درین وقت عرضه داشت شیخ نصیر الدین محمود گذرانید شیخ فرمود او را بگو که ترا در میان خلق
می باید بود و جفا و جفای خلق می باید کشید و مکافات ببذل و عطا می باید کرد آورده اند که
وقتی شیخ او را در خلوت طلبید و گفت در دل چه داری و مقصود تو ازین کار چیست وید رتو چه
کار کردی گفت که مقصود من دعای مزید حیات خواجه و راست کردن نعلین درویشان است
وید ر من غلامان داشت که سودای پنبه می کردند بعده شیخ فرمود که بشنو در آنچه من بخدمت
خواجه خود فرید الحق والدین پیوستم روزی در اجودهن دانشمندی که یاره مسلم سبق من بوده

در خانقاه بیا، روز دو فوت شد و نیز **نقل است** که شیخ نصیر الدین محمود میفرمود من سید
لا یقیم که شیخی کنم امروز خود این کار بازی بچگان شد بعد ازان این بیت شیخ سنائی خواندند بطریق
عجز و نیاز **بیت** مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی ✤ ازین آئین بے دینان پشیمانی
پشیمانی ✤ میفرمود خسم ایمان باید خورد و در پے کرامت نباید بود، نیز مے فرمود که حیرانم
که خلق سپے بمشاهده چگونه مے رند **نقل است** که امیر سید محمد گیسو دراز قدس سره که فرمود
یکبار در زمان حیات خواجه ما اندر دهلی امساک باران شد خواجه برای استسقا بیرون آمد تضرع
و زاری و نماز و دعا که از سلف مروی است همه کردند هیچ راه درو می پیدا نمی شود تا آنکه باز گشتند
که آن روز یا سے پوش بندگی خواجه کردم فرمود از تو آنجا نبودی عرضه داشتیم صدقه خواجه بودم
گفتند دیدی که امروز ما را چنین و چنان میگوید و خلق برای ما نباشنده و دنبال ما می کردند
هر چه کردیم هیچ ما را چیزے نخرید آخر الامر چه کنم خجل شدیم و بازگشتیم و در خیر المجالس مسطور است
که عزیزے سوال کرد حالی که درویشان را می باشد از کجاست و چگونه است فرمود حال نتیجه
صحت اعمال است و عمل بر دو نوع است عمل جوارح و آن معلوم است دوم عمل قلب و آن
عمل را مراقبه خوانند والمراقبة ان یلازم قلبک العلم بان الله ناظر الیک لعبده فرمود اول
انوار از عالم علوی نازل میشود بر ارواح بعد اثر آن ظاهر میشود بر قلب لعبده بر جوارح
که تابع قلب است چون قلب متحرک شود جوارح نیز در حرکت می آید باز همان عزیز سوال کرد که عوارف
صاحب حال و المتوسط گفته است و آن روایت از عوارف **نقل** کرد که المبتدی صاحب وقت
والمتوسط صاحب حال و المنتهی صاحب انفاس عزیزان دیگر را ازین سخن مشکل شد استفسار
کردند خدمت خواجه سلمه الله اول توجه بدان سائل کرده فرمود که شما یاری بگوئید که
درین محل چه شنیده اید شما عوارف خوانده اید او سخنی نگفت خدمت خواجه ذکر الله یا الخیر
افادت فرمود المبتدی صاحب وقت چه باشد یعنی صوفی باید که وقت خویش را غنیمت دارد
بداند که جز این وقت دیگر نیایم یا بیایم پس آنکس بداند که وقت من همین است وقت خود را
غنیمت دارد و تلاوت یا الصلوات یا بذکر یا الفکر و چون سالک بر حفظ آفات مستقیم شد و اوقات
معمور داشت و استقامت یافت امید باشد که صاحب حال شود و مواهب نتیجه کجاست و

و آن حال اثر انوار است که از عالم علوی بر ارواح نازل میشود بعده اثر آن بر قلوب
میرسد و از وی بجوارح سرایت میکند و حال بر طریق دوام نباشد و اگر حال را دوام باشد
آن خود مقام گردد بعده فرمود منتهی صاحب انفاس است فرمود ارباب طریقت معنی
دیگر گفته اند یعنی هر چه او بگوید و بر نفس آورد حق تعالی همان کند بعده فرمود که این تعلق
با اصطلاح دارد و در اصطلاح مشایخ صاحب وقت کسی را میگویند که وقتی از اوقات او را حال
پیدا شود اما غالب نباشد المبتدی صاحب وقت این باشد و المتوسط صاحب حال صاحب حال
کسی را گویند که حال او را غالب باشد یعنی در اکثر اوقات او را حال باشد و المنتهی صاحب
انفاس آن کسی را گویند که حال مقارن انفاس او باشد و هیچ نفسی نزند که حال مقارن نفس
او نباشد چنانستی که حال او را مقام شود بعده نفسے سرد بر آورد و این حدیث فرمود قوله علیه
السلام ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها فرمود که این وجدانیهاست چون پیدا
باشند صبح آن بوی بهار خوش بیاید فرمود اگر درویش شب گرسنه خفته باشد و آخر شب بیدار
شود و مشغول گردد و تعلق باطن او بهیچ چیز نباشد نزول انوار بر ارواح مشاهده کند خواه همین
زمان کسی بر رود و ترک علایق کند و مجاهده اختیار کند این احوال پیدا شود و درین
شبهتے نیست و این بیت بخواند بیت نظر در دیدها ناقص فتاده است * و گرنه یار ما از کس
نهان نیست * فرمود که اصل درین کار محافظت نفس است در حالت مراقبه می باید که صوفی نفس
نگاه دارد تا باطن او جمع گردد و چون نفس گذشت باطن پریشان گردد فرمود صوفی آنست
که نفس او شمرده باشد المنتهی صاحب نفس یک معنی همین است و جوگیان سر آمده که ایشان را
سده همی گویند ایشان انفاس شمرده میزنند بعده نفسے سرد از سینهٔ مبارک بر آورد و فرمود
مثل ما و شما یکه مانند آن درویش گرسنه که پیش دوکان طباخ بگذرد و نعمتی پخته بیند
و بوی خوش می آید بایستد و بگوید که تو داری بارے بخور اکنون من یاری فرصت مشغولی
و خلوت ندارم همه روز با خلق سے باید بود بلکه قیلوله نیز میسر نمیشود بارها میخواهم که قیلوله کنم
بر می گویند که آینده آمده است بر خیزند اکنون شما که فرصت دارید چرا مشغول نمیشوید فرمود
اگر شب چیزی می توانند کرد خواندنی یا گذار دستے اما روز اصلا مقدور نیست فاما تو میدانی این سخن

در خانقاه بیا مرو زود فوت شد و نیز نقل است که شیخ نصیر الدین محمود میفرمود من سیه
لا یقیم که شیخے کنم امروز خود این کار بازی بچگان شد بعد ازان این بیت شیخ ثنائی خواند الطریق
عجز و نیاز بیت مسلمانان مسلمانان مسلمانے مسلمانی ٭ ازین آئین بے دینان پشیمانی
پشیمانی ٭ میفرمود غم ایمان باید خورد و در پے کرامت نباید بود و نیز مے فرمود که حیرانم
که خلق سپے بمشاهده چگونه مے رنند نقل است که امیر سید محمد گیسو دراز قدس سره که فرمود
یکبار در زمان حیات خواجه ما در دهلی امساک باران شد خواجه برای استسقا بیرون آمد تضرع
وزاری و نماز و دعا که از سلف مرویست همه کردند هیچ راه در وی پیدا نمود تا آنکه بازگشتند
که آن روز پاسے پوش بندگی خواجه کردم فرمود از تو آنجا بودی عرضه داشتیم صدقه خواجه بودم
گفتند دیدی که امروز ما را چنین و چنان میگوید و خلق بر ما می نیا سنده و نبال رد می کردند
هرچه کردیم هیچ ما را چیزے نخزید آخر الامر چه کنم خجل شدیم و بازگشتیم و در خیر المجالس مسطور است
که عزیزے سوال کرد حالی که درویشان را می باشد از کجاست و چگونه است فرمود حال نتیجه
صحت اعمال است و عمل بر دو نوع است عمل جوارح و آن معلوم است دوم عمل قلب و آن
عمل را مراقبه خوانند والمراقبة ان یلازم قلبک العلم بان الله ناظر الیک بعده فرمود اول
انوار از عالم علوی نازل میشود بر ارواح بعد اثر آن ظاهر میشود بر قلب بعده بر جوارح
که تابع قلب است چون قلب متحرک شود جوارح نیز در حرکت می آید باز همان عزیز سوال کرد که عوارف
صاحب حال را متوسط گفته است و آن روایت از عوارف نقل کرد که المبتدی صاحب وقت
والمتوسط صاحب حال والمنتهی صاحب انفاس عزیزان دیگر را ازین سخن مشکل شد استفسار
کردند خدمت خواجه سلمه الله اول توجه بدان سائل کرده فرمود که شما یاری بگوئید که
درین محل چه شنیده اید شما عوارف خوانده اید او سخنی نگفت خدمت خواجه ذکره الله بالخیر
افادت فرمود المبتدی صاحب وقت چه باشد یعنی صوفی باید که وقت خویش را غنیمت دارد
بداند که جز این وقت دیگر نیابم یا بیابم پس آنکس بداند که وقت من همین است وقت خود را
غنیمت دارد بتلاوت یا بالصلوات یا بذکر یا بالفکر و چون سالک بر حفظ آفات مستقیم شد و اوقات
معمور داشت و استقامت یافت امید باشد که صاحب حال شود و مواهب نتیجه کاسته و

و آن حال اثر انوار است که از عالم علوی بر ارواح نازل میشود بعده اثر آن بر قلوب
میرسد و از وی بجوارح سرایت میکند و حال بر طریق دوام نباشد و اگر حال را دوام باشد
آن خود مقام گردد و بعده فرمود منتهی صاحب انفاس است فرمود ارباب طریقت معنی
دیگر گفته اند یعنی هرچه او بگوید و بر نفس آورد حق تعالی همان کند بعده فرمود که این تعلق
با اصطلاح دارد و در اصطلاح مشایخ صاحب وقت کسی را میگویند که وقتے از اوقات او را حال
پیدا شود اما غالب نباشد المبتدی صاحب وقت این باشد و المتوسط صاحب حال مناسب حال
کسی را گویند که حال او را غالب باشد یعنی در اکثر اوقات او را حال باشد و المنتهی صاحب
انفاس آن کسی را گویند که حال مقارن انفاس او باشد و هیچ نفسی نزند که حال مقارن نفس
او نباشد خیا نسبتی که حال او را مقام شود بعده نفسے سرد بر آورد و این حدیث فرمود قوله علیه
السلام ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها فرمود که این وجدانهاست چون پیدا
باشند صبح آن بوی بهار خوش بیاید فرمود اگر درویش شب گرسنه خفته باشد و آخر شب بیدار
شود و مشغول گردد و تعلق باطن او بهیچ چیز نباشد نزول انوار بر ارواح مشاهده کند خواه همین
زمان کسی برود و ترک علایق کند و مجاهده اختیار کند این احوال پیدا شود و درین
شبهے نیست و این بیت بخواند بیت نظر در دیدها ناقص فتاده است ؞ و گرنه یار ما از کس
نهان نیست ؞ فرمود که اصل درین کار محافظت نفس است در حالت مراقبه می باید که صوفی نفس
نگاه دارد تا باطن او جمع گردد و چون نفس گذشت باطن پریشان گردد فرمود صوفی آنست
که نفس او شمرده باشد المنتهی صاحب نفس یک معنی همین است و جوگیان مرآمده که ایشان را
سده همی گویند ایشان انفاس شمرده میزنند بعده نفسے سرد از سینه مبارک بر آورد و فرمود
مثل ما و شما یکه مانند بدان درویش گرسنه که پیش دکان طباخ بگذرد و نعمتی پخته مے بیند
و بوی خوش می آید بایستد و بگوید که تو داری بارے بخور اکنون من باری فرصت مشغولی
و خلوت ندارم همه روز با خلق مے باید بود بلکه قیلوله نیز میسر نمیشود بارها میخواهم که قیلوله بکنم
بر می گویند که آینده آمده است بر خیزند اکنون شما که فرصت دارید چرا مشغول نمیشوید فرمود
اگر شب چیزی می تواند کرد خواندنی بگذارد دسنے اما روز اصلا مقدور نیست فاما تو میدانی این سخن

شناسته وار فرمود وبکر بیست واین بیت خواند **بیت** این دلو تهی که در چه انداخته ام * نومید
نیم که پر بر آید روزے * فرمود نظر بر دل داشته ودل طرف حق متوجه شمرده وبدو مشغول گردانیده
وغیر حق از دل نفی کرده باید نشست تا چه پیدا شود فرمود آستین که درویشان کوتاه کنند نسبت
که صوفی چون در سلوک در آید این تقاضا کرد که دست خود را قلم کند تا بیش مخلوقی دست فرا نکند
وتا گرفتنی نگیرد اما اگر دست را قلم کند از چندین عبادات محروم ماند چنانچه وضو وغسل ومصافحه با برادر
مسلمان پس چه کند آنچه نزدیک دست است یعنی آستین را کوتاه کند تا او را ذکر شود دیریدین دست
وهمچنین کوتاه کردن دامن جامه وموی سر تراشیدن آنست که چون در طریقت آمد بایستے
سر خود را قلم کند زیرا که اول قدم درین راه سرباز نیست اما اگر سر قلم کند از جمله چیزها ماند پس
چه کند از سر موی بر خیزد وآنکه موی سر تراشید گوئی سر خود را برید چنانکه از سر بریده هیچ کارے
نیاید باید که از سر تراشیده نیز همچنان باشد که هیچ نامشروعی ازو در وجود نیاید پرسیدند
که مراد از جاهدوا فینا چیست فرمود میگویم در بیان این تقریرے برگرفتند که فهم مستمعان
بدان ترسد فرمود فراتر آیم تقریرے آسان برگرفت فرمود جاهدوا فینا لاجلنا وجاهدوا فی
الله ای لاجل الله در کلمهٔ فی شدت اتصال است که در کلمهٔ لام نیست فی برای ظرفیست ودر
ظرف مظروف هست استشهاد این آیت خواند انما الصدقات للفقراء والمساکین
والعاملین الخ فقراء ومساکین برائے صدقه می شناسند ودر رقاب قابلیت نیست
ورقیت را حکم مولیست آنکسے که برده آزاد میکند گوئی احیاء موتی میکند پس درین شدت
بیشتر باشد پس این را کلمهٔ فی گفت ودر دیگران کلمهٔ لام زیرا که در رقاب شدتی هست که در آن
نیست این بیان علم نحو ومعانی وبیان بود اما بیان مشائخ آنست که آنکه مجاهده خواهد کرد ازین
سه خالی نیست یا از ترس دوزخ ویا امید بهشت ویا برای خاص ذات پاک حق جل ذکره آن مجاهد
بنده باشد واین فی الله باشد این باید که سخت تر باشد تا حق مجاهده بجای آورده شود جاهدوا فی الله
حق جهاده فرمود قدر مطلوب میدانید آن مجاهده اختیار کند فرمود قبول اعمال
موقوفست بر جذبه یعنی هر عملے که میکند تا جذبه در نیامده است قبول نیست چون جذبه نازل
او شد هر عملی که کند قبول باشد وآن جذبه را وقت معین نیست در صبی باشد یا در جوانے

یا در شیخوخت آما جذبہ را مراتب است جذبۂ عوام توفیق یافتن است در اعمال و جذبہ خواص
توجہ قلب است بسوی حق مع الانقطاع عما سواہ رسیدند کہ اول شب فاضل تر است یا آخر
فرمود در حدیث آمدہ است قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن جبرئیل ای الاوقات افضل
فقال لا دری ولکن اذا مضی لنصف اللیل تر لقی الملائکہ وتہتز العرش ان لربکم فی ایام دہرکم
لنفحات الا فتعرضوا لہا فرمود رایت ربی لیلۃ المعراج الزاج فی احسن صورۃ رسول علیہ السلام
صورت خود را مراد داشتہ است ای وکنت فی احسن صورۃ کما یقول رایت اسدا راکبا ای
وکنت راکبا یعنی آنزمان صورت من نیکوترین صورتہا بود زیرا کہ معراج بود و ملاقات انبیا بود
و بشارت ونزول نور و قرب رسیدہ بود ہر آئینہ حسنے و جمالے در صورت پاک رسول علیہ السلام
پیدا آمدہ بود جواب دوم مراد از رب سیدی است رأیت سیدی جبریل فی احسن صورۃ روا باشد
اگر رب گویند وسید خوانند استشہاد قول ابی ہریرہ آوردوقتی میگفت رایت ربی سے فی
حلک المدینۃ یمشی علیہ حلۃ حمراء وفی رسالۃ لفلان قالوا اکفرت بعد الایمان فتسم وقال
رایت ربی ای سید الحسن رضی اللہ عنہ چون سخن در صورت افتاد پرسیدند ان اللہ خلق
آدم علی صورتہ چہ باشد فرمود عاید است بہ آدم زیرا کہ صورت آدم چنانکہ آفریدہ شدہ بود
در قد و بالا ہم بر آن صورت بود خلاف صورت آدمیان زیرا کہ آدمی اول کودک بود بعدہ
پیر فاما آدم بر یک صورت بود و تبدل در وی نبود و از جملہ فضلاء عصر کہ در حلقۂ ارادت
شیخ نصیر الدین محمود در آمدہ بود ند مولانا مطہر کردہ است در فضیلت و بلاغت و فصاحت
از منفردان روزگار بود و با نواع مراسم و اشفاق شیخ مخصوص قصیدہ دارد در مدح وی کہ بعضے
ابیات او این است نظم دوش آنزمان کہ از افق مغرب شتا + خورشید خواند سورۂ
والنجم اذا ہوا + شمع فلک زبانہ فرو اندر آب + دو در زمین نشانہ بر آورد بر سما + گفتی مگر کہ
یوسف خورشید شد بچاہ + گرتیرگی چو دیدۂ یعقوب در ہوا + بادی بر آمد از لب دریا کہ و امنش
گرد سیاہ سر بسر ہمریخت بر فضا + چون ساعتی دو از شب دیجور برگذشت + بنشست باد کرد در آمد
با نجلا + یک یک ستارہ بر سر گردون فروغ داد + چون در بہشت طلعت تابان القیا + فراش
صنع از پۂ قدرت بر آورید + قندیلہای نور برین نیلگون حنا + موج جست نرم نرم نسیم از کنار باغ

گوئی پیام دوست همی داد در جفا + گر کیمیای دولت جاوید آرزوست + یا گلشن بهشت ازین
شاخ بی نما + چشمت چنین نکرد نفس خواجه بهار + جانت مسی شمرد نظر شیخ کیمیا + بر دست او اگر
نتوانی نهاد دست + باری بدار این سر خاکی بزیر پا + والا نصیر ملت و دین آل که هست نعم لطیف
از بس یزدان بر و سزا + و در مرثیه شیخ نصیر الدین محمود قدس سره گفته است
ز دور محنت این نه سپهر زنگاری + کدام دل که نه خون گشت از جگر خواری + کجا بجام طرب مجلسی بنا
کردند + که از سپهر نبارید سنگ قهاری + وفا ز عالم فانی مجو که مشهورند + فلک بغدر و گیتی اختر به
غداری + خزینه ایست سپهر از نقوش انسانی + دفینه ایست زمین از بتان فرخاری + تو ای
عزیز که در ملک و مال مغروری + مباش ایمن اگر عاقلی و هوشیاری + چه دانی آنکه در اوراق
کارخانهٔ غیب + قضا چه نقش بر آرد ز کلک جباری + زمانه صلح کند با دل تو یا خصمی + فلک
بدشمنی آید به پیش ما یا رب + چو وقت آن برسد هیچکس نگیرد دست + نه ملک فی ملکی صفی
سپاه سالاری + بقا بقای خدا ایست و ملک ملک خدا + که نیست قائم دایم بجز کسی باری
ز دست خرچ ندانم کجا کنم فریاد + که برگذشت بما جور او ز بسیاری + جهان بماتم خواجه نصیر دین محمود
هزار گونه فغان کرد و نوحه و زاری + بقیه سلف یادگار اهل کرم + که کرد جستم خلافت ملک دین دار
مهیمنا ملکا منعما خداوندا + بحق نعمت قرآن و دولت و قاری + برحمتت که عام است در جهانبانی
بعزت تو که خاص است در جهانداری + که روح اعظم آن شیخ پیشوای کرام + که مقتدای جهان بوده است از اخیار
ندیم قربت خود کن غریق رحمت خویش + بجاه رسل و انبیا مختارے + و حمید شاعر قلندر جامع کتاب
خیر المجالس نیز از خدمتگاران و حاضران مجلس اوست در اصل مرید شیخ نظام الحق والدین است
گاهے همراه پدر در خدمت وی می رسید و بحضور مجلس شریفش مشرف می شد و در صحبت بعضی
خلفاء شیخ آنچه بمقتضای قابلیت و استعداد او باشد استفاده کرد اگرچه شعر او نه ازان قبیل است
که او را توان بادی یاد کرد و لیکن باین نام مشهور شده و بیشتر شهرت او باسم حمید قلندر است
اول در خدمت مولانا برهان الدین غریب بود و جلد از ملفوظات او جمع آورده بعد ازان
در ملازمت شیخ نصیر الدین محمود افتاد و از ملفوظات وی نیز جمع نموده آنرا خیر المجالس نام
نهاد ابتدای تالیف آن در سنه خمس و خمسین و سبعمائة بود و اتمام آن در ست و خمسین احوال

وحکایت راساده نوشته وتفصیل نوشته است رحمة الله تعالی علیه شیخ سراج الدین
عثمان المشهور باخی سراج از مشاهیر خلفاء شیخ نظام الدین اولیا است قدس سره انچه
از سلاسل مریدان شیخ درین دیار مشهور است سلسلهٔ او وشیخ نصیر الدین محمود است و وی
از عنفوان شباب که هنوز از موی ریش آغاز نشده بود در حلقهٔ ارادت شیخ درآمده بود ودر
سلک خدمتگاران پرورش یافته بعد از چند سال برای دیدن والده بمقام لکهنوتی که الان
لکهنو مشهور است میرفت و باز بخدمت میرسید ودر وقت عطای خلافت اورا شیخ فرمود که اول
درجه درین کار علم است واورا چندان نصیبی از علم نیست مولانا فخر الدین زرادی عرض کرد
که اورا در شش ماه عالم میکنم بعد ازان در خدمت مولانا فخر الدین تعلم کرد ومولانا برای او تصریف
تصنیف کرد واورا عثمانی نام نهاد بعد ازان پیش مولانا رکن الدین اندپتی کافیه ومفصل
وقدوری ومجمع البحرین تحقیق کرد وبعد از نقل شیخ نظام الدین قدس سره سه سال دیگر
تعلم کرد وبعضی کتب از کتابخانهٔ شیخ که وقف بود وجامها وخلافت نامه که از خدمت شیخ یافته بود
با خود برد وآن دیار را بجمال ولایت خود بیاراست ودر باب او نفس شیخ چنین رفته بود که او
آئینه هندوستان است **نقل است** که او بعضی جامها را که از خدمت پیر یافته بود دفن کرد
وبران گورستان ساخت ودر وقت رحلت وصیت کرد که مرا در پایان گور جامها دفن کنند بعد از نقل
او همچنین کردند خلفای او در دیار گور مشهورند الی یومنا موجود بمقام او نیز دران دیار است
رحمة الله علیه در ملفوظات شیخ حسام الدین مانکپوری مینویسد که درویشی سهروردی مهمان
شیخ سراج الدین عثمان اودهی شد چون شب شد بعد از نماز خفتن شیخ سراج الدین جامه
از تن برکند وبر بستر افتاد وآن درویش تمام شب بنماز مشغول بود چون بامداد شیخ برخاست
وبوضوی شب نماز کرد درویش گفت عجب کاری که تمام شب در خواب بودی ونماز بامداد
بوضوی کردی شیخ اورا تواضع بسیار نمود وفرمود شما بزرگید تمام شب کار کردید وما کالای دایم
ودزد دربی آن کالا است نگاهبانی آن میکردیم والسلام **بیت** اگر عاشق بمسجد در نیاید
دل عاشق همیشه در نماز است + شیخ قطب الدین منور پسر اعاظم خلفاء شیخ برهان الدین
بن شیخ جمال الدین هانسوی است ووی از اعاظم خلفاء شیخ نظام الدین اولیا است جامع کمالات

و مظهر کرامات بود و از شیوهٔ تکلف عاری بود و سر غوغای خلق نداشت و در مدت عمر خود از حجرهٔ خود
باختیار خود بدر نیامد و بدر خانهٔ امرا نرفت و بتوکل و قناعت گذرانید **نقل است** که وقتی
سلطان محمد تغلق قاضی کمال الدین صدر جهان را پیش او فرستاد و فرمان چند موضع نوشته
با وی همراه کرد تا او را بدنیا بفریبد بعد از آن سلسلهٔ ایذا بجنبانند چنانکه عادت او بود بطایفهٔ
درویشان چون صدر جهان بخدمت شیخ قطب الدین منور آمد آنچه بادشاه با او گفته بود و رسانید
و فرمان مواضع در پیش او نهاد شیخ قطب الدین منور فرمود که در آنچه سلطان نصیر الدین
بن شمس الدین طرف اچه و ملتان میرفت غیاث الدین را که در آن زمان ملک الامرا نصیر الدین
بود بخدمت شیخ فرید الدین فرستاد و فرمان چند موضع بخدمت او آورد فرمود که پیران ما
اینچنین قبول نکردند طالبان این کار بسیار آمدند ایشان بدهی اکنون ما مریدان نیم ما را
آن باید کرد که ایشان کرده اند آورده اند که بار دیگر او را با سلطان محمد تغلق ملاقات
واقع شد و آنچنان بود که وقتی محمد تغلق طرف خطهٔ هانسی رفته بود در هانسی که حصار کرده از هانسی
است نزول کرده نظام ندربار (؟) عرف مخلص الملک را که سخت در شب مردی بود بدیدن
حصار هانسی فرستاد تا کیفیت خرابی و درستی حصار بیارد نظام الدین ندرباری در زیر
حصار میگشت تا نزدیک خانهٔ ایشان رسید پرسید که این خانه از آن کیست گفتند که از آن
شیخ قطب الدین منور خلیفهٔ شیخ نظام الدین گفت عجب است که پادشاه اینجا بیاید و این شیخ
بدیدن نیامد چون بخدمت سلطان باز رفت گفت اینجا شیخی است از خلفاء شیخ نظام الدین که
بدیدن بادشاه نیامده است سلطان محمد را نخوت سلطنت در کار بود شیخ حسن سربرهنه را که
مردی عالیجاه بود بطلب شیخ قطب الدین منور فرستاد حسن سربرهنه آمد و در روبروی شیخ قطب الدین
منور نشسته شیخ زاده نور الدین بیرون آمد و گفت که بندگی شیخ شما را می طلبند حسن سربرهنه
بخدمت شیخ در آمد و مصافحه کرد و بنشست و گفت شما را سلطان طلبیده است شیخ قطب الدین
منور فرمود که در این طلب اختیار بدست من هست یا نه او گفت چه مرا فرمان است که شما را ببرم
فرمود الحمد لله باختیار خود نمی روم بعده رو بسوی اهل خانهٔ خود کرد و گفت شما را بخدا
سپردیم این سخن بگفت و مصلا بر کتف مبارک خود کرد و عصا بدست گرفت و پیاده روان شد

حسن برہنہ چون در سماع وی علامات و اصلان حق مشاہدہ کرد گفت چرا پیادہ میروی آبان
درجلبنیت میروند سوار شوفرمود حاجت نیست من قوت آن دارم کہ پیادہ توانم رفت چون
نزدیک خطیرہ آباد و اجداد خود رسید او را گفت چہ میگوئی زیارت بکنم گفت نیکو باشد در پایان
قبر جد و پدر رفت بعد از زیارت عرضہ داشت کرد کہ من از گنج شما باختیار خود بیرون نیامدہ ام
مرا بے اختیار من مے برند چند نفر آدمی کہ بندگان خدا یند بخرچ گذاشتہ ام چون از خطیرہ
بیرون آمد شخصے مبلغے سیم پیش آورد فرمود این را بجائے من ببران کہ خرچے ندارند چون بمعسکر
سلطان رسید حسن سر برہنہ آنچہ معاینہ نمودہ بود بعرض رسانید سلطان از ہمہ اغماض نمود و پیش خود
نطلبید و از انجانب بجانب دہلی روان شد چون سلطان در شہر دہلی رسید بجہت ملاقات شیخ
را پیش خود طلبید شیخ در اثنای آنکہ پیش پادشاہ میرفت سلطان فیروز شاہ را کہ دران ایام نائب
باربک بود گفت کہ ما درویشانیم آداب در آمد مجلس پادشاہان و سخن گفتن با ایشان نمے دانیم
چنانکہ اشارت شود ہمچنان کردہ است گفت کہ در باب شما بخدمت سلطان چیزہا گفتہ اند چون آمدنی
یقینی است خدمت شیخ از تواضع و سماحت و اخلاق ہیچ فروگذاشت نکند چون سلطان را نسبت
کہ این ساعت شیخ می آید نشستہ بود بایستاد و کمان بدست گرفت و بتیر انداختن مشغول شد چون
شیخ را دید طاقت نیاورد بتعظیم تمام پیش آمد و مصافحہ کرد شیخ قطب الدین خیان دست
سلطان محمد را محکم گرفت کہ در بقیۂ او سے آنچنان بادشاہ جبار کہ چندین مشائخ و علماء را در زیر
تیغ ظلم آوردہ بود معتقد شد و گفت کہ ما در دیار شما رسیدیم تربیت نفرمودید و بملاقات
خویش مشرف نگردانیدید شیخ گفت کہ اول ہانسی بنگرید بعدہ درویشی بچہ ہانسی این درویش
خود را درین محل نمیداند کہ ملاقات پادشاہان بکند در گوشہ بدعا گوئی پادشاہان و کافۂ
اہل اسلام مشغول مے باشد معذوری باید داشت سلطان محمد تغلق را احسن تقریر شیخ
دل نرم شد فیروز را گفت آنچنان کہ مقصود شیخ است ہمچنان کنید شیخ منور فرمود کہ نمود
من فقر است و گنج جد و پدر بعدہ فیروز را و ضیا برنے را کہ دران زمان سلطان محمد بود
پیش او فرستاد و یک لکہ تنگہ انعام فرمود شیخ قطب الدین منور گفت نعوذ باللہ کہ
این درویش لکہ تنگہ قبول کند پیش سلطان رفتند و گفتند شیخ قبول نمیکند فرمان شد کہ

پنجاه هزار تنکه بدهند این نیز قبول نکرد تا آخر بده هزار قرار یافت شیخ این را هم قبول نمی کرد
گفت سبحان الله درویش را دو سیر کهچری و دو آنگی شیر روغن کفاف باشد او را هزارها چکار آید
ایشان گفتند که ما کم ازین پیش ازین سلطان ذکر نتوانیم کرد بضرورت آن مبلغ را قبول
فرمود و در مقامات پیران خود خرج کرد و بفقرا داد بعد از چند روز [illegible] رحلت شد
قبر او نیز در گنبد جد و پدر اوست رحمة الله تعالی علیه قدس سره العزیز شیخ نور الدین پسر
شیخ قطب الدین منور است نقلست که چون شیخ قطب الدین منور را سلطان [illegible]
پیش خود طلبید درآنحال که شیخ پیش سلطان میرفت شیخ نور الدین خرد بود [illegible]
هیبت و رعب هجوم ملوک و امرا در ذات او اثر کرد و از حال [illegible] شیخ قطب الدین
برین حال مطلع شد و گفت بابا نور الدین العظمة والکبریاء لله شیخ نور الدین میگوید که
آنکه این سخن بسمع رسید تقویتی در باطن من ظاهر گشت چنانکه آن هیبت و رعب از دل
بکلی بدر رفت رحمة الله علیه قبر او نیز در گنبد آبا و اجداد اوست شیخ حسام الدین ملتانی قدس
سره العزیز او نیز از خلفاء شیخ نظام الدین اولیاست طریقه او طریقه سلف بود بزهد
و ورع و فقر از میان یاران اعلی ممتاز بود شیخ نظام الدین در باب او فرموده است که
شهر دهلی در حمایت اوست گویند که وی روزی در راهی میگذشت مصلی از کتف مبارک او
بیفتاد و او را ازین حال خبر نبود چون قدری راه برفت که شخصی از عقب او آواز داد و چند بار
شیخ شیخ گفت چون او خود را شیخ نمیدانست این را بجز در راه نداد تا آنکه آن شخص از عقب
او دوید و بوی رسید گفت شما را چند کرت آواز دادیم که شیخ مصلای خود ستان شما نشنیدید شیخ
گفت ای عزیز من شیخ نیم مردی ملای فقیرم گویند که وی در شریعت هدایه و بزدوی و در طریقت
قوت القلوب و احیاء العلوم را بر ذکر داشت آورده اند که اندر انچه او از زیارت خانه کعبه برگشت
و درین دیار رسید بخدمت شیخ خود آمد شیخ فرمود اگر کسی خواهد که بشرف زیارت خانه کعبه
مشرف شود باید که بجهت زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم علی جده نیت کند
و برود تا مستوجب زیارت خاص آن سرور گردد و بطفیل زیارت کرده باشد مولانا
حسام الدین چون این حرف شنید همان ساعت عزیمت زیارت مدینه مصمم ساخت

در روز دیگر متوجه شد رحمة الله علیه در خیر المجالس میگوید که شیخ نصیر الدین محمود فرمود که وقتی
مولانا حسام الدین ملتانی و مولانا جمال الدین نصرتخانی و مولانا شرف الدین [illegible] علیهم الرحمة
بخدمت شیخ طاب ثراه آمده بودند خدمت شیخ روی مبارک طرف مولانا [illegible] حسام کرد و فرمود
که اگر کسی روز صایم باشد و شب قایم کار تپورنی کرده باشد که این مقدار [illegible]
میتوانند کرد اما مشغولی که بندگان خدایتعالی میکنند بدان مشغولی [illegible]
چه این مشغولیست مولانا حسام الدین و یاران منتظر اند تا مگر خدمت [illegible] بیان
[illegible] در آن مجلس هیچ بیان نفرمودند این مقدار گفت [illegible] تا وقت آمد
ششماه کم و بیش گذشت بعد از آن همین عزیزان بخدمت رسیده بودند و در آن محل
محمد کاتب که او از یاران تباری سلطان علاء الدین داخل بندگان شیخ شده بود و آمد زمین
بوس کرد و بنشست خدمت خواجه از وی پرسید کجا بودی جواب داد که در سرای بودم امیر سلطان
علاء الدین پنجاه هزار تنگه به بندگان خدایتعالی را انعام فرمود خدمت خواجه روی مبارک طرف
مولانا حسام الدین کرد و فرمود که انعام سلطان بهتر یا وفاء وعده که با شما کرده است یاران
همه روی بر زمین نهادند و آوردند گفتند وفاء وعده بعده خدمت خواجه قدس سره فرمود بنای
مشغولی سالکان بر شش چیز است اول خلوت باید که از خلوت بیرون نیاید بواسطه ازاله ضرورت
و قبض و داعیه هوا دوم دوام وضو باید که علی الدوام با وضو باشد مگر آنگه خواب غالب شود
بر فور بخسپد و برخیزد و در حال وضو سازد سوم صوم دوام چهارم دوام سکوت از غیر ذکر حق
پنجم دوام ذکر با ربط دل خود بشیخ و هو عبارة عن تعلق قلب المرید بالشیخ ششم نفی خاطر غیر حق
نقلست که چون او را بشرف خلافت مشرف میکردند وصیت طلبید شیخ نظام الحق والدین
قدس سره دست مبارک خود از آستین بیرون آورد و با انگشت شهادت جانب مولانا اشارت
کرد که ترک دنیا ترک دنیا ترک دنیا فرمود که در کثرت مریدان بگوشه عرضکرد که اگر فرمان شود بر سر
آب روان در بیابان سکونت گیرم در شهر آب چاه است وضو ساختن بدان دلاسانی شود فرمود
که هم در شهر باش کن کاحد من الناس چون از شهر بیرون آئی و بر سر آبی سکونت گیری غریب
و شهری تبایران بر تو پرسند که فلان درویش در فلان جا نشست کرده است و مزاحم وقت تو شوند

در آب جاها اختلاف علما و در آن شرعاً وسعتی و رخصتی هست دیگر عرض کرد که بر بنده
وقتی فتوح میرسد چیزی نصیب فرزندان میکنم و چیزی از برای آیندگان می داریم وقتی
چند روز میگذرد که چیزی نمیرسد و فرزندان مزاحمت می نمایند و آینده محروم میرود
درین محل قرض کنم یا نه فرمود در تدبیر خواهی افتاد پس درویشی کی خواهی کرد درویش آن
باشد اگر چیزی موجود دارد خرچ کند و الا جر کند و بر نامرادی بسازد و خود را در تدبیر نیندازد
بعده فرمود درویش را بر دری نباید بود و بر دری دو نوع است صوری و معنوی اما صوری
آن درویشانند که بر درها می گردند و چیزی میخواهند و معنوی آن درویشانند که در کنج خانۀ
خود مشغول باشند و در خاطر بگذرانند که از زید و عمرو مرا چیزی خواهد رسید بر دری صوری
به از بر دری معنوی است زیراکه بر دری صوری چنانکه هست می نماید اما بر دری معنوی
ظاهر خود را بطریق مشغولان حق مینماید و باطن در بدر میگردد وقتی از شیخ پرسید مخدوم خلق
کرامات می طلبید فرمود الکرامة هی الاستقامة علی باب الغیب تو در کار خویش مشغول باش که
کرامت چند طلبی آورده اند در آن سال که سلطان محمد تغلق مردم شهر دهلی را در دیوگیر روان
می ساخت بتقریب شهری که درانجا آبادان میگرد مولانا حسام الدین در گجرات رفت
و همانجا بجمعت حق پیوست در شهر تین که شهر قدیم گجرات است مدفون شد مقام او دران جای
مشهور است و معروفست رحمة الله علیه مولانا فخر الدین زرادی رحمة الله علیه وی
از خلفاء شیخ نظام الدین اولیا است بزرگ بود جامع علم و تقوی و ذوق و عشق در امر
دین صلابتی تمام داشت و عظمتی وافر در اوائل حال پیش مولانا فخر الدین هانسوی در شهر
دهلی تعلیم میگرد و بجوشش طبعی و دقت سخن و فصاحت عبارت از ممتازان اهل شهر بود
عاقبت مرید شیخ المشایخ شیخ نظام الدین اولیا شد و مخلوق گشت و از میان معلمان
بر آمد و در سلک درویشان منسلک گشت و هم در غیاث پور ساکن شد و بعد از رحلت پیر بر لب
آب جون در محلی که الآن فیروزآباد دهلی است مشغول شد و چندگاه بر سر حوض خاص علائی
عاکرد و مدتی در بند لبنالکه در میان کوه است و دران زمان بیابان و مقام شیران بود مشغول
شد و بعد ازان بزیارت خواجه بزرگ معین الحق والدین قدس سره باجمیر رفت بعده بزیارت

شیخ فریدالدین با خود همی رفت بیشتر احوال وی سفر بودی و در صحراها و جایهای تنها خدای را عبادت کردی و صوم دایم داشتی **نقل است** که مولانا فخرالدین زرادی از شیخ نظام الدین سوال کرد که مشغولی بکلام الله فاضلتر باید کر فرمود ذاکر وصول زودتر بود اما خوف زوال هم بود اما مارا وصول دیرتر بود ولیکن خوف زوال نباشد **نقل است** که شیخ نصیرالدین محمود میگفت که انچه مارا دریک ماه و دو ماه فتح شدی مولانا فخرالدین زرادی را دریک ساعت بدست آمدی و در زمانی که مردم شهر را بدیوگیر بردند او نیز رفت و ازانجا بزیارت خانه کعبه رفت و ازانجا به بغداد رفت و علم حدیث بحث کرد بعد ازان بشوق دهلی که وطن قدیم وی بود بازگشت و در کشتی نشست و آن کشتی غرق شد رحمة الله علیه **نقل است** که دران ایام که محمد تغلق خلق شهر دهلی را بجانب دیوگیر میفرستاد میخواست که ملک ترکستان و خراسان را ضبط کند و آل چنگیزخان را ازان دیار براندازد تمامی صدور و اکابر شهر را فرمود تا حاضر آیند و بارگاهی بزرگ نصب کنند و در زیر آن منبر بنهند تا بران منبر خود برآید و خلق را در جهاد کفار تحریص کند هم دران روز مولانا فخرالدین زرادی را و شیخ شمس الدین یحیی و شیخ نصیرالدین محمود را نیز طلب فرمود خواجه قطب الدین که یکی از مریدان شیخ نظام الدین اولیا و شاگرد مولانا فخرالدین بود مولانا را پیش از همه عزیزان بدرگاه سلطان برد مولانا را بارها می گفت که من سر خود پیش در سرای این مرد غلطیده می بینم من با او مسامحت نخواهم کرد چون مولانا را با سلطان ملاقات شد خواجه قطب الدین وی کفشهای مولانا بر داشت و در بغل کرد و بایستاد و سلطان محمد این معنی را معاینه کرد هیچ نگفت و با مولانا فخرالدین زرادی بمکالمه مشغول شد و گفت ما میخواهیم چنگیزخان ملعون را براندازیم شما با ما درین کار موافقت خواهید کرد مولانا گفت انشاء الله تعالی سلطان گفت این کلمه شک است مولانا گفت در مستقبل همچنین آید سلطان محمد ازین سخن برخود پیچید و گفت شما مارا نصیحتی بکنید تا بران کار کنیم فرمود که غضب فرو خورید سلطان گفت کدام غضب فرمود غضب سبعی طعام آرند چون طعام حاضر آمد مولانا باکراه اندک اندک طعام می خورد و چون طعام بر داشتند بجهت بزرگانی که حاضر آمده بودند جامه صوف و دیگران بدره سیم حاضر

آوردند شیخ نصیر الدین محمود و مولانا شمس الدین یحیے و دیگر بزرگان چنانکہ آمدہ است
بدست گرفتند و خدمت کردہ بازگشتند اما جائزہ و سیم مولانا فخر الدین را پیش ازانکہ بوے
برسد خواجہ قطب الدین دبیر خورد بستد چون میدانست کہ وی نخواہد بدست گرفت و این سبب
فوت حرمت مولانا خواہد شد چون این بزرگان بازگشتند سلطان محمد خواجہ قطب الدین
دبیر را گفت کہ مرور بدبخت این چہ حرکتہا بود کہ کردی فخر الدین زرادی را از زیر تیغ من خلاص
دہانیدی او گفت او استاد منست و خلیفہ مخدوم من مرا شاید کہ ادب او نگاہدارم سلطان
گفت کہ این اعتقادہای کفر آمیز را بگذار والا ترا خواہیم کشت گفت زہی دولت اگر مرا بجہت
مخدوم من بکشند رحمۃ اللہ علیہ وعلی جمیع عبادہ الصالحین والسلام مولانای فخر الدین
مروزی حافظ کلام ربانی بود و بکمال تقوی و ورع آراستہ پیوستہ کتابت کلام اللہ مجید کردے
و از خلق مجرد زیستی و از صاحبان و مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود گویند او را با مردان
غیب ملاقات بود نقلست کہ وقتی بخدمت شیخ عرض کرد کہ مرا تشنگی غالب شدہ بود
در پیش من کسی نبود کہ آب دہد کوزہ پر آب از غیب پیدا شد آن کوزہ را بشکستم و آب ریختہ
شد و گفتم کہ من آب کرامت نخواہم نخورد شیخ فرمود کہ بایستی خورد ازینہا بسیار می باشد
وقتی من نیز خواستم کہ شانہ کنم پیش من کسی نبود کہ شانہ بیارد درین میان دیوار بشگافت
از دیوار شانہ بیرون آمد بستدم و شانہ کردم از شیخ نصیر الدین محمود منقولست کہ فرمود
در انچہ مولانا فخر الدین مروزی کتابت کردی از خلق پرسیدی این کتاب چہ ارزد گفتند
ششکانی جزوی او گفتی من چہار جیتل بستانم زیادت نستانم اگر کسے برای
تبرک زیادہ از جیتل کردے نستدی چون پیر معمر شد و از کتابت ماند قاضی حمید الدین
ملک التجار بر سلطان علاء الدین عرض داشت کرد این بزرگی ہست تا این
زمان روزگار کتابت می گذرانید و حالا از کتابت ماند او را از بیت المال
چیزے تعیین شود سلطان ہر روز تنکہ فرمود و گفت نخواہم ستد
ہمان ششکانی بدہند بعدہ جیتل بسیار و ششکانی قبول کرد
رحمۃ اللہ تعالے علیہ

بیان مقامات حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند نقل کردند که حضرت خواجه علاء الحق والدین
افاض الله سبحانه برکاته علی العالمین که طریقهٔ حضرت خواجه ما قدس الله روحه اختیار فقر بود
و ترک دنیا و قطع تعلقات و تجرد کلی و سعی ماسوی در محافظهٔ انفاس قدسیهٔ ایشان در ثبات فقر و
محبت فقرا بود و تقدیر و ایثار ایشان در درجهٔ کمال بود و میفرمودند ما هر چه یافتیم ازینجا یافتیم و نتیجهٔ
صحبت شریف ایشان در همه ظاهر می شد بواسطهٔ آنکه حضرت ایشان قدم در استقامت متابعت
سنت میزدند و در طلب حلال و اجتناب از شبهات مبالغت می نمودند خصوصاً در باب
لقمه و دائما در مجالس صحبت حدیث العبادة عشرة اجزاء تسعة منها طلب الحلال و جزء
واحد سائر العبادات می فرمودند در جماعت متابعان حضرت ایشان آن صفات حال شده
و تعمل میمیوست و نتایج آن عمل را بتحقیق هر یک در وجود خود مشاهده میکردند و طعام
ایشان از زراعت بود هر سال پارهٔ جو و پارهٔ ماش زراعت میفرمودند با حتیاط تمام
دوران فرصت اکابر و علما که بصحبت شریف ایشان میرسیدند طعام ایشان را بطریق تبرک
و تقرب تناول میکردند و میفرمودند بسبب آنکه در آثار و اخبار آمده است که در حجرات
ازواج طاهرات رضی الله عنهن آمده است که آرد جو را بغربال نمی بیختند اند چند روزے
در منزل ما آرد جو را نابیخته طعام ساختند و خوردند جمیع متعلقان و فرزندان رنجور شدند
بر خاطر گذشت و معلوم شد که این رنجوری و فروماندگی بسبب آنست که با اهل بیت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهن مگر درین تشبه بی ادبی کرده شد و صورت
همسا واتی نموده شد تنبیه کرده شد تا انابت کردند که بعد ازین آرد جو را نابیخته طعام نسازند
در متابعت کوشند و خود را مقصر دانند و بینند بعد از انابت صحت یافتند هر که پا
بر پئے رسول نهاده از همه رهروان به پیش افتاده در شهر ایشان را خانهٔ تملکی نبود عاریتی
بود غریب وار می زیستند و ایشان را خادمی و خادمهٔ نبود ازین معنی ایشان را سوال کرده بودند
بندگی با خواجگی راست نمی آید خلق و تواضع حضرت ایشان را حدی نبود و شمهٔ از اخلاق ایشان این بود
که اگر بمنزل درویشی یا درویشی رفتندی جمیع فرزندان و متعلقان و خادمان او را پرسش
کردندی و خاطر هر یک را بنوعی دریافتندی و اهل آن بیت را در زمان وداع عذر خدمت خواستند

واحوال مرغان وستوران او را التعهد فرمودندی و به نسبت هریک شفقتی کردندی و از مکارم اخلاق
ایشان همسایه و دوست و آشنایان درویش محظوظ شدندی و آن لطف ایشان هریک را
دلیل شدی بصراط مستقیم درویشی پیش از آنکه بسعادت صحبت ایشان مشرف گردد
پالیزی گشته بود ناگاه بران موضع گذر فرمودند پالیز رسیده بود چیزی حاضر نمود و بنیاز سفچه
بحضرت ایشان برد و نیازمندی نمود و عذر خواست چندین سال بود که حضرت ایشان
با آن درویش نشست ظاهر و باطن شفقت میفرمودند و بفرزندان و متعلقان او و تحقیقت
الطاف ایشان مرا و را روی براه گردانید آن درویش حالت خود را باین صفت بیان میکرد
نقل کردند خدمت خواجه علاء الحق والدین از حضرت خواجۂ ما قدس الله روحه که فرمودند
درزمانی که از اوایل احوال خود حکایت میکردند گفتند فرصت شش ماه این در بر من بسته شد
و از عالم باطن هیچ فیض بمن نمیرسید بی طاقت و آرام شدم قصد کردم که باز بمجالست مخلوقی
مشغول شوم درآن حال گذر من بر مسجدی افتاد بر در آن مسجد دیدم که این نوشته که ع
ای دوست بیا که ما ترائیم * بیگانه مشو که آشنائیم * وقتم خوش شد و عنایت بی علت
در رسید و باز آن در بر من گشاده شد از ذوق آن حال بسیار گریستم و هم فرمودند در آوان عبور
بر مقامات دو کرت صفت حسین منصور در وجود من ظهور کرد و نزدیک آمد که آن صدا از
من نیز پیدا شود در بخارا داری بود هر دو کرت خود را بپای آن دار بردم و گفتم جای تو سر
این دار است بعنایت حق جل و علا از آن مقام گذشته شد منقول است در مقامات
سلطان العارفین که در مقام سیر در صفات انبیا علیهم الصلوة والسلام سیر میکردم ببارگاه
محمدی صلی الله علیه وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر کنم دست رد بر پیشانی من نهادند
این سخن را بیان میکردند و بارها میفرمودند چون من بعنایت الهی درین سیر باین مقام
رسیدم استاخی نکردم و توفیق آن یافتم که سر نیاز و تعظیم بر آستانه عزت و احترام حضرت
نبوت او صلی الله علیه وسلم نهادم نقل کرد درویشی که در حضور خواجۂ ما قدس الله روحه مذکور
میشد که سلطان العارفین میفرمودند رونده را هر چند رود آخر قدم وی باول قدم خواجه رسید
فرمودند از سر غیرت حرام باد صحبت حق سبحانه آن کس را که اول قدمش بر آخر قدم او نبوده باشد

سوال کردند بعضی از مشایخ گفته ولایت محمدیه بر ما ختم شده است فرمودند ایشان ختم این ولایت
نسبت زمان خود بوده اند نقل کردند خواجه علاء الحق والدین از ایشان که میفرمودند جماعتی
این شام از اقطاب زمان و اوتاد زمین حاضر شدند و مرا در نماز پیشین می نشاندند و اطراف آنرا گرفتند
و مرا بر تخت عالی نشاندند و هر آینه مرا بعد ازین هیچ غمی نخواهد بود و حضرت خواجه ما قدس الله روحه
سلسلهٔ مشایخ خود را گاهی تا شیخ یوسف همدانی قدس الله روحه ذکر میکردند و گاهی همه را میگفتند
چنانکه در رساله قدسیه مذکور است و دانشمندی که در صحبت ایشان مبتدی بود گستاخی کرد و پرسید
که سلسلهٔ حضرت شما بکجا میرسد تبسم فرمودند و گفتند از سلسله کسی بجائی نمیرسد

فصل در بیان طریقهٔ سلوک

و صفت صحبت و نتیجه صحبت حضرت خواجه ما قدس الله روحه و ذکر حقایق و لطایفی
که در مجالس صحبت بر لفظ مبارک حضرت ایشان میگذشته است نقل کردند از حضرت خواجه ما
قدس الله روحه که فرمودند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا آمنوا اشارتست بآن که در هر طرفة العینی
نفی این وجود طبیعی باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره مصرعه وجودک ذنب لا یقاس
به ذنب ❊ از حضرت سید الطائفه جنید قدس الله روحه منقول است که فرمودند پنجاه سال است
که در ایمان او رویم و در ایمان تازه کردیم و هنوز در آنیم درویشی که از اهل علم بود نقل کرد که روزی
بر لفظ مبارک حضرت خواجه ما قدس سره میگذشت که تعلق بما سوی الله رونده راه را حجاب کلی است
مصرعه تعلق حجاب است و بی حاصلی ❊ بر خاطر این فقیر گذشت که تعلق با یمان و اسلام نیز چگونه
زیان دارد حضرت خواجه قدس الله روحه از آن خاطر پرسیدند عرض کردم تبسم کردند و فرمودند بیت
حسین بن منصور حلاج را رحمة الله شنوده که کفرت بدین الله والکفر واجب علی و عند المسلمین
قبیح ❊ آنگاه فرمودند این طائفه اهل الله ایمان را چنین تعریف کرده اند که الایمان عقد القلب بنفی جمیع
لم ثبت القلوب بمن المضار والمنافع سواه عز وجل و میفرمودند و اما بنعمة ربک فحدث امر است
بتحدیث نعمت عنایت ما را و الطاف ربوبیت ما را بر دیگران و ولایت خاصه نعمتی بس
بزرگ است و ولی میباید که بشناسد که او ولیست تا شکر این نعمت قیام نماید و ولی آنست که محفوظ عنایت الهی باشد

واو را با او بگذارند و از آفات بشریت نگاه دارند بر ظهور خوارق عادات و احوال و کرامات
اعتماد نیست کار استقامت دارد و آنچه هر ولی گذرانند حکمت در آن نفی وجود بشری بود و میفرمودند
این طائفه سه قسم اند مقلد و کامل و کامل مکمل مقلد بشنودن عمل میکنند و کامل از خود تجاوز
نمیکنند و تربیت جز کامل مکمل نتواند و میفرمودند ارادت و تسلیم و بی اختیاری بزرگ کاریست
است و در تعریف ارادت سخنان گفته اند مختار ما آنست که گفته اند الارادة ترک الارادة فی الارادة
مرید می باید که خواست خود را گذارد و در خواست مقتدا بکلی محو گرداند ه ما اختیار خویش هم
از دست داده ایم + کان اختیار شاه همه اختیار ماست + و میفرمودند اختیار ما راست
اگر خواهیم بطالب بطریق جذبه مشغول شویم و اگر خواهیم بطریق سلوک و میفرمودند که طالب می باید
که اول مدتی با یاران صحبت دارد تا او را قابلیت صحبت پیدا شود و این بیت نیز بر زبان
مبارک ایشان میگذشت ه نه بینی وقت سفتن مرد حکاک + بشاگردان دهد در خطرناک
و میفرمودند طریقهٔ ما از نوادر است عروهٔ وثقی است چنگ در ذیل متابعت سنت مصطفی
صلی الله علیه وسلم زده ایم و اقتدا بآثار صحابهٔ کرام رضی الله عنهم نموده و درین راه ما را از
در دید فضل درآورده اند از اول تا آخر همه فضل او مشاهده کرده ایم نه عمل خود اگرچه درین طریقه
باندک عملی فتوح بسیار است اما رعایت سنت و متابعت سنت کاری بزرگ این است
ع اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان + هر که از طریقه ما روی گرداند خطر دارد
پرسیدند که حضرت شما را آنچه توان یافت فرمودند بتضرع و میفرمودند جمعی که بصحبت ما می برند
بعضی چنانند که تخم محبت در دلهای ایشان می باشد اما بواسطهٔ خاشاک تعلقات نشو و نما نمی
تواند یافت ما را می باید آن تعلقات را پاک کردن و بعضی چنانند که تخم محبت در دلهای ایشان
نیست ما را می باید آن تخم را در ایشان پیدا کردن و میفرمودند هر که با ما میل خاطری و محبتی
دارد خواه دور باشد و خواه نزدیک در هر شبانروزی ما را بر نسبت او گذری می باشد و از
سرچشمهٔ شفقت و تربیت با او فیض رسیده است اگر واقف حال خود بود و راه گذر فیض را
از تعلقات پاک دارد و میفرمودند درین طریقه ما سالک را می باید که بدانند که او در چه مقام است
تا حجاب راه او نشود و میفرمودند مرشد ما باید که از سه حال طالب ماضی و حال و آینده با خبر باشد

تا او را تربیت کردن و میفرمودند هر روز مرشد از احوال طالب خبردار میباید که گردد و بفراست
یا باستخبار احوال او را معلوم کند و میفرمودند از شرایط طالب آنست که در زمانی که با دوستی از دوستان
حق تعالی مصاحب است واقف حال خود بود و زمان صحبت را با زمان گذشته موازنه کند تا اگر تفاوت
از نقصان بکمال در خود مشاهده کند ملازمت صحبت آن عزیز را بر خود فرض عین داند و می فرمودند
از شرایط طلب این راه ادبست الطریقة کلها آداب لکل حال ادب و لکل مقام ادب فمن
لزم الادب بلغ مبلغ الرجال و ادب عبارتست از تحسین اخلاق و تهذیب اقوال و افعال و گفته اند
ادب الخدمة اعز من الخدمة و علامة قبول العمل و البعد به ملازمة الادب و الطغیان سوء الادب
و حفظ ادب هم ثمرهٔ محبت است و هم تخم محبت و میگفتند از ادب چون چیزی کم کردی هر چه برداشتی ادب
نمی ماندی فرمودند ادبیست بنسبت حضرت حق سبحانه و ادبیست بنسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ادبیست
بنسبت شیخ اما ادبی که بنسبت حضرت حق تعالی است آنست که بظاهر و باطن بشرط الکمال بندگی فرمانهای
او را بجای آرد و از ماسوای حضرت او بکلی اعراض نماید و ادبی که بنسبت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم
آنست که خود را تمام در مقام متابعتی در آرد و در جمیع احوال نواهی حرمت را نگاه دارد و واسطه کل
موجودات بحضرت حق سبحانه او را داند هر که هست و هر چه هست همه را سر بر آستانه عزت او ست و ادبی
که بنسبت شیخ واجب و لازم است بر طالبان بجهت آنست که ایشان بواسطه متابعت سنت او بمقام
دعوت خلق بحق سبحانه رسیده اند و میفرمودند اولیاء الله اهل کرم اند و آموختگان حضرت لایزالی تصورات
و خطرات که بر طالبان میگذرد می بینند و در میگذرانند اما احوال مختلف است در زمان مشاهده آثار الطاف
ربوبیت در نظر ایشان کوهی کاهیست ؎ پیش جوشش لطف بیحد تو شاه ؛ توبه کردن از گناه
آمد گناه ÷ و در مقام شفقت فروگذاشت نیست در آن مقام در نظر ایشان کاهی کوهیست اینطایفه
امنا حضرت اند ذره و قطمیری را که بر طالب میگذرد می بینند و از راه تحقیق باو می نمایند و فرو نمیگذرانند
؎ اگر بینی که نابینا و چاه ست ÷ اگر خاموش بنشینی گناه است ؛ و میفرمودند روش با اهل الله کسی
میتواند کرد که از خود تمام گذشته باشد و در محلی این بیت میخواندند ؎ یا مکن با پیلبانان دوستی ÷
یا بنا کن خانهٔ در خورد پیل ؛ و میفرمودند مثل اهل ارشاد مثل صیاد استاد است که بدقایق صنعت
جانور متوحش را در قید می آرد و از آن صفت توحش او را بمقام استیناس میرساند این طایفه چون اهل حکمت الهی

بحسن تدبیر معامله با طالب بحسب طبیعت چنان میکنند که او را منقاد و تسلیم میگردانند و در طریق
متابعت سنت می درآرند و از انجا بمقام اصول میرسانند انبیا و اولیا اهل تدبیر و حکمت بوده اند
و میفرمودند معاملت این طایفه با هر کسی بقدر قابلیت اوست اگر طالب مبتدی است بار او را
میکشند و بخدمت او میکنند چنانکه وارد است یا داؤد اذا رایت لی طالبا فکن له خادما بسیار میباید
تا طالب را قابلیت سلوک این طریق پیدا شود و میفرمودند سلوک این راه موقوف بر حصول تعین است
سه تا نه بینی جمال عشق تا بیر و کمال چه شنوی وصف یار رست بنا یشنیده همه اعمال سالک میباید
که برین گذرد تا نتیجه از سر یقین بظهور آید و معرفت تفصیلی که منتهای مقاصد طالبان و سالکان است
همان صفت حصول پیوندد و از حسن عقیدت طالب نسبت حقیقت اهل الله بی ظهور تعین حاصل نیست
اعتقاد مجرد باندک چیزی متبدل میشود و میفرمودند تلقین ذکر میباید که از پیری کامل مکمل باشد
تا موثر باشد و نتیجه بظهور آید تیری که از ترکش سلطان بود حمایت شواد کرد و با تلقین ذکر از
خلیفه حضرت بزرگوار خواجه محمد بابا سماسی رحمه الله داریم و میفرمودند از حضرت عزیزان علیه الرحمه
والرضوان دو طریقه ذکر منقول است جهر و خفیه و ما خفیه را بجهت آنکه اقوی و اولی است اختیار
کرده ایم و می فرمودند وقوف عددی اول مرتبه علم لدنی است و دانشمندی صالح را پیش از آنکه
وقوف عددی تلقین فرمایند بیان سلسله خود کردند و بحضرت شیخ یوسف همدانی قدس الله روحه
رسانیدند و فرمودند روزی خواجه عبد الخالق غجدوانی در میان کار بر استاد خود تفسیر میخوانده اند
به تفسیر این آیت رسیده اند که ادعوا ربکم تضرعا و خفیة انه لا یحب المعتدین از استاد خود پرسیده
اند که حقیقت این خفیه و طریقه وی چیست اگر ذاکر بلند میخواند یا در مقام ذکر باعضا حرکت میکند
غیری واقف میشود و خفیه نمی ماند و اگر بدل میگوید شیطان بحکم الشیطان یجری فی ابن آدم مجری الدم
واقف میشود استاد فرموده اند این علم لدنی است اگر حق تعالی خواسته باشد از اهل الله
کسی بتو رسد و ترا تعلیم کند حضرت خواجه عبد الخالق قدس الله روحه متوجه و منتظر بوده اند
سه منتظر باش و چشم بر در دار که نظر را در انتظار نهاده تا چنانکه مردی از اهل الله که
که و علمناه من لدنا علما در شان اوست بایشان رسیده اند و وقوف عددی مر ایشان را تلقین کرده
و میفرمودند لا اله نفی آلهه طبیعت است الا الله اثبات معبود بحق است و مقصود از ذکر آنست

که ذاکر بحقیقت کلمه توحید بسبب یا گفتن بشرط نیست و دانشمندی پرسیدند حقیقت کلمه چیست
فرمودند آنکه از گفتن کلمه ما سوی الله عز و جل بکلی نفی شود و همچنین در محلی دیگر حقیقت کلمه را
همین شرح میکردند و میفرمودند وقوف زمانی که کارگزار روندهٔ راه است آنست که واقف احوال
خود باشد که در هر زمانی صفت و حال او چیست موجب شکر است یا موجب عذر و میفرمودند بنای
کار سالک را بر ساعت کرده اند تا در یابندهٔ نفس شود که بحضور میگذرد یا به غفلت که اگر بر نفس
کند در یابندهٔ این دو صفت نشود و بیش از نقل بجوار رحمت به بست سال بکا بیش میفرمودند تا یکی از
محبان در خلوتی بعد از آنکه از بیماری که عارض شده بود برخاسته بودند و چنین تلقین میکردند که
بنای کار را درین راه بر نفس میباید کرد چنانکه اشتغال بوظیفه و اسم زمان حال اند کر ماضی و تفکر در مستقبل
مشغول گردانند و نفس را نگذارد تا ضائع گردد و ازان احتراز کند که من ضیعی وقته فوقته مشفقة درادراک آن
سعی کند که گفته اند الوقت ان یلاحظ الی ما قسم لک فی الازل ولا الی ما تصیر الیه فی الابد وان یحفظ مراد
الحق سبحانه فیک بین النفسین گفته اند کسی که مشتغل باوراد و وظیفهٔ وقت بود او را صاحب الوقت
گویند فترت و زوال باین وقت متطرق نشود الانسبت با سالکان بسبب تلوین و ایشان از عمر
نشمارند الا آن زمان را که این معنی و این محافظت موجود بود و اما نیست با واصلان و اصحاب تمکن این وقت
دایم و سرمد باشد و صاحب این وقت چون دوام یافت از تحت تصرف خارج بود یا آنکه او در احوال
متصرف بود بدان معنی که هر وقتی را در اهم و اولی مصروف دارد و او را ابو الوقت خوانند و ابن الوقت
سالکی بود که حال بروی بر سبیل هجوم و مفاجاة از غیب روی نماید و بغلبه تصرف سالک را از حال
خود بستاند و منقاد حکم خود گردانند و در محلی دیگر بیان کرد که طریق او جذبه است و صفت او میان جلال
و جمال است و تلقین دگر نیز فرمودند و کیفیات او را حوالهٔ بعلم او کردند و در محلی دیگر صفت برخ او را
بنظر موهبت کرامت کردند و در محلی دیگر بنظر موهبت او در نفس بخشیدند که با هر که گوید متوثر شود و
هر چه گوید آن شود و با اصحاب در غیبت و حضور او میگفتند هر چه او میگوید خدای آن میکند میگوییم
نگوید او نمی گوید و در راه حجاز در زمان وصیت بیش از اصحاب دیگر او در گفتند حقی و امانتی که
از خواجگان طریقت بما رسیده است و آنچه درین راه کسب کرده ایم آن امانت را بتو سپردیم چنانکه
مولانا عارف قبول کرد و قبول کردی آن را بخلق رسان و درین معانی مبالغت بسیار فرمودند

که بنسبت اصحاب دیگران نبود و در آخر حیات در بخارا همان سخن را تجدید فرمودند و میفرمودند هر لحظه
بکلی تهی می باید شد از خود و بشر ایت و باز گفتن بنسبت حق و بنسبت خلق تا بکلی مالکه شود و میفرمودند سالکان
در دفع خواطر شیطانی و نفسانی متفاوت اند بعضی چنانند که پیش از آنکه خاطر آید او را ببینند و هم از آنجا دفع
کنند و بعضی چنانند که چون خاطر درآید پیش از آنکه قرار گیرد او را دفع میکنند و این چندان فائده
نمی دهد و میفرمودند شناخت زمان تحول و انتقال بغایت دشوار است و میفرمودند راهی که عارفان
بواسطهٔ آن راه می یابند و دیگران یابنده نمی شوند سه است مراقبه و مشاهده و محاسبه مراقبه نسیان
رویة المخلوق بدوام النظر الی الخالق است یا گوئیم دوام النظر الی الخالق بنسیان رویة المخلوق یعنی رو نده
راه می باید که دائما ناظر جناب احدیت باشد و رقم نسیان و نیستی و فنا بر ناصیهٔ جمیع مخلوقات کشد
و دوام مراقبه نادرست و ازین طایفه اندکی درین معنی کسب کرده اند و ما طریق حصول آنرا یافته ایم
مخالفت نفس است و مشاهده واردات غیبیه است که بر دل نزول میکند و بواسطهٔ آنکه زمان گذرنده
است و سکون ندارد آن وارد را نمی توانم ادراک کردن بصفتی که در ما حال میشود از قبض و بسط
آنرا در می یابیم در قبض مشاهدهٔ صفت جلال می کنیم و در بسط مشاهدهٔ صفت جمال و محاسبه آنست
که هر ساعتی آنچه بر ما گذشته است محاسبه کنیم که بر رفت چیست و حضور چیست می بینیم که همه شکست
نقصان است بازگشت می کنیم و عمل از سر میگیریم از حضرت عزیزان علیه الرحمة والرضوان منقول
عمل میباید کردن و ناکرده انگاشتن و خود را مقصر دیدن و عمل از سر گرفتن و چون راه درین سه است
و دیگران در غیر این می طلبند نمی یابند اما ممکن نبود حصول مقصد بی بدرقهٔ عنایت یار و میفرمودند

انچه وارد است من استوی یوماه فهو مغبون و من غده شر من یومه فهو ملعون و من لم یکن فی الزیاده
فهو فی النقصان و من کان فی النقصان فالموت خیر له اشارت بطلب ازدیاد یقین است و میفرمودند
انچه وارد است اذا احب الله تعالی عبدا لم یضره ذنبه تاویل آنست که بنده محبوب عذر
گناه داند و تواند خواست گناه او را ضرر نکند دلیل بر صحت این تاویل آخر حدیث است ثم قرأ

ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و میفرمودند ان الله یحب الملحین فی الدعا مراد از الحاح و
السوال معنی یکی آنست که یک چیز را که از حضرت حق تعالی میطلبید چندان تضرع نماید و سوال
کنند که مامول بحصول بپیوندد آنگاه چیز دیگر را بهمین طریق و بهمین کیفیت طلبید و میفرمودند

وبالکراہت آن یراہ الناس منک فلا تفعل اذا خلوت اشارتست کہ درویش میباید خلا اورا
بلا باشد وادبی کہ در نظر خلق رعایت مینماید در خلوت نیز رعایت نماید ومیفرمودند الصلوٰۃ معراج
المؤمن اشارت بدرجات نماز حقیقی است در زمان تحریمہ می باید کہ اگر ہیبت حضرت جل جلالہ در
وجود نماز گزارندۂ حال شود وخضوع وخشوع درو پیدا شود تا چنانکہ بحال استغراق رسد
وکمال این صفت مرحضرت رسالت را صلی اللہ علیہ وسلم بودہ است ومیفرمودند صوم حقیقی
امساکست از ماسوی بکلی ومیفرمودند معرفت تفصیلی کہ مقصود از سیر وسلوک ست مطہرہ
شدنست تا از دلیل وبرہان بکشف وعیان رسد سوال کردند از حضرت خواجۂ ما قدس اللہ روحہ
ہرچگاہ حق تعالی حالی را از درویشی بازگیرد وچکند فرمودند اگر رمقی ازان حال باقی ماندہ باشد
دلیل آنست کہ از وتضرع ونیاز خواستہ اند از حضرت حق تعالی درخواہد وتضرع والتجا بحضرت
وبابی نماید واگر رمقی باقی نماندہ باشد دلیل آنست کہ از وصبر ورضا خواستہ آید ومیفرمودند
خدا طلبی بلا طلبی است ومیفرمودند ہمہ کرامات درجنب کلمہ توحید نقل است کرامات ناظاہر
باوجود چندین گناہ برروی زمین میتوانیم رفت ومیفرمودند ظہور احوال از شیخ کرامت مریدانست
پرسیدند شناخت خواطر درویشان را از کجا است فرمودند بصیرت وشناخت ایشان از نور
فراستست کہ حق تعالی ایشانرا کرامت کردہ است فانہ ینظر بنور اللہ از حضرت شیخ ابوسعید
ابوالخیر قدس اللہ روحہ منقول ست کہ فرمودند ور پیش جنازۂ ما این بیت بخوانند ؎ چیست
ازین خوبتر درہمہ آفاق کار؛ دوست رسد نزد دوست یار بنزدیک یار؛ حضرت خواجۂ ما قدس اللہ
فرمودند کہ در پیش جنازۂ ما این بیت بخوانند ؎ مفلسانیم آمدہ درکوی تو؛ شیئا للہ از جمال روی تو
درمعنی قلب سلیم این دو بیت خواندند ؎ عاشق تو یقین دان کہ مسلمان نبود؛ در مذہب عشق
کفر وایمان نبود؛ درعشق دل وعقل وتن وجان نبود؛ وانکس کہ چنین نباشد اوآن نبود؛

وفرمودند الطلب رد والسبیل سد اشارت بدید طلبیت ولا یصح معرفۃ العارف حتی یتضرع الی اللہ
عز وجل اشارت بہستی بندہ وبقاء صفات اوست ؎ تا تو زہستی خود زیر وزبر نکردی؛ در نیستی
مطلق مرغ بپر نکردی؛ این پردۂ نہاوت درہم شکن کہ ہرگز؛ در پردہ رہ نیابی تا پردہ در نکردی
در عبادت طلب وجود ست ودر عبودیت تلف وجود از ارادت مقام الابدال فعلیک بتبدیل الاحوال

اشارت بتبدیل اخلاق و اوصاف ذمیمه و لیکن بعنایت مرشد علی الاطلاق جل ذکره و مدد راه بردی
حقیقة الادب ترک الادب اولیاء الله را و فالست زنا مینست که در صحبت ایشان بی ادبی عین ادبست
و زنا میست که ادب عین بی ادبیست رعایت ادب و ترک نفس عین بی ادبیست و ترک ادب و قبول
نفس عین ادبست و میفرمودند آئینه هر یکی از مشائخ را دو جهت ست و آئینه مارا شش جهت است
از سخنان عزیزان است که زمین در نظر این طایفه چون سفره است و میفرمودند اولیاء را بر اسرار
اطلاع سید هند اما بی اجازت اظهار نمیکنند. مصرع سرفاش مکن که خون بریزی نه زمین ❊ روزی
یکی در روی مبارک ایشان نظر میکرد فرمودند نظر مکن تا دل نبادنهی ع دیوانه شود کسی که بیند
رخ ما را. و میفرمودند که درویشی چیست برون بیرنگ و درون سیه خنگ ع ما درین
صورتیم که کس ما ❊ هم نه بخیم و هم نه بجانیم ❊ و میفرمودند از یکی از اکابر دین سوال
کردند که درویشی چیست فرمودند زبونی عزیزی اهل دلی مرا میگفت درویش وقت باش که
کارها خود میکنند و بارها بر سر تو میدارند و می فرمودند با یکی که چهل سال ست که آئینه داری میکنیم
و خطا ندیده ایم آنچه در خاطر تو گذشت درین زمان خطا نخواهیم دیدن و میفرمودند درویشی
در مقام تحمل و بارکشی میباید که چون وقتی باشد که هر چند طپانچه خورد صدای مخالف ازو
ظاهر نمیشود و میفرمودند درویشان اهل نقدند حواله بآینده نمی کنند ع امروز ببین بدیده
باطن جمال دوست ❊ ای بیخبر حواله بفردا چه میکنی ❊ الصوفی ابن الوقت ع خردمند از آن
کس تبرا کند ❊ که او کار امروز بفردا کند ❊ و میفرمودند بنا کار اهل هوا و طبیعت همه بر
ضلالت ست تصحیح نیت در امور بغایت مهم است پرسیدند کسی اگر علم منطق خواند بچه نیت خواند
فرمودند بنیت تمیز حق از باطل و میفرمودند هر کرا بضیئة قابلیت بواسطه صحبتهای مختلف فاسد
شد تدبیر کار او دشوار است و میفرمودند در اوایل ما خود را مطلوب می شناختیم و دیگران را
طالب این زمان آن طریقه را گذاشتیم مرشد علی الاطلاق اوست عز و علا در هر که داعیه طلب
این راه پدید آرد و بسر وقت ما فرستد آنچه نصیبه او باشد باو برسد و میفرمودند در اثبات
اختیار بنده او را سعادت و تشریف بسیار است در خلاف رضا از راه خجالت بعذر و انابت
مشغول گردد و اختیار بیند و در محل رضا باختیار سعی نماید و چون آن محل را دریابد توفیق بیند و

و شکر گوید المجاز قنطرة الحقیقة جمیع اعمال ظاهری قولی و فعلی مجازست تا رونده راه از و نگذرد
بحقیقت نرسد روزی کودکی از مکتب بیرون آمده بود بر حضرت ایشان سلام گفت مصحف با او بود
چون گرفتند کشادند این آیت برآمده وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید فرمودند که امید میداریم که آن ما باشیم
و میفرمودند اول این راه کلمهٔ توحید است و آخر هم کلمهٔ توحید سبق اول و آخرست مفتاح سعادت
هیچ دری او کشاده نمی شود از حضرت سلطان العارفین قدس الله روحه منقول است
که در اواخر پوستینی پوشیده بود و میفرمودند الٰهی همان دان که ترکی ام از ترکستان آمده تنگری
تنگری گویان اکنون بسعادت ایمان رسیده و میفرمودند چون از کاری یا از کسی شما را یاس
شود در حق سبحانه گریزید و تضرع آنجا برید و میفرمودند در زمان ملالت از صحبت خلق یکی از کبرا
سه روز خلوت گزید چون بیرون آمد بصفتی بیرون آمد که کسی با ایشان صحبت نتوانست و شفقتی بسیار
گویا انسیت و میفرمودند هر که بیک حدیث در همه عمر علی الدوام عمل کند متضمن [illegible] تمام
گردد و هنوز دران حدیث کار مانده بود مثلا اگر بحدیث من اصلح برالله اصلح الله جوانبه عمل کند
متضمن که کار او در راه دین و طلب یقین هر آئینه تمام گردد خواجهٔ بزرگ قدس الله روحه میفرمودند
مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی رحمه الله از رعایت ظاهر از باطن بهره ور شده بودند پرسیدند عمل
بر حضرت از جهت اصلاح خلق روا است فرمودند بعضی را روا است و بعضی را روا نیست و آن بعضی را
که روا است در بعضی اوقات روا است و در بعضی روا نیست با محل چیست و طریقه آن عمل کننده
درجه افتاده است و میفرمودند خود را بنسبت باطن بر یک صفت میباید انداختن تا هر کس را طمع
تصرف میسر نشود و میفرمودند آنچه از جهت نظر بر خاطر میگذرد از ضعف یقین و مجرد وهمی
بیش نیست آن خاطر را دفع میباید کرد که دفع میشود و هیچ ضرری نیست از آن تطیر اگرچه رعایت
اسباب که در عالم حکمت است بظاهر رخصت است چون بباطن در مقام توکل بود و میفرمودند از مزارات
کبار روح الله ارواحهم زیارت کنند بهمان مقدار فیض میتوانند گرفتن که صفت آن بزرگ را
شناخته است و بآن صفت توجه نموده و دران صفت درآمده و اگرچه قرب صوری را در زیارت
مشاهد مقدسه آثار بسیار است اما در حقیقت توجه بارواح مقدسه را بعد صورت مانع نیست در حدیث
نبوی که صلوا علی حیث ما کنتم بیان و برهان این سخن است و مشاهدهٔ صور مثالیه اهل قبور

کم اعتبار دارد و در جنب شناختن صفت ایشان دران توجه و دران زیارت و با این همه خواجه بزرگ قدس الله روحه میفرمودند مجاور حق سبحانه و تعالی بودن واحق است از مجاورت خلق حق سبحانه و این ابیات بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشتی که آخر آن ابیات این بیت

که تا کی گور مردان را پرستی ؛ بگرد کار مردان گرد و رستی ؛

فصل در ذکر کرامات و مقامات و احوال و آثار که از حضرت خواجه ما قدس

الله روحه بظهور آمده است نقلکرد درویشی که روزی حضرت خواجهٔ ما قدس الله روحه در راهی میرفتند و کهنه پوستینی پوشیده بودند و مبادی ظهور احوال ایشان بود و هنوز از اکابر و علماء بخارا کسی بصحبت ایشان مشرف نشده بود و آشنا نگشته درین حال مولانا حسام الدین خواجه یوسف نور الله مرقده با جمعی از طلبهٔ علم از طرف مقابل ایشان دران راه می آمد خواجه از راه بیکطرف متوجه شدند و میرفتند و مسافت میان ایشان و آن جمع بسیار بود خواجه یوسف از میان جمع طلبه بیرون آمدند و چند قدم بطرف خواجه آمدند و بتواضع و نیاز تمام بر ایشان سلام گفتند و خواجه جواب سلام ایشان بلطف تمام باز دادند و توجه با من کردند و گفتند اول کسی که از علما با ما آشنا باشد این بزرگ خواهد بود و آن نفس خواجه دایم در خاطر من بود تا چندانکه بعد هفت سال اثر سعادت ظاهر شد و خواجه یوسف بحضرت ایشان پیوستند نقل کردند خدمت خواجه علاء الحق والدین از حضرت خواجه ما قدس سره که روزی در بخارا بودند و سخن و صفت بصیرت میگفتند دران اثنا فرمودند که این زمان مولانا عارف از خوارزم اتفاق سرای رفتن کرد و از خوارزم بیرون آمد و تا فلان موضع از سرای راه رفت بعد از زمانی فرمودند که باز در خاطر مولانا عارف افتاد که بسرای رود اینک برگشت و بطرف خوارزم آمد جمعی از درویشان درین زمان در صحبت خواجه حاضر بودند تاریخ این را نوشتند مولانا عارف بعد از فرصتی از خوارزم آمدند از مولانا عارف پرسیدند که در فلان تاریخ در خوارزم شما را اتفاق سرای رفتن شده بود مولانا عارف قصه را چنانکه حضرت خواجه فرمودند شرح کردند نقلکردند خدمت خواجه علاء الحق والدین که روزی در حضرت خواجه ما قدس الله روحه بودم اتفاقاً هوا ابر بود خواجه از من پرسیدند که وقت نماز پیشین شده است یا نی گفتم هنوز وقت نماز نشده است خواجه فرمودند بطرف آسمان نظر کرد

چون نظر کردم هیچ حجاب نبود دیدم که جمیع فرشتگان آسمانها باداء فرض نماز پیشین مشغول بودند حضرت خواجه فرمودند چه میگوئی نماز پیشین شده است من از ان گفته خود محجوب شدم و استغفار نمودم
نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس الله سره بعد از آنکه کرت دوم حج گزارده بودند درویشی از محبان ایشان قصد حج کرد او را گفتند چون بسمنان رسی امیر محمود دوست ماست دریابی آن درویش گفت چون بسمنان رسیدم شنوده اند که درین حوالی مردیست که او را امیر محمود قصر معاصی میخوانند از درویشان حضرت خواجه ماست چون باو ملاقات شد از سبب پیوستگی او بحضرت خواجه ما قدس الله روحه پرسیده شد گفت بفضل الهی شبی بخواب دیدم که بزرگیست از بزرگان دین و الله اعلم یا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مرا میگوید که این خواجه بهاء الدین است و حال آنکه پیش ازین من حضرت خواجه را ندیده ام چون بیدار شدم صورت و صفت خواجه و قصه آن خواب را بر پشت کتابی نوشتم و تاریخ آن خواب را ثبت کردم بعد از چند سال روزی در بازار بزرگان بزازی نشسته بودم ناگاه عزیزی نورانی بدکان من آمد و بنشست و اثر اهلیت و جلال از و ظاهر بود چون در روی او نظر کردم مرا آن صورت که بر پشت کتاب نوشته بودم در خاطر گذشت و حال من دیگر شد و لرزه بر اعضای من افتاد چون بحال خود آمدم از حضرت خواجه التماس کردم که می باید که قدم شریف بمنزل این ضعیف رسد خواجه کرم فرمودند و در پیش در آمدند و من در عقب ایشان راست بمنزل من رفتند این اول کرامتی بود که از حضرت ایشان مشاهده کردم چه هرگز ایشان منزل ما ندیده بودند و چون در آمدند اتفاقاً مرا حجره بود فی الحال قصد آن حجره کردند و در آمدند و حال آن بود که بر دیوار آن حجره طاقی بود و کتابی چند دران طاق بود خواجه دست مبارک دراز کردند و از میان کتابها کتابی را طلب کردند و بیرون آوردند و بدست من دادند و فرمودند بر پشت این کتاب چه نوشته و حال چنان بود که آن واقعه را بر پشت آن کتاب نوشته بودم از ان اشراف ایشان حالت من دیگر شد بعده چون نظر کردم از تاریخ کتاب آن واقعه تا زمان ملاقات بحضرت ایشان هفت سال گذشته بود لطف فرمودند و مرا به بندگی قبول کردند و دران چند روز که در سمنان بودند مرا پرسش مینمودند و بمنزل من کسی میفرستادند از محبان خود
نقل کردند خواجه فضل خالدی رحمة الله که در اوایل سن شباب در خرد سالی مرا بحضرت خواجه قدس سره

پیوستگی و محبت شده بود و از نظر ایشان صفتی در من حاصل شده بود و مرا وصیتی فرموده بودند
که ما را فراموش نکنی و خیال ما را نگاه داری و من هرگز از حضرت ایشان خالی نمی بودم و اگر مرا
اتفاق شد که بحج روند و مرا با خود ببردند چون بهمراه رسیدم و اوضاع آن بقعه اتفاق افتاد
آن صفت که از حضرت خواجه بمن رسیده بود غایب کردم و چون باصفهان رسیدم مردان
اطراف عزیزی بود که خلق روزگار با و تقرب تمام مینمودند و علامات ولایت ازو بسیار مشاهده
کرده بودند والد من از ان عزیز نظری بجهت من التماس نمودند و حال آن بود که من از صفت
غیوری حضرت خواجه قدس سره قوی می ترسیده بعد از مراجعت بعد سالی و بیشتر چون بحضرت
ایشان ملاقات کردم بخوف تمام فرمودند مترس که آن کار ماست تو فرزند مائی ترا کسی تصرف
نمیتواند کرد و باز فرمودند چون بهرات رسیدی ما را فراموش کردی نقلکردند خدمت خواجه
علاء الحق والدین که شامی حضرت خواجه ما قدس الله روحه در محلهٔ کلاباد بودند در منزل درویشی
و جمعی از اصحاب نیز حاضر بودند درین اثنا حضرت خواجه توجه بمولانا دادرک کوفنی کردند و فرمودند
که مرا دوست میداری گفت میدارم فرمودند آنچه ترا میفرمائیم بجای می آری گفت می آرم فرمودند
فلان کار اگر فرمائیم میکنی گفت می کنم فرمودند دزدی میکنی گفت نمی کنم فرمودند چرا گفت
بجهت آن که آن کارها را تعلق بحق الله است و کرم او را نهایت نیست توبه قبول فرماید اما
دزدی تعلق بحق بندگان وارد فرمودند چون تو امتثال امر ما نمی کنی ترک صحبت ما کن در حال
فیضی الهی او را پیدا شد و قوی در اضطراب شد حاضران درخواست و تضرع بسیار کردند
و مولانا دادرک گفت توبه کردم بعد ازین هرچه اشارت باشد در حال بجای آرم بعده حضرت
خواجه از ان منزل بیرون آمدند و مولانا دادرک رسید درویشی که در خدمت ایشان بودند
بطرف دروازه سمرقند متوجه شدند چون بآن محلت رسیدند بخانهٔ فرمودند دیوار اینخانه
را سوراخ سازید زود اصحاب بآن کار متوجه شدند و سوراخ کردند فرمودند درین خانه
در فلان موضع جوالی پر از خشتست درآئید و بیرون آرید درآمدند و بیرون آوردند خواجه
با بعضی از اصحاب در گوشه پناهی رفتند و بنشستند ساعتی گذشت آواز سگ
بگوش آمد خواجه مولانا دادرک را با بعضی از اصحاب گفتند بآن طلب که آواز می آید

بروئیت رفتند دیدند که دزدان ازان سوراخ دران خانه درآمدند و بعد از لحظه بیرون آمدند
و گفتند پیش از ما آمده اند وانچه درین خانه بوده است برده اصحاب چون آنحالت را مشاهده
کردند متفرق شدند اتفاقا خداوند آن خانه بباغ رفته بود بامداد حضرت خواجه آن جوال را جهت ایشان
نزدیک او فرستادند و گفتند بگوکه درویشان شب درین موضع میگذشتند برین حال وقوف شدند
و جوال را از دزدان گرفتند بعده حضرت خواجه مولانا عارف را گفتند اگر تو ابتدا این قصه را
قبول میکردی حکمت بسیار بر تو ظاهر میشد او قوی نادم شد و مطالعه این واقعه سبب رشاد
ویقین بجاهی شد نقل اگرچه خدمت امیر سید کلال رحمه الله در مبادی احوال حضرت خواجه ما
قدس الله روحه تشریفات فرمود چنانکه نقل افتاد که گفتند بستان برای تو خشک کرده ام و تربیت
تمامی بجای آورده ام تا مرغ روحانیت تو از بیضه بشریت بیرون آمد اما مرغ همت تو بلند پرواز
افتاده است و اجازت دعوت خلق بحق سبحانه دادند و در حضور خود بتصرف باطن فرزند خود امیر برهان
امر کردند و آن امر را تکرار کردند و خواجه امتثال امر ایشان نمودند در حضور ایشان چنانکه گذشت
اما بحکم آنکه نهایت مقامات السایرین الی الله عز وجل محبت است و حال محبت محض موهبت است
و بنا بر جمیع احوال حالیه که مواهب محض اند بر محبت است چنانکه بنا بر جمیع مقامات السایرین الی الله عز و جل
بر توبت است و گفته اند المحبة سمة الطایفة و عنوان الطریقة ای علامة طایفة السایرین الی الله عز وجل
وسیماهم بها یعرفون والیها ینسبون والمحبة الذاتیة فی قطب هذا الشان ای السلوک الی الله عز وجل
و علیها مدار هذه الطریقة لان العمدة فی السلوک هی ترک الاغراض والاعواض ابتغاء لوجه الله تعالی
ولا بطلب محض الحقیقة الا صاحب هذه المحبة فمن بعثه علی الطلب اشراقات انوار هذه المحبة فهو
الفایز بنهایة البغیة والمحبة الذاتیة هی طور وراء العقل وهی فی الحقیقة من تعرفات الحق بذاته الی قلوب
اهل عرفانه وهی وراء النعوت یبهر نورها العقل و یعزله عن الحکم ولا برهان علیها الا وجودها و غیبتها
شهودها لا ینتهی معرفتها الا لو جدانها و جدانها الغنی عن تعریفها و عرفانها فلا فائدة فی نعتها و از جمله
لوازم حال محبت حال غیرت است هیچ محبت نبود الا که غیور باشد والغیرة سقوط الاحتمال والضیق عن الصبر
لنفاسته ای سقوط احتمال ما یشارک محبوبه فی تعلق المحبة بخلا المحبوبه و هذا البخل هو الکرم شعر
وکیف تجود لی بک نفس حر :: واهل الشیخ فیک هم الکرام :: وما المقصود من هذا البخل :: لقد تلف الغیور المستهام

والضیق عن الصبر نفاستہ ای العجز عن الصبر علی مقاساۃ ما الشغلہ عن محبوبہ او ما یحجبہ عنہ والنفاستہ
الرغبۃ فی الشیٔ منعہ عن الغیر لعزتہ عندہ والمنافستہ المغالاۃ یا اٰنکہ سہل امام تستری رحمہ اللہ فرمودہ است
انہ ما یرد علی المشائخ اشارات المریدین من الحق سبحانہ علیہم و یوسف بن الحسین رحمہ اللہ فرمودہ
اشارات الخلق علی قدر مواجیہم و مواجیتہم علی قدر معارفہم علی قدر محبتہم و لیس حال احب
الی اللہ سبحانہ من محبۃ العبد لہ لاجرم بحکم حال غیرت یا غیر آن واللہ تعالی اعلم خدمت امیر
رحمہ اللہ بعضی از اصحاب را دران مبادی از متابعت حضرت خواجہ روحہا اللہ روحہ نہی نیز کردہ اند
چنانکہ منقول است کہ شیخ خسرو در ابتدا در ملازمت خدمت امیر بودند و بذکر خفی و علانیہ مشغول
در اثنا در ملازمت امیر ملازمت خواجہ آغاز کردند خدمت امیر ایشان را نہی کردند و سوگند دادند
کہ ملازمت او مکن و این نیز منقول است کہ گفتند او ساحر است و امام تستری رحمہ اللہ فرمودہ است
ولقد کان صلی اللہ علیہ وسلام قبل النبوۃ حمید الشان عند القوم جمیل الذکر وکانوا یسمونہ محمدا
الامین فلما وقع فی ہذہ الحالۃ تبدلوا اسمہ و حرفوا وصفہ فواحد کان یقول ساحر و واحد یقول
کاہن و ثالث یقول کاذب و رابع یقول شاعر ؎ اشاعوا لنا فی الحی شنع قصۃ ٭ وکانوا
لنا سلما فصاروا لنا حربا ٭ و ہکذا احدیث المحبۃ لا ینفک عن الملام و لکن ؎ احد الملامۃ
فی ہواک لذیذۃ ٭ حبا لذکرک فلیلمنی اللوم ٭ و حضرت خواجہ قدس اللہ روحہ در مبادی احوال
این بیت بر زبان مبارک ایشان بسیار میگذشتہ است ؎ ترس من و یار من ز بدنامی بود ٭
اکنون ز چہ ترسیم چو بدنام شدیم ٭ و اگرچہ بحسب ظاہر تغیر خاطر از امیر بہ نسبت خواجہ فہم شدی دران
فیضی کہ بحضرت خواجہ رسیدہ بود و خدمت امیر واسطہ آن شدہ در انجا ہیچ قصور نبودی و در
مثل این معنی گفتہ اند نظم باغبانیکہ گر ببینم درویش بباغ ٭ آخر از باغ بیا بیر و در و بستیم
نقل کردند کہ درہمین فرصت شیخ خسرو بر دکان موزہ فروشی در تہ کلا باو نجار انشستہ بودہ
درین فرصت شیخ خسرو را چہار پنجہزار دینار دستگاہ بود و خلق محتاج را بسیار بقرض و غیرہ دستگیری
کردی حضرت خواجہ بیامدند شیخ خسرو در دکان درآمد و در را فراز کرد و گفت میان من و شما آنچنین
پیدا شدہ است امیر مرا سوگند دادہ اند کہ با شما ہمنشینی نکنم خواجہ فرمودند بیرون آی و منشین و بیا
یا پشت تا با تو خرید و فروختی بکنم موزہ باخاری بحجت مسعود شاہ کوشک ہندوانی از و خریداری کردند

گفت دوازده کم نکنم مکاس کردند گفت یازده کم نمیکنم همچنین تا بهشت یا نه فرود آمد خواجه گفتند هر روز چند موزه میفروشی و بجهت هر موزه این مقدار خلاف قول خود میکنی و دروغ میگوئی یا دعوی ارادت اهل الله میکنی این گفتند و رفتند شیخ خسرو را تعلق باطنی با ایشان قوی شد و بیقرار گشت و دکان را زود گرد آورد و در طلب ایشان شد و آن روز ایشان را نیافت روز دیگر بر دکان نشسته بود حضرت خواجه بیامدند در اثنای سخن گفتند شیخ ابویزید قدس الله روحه فرموده است اگر گوشهٔ دستار خود را حرکت دهم خلقی بیقرار و بی آرام شوند در طلب من نیز میگویم اگر خواهم گوشهٔ آستین جنبانم شهری در طلب من بیقرار شوند ؎ امروز درین شهر همی گردم مست ٭ میجویم عاقلی که دیوانه کنم ٭ گفتند و رفتند بیقراری طلب بر شیخ خسرو استیلا آورد و دران اوقات درین صفت او را تربیت میکردند و در طلب ایشان بیقرار می بود و او را بصحبت خود راه نمی دادند روزی در طلب ایشان بهر طرفی گشته بود و سرگردانی کشیده شام خبردار شد که بر بامی نشسته اند با جمعی اصحاب بیامد و پیش آن زینه که بر آید فرمودند تا زینه را بر کشیدند او تا نیم شب چنانکه گفته اند ؎ همه شب چون جرس نالیده بر در ٭ نرگس نشنیده آوازی در آئی ٭ منتظر مرحبائی و برای برائی میبود و آخر شب نومید باز گشت آخر الامر او را گفتند اگر دران طلب تا روز صبر میکردی کار تو در همان روز تمام میشد حسرتی در وی پدید آمد و آن درد طلب را باین نفس در وی زیادت کردند ؎ درد دل من بدر رود و درمان دانست ٭ دشوار من دل شده آسان دانست ٭ گفتم صنما ز وصل نومید شدم ٭ گفتا که مشو هنوز نتوان دانست ٭ و از انفاس نفیسهٔ حضرت خواجه ماست قدس الله روحه درین طریقه سالک می باید که نداند که او در چه مقام است تا حجاب راه او نشود و مرشد را لازم که از حال طالب باشد یعنی ماضی و حال و آئینده با خبر باشد تا او را تواند تربیت کردن و در همین اوقات شیخ خسرو روزی دیگر در طلب خواجه بهر طرفی دوید و سرگردانی کشید و دران اوقات خواجه در حجرهٔ خمدان مولانا عارف کلال در محلت کاوکشان با اصحاب صحبتها میداشتند در آخر روز شیخ خسرو خبر یافت که خواجه با اصحاب در مزار بر ایوان خواجه ترس چندی آنجا رفت دید که خواجه نزدیک آستانه نشسته اند و خواجه یوسف با جمعی از علما که از اصحاب خواجه اند پیشتر نشسته اند چون نظر مبارک خواجه بر شیخ خسرو افتاد فرمودند بیا تا مسئله ترا از علما که علم فتوی بدست ایشان است سوال کنیم و سوال کرده ایم و فتوی یافته و اکنون نیز سوال کنیم تا خود جواب شنوی و سوال کردند که چه فرمایند ایمهٔ دین رضوان الله

علیہم اجمعین درین صورت کہ طالب راہ حق سبحانہ بصحبت شیخی پیوست و یا بندہ معنی شد بانشد بعد ذلک بصحبت درویشی رسید کہ آن معنی از صحبت او یابندہ تر است و کشادہ باطن خود در صحبت او می بیند و ملازمت او آغاز کرد و آن شیخ اول این طالب را سوگند دادہ است کہ با این دوم همنشینی نکند درین صورت طالب چہ نوع معاملت لازم میشود و چہ نوع سلوک او را روا است و اولی است بینوا توجہ والخواجہ یوسف و علماء حاضر جواب فرمودند کہ اختیار طریق طالب راست ہر کجا کشاد باطن خود بیشتر می بیند آنجا ملازمت کند و اگر سوگند بر وزفتہ باشد آن سوگند را شکستہ و کفارت دادن اولی است و حدیث نبوی باین ناطق است کہ فلیات الذی ہو خیر ولیکفر عن یمینہ واللہ تعالی اعلم شیخ خسرو چون این جواب شنید و دید کہ راہ سر و کشادہ شد قوی منبسط شد و امیدوار گشت در طلب و ملازمت خواجہ بجد تر شد و موافق این جواب کہ خواجہ یوسف رحمۃ اللہ و علماء دیگر رحمہم اللہ فرمودند اقوال مشائخ طریقت قدس اللہ ارواحہم بسیار است و از جملہ اقوال قول صاحب مرصاد است رحمۃ اللہ کہ در بحر الحقایق فرمودہ است در تفسیر آیت قل فاتوا بکتاب من عند اللہ ہو اہدی منہما اتبعہ ان کنتم صادقین وفی قولہ فلیاتوا الآیہ اشارۃ اخری وہی انہ لو کان لطالب صادق و مرید حاذق شیخ لا یعتدی بہ ولہ شان مع اللہ عزوجل ثم استسعد بجد منہ شیخ کامل ہو اہدی الی اللہ عزوجل منہ وجب علیہ اتباعہ و التمسک بذیل ارادتہ حتی تم امرہ ولو تجد لہ فی اثناء السلوک ہذا الاستسعاد بجد منہ شیخ آخر اکمل من الاول و الثانی وہلم جرا یجب علیہ اتباعہ الی ان یظفر بالمقصود الحقیقی وہو الوصول الی الحضرۃ بلا اتصال لا انفصال نقل کردند کہ حضرت خواجہ قدس اللہ روحہ در آن وقت کہ با حتساب مشغول بودند با خدمت خواجہ یوسف و جمعی از علما و غیرہم پنجاہ شصت سوار کما بیش بسوخاری با حتساب رفتند و از ذکر علانیہ نہی کردند و گفتند علما ازین نہی میکنند حدیث امیر روح اللہ روحہ فرمودند بجواہم و بدانکہ چنانکہ ظواہر احوال و آثار نفوس را کہ از اصحاب کبار رضی اللہ عنہم در دستن مشاجرت و مخالفات منقول است قیاس بر حال خود نمی شاید کرد و تاویل دانستن و حکمت آن احوالت بعلم حق سبحانہ و بعلم الراسخین فی العلم می باید کرد و ہمہ را اللہ و فی اللہ دوست میباید داشت و نظر بصفات قلوب ایشان میباید کرد کہ اکثر دران بودہ اند نہ بصفات بشری کہ گاہ گاہ بر ظواہر ایشان رفتہ است بنا بر حکمتی تا دین بسلامت ماند ہمچنین احوال مشائخ را ہر کہ متقدایان دین و پیشوایان راہ یقین اند ہمین حکم است و از انفاس نفیسہ

حضرت خواجہ ماست قدس اللہ روحہ حق را ایراد می حق نفی میکردن و مولانا روم قدس سرہ میفرماید
مثل این معنی در حق این طایفہ اہل اللہ سہ خرفروشانہ یکی با دگری در جنگ اند ٭ لیک چون
وانگری متفق و نیک کارانند ٭ مردمی کن مرو از خدمت آن مردم شو ٭ زانکہ این مردم دیگر ہمہ مردم خوارند
بلہ ہشدار کہ در شہر دو سہ طرارند ٭ کہ بتدبیر کلاہ از سر مہ بردارند ٭ دو سہ رندند کہ ہشیار دل و سرمستند ٭
کہ فلک را بیکی عربدہ در چرخ آرند ٭ سرہا نندکہ تا سر نہی سر نہند ٭ ساقیا نندکہ انگور نمی افشارند ٭
یار آنصورت بیند کہ جان طالب اوست ٭ ہمچو چشم خوش او خیرہ کش و بیمارند ٭ صورتی اند ولی دشمن صورتہا اند ٭
در جہانند ولی از ہر دو جہان بیزار اند ٭ ہمچو شیران بدرانند و بلب میخندند ٭ دشمن ہمدگر اند و بحقیقت یار اند ٭
ہمچو خورشید ہمہ روز نظر می بخشند ٭ مثل ماہ و ستارہ ہمہ شب بیدارند ٭ گر بلعبت خاک بگیرند زر سرخ شود ٭
روز گندم دروند ارچہ بشب جو کارند ٭ بس کن و ہیچ مگو گرچہ دہان پر سخن است ٭ زانکہ این حرف دو سہ قافیہ ہم اغیار اند ٭

وقال الامام القشیری رحمہ اللہ فی قولہ عز وجل قالت الیہود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری
لیست الیہود علی شیء الاشارۃ فی ہذہ الآیۃ العکس من حکم الظاہر الاعداء تبرا بعضہم من
بعض الیوم والاولیاء من وجہ کذلک قالوا لا زالت الصوفیۃ بخیر ما تنافروا فلا یقبل بعضہم بعضا الا
لو قبل بعضہم بعضا لبقی بعضہم مع بعض ولکن الاعداء کلہم علی الباطل عند بعضہم من بعض والاولیاء
کلہم علی الحق عندنا تبری بعضہم من بعض ہذا ما ذکرنا من حکم العکس فی کتاب الطبقات ٥٢ رویم بن احمد
ویقال رویم بن محمد واحمد اصلح من اہل بغداد من جملۃ مشایخہم توفی سنۃ ثلاث وثلاثمایۃ سئل
عن ادب المسافر فقال لا یجاوز ہمہ قدمہ وحیث ما وقف قلبہ یکون منزلہ وقال رویم بن احمد
لا یزال الصوفیۃ بخیر ما تنافروا فاذا اصطلحوا ہلک وفی تاریخ الصوفیۃ قال ابو العباس بن عطاء
رویم اتم حالا من ان یخبرک تصاریف الاحوال وقال الجنید لا یستحی لم تنادی علی اللہ بین یدی العامۃ فقال الجنید
اما انادی علی العامۃ بین یدی اللہ عز وجل فقال رویم قوم افنوا اسرارہم بالحظوظ وافنوا ابصارہم
للحظوظ انی لہم الی ذکر الحق سبحانہ سبیل وعن ابی عمرو الزجاجی قال نہانی الجنید ان ادخل علی رویم
فدخلت یوما وکان قد دخل فی شیء من امور السلطان فدخل علیہ الجنید فرآنی عندہ فلما خرجنا
قال الجنید کیف رایتہ یا خراسانی قلت لا ادری قال ان الناس یتوہمون ان ہذا نقصان فی حالہ
ووقتہ وما کان رویم اعمر وقتا منہ فی ہذہ الایام ولقد کنت اصحبہ بالشونیزیۃ فی حال الارادۃ وکنت

فی خرقتین وهو الساعة اشد فقرا منه فی تلک الحالة وتلک الایام نقلکرده‌اند که بعد ازین اوقات مذکوره که
شیخ خسرو در طلب صحبت خواجه قدس الله روحه مقرر شده بودند روزی در طلب خواجه بود و دران ایام
معاش گران شده بود در شهر اشیا از السبب باد آتش روغن جوشی بگرفت و پیاده تا قصر هندوان بطلب
ایشان رفت و خانه نیافت و آنچه در دست داشت در خانه خواجه گذاشت و بطرف او آمد در آخر روز
در بازاری گذشت بر مدرسه خارجک مولانا عبد العزیز رحمه الله که از اصحاب خواجه بودند بر در حجره
شادی تحک که درویشی بود آهنگری میکرد دران بازار و باغ محضری داشت بر دروازه بود و خواجه
دران اوقات با داجنا نداشتند و بدکان و بباغ او نیز احیانا آمدندی و اتفاقا دران بازار خواجه در منزل او
بودند در بازار و شیخ امیر حسین دران منزل آتش میکرد و مولانا عبد العزیز هیزم می‌شکست و می‌آورد و خواجه
علاء الدین و شیخ زاده حسین الفقراء دران مجلس مراقبه داشتند و خواجه پوستینی پوشیده بودند با سکونه
و کرته در تن مبارک ایشان بود و شیخ خسرو درآمد و بنشست بعد از سلام گفتن و خواجه در اول حال
باو التفات ننمودند و در آخر مویی از پوستین یا از تن مبارک خود برکندند و بدست اشارت کردند تا شیخ خسرو
بگیرد چون او قصد گرفتن کرد دست خود باز کشیدند همچنین چند بار باین وجه باطن او را تصرف میکردند
و گفته اند این اول اشتغال ایشان بود بحال شیخ خسرو و تربیت باطن او و دریک کرت که خواجه دست
باز کشیدند و آن موی را نمی‌دادند خواجه علاء الدین و شیخ زاده را کیفیتی شده تخته و از هر دو افتادند
و از دهان خواجه علاء الدین کفکها بیرون آمد نقل کرده‌اند که در مبادی حضرت خواجه ما قدس الله سره
با خدمت مولانا جلال الدین خالدی روح الله روحه در مزار خواجه باد ام رحمه الله در کش صحبت خلوتی
مولانا از ایشان پرسیدند مقصود چیست فرمودند در معرفت گفتند کدام معرفت فرمودند تفصیلی گفتند در
چند صفت فرمودند یکی و دو تا سه و چهار بعد از آن خواجه میفرمودند تمامی رخت خود را کشودم و من
دو دانگ رخت خود را کشودم بر کل او غالب آمد و هنوز شعله میزد نقل کردند که در مبادی احوال
پوستینی کهنه بر تن کرده در میان بازار بودند بر سر بازار صرافان درویشی گریبان ایشان بگرفت و گفت
بهر خدای راست گوی درین فرصت اندک این کمالات از چه حاصل کردی فرمودند از ریزه چینی
نقلکرده‌اند که خواجه علی داماد را فرمودند پیش از وفات بحفر قبر که روضه ایشانست بعد از اتمام آن
بحضرت خواجه روح الله روحه حاضر آمد و در خاطر میگذرانید که بعد از ایشان اشارت بکه خواهد بود و سر براورند

دفرمودند سخن همانست که در راه حجاز تمام کرده ایم هر کرا آرزوی ما در آید فلان نظر کنند و علاء الدین با
ایشان داشته اند بعد ازین نفس بروز دیگر بجوار رحمت حق سبحانه نقل کردند و در اوقات ملازمت با ما و
و شما نگاه دروزی ملاطفه بسیار کردند و فرمودند شما را این مقدار ملازمت حاجت نیست و در مبادی
که بسخن مشغول گردانیده بودند او را در راهی پیش ایشان میرفت در نظر میکردند و در راه را دمی گفتند و تمام فرمودند
حاضران مجلس او هر فردی نسبت حال خود سخن خواهد شنید و در آخر حیات حضرت خواجه قدس سره میفرمودند
اند نسبت معنی باطنی که گفته ایم و اشارت کرده هر آئینه ظهور خواهد کرد اما خرسنگی بر راه است تا او برخیزد
نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس الله روحه در مبادی احوال که در صحبت ایشان مولانا عبد العزیز
و شیخ نیکپی شاه و شیخ محمد دستاهنین و غیر ایشان رحمهم الله باده دوازده کس می نشستند خواجه ما قدس سره
می برخاستند و جامها از تن مبارک بیرون میکردند و فوطه بر میان می بستند و میفرمودند من ظاهر و
باطن آنچه دارم فدای شما کردم ایشانرا وقتی خوش میگفتند شما با کمال حال چنین می کنید و چنین میگوئید
ما با این اولی تریم هر یک با این صفت در فدای ظاهری و باطنی می در آمدند و اثر این تا ده دوازده روز بر مستمعی
این حال در آن دوازده کس باقی میبود نقل کردند که حضرت خواجه بزرگ قدس سره در کرت اول
که از سفر حجاز باز گشتند مدتی در مرو بودند دوستانرا اجازت کردند که بدریافت ایشان بروید در مرو ایشانرا
اجتماعی شد اصحاب خواجه و اهل خراسان این نوع صحبتها ندیده بودند روزی نشسته بودند فرمودند
هر کس باید سرآوازی گردیده خواجه اول آغاز کردند و گرم گفتند و همچنین ده پانزده بیست کس دیگر گرم گفتند
نوبت بخواجه علاء الدین و خواجه محمود شاه رحمهما الله رسید ایستادند خواجه محمود شاه را عرق قوی روان
شد برخاستند و درخواست کردند که اگر اجازت باشد فاتحه را بخوانم اجازت کردند و فاتحه را خواندند
خواجه علاء الدین ترنم کاره بیتی بر هشت خواندند آخر الامر نوبت بشیخ رشید رسید این بیت خواندند که ؎ هر کسی از
سوی کویت ره کجا داند که هست ٭ راه تو خم در خم و صد اژدها در هر خمی ؛ مولانا عبد العزیز میگفتند
طالب صحبت خواجه و اصحاب ایشان باید که سه ادب نگاه دارد یکی آنکه هر چند عملی مقبول نزد ایشان ازو
در وجود آید باید که سر نیستی پیش آرد و هزار بار نیست تر شود و از خود زیادتی کوشش در راه مطالب نماید و
دیگر هر چند عملی ازو در وجود آید که محل رد ایشان شود باید که نومید نگردد و دل را در قبضه تصرف خود نیک
نگاه دارد هیچ طرف دیگر نرود و دیگر هر امری که کردنی بود و گرم باید که بران اقدام کند تا در یابد مقصود

شود والا بی بهره ماند نقل کردند که حضرت خواجه قدس سره بعد از بیست روز که ابیش بدکان شیخ رشید رسیدند
اصحاب دکاکین که بران حوالی بودند حاضر بودند فرمودند برپای شود بر هیئت خشوع و تضرع سوال کن
که چند روز نیافتم کجا بودیت شیخ رشید بآن عمل سخن کردند فرمودند از جانب مولانا عارف رحمه الله قاصدی
بیامد و گفت اگر نشسته اید برخیزید و اگر برپای آید زود در راه درآئید آنگاه بطریق ملاطفت قصه گزاری
فرمودند و گفتند رفتند چون بآنجا رسیدیم ایشان را رنجور یافتیم همچنین قصهامی گفتند و در اثنا آن فرمودند
درین روزها که آنجا بودیم در حضور مولانا عارف رحمه الله ایشان فرمودند مر حاضران را مرا با ایشان نسبت
یا ما هر دو در خانه دیگر درآئیم یا شما درآئید حاضران گفتند شما را رنجوری و بکسری هست ما در خانه دیگر درآئیم
آنگاه مولانا عارف دران خلوت با من گفتند میان شما و من معلوم است که اتحاد کلی بوده است و هست
اگرچه عشق بازیها درین میان گذشته باشد اکنون وقت بآخر آمده است در اصحاب خود و در اصحاب
شما نظر کردم قابلیت این راه و صفت نیستی در فلان بیشتر از دیگران می بینم هر نظری که درین راه یافته
بودم و هر معنی که بکسب حاصل کرده بودم همه را نثار وقت او کردم و باو سپردم و اصحاب خود را بمتابعت
او امر کنم شما نیز در باب او هر آئینه درین معنی تقصیر نخواهید کرد که او از اصحاب شماست بعد ازان فرمودند
دو روز تا سه روز دیگر بیش نمانده است بدست خود دیگهای آب را بشوئید و بدو زانو نشینید و خود
آتش کنید و آب گرم کنید و استعداد من بسازید و بعد از من روز سوم باز گردید حضرت خواجه فرمودند
که بعد تمام بآن وصیت ما عمل کردیم اکنون از آنطرف رسیده ام و بکرات و مرات دایما می فرمودند سخن ما
همانست که مولانا عارف رحمه الله فرموده اند تمام کرده نقل کردند که حضرت خواجه بزرگ قدس الله روحه
در سبادی علاء الحق والدین را رحمه الله در پیش خود بسیار می نشاندند و نزدیک بخود میگردانیدند در
مجالس ایشان از ین معنی سوال کردند فرمودند او را نزد خود می نشانم تا گرگ او را نخورد و گرگ نفس او
در کمین او ست هر لحظه از حال او تفحص مینمایم میخواهم تا مطهر می شود و هم نقل کردند که حضرت خواجه
بزرگ قدس الله تعالی روحه در سبادی بعد لوت رفته بودند و بمنزل شیخ شادی رحمه الله نزول
فرموده شیخ شادی در خدمت ایشان نشسته بود و دران مجلس در کسب حضور و مراقبه سر بر آوردند
و فرمودند شادی با ما حریفی میکنی این محل آنست که برخیزی بخدمت مشغول باشی اما دران خدمت
خود را ناپیدا کنی و بی وجودی در صفت خدمت کسب کنی حضرت خواجه بزرگ قدس سره را از مرض

آخر بعضی از اصحاب را این وصیت فرمودند و این حدیث خواندند و این بیت حدیث آنکه لایؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به و بیت ﴿ تا نسوزد بر نیاید بوی عود ٭ پخته داند کین سخن با خام نیست ٭ و گفتند مضمون همین است و تمام است نقلکردند که مولانا عارف را رحمه الله خویشی بودند مولانا درویش آدر نگی و ایشان از توابع امیر خورد رحمه الله بودند و بکرجهر مشغول میبودند مولانا عارف نزد ایشان رفته و نهی منکر بجای آوردند شنودند گفتند اگر نمی شنوید گاو کاری شما تلف خواهد شد نشنودند و گاو کاری شام آن روز تلف شد مولانا درویش امتناع نکردند و باستانهٔ عزیزان بو اکینه رفتند و باز آمدند همچنین گاو کاری دیگر تلف شد بعد از دیدن آن علامات بسیار انقیاد سخن مولانا عارف کردند مولانا عارف فرمودند این بیت را یادگیرید بیت کار نادان کوته اندیش است ٭ یاد کردن کسی که در پیش است ٭ مولانا عارف رحمه الله میفرمودند معاملت کسی را رواست که آن کار که مقصود آرنده است همت او کفایت تواند شد مولانا امیر اشرف رحمه الله از ایشان نقل کردند با امیر افتخار الدین رحمه الله وقتی که نزد ایشان معاملت بردند و نکردند و این سخن را نقل کردند حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره در مبادی طلب بولایت نسف بقشلاق خواجه مبارک رحمه الله بخدمت مولانا بهاء الدین قشلاقی رحمه الله رسیدند مولانا بهاء الدین فرمودند این چنین مرغی که بوی یار تو عارف دیگ گرانی است خواجه فرمودند صحبت ایشان باین زودی میسر شود و شوق دریافت آن مولانا عارف رحمه الله بر ایشان غالب شد و مولانا عارف در دیگ گران بودند در آن زمان و در آن زمین پنبه می شکستند با مولانا امیر اشرف و با برادر ایشان مولانا امیر حسن رحمه الله و با خال خود خواجه احمد شکر رحمه الله که از اصحاب امیر خرد و ابکنوی قدس سره بود و مولانا عارف را پدر سبهی مولانا بهاء الدین رحمه الله خواجه را گفتند اگر ترا خاطر بعارف است او را آواز ده هم آن آئینه خواهد آمدن بیرون آمدند و بربامی برآمدند و سه کرت عارف آواز دادند مولانا عارف در آن نه روز از کار زمین پنبه بیرون آمدند با مهمان گفتند شما بطرف منزل روید که مرا مولانا بهاء الدین طلبیده اند و روان شدند و در همان زمان در آن نیم روز پیش از آنکه دیگ از آتشدان فرو گیرند بعد از آنکه آتش رسیده بود در آن صحبت که در قشلاق بود رسیدند و اول ملاقاتی که از حضرت خواجه را با مولانا عارف رحمهما الله بود در آن صحبت بود نقلکردند که خدمت مولانا عارف در دیگ گران بودند و صحبتی بود و اصحاب ایشان و بعضی از اصحاب حضرت خواجه بزرگ

خواجه بهاالدین دران صحبت بودند در خاطر اصحاب خواجه ما رحمه الله گذشت که خوش بودی اگر حضرت
خواجه ما نیز درین مجلس بودندی تا بلقای ایشان مشرف شدیمی مولانا عارف رحمه الله سر برآوردند
و گفتند بهاء الدین را طلبیم تا حاضر شود و خواجه در انحالت در بخارا بودند اصحاب خواجه خوشخاطر شدند
و دران صحبت چند ماهی در تنور بود چون پخته شد پیش ازانکه سر تنور بگشایند و ماهیانرا بیرون ارند
حضرت خواجه قدس سره ازانجاکه بودند حاضر شدند با جامهای بی تکلف و شاخی از درخت سنجدی بر کتف
در آمدند و ایستادند و سلام گفتند مولانا عارف رحمه الله جواب سلام گفتند و فرمودند خوش آمدی
بهاء الدین مسلمانی یا کافر فرمودند کافر مصرعه کافر خویشیم و مسلمان عشق ؛ و من یکفر بالطاغوت و یؤمن
بالله الآیه و جاء فی التفسیر طاغوت کل ما یلفه و این سخن راکه فرمودند تاویل دیگر نیز هست شعر
اذا اهل العبارة سائلونا ؛ اجبناهم باعلام الاشارة ـ کبر بیست درین تنم که پنهانی نیست ؛ بر داشتن
سرش باسانی نیست ؛ ایمانش هزار بار تلقین کردم ؛ وین کافر را سر مسلمانی نیست فرمودند مولانا عارف
رحمه الله هر که در بند تدبیر خود است در دوزخ نقد است و هر که در مطالعه تقدیر اوست سبحانه در بهشت
نقد است و فرمودند در وقت خوردن هر عضوی بکاری مشغول است دل بچه مشغول است گفتند بذکر حق سبحانه
فرمودند ذکر گفتن الله و لا اله الا الله نیست ذکر از سبب به مسبب رفتن است و نعمت را از مسبب دیدن
یکی از اصحاب خواجه بزرگ را قدس الله سره لرزه بودی نالید خواجه در آمدند فرمودند نامردی نالی گفت
صبر کردم آخر الامر بی طاقت شدم فرمودند اگر خلاصی خواهی صد ساعت خود را نگاه دار و چیزی مگو
بعد از سه روز خفت پیدا شد و در روز چهارم صحت دمجلس ملک هراة رحمه الله از حضرت خواجه ما قدس
الله روحه کرامت اولی که بحج رفته بودند ملک پرسید و اکابر و اعیان حاضر بودند کدام ولایت است که از نبوت
افضل است خواجه فرمودند ولایت همان نبی ملک سوال کردند چون حضرت شما را ذکر جهر و خلوت و سماع
نیست طریقه شما چیست فرمودند سخن خانواده خواجه عبد الخالق عجدوانی است قدس الله روحه که
خلوت در انجمن و ما متابع ایشانیم فرمود خلوت در انجمن چه باشد فرمودند بظاهر با خلق بودن و بباطن
با حق بودن ملک تعجب کرد و گفت این معنی میسر شود حضرت خواجه قدس الله روحه فرمودند حق
تبارک و تعالی در کلام مجید میفرماید رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و می فرمودند
اغیاب الزیادة مع حضور القلب خیر من دوامها مع نفور القلب سخن شیخ ابو سعید قدس سره

و در حدیث یا ابا هریرة زر غبا تزدد حبا فرموده‌اند اگرچه ابو هریره رضی الله عنه از پس ستون در گذشت
و باز آمد و اظهار کمال شوق و محبت کرد و گفت یا رسول الله بیش ازین طاقت ندارم اما اگر بالمرة متابعت امر
کردمی بهتر بودی و چون در کرت ثانیه بعد از مراجعت از بیت الله زاده الله سبحانه شرفا بمدینه اسلام
رسیدند مجمع عظیم بود از علما و فقرا و غیرهم و شیخ نظام الدین عبد الرحمن رحمه الله حاضر بودند و در یک صفه
شیخ نور الدین در مقابل خواجه بودند و اصحاب خواجه بر پهلوی ایشان نشسته و حضار هر که ایشان
سکوت ظاهر بودند اصحاب خواجه دران حالت از ایشان صورت غیبی مطالعه مینمودند بعد ازان
خواجه سر مبارک بر آوردند و روی با اصحاب خود کردند که بر پهلوی ایشان بودند و بطریق خفیه گفتند
که مرا درین زمان غیبتی واقع شد حضرت خواجه محمد بابا قدس الله روحه حاضر شدند و مرا گفتند
فرزند درین مجمع از تو سوال بزرگ خواهند کرد در طریقت واقف باش و بی دهشت جواب گوئی
پس ازان بزبانی درویشی سوال کرد در احادیث یا در سخنان مشائخ قدس الله ارواحهم
منقول است ما رایت شیأ الا و رایت شیأ الا و رایت الله فیه ما رایت شیأ الا و رایت الله معه ما رایت
شیأ الا و رایت الله بعده ما رایت شیأ الا و رایت الله قبله توفیق میان این چند سخن بر چند وجه است خواجه
جواب را بشیخ نور الدین حواله میکردند و شیخ نور الدین باز بخواجه حواله میکردند همچنین چند کرت واقع شد و
هیچکس را مجال دخل درین سخن نبود تا یک دران مجمع و بران صفه بسی از علما و مناظر از حنفیه و شافعیه
حاضر بودند و طریقه ایشان معلوم بود در سرعت خوض در کلام و بسی از فقرا و اهل معرفت نیز حاضر بودند
آخر الامر خواجه سر بر آوردند و فرمودند اختلاف اخبار بنابر اختلاف احوال است ذوق آن سخن ایشان
در اهل مجمع تصرف کرد همه بیک کلمه تحسین میکردند و از هیچکس جوابی و سوالی درین معنی موجود نشد
و میفرمودند لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل یک معنی آنست که مرا حالی
میباشد که دران حال ملک مقرب و نبی مرسل ملاحظه نمی‌بود و این حال مبتدی را نیز در بعضے
اوقات میبود و دیگر آنکه ترا حالی میباشد که آن حال اعلی و اشرفست از حال ملک مقرب
و نبی مرسل عبارت از وجود حضرت اوست و آن حال عبارت از ولایت نبوت حضرت رسول ما
صلی الله علیه و سلم چنانکه بعضی از مشائخ گفته‌اند الولایة افضل من النبوة و دیگر اشارت
باین معنی می‌شاید که هرگاه حق تعالی بر بنده بصفت جمال تجلی فرماید وجود آن بنده چنان

بہ ترک شود که در عالم نگنجی لا یسعنی ارضی و سمائی و وسعنی قلب عبدی المؤمن اللین الورع و میفرمودند
بعد از سوال دانشمندی که لطف و قہر ہر دو صفت خداوند حق است و در حد کمالست تفرقہ از کجاست که
ہر که مظہر صفت لطف میشود محل اثبات است و ہر که مظہر صفت قہر میشود محل نفی است فرمودند مظہر
قہر او دو معنیست یکی آنکه قہر از وظاہر شود و این محل اثبات است و دیگر آنکه قہر بروی ظاہر گردد و این
محل نفی است و میفرمودند بلا بہ نسبت ظاہر ست و بلوی بہ نسبت باطن و میفرمودند در اللہم اغفر لی
و لوالدی درویشان تمام گذشته اند از خود و ہیچ بہره نی طلبند پاکی وجود خود را برای پاکی دیگران
میطلبند و میفرمودند آنچه از مشائخ منقول ست الصوفی غیر مخلوق تاویل او آنست که صوفی را
در زمانی صفتی و حالی میباشد که او نمیباشد این سخن بہ نسبت آن زمانست والا صوفی مخلوق ست
و میفرمودند الفقیر لا یحتاج الی اللہ از سخنان ایشانست و مراد ازین سخن نفی احتیاج نیست
ترک سوال ست حسبی من سوالی علمہ بحالی اشارت باین مقام است و میفرمودند اذا تم الفقر فهو اللہ
عزوجل اشارت بغنا و منتہی بندہ و محو صفات اوست ؎ چون تو بنودی چه بود جملہ خدا و بدش
چون تو نماندی چه ماند جملہ خدا ای گدا نقل کرد درویشی که در کرت اولی که حضرت خواجہ ما از سفر
مبارک مراجعت فرمودند بما خان آمدند مولانا محمد ہروی نام دانشمندی در عقب ایشان از
بغداد آمد خواجہ قدس اللہ روحہ فرمودند موقوف بزبان التفاتست اتفاقا روزی جمعی از درویشان
حاضر بودند خواجہ فرمودند آن ساعتی و زمانی که ہمہ طالبان و عاشقان و سوختگان این راه نگران
آنند رسیده ست مولانا محمد را نزدیک خود خواندند و فرمودند واقف باش تا بہره برگیری انگشت مسبحہ
خود را بر زانوی مولانا محمد رسانند حال او دیگر شد و بیہوش گشت خواجہ او را بحال خود باز آوردند
و فرمودند باخبر باش که زمان میگذرد و باز با و التفات کردند حالش متغیر شد باز او را بخود آوردند
و کرت سوم فرمودند که واقف باش که فرصت بغایت اندک مانده است مولانا محمد متوجہ حضرت
خواجہ شد و ایشان با و التفات میفرمودند چون آن ساعت گذشت خواجہ گفتند ای مسلمان در نیچال
چه جای یاد کردن باغ زاغانست چون خواجہ این گفتند مولانا محمد در گریہ شد و جامہ برخود پاره
کرد و اضطراب عظیم نمود مولانا محمد ہروی چون ازان حالت و اضطراب ساکن شد اصحاب ازو
پرسیدند که در آن زمان شگرف سبب گفتن حضرت خواجہ این سخن را چه بود و آن اضطراب شما

در عقب آن سخن خواجه از چه بود مولانا محمد گفت قصه باغ زاغان آن بود که روزی با دوستی در باغ زاغان همراه بودم آن دوست مرا گفت که وقتی که بصحبت دوستی از دوستان حق تعالی برسی دعا از برکه آن عزیز وقت خوشی باشد در آنوقت مرا فراموش نکنی و حضرت خواجه مرا این میفرمودند و احوال گذشته را بر من میگذرانیدند بتفصیل و در آخر مشاهده حال شگرفی میکردم درین حال بزرگ چون قصه باغ زاغان بر خاطر من گذشت حضرت خواجه فرمودند ای مسلمان چه جای باغ زاغان است گریه و اضطراب من از ان بود که چه خواجه بران خاطر واقف شد و من سالها بود که در عالم میگشتم هرگز باین کمال کسی ندیده بودم و گمان من این بود که درین روزگار اینچنین صاحب دولتی نیست نقل کردند درویشی در ان فرصت که حضرت خواجه ما قدس الله روحه در خراسان بودند در خدمت ایشان بودم و از طوس بطرف مشهد متوجه شده بودند در راه سواری پیش آمد و از مرکب پیاده شد و خدمت کرد و چند دیناری بحضرت خواجه آورد خواجه او را فرمودند که ازین عدلی بوی باز می آید صورت حال را با ما بگوی آن سوار گفت سه ماه شد که هفت شتر غائب کرده ام خواجه فرمودند عدلی را بگیر وقتی که شتران تو رسند بگیرم زود خواهی یافت چهار ایستاده اند و سه خفته آن سوار بعد از ان آمد و گفت اینچنان که فرمودند شتران را یافتم و معاملت آورد و تضرع بسیار کرد و از محبان حضرت خواجه شد نقل کردند که یکباری حضرت خواجه قدس الله روحه بعذیوت رفته بودند شیخ شادی بحضرت خواجه رسید قوی با بسط و سرور خواجه فرمودند شادی خوش حالی داری خدمت کرد و گفت از برکات دریافت قدوم شریف حضرت خواجه فرمودند این بسط تو از عالم دیگر است از ما نیست این گفتند و شیخ شادی را بکاری فرستادند چون او از پیش خواجه بیرون آمد خواجه فرمودند این بسط او از حق است سبحانه در راه چند تنگه زر یافته است او بدان التفات نکرده است بعد از ان شیخ شادی آمد از وی پرسیدند که چه عمل از تو در وجود آمده است شیخ شادی گفت بخدمت شما می آمدم در راه چند تنگه زر دیدم در خاطر من آمد که اینها را از نظر خلق پوشیده گردانم باز استغفار کردم و گفتم مرا با این چه کار است مصلحت آنست که بهیچ وجه باین التفات نکنم چون سه قدم گذشتم این صفت بسط در من پیدا شد خواجه فرمودند هر که خود را به غیر حق گزیند هر آئینه گنجینه سعادت او این بود نقل کردند درویشی که من در موضعی ساکن بودم که نزدیک بود بقصر عارفان و بحرفه تعلیم مشغول میبودم و دران موضع

عزیزی رمه گوسفند داشت اتفاقاً حضرت خواجه ما قدس الله روحه مرا گوسفندی دادند که در رمه آن عزیز
گذارد و بعد از چندی حضرت خواجه مرا فرمودند که آن گوسفند ما را قصابی کن و من تقصیر کردم روز دیگر
مرا و آن عزیز را طلب کردند و او را گفتند که احوال شب را بگوی آن عزیز گفت که شب در میان چهار صد
گوسفند من دزد درآمده است و آن یک گوسفند حضرت خواجه را برده ناقل گفت من متحیر شدم چه
پیش ازین این قصه را شنیده بودم قصد آن کردم که قیمت آن گوسفند را بحضرت خواجه بیارم
و گفتم غرامت این برست گناه من کرده ام حضرت خواجه فرمودند این وجه را من قبول نمیکنم بسبب
آنکه دوش بحضرت حق تعالی عرضه داشته ام که آن گوسفند من فدای راه بود و عوض آن گوسفند
ده خواسته ام و من منتظر آن نفس حضرت خواجه می بودم در همان روز وقت نماز دیگر درویشان خواجه
از طرف نسف آمده بودند ده گوسفند آوردند تعین و محبت بحضرت ایشان زیادت شد و مطالعه
آن حالت سبب محبت آن عزیز شد بحضرت نقل کرد درویشی که یکی از نزدیکان حضرت خواجه ما قدس
الله روحه مبلغ بیست و پنج دینار عدلی غایب شده بود بحضرت خواجه گفتند ایشان فرمودند این عدلی
را کنیزک این خانه گرفته است کنیزک را فرمودند که عدلی را بده گفت در فلان موضع در زیر خاک کرده ام
خواجه فرمودند آنچه در زیر خاک هست سه دینار است حاضران ازان سخن خواجه تعجب کردند آن تفحص
کرده شد در زیر خاک سه دینار بیش نبود نقلکردند که در آن وقت که حضرت خواجه ما قدس الله
روحه بکرمینه رسیدند شامی بود و اشراف آن بقعه در خدمت ایشان حاضر بودند چون از طعام خوردن
فارغ شدند حضرت خواجه فرمودند که بر در این خانه کیست نظر کنید چون بیرون آمدند یوسف نام
کسی بر در ایستاده بود و طبق امرودی در دست او بود پرسیدند گفت آمده ام تا بحضرت خواجه
مشرف گردم اجازت کردند درآمد و بر خواجه سلام کرد و آن طبق را در پیش حضرت ایشان
گذاشت خواجه از وجه حل آن امرود پرسیدند و مبالغت کردند یوسف گفت از فلان کس خریده ام
خواجه فرمودند که امرودها را در فوطه خالی میباید کرد چنان کردند خواجه خود تفحص کردند بدست خود
آن امرودها را و از میان آن امرودها یکی امرود را بان یوسف دادند و فرمودند که باقی را بر حاضران
قسمت می باید کرد و باید که کسی ازین امرود نخورد پس روی بآن یوسف کردند و گفتند چه سر است
درین که بر خاطر ما گذشت تا درین امرود بحث بسیار کردیم و باز گفتیم که ازین امرود کسی نخورد [illegible]

بگوی یوسف گفت صورت حال این بود که گفته‌اند در کرمینه چنین و چنین صاحب کمالی آمده است
من خواستم که خدمت شما را بیازمایم یکی امرود در انبان کردم و در طبق نهادم تا آنرا بمن دهید و
باقی آن امرودها را بیاران گذاشتم خواجه فرمودند نیک تفحص کن آن امرود آن نیست که با تو دادم گفت
بلی همانست خواجه آن درویش یوسف را نصیحت کردند و گفتند که بندگان حق تعالی را نمی‌شاید
آزمودن اگر من این امرود را بتو میدادم زیان زده میشدی و از ما دور می افتادی کسی که درویشی
از درویشان دین محمد باشد صلی الله علیه وسلم او را آزمودن چه حاجت آن یوسف توبه و انابت
کرد و حاضران از محبان شدند نقل کرد دانشمندی که از جمله محبان حضرت خواجه بود قدس سره
که در آن فرصت که آن لشکر ماهیت بطرف دشت قبچاق بخارا آمد و آن چندان خلق در حصار در آمدند
و کار به تنگ در آمده بود و بسیاری مردم هلاک شدند و خرابی حال چهارپایان بی اندازه بود درویشی بود
از جمله دوستداران حضرت خواجه قدس روحه فراخ شاخی داشت که از لاغری و بی قوتی بر جای مانده بود
روزی حضرت خواجه قدس سره آن درویش را فرمودند که این فراخ شاخ خود را تربیت می باید کرد
آن درویش گفت تا کی تربیت کنم میدانم که این بلا کی دفع خواهد شد خواجه فرمودند در هر روز دیگر
این فراخ شاخ را تربیت کن آن دانشمند گفت من حساب میکردم از برکت نفس مبارک ایشان
روز دهم آن بلا از اهل بخارا دفع شد و مسلمانان از چنان درماندگی خلاص یافتند نقل کرد همان
دانشمندی که روزی بحضرت خواجه متوجه شدم و چون بصحبت شریف ایشان رسیدم و لحظه گذشت
چنان دانستم که آن نسبتی و صفتی که از برکه نظر حضرت خواجه بمن رسیده بود هیچ نماند در خاطر من آمد که مگر
حضرت خواجه آن معنی را از من باز گرفتند درین حال خواجه متوجه بدرویشی شدند و فرمودند ما هیچ
داریم از آن شماست اما صید کلب غیر معلم حرامست نمی شاید خوردن نقل کرد همین دانشمند که یکبار
حضرت خواجه ما قدس الله روحه از من رنجیده بودند و مقدار دو هفته بحضرت خواجه نمیتوانستم رفتن
درین مدت در قبض و اندوه بودم و زمین فراخ بر من تنگ شده بود و آخر عنایتی رسید از حق تعالی
انابت و باز گشت کردم و ارواح بسیاری از مشایخ را شفیع آوردم چون بامداد شد مرا داعیه
آن پیدا شد که بحضرت خواجه رفتم چون سلام گفتم حضرت خواجه التفاتی بغایت خوش کردند و پیش از
درویشان مرا مخاطب ساختند و گفتند ما از تو رنجیده بودیم و ترا از خاطر بیرون کرده اما چون ایشان

ارواح طیبهٔ بزرگان دین را و بروح آن مبتدع را شفیع آوردی تیر انجشیدیم و قبول کردیم بعده آن
دانشمند گفت که چون طریقهٔ حضرت خواجه در متابعت سنت بر کمال بود مرا آگاه کردند که فلان مبتدع بوده
است و ذریهٔ او را از شفقت و تربیت فرو نگذاشتند نقل کردند جمعی از بابا صاحب سمرقند رحمه الله که
از جمله ذاکران بود و ملغاندان عزیزان قدس الله روحه که گفت چون کرامات و آثار ولایت
حضرت خواجه بهاؤ الدین قدس الله روحه مشهور شده بود مرا داعیهٔ آن پیدا شد که از سمرقند
بدریافت صحبت شریف ایشان به بخارا روم و دایما از آن زمان که متوجه خدمت ایشان شدم
در خاطر من این بود که میباید که اول بخدمت ایشان مشرف گردم چون به بخارا رسیدم در
کاروان سرای نزول کردم پیش از آنکه مرا بهیچ کسی ملاقات شود در حال بعزیمت دریافت
خدمت خواجه بیرون آمدم دیدم که جمعی مردم در پیش میروند در خاطر من گذشت که این طایفه میباید
که از درویشان باشند و در من صفتی و حالتی پیدا شد که به تعجیل در عقب ایشان روان شدم
و در حال در خاطر من گذشت که چون بخدمت خواجه رسم میباید که اول مرا شیر دهند و کسی
با من شریک نباشد بهمین صفت پاره راه رفتم آن جمع ایستادند چون نزدیک ایشان رسیدم از میان
جمع عزیزی مرا استقبال کرد آثار ولایت در جبین او لایح بود مرا در کنار گرفت و دو کرت فرمود
خوش آمدی بابا صاحب سمرقندی و حال آن بود که پیش از این هرگز مرا بحضرت آن عزیز ملاقات
نشده بود من متحیر شدم که ایشان چون نام مرا دانستند درین حال در باطن من گذشت
که ایشان حضرت خواجه بهاء الحق و الدین اند روان شدند و از من از احوال اکابر و علماء سمرقند
پرسیدند بعده در منزلی در آمدند و چون جمع نشستند و حضرت از آن منزل بیرون آمدند و اصحاب
چنانکه سنت ایشان بود حاضر غایب نشسته بودند لحظه گذشت خواجه آمدند و گرده و سر شیر پیش
من نهادند و نزدیک من نشستند و فرمودند بخور که نصیبهٔ تست کسی را با تو شرکت نیست و آهسته
با من گفتند که خاطر عزیزان را باین مقدار چیزی نباید رنجانید حال بر من دیگر شد و مشاهدهٔ آن
حالت سبب محبت من شد بخدمت ایشان نقل کرد شیخ امیر حسین رحمه الله که بامداد عید قربان بود
و حضرت خواجه ما قدس الله روحه در شهر بخارا در منزل محمد خفاف بودند و از معارف سخنی می گفتند
در خاطر من در آمد که میباید که مرا اجازت فرمایند تا والدهٔ ایشان را مبارکباد عید گویم و دیگر مرا الحاح نهند

در خلوتی و دیگر سه درم را بادام و سه درم را پسته و سه درم را خزانه شو بعده خواجه بمصلی عید رفتند
چون مراجعت فرمودند مرا گفتند که نزدیک والدهٔ من بمبارکباد عید برو چون نزدیک خانهٔ محمد خفاف
رسیدند او را فرمودند که خانه را خلوت ساز و مرا اشارت کردند که دران خانه درآی پس حضرت خواجه طعام
آوردند آن مقدار که از من زیادت ماند بعد ازان مردی بیامد و پارهٔ رشته بخدمت خواجه آورد خواجه
پرسیدند این رشته را بچند درم خریدهٔ آن مرد گفت بسه درم دیگری بیامد و در طبقی پاره خزانه شو آورد
خواجه ازان کس پرسیدند که بچند درم خریدهٔ گفت بسه درم ساعتی بود یک کس دیگر سه درم بخدمت
خواجه معاملت آورد بسوی من اشارت کردند و گفتند تو این روز از ما سه چیز طلبیده بودی اجازت
مبارکباد و طعام ملون و این سه چیز فرمودند از درویشان این چنین خواستها نیک نیست با این واسطه
ما ازان عالم باین عالم آمدیم و از جهت کفایت کار تو در گوشهٔ خاطر مشغول کردیم نقل کرد درویشی که حضرت
خواجه قدس الله روحه در بعضی از نواحی بخارا بودند و اتفاقاً فصل زمستان بود و در نزدیکی آن موضع
خلق نبودند و گرسنگی بدرویشان غلبه کرده بود حضرت خواجه یکی ازان حاضران را فرمودند که بفلان دیهه برو
و دران دیهه باغی است باین نشانی دران باغ حوضی است دران حوض اندکی آب است و دران آب
ماهی بزرگ است بیار تا اصحاب را طعام شود آن درویش مسافتی راه قطع کرد و بان دیهه رسید و بآن علامت
که فرموده بودند آن باغ را طلبید چون درآمد بهمان کیفیت دران حوض اندکی آب بود و دران آب ماهی بزرگ
آن ماهی را بحضرت خواجه حاضر کرد اصحاب را حالی عجب پیدا شد نقل کردند که حضرت خواجه قدس الله روحه
در قصر عارفان بودند و در منزل باغ خانقاه آتشدان میساختند دران اثنا بداس احتیاج شد
داسی بود آهنین هرچند آن داس را طلبیدند در منزل خود نیافتند و از هر که پرسیدند کسی هم نشان نداد
خواجه فرمودند من این داس را پیدا سازم مکتوبی فرستادند بغدلوت نزدیک درویشی و اشارت
کردند که در خانهٔ قطب الدین غدلوتی درآی و از در گنجینهٔ او همین که می درآیی داس آهن ما را در خرقه
بپیچیده است بر زیر سقف نهاده است آن داس را زود بحامل مکتوب فرستی که قوی در کار است روایت
کرد آن درویش که در گنجینه خانهٔ قطب الدین درآمدم در همان موضع که خواجه اشارت فرموده بودند
در سقف گنجینهٔ او آن داس را یافتم و بحضرت خواجه فرستادم اصحاب که در زمان مکتوب نوشتن حضرت
خواجه حاضر بودند چون قصهٔ یافتن داس را با آن کیفیت معلوم کردند در شگفت شدند نقل کردند که فصل

تیرباه بود حضرت خواجه ما قدس الله روحه در غدیوت بودند درویشی در حضرت ایشان پارهٔ انار آورده بود
و درویشان محمد زاهد دران جمع بود حضرت خواجه انار را قسمت کردند و فرمودند بخوریت محمد زاهد گفت خاطر من
مشغول است بجهت آنکه غلام من گریخته است خواجه فرمودند بطرفی رفتن نمی تواند دور و زود و شب نزدیک
با باشد روز سوم بطرف ریوره تون بمنزل خود رود و خبر غلام بتو رسد یا غلام محمد زاهد آنچه فرمودند بجای آورد
روز سوم چون بمنزل خود رفت پس از آنکه بشارت حضرت خواجه را باهل خود گوید غلام از در خانه در آمد
محمد زاهد و کسان تعجب کردند از غلام کیفیت حال پرسیدند گفت چون ازینجا بیرون آمدم قصد آن کردم
که بطرف کنف روم چون پارهٔ راه رفتم بر پای من بندی پیدا شد که نمیتوانستم رفتن و آواز درای می آمد
چنانکه مرا وهم میشد که این آواز بخارا میرسد و چون بطرف ریورون باز میگشتم آن بند از پای من گشاده
میشد و آن آواز نمی آمد سه روز حال من چنین بود پس از ان دانستم که این کیفیت از جای دیگر است برگشتم
و بخدمت شما آمدم عفو طلبید و عذر بسیار خواست و هرکه این قصه را شنود اورا بحضرت خواجه قدس الله روحه
محبت بسیار شد نقل کردند از شیخ شادی رحمه الله که گفت بر من قصوری گذشته بود از عدتو
بقصد عذرخوان بحضرت خواجه قدس الله روحه رفتم و عذر تقصیر خواستم خواجه فرمودند معاملت
می باید گفتم فراخ شاخی معاملت آرم این در وجه معاملت قبول نیست چهل و هشت دینار عدلی داری
که در عدلوت در سوراخ خانه دیوار پنهان کردهٔ و دود آن موضع را سیاه کرده است و مدتی بر آن گذشته است
از جهت معاملت آن مبلغ می باید آوردن شیخ شادی گفت مرا حال دیگر شد بواسطه آنکه هیچ کس را
بران اطلاع نبود بعده بتعجیل بعدلوت رفتم و آن مبلغ چهل و هشت دینار را بحضرت خواجه آوردم
آن عدلیها را گشاده طلب کردند یک دیناری از آن عدلیها را بعد از تفحص بمن دادند و فرمودند یک دینار حرام است
از کجا بتو رسیده است و اشارت کردند که باین مبلغ چهل و هفت دینار فراخ شاخی بگیر و زراعت کن
و بخدمت بندگان حق تعالی صرف کن شیخ شادی گفت بسبب مشاهدهٔ این حال یقین من بحضرت خواجه
زیادت گشت ناقل گفت از شیخ شادی رحمه الله از حال آن یک دینار پرسیدم گفت پیش از ان که
بسعادت نظر قبول حضرت خواجه قدس الله روحه مشرف گردم مدتی مقامری کرده بودم آن یک دینار
در غلیان آن عدلیها از ان جهت بود نقل کردند از درویش نیک روز رحمه الله که گفت پیش از آنکه
مشرف صحبت حضرت خواجه ما قدس الله روحه برسم ملازمت سید امیر کلال نور الله مرقده میرفتم

وچنانکه وظیفهٔ ایشانست ذکر جهر میگفتم و دران فرصت مرا بخاتونی تعلق شده بود و خود را بصفت
پری خوانان میکردم و چشم می پوشیدم و میگفتم ارواح چنین میگویند و سخنان بیفایده می گفتم
روزی خدمت خواجه بمنزل خدمت امیر سید آمدند و اتفاقاً آن شام وظیفهٔ ذکر جهر خدمت
خواجه زاهد بمنزل امیر بودند چون بذکر جهر مشغول شدند خواجه زود ازان منزل بیرون آمدند و بمنزل
امیر برهان که فرزند کلان تر امیر بود رفتند و حال آن بود که امیر برهان را بحضرت خواجه محبت بسیار بود
و من نیز در عقب خواجه رفتم بقصد آنکه ایشانرا گویم که چرا موافقت ذکر نکردند چون بمنزل امیر برهان
رسیدند خواجه روی بمن کردند و گفتند اگر ازین درویش عزیز شرم نمیداری از حضرت حق تعالی و تقدس
نیز شرم نمیداری که میگوئی ارواح چنین میگویند چرا نمی گوئی بر فلانه خاتون هوا آورده ام و تعلق دارم
ازین سخن حال من دیگر شد زود دامن مبارک خواجه را گرفتم و گفتم یافتم انچه می جستم خواجه دست مبارک
خود را بمن رسانیدند بیخود شدم و چون بخود باز آمدم بحضرت خواجه متعلق شدم و در ملازمت ایشان میبودم
شنودم که چون اینحال بسمع خدمت امیر سید کلال رسیده است از خدمت خواجه شکایت کرده اند
که خواجه فرزند من امیر برهان را و فلان درویش را بخود متعلق گردانیده است و چون این شکایت
امیر بسمع مبارک خواجه رسید مرا و امیر برهان را از صحبت خود راندند نعوذ بالله عز وجل من ذلک از
من همه عملی در وجود می آمد که خلاف رضای حق سبحانه می بود و مدتی برین بگذشت روزی مرا بحضرت
خواجه ملاقات شد گفتند ای بی سعادت این چه حالت ست ترا اندک آشنا کردیم بحق تعالی باز در گمراهی
زدی گفتم سبب خرابی نزدیک شما معلوم است فرمودند احوال اوایل و اواسط و اواخر خود را بخدمت امیر
بگو و باز نمائی که مارا آشنا کرده بودند مارا منع کردند بهمان اشارت بخدمت امیر رفتم و حال خود را
عرض کردم دران زمان خلق بسیار حاضر بودند امیر فرمودند هر کجا مقصود تو کفایت می شود برو برفور بحضرت خواجه
آمدم و بسعادت هدایت رسیدم و حال آن بود که امیر برهان را نیز خواجه تربیت میفرمودند و او بر من سابق بود
هر کرتی که مرا با او ملاقات میشد احوال باطنی مرا اغارت میکرد و مرا عریان میساخت گفتم حکایت خود را بحضرت
خواجه عرض کنم چون بحضرت ایشان رسیدم فرمودند بشکایت آمده گفتم بلی فرمودند در آن زمان که او توجه
بتو میکند بگو من نیستم ایشانند بعده چون باو رسیدم و خواست که بهمان طریق بمن مشغول شود گفتم من
نیستم خدمت ایشانند حالش دیگر شد و بیهوش گشت و بیفتاد و من بعد نتوانست که بآن نوع در من

تصرف کند و بر زبان مبارک حضرت خواجه ما قدس الله روحه بنسبت بیان آن حال که میان ایشان
و خدمت امیر کلال بود نور الله روضته این سخن بسیار میگذشت در حضور امیر و در غیبت ایشان که چون
مرغ روحانیت طالب از بیضه بشریت بواسطه تربیت صاحب دولتی بیرون آید بعد از ان پرواز گاه
آن مرغ را جز حضرت الله تعالی کسی دیگر نمیداند مصرعه کس را وقوف نیست که ما را چه حالت است ؛
استعداد و قابلیت هر یک بحسب فطرت مختلف افتاده است قد علم کل اناس مشربهم سه
زان ازلی نور که پرورده اند ؛ بر تو زیادت نظری کرده اند ؛ و مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم
گفته اند منازل الوصول لا تقطع ابد الآباد و فی العمر الاخروی الابدی فکیف فی العمر القصیر الدنیوی و در مرض
اخیر حضرت امیر نور الله مشهده اصحاب را بمتابعت حضرت خواجه ما قدس الله روحه اشارت فرمودند
بر صحت حال خواجه قدس الله روحه در آنچه بر ایشان میگذشت اصحاب از خدمت امیر سوال کردند که
ایشان در ذکر جهر متابعت شما نکردند امیر رحمه الله فرمودند عملی که بر ایشان میگذرد نه آن عمل دیگر است
آنچه بر ایشان میگذرانند هر آئینه بنا بر حکمتیست الهی و اختیار ایشان در میان نیست مصرعه ای همه
تو من کنم چنان که تو داری ؛ سخن خلفاء خاندان خواجگانست قدس الله اسرارهم اگر ترا بیرون آورده اند
از خود مترس و اگر خود بیرون آمده بترس سه یکیست عشق لیکن هر صورتی نماید ؛ و این اجلال حسن را
دو چار سینماید ؛ صدیق را ابحمد در قلعهم اسمانست ؛ هر چند او بظاهر در غار می نماید ؛ و صاحب مرصاد
رحمه الله در تفسیر او که مسمیٰ به بحر الحقایق در معنی این آیت که قل فاتوا بکتاب من عند الله هو اهدی منهما اتبعه
ان کنتم صادقین بصحبت مثل این حال نسبت صادقان اهل طلب اشارت فرموده است و همچنین در
اوایل مقامات شیخ ابو سعید ابی الخیر قدس الله روحه و هم در کتاب طبقات مشایخ الصوفیه
قدس الله اسرارهم للشیخ ابی عبد الرحمن السلمی قدس الله روحه نیز اشارتست بصحبت مثل این حال از
عاشقان صادق و طالبان حاذق و الله سبحانه یقول الحق و هو یهدی السبیل نقل کرد درویشی که
پیش از انکه بحضرت خواجه ما قدس الله روحه پیوندم در قرشی میبودم و در موضعی که من ساکن بودم
مردی بود از ترمذ و او را فرزندی بود و سر پوشیده مرا با او میل خاطری شد روزی او را در خانه خالی
یافتم و با او چند سخن گفتم و در کنار گرفتم و بوسه دادم بعد و آن درویشی آمد از بخارا و مرا با او میل خاطر
شد چند روزی با او مصاحب شدم معلوم کردم که از جمله درویشان حضرت خواجه است و چون او

بطرف بخارا روان شد با او موافقت کردم و بصحبت شریف خواجه رسیدیم و بمن ملتفت
شدند و فرمودند در چه کاری گفتم داعیهٔ صحبت درویشان دارم فرمودند این سخن کجا و آن
احوال کجا دختر مرد ترمذی را در خانه بوسیدهی و کنار میگیری و باز میگوئی محبت درویشان
دارم من گفتم ندانستم که آن کار بد بوده است خواجه فرمودند آن کار حرام است و نامشروع
من گفتم شما آنجا نبودید چون معلوم کردند خواجه فرمودند آن کس که دید و دانست مرا گفت من
متحیر شدم و محب حضرت ایشان گشتم نقل کردند خواجه علاء الحق والدین که روزی شیخ محمد
دراهیمین رحمه الله سوال کرد از من که دل بنزدیک تو بچه کیفیت است من گفتم پیش من معلوم
نیست آن درویش گفت که دل نزدیک من چون ماه سه روزه است بعد از آن من تعریف
و به مثل آن درویش را بنسبت حال بر حضرت خواجه عرض کردم فرمودند آن درویش نسبت
حال خود را بیان کرده است و خواجه قدم مبارک خود را بر قدم من نهادند مرا کیفیتی بزرگ پیدا شد
جمیع موجودات را در خود مشاهده کردم چون از آن حال باز آمدم حضرت خواجه فرمودند که نسبت
اینست پس حال دل را کی توانی که ادراک کنی بزرگی دل در بیان نمی آید و سر آن حدیث
که لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن از غوامض است هر که دل را شناسد شناسد
نقل کردند که روزی شیخ شادی با جمعی از خدمت بحضرت خواجهٔ ما قدس الله روحه آمدند خواجه در موضعی
بودند که بطرف آفتاب برآمدی باغ مزار بست والغاقان آن زمین را پنبه کشته بودند و شیخ امیر حسین
در حضور خواجه در آن پنبه آتش میزد چون درویشان خدمت نزدیک رسیدند حضرت خواجه با
شیخ امیر حسین سخنی میگفتند و میفرمودند که درین سخن حق در طرف ماست یا در طرف تو شیخ امیر حسین
هیچ سخن نگفت حضرت خواجه بصفت هیبت در وی نظر کردند حال او دیگر شد افتاد و سر او چون لاج
در زمین میرفت و سر گردن او در زیر خاک ناپیدا شد و از وی هیچ نفس بر نمی آمد در آن نزدیکی درختی بود
زرد آلو حضرت خواجه پشت مبارک بران درخت نهادند یکی از آن درویشان گفت که شیخ شادی مرا
گفت که از حضرت خواجه شیخ امیر حسین را در خواه که سخن مبتدیان را قبول میکنند من بخوف تمام
بحضرت خواجه متوجه شدم فرمودند چه میگوئی گفتم عفو وی طلبم حضرت خواجه کرم فرمودند و نزدیک شیخ
امیر حسین رفتند و قدم مبارک را از کفش بیرون آوردند و بر سینه او نهادند در حال در حرکت آمد

و درگریه و ناله شد حضرت خواجه او را فرمودند که در حوض آب در آ و غوطه خور و اشارت بحوض باغ مرار کردند اتفاقا
در اثنای آن که حضرت خواجه نزدیک شیخ امیر حسین میرفتند نظر مبارک ایشان بطرف آفتاب بر آمدن نزمین
بینه افتاد و دو کس بودند که بطرف خواجه نظر کردند در حال آن دو کس نیز افتادند ناقل گفت حضرت خواجه مرا
فرمودند بنگر که ایشان کیستند چون رفتم معلوم کردم محمد زاهد بود و محمود دایور توئی بحضرت خواجه عرضه داشتم
کرم فرمودند و نزدیک ایشان رفتند و سه کرت گفتند محمد محمد محمد زاهد جواب داد و برخاست از وی پرسیدند
شما را چه حال شد گفت بطرف خدمت شما نظر میکردم از هیبت نظر شما این حال واقع شد چون حضرت
خواجه بطرف باغ مرار متوجه شدند شیخ امیر حسین میخواست که در حوض در آید چون در آمد غوطه خورد و بسیار
توقف کرد حضرت خواجه فرمودند سر از آب بدر آرد و اگر نی همان صفت باز خواهد پیدا شد شیخ امیر حسین سر
از آب بیرون کرد بعده از شیخ امیر حسین پرسیدند که سبب توقف شما در آب چه بود فرمود چون غوطه خوردم
چشم من باز بود نه آب بود و نه زمین و نه آسمان و ماه و آفتاب و شب و روز در هر طرف که نظر میکردم نور بی نهایت بود
نقل کرد درویشی که یکبار بدریافت صحبت شریف حضرت خواجه ما قدس الله روحه متوجه شدم اتفاقا
ایشان بطرف شهر بخارا میرفتند در آن راه بخدمت ایشان مرا ملاقات شد و در رکاب مبارک ایشان
یکی از فرزندان ایشان بود متوجه باو شدند و فرمودند این مردی ست که بر آسمان خواهد پرید چند روز
در خدمت و صحبت خواجه بودم بعد از آن مرا اجازت کردند و بطرف کرمینه روان ساختند صفتی در من
حال شده بود و حالی بزرگ در من تصرف کرده بود و آن نقش حضرت خواجه قدس الله روحه دائم در خاطر من
میبود روزی نظر میگذاردم در قعود بودم حالی عجب ظاهر شد چنان دیدم خود را که بر آسمان میروم
تا چندانکه رسیدم بجائی که تقریر از شرح آن عاجز است نه آسمان بود و نه آفتاب و ماه و نه عرش و کرسی
و نه لوح و قلم نقل کرد درویشی که سبب محبت من بحضرت خواجه ما قدس الله روحه آن بود که یکبار حضرت
ایشان را با اهل التی بود درویشان که در آن وقت در بخارا بودند مولانا عارف و غیر ایشان بطریق اجتماع بدیدن
خواجه آمدند و ایشان در باغ مرار بود و در آن حالت رنجوری درویشان را تلقی بغایت خوش کردند و مراعات
بسیار کردند و بذات شریف خود بکار خدمت پختن طعام مشغول شدند و مرا بجهت شغلی بمنزل خود دیه فرستادند
ضعیفه در آن حوالی نشسته بود از وی پرسیدم که منزل شیخ بهاء الدین کدام است آن ضعیفه بجفا مشغول شد
و گفت در این معرفت شیخی نیست طرار یست جلاد یست منزل او آنست من خسته خاطر شدم چون بحضرت خواجه رفتم

در من نظر کردند و فرمودند تا آنچنان که از پیش بار رفته بودی نیامده سبب تغیر تو چیست باز نمائی و آنچه
ازان ضعیفه شنیده بگوی سخنان آن ضعیفه را در حضرت خواجه تقریر کردم لحظه گذشت باز حضرت خواجه مرا
فرستادند چیزی طلب کردند آن ضعیفه در جفا گفتن زیادت کرد و گفت شیخ میگوی اوراد ذکری نی و سماعی
و خلوتی و ریاضتی ندارد من قوی خسته خاطر شدم چون بخدمت خواجه رسیدم فرمودند این کرت از گذشته
متغیرتر آمدی من قصه را گفتم فرمودند بیرون باغ درویشی است از آن ما امیر حسین نام او را طلب کن من
شیخ امیر حسین را طلب کردم حضرت خواجه او را گفتند بنزدیک آن ضعیفه رو و بگو جلادی تو می کنی و بر ما
تهمت می نهی اگر گوید من چه جلادی کرده ام بگو با فلان کس در فلان گاه آن کار فسادی کردی چون
اثر آن در تو ظاهر شد و مردمان خواستند که ترا فضیحت سازند آنرا از خود دفع کردی و در فلان موضع
در توده اخلاط دفن کردی و حضرت خواجه مرا گفتند در عقب امیر حسین برو و واقف باش که این سخنان را
چنانکه شنیده میگوید یا نه شیخ امیر حسین چون بطرف آن ضعیفه متوجه شد با او موافقت کردم و در
عقب او روان شدم آن سخنان را بهمان کیفیت که حضرت خواجه گفته بودند بآن ضعیفه گفت
آن ضعیفه در گریه و ناله شد و در قدم شیخ امیر حسین افتاد و گفت بندگان حق تعالی برین اسرار
مطلع می بوده اند و بسیار گریست و تضرع نمود و توبه کرد ناقل گفت مشاهده این حال سبب
محبت من شد بحضرت خواجه قدس الله روحه و بعد سه روز این درویشان اجازت طلبیدند و
بطرف شهر متوجه شدند دران یکی حضرت خواجه ما را قدس الله روحه نفی میکرد مولانا عارف
رحمه الله او را گفتند که بد گفتی تو ایشان را نمی شناسی در حق اولیاء الله گمان بد نمی باید برد و با ایشان
بی ادبی نمی باید کرد و او ازان نفی باز نمی ایستاد خلاف درویشان که همراه او بودند واقف این معنی
بودند درین حال زنبوری از هوا بدهان او در آمد و چند جای دهان او را فگار کرد و بدرد عظیم
مبتلا گشت و آرام و قرار از و زایل شد مولانا عارف روح الله روحه فرمودند بواسطه برای
آن بی ادبی بتو رسید آن کس بسیار گریست و توبه و انابت کرد جماعت همراهان ازان حال متحیر شدند
و مشاهدهٔ این حال نیز سبب زیادتی یقین و محبت من شد بحضرت خواجه قدس الله روحه نقل کرد
درویشی که روزی حضرت خواجه ما قدس الله روحه مرا بشغلی بطرفی فرستادند و اتفاقاً هوا گرم بود
در وقت مراجعت در سایهٔ درختی بنشستم و بران درخت تکیه کردم و بخواب رفتم حضرت خواجه را قدس الله روحه

دیدم که ظاهر شد عصائی بزرگ در دست مبارک ایشان قصد من کردند و بهیبت مرا گفتند که اینجه بجای
خفتن است برخیز من ازان هیبت از خواب بیدار شدم دیدم دو گرگ بزیر سر من ایستاده اند زود بر خاستم
آن دو گرگ از نزدیک من رفتند و حال آنکه مسافت میان من و میان حضرت خواجه بسیار بود در حال
بطرف قصر عارفان شدم چون نزدیک خواجه رسیدم فرمودند آن جای که تو تکیه کرده بودی چه جای تکیه
کردن بود مرا رقتی پیدا شد از کمال شفقت و کمال اشراف حضرت ایشان نقلکرد درویشی که حضرت
خواجه ما قدس الله روحه یکباری در قصر عارفان بودند مرا فرمودند که پارهٔ ترنگبین از شهر بخارا بیار و این
در زمانی بود که نماز خفتن گزارده بودند و بر سر در مسجد ایستاده و خلق جماعت نیز حاضر بودند و اتفاقاً فصل بهار
بود بر موجب اشارت خواجه بطرف شهر بخارا متوجه شدم و حال آن بود که دران فرصت گرگ غلبه کرده بود
و خلق را تشویش میکرد و مشهور شده بود که بسیاری از مردم را هلاک کرد بلا است و در راه چون به پل علی سلطان
رسیدم سه گرگ بیامدند و قصد من کردند کهنه پوستینی پوشیده بودم و در پای موزه نداشتم چون نزدیک من
رسیدند چنانکه دهان ایشان بمن میرسید نتوانستند که دهانرا باز سازند چون در بخارا رسیدم هنوز نماز
خفتن میگذاردند ببازار در آمدم هر کجا دکانی بودی می گفتم بنده از بندگان خاص حق را ترنگبین میباید
چندانکه ترنگبین گرفتم در حال متوجه بقصر عارفان شدم چون نزدیک رسیدم اثر باران پیدا شد زود
در مسجد در آمدم وآن شب باران بسیار آمد چون صبح دمید و خلق در مسجد حاضر شدند مرا دیدند بعضی
گفتند او امر خلاف کرد خواجه گرد و ترنگبین نیاورد چون حضرت خواجه قدس الله روحه نماز بجماعت
ادا کردند من آن ترنگبین را در خدمت خواجه گذاشتم خواجه فرمودند در راه ترا گرگان پیش آمدند
من گفتم بلی ولکن المی بمن نتوانستند رسانیدن حضرت خواجه فرمودند هرآئینه نتوانند دهان ایشانرا
بسته بودند اهل جماعت آهسته بایکدیگر سخن میگفتند خواجه فرمودند چه میگوئید گفتند ما را مشکلیست
خواجه فرمودند از و سوال کنید گفتند مشکل اینست که امشب باران بسیار آمد پوستین او خشک است
من گفتم چون نزدیک ده رسیدم اثر باران پیدا شد زود در مسجد در آمدم خلق متحیر شدند و گفتند
از آن زمان که ما نماز خفتن گزاردیم تا زمان باران باریدن اندک فرصتی بود این مسافت یک و نیم سنگ راه
را چون رفته است و آمده من گفتم نور سعادت بر من کشاده شد از رفتن و آمدن مرا خبر نبود نقلکرد
درویشی که دران فرصت که آن لشکر از طرف دشت بخارا آمد و خلق در حصار در آمدند غلام ترکی داشتم

گر بجهت و طرف آن لشکر رفت من قوی نگران خاطر شدم از جهت غیبت غلام و از جهت خوف
از ظالمان که تهمتی بنهند بحضرت خواجه رفتم و صورت حال را عرض کردم فرمودند خاطر جمعدار
اگر بر تو تهمت کنند غم است آنرا من گشتم و غلام تو خواهد آمد خاطر من از جهت ظالمان جمع شد
ایچ کس سخنی نگفت روزی بحضرت خواجه بجهت تقاضای غلام رفتم فرمودند این زمان
تقاضا نیست اگر غلام تو نیاید عالم را برهم زنیم از برکه نفس ایشان غلام من مسافت دو ماهه
را از سرای آمد از آنجا گریخت و باین طرف آمده چون ولی را همت قدرت از آلهٔ
تیر جسته باز گرداند زیراهٔ نقل کردند که حضرت خواجهٔ ما قدس الله روحه در مبادی احوال که
در صحبت امیر سید کلال که کلان تر اصحاب بودند شیخ یادگار کن سرونی و مولانا عارف
دیگ گرانی و مولانا علاء الدین کن سرونی و دو کس دیگر را غیرتی شد چون نظر امیر را
بخواجه زیادت میدیدند بحکم مصرعه و لکن عین السخط تبدی المساویا ۞ بخدمت امیر این
پنج کس حاضر شدند در غیبت خواجه و خواجه را نکوهش کردند و بعضی احوال ایشان را
بر قصور حمل کردند امیر این خوض کرده گانرا جوابی نگفتند در آن مجلس تا آنگاه که یاران
بالا دستی سبتی شد که همه حاضر آمده و سبب شغل عمارت جماعت خانه وغیره از منازل دیگر
بود پانصد کس کحابیش جمع شده بودند و امیر بعضی را بآب کشانیدن و بعضی را گل ساختن
و بعضی را بخشت زدن و بعضی را بخشت کشانیدن در انروز اجتماع مشغول کردند حضرت
خواجه با جمعی بخشت کشانیدن مشغول بودند چون نوبت آن کار بآخر آمد دران روز اصحاب
حاضر بودند دران مجمع خدمت امیر توجه باین پنج یار خوض کننده کردند و گفتند شما در حق خواجه بهاء الدین
یا فرزند بهاء الدین گمان بدمی برید و بعضی کارهای او را بر قصور حمل می کنید شما او را نشناخته اید
عنایت حق سبحانه قرین حال اوست و نظر بندگان خداوند عز و جل تابع نظر حق سبحانه است
بنگرید باین جماعتی که خشت میکشانند بعضی چهار خشت را بر فرو سوی ناف می نهند و بجاییکه میبرند
و بعضی شش خشت را بر سینه می نهند و می کشانند فرزند بهاء الدین در میان ایشان نگریست که
دوازده خشت را از اول تا آخر بر سر می نهند و لی ملال و کلال برغبت و نشاط خرامان خرامان
بذوق و شوق میکشانند کاری که برای خداوند عز و جل میکنند چنین و توفیق با توجه در هر محله

رونق او میگردد و بر حسب مزید توفیق مزید نظر عنایت از حق سبحانه میباید و نظر بندگان خداوند
عز و جل تابع نظر خداوندست عز و جل و مزید نظر بحال او مر اصنعی و اختیاری نیست آنگاه
خدمت امیر در آن روز حضرت خواجه ما را قدس الله روحه طلبیدند و در آن مجمع روی با ایشان
کردند و ایشان ایستاده بودند و گفتند فرزند بهاء الدین نفس حضرت خواجه محمد بابا سماسی
را قدس الله روحه در حق شما بتمامی بجای آوردیم گفته بودند آنچه از تربیت در حق تو بجای آوردم
در حق فرزند بهاء الدین بجای آری و دریغ نداری چنان کردم و اشارت بسینه خود کردند
و گفتند پستان برای شما خشک کردم با ترتیب تمام و مرغ روحانیت شما از بیضهٔ بشریت
بیرون آمد اما مرغ همت شما بلند پرواز افتاده است اکنون اجازت هست از هر جا که بوی
بمشام شما میرسد از ترک و تاجیک طلب ست و در طلبگاری بر موجب همت خود تقصیر نکنند
حضرت خواجه قدس الله روحه از آن روز بتازگی بر موجب نفس امیر در طلب درآمدند و بزبان
حال و مقال میخواندند رباعی ای عاشق شوریده او باش طلب ۔ این وعده که
کرده است که فرداش طلب ۔ در عمر اگرش نیابی در شادی جوی ۔ سرگردانی گزین و
هر جاش طلب ۔ و بر موجب آن نفس هفت سال در متابعت و ملازمت مولانا عارف
بودند و انواع مجاهدات در آن متابعت و ملازمت بر خود میگرفتند در دیگ گران و کم سخن
میبودند و بسیار اوقات با مولانا عارف مزدوری میکردند در عمارت رباط ملک و قصهها
غریب عجیب در آن هفت سال بر ایشان میگذشت و چنان بر وجه تعظیم متابعت و
ملازمت مولانا عارف میکردند در آن هفت سال که در وقت طهارت بر لب آب بلندتر
از مولانا عارف طهارت نمیساختند و در راهها که باهم میرفتند قدم بر بالای اثر قدم
ایشان نمی نهادند و بر موجب آن نفس نزد قثم شیخ رحمه الله رفتند که از مشائخ ترک بود
و از خاندان خواجه احمد یسوی قدس الله روحه قثم شیخ رحمه الله در آن اول ملاقات خربزه
میخورد پوست خربزه را بسوی ایشان انداخت ایشان از غایت حرارت طلب که در ایشان
بود پوست را همچنان بر سبیل تبرک بتمامی خوردند سه بار در آن مجلس پوست خربزه بسوی
ایشان بینداخت و ایشان بتمامی خوردند در همان مجلس خادم شیخ درآمد و گفت شتر

بیشتر اک وچہار اسپ غایب شدہ اند شیخ اشارت بحضرت خواجہ قدس اللہ روحہ کردہ
ترکی گفت او را محکم بگیرند چہار کس از مریدان چنان بہیبت درویشان افتادند کہ گویی
جوئی در میانست ومی فرمودند حضرت خواجہ قدس اللہ روحہ ہر کراشناخت مشایخ ترک
نباشد ہر آئینہ ازان طریقہای ایشان بکلی ازشان نومید گردد ومعترض شود خواجہ دو زانو در
مراقبہ در آمدند و متوجہ گشتند بعد از ادای نماز شام خادم در آمد وگفت شتران واسپان خود
بیامدند باین صفت دو سہ ماہ کمابیش در متابعت و ملازمت قثم شیخ رحمۃ اللہ بودند آخر الامر
ایشان از تشریف فرمود وگفت مرا نہ پسرند وہم توئی ولو بر ہمہ مقدم و سالہا چون از نواحی
نخشب بنجارا آمدی خواجہ رعایت او کردندی واو گفتی این صفت طلبگاری کہ در توی بینیم در
ہیچکس از طالبان وصادقان مطالعہ نکردہ ام واین قثم شیخ رحمۃ اللہ از غایت گرمی و
کمال بے تعلقی کہ داشت در آخر حیوۃ روزی بنیم شیخ کہ در شہر بخارا بود در نزدیکی مسجد صرافان
در آمد وانواع سودا ہا کرد وبیرون آمد آثار صحت بروظاہر بود برو کا بچہ بنشست و از فرزندان
و متابعان آنان کہ با او بودند ہمہ راخواند وگفت زمان نقل ما رسیدہ است کلمۂ توحید را بر
موافقت بگوئیم و دیگران گفتند در حال جان تسلیم کرد **نقل** کردند از حضرت خواجہ ما قدس
اللہ روحہ کہ فرمودند چون از خدمت امیران لنفس ظاہر شد کہ مرغ ہمت تو بلند پرواز افتادہ
است بتازگی در راہ طلب قدم زن آن واسطہ ابتلا شد کہ اگر برہمان صورت متابعت امیر
می بودیم از ابتلا دورتر و بسلامت نزدیکتر بودے ع انچہ من در عشق جانان یافتم +
کمترین چیزی جان یافتم + چون بدیدم آشکارا روی دوست + صد ہزاران راز پنہان یافتم
چون در افتادم ببنید از لقا + در لقا خود را پریشان یافتم + چون فرو رفتم بدریاے فنا +
در فنا در فراوان یافتم + تا نہ پنداری کہ این دریای ژرف + ہست دشوار و من آسان یافتم
صد ہزاران قطرۂ خون از دلم + تا نشان قطرۂ زان یافتم + شعلہای عشق از سودای دوست +
در دل عطار سوزان یافتم + **نقل** کردند کہ بعد از عیدی ازان روزہای عید اجتماعی عظیم
بود نزد امیر سید کلال رحمۃ اللہ از اطراف و نواحی اصحاب ایشان نزد ایشان جمع آمدہ بودند
امیر نشستہ بودند بر نزدیک یکشوی و بر رفقای ایشان حضرت خواجہ نشستہ بودند یکی ازان جمع سر بر آورد و خدمت

امیر را الفت صفت مردم اهل کمال می‌شنوم و در میان اصحاب شما همین می‌بینم که شامهای
دوشنبه و شامهای آدینه وظیفهای ذکر علانیه را ملازمت میکنند و صفتی دیگر از صفات اهل کمال
مطالعه نمی‌کنیم یا نیست که درین میان کسی از اهل کمال نیست یا خود هستند و باشنده حال ایشان
دایم خدمت امیر رحمة الله سر بر آوردند و گفتند هستند و هم زانو نشسته اید اما شما بیننده نه اید
آنگاه طبق مویزی بود پیش خود آوردند و آن مویزها را بشمردانیدند تا شش مویز اختیار کردند و بدست
گرفتند بعد از آن نام حضرت خواجه را گفتند و ایشان را طلبیدند خواجه از قفای ایشان در مواجهه
ایشان بر لب نشوی حاضر شدند و ایستادند خدمت امیر دستار را از سر مبارک خود برداشتند و چهار
ته کردند و چهار کس از یاران را گفتند تا دو کس ازین طرف و دو کس از آن طرف خواجه ایستادند
و بقوت هرچه تمامتر که داشتند که آن دستار را بر میان خواجه بستند آنگاه امیر خواجه را گفتند بطرف
نخشب می باید رفتن بقشلاق خواجه مبارک نزد مولانا بهاء الدین دیگ کرانی و نشانی است
میان ما و ایشان آنرا آوردن یک روز می باید باشیدن و یک روز می باید آمدن و این شش
مویز را بگیرید بجهت توشه سه روز هر روزی را دو مویز خدمت خواجه آن مویزها را بدست گرفتند
و روان شدند و بر وقت چاشتگاه روان شدند از سوخاری و نماز دیگر با میان دو نماز بقشلاق خواجه
مبارک رسیدند خواجه میفرمودند چون دران روز بنفس خدمت امیر روان شدم صفتی عجیب
و حالی بزرگ در من تصرف کرده بود و از خود بیخبر شده بودم و مطالعه میکردم که هیچ گزرده
که در یک قدم در نوردیده می شد چون بمنزل مولانا بهاء الدین رسیدند و پرسیدند ایشان
در خانه نبودند در باغی بودند بر در آن باغ رفتند مولانا بیرون آمدند و پیش از آنکه خواجه
سخن گویند گفتند خدمت امیر شما را فرستاده اید و نشانی است میان ما و ایشان آنرا
طلبیده اند امروز باشید و فردا نیز تا روز سوم شما را روان سازیم چون روز سوم شد
گفتند نشانی آنست که کلاه مبارک عزیزان خواجه علی رامیتنی قدس الله سره رسیده بود
میان ما و خدمت امیر ایشان مرا گفتند شما نگاه داشتن این کلاه را اولی اید و من ایشان را
گفتم شما نیز اولی ترید همچنین چند کرت این نوع سخن میان ما و ایشان گذشت آخر الامر
ایشان گفتند این کلاه نزد شما امانت باشد گوهر گاه محل آن در رسید از شما طلبیده شود

اکنون محل آن رسیده است و طلبیده اند چانشگاه بود روز سوم آن کلاه را حضرت خواجه سپرده اند
و ایشان آن کلاه را در آن دستار خدمت امیر پیچیدند و از نخشب روان شدند و میان وی و نماز بخارا
بسوخاری رسید بخدمت امیر و آن شش مویز در دست ایشان بود و آن بیننده از صفت اهل کمال
در مجلس حاضر بود و آن حال را معلوم کرد و عذر خواست و اعتراف کرد که اهل کمال بوده اند و
و قصور در بینائی ما بوده است نقل کردند که مولانا امیر ابوبکر افشنجی رحمه الله که از جمله محبان و
معتقدان حضرت خواجه ما بودند قدس الله روحه روزی در افشنه نشسته بودند و جمعی از جوانان
و طالب علمان مستعد که مستفید از ایشان می بودند در حضور ایشان نشسته در آن مجلس ذکر خواجه
ما می گذشت یکی از طلبه بر سبیل انکار گفت ایشان را [illegible] نیست و شب بیداری نی و ذکر
و سماعی و خلوتی نی چنانکه مشایخ دیگر راست مولانا امیر ابوبکر رحمه الله از آن سخن متاثر شدند
و گفتند شما صفت ایشان را نمی دانید و نمی شناسید ندانسته انکار میکنید در همان حال بودند شیخ
ابراهیم مجذوب که آثار جذبهٔ الهی از وی خلق بسیار مطالعه کرده بودند و او در نواحی بخارا و در آن وقت
می بود و چند ترکی با خود میداشت و در آن نواحی میگشت و چون او از آن سمت می شد ترکان
در عقب او روان می شدند با افشنه رسید و تل ریگی بود و بر آنجا بر آمد و خدمت مولانا امیر ابوبکر
رحمه الله در آن حال روی بطلبه علم کردند و گفتند بروید تا ببینید که از آن دیوانه چه بظهور میآید
طلبهٔ علم بامر ایشان رفتند و بر آن تل ریگ نزد آن شیخ ابراهیم نشستند و حالی را روی با ایشان
کرده تبسم کرد و آن ابیات مولانا روم را رحمه الله خواندن آغاز کرد که اول آن ابیات این است

ع چو نقش نقشبند از چه دانی * تو شکل پیکر جان از چه دانی * و چون باین بیت رسید که

ع درخت سبز داند قدر باران * تو خشکی قدر باران از چه دانی * روی با آن طالب علم کرد

که انکار از وی در وجود آمده بود نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس الله روحه در آن فرصت که از بخارا
متوجه نواحی کوفین شدند بجهت گزاری مولانا قاضی سلطان که از جمله محبان و معتقدان ایشان بود
و والد او درگذشته بود چون بدیهی رسیدند که بر سر راه است و نزدیک قزل رباط است جمعی از دور
ظاهر شدند حضرت خواجه فرمودند این جمع را با ما کاریست اصحاب که با ایشان بودند متعجب شدند چون نزدیک
رسیدند جمعی انبوه بودند از آن دیه بیرون آمده و بر سر راه آمده و گرد بر گرد اسپی که مرکب خواجه بود مشغول انبوه

سلہ افشنہ نام قریہ است در بخارا ۱۲ محمد عزیز حسن

درآمدند و گفتند درین دیہ پیری از مشایخ ترک و خاندان سید آتا رحمۃ اللہ اند که سال ایشان
صد و بیست شده است و در صد و بیست و یک درآمده اند و این جمع انبوه که می نمائیم ہمہ متعلقان
او ہم از ہر طرفی جمع آمده ایم بعضی فرزند و بعضی نبیره و بعضی فرزند نبیره بعضی ازان فروتر ہر نوع نسبتی
با او داریم فرزندی و دامادی و غیر آن ، مدتی مدیدست که جمع آمده ایم بجہت بیماری با متعلقان خود
منتظر حال اوئیم او نمی رود و صحتی نیز نمی یابد که با دل فارغ از پیش او با وطان خویش بازگردیم
شنودیم که حضرت شیخ از بخارا متوجه این نواحی شده اند سر راه گرفته ایم تا کار ما از ایشان برآید حضرت
خواجه قدس اللہ روحه متوجه گشتند بآن دیہ ایشانکه بر نزدیکی آن راه بود چون رسیدند درآمدند
در محوطے که پیر بیمار درانجا بود بر دکانچه و آن محوطه پر شده بود از جماعت ضعفا که متعلق با و بودند چون
خواجه نزد او رسیدند ضعیفه را که بزرگتر آن ضعفا بود از فرزندان او فرمودند تا نشست و پیر پشت بر سینه
او نهاد و دست از لحاف بیرون کرد و خواجه را دریافت و مرحبا گفت و خواجه نیز جواب سخن او گفتند
پیر گفت ترکی چون قدم شما اینجا رسید یعنی فرمائیت خواجه در سخن درآمدند و بترکی سخن آغاز کردند
بروز الوشسته و سیفر سو دند اول عالم بر عالم دین نخشی راق دور ہمچنین بیان فضیلت آن عالم
و لقاء آن عالم و بیان فناء این عالم و بے حاصلے این عالم میکردند و او را بشارت مے دادند
که شما را آن عالم به ازین عالم است و سخن ایشان درین معنی نوبت گرم شد پیر می گریست و
آن ضعفا و جماعت متعلقان او ہمه می گریستند و خواجه با اصحاب پیر میگریستند درین میان
پیر سر برآورد و گفت ترکی شیخ مرا دیدکردیت اکنون لطرف آن عالم روان شدم وقتی که
بازکردیت تربت من بر سیت و ختمی بکنیت خواجه برخواستند و روان شدند کسان پیر استدعا کردند
فرمودند نفس پیر آن شد که وقت بازگشتن منتظر آن باشند چون در بازگشتن بنزل رباط رسیدند
گفتند بعد ازان که پیر شما را دریافت روز دیگر نقل کرد و چون دران رفتن بنزل رباط رسیدند
شیخ یوسف درویشی بود دران مکان در مقام خدمت حضرت خواجه و اصحاب ایشان تلقی نیک کرد
چون نشستند کلید انجیرستان را بیاورد و التماس کردند که دران انجیرستان گشتی فرمایند و زمانی
استراحت کنند تا او طعامی و خدمتی پردازد خواجه سخن او را قبول کردند چون او برخاست تحسین کردند
و گفتند خدمت چنین می باید زنده دل است و بتیا و محل شناس و ہرچه در خاطر داشت ظاہر کرد

چون از استراحت برخاستند و اجازت خواست که سفره را همین جا بیارید تا منزل قدم می برانند
اختیار را در او دادند گفت آن که قدم شما منزل بنده برسد رفتند و تناول طعام فرمودند و نماز پیشین
ادا کردند اجازت طلبیدند گفت فی شام اینجا بسر برید و بامداد بر خنکی هوا روان شوید قبول کردند بعد از
نماز پیشین با اصحاب در مقام حضور در آن مقام نشستند غایت حاضر در آن زمان یکی از اهل حرمت
که حکومت آن نواحی داشت و صفت تجبر و تکبر بر او غالب بود در آمد با چند کس و نشست با و التفات
نفرمودند و آن حضور غیبت باز گذاشتند در غضب شد و سخن بر ایشان آغاز کرد و تهمت بر ایشان نهاد
هم ملتفت نشدند بجواب و بحلم پیش آمدند شیخ یوسف حاضر شد و سفره حاضر کرد و آن متجبر را نصیحت کرد
و تنبیه فرمود از حال ایشان که انس با حق تعالی ایشان را از اشتغال بخلق مانع آمد و قصوری که تقصور کرده
در ایشان نیست آن متجبر متحیر و خجل شده گوش گرفت و عذر خواست و بیرون آمد و آخر الامر بمدتی
از دنیا بیرون رفت نقل کردند که حضرت خواجهٔ بزرگ قدس الله روحه با جمعی از یاران بر
لب لوت کنده از آنجا بطوالیس و در آن جماعت خانهٔ شیخ محمد درزی رحمة الله که از اصحاب ایشان
بود نشسته بودند و جمعی از ائمه مولانا ضیاء الدین و یک کرانی و غیر ایشان در آن مجلس بودند شیخ
محمد برخاستند و گفتند درویشی درین نواحی پدید آمده است شیخ حاجی شنانی نام و نسبت
بشیخ مختار خوارزمی دارد رحمه الله و جمعی با او بیعت کرده اند شیخ علاء الدین پسر شیخ شهاب الدین
ترک و غیر او و هر منزلی که بدعوتی یا غیر آن می روند تسبیحات و اذکار بر طریق جهر میکنند و آواز
ایشان بگوشهای ما می رسد و این بدعت درین جایگه نبود و اکنون پیدا شده است و مولانا
بهاء الدین و یک کرانی رحمة الله این را منکر بودند اما ساکت بودند اجازت هست تا انکار کنیم و این
بدعت را بر اندازیم حضرت خواجه قدس الله روحه فرمودند یاران درویش چه سخن میگویید درویشی
پیدا شده است و ذکر حق سبحانه میگوید شاید غرض وی صحیح بود آبهای حرام در کوزها می کنند و درین کوچها
می گذرند و آوازهای آن جمع بگوش تو میرسد آن منکرات علی التحقیق را نمی توانی تغییر کردن و بر انداختن
تغییر ذکر جهر که شاید که صحت غرض آن ذاکر آنرا بود در تو پیدا شده است صبر می باید کردن اگر رضای
حق سبحانه در آن بود که این ذاکران بآن مشغول اند روز بروز کمالات ایشان زیادت شود و ظهور
ایشان بیشتر گردد و اگر رضای حق سبحانه در آن نباشد آن جمعیت ایشان را مداری نخواهد بود و زود

متفرق شدند و آثار ایشان نماند مسببی بر بنیاد که آن جمع متفرق شدند و آن شیخ حاجی بطرف اند
خود یا غیر آن رفت و آنجا وفات کرد و آثار آن جمعیتها دران نواحی نماند نقل کردند که روزی
حضرت خواجهٔ ما قدس الله روحه در شهر بخارا در محلت دروازهٔ سمرقند در منزل مولانا سیف الدین خوارزمی
رحمه الله بودند و دران روز اجتماع اصحاب بود و بچند نوع طبخ اشتغال می نمودند بعد از طبخ اول
حضرت خواجهٔ ما مولانا سیف الدین خوارزمی را گفتند یک کاسه آش بردار و اگر دو کاسهٔ دیگر برداری هم
میشود سه کاسه آش بردار آنگاه فرمودند سه کس در راه انداز و در می آیند و فرمودند یک کس ازان سه آینده آش
خواهد خورد و او را از طریقهٔ ما بهره خواهد بود و دو دیگر آش نخواهد خورد و از طریقه ما بی بهره خواهید ماند آن
طبخ آخر شد و بطبخ دیگر مشغول شدند و فرصت استداوی یافت و شنوندگان آن سخن منتظر ظهور آن
می بود و هم بعضی را بهر طرفی می برد تا در اواخر آن صحبت در آخر آن روز سه کس حاضر شدند و آثار مشقت
راه بر ایشان ظاهر بود سلام گفتند و حضرت ایشان را دریافتند و نشستند بر طرف حضرت خواجه
با مولانا سیف الدین خوارزمی مشاره میکردند و می گفتند آن دو ناخورنده را ازین سه کس میشناسی
مولانا سیف الدین گفت نمی شناسم اما بر نظر فراست شما پوشیده نخواهد بود و همچنین مشاره میکردند
در باب آیندگان و آنگاه فرمودند با آن سه کاسه آش حاضر کردند و در پیش آن سه کس نهادند
یک کس خوردن آغاز کرد و سخن بگفت و آن مولانا تاج الدین وحشی بود رحمه الله و بنظر قبول
حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره مشرف گشت و ازان دو کس دیگر یکی گفت آش را چکنم من بطلب
آمده ام اول سعی من نمائید و نخورد و دیگری گفت ما از راه دور آمده ایم و ماندگی ما را دریافته
است این آش ما را نمی شود اول ما را استراحتی فرمائید حضرت خواجه قدس الله روحه آن
دو کس را در محل خلوتی باستراحت مشغول ساختند و بعد ازان با یاران گفتند این دو کس دیگر
نزد ما نخواهند آمد همچنان واقع شد حاضران ازین قصه در تعجب شدند نقل کردند که روزی
در حجرهٔ مسجد مرافان بودند و سید علی بخیاطت جامهٔ ایشان مشغول بود با او عتاب می کردند
و مقصود ایشان فهم می شد که ازان عتاب دیگری بود در اثنای آن عتاب خواجه علاء الدین
و مولانا سیف الدین خوارزمی رحمهما الله در آمدند روی با ایشان کردند و گفتند مقصود من
ازین عتاب فلانی است از سوء خلق او خلق بسیار از راه حق عز و جل اعراض خواهند کرد و غرض ایشان

تادیب وتہذیب بودہ از دوستی معتمد شنیدہ شد کہ حضرت مولانا جلال الحق والدین خالدی کشی روح اللہ تعالیٰ روحہ دران ایام کہ حضرت خواجہ ما قدس اللہ روحہ کرت دوم بحجاز رفتہ بودند متوجہ جانب نسف شدند از ایشان سوال کردند بخارا نیز خواہید رفتن فرمودند بخارا چہ رویم خواجہ بہاء الدین آنجا نہ اند از ایشان پرسیدند نسبت سلوک وطریقہ خواجہ بہاء الدین از متاخران مشایخ بطریقہ کہ مناسبت دارد فرمودند سخن از متقدمان گوئیت دویست سال زیاد است تا این نوع ظہور آثار ولایت کہ بر حضرت خواجہ بہاء الدین بعنایت الٰہی شدہ است بر ہیچ کس از مشایخ طریقت از متاخران نشدہ است

احوال حضرت غوث الصمدانی شیخ عبد القادر جیلانی قدس اللہ تعالیٰ اسرارہ باب اول دران چہار وصل است

وصل اول در بیان کنیت ولقب ونام حضرت ایشان بدان ارشدک اللہ تعالیٰ کہ کنیت حضرت ایشان ابو محمد است ولقب محی الدین ونام آنحضرت عبد القادر است یکی از اصحاب از حضرت ایشان پرسید کہ تلقبہ آنحضرت بمحی الدین چہ بود فرمودند یکبار از سیاحت بازگشتہ بودم بسوی بغداد در روز جمعہ سنہ احدی عشر وخمسمائۃ ناگاہ شخصی را دیدم بیمار افتادہ وزار ونزار گشتہ مرا گفت السلام علیک یا عبد القادر گفتم علیکم السلام گفت نزدیک من بیا رفتم گفت مرا بنشان بنشاندم دیدم کہ تن او بالودہ وصورت تر وتازہ شود پرسیدم کہ تو کیستی گفت مرا می شناسی گفتم نی گفت من دینم سخت پژمردہ شدہ بودم حق سبحانہ تعالیٰ مرا بتو زندہ گردانیدہ است محی الدین او را ہمانجا گذاشتم ومسجد جامع شہر درآمدم خلق بر من ہجوم کردند دست من بوسیدند وی گفتند یا محی الدین بیش ازین ہیچ کس مرا بدین لقب نخواندہ بود **نظم** عیسی ز مردہ تنی زندہ بدم میکردی + زندہ شد از تو دل ودین ز کجا تا بکجاست +

وصل دوم در نسب آنحضرت بدانکہ آنحضرت از جانب پدر حسنی واز جانب مادر حسینی اند شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر بن ابی صالح موسی جنگی دوست بن عبد اللہ بن یحیی زاہد بن محمد بن داؤد بن موسی بن عبد اللہ بن موسی جون

بن عبد اللہ محض بن حسن مثنی ابن حسین بن علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ و نام مادر حضرت
ایشان فاطمہ است و کنیت ام الخیر و لقب امۃ الجبار بسی بخیر و صلاح آراستہ بود دختر شیخ عبد اللہ
صومعی است و شیخ صومعی از کبار مشایخ جیلان و از رؤسا زہاد ایشان است و مر اورا از
احوال عالی کرامات ظاہر بود ہر وقت کہ در عقب شدی حق سبحانہ و تعالے از برای وی می زود
انتقام کشیدی و ہر چہ خواستی خدا تعالے ہمچنان کردی ~~ای شمع شبستان ابی صالح
موسی + یک لمعہ ز رخسار تو بد آتش موسی + شد صومعہ صوفی از روی تو روشن + تا
شعشعۂ روز شمع رخت در شب یلدا + نیسان حسن چون بصفا شد متقاطر + از بحر حسین آمده
آن گوہر یکتا + در مہد بدان ماہ کہ شد ہادی عالم + خود مہدی عہد ست بتحقیق چہ گویا +
زیبق صفتش از لعل دایہ روان شد + گویا کہ فلک دایہ گری داشت تمنا + ہر گہ سو
مکتب شدہ آن سرو خرامان + شد پیش و پسش جمع ملک عاشق و شیدا + **وصل سوم**
در صورت و سیرت آنحضرت بدانکہ آنحضرت نحیف البدن و عریض الصدر میانہ قد گندم گون
پیوستہ ابرو بودند و محاسن عریض و دراز داشتند لباس علما می پوشیدند و بر استر سوار
می شدند چون ہدیہ و نذر بحضرتش کسی مے آورد بر حاضران وقت قسمت میکردند و خود ہم
ازان مے خوردند و با آن جاہ و جلالت و علو منزلت با ضعفا و فقرا مجالست میفرمودی
و تواضع نمودی و ہیچ یکے را از ارباب دنیا و عظما آن بر نخاستی و تعظیم نکردی و ہمنشین
خود را اکرام میکردی و اگر دیدی کہ محزون است بلطایف و ظرایف در طرب می آوردی و آنحضرت
چنان جامہ نفیس مے پوشیدند کہ یک گز یدہ دیناری ارزید وقتی خادمے از بزاز آنچنان
جامہ برای آنحضرت طلبید بزاز در دل گذرانید کہ اینچنین جامہ خلیفہ را باید درویش را
باین جامہ چہ نسبت باشد چون در دوکان برفت سماری بپایش درآمد از درد آن بیقرار
گشت و ہیچ چیز تسکین نمی یافت متعلقان را گفت مرا بخدمت حضرت ایشان برید چون
بخدمت آوردند آنحضرت دست خود بجای درد او نہادند بہ شد بعد ازان فرمودند کہ این
اعتراضی است کہ بہ نسبت ما در دل گذرانیدی بصورت سمار متشکل شدہ ما در تو درآمد
~~اعتراض بگدایان در حضرت او + صد دل و دیدہ سنگر تم و سمار بلاست + **وصل چہارم**

در نشان دادن اہل مکاشفہ از ملو شانی آنحضرت قبل از وجود و ظہور آنحضرت یکی از آنہا شیخ
ابو بکر بن ہوار ہست و آن از کبار مشایخ عراق است صاحب کرامات ظاہرہ و مقامات فاخرہ بود
و این مرد آنست کہ او را حضرت صدیق اکبر خرقہ پوشانیدہ بود در خواب بحکم حضرت رسالت پناہ
چون بیدار گشت آنرا در بر خود موجود یافت و ہم دران خواب حضرت رسالتؐ در شان او
فرمودند کہ ای ابن ہوار بتو زندہ خواہد شد سنن اہل طریقت از امت من در عراق و بار
بتو قایم میشود و منار ارباب حقیقت نسبت تو باشد شیخت در عراق تا روز قیامت مرتبت
از شیخ محمد شنبکی کہ شنیدم از شیخ خود ابو بکر بن ہوار رضی اللہ عنہ کہ فرمود کہ اوتاد عراق
ہفت اند معروف کرخی و احمد حنبل و بشر حافی و منصور بن عمار و جنید و سہل تستری
و عبد القادر گیلانی گفتم عبد القادر کیست گفت عجمی است شریف کہ ساکن خواہد شد در
بغداد و باشد ظہور او در قرن پنجم و او از صدیقان اوتاد و افراد و اعیان اقطاب زمانست
و از اولاد رسول صلے اللہ علیہ وسلم است و دیگر از آنہا شیخ عقیل منبجی است این مرد از
اجلاء مشایخ شیوخ شام است بسیار کس از فیض صحبت او بدرجہ ولایت رسیدہ اند
چون شیخ عدی بن مسافر و شیخ موسی ماہین و غیر ایشان رضی اللہ عنہم نقل است
از شیخ موسی ماہین و غیر ایشان رضی اللہ عنہم کہ پرسیدہ شد شیخ عقیل منبجی روزی
از قطب زمان ما بکہ مخفی است نمی شناسد کسی او را نگر اولیا و زود باشد کہ ظاہر شود زینجا
اشارت کردہ بجانب عراق جوانے عجمی شریف کہ کلام کند بر مردم در بغداد و شناسد
کرامات او ہر یک از خاص و عام و ہو قطب وقتہ لقول قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ
و باشند و پست کنند پیش او ہمہ اولیا گردنہای خود اگر من باشم در زمان او ہو منعت لہ
راسی ہر آئینہ سر کشم در قدم او و ہمچنین بسیار از مشایخ کبار باین متفق کہ ذکر آنہا تفصیل
المنالی دارد چون درین رسالہ اختصار مطلوب بود بدو شاہد عدل اکتفا نمود باب دوم
در دو سہ وصل است وصل اول در ولادت آنحضرت وصل دوم در احوال
صغر آنحضرت وصل سوم در مسافرت آن حضرت از جیلان بجانب بغداد وصل
اول در ولادت آن حضرت وقتی کہ آنحضرت از صلب پدر انتقال نمود بمادر حضرت

ایشان شصت ساله بود و این نیز کرامت است ظاهر و برهان باهر است که در سن شصت سالگی
که وقت نومیدیست از حمل و ولادت بشرف وجود آنحضرت چنین خارق عادت بظهور آمده
بعد از تولد آنحضرت برادر خورد ایشان متولد شد که ابی احمد عبد الله نام داشت و او در
حین عنفوان جوانی ازین دار فانی بسرای جاودانی در گیلان نقل کرد و چون پدر عرفان
حضرت ابی صالح موسی ازین جهان رحلت فرمود همین دو دریتیم گذاشته بود آنکه بعضی مردم
می گویند که حضرت ایشان اولاد نداشتند و آنهای که اکنون خود را بآنحضرت نسبت میکنند
در حقیقت اولاد برادر خورد ایشانند نه اولاد حضرت ایشان این سخن صحیح نیست زیراکه بصحت
پیوسته است که برادر حضرت ایشان کدخدا ناشده ازین جهان رحلت فرموده است و آنحضرت
خود ده پسر و یک عماره داشتند چنانکه ذکر آنها در قسم ثانی بیاید انشاء الله العزیز اکنون
مجرد اسامی ایشان نوشته می آید شیخ عبد الوهاب شیخ عبد الرزاق شیخ عبد الله شیخ
عبد العزیز شیخ عبد الجبار شیخ شرف الدین عیسی شیخ یحیی شیخ ابو اسحاق ابراهیم ابو نصر
موسی آن سه فرزند که در صدر مسطور است اولاد ایشان مشهور است و مولد آنحضرت
بتاریخ سنه سبعین واربعمائة بوده است **رباعی** آن دلبر جیلی که شه بغداد است +
هر غمزده را دل بجمالش شاد است + تاریخ گر از مولد او می طلبی + دریاب که آن چهارصد
و هفتاد است + و نیز تاریخ ولادت آنحضرت بحساب ابجد از حروف کلمهٔ عشق ظاهر می شود
زیراکه عین در حساب ابجد هفتاد است و سین سیصد و قاف یکصد **نظم** در حسن جمال
ماه جیلی + هر دید که دید گفت عشق است + تاریخ ولادتش ز عارف + هر کس که شنید
گفت عشق است + **فصل دوم در احوال صغر آنحضرت** نقل است
از ام الخیر فاطمه رضی الله عنها که در مدت رضاعت ایشان هر گاه که ماه رمضان در می آمد
بهر پستان نمیگرفت و شیر نمی خورد **نظم** از لب شیر روان بود که من گفتم +
این شکر گرد نمکدان تو بیخبری نیست + یکبار هلال رمضان بجهت ابر پوشیده مانده بود
و مردمان آمده از من پرسیدند که حال چیست گفتم فرزندم عبد القادر امروز پستان
نگرفته است و شیر نخورده بعد ازان روشن شد که امروز رمضان بود در شهر مشهور شد

که در خانه سادات چنین فرزندی متولد شده است که در ماه رمضان شیر نخورد و یعنی

را آنحضرت در اشعار خاص خود نیز بیان فرموده است شعر بدایته امری ذکره املا الفضا

و صومی سفی مهدی به صار شهرتے + و آنچه فقیر نوشته است نیز اشارت باین معنی است

مخمس آمده بر آستانت یارب از راه نیاز + باستاع قلب خویش از صوم تسبیح و نماز

گرچه بی سازیم آخر در پذیرای کارساز + از طفیل روزهٔ آن نازنین مهد ناز + شاه جیلانی

که نامش هر مسی را کیمیاست + حضرت ایشان فرموده اند که چون در ایام صغر میخواستم

که با کودکان بازی کنم از عالم غیب ندا آمدی که اسلے یا مبارک یعنی بسوی من بیا اے

مبارک چون من این را می شنیدم مے گریختم و از ترس خود را در کنار مادر خود می انداختم

اکنون من آنرا در خلوت می شنوم رباعے این ساده پسر کیست بخوبی شمرے +

شیرین شکری سوکمری روقمری + گر عالم بالاش ندا می آمد + ای سرور وان جانب

ما هم گذری + از حضرت ایشان پرسیدند تو کے خود را شناختی که ولی خدائی فرمود

ده ساله بودم سوی مکتب می رفتم ملایک را می دیدم که حلقه بسته گرد من می رفتند افسحوا الولی

الله فراخی کنید و جا واگذارید از برای ولی الله و نیز حضرت ایشان فرموده اند وقتے

مردی را دیدم که من او را نمی شناختم چون از ملایکه شنید که می گفتند افسحوا الولی الله از

طفلان مکتب بمبالغه تمام پرسید که این پسر کیست گفتند غرض از پرسیدن چیست گفت

این پسر را شانی عظیم خواهد بود تمکین باید بی حجاب احتجاب وصلی باید بے هجر قربے باید بی فکر

و پس از چهل سال شناختم او را که در ابدال آن وقت بود در بعضی رسایل نظر این فقیر خلق الله

محمد رحمه الله رسیده است که آنحضرت در زمان طفولیت وقتی در بغل دایه بود که یکبار از کنار او پریده

در هوا شد و بمقابل آفتاب چون پارهٔ سیماب می گشت و آن دایه از حسرت چشم در هوا

دوخته و بآتش جدائی دلسوخته بود که ناگاه بالطاف خدائی در کنار او باز رسید بعد از آن

چون حضرت ایشان در بغداد متمکن شدند دایه از گیلان رفته به بغداد بملازمت مشرف شد

روزی زمین خدمت بوسید و عرضه داشت کرد وقتی آنحضرت در بغل من بود ناگاه از بغل

من در هوا شد و می دیدم که در برابر آفتاب چون پارهٔ سیماب میگردند آیا آنچنان حال

اکنون ہسم روی سید ہد آن حضرت تبسم فرمود وگفت ای مادر اکنون بعنایت الٰہی بیش
ازبیش ہست ولی آنزمان وجود من ضعیف بود تاب آن تجلیات نداشت اکنون قوت گرفته
است صد ہزار شکل آن آمده در من کم نشود ومرا ازجا برون نتواند **بیت** رفت آنکه
بیک جام می ازدست شدم ✚ وزنرگس مخمور بتان مست شدم ✚ خود باده شدم باده گرا ست
کند ✚ کی نیست شوم چون زلبش ہست شدم ✚ **وصل سوم** در مسافرت آن حضرت
ازگیلان بجانب بغداد حضرت ایشان نوشته اند که خورد بودم روز عرفه برون رفتم ودنبال
گاوی گرفتم بنیت حراثت ناگاه آن گاو روی بازپس کرد وگفت یا عبدالقادر ما لہذا خلقت
ولا بہذا امرت چون این ازو شنیدم بترسیدم بازگردیدم وبربام خود آمدم حاجیان را
ازانجا دیدم که درعرفات استاده بودند ازبام فرود آمدم وپیش مادر خود عرض کردم که مرا دکار
نداکن واجازت ده تا در بغداد روم وبعلم مشغول شوم وصالحان را زیارت کنم از من سبب
آن داعیه پرسید ماجرای خود رایک بیک گفتم بگریست وبرخاست ہشتاد دینار بیرون آورد
که میراث پدر من مانده بود چہل دینار برای برادر من گذاشت وچہل دینار زیر بغل من در
دلق من دوخت ومرا اذن سفر کرد ومرا عہد داد بر راستی بر جمیع احوال وبوداع من بیرون
آمد ودعای آموخت که یکصد ویازده بار بخوانی برای ہر مہمی ہرچه من یافته ام بدو یست
آن دعا یافته ام دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم الله الکافی وقصدت الکافی
ووجدت الکافی لکل کافی کفانی الکافی ونعم الکافی ولله الحمد بعد ازان بقافله اندک
توجه بجانب بغداد کردم چون ازہمدان گذشتم شصت سوار بیرون آمدند ازکمین قافله
را گرفتند ہیچکس مرا التعرض نکردند ناگاه یکی ازایشان برمن گذشت وگفت ای فقیر باخود چه داری
گفتم چہل دینار گفت کجاست گفتم درجامه من دوخته است وزیر بغل من گمان برد مگر استہزا
میکنم مرا بگذاشت وبرفت دیگری آمد وی نیز ہمچنان پرسید وشنید ازمن آنچه یار نخستین او
شنیده بود ہر دو پیش مہتر خود رفتند وآنچه ازمن شنیده بودند باوی گفتند مرا طلبید
وبالای تلی که اموال قافله را قسمت میکردند مرا بردند پس گفت باخود چه داری گفتم چہل دینار
گفت کجاست گفتم درجامه من دوخته است زیر بغل من بفرمود تا جامه من بشگافتند وآنچه

من گفتہ بودم یافتند پس گفت ترا برین چہ داشت کہ خود اعتراف کردی گفتم مادر من مرا عہد دادہ بود کہ بر صدق و راستی باشی نخواستم من در عہد او خود خیانت کنم پس آن مہتر ایشان بگریست و گفت تو در عہد مادر خود خیانت نمی کنی و چند سال است کہ من در عہد پروردگار خود خیانت می کنم حال بروی بگشت و بدست من توبہ کرد پس اصحاب وی گفتند کہ تو در قطع طریق مہتر ما بودی اکنون در توبہ ہم مہتر ما باش ہمہ بر دست من توبہ کردند و انچہ از قافلہ گرفتہ بودند باز دادند اول تائبان از دست من ایشان بودند نظم ہم بر فتی سوی دشت ای مہ چنین از بی گذشت * شدہ بندہ حسن تو تمامی در و دشت یا رب چہ غزالے کہ بدین طرہ و چشم * دام و دد این دشت ہمہ صید تو گشت * این حقیر وجیہ اللہ العفی عزیزان این سلسلہ بیان استماع دارد کہ نام آن مہتر احمد بدوی بود بعد ازان کہ تائب شد آنحضرت را نجائے خود بردہ دختر داشت بتسلیم حضرت ایشان نمود و آنرا حضرت قبول کردند پس ازان بجانب بغداد روان گشتند و اہلیہ را فرمودند کہ ہمانجا باشد و بعد ازانکہ در بغداد متمکن شدند ایشان را طلبیدند **باب سوم در دو وصل است**

وصل اول در دخول حضرت ایشان در بغداد و مشغول شدن بعلم **وصل دوم** در زیارت و صحبت مشائخ کہ دران زمان متعین بودند **وصل اول** در دخول آنحضرت به بغداد بدانکہ حضرت ایشان بہ بغداد در سنہ ثمانین واربع مائۃ قدوم ارزانی فرمودہ اند و دران زمان آنحضرت ہژدہ سال بودند اول آمدہ بحفظ قرآن مشغول شدہ اند آنرا تمام از بر گرفتند بعد ازان علم مذہب و مناظرہ و اصول پیش ابو الوفا علی بن عقیل و ابو الخطاب محفوظہ و سماع حدیث کرد از ابو غالب محمد بن حسن باقلانی و ابو سعید محمد و ابو الغنائم و ابو البرکات ہبۃ اللہ بن مبارک و ابو نصر و ابو عبد اللہ و ابو البرکات طلحہ بن احمد عاقولی و غیر ایشان رحمہم اللہ اجمعین **وصل دوم** در صحبت و زیارت مشائخ حضرت ایشان در عنفوان جوانی در بغداد طالب علمی مے کردند و ہر جا کہ عزیزی از مشائخ وقت می شنیدند بزیارت او میرفتند عبد اللہ شامی گفتہ است در بغداد عزیزی بود کہ ویرا غوث مے گفتند من و ابن سقا و شیخ عبد القادر بزیارت غوث رفتیم ابن سقا در راہ گفت از وی مسئلہ خواہم

ن ثمان

پرسید کہ جواب آن نتواند داد و من گفتم از و مسئلۂ خواہم پرسید تا بہ بینم کہ چہ مے گوید
و شیخ عبد القادر گفت حاشا اللہ کہ من از وی چیزے نہ پرسم میروم و انتظار برکت دیدار
او می برم چون بخلوت او درآمدیم وی را آنجا ندیدیم ساعتی گذشت دیدیم کہ درمیان ما نشستہ است
وکسی معلوم نکرد کہ از کجا آمد و چگونہ درآمد پس از سر خشم چشم بجانب ابن سقا کرد و گفت وای
بر تو ای ابن سقا از من مسئلہ می پرسی کہ جواب آن ندانم آن مسئلہ تو اینست و جواب آن
این می بینم کہ آتش کفر در تو زبانہ می زند بعد ازان بمن نگریست و گفت از من مسئلہ می پرسے
و می بینی کہ چہ میگویم آن مسئلہ اینست و جواب آن این ہر آئینہ میگیرد ترا دنیا تا بدو گوش
بجہت بی ادبی کہ بمن کردۂ بعد ازان بجانب شیخ عبد القادر نظر کرد و وی را نزد خود خواند
و نشاند و گفت ای عبد القادر خدا و رسول خدا را خوشنود ساختی بجہت این حسن ادبے
کہ بجای آوردی گویائی بینم ترا در بغداد کہ بمنبر برآمدۂ و میگوئی قدمی ہذہ علی رقبۃ کل
ولی اللہ و می بینم کہ ہمہ اولیا گردنہا خود را پست کردہ اند اجلالا و اکرام ترا پس آن غوث
ہمان ساعت غایب شد بعد ازان وی را ہرگز ندیدم و ہرچہ بہ نسبت ہر کہ گفتہ بود ہمان طور
واقع شد ابن سقا بہ روم رفت و بدختر ترسائی عاشق شد و بتقریب آن کافر گشت
و مر استولی دمشق ساختند ازان رہ گذر بدنیا غرق شدم و حضرت شیخ عبد القادر باندک
فرصت سلطان ہمہ اولیا و اصفیا گشت بہ حسن ادبی کہ نسبت آن غوث بجا آوردہ بود
؎ چون شمع رخ خویش را فروختہ بود * ہر جا کہ دلی بود برو سوختہ بود * یا حسن
ادب شد شہ خوبان یا رب * این حسن ادب را کہ آموختہ بود * صحبت آن حضرت
بشیخ تاج العارفین ابو الوفا حضرت ایشان در ابتداء از بغداد بدیہ قلمنیا کہ مسکن شیخ
تاج العارفین بود برای زیارت شیخ رفتہ بودند شیخ درخلوت با خادمی نشستہ بود ناگاہ
خادم را گفت زود بیرون شو و درخلوت را بہ بند و اگر جوانی عجمی بیاید او را آمدن مدہ
چون خادم بدرآمد دید کہ حضرت ایشان مے آیند و میخواہند کہ شیخ را زیارت کنند خادم
رفت و بشیخ عرض کرد ہیچ جواب نگفت و با فطراب تمام در گوشۂ خلوت پنہان شدن
گرفت و بعد از ساعتی خادم را گفت آن جوان را بطلب از آنجا کہ حضرت ایشان را دید

استقبال کرد و گفت ای شیخ عبد القادر بعزت معبود که باول بار که ترا رخصت ندادم نه از بی ادبی
تو بود بلکه از جهت ترس و بیم و هیبت تو بود آخر چون دانستم که هر چه از من گیری باز بمن خواهی
داد امین شدم و شرف ملاقات تو دریافتم صحبت دیگر بتاج العارفین در بغداد حضرت ایشان در
بغداد چون بصحبت تاج العارفین می آمد بر میخواست و تعظیم می کرد و مردمان را حرمت داری
حضرت ایشان مبالغه تمام می نمود دیگر روز در مجلس وعظ از منبر فرود آمد و نزد حضرت ایشان
نشست و گفت ای عبد القادر ترا وقتی است که چون آن وقت رسد همه کس بسوی تو محتاج شوند
و ریش سفید خود پیش حضرت ایشان گرفت و گفت دران وقت این شیبه را فراموش نکنی و خرقه
و سجه و عصا و کاسه خود بحضرت ایشان داد مردم گفتند چرا این را مرید خود نمیکیرے گفت علی النفس
داغ المخرمی صحبت حضرت ایشان بشیخ حماد دباس مردیست از ابو شجاع که حضرت شیخ عبد القادر
اول که بزیارت شیخ حماد آمد شیخ حماد جانب ایشان نظر کرد گویا که بازی بصید خود آورد نظر شیخ
دروی اثر کرد فی الحال از همه بیرون آمد و بر سبیل تجرید راه حق پیش گرفت شیخ نجیب
سهروردی فرموده که حضرت شیخ عبد القادر بصحبت شیخ حماد در آمد و دران وقت آن حضرت
در آغاز جوانی بود چنان بادب در صحبت شیخ نشست که شیخ حماد و تمام مجلس شیفتهٔ حسن ادب او گشتند
چون از مجلس برخواست شیخ چشم جانب او داشت و با اصحاب می گفت سبحان الله این جوان عجمی
را قدمی است که در وقت خود بر همه اولیا باشد و مامور شود از حق سبحانه تعالی که بگوید قدمی
هذه علی رقبة کل ولی الله و هر آئینه بگوید و پست کنند همه اولیا گردنهای خود را پیش او

باب چهارم در چهار وصل است وصل اول در مجاهده و سیاحت آن حضرت وصل
دوم در خرقه گرفتن آن حضرت از شیخ ابو سعید مخزومی وصل سوم در بیان مامور شدن آنحضرت
بدعوت خلق وصل چهارم در کیفیت مجلس وعظ آن حضرت وصل اول در ذکر مجاهده

و سیاحت آن حضرت فرموده است که بیست و پنج سال لقدم تجرید بوده ام در بادیه
عراق و خرابهای آن و چهل سال نماز های بامداد بوضوء عشا گذاردم و پانزده سال بعد از
نماز خفتن بر یکپا استاده ختم قرآن میکردم و بارها سه روز تا چهل همچنین سر بماندم چیزے
نمی یافتم که آنرا قوت خود سازم و آن حضرت فرموده است که وقتی در سیاحت بودم شخصی بر من آمد

ومن او را گاہے ندیدم گفت ہیچ آرزو در صحبت داری گفتم بلی ہست گفت اینجا بنشین تا من
بیایم و از نظر من غایب شد یکسال من ہمانجا ماندم بعد ازان بیامد و ساعتی نزدیک من نشست
پس برخواست و گفت ازینجا نروی تا من بیایم باز یکسال دیگر غایب شد و من ہمچنان برجاے
خود بودم بعد ازان بیامد و نان شیر آورد و گفت من خضرم مامور شدہ ام کہ با تو ہم نمک کردم
از حضرت ایشان یکی از اصحاب پرسید کہ درین دو سال قوت آنحضرت چہ بود فرمود از مبنوذات الٰہی
بود **وصل چہارم** در کیفیت خرقہ پوشیدن آن حضرت از قاضی ابو سعید مبارک
مخزومی رضی اللہ عنہ آن حضرت فرمود کہ یک بار در برج عجمی با حق سبحانہ عہد کردم کہ طعام نخورم
تا کسی لقمہ ساختہ در دہان من نکند و آب نہ نوشم تا کسی بدست خود مرا نہ نوشاند چہل روز بدین
حالت گذشت پس ازان مردی بیامد و طعام پیش من نہاد و رفت نفس از بسیار گرسنگی
خواست کہ بر بالا طعام بیفتد گفتم واللہ از عہدی کہ با خدا بستہ ام برنگردم تا از باطن خود
فریادی شنیدم الجوع الجوع ہیچ التفات بدان نکردم شیخ ابو سعید مخزومی در راہے
گذشتند این فریاد شنید پیش من تشریف آورد فرمود ای عبد القادر این چیست گفتم
این قلق نفس است اما روح من برقرار خود ہست در مشاہدہ حق وبوی آرام دارد فرمود
با من بیا این گفت و مرا ہمبران حال گذاشتہ و روان شد در دلم چنان رسید کہ ازینجا
نروم مگر با مر کسی ناگاہ دیدم کہ خواجہ خضر آمد مرا گفت برخیز و پیش ابو سعید برو ہمچنان
کردم دیدم کہ شیخ ابو سعید بر در خانہ خود ایستادہ است و انتظار من می برد چون مرا دید
فرمود ای عبد القادر آنچہ من ترا گفتم بس نبود کہ گفتہ خضر نیز ترا می بایست پس ازان مرا
بخانہ بیرد طعام کہ مہیا کردہ بود آورد و بدست مبارک خود لقمہ لقمہ در دہان من کرد تا
آنکہ سیر شدم و بعد ازان مرا خرقہ پوشانید و من ملازم آنحضرت شدم الشیخ ابو محمد عبد القادر
بن ابو صالح موسی جیلے لبس الخرقۃ من ید الشیخ ابی سعید المبارک بن علی المخزومی
وہو لبسہا من ید الشیخ ابی الحسن بن محمد بن یوسف القرشی وہو لبسہا من ید الشیخ
ابو الفرج الطرطوسی وہو من ید الشیخ ابی الفضل عبد الواحد بن عبد العزیز التمیمی وہو
من ید الشیخ ابی بکر الشبلی قدس اللہ ارواحہم ۵ شاہ ما خرقہ ز بو سعد مبارک دارد +

بعنوذات
پچرہاسے
انقادہ از
ہر جنس ۱۲
مولوی محمد
عبد الرحمن
سلمہ ربہ

۱۲ مصنف

او خود از ابو الحسن و ابو الحسن از طرطوسی * ابو الفرج آن شه طرطوسی ز عبد الواحد * او ز شبلی است بدین خلعت و این ملبوسی * **وصل سوم** در مامور شدن حضرت ایشان بدعوت و نصیحت خلق آنحضرت فرموده که من روز سه شنبه شانزدهم شوال در سنه یانصد و بیست و یکم حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم می فرمود یا بنی چرا بر مردم کلام نمی کنی گفتم یا بابا من مرد عجمی ام بر فصحاء بغداد چگونه سخن کنم فرمود دهن باکشای بکشادم هفت بار در دهن من بدمید و فرمود بر خلق سخن گوی و ایشان را دعوت کن بحق پس از ان من نماز ظهر گذاردم و نشستم مردم بر من هجوم کردند و زبان من بسته شد حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجهه را دیدم که در مجلس مقابل من استاده اند و میفرمایند که چرا سخن نمی کنی گفتم یا با زبان من بسته شده است فرمود دهن باز کن باز کردم نزدیک من شد شش بار در دهن من دمید عرض کردم یا بابا من چرا هفت بار ندمیدی فرمود از جهت ادب با خواجهٔ کائنات صلی اللہ علیہ وسلم این بگفت و از نظر من غایب شد بعد از ان من در سخن شدم و خلق را بحق دعوت کردم و آن حضرت فرمود که مرا در خواب و بیداری می گویند که بکن یا نکن و خیال کلام بر دل من هجوم می کند و غالب می آید که اگر سخن نکنم خفته شوم و ممکن نیست که ساکت باشم و نیز آن حضرت فرمود که پیش ازین نزدیک من دو نفر یا سه نفر می بودند که کلام می شنیدند پس از ان هجوم بسیار شدن گرفت در مصلای باب حلب می نشستم بعد از ان آمدن مردم بیش از بیش گشت منبر در نمازگاه عید بیرون شهر بردند شیخ عبد اللہ جبائی فرموده است که هفتاد هزار کس در مجلس حضرت ایشان حاضر میشدند و چندان سواران می آمدند که از مراکب آنها گرد مجلس چون حلقه حصار می نمود **وصل چهارم** در کیفیت مجالس وعظ آن حضرت شیخ ابو القاسم محمد فرموده است که من نیز بر منبر آن حضرت می نشستم و حضرت ایشان را نقیبان بودند که بر پایهای منبر دو کان دو کان می نشستند و فرمود زیر منبر مردانی می نشستند که در مهابت همچون شیر نر می نمودند و در هر مجلس حضرت ایشان دو سه کس وفات می یافت از غایت حرارت مجلس که بر دل آنها می تافت و چهار صد کس حاضر می بودند که فوائد کلام آن حضرت کتابت می کردند

نقل است از شیخ ابو سعد قیلوی که در مجالس حضرت غوث اعظم بارها حضرت پیغامبر صلی الله
علیه وسلم را و دیگر پیغامبران را علیهم السلام مشاهده میکردم و ملایک را می دیدم که طائفه
طائفه در مجالس حضرت ایشان حاضر می شدند و همچنین مردان غیب و جنیان را می دیدم
که به نیاز تمام میرسیدند و خواجه خضر در مجالس حضرت ایشان بسیار حاضر میشد و می گفت هر که
فلاح میخواهد باید که این مجالس را لازم گیرد و چون حضرت ایشان در اثنای سخن گرم میشدند
می فرمودند ای غلام ولایات و درجات اینجاست و درین مجالس خلعتها عطا می شود
و نیز فرموده اند نیست از پیغامبر مخلوق و ولی مگر آنکه حاضر شدند در مجالس من احیا بابدان
و اموات بارواح و نیز می فرمودند ای غلام از منکر و نکیر سوال کن چون می آیند بر تو در قبر تا ترا
خبر کنند از عزو جاه من

باب پنجم در پنج وصل است

وصل اول در تصرف و کرامات آن حضرت وصل دوم در شرف ارادت آن حضرت وصل سوم در توجه بآن حضرت از برای حاجت و طریق دوگانه وصل چهارم در بعضی سخنان آن حضرت وصل پنجم در وفات آن حضرت

وصل اول در تصرف و کرامات آن حضرت

شیخ ابو سعد سفود و شیخ عثمان صیرفی که از اکابر اصحاب آن حضرت اند فرمودند که خدا
اظهار نکرد و نخواهد کرد مثل کرامات حضرت غوث اعظم کرامات او متوالی و متصل بود بعضی
به بعضی اگر کسی از کرامات او شمار کردی در یک روز تا چند شاری هیچکس از حضرت ایشان
کراماتی طلب نکرد مگر آنکه دیدی وقتی خلیفه بغداد بحضرت ایشان رسید و عرض کرد که میخواهم
چیزی از کرامات آن حضرت ببینم تا یقین من زیادت شود فرمود که چه میخواهی گفت
دو سیب از عالم غیب و آن زمان سرد بود و سیب نمیدید آن حضرت دست در هوا کرد دو
سیب آورد یکی بدست خلیفه داد و دیگری بدست مبارک خود شق کرد بغایت سفید و
خوشبوی و شیرین برآمد و آن دیگر را که خلیفه بدست خود شکست گنده با کرم برآمد خلیفه
حیران ماند و گفت ما هذا حضرت ایشان فرمودند چون آن سیب دست ظلم باین سیب
رسید گنده شد و در و کرم افتاد و اگر نه این نیز همچو آن بود شبی آن حضرت از خانه برآمد
عصا در دست داشت یکی از اصحاب در دل گذراند چه باشد که ازین عصا چیزی خوارق

عادت بنا یا اندیشہ او بحضرت ایشان روشن گشت فی الحال عصا در زمین خط بہ نہاد عصا بہ است شدہ ، ہمچو شمع نور دادن گرفت بعد ازان حضرت ایشان عصا را برگرفتند و او را فرمودند تو این را خواستہ بودی مشایخ زبان فرمودہ اند از خوارق آن حضرت چہ گفتہ شود گاہے در ظاہر مشغول و گاہی از پنہان ماند نقل است شیخ لقا کہ فرمودہ است کہ ما روزے در مجلس حضرت غوث الاعظم حاضر بودم در اثنائے آنکہ سخن میگفت بر پایۂ اول از منبر ناگاہ قطع سخن کرد و ساعتی خاموش بود و بر زمین فرو آمد بعد ازان بمنبر بالا رفت و بر پایہ دوم نشست پس من مشاہدہ می کردم کہ پایۂ اول کشادہ می شد چندانکہ چشم کاری کرد و فرش از سندس اخضر انداختند حضرت رسالت پناہ با اصحاب آنجا نشستہ و حق سبحانہ بر دل حضرت غوث اعظم تجلی کرد چنانکہ نزدیک بود کہ آن حضرت ازان پایہ بیفتد حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم وی را بگرفت و نگاہ داشت بعد ازان خورد و لاغر شد چون عصفورے بعد ازان ہمہ از من پوشیدہ شد آنکہ از وظاہر مے شد نقل است از جماعۂ اصحاب کہ روز سہ شنبہ از ماہ صفر در خدمت حضرت ایشان در مدرسہ حاضر بودیم وضوی ساخت و قبقاب در پای مبارک او بود چون از وضو فارغ شد نعرۂ ما ہیبت بلند برآورد و یک قبقاب در ہوا پرتاب کرد تا آنکہ قبقاب از نظر غایب شد و بعد ازان نعرہ دیگر بزد و قبقاب دیگر ہمچنان پرتاب و دران وقت ہیچکس را مجال آن نشد کہ از حضرت ایشان بپرسد کہ این چہ بود ناگاہ بعد از بست روز قافلہ از جانب عجم رسیدند و آن ہر دو قبقاب نجاد مان حضرت حوالہ کردند ازان جماعہ پرسیدہ شد کہ این قبقاب شما از کجا رسید گفتند روز سہ شنبہ سوم از ماہ صفر عربان بر سر ما تاختند و تمام متاع را غارت کردند و بعضی مردم را کشتند و در بادیہ فرو آمدند و مال در قسمت داشتند کہ ما حضرت شیخ عبد القادر را در ان وقت یاد کردیم و نذر آن حضرت مقرر نمودیم درین بودیم کہ دو نعرہ عظیم شنیدیم کہ ہیبت آن تمام بادیہ را در گرفت و از پس ساعتی دیدیم آن عربان بعاجزی دینار تمام آمدند و گفتند بیائید و مال خود را گرد آرید و بہ بینید کہ بر سر ما چہ مصیبت رسید رفتیم دیدیم کہ دو عربان آنکہ سردار شکستہ و مردہ افتادہ اند و این ہر دو قبقاب تا آب تر از اثر وضو نزدیک ایشان است پس با ایشان

عریان بما بازداد ندید ه و عظمت حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضہ آنها که باحباب تو برکین و
ستیز اند ÷ کوئی خبر از غربت قبقاب ندارند **نقل است** از جماعۂ اصحاب که حاکم بغداد ابوالمظفر
بن یوسف بشبی بخدمت حضرت غوث اعظم آمده وده بدره زر به نذر آورد و آن حضرت قبول
نکرد فرمود حاجت نیست وی الحاح کردن گرفت پس از ان آن حضرت یک بدره بدست راست
گرفت و یک بدست چپ و هر دو را بهم فشار آید در حال از ان خون روان گشت فرمود ای
مظفر از حق شرم نداری که جگر مردم خون سازی و خونهای ایشان بر گردن خود می کنی
و بان پیش من آئی **نقل است** روزی عجوزی پیش آن حضرت آمد و پسر خود را همراه
آورد و گفت که این فرزند من اسیر محبت تو شده است و همیشه متعلق تو می باشد من از حق
خود باز آمدم و از خدمت خود ش آزاد کردم از برای خدا او را قبول کن حضرت ایشان قبول
کردند و بمجاهده و سلوک طریق سلف درآوردند بعد از چند روز آن عجوزه پیش فرزند خود
آمد که نان جو میخورد و زرد و لاغر شده از کم خواری و بیداری پس از انجا پیش حضرت
ایشان آمده آنجا طبقے دید و روی استخوان های مرغی که آن حضرت خورده بود عجوزه عرض
کرد یا سیدی تو گوشت مرغ میخوری و پسر من نان جو آن حضرت دست مبارک خود
بر استخوانها نهاد و گفت قومی باذن الله الذی یحیی العظام وهی رمیم آن مرغ زنده شد
و بانگ کردن آغاز کرد بعد از ان حضرت ایشان بآن عجوزه فرمودند که وقتی پسر تو چنین
شود هر چه خواهد گو بخورد روزی حضرت ایشان مجلس می فرمودند باران در استاد
و بعضی مردم متفرق شدند آن حضرت سر مبارک خود بالا کرد و فرمود من جمع می کنم و تو
تفرقه می کنی باران از مجلس در استاد و در بیرون مجلس می بارید **وصل دوم**
در شرف ارادت و نسبت بآن حضرت **نقل است** از شیخ عمر کرمانی و شیخ عمر بزاز
که از کبار اصحاب آن حضرت اند که حضرت غوث الاعظم فرمود حق سبحانه وعده کرده است
بمن که درآرد اولاد و اصحاب مرا و هر که بمن محبتی داشته باشد در بهشت و نیز **نقل است**
ازین دو بزرگ که وقتی با حضرت ایشان عرض کرده شد که اگر شخصی نسبت ارادت خود
بشما کند و حال آنکه نه دست شما گرفته و نه خرقه شما پوشیده آیا او را از مریدان و اصحاب

حضرت شما شمار یم یا نی فرمودند ہر کہ خود را بمن نسبت کند و نام من برو مقبول حق گردد
درگند رد حق سبحانہ از و اگرچہ بر سبیل مکروہ بودہ باشد ؎ شاہ جیلی باخترِ مسعود +
ابدًا کان ظلہ محدود + ہر کہ در سایۂ عنایت اوست + گنہش طاعت و دشمن دوست +
نقل است از شیخ ابو الحسن علی کہ حضرت غوث اعظم در خطاب مریدان مے فرمود ؎
برندارم قدم زپیش خدا + تا روانم نسازدم بہ شما + سوی خلد برین بہ نعمت و ناز +
ای مریدان با صفا ممتاز + نقل است از شیخ عبد الرزاق کہ حضرت غوث اعظم میفرمود
کہ وقتی بدست من سجلی تکمناسہ وخط دادہ شد بدرازی کہ نظر کار کند دیدم کہ درونام اصحاب
وہمہ یاران من و مریدان کہ تا قیام قیامت نسبت خود بمن درست خواہند کرد مرقوم است
وحکم شد کہ این ہمہ را بتو بخشیدم ؎ شاہ جیلانی کہ مردم را چو نور دیدہ است + من غلام
دی کہ مارا حق بوی بخشیدہ است + ونیز آن حضرت فرمودہ است کہ از مالک کہ خازن مالک
دوزخ است پرسیدم کہ ہیچ یکی از اصحاب من نزد تو ہست گفت نی ؎ با گدایان سر کویش
نہشم را چکار + گر نسیب ہیبتش دوزخ ہم لرزیدہ است + ونیز آنحضرت فرمودہ است کہ اگر منکشف
شود عورت مرید در مشرق ومن در مغرب باشم ہر آئینہ بپوشم او را بیت ہر گدا یار
تو فی النار نگردد ہرگز + چہ تو غمخوار وی خوار نگردد ہرگز + ونیز فرمودہ است بلغزید حسین
منصور ونبود در زمان اوکسی کہ او را دستگیری کند اگر من در زمان اومی بودم ہر آئینہ
دستگیریش میکردم و از یاران مریدان من ہر کہ مرکوب او بلغزد تا قیام قیامت دستگیری او بکنم
نظم گرکسی ہست عالم از عرفانی است + از طفیل شیخ عبد القادر گیلانی است +
مدد انا الحق کو تا بد حجابہای او + فارغ از دار سیاست غافل از زندانی است نقل است
از شیخ عدی ابن مسافر کہ ہر کہ از مریدان مشایخ آرزوی خرقہ کند او را بپوشانم مگر نیاز مندان حضرت غوث
اعظم را زیرا کہ ایشان در رحمت بی نہایت وعنایت بی غایت غرقند کہ بہیچ چیز ایشان را احتیاجی نیست
و ایشان چرا بکسی التفات نمایند زیرا کہ کسی بحر را ترک دادہ بآب سبیل نرود مصرع ہر کہ در جنت
عدن است گلستان چکند + ہان ای گدائی سلسلہ حضرت قادریہ می شنوی چہ میگذرد بایدکہ بسر
وہر دری نباشی ؎ شاہ وقتی گدای جیلانی + چکنم قدر خود نمیدانی + بعضی از اصحاب آنحضرت نقل کردہ اند

یکمردی بحضرت ایشان آمد و چنان نمود که پدر من وفات یافته است امشب او را بخواب دیدم که
گفت مرا در گور عذاب می کنند برو بحضرت ایشان از برای من دعا التماس کن آن حضرت او را
فرمود پدر تو گاهی بر مدرسه من گذشته است گفت آری آن حضرت ساکت شد روز دوم آن
مرد آمد و عرض کرد که پدر را امشب بخواب دیدم لبسی خوش و خورم خلعتی سبز در بر پوشیده می گفت
که عذاب از من برداشتند و این خلعت مرا دادند به برکت حضرت شیخ عبد القادر رو بر تو باد که
ملازم آن حضرت باشی یعنی حضرت شیخ داؤد سیفر مودند که بر پیر دستگیر ما عهد بسته اند هر که وقتی
باستان تو رسیده باشد از لنگر تو طعام خورده باشد یا نام تو بتعظیم برده باشد یا بوقت شنیدن
نام شریف تو گوش خود به تعظیم گرفته باشد هم همه بتو بخشم نقل است از اصحاب آن حضرت
که وقتی در مجلس آنحضرت نقل کردند که از فلان قبر ناله و فریاد مرده می آید و چند روز است که او را
دفن کرده اند فرمود او خرقهٔ من پوشیده است حاضران عرض کردند معلوم نیست فرمود
وقتی در مجلس من حاضر شده است گفتند نمی دانیم فرمود از طعام من خورده است گفتند ندانیم
فرمود مقصر بریان کار است او لتر ساعتی سر در مراقبه کرد اثر هیبت و وقار در بشرهٔ مبارک
او ظاهر شد بعد ازان فرمود ملائکه میگویند او وقتی روی مبارک تو دید و گمان نیک برد
حق سبحانه بسبب آن برو رحمت کرد بعد ازان بارها بر سر آن قبر رفتند هیچ ناله و فریاد شنیده
نمی شد نقل است از شیخ ابو نجیب سهروردی که خبر کرد مارا والد من که از شیخ حماد دباس
هر شب آوازی شنیده میشد بچون آواز ناس انگبین روزی این معنی بحضرت غوث اعظم مذکور
شد و آن حضرت هنوز اشتهار نیافته بود وقتی بصحبت شیخ حماد رسید و پرسید بیت صحبت
و پاس را این ساز چیست + بر زبان این نغمه و آواز چیست + شیخ حماد گفت مرا دوازده
هزار مرید است هر شب ایشان را یاد می کنم و حاجت ایشان از خدا میخواهم و هر که از ایشان
بگناه مبتلا است درخواست میکنم که دران ماه او را توبه دهد یا از جهان بیرون برد تا دیر
در گناه نماند پس حضرت شیخ عبد القادر جیلانی فرمود اگر حق سبحانه و تعالی مرا در حضرت خود
منزلتی دهد درخواست کنم که از مریدان من تا قیام قیامت کسی بے توبه نمیرد شیخ حماد گفت
حق سبحانه مرا شاهد نمود که او را مقام و مرتبه عطا کند که مریدان او بی توبه نمیرند ختم ایشان

بتوبہ بشد اگرچہ اول بچیزی مبتلا باشد بیت این غلغلہ در خانقہ و مسجد و دیر است ✤ یعنی کہ محبان
ترا ختم بخیر است ✤ **وصل سوم** در توجہ بآن حضرت از برای حاجت بطریق دوگانہ نماز
نقل است از شیخ عمر بزاز کہ حضرت غوث اعظم می فرمود ہر کہ در کربتی بمن استغاثہ کند
آن کربت دور انداختہ شود از وی و ہر کہ در شدتی بنام من ندا کند و اساختہ شود از وی و ہر کہ توسل
کند بمن در حضرت حق از برای حاجتی بر آوردہ شود حاجت او و نیز آن حضرت فرمودہ است
ہر کہ دو رکعت بگذارد و بخواند در ہر رکعتی بعد از فاتحہ سورۂ اخلاص یازدہ بار پس خواجہ کائنات
را درود فرستد و سلام گوید بر وی و او را یاد کند پس جانب عراق یازدہ گام برود و نام
من گیرد و حاجت خود یاد کند ہر آئینہ بر آوردہ شود حضرت ایشان می فرمودہ اند کہ صاحب
حاجت را باید کہ بعد از سنت نماز شام یک چلہ این دوگانہ را متواتر بگذارد و اگر وقتی فوت
شود از سر گیرد البتہ بمقصود رسد انتہا مدت این وظیفہ چہل روز است و گرنہ بیش از چہل روز
بیچ سوم حضرت قادریہ انچہ بمقصود بہمت دست دہد **وصل چہارم** در بعضی سخنان
آن حضرت اے غلام بر تو باد بصدق و صفا کہ اگر این ہر دو نمی بودند تقرب بحق سبحانہ
مر بشر را ہرگز میسر نمے شد **نکتہ** تفقہ کن پس از ان اعتزال بکن از انکہ ہر کہ عبادت خدای
عز و جل تفقہ کند بغیر علم ست افساد او بیشتر از ان بود کہ سبب اصلاح او **نکتہ** ہر کہ عمل کند
بدانچہ میداند حق تعالی او را روزی کند علمی کہ آنرا نمیداند **نکتہ** قطع اسباب کن از خود بزہد و تکلف
از مفارقت اخوان و اقسام دیگر تا حق تعالے ترا قوی گرداند و جلادت بخشد **نکتہ** حسن ادب
را ملازم شو و از غیر او انقطاع کن و از اغیار و اسباب کنارہ گیر خوف آنکہ مصباح قلب منطفی
نگردد **نکتہ** چہل صباح با اخلاص زندہ دار تا ینابیع حکمت منفجر گردد و از دل تو بزبان تو
نکتہ شریعت محمدی ثمرۂ شجرۂ وجود ملت اسلام است آفتابیست کہ روشن شدہ است بنور
آن ظلمت کونین اطباع شرع او معطی سعادت دارین است پس حذر کن تا بیرون نیائی از
دائرۂ آن و حذر کن تا مخالفت نشوی اجماع آنرا **نکتہ** اگر در محبت او صادق باشی بحتاج لطعن
برابر دار و بسوی مقصد صدق **نکتہ** نشناخت قدر جلال او ہر کہ یک لحظہ باز ماند از ذکر او
نکتہ ذکر روح جناب رحمت است چون نسیم او بر مشام ارواح ذاکران بوزد از نسوات آن ارواح

در قفس اشباح و زجنبش آید نکته کعبه و هر عارفی موضع نظرات حق است از و نکته اقرب
طرق الی الله لزوم قانون و عبودیت و استمساک بعروهٔ شریعت اسلامیه و استقامت بر جادهٔ
تقوی نکته انس تو با حق بر اندازهٔ وحشت تست از غیر او نکته انغماس در طلب دنیا
پشت عقل را دو تا می کند از طلب مولی عز و جل نکته علائق زهرست دنیا حجابیست مانع
از وصول بملکوت او و ست بر تو توجه رحمت نکته اگر طفل عقل تو بجمال جوانی رسیدے
در کنار تادب هرگز بدنیا التفات نکردی و لیکن او هنوز بر بستهٔ گهوارهٔ شغلتنا اموالنا
و اهلونا است نکته حق تعالی جل شانه و عم نواله و عز برهانه تماثیل وجود را بر ساحل
دنیا برای امتحان عیون اهل اطفال ارواح را که پرورده شدند در مجود عصمت مهود
نبات نکته بلی و ولاد و ستاره اند که از فلک سعادت طلوع میکنند و محنت و محبت دو گل اند
که از یک شاخ بر می آیند نکته معاشر العارفین برات از حول و قوت الا به حقیقت توحید
است و محو هر تلوجی از عین عقل محض تفرید و القا انچه در وجود است از ید طمع عین تجرید
نکته اسم اعظم الله مستجاب شود مر ترا چون بگوئی الله در دل تو غیر او نباشد بسم الله
از عارفان همچون کن است از حق عز و جل نکته انفراد تو در طریق طلب او امارت صحت
محبت است و نگریستن دیدهٔ دل تو بغیر او نشان بعد نکته سخن بغیر ذکر او زنگاریست
بر صفای آئینهٔ قلب نکته ای غلام همچو بلبل مباش که شیفتهٔ صورت خود است وقت
و جیع و یا ترجیع اشجار خود در ساخته لیکن همچون باز باش که التفات نمیکند بحقارت اصوات
بلابل در ریاض و هیچ در طرب نمی آید بلذت العام هو الف از ملومت و عزت نکته
حضور با او بغیر تجریب قوالت هرگز ممکن نشود نکته از برای آنکه یک لحظه با او
باشی اگر از همه اکوان بیرون آئی بسیار نباشد نکته چون نفس صاف شود
و از کدورت بشریت امتثال او امر کند نکته یا غلام عیون عقل محول التفات
بدنیا نکند و زخارف و زهرات آن مر ایشان را نمی تواند فریفت بلکه شغل محبوب
را از ان غم هم نمی کند که انما الحیوة الدنیا لعب و لهو نکته حب دنیا در نفوس
مبغض آخرت بار می آرد نکته یا هذا ما تم الا خلق و الخالق پس اگر اختیار خالق میکنی

تقفل اللہم عدولی الارب العالمین نامتہ یا ہذا فنا اعدام فلایق است وانقلاب
طبع بطبع ملایکہ بعد از فنا از طبیع ملایکیہ و حوق بہ منہاج اول فتح یستفتگ ربکما تشتفیکک
ویرزع فنیک مایرزع نامتہ در وفات آن حضرت نقل است از شیخ عبدالوہاب
کہ حضرت والدی غوث اعظم درماہ رمضان چند روز مرض داشتند و روز بیست نہم ماہ
مذکور جمعی از مشایخ بپیش او حاضر بودند چون شیخ علی ابن ہیتی و شیخ نجیب سہروردی
کہ مردی بزرگ با وقار تمام درآمد و گفت السلام علیک یا ولی اللہ من ماہ رمضان آمدہ ام
تا اقتدار کنم از انچہ بر تو مقدر شدہ بود در من و وداع کنیم ترا کہ این اخیر اجماع نست با تو
پس بازگشت و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم از دنیا رحلت فرمودند و ماہ رمضان
دیگر ندیافتہ کہ نقل کردند اصحاب کہ در مرض آخر سیف الدین عبدالوہاب ازان حضرت
وصیت طلب کرد و فرمود علیک بتقوی اللہ والطاعۃ ولا تخف احدا ولا ترجہ و کل
الحوایج الی اللہ کلہا واطلب منہ ولا تثق باحد سوی اللہ عزوجل ولا تقصد الا علیہ التوحید
والتوحید واجماع الکل بعد ازان مرض غلبہ کرد و فرزندان کہ گرد نشستہ بودند ایشان را
فرمود حاضر شدہ اید غیر از شما نزد من برخیزید وجائی دہید ایشانرا و ادب ایشان بجا آرید
اینجا رحمت عظیم نثار است و فرمود علیک السلام ورحمۃ اللہ و غفر اللہ لی ولکم و تاب اللہ علی
و علیکم و بعد ازان فرمود انا لا ابالی بشیٔ و بملک الموت پس ازانکہ صیحۂ عظیم
زد چون سکرات موت درآمد گفت استعنت بلا الٰہ الا اللہ الحی الذی لا یموت
ولا یخشی ان یفوت سبحان من تعزز بالقدرت وقہر العباد بالموت لا الٰہ الا اللہ
محمد رسول اللہ تا آنکہ روح از بدن مفارقت فرمود رضی اللہ عنہ وارضاہ عنا در بہجۃ
الاسرار آوردہ است کانت وفات رضی اللہ لیلۃ السبت بعد العشاء تاسع
شہر ربیع الآخر من سنہ احدی وستین وخمسمائۃ بہ بغداد و دفن بمدرسہ بباب الازج
اعاد اللہ علینا من برکاتہ وجمیع مدت حیات آن حضرت نود سال بود ہیزدہ سالہ
بودند کہ از جیلان بہ بغداد رسیدند و ہفت سال تحصیل علوم نمودند و بیست پنج سال
در تجرید وانقطاع از خلق بودند بعد ازان چہل سال دعوت خلق الی الحق نمودند

بیان ثمراتی کہ از خدمت نمودن بچیو ما را حاصل شد حسب آیہ ان اللہ لا یضیع اجر المحسنین

ثمرہ میفرمودند هر که تسبیح یا حی یا قیوم لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین مداومت
نمایند و هر روز سی صد و شصت عدد بخوانده باشید در هر وقتی از اوقات روز که توانید جای حصول
مرادات دارین است و قیام تمام مکونات از آثار صفات این دو اسم است و آن بر دو
قسم است روحانی و جسمانی و حیوة روحانیات از تاثیر صفات اسم حی است و ثبات
جسمانیات از اثر صفات اسم قیوم پس کسی که بدین دو اسم حق را یاد کند بدان ماند که بزبان
تمام موجودات روحانی و جسمانی تسبیح گفته باشد و در احادیث صحیح الاسناد مسطور است که اسم
اعظم درین کلمات فائض البرکات مذکور است **ثمرہ** میفرمودند بنماز قلاقل مواظبت
نمایند اگر کسی خواهد کوه را بناخن تراشد اگرچه محالست بطفیل این نماز ممکن باشد و نماز قلاقل
چهار رکعت است بیک سلام مابین مغرب و عشا باید خواند نیت نفل باید کرد و در هر رکعت
بافاتحه چهار قل ضم باید نمود و بعد از ادای سلام سر بسجده نهاده هفتاد و یکبار باید گفت یا حی
و یا قیوم برحمتک یا من استغیث میفرمودند کسی که اسباب دنیوی حاصل میکند و بعد از تحصیل
محصول را می افشاند درین صورت دل خود را خراب میکند و دلهای غیر را معمور میسازد
و بجهت جمعیت خلایق خود را در تفرقۂ علایق می اندازد او را باید ملاحظه نمود اگر دلی که بواسطۂ
تعمیر آن مصدر تخریب دل خود است از دل او بهتر است یعنی اگر همت او مصروف خدمت
اهل اللہ است بدان اشتغال نماید و اگر برخلاف آنست دو برخلاف آن باید زیرا که قلب و اطمینان
را نزد او برتر است از قلوب عوام و سالک را تصفیۂ دل از کدورات تعلقات هم مهم
است **مثنوی** آنکه ستانی و بخشانیش + بهتر از انست که نستانیش + در ستدن
حرص جهانت دهند + در شدن آسایش جانت دهند + **ثمرہ** میفرمودند تقبیل
ابهامین و مساس آن بر عینین در وقت استماع اشهد ان محمد رسول اللہ آز مودن بتابعت
سنت آدم ست علی نبینا و علیه السلام و حقیقت اینمقدمه آنست که چون زیارت را روز
آنست آدم علیه السلام بر صفحۂ ناخن ابهام مطالعه نموده بمجرد طلوع انوار لقاسی جهان آرای
حضرت نبوت پناه محمد رسول اللہ اصبعین خود را بلب ادب بوسه داده از وجه تبرک

واستفاضۂ عینین پس فرمود **بیت** رواق منظر چشم من آشیانۂ تست + کرم نما و فرود آکہ خانہ خانۂ تست + **ثمرہ** میفرمودند از بعضی فقرای مجانین یا اطفال یتیم خرق عادتے کہ بظہور آید سبب آنست کہ حق سبحانہ بالغہ از ایشان کرامتی بخلق فرانماید تا دلہای خلایق از مشاہدۂ آن بر ایشان گراید و لی مربی مجازی فرو نگذارند و لوازم محافظت و مراسم مخادمت بجا آرند و اسمعی را صورت گویند **ثمرہ** میفرمودند چون خالق علی الاطلاق دنیا را آفرید خطاب فرمود یا دنیا اخدمی واستخدمی من خدمک یعنی ای دنیا خدمت کن مرکسی را کہ خدمت کردمرا و طلب کن خدمت از کسی کہ خدمت کرد ترا و درہفتاد و دو ملت اسلام و غصہ ملت کفر ضلالت انجام تارک دنیا محمود و ممدوح است **شعر** الجوہر مغبر فی الفقر عرض + الفقر شفاء سوی الفقر مرض + العالم کلہا صداع غرور + والفقر من العالم سرور غرض + **نقلست** یکی را از مریدان حضرت ایشان داعیۂ ترک روی نمود و چون صورت داعیہ را بخدمت باز نمود فرمودند کہ این سعادت شخصی را مسلم است کہ اگر احیانا بقوت محتاج شود ببازار رود و آنچہ بعد از مراجعت ترہ فروشان بر سکان دوکان آنہا از جنس ترہ بسبب کساد متاع و عدم استعداد امتناع بر زمین افتادہ ببیند آن را بچیند حب جاہ درین سلوک سر راہ او نگردد و نفس او با او درین معاملہ مسامحہ نکند کما فی المثنوی المعنوی **بیت** رشتہای خلق بند محکم است + در رہ این از بند آہن کی کم است + و بعد از ارتکاب این امر بر غذای مجموع کفایت و قناعت نماید و نشاید کہ چون طلب خطوط نفسانی و حطام دنیاے فانی از وی بظہور آید متابعت نفس امارہ نمودہ تحصیل آن گراید فرمودہ اند اگرچہ رزاق لایزال تا بدین حال امتحان نمی نماید غایتا سالک تارک را قوت استیصال طمع بدین منوال باید تا استقلال از اموال دنیوی مورث وجود ملال و باعث عدم استقلال نباید **ثمرہ** میفرمودند اگر سالکی تواند کہ از عہدۂ آن بر آید کہ خود را در لباس کسب مستور داشتہ سلوک نماید بہتر از آنست کہ در روی فقیر انور آید مقصود ازین بیان این بود کہ صفت صوفی کاین باین باید و بحکم انما الاعمال بالنیات صفت ظاہر اعتبار را نشاید **فرد** مرد اہل طریقت لباس ظاہر نیست + کمر بخدمت سلطان ببند و صوفی باش **ثمرہ** میفرمودند تنگ پوشی و جبست و جوی در تحصیل اسباب معیشت خلاف اخلاق حمیدہ است ہمچنان بجد و جہد

رد کردن آن نیز ناپسندیده است زیراکه بنده را بر مقام تسلیم مستقیم باید بود و ترک اختیار خود
باید نمود نه تجمع تصدیع باید کشید و نه بتفریق تفرقه باید دید چنانچه **نقل** ست که عابدی در عهد
موسی علی نبینا وعلیه السلام مدتی مدید بعبادت و ریاضت اشتغال نموده اوراترواسے
خلوت نشسته و در زاویهٔ عزلت بر روی خلق بسته بود اما می بدهٔ او بمشاهدهٔ پیوسته روزی
از استیلای بین سوز بر سر راه کلیم الله مترصد شده و بعد از دریافت ملازمت او صورت
واقعهٔ خود بعرض رسانیده درخواست نمود که احوال حسرت مآل آن مهجور را بعد از صعود بر
کوه طور بعرض رب الغفور رسانده باعث عدم وصول او بدرجهٔ قبول استفسار نماید پیغمبر مذکور
اجابت نموده متوجه مقصد گشت چون بشرف مکالمت مشرف شد مدعای عابد را بجناب
کبریای رب الارباب التماس نمود خطاب آمد که اگرچه او بحسب صورت در ادای عبودیت
بعبادت حضرت ما مشغول است اما پیوسته عاشق ریش است و همتش مصروف تربیت
آن حشش لاجرم نامقبول ست چون کلیم کریم مراجعت نمود آنچه در جواب مستدعی از حضرت
ذوالجلال شنیده بود باحسن المقال بیان نمود ظاهرا عابد مذکور محاسن حسین داشته و پیوسته
آئینه میدیده و شانه میکشید بمجرد استماع آن فرمان از شدهٔ یاس و حرمان در حجرهٔ مالوفه درآمده
بنتف محاسن خود مقید شد فی الحال جبریل علیه السلام حکم از علیم علام به کلیم علیه السلام رسانید
که آن غافل را بگو که هنوز مشغول بریش خودی چنانچه التفات بتزئین آن مصدر آفات بود
همچنان باستیصال آن مضیع اوقات است در منطق الطیر آن عاشق سبک سیر اشاره بدین قصه
کرده و گفته **مثنوی** ریش اگر آراست پر تشویش بود + ور همی برکند هم در ریش بود +
یکنفس بے او برآوردن خطاست + چه بکشد از یا زمانی چه براست + **ثمره** می فرمودند
روزی از حضرت شیخ نصیحتے درخواست نمودم فرمودند رکعات معدوده صلوٰة مفروضه را
باحسن الوجوه ترک نکنید و فرو نگذارید و بهر مقامی که از مقامات معرفت برسید بدان
اکتفا نکنید و بدرجهٔ اعلیٰ از آن درجات همت گمارید **بیت** این راه را نهایت صورت
کجا توان بست + کش صد هزار منزل بیش است در بدایت **ثمره** میفرمودند که
حضرت شیخ قدس سره العزیز می فرمودند که مرا در باطن کلمهٔ مشتمل بر مضمون اعلی القا شده و آن

انیست ما کان الله فهو زین و ما کان لغیره فهو شین می فرمودند که جمیع افعال متنوعه مخالفه که افعال مجازی از کمن قوة بمنصهٔ فعل می آرند تعلق به نیت فاعل دارند بسا باشد که امری از دو شخص مخالف یکدیگر بوقوع آید و در مخالفت چنان باید که اگر در یک جا خیر مترتب شود جای دیگر شر باشد و اگر حاصل یکی نفع بود نتیجهٔ دیگری ضرر باشد اما چون نیت فاعلین مختلف الفعل باشد خیر و صواب بود و هر یک ماجور و مثاب بود چنانچه **نقل است** که مردی وتدی بر کنار چاهی که بر سر راهی واقع بود نصب نموده به نیت آنکه چون مسلمانی صادر شود و خواهد که دابهٔ خود را سیراب کند بدان وتد مقید ساخته بسهولت بر مراد خود فایز گردد و بعد از وقوع این امر شخصی دیگر بران چاه رسید و وتد بر کنارهٔ منصوب دید فی الحال از جا بر کند و بطرفی افگند به نیت آنکه اگر یکی از مسلمانان جهت اطفای حرارت عطشان شبی برین موقع دار و شود مبادا که بپیش پای بخورد و ایذای عاید شود مراد آنست که ان الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم ولاکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم یعنی بدرستی که خدای نمی بیند بسوی ظاهر صور شما و نه بسوی عملهای شما ولیکن حق سبحانه می بیند بسوی دلهای شما و نظر میکند به نیتهای شما **بیت** ما برون را ننگریم و قال را + ما درون را بنگریم و حال را **ثمره** می فرمودند در روز عاشورا هفتاد مرتبه کلمهٔ حسبی الله نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر بخوانید و این قرأت را مستلزم ثواب بحساب دانید **نقل است** یکی از ابنای روزگار تارک شد چون متاهل و متعلق بود بی جمعیت صوری باندک فرصتی خاطرش متفرق گشت رقعه بخدمت حضرت ایشان ارسال داشت مشتمل باین مضمون که اگر بمتصدیان صدارت ایمای فرمایند تا یومیه جهت صرف معیشت من مقرر نمایند از عنایت بعید نباشد در جواب رقعه فرمودند یا چون سایر خلایق که در دایره علایق اند با کتساب ارتکاب بایستی نمود یا بعد از التباس کسوت درویشان و ارتسام برسم ایشان بر مرکز توکل مستقیم باید بود و مال و احوال برزاق لایزال تفویض باید نمود مقصود ازین بیان این بود که ما در زمرهٔ اهل کسب آمده ایم برنگ ایشان تگ و دو باید کرد تا بعد از اطلاق اسم درویشی بر خود جایز باید زد و کان فقر فقر باید کرد

قطعه

یا مکن با پیل بانان دوستی + یا بنا کن خانهٔ درخورد پیل + یا مکش بر چهره نیل عاشقی + یا بکش بر خان و مان انگشت نیل

ثمره می فرمودند وجه تسمیهٔ انسان آنست که در جبلت او صفت

نسیانست بلی ہم ازانست کہ کریمہ عصی آدم در شان اوست ثمرہ می فرمودند ماہ رمضان المبارک
فقط بر زبان نباید راند واز لوازم تعظیم بحرفی با وضم باید ساخت و کذلک در تحریر زیرا کہ مقرر است
کہ انچہ گفتن آن جایز نیست نوشتن آن نیز جایز نہ و نیز می فرمودند ہر کہ در شب غرہ سی کرت
سورۂ فاتحۃ الکتاب بخواند تا سلخ آن ماہ اوقات معیشت بعافیت بگذراند ثمرہ می فرمودند
در اخبار آمدہ ہر کہ بعد از فریضہ بامداد در حق مؤمنین و مومنات استغفار کند حق تعالی قبر
اورا بعد از موت از شرق تا غرب وسیع گرداند پس مسلمان را باید کہ بعد از نماز فجر دست
بدعا بر داشتہ بیست و ہفت کرت بگوید اللہم اغفرلی وللمؤمنین والمؤمنات ثمرہ می فرمودند
روزی گذرم بر بتخانہ افتاد ساعتی بتفرج ایستادم دیدم ہر کہ از عبدۂ اصنام ضلالت بدانجام
امدی اوصنم بزرگ را پرستاری کردی ولوازم عبودیت بجا آوردی بعدہ سایر اصنام
کوچک را پرستش نمودی آنکہ گاوی منصوب کہ در مقابل آن بت منصوب بود ویرا نیز پرستندی
از مشاہدۂ آن صورت ایمعنی بخاطرم رسید کہ داب طلاب حق نیز این چنین باید یعنی چون طالبی
بخدمت مرشدی گراید وحسب المقدور از عہدۂ مداومت وی برآید نسبت بمخدوم زادہا
ہم لوازم خدمتگاری ومراسم پرستاری باید کہ بجای آرد حتی کہ خدام آنقبلۂ مرام را نیز عزیز
ومحترم دارد و نیز می فرمودند کہ ہرگاہ مردم انبوہ بر من جمع می آیند وبملاقاتم غلو مینمایند
ودلم دران حالت تنگ می آید واز صحبت بنفرت میگراید بخاطرم می رسد کہ چرا چون بت سنگین
در مقام تسلیم مستقیم نباید بود وخویشتن را آن مثل آن صنم مظہری تصور نباید نمود کہ نہ کسی ابزیارت
خویش میخواند ونہ اندیشہ میراند نقل است روزی شیخ عبد القدیر کہ یکی از صوفیان
شہر بود بحضرت ایشان آمد واظہار نمود کہ صفت حلم وافتقار و تواضع وانکسار در حضرت
بخشیشیے معاینہ میکنم کہ در پیر خویش دیدمی در جواب وے فرمودند کہ اظہار شکستگی وفروتنی
بی التحقیق مرتبۂ فنا لطفی ندارد و بعد از وصول بدرجۂ فنا فی اللہ وحصول نتیجۂ بقا باللہ تکبیر واستغفار
بعضی لازم نیاید چنانچہ نقلست کہ امام جعفر صادق رضوان اللہ علیہم پیوستہ لباس فاخر
پوشیدندی ودر طریقۂ بزرگی وکبریائی کہ لایق جناب عزت مآب ایشان بود پوشیدندی
روزی یکی از مخلصان بخدمت معروض داشت کہ تمام اخلاق واوضاع حضرت امام

مقبول خاص و عام است الا آنکه با خلق خدا بود وضع نمی نماید و بر سبیل تکبر و تجبر سلوک
می فرمایند جواب یافت که انچه معاینه میکنی نه از تکبر است بل ظهور کبریائی خداست چون
کبر بشریت از نهاد ما بر آید و بمعرض فنا پیوست کبریای حق بر منصهٔ وجود ما بر آمد و جلوه گر گشت
فرد پروانه چو در آتش افتاد و سوخت خود را * گوید که آتشم من لیک از زبان آتش *
ثمره می فرمودند میشوانده بود که سه کس در یک طبق طعام خوردند و از ایشان یکی حرام خورد
یکی حلال تناول کند و غذای یکی نور شود این تفاوت بنا بر این قاعده صورت بندد که هر که را
عزیمت آن بود که ریزه و خلاصهٔ خوردنی او بخورد و ما بقی نصیبهٔ شرکا شود لقمهٔ او حرام است
و هر که بر داشتن لقمهٔ منصف باشد یعنی موافق بانصاف قسمت خود بکار برد قوت او حلال است
هر کراهت او مصروف آن باشد که در مطعومات با همکاسه ایثار کند اسفل را خود بردارد و افضل
را به شریک واگذارد غذای او نور است و فرمودند که سلطان ابوسعید ابوالخیر رحمة الله علیه
اصحاب خود را جدا جدا طعام میدادند مگر یکی سوال نمود که چون خدمت سلطان را تمام
سلوک و اوضاع منطبق قانون سنن نبویست علیه الصلوة والسلام این عمل خلاف سنت
بدیع مینماید سلطان علیه الرحمة والغفران در جواب سایل فرمودند بلی میدانم که اجتماع بر یک
سفره تناول در یک قطعه موافق سنت است و مورث برکت غایتاً در زمانهٔ سابق که این عمل
معمول بود هر یکی بر دیگری ایثار مینمود و الحال چون عزیمت ایثار بر سبیل ندرت سے بینیم
طعام را بر یدان قسمت میکنیم تا هر کدام باکل نصیبهٔ خود بپردازند و به نیت فاسد لقمهٔ حلال
را حرام نسازند **ثمره** می فرمودند از مقتدای عالم یعنی امام اعظم آورده اند که ایشان نماز
چهل ساله اعاده کرده اند و سبب این بموجب اقوال علما آنست که بعد از مرور مدت مذکور
بوصول حدیثی از احادیث نبوی دانستند که تخلیل انگشتان پای در طهارت بر خلاف سنت
بعمل آورده اند بنا بران اعاده فرمودند و صورت این مسئله مطابق سنت آنست که بانگشت
کالک دست چپ خلال از کف پا ببالا کند و حضرت امام انگشت خلال از پشت پاسے
فرا می آوردند اما محققان گویند چون ایشان را بعد از انقضای مدت چهل سال از عمر خجسته
مآل در حین نماز مشاهدهٔ محبوب بی نیاز نصیب گشت بالجزم صلوة ماضیه را بواسطهٔ عدم

مشاہدۂ فانیہ دانستہ رجوع باداے قضاے آن نمودند فرد وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم + عمری کہ بیحضور صراحی وجام رفت + بخاطر حزین این کمترین میرسد کہ غالباً حضرت امام نیز درین شعر کہ گفتہ اند شعر عرفت العمر فی لہو ولعب + فاہاثم اہاثم اہا + اشارہ بہمین معنی فرمودہ اند و ہنگام وجدان مطلوب بر ایام فقدان تاسف وتاوہ نمودہ ثمرہ می فرمودند تکبر بر دو نوعست کبر عوام وکبر خواص کبر عوام آنست کہ ایشان از وجود تنعمات دنیوی وتکلفات صوریہ مسرور ومغرور گردانند بدان افتخار کنند وکبر خواص آنست کہ ایشان چون سخن حق بشنوند اقبال ننمایند وبر قایل آن نظر باستحقار کنند کما قال علیہ السلام الکبر بطر الحق وغمط الناس یعنی کبر آنست کہ باطل گرداند حق را وتحقیر کند بر خلق وفرمودند چون با مومنان صحبت دارید ہر کہ در سال از شما اصغر است چنان پندارند کہ بر صحیفۂ اعمال او رقم عصیان کمتر خواہد بود مطابق آن پیش آیید وآنکہ سال او از شما بیشتر است بدانید کہ قدم او در وادی معرفت بیشتر وعرفان او بیشتر خواہد بود موافق آن سلوک نمائید بیت سوی ہر کس چنان گردان نظر را + کہ بینی بہتر از خود ہر تر را + ثمرہ نیز می فرمودند کہ اگر خلق را بنظر خلق دید شود واعتراض وجود گیرد واگر بنظر حق دیدہ آید بعمل کل صورت پذیرد بحکم ما صنع اللہ فہو خیر ثمرہ می فرمودند تخصیص الیتام کلمہ کرم اللہ وجہہ بنام خجستہ فرجام امیر المومنین علی بنا بر آنست کہ ایشان قبل از ظہور نبوت سید انام واظہار دعوات آن حضرت بر دین اسلام نیز ہرگز روی مبارک خود بسجود اصنام غوایت انجام ننہادہ بودند وحق سبحانہ وتعالی وجہ فرخندہ ایشانرا کرامت ازلی وابدی دادہ ثمرہ می فرمودند در مبادی احوال بخاطرم گذشت کہ زمرۂ جوگیان وفرقۂ بیقیدان باید کہ در ضلالت وجہالت مساوی باشند زیرا کہ ایشان اگرچہ دم از اسلام وایمان میزنند اما امتثال احکام آن نمی کنند پس بنا شند درین باب الا مدعی کذاب چون صورت این خاطر را بعزیزی بازنمودم فرمود اینچنین نیست بنا بر آنکہ جوگیان جاہل در اصول دین غلط کردہ اند وسر از جیب کفر بر آوردہ وبیقیدان غافل در فروع خطا کردہ اند واحکام اسلام بجمل آوردہ وامور منہیہ را مباح دانستہ زخم اباحت والحاد خوردہ ثمرہ می فرمودند پنج طایفہ از باز خواست عمل قولا

و فعلا معاف و مرفوع القلم اند یکی معصوم یعنی کودک تا بحد بلوغت برسد قلم تکلیف بر و نرود دوم نایم
هر که در خواب ست بد انچه از وی صادر شود یا وقت نماز فوت گردد مواخذه نباشد سوم
دیوانه چهارم معدوم العقل و تفریق میان دیوانه و معدوم العقل ازین جهت است که سوای
جنون نیز زوال عقل ممکنست چنانچه امتداد زحمت و اختلاط حسنه و استیلای عشق و مانند آن
مزیل عقلست پنجم سیلے یعنے هر که بشدت بلا و کثرت غنا مبتلا باشد اگر از وی اضطرار و عدم
اختیار گستاخی برزبان راند و یا بدان بگیرند ثمره این کمترین خلق الله محمد وجیه الدین بعرض رسانید که اشتغال بتصنیف
شعر شاید یا مطلق ازین امر احتراز نماید اول درجواب این آیته خواندند که وما علمناه الشعر وما
ینبغی له یعنی نیاموختیم ما محمد را شعر گفتن و نشاید مر او را این فن باز این خطاب برزبان راندند
که ان من الشعر لحکمة یعنی از جمله شعر هر آینه حکمت است و فرمودند بر هر تقدیر اگر از واردات ست
املا نمایند و اگر فضولاتست بهتر آنکه ابا نمایند زیرا که اهم مهام و اتم مرام آنست که اوقات
را مصروف ذکر و شغل باید نمود و از جمیع مشغله اشتغال باید فرمود و مقصود ازین بیان این
بود که همت را همگی مصروف استغراق معیت باجهت دارد که بحکم آیه کریمه و هو معکم اینما کنتم ثابت
میشود باید ساخت و از همه امور بذکر دوستی که رجوع همه بدوست و دوستیها همه از دست
دوست حقیقی اوست بل محب و محبوب همه اوست باید پرداخت فرد مصلحت دید
من آنست که یاران همه کار + بگذارند و خم طرهٔ یاری گیرند + بعده استماع کتابت بار دیگر پرسیدم
فرمودند هر کرا میسر شود که در حین کتابت مشغول بود خوبست زیرا چه در اثنای نوشتن باین
شغل مشغول میتوان بود که حروف معدوم بر صفحهٔ کاغذ بعرصهٔ وجود میآید و در مظهر کاتب صفت
خالق روی مینماید ثمره می فرمودند اجساد بنی آدم که بعد از مفارقت ارواح بمرور یکشبان
روز اماس میکند و متعفن میشود بنا بر حکمتست زیرا که اگر چنین بودی مردم آبا و اقربای
خود را در لحد نگذاشتندی و نعوش آنها را بجهت تسلی دل مصیبت منزل خود قید نموده
نگاه داشتندی و فرمودند در اجناس غله که بمرور مدت کرم می افتد و مصدر تضییع آن میشود
بنا بر آنست که اگر بر خلاف اینصورت بودی حریصان و ممسکان بمشابه زر و نقره غله را
نیز مصئون و مدفون ساختندی و اکثر مردم محتکر گشته در عالم قحط انداختندی ثمره می فرمودند

روزی حضرت شیخ کلاهی از زیر دستار فیض شعار خود برآورده بدست مبارک در سر من
پوشانیدند و فرمودند هر که علی الدوام زیر عمامه کلاه میداشته باشد ملایکه رحمت در حق او
صلوة میگویند و رحمت میجویند **نقل ست** روزی درویشی از اهل تجرید بخدمت حضرت ایشان
باز نمود که چنانچه زکوة اغنیا مقرر و مبین است زکوة فقرا نیز مشخص و معین ست معمول اغنیا آنست
که از چهل درم یکدرم دهند و مذهب فقرا آنست که اگر یکدرم را نگاهدارند بر خود یک داغ نهند
در جوابش فرمودند هر کسی چنانچه خود را همگنان فرا نماید فی الحقیقة نیز همچنان باید یعنی آنکه دم تجرید
زند اگر یکدرم ذخیره مستحق داغست و آنکه چون سایر مردم معیشت نماید در حق او نگاهداشت
اسباب را بقدر حاجت مساغ است چنانچه در خبر است که یکی از اصحاب صفه ودیعت حیات
بموکلان قضا و قدر بازسپرده بود و یک درم یا یک دینار از وی ترکه مانده چون این صورت
بجناب حضرت نبوت مآب باز نمودند فرمود که آن درم را تافته بر نقش او داغ نهند و چون یکی
دیگر از اصحاب صفه رحلت نموده از وی دو درم متروکه ظاهر شد آنسرور فرمود تا آن
دو درم را بر وی دو داغ نهادند و وی را از محاسبه یوم الحساب فراغ دادند و آنحضرت
علیه السلام والتحیه بنماز میتین مذکورین حاضر نشده صحابه خواندند یکی از اصحاب سوال نمود
که یا رسول الله بعضی از یاران هستند که مال وافر داشته و میراث متکاثر میگذارند در حق
آنها هرگز این حکم شرف صدور نیافت آن سرور فرمود که آنها آنچه داشتند در صرف معیشت
بظهور می آمد و دعوی تجرید نمیکنند و بر وصول نعم نامتناهی الٰهی همدرین سرای قایل اند
لاجرم معاتب نمیشوند و ایشان چون آستین همت از حطام عدم انجام دنیوی افشانده بودند
و نسخهٔ فقر از صفحهٔ روزگار خوانده لاجرم آنچه داشتند و گذاشتند اگرچه قلیل بود بر کدورت
معاملهٔ ایشان دلیل بود در باب کتاب نفحات الانس می فرمودند که کتاب مذکور بمثابهٔ
حربهٔ الیست در دست علیهٔ طائفهٔ صوفیه و فرمودند در کتاب مذکور مسطور است که شیخ سری
سقطی در دم واپسین نصیحتی که سید الطایفه شیخ جنید بغدادی را قدس الله تعالی روحهما
فرمود این بود که ایاک و مصاحبة الاشرار ولا تقطع عن الله بصحبة الاخیار یعنی بر تو باد
که حذر کنی از صحبت مردم شریر و نیز باید که قطع نکنی بواسطهٔ صحبت از نیکان از خدای قدیر و

فرمودند از جای دیگر استماع افتاده که شیخ جنید جواب داد اگر قبل ازین این صحبت شنودمی صحبت ناصح نیز ترک نمودمی **ثمرہ** در فضیلت مکتوبات شیخ شرف الدین ابن یحیی منیری قدس اللہ روحہ می فرمودند کہ اگر کسی طالب حق باشد مرشد کامل نیابد یا یابد و بسوی او کشش دل نیابد باید کہ بر مطالعہ مکتوبات مذکور مواظبت نماید و بصدق دل و فکر کامل ہر روز میخوانده باشد و حسب المقدور بعمل می آورده تا چہل شب زیر سر گذاشتہ بخواب رود ان شاء اللہ الغفور بعد از انقضای مدت مذکور راز امداد رفع بر فتوح الغیر فتحیاب شود روزی در مکتوبات خوانده شد کہ من عمل بما علم ورثہ اللہ علم مالم یعلم فرمودند یعنی این حدیث آنست کہ ہر طالبی کہ بعمل آرد آنچہ از مرشد خود تلقین شده باشد حق تعالی ویرا سوای آن نیز وارث علم دیگر گرداند ببرکت صدق معاملت و استقامت بر آنچہ دانستہ و توانستہ **بیت** پیش شنوز نیک و بد گفتار + آنچہ بشنیده بکار و ر آر + می فرمودند در خبر است کہ ہر کہ بعد از فریضہ بامداد در حق مؤمنین و مؤمنات استغفار کند حق تعالی ویرا از جملہ آن اولیا گرداند کہ ببرکت ایشان اہل زمین را رزق میرساند پس مصلی را باید کہ بعد از نماز فجر در وقت استدعا دست بر داشتہ بیست و ہفت کرت بگوید اللھم اغفر للمؤمنین والمؤمنات و نیز می فرمودند کہ قاعدہ ائمہ آنست کہ بعد از فراغ نماز رجوع بقوم نموده دعا خواند و مراد بعد از ادای نماز بجدی خجالت و انفعال روی بنماید کہ روی بقوم نتوانم نمود بنا بر ان ہمچنان روی بقبلہ گماشتہ و پشت بخلق داشتہ استدعا می کنم بخاطر قاصر این کمترین خلق اللہ محمد وحید اللہ میرسد کہ این کلمہ نتیجہ کلام سلف است رضوان اللہ علیہم اجمعین کہ فرموده اند حسنات الابرار سیات المقربین یعنی ہر عملی کہ نزد نیکو کاران از اعمال حسنہ است نزدیک مقربان از امور سیئہ است **ثمرہ** می فرمودند تا درویش را در مجالس متعدده دیده نشود و صحبت ہای متعدده باوی اتفاق نیفتد حقیقت او کماہی مفہوم نگردد زیرا کہ برانسان بحسب شمول اوقات مختلفہ احوال متنوعہ جاریست و حقیقت او دران متواری و نیز می فرمودند کہ درویش را در سہ میدان امتحان باید نمود یکی در میدان علم دوم در میدان تقوی سوم در میدان حال التقدیر من قال و فرمودند کہ شناختن خدا آسانست اما شناختن اولیا متعذر **بیت** در شاہد حال پختہ ہیچ خام + پس سخن

کوتاه باید والسلام تمّم ثمره می فرمودند کرم ایزد پاک در حق مشت خاک بی باک از خیز ادراک بیرونست چنانچه در خبر است که روز قیامت دو عاصی را ازین امت حکم شود که بر داغ برند یکی فی الفور بی تقاضای موکلان بسوی آتش سوزان روان شود دیگری را چون ملایکه عذاب می کشیده باشند او میرفته باشد و بر قفای خود می نگریسته تا ایزد بی نیاز هر دو را طلب فرماید اول ازانکه تن بر ضا درداده سوال کند که باعث توجه و اقبال تو بجهنم چه بود گوید خدایا با خود اندیشه کردم که در دنیا اطاعت و انقیاد اوامر و نواهی الهی هرگز از من وجود نگرفته الحال درین یک حکم باری مطیع و منقاد باشم فرمان شود که او را ببرکت اطاعت این امر بخشیدیم بخشش برید بعد ازان ازانکه او را می کشیدند و باکراه میرفت و باز پس میدید بپرسند که تو بکدام نیت بر قفای خود نگاه میکردی و همت بر استخلاص می گماشتی و با عمل تباه و نامه سیاه خود چه طمع میداشتی گوید بار خدایا اگرچه غرق گناهم و جزای اعمال خسارت مآل من آن بود که حکم رفت اما در دلم می گذاشت که حق تعالی عادل است و کریم است که حکمی که کرده بمقتضای عدل کرده احتمال دارد که کرمش تقاضای عفو کند در رشحات سحاب رحمانی سیات و نافرمانی از نامهٔ اعمال و ناصیهٔ احوال این محرم فرا شوید فرمان شود که این را نیز بطفیل حسن ظنش عفو کردم به بهشت درآید فرد وکم کوه کمست از کمر مورا ینجا + ناامید از در رحمت مشو ای باده پرست +

نقلست یکی از درویشان بی استیذان از حضرت ایشان مسافر شد چون مراجعت نمود و شرف از سعادت ملازمت یافت فرمودند که درین سفر مانع تو دیدیم چه بود آن عذر ویش بخدمت باز نمود که آخر شب بعد از تهجد توجه بدینجانب کردم و رخصت سفر درخواستم چنان معاینه افتاد که حضرت ایشان مرخص نمودند و بر سبیل نصیحت فرمودند که در سفر قریب بمساجد و خانهٔ ارباب دنیا نزول اختیار نخواهی کرد در جواب او فرمودند اگر از ما وداع میشدی نصیحت برخلاف این میشنودی زیرا که اگر مسافر نزدیک مساجد وارد نشود بعلت بعد مسافت از ثواب جماعت محروم ماند و قرب جوار را کسی سزاوار است که مومن باشد و باوصاف حمیده موصوف بود چه از ملوک و چه از صعلوک نه آنکه از وی تعصب از جنب مومن صالح توانگر باید گریخت و در پهلوی کافر فاسق مفلس باید آویخت از من ثمره اشتمال می نماید که مبتدی را

بر معاملهٔ خود که توہم وتخیل است اعتماد نه شاید ہمانا آنچه در مخیلهٔ آن درویش نمود خیال فاسد
بود شمره می فرمودند خاموشی از تکلم لایعنی بہتر است وکلام نافع از سکوت اولی وخلوت از صحبت
جہل واہل غفلت انسب است وصحبت علمای دین ودرویش صاحب تمکین از خلوت افضل
مثنوی نار خندان باغ را خندان کند + صحبت مردانت از مردان کند +
گر تو سنگ صخره ومرمر بوی + چون بصاحب دل رسی گوہر شوی + ونیز فرموده اند که حکمت
در اجتماع اہل عالم ومصالح ایشان باہم در ایام جمعه وعیدین وہنگام طواف حرمین الشریفین
آنست که چون ازلا ارواح باہم بودند وابدا فراہم خواہند آمد فی مابین نیز در اوقات عزیزه
مجتمع شوند واتحاد ازلی وابدی یاد کنند ونیز فرمودند که دیگر از فواید مصافحه اینست که در
مومنان کسی که مغفور بود ہر که باو مصافحه کند وی نیز مغفور گردد شمره می فرمودند ارباب
دولت را باید که بعد از تقدیم مراسم شکر نعمت تخفیف محاسبه یوم الحساب از جناب رب
الارباب استدعا نموده باشند ودر مناجات پیوسته می گفتند که الٰہی چون نعیم این جہان از
فضل وکرم عطا کردی حساب آنجہان نیز از عفو واحسان آسان گردان وفقرا را باید
که بر وصول فقر شاکر بوده مستدعی آن باشند که از حد اعتدال تجاوز نکنند وہمواره در
مناجات بگویند که الٰہی چون تشریف فقر که خلعت خاص انبیا واولیاست مشرف ساختی
غایت شدت آن ازین بندهٔ ناتوان باز دار ہو ضعیفی را در محل امتحان بسیار می فرمودند
الا آنکه طالبان ریاضت میکنند ونتیجهٔ آن مترتب نمیشود بنا بر آنست که دل ایشان کما ینبغی
از دنیا منقطع نمیگردد واین بدان ماند که موشی مرده در چاہی افتاده باشد وجیفهٔ آنرا ناکشیده
آب از چاه می کشیده باشند درین صورت ہرچند آب بر آید پاکی چاه روی ننماید واگر اول
جیفه را که مصدر ناپاکیست از چاه بر آرند بکشیدن چند دلو معدوده آب طاہر شود ہمچنان اگر
سالکان لوث حب دنیا از دل ضایع کنند باندک مجاہده صفا ظاہر شود **فرد** خاطر
کی رقم فیض پذیرد ہیہات + مگر از نقش پراگنده ورق ساده کنی + وفرمودند طلب دنیا
وطلب خدا ہر دو ضدان لا یجتمعان اند چنانچه از امیر المومنین عمر رضی الله عنه منقولست
که فرمودی اگر دین ودنیا یکجا فراہم آمدی مرا میسر شدی **بیت** ہم خدا خواہی وہم

دنیای دون * این خیالست و محالست و جنون * میفرمودند مقرر است که در حالت
مخمصه مرد از حلال میشود اما باید دانست که بموجب اختلاف طبایع حکم مخمصه مختلف و متفاوتست
کسی را که طاقت بر امساک سه روز باشد مخمصهٔ او بعد از وقوع سه فاقه است و آن را که قوت
زیاده از یک فاقه نیست نهایة مخمصه در حق او همانست و هر کرا فاقه از امور شاقه است
و صبر آن ممتنع غایت صبر او بر گرسنگی ساعت مخمصه اوست کما قال الله تعالی لا یکلف الله
نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نمی کند خدا هیچ نفسی را مگر بر وسع امکان آن نفس و فرمودند
علامت صحت وقوع مخمصه آنست که ادای نوافل ایستاده نتواند اگرچه فرض را در حالت
قیام بانصرام رساند ثمره میفرمودند در تصنیفات حجة الاسلام امام محمد غزالی مسطور است
و علما را نیز برین قول اتفاقست که انسان را بعد از اطلاق شاهباز روحانی از علاقهٔ جسمانی
سراسر عالم غیب مشاهده میشود یعنی دانست بر صدق احوال عالیهٔ طایفهٔ صوفیه چه ایشان
خود را در بوتهٔ ریاضت گداخته کدورت نفسانی را مضمحل ساخته اند و در قمار خانهٔ موتوا
قبل ان تموتوا نقد بشریت را در حین حیات باخته لاجرم با وجود مرکب اشباح شهسواران
ارواح ایشان در عرصهٔ ملکوت تاخته و دیدنی به دیده شناختنی شناخته بیت چشم ترا
پاک تر از جان کنی * چون که چهل روز بزندان کنی * و فرمودند اهل کشف را حالتی
دست دهد که معقولات از عالم محسوسات می نماید و محسوسات از جملهٔ معقولات هیچ حال
منکر احوال صدق مآل ایشان نباید بود و اعتراض بر اقوال و افعال شان نشاید
نمود چنانچه ابو الوفای خوارزمی در مصراع ثانی این رباعی فرموده رباعی او هست
نهان و آشکارست جهان * بر عکس بود شهود اهل عرفان * پندست همه چه آشکار و چه
نهان * گر اهل حقی غیر کی هیچ مدان * ثمره می فرمودند چون حضرت شیخ محمد غوث
قدس سره بعد از ارتکاب ریاضات شاقه و تجرید و تفرید تامه دنیا را عرض کردند ایشان
اقبال ننمودند دران اثنا ارواح بزرگان علیهم الرحمة والغفران حاضر شدند
و گفتند ای فرزند آنچه بر تو عرضه می کنند قبول کن که قبول دنیا کملا را بعد از وصول
بمرتبهٔ کمال نقصانی ندارد و حسب الاشارت ارواح مطهره اعزه اختیار فرمودند

بعده اظهار نمودند که قبل ازین تسبیحات جمادات ونباتات وحیوانات شنودمی ازانگاه که مرتکب
التذذ فانیه دنیویه شده ام از استماع تسبیح جمادات باز مانده ام مقصود ازین بیان این بود هرگاه در شخصی
که بتکلیف ربانی وترغیب روحانی التفات بدنیا نموده بود باشد آن قدر اثر کند آنانرا که بطلب
نفسانی وتکلیف جسمانی اشتغال بدین حطام فانی نمایند چه ثمر بخشد مصرع آشنارا
حال اینست وای بر بیگانه ثمره میفرمودند هرکه برای ادای نماز جمعه متوجه شود ومسجدی
تعین کند که درانجا قاری قرآن را بالحان خوش میخواند یا خطیبی خطبه را بصوت دلکش
بسامع مستمعان میرساند یا درویشی دران مکان میگذراند ونیت وی در تعین مسجد این
باشد که آن اصوات حسنه را استماع نماید یا درویش معتکف را زیارت کند نمازش مکروه
شود مراد آنست که سعی وتوجه مصلی بمساجد خالصا للصلوة باید ونشاید که لشایبه اغراض
بیالاید ثمره میفرمودند کسی که خلوت بذکر ایزد بی همال اشتغال مینموده باشد خدا یتعالی ازو
خشنود گردد وبجبرئیل علیه السلام اعلام کند تا وی نیز ازان بنده عزیز خشنود گردد وبعد جبرئیلؑ
بسایر ملایکه ندا کند که ازین بنده خدا راضیست شما هم راضی باشید آنگاه جمیع فرشتها نیز ازوے
راضی شوند ودر دلهاء خلایق القا کنند تا مردم عالم هم ازان بنده راضی بوده اطاعت وی
مینموده در استرضاش بکوشند وشخصی در خلوت بلهو ولعب اشتغال فرماید ودر مجالس خود را
مشغول بحق وانماید اندک زمانی را در خلوتش فتنه راه یابد که حالتی رود که مآل احوالش
بر سوی منجر شود نعوذ بالله من هذا الضلال فرد نیک باشی وبدت داند خلق * به که
بد باشی ونیکت دانند ثمره میفرمودند که اگر کسی در شیوه سخاوت کجسر وباشد کجروی نیز
چون تشمر سخاست مستحسن وزیباست ثمره میفرمودند که از شیخ شبلی قدس سره منقولست
که بخیل بسعادت شهادت متسعد نگردد زیرا که هرکه نان نتواند داد بهیبت جان نتواند داد فرمودند
که شجاع را خدای تعالی دوست دارد اگرچه شجاعت وی منحصر براین بود که در همه عمر خویش
جرأت نموده یک باز یرا کشته باشد ثمره میفرمودند سخنی که دروغ نماید اظهارش نشاید اگرچه
راست باشد مثلا ضعیفی که بعصایش احتیاج است گوید که من قوت دو جوان پهلوان داشتم
یا مفلسی که بدانگی محتاج ست اظهار نماید که مرا استعدادی بود که اسپ فیل بخشیدمی اگرچه ممکن ست

کہ آنرا در ایام جوانی واین را در ایام کامرانی چنانچہ باز نمودند میسر باشد غایتاً وا نمود این
مقدمات در وقتی کہ میسر آید ازان صفات لطفی ندارد **شمرہ** میفرمودند اشغال مردہ بعد از
تدفین ازان زمین ممکنست چہ بعضی را در ہر کجا کہ دفن میکنند نعوش ایشان را بزمین جنت
آئین کعبۂ معظمہ می برند و بعضی را دران موضع شریفہ مدفون میسازند و اجساد ایشان را
ازانجا بسمت دیگر می اندازند **مصرع** کردگار آن کند کہ میخواہد **شمرہ** میفرمودند
بصورتی کہ ارواح و اجنہ و ملایکہ متصور میشوند و در نظر مردم می درآیند آن صورت اصلی
ایشان نیست بلکہ بصورت غیر مکرر مشتمل شدہ خود را فرا خلق مینمایند فرمودند کہ تجلیات حق
جل و علا نیز در نظر ارباب شہود از ہیچ عالم تصور باید نمود و فرمودند کہ اصحاب جسنت نیز حق را سبحانہ و تعالی
با تعیین نخواہند دید و آنکہ مقرر و محقق است کہ بیچون و بیچگون بہ بینند آن نیز مراد از تعینی است کہ نہ
بیچونی و بیچگونی موصوف ہست زیرا کہ آن ذات بجہت از ادراک بصائر عقول انبیا و اولیا منزہ و مقدس ست
مثنوی با کلنج خویش گفتم ای غنچہ دہان + ہر لحظہ میوش چہرہ چو نغشوہ دہان + زد خندہ کہ من
بعکس خوبان جہان + در پردہ عنان باشم در بی پردہ نہان **نقل ست** روزی درویشی
از حضرت ایشان سوال نمود کہ در ساعت زوال فراق و وصال معشوق با عشاق آب
چشم را سبب چیست فرمودند چنانچہ گریہ از غم وجود میگیرد از شادی نیز صورت می پذیرد
غایتاً تفاوت بین آلہ معین اینست کہ گریہ کہ از غم ناشیست آبش نمکین است و گریہ
کہ منشار آن شادیست آبش شیرینست دران حین این کمترین خلق اللہ محمد وجیہ اللہ بخدمت باز نمود
کہ گریہ بعد از وصول مقصود ازین جہت نیز میتواند بود کہ دران حال اہل وصال را محقق میشود کہ از
چنان نعمتی مہجور ماندہ بودند چون این سخن نیز از برکت خدمت ایشان در معرض بیان آمد
مستحسن افتاد الحمد للہ الموفق بالسداد **شمرہ** میفرمودند ہر کرا در جمعیت ظاہر جمعیت
باطن دست داد و یرا بتجرید و ریاضت احتیاج نیفتاد اما آنرا بر خلاف این صورت رو کہ
نمود لابد ملازم مجاہدہ باید بود چنانچہ **نقل ست** کہ زندہ پوشی بزیارت یکی از اولیا می
حق کہ بغنای مطلق غنی گشتہ بود احرام بست چون بمقصد پیوست او را دید بستر استراحت
گستریدہ و بر فرش ممہدہ خوش براحت آرمیدہ در خاطر درویش بگذشت کہ بقیمت من در

طالب این درویش فراغت گزین نبود زیرا که اگر مرد معنوی بودی هرگز چنین فارغ نیاسودی فی الحال صورت خطره زنده پوش در دل بغل آنصاحب هوش که چون مرآت سکندری از کدورت بری بود پرتو انداخت و از وجه ارشاد زبان بگشاد و گفت مگر مراد از این معاش نمودن و برین فراش غنودن اختیاری منصب میداری یا تو در این زنده که پوشیده و در طریقه کوشیده محتشمی دارنده که مرا چنین براحت میدارد همت ترا براختیار محنت میگمارد زایرکه ادراک ما فی الضمایر از مزید مشاهده نموده دانست که وی دران سلوک سالک طریق تحقیق بود **شمره** میفرمودند اگرچه معنی الکریم اذا وعد وفا انیست که چون کریم وعده کرد وفا کند اما اینجا دقیقه نگاهدارد والا نه خطا کند اگر وعده بعطاست بوفای آن احسان کردن زیباست اگر موعود ضرب وایذاست نقص آن کردن اولیست و این قسم ثانی تمام فی معنی الکریم اذا وعد وفا نبود بلکه مثبت کرامت وی شود چه تقاضای کرم عفو و احسان ست اگرچه وعده و وعید بر خلاف آنست **شمره** میفرمودند چنانچه مجذوب را بعد از سقوط شعور حسی ناسوتی امور غیبی ملکوتی منکشف میشود مجنون نیز باین صفت متصف میگردد زیرا که اسقاط شعور ظاهر موجب انکشاف سرایراست خواه بجذبات و یگانگی ساقط شود و خواه بمالیخولیا و دیوانگی فرو ماند که متشبه مجاذیب نیز خالی از فایده نبود زیرا که وی اگر غفاروی ننماید ترک رسوم خود صورت بندد و آن هم غنیمت ست

فرد زیاده هیچ اگرت نیست این نه بس که ترا دمی ز وسوسهٔ عقل هیچ بند دارد

شمره میفرمودند یکی از فضلا بخدمت حضرت باز نمود که علمای ظاهری علمی که دارند نمیتوانند که بفرزند خود رسانند و مشایخ نعمت باطنی که دارند بفرزند خویش عطا میکنند حضرت شیخ فرمودند که مشایخ نیز نتوانند که نعمت را بفرزندان رسانند رمز آنست که لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء **شمره** میفرمودند حضرت شیخ طاهر رحمة الله که عموی حضرت شیخ بودند و در علوم ظاهری استاد ایشان در آخر تلقین نمی نمودند و هر که باین نیت در خدمت ایشان میرفت در جواب وی می فرمودند که الحال مرا روح نمی شود و یقین تلقین من اثر نخواهد کرد و فرمود که چون حضرت شیخ را داعیهٔ طلب حق مستولی

شد بخدمت عموی خویش باز نمودند که چون مربی ظاهر و استاد شریعت شمائید لاجرم میخواهم که مربی
باطن و پیر طریقت نیز شما باشید و مرا ارشاد نمائید تا حق دیگری در ذمّهٔ من وجود نگیرد حضرت
شیخ طاهر جواب دادند که اگر کوزه لب ریز گردد تواند که ظروف دیگر را پر آب کند و خود هم
بی آب نماند اما تو کوزه که کم آب باشد اگر خواهد که ظروف دیگر را پر کند نتواند خود نیز از ان
آبی که دارد تهی ماند حضرت شیخ گفتند پس اجازت یابم تا بخدمت مرشد دیگر شتابم ایشان
اجازت دادند حضرت شیخ بخدمت شاه لشکر محمد قدس سره رجوع فرمودند ارادات درست
نمودند و یافتند آنچه یافتند و نیز میفرمودند که حضرت شیخ فرمودند که اگر باد و پیر مرد را نمیدیدم گمان میبردم که مشائخ وقت دکان
دارند و کسی باهمت عالی نیست غایتاً ایشانرا دیدم دانستم که دنیا از وجود اولیا خالی نیست مراد از دو پیر مرد
شیخ طاهر و شاه لشکر محمد مذکور رحمهما الله است **نقل است** روزی یکی روی ارادت بخدمت
حضرت ایشان آورد و التماس بیعت کرد ملتمس او را قبول نفرمودند و زبان بمعذرت کشودند وی
رجوع بخدمت باز نمود که هرگاه جمعی در سلک ارادت حضرت انتظام یافته باشند اگر یکی
دیگر نیز دران سلک عزیز منتظم شود و مقضی المرام گردد چه تفاوت کند فرمودند بعضی از انبیا
گذشته اند که امت ایشان یک کس بوده و بس همانان که آن نبی بجهت دعوت یکنفر
مبعوث شده و بعضی را قبیله امت بوده و بعضی را شهری و بعضی را ملکی **ثمره** میفرمودند
در کتاب قوت القلوب امام ابو طالب مکی آورده که الخواطر رسل الحق فلیستجب له یعنی
خطرات فرستادهای حق اند پس مستجاب کن آن خطرات را اگرچه بحکم این قول اجابت
خطرات باید نمود غایتاً اینجا دقیقه نگاه باید داشت و آن انیست که چون خطره رسیدست
صاحب خطره را باید ملاحظه کرد اگر جمالیست اجابت کند آن اجابت را بفعل مقرون
گرداند و اگر خطره جلالیست آنرا هم اجابت کند لیکن بفعل نیارد بلکه بمقتضای ایزد بخیال
بگذراند و فرمودند که این قول وظیفهٔ منتهی همی باید بر خلاف مبتدی که وی را نفی خاطر باید
ثمره میفرمودند همسایه که کافر است یک حق دارد و آن حق جاریست اگر بوی ایذائی ساختم
حق او از ذمّهٔ همسایگان ساقط شده باشد و همسایهٔ که مسلمانست صاحب
دو حقست یکی حق همسایگی دوم حق اسلام و همسایهٔ که مسلم و خویش است حقوق وی از هم

بیش است زیراکه ویرا سه حقست یکی حق قرب و جوار دوم حق اسلام سوم حق صلهٔ ارحام نقل است که
میفرمودند که بر تعویذ برای شفای مریض داب حضرت شیخ نبود غایتاً هرکه به نیت استشفا بخدمت
ایشان رجوع کردی قدری آب آوردی تا اسم پیر خود را بران دمیده باو دادندی و در وقت
دمیدن انگشت سبابه را در آب نهادندی و فرمودندی که ما نیز برین سنت عمل میکنیم و بهمان
دستور به نیت شفای بیمار نام فرخنده در جام حضرت شیخ را بر آب میدمیم و از شیخ فرید
رحمة الله که پدر خاتون حضرت ایشان بود نقل کردند که هرگاه دم مار موثر شود دوم
درویش بے اثر چون بود نقل است که می فرمودند که روزی حضرت شیخ فرمودند که تا ما
بمقام ارشاد نشستیم قدر رادب مرشد گماهی ندانستیم زیراکه بعضی اوقات در حین مراقبه صور
خیالی و پیکر مثالی مریدان در مطالبان حاضر میشوند و حقیقت ایشان ظاهر میگردد و بعضی
را دیده میشود که بتوجه تمام متوجه گشته واستاده و بعضی اعراض نموده و پشت داده و بعضی
چشم بهوا کشوده و بعضی به یمین و یسار رو نهاده دران حالت نقد ارادت هریک در غیبت
وی بمحک امتحان زده میشود و مخلص از منافق ممتاز میگردد چنانچه و امتازوا الیوم ایها المنافقون ای
جرعه نوش سینه پاک دار کآئینه ایست جام جهان بین که آه ازو می فرمودند سالک را
ترک صحبت مردم کلهم لازمست الا صحبت مرشد و در خدمت مرشد نیز دو وقت حاضر شود
یکی وقتی که دقیقه از دقایق سلوک یاد گیرد دوم وقتی که معامله از معاملات صورت پذیرد و آن
را بعرض برساند فرمودند که چون بندگی شاه شکر محمد عارف حضرت شیخ را رحمهما الله جلوس
اربعین فرمودند با ظهار هر معامله که ظهور یابد امر نمودند حضرت شیخ را نخست این معامله روی نمود
که درخت کیله ایست پربار و ایشان ازان ثمار میچینند و در دامان خویش میکردند و در وقت
غروب جوانی پشت بآفتاب داده و تیر و کمانی در دست گرفته ایستاده چون صورت
این معامله را بخدمت حضرت شاه رحمة الله باز نمودند تعبیر فرمودند که التقاط ثمره ازان
شجره علامت افاده و استفاده است و معاینه جوان مغل با تیر و کمان اشارت بآمدن
اکبر بادشاه است باین ولایت و تسلط و تغلب وی بر ملوک این ملک اندک زمانے
را چنانچه بر لوح تعبیر نقش بسته بود در آئینه ظهور روی نمود روزی یکی از دانشمندان مسمی

به عبد الرحیم از حضرت ایشان سوال نمود که مهمد قاعده چهل آتم که بود فرمودند که از حضرت شیخ
شنیده شده که اسمای مذکوره را دعا ماه ادریسی نیز میگویند زیرا که در حدیث آمده که ادریس
علیه السلام مدام درس این اسما گفتی تا آنکه از تاثیر آن تدریس صفات بشریت خویش تمام محو
یافت وازین جهان عروج نموده بر مکان عالی شتافت کما قال جل جلاله فی شانه ورفعناه
مکانا علیا میفرمودند درخبر وارد است که چون حضرت رب العزت بر اهل جنت به یقینی تجلے
کند زنها دگویند که این تجلی رب ما نیست و ما سجده نکنیم تا تجلی رب خویش نه بینیم حق جل وعلی تعیینی دیگر
متجلی شود آن را نیز اقبال نمایند همچنان هر تجلی که محکم شده باشد رد میکرده باشند تا علام الغیوب
برحسب اعتقاد قلوب ایشان متجلی گردد وآنگاه همه سر بسجده نهند وگویند انیست پروردگار ما
اما عرفا هر تجلی که از تجلیات متعدده مشاهده کنند بدان سجده آرند زیرا که ایشان در جمیع تعینات
مختلفه وتجلیات متنوعه حق را متجلی دانند وغیر را مفقود خوانند میفرمودند که از حضرت شاه
شکر محمد عارف پرسیده شد که دران حالت زاهدان بدان انکار بر تجلیات پروردگار
مواخذ شوند یا معذور باشند حضرت شاه رحمۃ اللہ فرمودند که مواخذه درشان ایشان
همین قدر کافیست که معشوق تجلی کند ونشناسد ودر عین جلوه محبوب از مطالعه حالش
مهجور ماند **فرد** مسوز ز آتش محرومیم که هیچ عذاب + زروی داد والم چون عذاب
حرمان نیست + **ثمره** می فرمودند کثرت شمول زحمت وسرعت حصول صحت علامت
مومن است ورسیدن بیماری بعد از مدت دکشیدن آن بهلاکت وشدت علامت
منافق است آن مثل شاخ سبزیست که پیوسته بادی بر دی بوزد ومضطرب حال نماید
لیکن اضطرابش نپاید واین مانند درخت خشکیست که نه هرگز آسیبی بوی رسد وانه از
صرصری خم شود تا آنکه تیری براو زنند وبیکبارگی درعدم شود ونیز میفرمودند که هرکرا
مرضی از امراض مزمنه که مورث نفرت طبیعت اند چون برص ومانند آن شامل حال
گردد علامت آنست که حکیم علی الاطلاق وی را از تنگنای حادثه رای الفت خلق اعراض
میفرماید وبقضای دار الشفای انس خویش دلالت می نماید رمز آنست مردود الخلق
مقبول الحق **ثمره** میفرمودند چون آتم مریدبه دل صدق منزل بنده مومن تجلی میفرماید آنگاه

داعیهٔ ارادت صادق در باطن او استیلا نماید داد بخدمت مرشد می گراید **مثنوی**
تا بر اهل طلب خدای مجید + متجلی نشد باسم مرید + بارادت نشد کسی موصوف + بمحبت نشد کسی
معروف + بخاطر قاصر این کمترین خلق الله محمد وجیه الله می آید که ازین شعر عقدهٔ یحبهم و یحبونه می کشاید
فرد ذره را تا نبود همت عالی حافظ + طالب چشمهٔ خورشید درخشان نشود + و نیز میفرمود
که چنانکه طالب حق را فرض راهست که خود را در خدمت مرشد کامل لازم گرداند همچنان
انسان کامل را نیز واجب است که تربیت طالب صادق ملتفت گشته امانت خداوندرا
باو رساند **نقل ست** روزی میفرمودند که امروز بعد از نماز اشراق سری بخواب کشیدم
مصرع زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست + ناگاه دید که تخت ولایت
نهاده و حق سبحانه و تعالی خطاب میکند که تا کسی را برین تخت نشاند باید که در مقام ارشاد
ننشیند **فرد** تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف + مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی +
و نیز میفرمودند هر که حق را بیند و خلق را نه بیند او محجوب ست چگونه راه نماید آنکه حق را با خلق
بیند او عارفست اقتدا را شاید و محجوبان را دیده توحید کشاید و وحدت ذات در کثرت
اسما و صفت نماید و نیز میفرمودند حضرت شاه شکر محمد قدس الله تعالی روحه فرزندان
خود را وصیت نمودند که بعد از من هر کسی که خواهند اختیار کنند اما زنهار باعتبار ارث
قدم بر بساط شیخی و ارشاد منهید و بی حصول فنا دم از مقامات طریقت نزنید حق تعالی
مرا فرزندان مغنی عطا کرده که انتظام سلسله مفوض بد ایشان نیست **فرد** گیرم که
مار چوبه کند تن بشکل مار + کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست **ثمره** میفرمودند مرشد
را باید که از ابتدای حال تا سه سال تربیت طالب برین منوال اشتغال نماید سال
اول خدمت خلق فرماید تا آنچه مقدور باشد از معاونت و مخاومت فعلی و مالی بجا آورد از
عهدهٔ آن بر آید **بیت** طریقت بجز خدمت خلق نیست + به تسبیح و سجاده و دلق نیست +
سال دوم در حجرهٔ خلوتش بنشاند و بذکر و شغل مشغول گرداند سال سوم بگذارد که بمقتضای
مدعای دل خود بعمل آرد **مصرع** در دل بنگر لوح محفوظ دلست + بعد از مرور سه
سال بدینمنوال ظن اغلب آنست که مقصود حاصل شود اما باید دانست که قانون تربیت

مریدان و طریق سلوک سالکان اینست نه آنکه فتح باب و رفع حجاب منحصر برآنیست **فرد** گرچه
وصالش نه بکوشش دهند + آنقدر ای دل که توانی بکوش + چه آنراکه خوانند در اول
کام مطلب رسانند و محتاج بسلوک نمانند و آنراکه رانند او را از و بر هانند و بهیچ حیله و وسیله
در مجلس انس بر بساط قرب نه نشانند **فرد** و آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد + گلیم
بخت کسی راکه بافتند سیاه **شعر** سیفرمودند مرشد کامل که حکیم دلهای سقیم است علل مختلفه
طالبان علیل را به ادویه متنوعه معالجه فرماید اول نقد اصلاح نماید مراد از غذا بر جادهٔ شریعت
سلوک فرمودنست و استعمال اعمال مستحسن نمودن اگر ازین سلوک بمقصد نرسد دوا فرماید
و آن عبارتست از مجاهده و ریاضت اگر ازین معالجه نیز شفا حاصل نشود و صحت باطن
روی ننماید داغ نهد و آن اشارت است بدرد و ایذا که از تباه کردن اعضا مترتب شود
اگر سقم طبیعت آن محزون ازین معجون نیز زایل نگردد زهر دهد و آن کنایتست بجزایات چنانچه خواجه
حافظ فرماید **فرد** بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید + که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها + و نیز سیفرمودند
که بعضی مرشدان تربیت مسترشدان وجه تصرف سعی می فرمودند و بعضی در مقام تسلیم مقیم گشته
حواله بخدا مینمایند **فرد** قومی بجد و جهد نهادند وصل دوست + قومی دگر حواله بتقدیر میکنند
و آنچه این کمترین خلق الله محمد حیات الله معاینه نمود حضرت ایشان در تربیت مریدان و مستفیدان
قسم ثانی اختیار فرموده بودند و اصلاح کار همه را حواله نعم المولی و نعم الوکیل نموده و نیز
می فرمودند که روزی بجهة سعادت در سرانجام مهمی از مهام استخاره نمودم فرمودند که لا
ینفع و الجد منک الجد یعنی نفع نمیکند صاحب سعی و کوشش را از تقدیرات الهی سعی و کوشش
او **شعر** سیفرمودند اگر مرشد دانا بعضی اوقات طالب را فرو گذارد و بحسب ظاهر نسبت
باحوال او نپردازد بنا بر آنست که مصلحت او هم در آنست **نقل** ست چنانچه که زن
عقیمه نزد حکیمی دانا آمده اظهار نموده که غم بجدم فرزند بر دلم بسیار است و چون شجر م بی بار است
شوهر خار در خار است اگر او ویه که متصدی تولد فرزند باشد عنایت شود محتمل که این
عجوزه بمراد خود فایز گردد چون حکیم موانع حمل او دریافت جز این جواب علاج ندید گفت
ترا بادویه دفع عقامه چه احتیاج زیرا که از قیافه و نبض تو معلوم میشود که بقیهٔ حیات چهل روز

دیگر است ولبس آن عقیمہ چون چنین استماع نمود مایوس و مغموم گشتہ مراجعت نمودہ تہیۂ مرگ
ساخت منتظر ملک الموت میبود تا مدت موعود منقضی شد و آن ضعیفہ از خوف ارتحال و ہم
انتقال ضعیف و منحنی گشت چون خللی در اقامت پیکر او راہ نیافت رجوع بدان حکیم نمودہ از روی
عتاب باوی گفت ترا درین ضمن چہ مقصود بود کہ بمعالجہ سقیم نپردازی و در دل او خوف ہلاک
اندازی دانا گفت چون نادانی نمیدانی کہ درضمن این جواب متوحش علاجت روی نمود
و عقارۂ باطنت بکشود ہمانا کہ حرارت باشیا فاسد منجمد شدہ منفذ ایزد مسدود ساختہ بود الحال از بیم
ہلاکت در باطنت گداختہ شد رحمت قابل حمل گشت و ہمت پرداختہ شد ثمرہ می فرمودند
در ارادت شرط نیست کہ مرید ہرگز مرتکب نواہی نشود چہ اگر برین شرط نماید و از مرید بغلبہ
داعیۂ بشریت برخلاف آن واقع آید بحکم اذا فات الشرط فوت المشروط رابطہ ارادت منقطع
گردد لہذا در زمان انابت نو مرید را گفتہ میشود کہ حلال را حلال باید دانست و حرام را
حرام بعدہ چون کل اناء یترشح بما فیہ حکمت موافق تاثیر انفاس بر دا استحقاق مرید بمقتضای
تقدیر بعمل خواہد پیوست ثمرہ می فرمودند در خدمت درویش صفاکیش بعضی طلاب را
حلاوتی تا کم و بیش فی الفور فراپیش می آید و بعضی را بمرور ایام حضور تمام روی می نماید
رنگیست زود رس اما قراری نیست مصرع دیر آمدنت رواست دیر آمی و
درست + و نیز میفرمودند کہ ہر سالکی کہ از وجہ صدق بکعبۂ بہجت توجہ فرمود و سرمایۂ
عمر گرانمایہ را زاد راحلۂ آن بادیہ نمود اگر نسیم عنایت بمقتضای مراد او نوزید و بحکم
کل امر مرہون باوقاتہا در مین حیات دست در آغوش کعبۂ حاجات نکشید و زبان
حالش برین ابیات مترنم گردید کہ نظم بخت از دہان دوست نشانم نمیدہد +
دولت خبر ز راز نہانم نمیدہد + مردم در انتظار و درین پردہ راہ نیست + یا ہست و پردہ
دارانم نمیدہد + زنہار در زاویۂ نومیدی نشنید بلکہ چون ناصیۂ ملک الموت ببیند
ثمرۂ مراد از شجرۂ اعتقاد خود بچیند نظم گر گران و گر شتابندہ بود + عاقبت جویندہ
یابندہ بود + چون نشینی بر سر کوی کسی + عاقبت بینی تو ہم روی کسی + اندرین رہ
میخراش و میتراش + تادمی آخر دمی فارغ مباش ثمرہ می فرمودند طالب را بامکان

تجلی بلا جہت والامکان ہمدرین جہان اعتقاد باید و اتباع دانشاید تا من کان فی ہذہ اعمی
فہو فی الآخرۃ اعمی در شان او نیاید تفسیر این آیت بقول مفسران اینست کہ ہر کہ ہست در دنیا
نابینا و دیدۂ دلش راہ صواب نہ بیند پس او در آخرت نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد تا
ہر کہ اینجا روی توبہ بیند آنجا جمال مغفرت مشاہدہ نکند و بقول محققان مؤید مضمون ثمرۂ
مکتوب فیہ است **فرد** منکہ امروزم بہشت نقد حاصل میشود + نسیۂ فردای زاہد را
کجا باور کنم **ثمرہ** می فرمودند بصفتی کہ پیر در دل مرید موصوف گردد و بحیثیتی کہ در معرفت وی
معروف شود ہمان صفت نقد وقت مرید گردد مریدی کہ سر خود را بحری مملو از درر اسرار
و معانی و تجلیات انوار ربانی داند حق سبحانہ لآلی حقیقت و معرفت خویش در درج
سینۂ او مندرج گرداند و مریدیکہ پیر را عابد و مرتاض گمان کند حق سبحانہ طی مراتب مجاہدہ
بروی آسان کند مریدی کہ پیر را متشرع و متورع اعتقاد کند حق سبحانہ ویرا بر احکام علیۂ
شرعیہ منقاد کند و مریدی کہ داند پیر او دام تزویر گستردہ است وہمت راہگی بر تحصیل
لوازم معیشت مصروف کردہ او حاصل خود ہما بیند و بادام بدام تلبس مبتلا بودہ بہزار بہانہ
دانہ از خرمن رزق خود بچیند **رباعی** ای برادر تو ہمین اندیشۂ + مابقی تو استخوان ریشۂ +
گر گلست اندیشۂ تو گلشنی + ور بود خاری تو ہمہ گلخنی + و نیز می فرمودند کہ اگر مریدی پیر
خود را بصفاتی مذکور کند و بکراماتی مشہور گرداند کہ وی بدان صفت متصف نباشد روز
محشر آن مرید را در محاذی پیر وی حاضر سازند و رب الارباب از وجہ عتاب خطاب کند
کہ انچہ ما بنا بر حکمت صالحہ در بر تو تعبیہ فرمودہ بودیم و ویرا مظہر آن نمودہ تو در دنیا
بوی منسوب گردی اگر صادق بودی بران مقال الحال بجتی پیش آئی و از ان اوصاف
در موصوف صفتی بران دیار در زمرۂ کاذبان در آئی طریقۂ دوزخ بہ ہمائی پس مقرر است
کہ نباشد در ان ساعت آن مرید الامدعی خجل مصری منفعل **ثمرہ** می فرمودند سر دل خستہ
را بعد از مرور سی سال تا چہل سال از عمر حسرت ظل غم ازین مرہم فراہم آید یعنی طلب
حق روی نماید و وی بوسیلۂ علم و عبادت بتحصیل مطلوب گراید اگرچہ بتشریف پاداش
کرداز چون علما و ابرار مشرف و مخصوص شود غایتا از خلعت خاص معرفت و اختصاص

محروم و مایوس ماند زیراکہ در ایام تحصیل سعادت از سرمایۂ عمر غافل بود و ہنگام تکمیل محبت
از یاد غفلت لا یعقل و فرمودند کہ از حضرت شیخ برکات شنیدہ شدہ کہ الصوفی یعبد تلتین بارد
بیت ہر کہ اول تر او مسعود تر + ہر کہ آخر این ترا و بدرود تر + و نیز می فرمودند کہ اگر از
اتفاقات حسنہ و عنایات ذوالفضل والمنہ کسی را در آخر عمر این عطیۂ اعظم فراہم آید نا درست
و حق سبحانہ بر ایفا قادر است ثمرہ می فرمودند ہر کرا از وادی طلب کردی بر رخ
زرد نشستہ باشد و او با دل شکستہ در حسرت وجو مطلوب کمر ہمت تنگ و پومی بستہ
مطلبش منظور باید ساخت و نظر از تعصب بر مذہبش نباید انداخت زیراکہ در مذہب متعدد
ہر کہ طالب ست ہماناکہ بسوی مقصد متجدد دذاہب ست بیت کہ پیر مغان مرشد باشد
چہ تفاوت + در ہیچ سری نیست کہ سری خدائیست ثمرہ می فرمودند بہترین عبادات
و نیکوترین طاعات در جمیع احوال و اوقات ذکر است زیراکہ ذکر ما فی ناسوی دوست
و مشت ذات اوست بعدہ طلاوت قرآن بعد از این سایر عبادات و ہر کدام نسیج
حسنا تست مقصود ازین بیان این بود کہ اگر بعضی اوقات کہ سالک مشغول باشد و
نفس بنماز بطوع یا نوافل دیگر دلالت کند وی را باید کہ در القای عمل نیک از اعدا عدو ک
بین جنیک استمالت کند چہ ضد آن خواہد بود کہ این را از ذکر و شغل کہ طرفۂ ادنی وافر است
باز دارد و بمقتضای تصرف خویش در قعدہ و قیام نماز آرد و نیز می فرمودند کہ کیفیت فنا
مر سالک را از ہیچ عملی مترتب نمی شود الا از ذکر و فکر پس ترجیح و تفصیل اذکار و اشغال بر
سایر اعمال اگر انجہت تواند بود زیراکہ نتیجۂ ہر عملی کہ در آتش ست حسن پاداش است
و ثمرہ این شجرہ چیست برجوع باصل یعنی از انیت خود فصل و بہویت خود وصل بیت
تو ز خود گم شو کمال اینست و بس + تو ہمان اصلا وصال اینست و بس + و نیز میفرمودند
کثرت طاعت و عبادت وسیلہ در باب جنت اسماویست و حور و قصور اولی و اعلی و اشتغال
بذکر و استغراق بمذکور و تحلیۂ باطن از ما سوی باعث تجنب و تقرب حق است جل و علی
آن قاعدۂ عباد و صلحاست وین فایدۂ عشاق و احبا آنجا حصول انعاست اینجا وصول
بمنعم آن جماعتہ را نظر بر بجا است این طایفہ را منظور مکرم فرد تو و طوبی ما و قامت یار

نقلست یکی ابنای روزگار از پریشانی دل و عدم جمعیت فکر ہر کس بقدر ہمت اوست
بخدمت حضرت ایشان بر سبیل استرشاد بیان نمود فرمودند حلقۂ ذکر بر در دل زنید تا از
پریشانی و تفرقہ باز آیند و گردن و سینہ را اندک کلفتی و مشقتی جایز دانستہ بر ذکر نفی و اثبات
مداومت نمائید و بدرجہ درجہ عدد حلقہ در مراد اندازید تا بحدی کہ ہشت ہزار حلقہ
ذکر در روزی معتاد سازید و فرمودند اولا از درویشی اذن گرفتہ ثانیاً بعمل پردازید **بیت**
چہ حلقہا کہ زدم بر در دل از سر شور ✤ ببوی صبح وصال تو در شبان دراز **ثمرہ** می فرمودند
تلوین ثبات و تعمیر خانقاہ استدعای او تربیت لوازم استدعا و مثل ہذا از جملہ اسباب
درویشی است و اسباب درویشی مستلزم حقیقت درویشی و وصول بمطلب درویشان
نہ طریقۂ سلوک این طایفہ چیست خود را بہیچ وجہ بگرفتن و احوال خویش از ہمہ نہفتن پیوستہ
طریق شکستگی پیمودن و بحق دبستگی نمودن و نیز می فرمودند کہ روزی در مبادی احوال
حضرت شیخ جبۂ بخیہ زدہ و کلیم سیاہ در بر کردہ بملازمت شاہ شکر محمد عارف قدس اللہ
سرہما رسیدند حضرت شاہ رحمۃ اللہ دیدند و فرمودند عیسی بہای امروز در نظرم مانند شیخ
شیوخ میمنای جامۂ یکتائی بروغن گل آگندہ بپوشید و در طریق تحقیق بکوشید ہمار و ز
حضرت شیخ جبۂ مذکورہ را بدرویشی بخشیدند و ازان روز اکثر اوقات یکتای میپوشیدند
تا آنگاہ کہ حضرت شاہ بپوشیدن پیرہن امر نمودند مقصود ازین بیان این بود کہ اگرچہ
اصلاح اوضاع ظاہری نیز مستحسن است ولیکن شان الطالب شان ما اخر یعنی ولیکن شان
طالب حق شان دیگر است و او را شانی دیگر **بیت** راہ دین صنعت عبادت نیست ✤
جز خرابی دو عمارت نیست **ثمرہ** می فرمودند سالک را باید کہ از مدح و ذم اہل عالم اہم
بودہ بسلوک اشتغال نماید زیرا کہ ہر کہ بر قول خلایق گوش نہاد از طریق تحقیق و اقبال
باز ماند و در ورطۂ تعطیل و اہمال افتاد چنانچہ **نقلست** کہ پیرمردی با فرزندی مراہق
مسافر شد چون یک مرکب داشت خود بران نشست و آن پسر پیادہ میرفت ناگاہ در راہ
با جمعی ملاقی شد او را دیدند و زبان ملامت کشیدند گفتند عجب مردیست سنگ دل خود راکب
است و پسر خورد سال راجل چون گوش بر قول آن قوم نہاد پسر را سوار ساخت

وخود در رکابش افتاد تا فرقۂ دیگر از پیش رسیدند و آن درویش را باین کیش دیدند گفتند شیخصیت
غریب واز قانون ادب بی نصیب پسر خود را سوار ساختہ وخود در رکابش پیادہ تاختہ چون این
سخن استماع نمودہ خود با پسر راکب شد و بسوی مقصد واہب تا گروہی دیگران حال را مشاہدہ
نمودند و زبان بسرزنش کشودند کہ ظالمیست جاہل واز محنت این بیچ زبان غافل بیکبار باز
دو سوار برین ستور نہادہ واز طریق انصاف برطرف افتادہ چون برین کلمہ اصغا
نمود خود با پسر پیادہ شد عنان مرکب بی سوار از روی اضطرار در دست گرفتہ می کشید [شنیدن ۱۲]
تا بجماعۂ دیگر رسید چون آن فریق بدین طریق معاینہ کردند و گفتند طرفہ پیریست خرف
واز جادۂ عقل منحرف فعلش بر مادۂ حمق معترف خود با پسر پیادہ راہ میبرد و مرکب بر [احمق ۱۲]
اثر آمادہ ہمراہ می برد چون این سخن شنید سر تحیر بر جیب تفکر کشید و فہمیدہ کہ از اصغا
و معاملت بر اختلاف اقوال مردم باین حال رسید و با وجود مطاوعت قول ایشان
ملامت نرہید و دید آنچہ دید بیت کس از دست جور زبانہا نرست + اگر خود نمائیست
و گر حق پرست ثمرہ می فرمودند سالک را در ابتدای سلوک بمطالعۂ کتب یقینی و تحصیل
علم دینی بقدر اشتغال باید زیرا کہ او در مبادی احوال از دو حال خالی نیست اگر مشغول
بما لایعنی است افادہ و استفادۂ علمیہ از آن باز میدارد و اگر از استیلای جذب بیخود
است بخودش باز می آرد و در سلسلۂ مجانین نمیگذارد و فرمودند کہ حضرت شیخ می فرمودند
کہ نباید کہ سالک را علی الدوام تمام جذبہ در رباید زیرا کہ درین صورت معرفت حاصل
نیاید ہمانا کہ مجذوب مغلوبست از مشاہدۂ جمال مطلوب محجوبست فرد مرا وصال
تو ہرگز چگونہ دست دہد + کہ در حضور تو از خویش میشوم غایب + و نیز می فرمودند کہ
حال بمشابہ رنگیست کہ گاہ ہست و گاہ نیست کہ اگر صاحب حال را بہرہ از علم باشد
مقوی حال او گردد و در اوقات زوال حال و در زاویۂ غفلت و اہمال نماند علم دست
اویز خویش گرداند ثمرہ می فرمودند یک میل است کہ در وجود انسان تعبیہ است
و او را داعیۂ متنوعہ ہمان میل واحد در گرسنگی طعام خواہد و در تشنگی آب و در زمان
سیری بجامعت رغبت کند و در آوان ماندگی بخواب و چون از ہمہ مہجور شود جمع کند

بطلب رب الارباب لبس ہر کہ سیر بخورد و آشامد و تن خود را در بستر مباشرت و خواب کشید استیلای و رحق حق ندید طبیعت او بحصول دواعی محظوظ و بہرہ مند گشت و آن بیچیز بہمین قدر چون بہایم خورشید گشت **مثنوی** تات چون خردرین سرای خراب + شکم از نان پرست و پشت ز آب + پای کی برنہی ببام فلک + بادہ کی در کشی ز جام ملک + و آنکہ این داعیہ را از حضور مدعای او باز داشت و در خوردن و آشامیدن و مباشرت و خوابیدن اختیار نکرد مگر بقدر ضرورت اشتہای او از جمیع مشتہیات مایوس و محروس گشتہ عنان محبت و زمام ہمت از مجاز بحقیقت مصروف شد **نظم** تا خیال میل تو چون مہر بود + تا بدان پیر بحقیقت پیر بود + چون بر اندای شہوۃ و پرت بریخت آنکہ کشتی و آنخیال از تو گریخت + پیر نگہدار چنین شہوت مران + تا پیر میلت بہ سوی جنان + خلق پندارند عشرت می کنند + با خیالی بر خود پیر می کنند + و نیز می فرمودند کہ ہر کہ تن پرور فارغ باشد حسب المقدور در تحقیق ریاضت او ساعی باید بود و آنکہ مرتاض و ضعیف بود و پیرا فی الجملہ باستراحت دلالت باید نمود و نیز می فرمودند کہ مبدی را باید کہ حقوق نفس بوی رساند و از حظوظ نفسانی پرہیز نماید و منتہی اگر از حظوظ نیز متمتع گیرد شاید **نقل ست** شیخ ابراہیم کفش دوز کہ نعلین کسب پوشیدہ قدم در طریقۂ درویشی نہادہ بود روزی بخدمت حضرت ایشان بر سبیل استرشاد پیغام فرستاد کہ مرا درین دولا تفرقہ روی دادہ و جمعیتی کہ داشتم رد بعدم نہادہ در جواب وی فرمودند کہ خلاف عادت و انصراف وضع معیشت کردہ باید اگر کسوت درویشی در بر ست لباس خوب باید پوشید و اگر کنج عزلت مقر است در سیر و سیاحت باید کوشید و اگر نماز معکوس و نوافل کثیرہ معتاد است بفریضہ و سنن موکدہ اختصار اختیار باید نمود و امیدوار وصول فیض نامتناہی الٰہی باید بود شاید کہ بجوی آب رفتہ باز آید **نقل ست** روزی یکی از مخدومان کہ مملکت وجود خود را فی الجملہ دیران ساختہ و بار تکالیف واجبات شرعیہ را از دوش انداختہ بخدمت حضرت ایشان باز نمود کہ نماز مفروضہ را قضا می کنم و عملی دیگر نیز از ما وجود نمی گیرد و مآل حال ما چگونہ باشد فرمودند لیس علی الخراب خراج یعنی

موضعی کہ ویران باشد سلطان ازان موضع خراج نخواہد و فرمودند کہ ہر کہ پشتارہ را از سر انداخت از وی عشر کہ طلب کند **بیت** عاشقان را سر بزبان سوزیا نیست * بردہ ویران خراج وعشر نیست **نقل ست** یکی از اہل تجرید کہ از فقدان مطلوب دل تنگ شدہ بزنگ سفیدان برآمدہ بود روزی در خدمت حضرت ایشان عرضہ داشت کہ ہرگاہ سالک فانی شود حفظ مراتب بعد از فنای وی از کہ صورت بندد و فانی چگونہ بعمل پیوندد فرمودند چون سالک را بعد از فنا فی اللہ بقا باللہ حاصل شود ہمہ بموجب تصرف حق بر جادۂ امر میرود و حافظ مطلق از وی بی وی حفظ مراتب بوقوع می آرد و او را از شایبہ خلل و زلل مصئون و محروس میدارد کما قال جل جلالہ کنت لہ سمعا و بصرا و لسانا فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق یعنی چنانچہ فرمود خدای تعالی در کلام قدسی کہ باشم من آن بندہ را شنوائی و بینائی و گویائی بمن بشنود و بمن تکلم کند **ثمرہ** می فرمودند ہرگاہ بنای مومن بہ نیت صدق عزیمت زیارت بر قبر مومن رساند ہفتاد ہزار فرشتہ کمر موافقت بستہ استدعای رحمت از حق در حق او نمایند اگر یکی از اولیای حق باشند و مستغرق مطالعہ انوار ذات مطلق سایر ملایکہ باز ایر مستفیض شوند و اگر بر خلاف زعم ایشان اتفاق افتد استعانت از مقلب القلوب نمودہ باصلاح عیوب او پرداختہ تنگنای قلبش را منہدم ساختہ بنای مسجد انداختہ مراجعت نمایند **ثمرہ** می فرمودند چون عبادت در ریاضت سالف بی شایبۂ غرض و داعیہ عوض می بود بنابران باسرع الزمان عقدۂ باطن ایشان می کشود الحال ہر کہ را لیض نفس بآرام است طالب کشف والہام است جرم اگرچہ از تاب ریاضت سوختہ است بشرط کاران خام ناتمام است **فرد** تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن * کہ دوست خود روش بندہ پروری داند * **ثمرہ** فرمودند کہ شیخ مجد الدین بغدادی اربعین اول را بآخر رسانید و نتیجہ آن مرتب نشد بخدمت پیر خود شیخ نجم الدین عرض نمود در جواب فرمودند اما در نیت تو خللی خواہد بود شیخ مجد الدین عرض کرد کہ نیت من آن بود کہ بحق واصل شوم بعد از ان مہجوران را نیز واصل سازم پیر فرمودند کہ ہمین نیت سراسر خلل است زیرا کہ بر غرض مشتمل است اکنون اربعین دیگر بہمین نیت کن کہ حجرہ بمنزلۂ

ت و پیرہن بمثابہ کفن و مجد الدین مردہ است او را ہیچ در نمی باید چون حسب الامر مرشد نیت کرد
ن گشید یافت آنچہ یافت و دید انچہ دید **ثمرہ** می فرمودند آنکہ سلطان العارفین گفت
ن الطریق الیک خطاب آمد دع نفسک وتعال مراد از گذاشتن نفس بالطبع است
با این اشارت بہ انخلاع صفات بشری است کہ عبادرا ہست نہ بانقطاع حیوۃ عنصری
د درگاہ است **فرد** جمال یار ندارد نقاب و پردہ ولی + غبار رہ بنشان
و توانی کرد **ثمرہ** می فرمودند کافۂ انام در ضرب معاش بر سہ نوع اند یکی آنکہ عطیہ الٰہی را
ن بپوشد و در اظہار افلاس کوشد او منافق باشد دوم آنکہ مطابق آنچہ از اسباب
بود دارد در معیشت بظہور آرد او موافق باشد سوم آنکہ مجاری احوالش بفقر و فاقہ
یم باشد و او در مقام ستاری این از ہمہ فایق باشد و بحکم اظہار الفناء فسکر شریعت
آ لایق شود **ثمرہ** می فرمودند چون بر درویش توکل کیش ابواب فتوح کشاید انچہ سبب
و ادل و احتمال شبہ و منت حامل و حاصل آید باید کہ اقبال نماید و اگر بر در استغنا
ز اخذ آن ابا کند ہم بمثلش محتاج شود زیرا کہ بندہ را بندہ باید بود و صفات بندگے
ج و افتقار است و استغنا و بی نیازی صفت ذات ملک الجبار است و قول
بوبکر ہمدانی قدس سرہٗ کہ در نفحات الانس مسطور است تائید این معنی میکند کہ گفتہ
ش ما سہ چیز است ترک الطمع و المنع و الجمع یعنی از کسی طمع مکنی و اگر چیزی بتو رسد منع مکنی
بہ ہیچ جمع مکنی **ثمرہ** می فرمودند کہ از شیخ جنید قدس سرہ منقولست کہ خطوتان قد
ن یعنی یک قدم بر نفس خود نہ و آن دگر در کوی دوست + ہر چہ بینی دوست
مرد این دانست کار نیست + **ثمرہ** می فرمودند کہ حضرت شیخ میفرمودند کہ مراد از قدم
بر نفس شناختن اوست کہ واسطۂ رابطہ معرفت بدوست **ثمرہ** می فرمودند در
سجدہ سہوی کہ از مصلی واقع می شود بر دو قسم است عامہ و خاصہ سہو عوام نتیجہ
کہ دل ایشان از دگر تعلقات و فکر اسباب و آلات پریشان شود این معنی
انعدام حضور و استلزام قصور نماز ایشان شود و سہو خواص ناشی از آن است
سیر باطن ایشان در حالت نماز از غایت نیاز مستغرق شود اصول بر فروع عقل غالب

آید و قلب التفات بحرکات قالب نه نماید آن سهو محض غفلت است و این سهو عین صحو
آنجا لهو در لهو است و اینجا محو در محو **بیت** در نماز م خم ابروے تو چون یاد آمد * حالتی رفت
که محراب بفریاد آمد **ثمره** می فرمودند هر که مذهب او مخالف مذهب شما باشد صحبت و اختلاط
او نشاید زیرا که دران مصاحبت مذاهب نموده آید و آن بقاعدهٔ اهل نفاق گراید **فرد**
تحت موعظهٔ پیر صحبت این حرفست * که از مصاحب ناجنس احتراز کنید * **ثمره** و فرمودند
که از صحبت مجاذیب نیز محترز باید بود اما از هر گونه امداد و اعانت این جماعت باید نمود
زیرا که در خدمت مجذوب فایده است و در صحبتش نقصان عایده **ثمره** می فرمودند اگر
مرشد طالب خویش را اختلاط با مشایخ دیگر منع نماید شاید زیرا که طریقه سلوک این طایفه
مختلف است یکی خلوت میگزیند و یکی در جلوت می نشیند یکی ریاضت می فرماید دیگی
رعایت قوت مینماید چون سالک مبتدی بر خلاف پیر خویش مسالک متنوعه مشاهده کند
محتمل که مذبذب شود و در ورطهٔ تعطیل افتد **بیت** هر قوم راست راهی دینی و قبلهٔ گاهی
من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی **ثمره** می فرمودند درویشی منحصر به هشت
صفت است کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن و کم با خلق بودن و دوام صوم و دوام طهارت
و نفی خواطر بذکر و ارتباط قلب بمرشد پس در ذات هر که این صفات موجود است اگرچه
از ائمهٔ دنیاست محمود است و در هر که صفتهای مذکوره معدوم است اگرچه فقیر است
مگر از ثمرهٔ فقر محروم است و فرمودند که حضرت شیخ ازین صفات ثامنه دو صفت انتخاب
کرده اند که درویش را کافیست و علل او را شافی یکی نفی خواطر دوم ربط قلب زیرا که
چون دل پیر کامل قابل قبول تجلی حق جل و علاست دل مرید نیز بطفیل ارتباط بدان عکس
آن تجلی را سزاست چنانچه نیر منیر چون بر آب تابد تابش می یابد و فرمودند این **مصرع**
دو دل یک شود بشکند کوه را * مبنی برین معنی است و چون دل طالب با دل مرشد یکے
شود کوه نفسانیت را بشکند و فرمودند که در طریقهٔ شطاریه درویش را یک صفت باید
فقط و آن اشتغال است بدین شغل که الله و ما سواه **بیت** هر چه بینی یا رسیت
اغیار نیست * غیر حق جز وهم خبردار نیست **ثمره** می فرمودند طالب که بلند همت

باشد چنانچه بدریافت هیچ مقامی از مقامات قانع و خورسند نشود و پای طلبش بدان بند
نگردد و اورا به پیر چندان احتیاج نباشد چه پیر نسبت همین مطلوبست که سالک مبتدی و متوسط نماند
و بارشادوی خود را بمنتهای مطلب رساند **بیت** گر شود این درد دامنگیر تو + بس بود
این درد دایم پیر تو **نقل ست** روزی یکی بعرض رسانید که با آنکه حضرت ایشان در
جوار مزار متبرک بر نود میگذرانند و بزیارت مرکز طهارت کم میروند چه معنی دارد فرمودند
حضرت شیخ نیز بزیارت مرقد منور شاه شکر محمد رحمة الله علیه در ایام عیدین می نمودند و میفرمودند
که قبر پیر بوجود مرید است پس بمعنی قریب است اگرچه بصورت بعید است **ف** و در جان
مبنی ز راه معنی + چون یافته ام حیات جویم ثمره شـ می فرمودند قبض نسبت باحوال مبتدی
بمثال ابر است در فصل تابستان که متلاشی میگردد بامرّ الزمان و نسبت بحال منتهی بمثابه
ابریست که متراکم میشود بهنگام باران یعنی آفتاب دلش مدتی مقبوض میماند دران مواج
و نیز می فرمودند که خوف و رجا عبارتست از مقام عابد و قبض و بسط اشاره بمقام عاشق
و هیبت و انس کنایت از مقام عارف ثمره شـ می فرمودند حیرت را دو صورتست یکی مذموم
و یکی محمود آنکه مبتدی را پیش آید مذموم است و آنکه منتهی را روی نماید محمود زیرا که حیرت
مبتدی مستلزم آن سد راه است و حیرت منتهی مستوجب استغراق فی الله آن باعث
زوال طریقت است و این نتیجه کمال معرفت و نیز میفرمودند مبتدی را بر حقیقت ریا
که جز دی از ان طالب عقبی و مافیها ست بتمامی اطلاع نباید داد مبادا که بالکلیه دل
از عمل بپردازد و خود را در ورطه بطالت اندازد ثمره شـ می فرمودند فواید بسیار و مفارقت
مندرج است زیرا که دل از محبت اولاد و اموال منقطع میشود و فایده اول که در ادای
حج وجود میگیرد مهاجرت است از وطن و فرمودند که مرا وجود اقامت در وطن رابطه
محبت از عیال و اطفال بصورت انقطاع پذیرفته **بیت** نیست بر لوح دلم جز الف
قامت یار + چکنم حرف دگر یاد نداد استادم + این کمترین خلق الله محمد وجیه الله بعرض رسانید که بعضی مهربان
بیت الحرام از زیارت حرم محترم مشرف گشته مراجعت می نمایند و بغفلت دل سے
افزاینده از چه باشد فرمودند خانه مبارک بمثابه سنگ محک است نقد قلب هر یک بعد از

وصول آن در معرض امتحان می آید و غبار خالص و مغشوش کما ہی می نماید فرد خوش
بود در محک تجربہ آید بمیان ✤ تا سیہ روی شود ہر کہ در وغش باشد ✤ و نیز می فرمودند
ہر کہ بسعادت حج مستسعد گردد وی را باید کہ خود را بحاجی ملقب نکند و بوسیلۂ این لقب
مال و جاہ طلب نکند چہ صفات دینیہ را وقایۂ تحصیل اسباب دنیویہ ساختن ضلالت
محض و جہالت صرف است چنانچہ بعضی سادات و علما و حفاظ و فقرا کہ سیادت یا علم یا حفظ
قرآن یا درویشے خویش را بہر اظہار کمال و حصول جاہ و مال وسیلہ می سازند
ثمرہ می فرمودند کہ حقوق والدین در ذمۂ فرزند بمرتبہ ایست کہ اگر ما در و پدر کسی
کافر باشند و فرزند را بفرمایند کہ برای ما گوشت خوک بیا و ربیارد و اگر بطبخ آن امر نمایند
پختہ و مہیا ساختہ پیش ایشان بدارد لیکن اگر باکل تکلیف کنند نخورد زیرا کہ درین صورت
مخالف فرمان ایشان متضمن مطاوعت امر رحمن است و فرمودند کہ شیخ ابو الحسن
خرقانی را قدس سرہ برادری بود کہ چنانچہ شیخ مدام در مراتب طاعت و مجاہدۂ او کوشیدے
وی علی الدوام در مداومت والدہ گذرانیدی روزی الہام ربانی بشیخ خرقانی در رسید
کہ این دولت کہ ترا نہادہ ایم یعنی مرتبہ کہ بتو دادہ ایم بطفیل آن برادر است کہ در خدمت
مادر است شیخ چون این پیام شنفت در مناجات گفت خداوندا وی خدمتی مخلوق
اختیار کردہ من بعبادت خالق رو آوردہ فکیف نفسانی کہ شامل حال من شود بطفیل وی بود
جواب یافت کہ مخلوق بخدمت و امداد محتاجست و حضرت الوہیت از عبودیت عباد مستغنی و
محقق است کہ خدمت نیازمندی از عبادت بے نیازی اہم باشد و فایدۂ آن اتم
فرد طریقت بجز خدمت خلق نیست ✤ بتسبیح و سجادہ و دلق نیست ثمرہ می فرمودند
بر جرم درسباع جلوس نمودن مورث صفات بہیمہ است در طبیعت سلیمۂ انسانیہ
و بر پوست آہو نشستن باعث عدم تمکین و اطمینان و وجود خطرات سیاحت و سرگردانی
است و فرمودند کہ حضرت شیخ در بعضے اوقات پوست گوسفند بجہت جلسہ اختیار می
نمودند و می فرمودند کہ در وقت جلوس صفت عزت و مسکنت در طبیعت سرایت میکند
ثمرہ می فرمودند چون کسی از مقربان سلطان یا از طایفۂ زنان می خواہد کہ ارادت بمن درست

نماید بر دلم بغایت گران می آید اگرچه این عطیه آیست از عطیات الٰهی و موهبت است از مواهب
نامتناهی که بنده مقبول دلها شود خلایق بنیت انابت بملازمت وی رود غایت این بدان
ماند که سلطان ابراهیم ادهم را رحمة الله علیه شبی از شبهای زمستان غسل واجب شد چون در آب
سرد غسل کرد از ممر برودت آب و خشکی هوا وجودش بغایت متاذی گشت رنده که داشت
در سر کشیده و پهلو بر زمین نهاده دران حال نسیم متعال اژدهای را بهم خوابگی وی فرستاد
بخدمت سلطان علیه الرحمة والغفران چون در خواب بود بپهلوش بخوابید نرم و
گرم احساس فرمود زمانی بدان استراحت نمود بعد از آنکه سر از خواب کشید و صورت
واقعه بدید گفت خداوندا اگرچه تو از لطف عمیم باصلاح این بنده سقیم پرداختی و بجهة ازالت
ایذای برودت از تن من این مخالف را موافق ساختی لیکن چون با من مناسبتش نیست
دلم را طاقت مصاحبتش نیست بمجرد خطور خطره مذکور در خاطر خطیر سلطان علیه الرضوان
آن ثعبان جدا شد و برفت و نیز می فرمودند که از کلمات فایض البرکات مولانا نورالدین
عبدالرحمن جامی قدس سره السامی منقولست که هرکه صاحب حسن و جمال و خداوند ملک
و مال نباشد و خلایق بزیارت وی رجوع نماید علامت آنست که اشعه انوار آفتاب تجلی
الوهیت بر آئینه اش یافته دلش بدان وجه قبول قلوب یافته ثمره چون کسی از ارباب اکتساب
ارادت ترک می نمود و بعرض حضرت ایشان میرسانید در جوابش میفرمودند که ترک اسباب
مستلزم فتح باب نیست این طریق بغایت دقیق است و سلوک آن وابسته بتوفیق الٰهی
را بعد از ترک اشتغال غلبه حال بدینمنوال نمی نماید. رطوبت تعب حرارت طلب فرو سمے
نشاند و بعضی را ترک تعلقات چون خاریست که از پای دل برآید و بدو گام سلوک این ادا
مشکل بسر آید فرد یک قدم بر نفس خود نه وان دگر در کوی دوست * هرچه بینی دوست
بین با این و آنت کار نیست * و نیز می فرمودند که در سلسله شطاریه طالب را ترک نمی فرمایند
و بفقر لباس ظاهری نمی نمایند بلکه در هر شغلی و کسبی که باشد بهمان حال مشغول می سازند و
تبدیل باطن وی می پردازند * لنگ و لوک و خفیه شکل و بی ادب * سوی او می غیژ و او را
می طلب * ثمره می فرمودند اعطای خلافت مستلزم حال تو مستوجب کمال نیست یعنی لازم نیست

که پیر کامل مریدی را خلافت دهد که صاحب حال باشد چه هر که را که خلیفه سازند وجهی با رادت
او بپردازند هر آینه ایشان را بر وفق استعداد خویش رهنمونی خواهد کرد مثلاً شخصیست
که شرایط طهارت و احکام نماز بواقعی میداند و با دای آن مشغولست اگر خلافتش دهند
گنجایش دارد زیرا که چون تارک الصلوتی دست بیع وی دست دهد یقین که بتلقین
نمازش هدایت خواهد نمود و اینقدر ارشاد به نسبت باستعداد آن مرید کفایت خواهد بود شمره
می فرمودند چون از حضرت شیخ شنوده بودم اشتغال تسخیر اجنه طالب حق را لایق نیست
نباید آن هرگز التفات بدان نکردم بیت گر دیو مسخر تو گردد + زین هر دو چه حاصل
تو گردد + اما هر سال در اربعین نشستمی و به نیت حصول کمال معرفت بدعوت اسما اشتغال نمودمی
هرگز هیچ موکلی در نظرم نیامدی و مریدان دیگر را چون حضرت شیخ جلوس اربعین فرمودندی
و بخواندن اسما امر نمودندی در حجرهٔ بعضی موکلان حاضر شدندی و با ایشان مکالمه کردندی
من این معنی را از ایشان شنودم و بخدمت حضرت شیخ باز نمودم که اصحاب در حین قرأت
اسما موکلان را می بینند و تکلم می کنند و مرا هیچ نمی نماید فرمودند بهتر آنست که ظاهر نشوند
و چیزی در نظر داعی نیاید شمره می فرمودند یکی از روزها در اربعین بخواندن اسما مشغول بودم
ناگاه جمیع اعضای من بنام من ذاکر شدند و بزبان فصیح اسم برهان بیان میکردند چون صورت
حال بخدمت حضرت باز نمودم فرمودند بیا مشغولست گفتم اگر باسم حق ذاکر شدندی ولی
نبودی فرمودند این اتم و افضل ست و فرمودند که مضمون کلمهٔ سابق که حضرت شیخ فرموده
بودند بهتر آنست که چیزی در نظر داعی نیاید بعد از چندگاه بظهور پیوست اما بهتر این کلمه صورت
ظهور نسبت و نیز می فرمودند که درویشی را حضرت شیخ ذکر نفی و اثبات تلقین کرده بودند
چون وی روزی بذکر مذکور اشتغال نمود بعرض حضرت شیخ رسانید که بهنگام ذکر هر چند
در نفی ممکنات میایم و میخواهم که اثبات ذات متعالی صفات واجب الوجود نمایم وجود خود را اثبات
مییابم در جواب وی فرمودند که مقصود همین ست دیگر چه باید بیت بر نقش خود است فتنهٔ
نقاش + کس نیست درین میان تو خوش باش + و نیز میفرمودند که حضرت شیخ در سال سه
ماه در اربعین نشستندی و نه ماه مجلس داشتندی و درس گفتندی و فرمودندی که عمل ما

موافق این بیت خواجہ حافظ شیراز ست کہ گفتہ فردنگومیت کہ ہمہ سال می پرستی کن +
سہ ماہ میخور ونہ ماہ پارسا می باش + روزی این کمترین عقیدت آئین بعرض رسانید کہ در ذکر
نفی واثبات خطور خطرات محل حضور دل میشود ودر پاس انفاس فی الجملہ امان میدہد از چہ
باشد فرمودند از کار روا شغال متعددہ است وغیر متجددہ سالک را باید کہ درانچہ جمعیت دل
خود مشاہدہ کند بران مواظبت نماید بلکہ در جمیع امور دیگر نیز مناسب وقت وحال است چون
جلوہ خلوۃ وقامت وسیاحت وغیرہا مراقب دل باشد بہرچہ اقبال کند دست دران زند چہ
ذکر وشغل وچہ تلاوت نماز ے دل بود کعبہ مقصود مشو غافل ازو + گرد دل گرد کہ مقصود شود
حاصل ازو + روزی دیگر بعرض رسانید کہ درین ولا در خلا دل را جمعیت فراہم نمی آید لاجرم
صحبت واختلاط اختیار مینماید فرمودند فرض بر دو قسم است کہ دلہای سالکان ازان مستفیض
میشود یکی فیض نبوت دوم فیض ولایت فیض نبوت آنست کہ جلوۃ مستلزم جمعیت باشد فیض
ولایت آنکہ جلوۃ مستوجب حلاوت گردد ے ہمسایہ وہمنشین وہمرہ ہمہ اوست + در دلق گدا
واطلس شہ ہمہ اوست + در انجمن فرق نہان خانۂ جمع + باللہ ہمہ اوست ثم باللہ ہمہ اوست
نیز میفرمودند کہ اولیاء اللہ موافق کشف خود با عامۂ مؤمنان سخن گویند مستمعان بدان
ایمان نیارند بلکہ در طریق تکفیر وانکار پویند وہمچنان اگر اقطاب با اولیا دقیق مکاشفات خویش
رمزی درمیان نہند ایشان تصدیق آن نکنند وکذلک اگر غوث کہ آنرا قطب الاقطاب
نیز خوانند باقطاب برطبق علم خود دقیقۂ بیان سازد وجہ صدق آن در آئینہ حوصلۂ ایشان پرتو نبیند
از وغایتاً عرفا خطاب کلموا الناس علی قدر عقولہم شحنۂ وقت خود ساختہ اند وبا ہرکس بقدر استعداد
وی بپرداختہ کما قال المولوی المعنوی فی المثنوی رباعی جان دل را طاقت این جوش
نیست + با کہ گویم درجہان یک گوش نیست + آنکہ میگویم بقدر فہم تست + مردم اندر
حسرت فہم درست + ونیز میفرمودند کہ چون مجالست کہ سخن خواص را عوام معلوم کنند باید کہ
آن سخن را از شائبہ قصور وفتور مبرا ومعرا دانستہ بدرکہ ناقص خویش را مذموم کنند چنانچہ
نقل ست کہ مردی را از اہل نیاز دردمی از عشق مجاز بر دل سلیم شکستی الیم انداختہ بود
وغمزۂ معشوق ستمگار آن غمزدہ بیچارہ را در بادیۂ مہاجرت با دل صدپارہ آوارہ ساختہ عاشق

مسکین بجناب ولایت مآب سلطان العارفین ابواب احوال حیرت مآل خود را بر سبیل
استفتاح معروض داشت جواب یافت که نقوش دوئی و حروف منی و توئی را کمیز لک
غیرت از لوح ضمیر تبراش و خود را معشوق تصور کن و با او باش سایل را چون حجاب انیست
حایل بود تفهیم جواب با صواب نتوانست نمود زیرا که سلطان العارفین دران حین
بمقتضای حال خویش زبان حقایق بیان بپاسخ کشودند بر قدر حوصلهٔ او تکلم فرمودند بعد
از اختتام این کلام فرمودند مرا نیز بمضمون این قول عزیزی در ابتدای حال محال می نمودند
تا آنکه روزی بعزم ملاقات فایض البرکات شیخ فرید که از خلفای رشید حضرت شیخ اند
می شتافتم و بهنگام عبور بر بازار عدم شهود اغیار آئینهٔ دل را بغبار یافتم ناگاه جوانی با ابرو
چون کمانی دستار معصفر بر سر منظوم گشت در است چون تیر در نظرم از من در گذشت
خواستم که او را ببینم خود را بجز او ندیدم و او را بی او خود مشاهده میکردم تا بمقصد رسیدم آنگاه
حقیقت آنچه از زبان عزیزی شنیده بودم فهمیده **فرد** پرسید یکی که عاشقی چیست + گفتم که
چو من شوی بدانی + این کمترین وقتی از تنزل احوال خود نسبت بایام ماضی بعرض رسانید فرمودند
چنانچه در مسالک ظهوری بلندی و پستی پیش می آید و راه رو را در طی آن مراتب صعود
و هبوط روی می نماید و او در فروشدن پستی خود را معطل نمیداند و از رفتن راه باز نمی ماند
زیرا چه آن نیز از جملهٔ انقطاع راه است همچنان در طریق معنوی نیز عروج و نزول نسبت
باحوال دل سالک وجود میگیرد و در هر دو حال سلوک صورت می بندد **فرد** ز مشکلات
طریقت عنان متاب ای دل + که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز + و فرمودند سالکی
که بر یک حال باشد ویرا ترقی محال باشد ثمره می فرمودند چون از حال هدایت فرجام
سید الطایفه شیخ جنید رحمة الله در جایی نشسته یافتم که طالب حق را باید که آلودگی استعمال
نماید بنا بران هرگز بجز ظروف خاک ظرفی قیمت ناک در جملهٔ املاک خویش نگاه داشتم چنانچه
در مبادی احوال دو کرت دزد در حجرهٔ در آمده یکمرتبه محروم مطلق بازگشته و مرتبهٔ دیگر چادری
که چندان بچیزی نیرزد یافته برداشته و گذشته و نیز می فرمودند که چون دزد در خانهٔ
درویشان در آید چیزی از امتعهٔ خانهٔ ایشان بر باید بر صاحب خانه شکرانهٔ این معنی لازم آید

کہ حق و جل و علا ویرا فارغ البال میخواہد و خاطرش را متعلق بچیزی نمیگذارد ثمرہ می فرمودند کہ
نماز جماعت بصف اول نشستن و نظر بر تحصیل ثواب جزیل داشتن مطابق مذہب فقہاست
و در صف آخر جلوس نمودن و ثواب بسیار بر برادر مومن ایثار فرمودن موافق مشرب فقراست
و نیز می فرمودند کہ آن جماعت یعنی ارباب شریعت رعایت جماعت کنند و پیروان طایفہ
یعنی اصحاب طریقت تبعیت جمعیت نمایند ثمرہ میفرمودند مرا بہ علم عروض و قافیہ مہارتی نبود
روزی حضرت شیخ فرمودند کہ اگر بعد از فراغ تدریس در خلوہ حاضر شدہ استفادۂ این فن
نیز نمائید رخصت ست من بعرض رسانیدم کہ ہر گاہ حضرت در خلوت تربیت من ملتفت
شوند چرا دران وقت دقیقہ از دقایق حقایق معروض ندارم و بجواب آن مستفید نگردم فرمودند
کہ اگرچہ آنساعت مقتضی این جواب شد اما بعد آن بخاطر رسید کہ بہتر چنان استی کہ بر مقام تسلیم
مستقیم بودمی و آنچہ فرمودند بلا عذر ارتکاب نمودمی **بیت** چون گزیدی پیر ہان تسلیم شو
ہمچو موسی زیر حکم خضر رو + بیتی موزون کہ از حضرت ایشان در حالت وجدان شرف صدور
و عز ظہور یافتہ اینست **بیت** سر نازکتر بگویم بشنو ای جان پدر + در خود نگران و جہ مطلق
نا نگردی دربدر + و حضرت شیخ را تصانیف و اشعار بسیار است از انجملہ یک غزل درین
محل از وجہ تبرک توارد نمودہ شد و آن اینست **غزل** ای طوطی خوش گوی بمنقار
دو عالم + شد آئینۂ روی تو رخسار دو عالم + خواہی برخ خویش ز ہر گونہ تماشا + ورنہ غرضت
چیست با ظہار دو عالم از زلف سیہ ات دیہ تو غیب نہان بود + ظاہر شدہ در کسوت اغیار
دو عالم + آن جان جہان گر خود در غیب نہان بود + گشتست عیان بر سر بازار دو عالم +
چندی منشین بے می و معشوق زمانی + چون ہست دلت مخزن اسرار دو عالم + ثمرہ
می فرمودند کہ حضرت شیخ تخلص خویش را چندی بنابراین اختیار نمودہ بودند کہ چندی بمعنی
لشکر نسبت و ایشان در سلک خلفای شاہ شکر محمد قدس اللہ سرہ ہما انتظام داشتند
ثمرہ میفرمودند از فرزندان مشایخ کہ در حین حیات پدر بمرتبۂ کمال و تکمیل رسیدہ اند و بعد
ازان نیز خود را بمرشدی دیگر متعلق نمی سازند و بارادت پیری نمی پردازند و توجہ بفقر
آبا و اجداد خویش نمودہ در مقام ارشاد می نشینند غلط میکنند زیرا کہ مرشدی حی و قایم باید

تا تربیت و توجه ظاهری و باطنی وی عقدهٔ مریدان و مستفیدان بوجه احسن کشاید و فرمودند که
اگر استفاضه استرشاد از قبور جایز بودی هیچ مرید با پیری حاجت نیفتادی جمیع طالبان
حق رجوع بمدینهٔ شریفه نموده بودند بمرقد منور و روضهٔ مطهر آن سرور کردندی و ملازم آن
آستان قدسی مکان گشته بمطلب رسیدندی **فرد** چو ممکن نیست رفتن بی دلیلی*
بباید مصطفی را جبرئیلی* میفرمودند سماع حقیقی را که در ضمیر انسان مضمر است بظهور می آرد
و نقاب از جمال شاهد بی مثال در حال برمیدارد* مطرب عشق عجب ساز و نوای دارد*
نقش هر نغمه که زد راه بجای دارد* ولهذا قال ابو طالب مکی فی قوة القلوب من انکر السماع
فقد انکر سبعین صدیقا من الصحابة والتابعین یعنی هم برای این معنی گفت ابو طالب مکی
در کتاب قوت القلوب که هر که انکار کرد سماع را پس تحقیق منکر شده هفتاد صدیق را از صحابه
و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین **بیت** هر که شد محرم دل در حرم باز بماند* وانکه این
کار ندانست در انکار بماند* و در نفحات الانس مسطور است که روزی خدمت مولوی
معنوی جلال الدین محمد الرومی قدس سره فرمودند آواز رباب صریر باب بهشت است
که ما میشنویم منکری گفت ما نیز همان آواز می شنویم که چنان گرم نمیشنویم که مولانا خدمت
مولوی فرمودند حاشا و کلا آنچه ما می شنویم آواز باز شدن آن در است و آنچه وی
می شنود آواز فراز شدن در است **قطعه** میگریم راز دیار گوید رزقست* چون
رزق بود ولی که در خون غرقست* تو پنداری که جمله دلها دل تست* نی نی جانا میان
دلها فرقست* **شمره** میفرمودند چون مشایخ طریقت را حین سماع وجد وارد میشود و رقص
صورت می بندد دران حالت لگد فنا بر زمین و زمان میزنند و آستین همت از دو جهان
فشانند اما بعد از فراغ آن تجدید وضو لازم نمی دانند و بهمان طهارت نماز میخوانند اگر منکری
برین حرف انگشت اعتراض نهد و گوید که اگر سماع ایشان از نتایج بیخودی است پس مستلزم
نقض طهارت تست و اگر دران حالت با خود حاضر اند پس مستدعی مدعیست جواب وی اینست
که اسقاط شعور ایشان از ظهور جذبات بمثابهٔ سقوط نور چراغست در حضور آفتاب
نه بینی که چون چراغ را در آفتاب گذارند کیفیت ضیا از لمعه اش ضایع نشود بلکه در تقابله

تجلیات آفتاب جہانتاب مضمحل و متلاشی نماید باز چون درخانہ بازگشت در آرند احتیاج باقتباس
نیفتد وہمچنان برحرافت اصلی تابان باشد کما فی المثنوی المعنوی **نظم** چون زمانہ شمع
پیش آفتاب + نیست باشد ہست باشد در حساب + ہست باشد ذات او تا تو اگر +
بر تہی پنبہ بسوزد آن شرر + نیست باشد روشنی ندہد ترا + کردہ باشد آفتاب او را فنا + چراغ
آنجا کہ خورشید منیر است + میان بود و نابودی اسیر است + ونیز میفرمودند کہ صوفی
ساقبل ازان کہ وجہ مستولی شود اگر بہ نیت حصول آن بتواجد گرآید شاید کما قال علیہ السلام
اورا یتم اہل البلاء فابکوا وان لم تبکوا فتباکوا یعنی چنانچہ فرمودند علیہ السلام کہ چون بینید شما اہل
درد و بلا را پس گریہ کنید و اگر گریہ نیاید شما را پس بتکلیف بیارید گریہ را و بہ دایتی دیگر شان
ورود این حدیث چنانست کہ فرمودند علیہ السلام صحابہ را کہ چون تلاوت قرآن کنید بگریید و
اگر گریہ نیاید بتکلیف بیارید بعدہ چون پیوستہ بزبان ہند گفتم مینمودند این بیت فرمودند کہ
ہندی جہوتہ موتہ کہیلی پیچ مچ ہوئی + پیچ مچ کہیلی برلا کوئی **فرد** دردے
اگرت نیست بتحقیق بتقلید + چاکی بگریبان زن و خاکی بسر انداز + ونیز میفرمودند کہ حضرت
شاہ شکر محمد رحمۃ اللہ مریدان خویش را آنگاہ رخصت مجلس سماع میفرمودند کہ روزہ طی
میداشتند **فرد** وغسل در اشک زدم کاہل طریقت گوینند + پاک شو اول و پس دیدہ بران
پاک انداز **نقل ست** روزی یکی از فقراء حقیر بخدمت حضرت ایشان اظہار نمود کہ
درویشی مسافر میگوید کہ مدت چہل سال است کہ سیاحت میکنم وہمہ جا سری کشیدہ ام
نہایتاً مشرک محرمات در دنیا قطعاً ندیدہ ام یعنی ہیچ متنفسی زیرا این گنید خوار نیست کہ مشرک
باشد وہیچ شئی بر صفحہ روزگار نیست کہ حرام و مہلک باشد در جواب وی فرمودند کہ صاحب
این کلام یا صدیق باشد یا زندیق زیرا کہ صدیق چون خرقہ ترکیب عنصری بر ساحل فنا
افگند و مستغرق بحر مجاہدہ شدہ گوہر مشاہدہ بکف آورد ہیچ ذرہ از ذرات مکونات بلی
احاطت ذات بلا امکنہ وجہات ندیدہ جز یک وجود حقیقی اعتبارات عاصی در نظرش نیامدہ
ہر آئینہ در آئینہ شہودش تجلیات آفتاب وحدت صرف تافت واد در فضای توحید بلی
مزاحمت غبار اغیار گذر یافت آنجا کفر و ایمان ہمرنگ دید و حلال و حرام ہم سنگ یافت

درین مقام نہ کفر است نہ دین نہ شک است نہ یقین نہ آنست نہ این اگر بی پیری ای دست
دمغزی یا لی پی دوست دانی چہ نیکوست مثنوی پیش توحید او نہ کہنہ نہ نوست + ہمہ ہیچ
است ہیچ اوست کہ اوست + در دوئی عقل راست ہیچا ہیچ + چشم ایمان دوی نہ بیند ہیچ
اما زندیق چون در طریق مخالفت اتحاد و عدم متابعت اعتقاد ام قدم فسق و فساد او سر از
جیب اباحت بدر کرد و سبیل الحال خود دانند صورت تناقض شد و تحقیقت اشیای نیز تا چار
بواسطہ اضمار مخالفت و انکار شریعت مختار بر سبیل تقلید بدین کلمہ دوئی اظہار آورد نظم
از مقلد تا محقق فرقہاست + کین چو داود است وان دیگر صداست + کافر و مومن خدا گویند
لیک + در میانی ہر دو فرقی ہست نیک ثمرہ میفرمودند در تفسیر آیات متشابہات چنانچہ
کریمہ اینما تولوا فثم وجہ اللہ و ید اللہ فوق ایدیہم اعتقاد علمای سنت و جماعت بر سہ نوعست معتقد
بعضی چنانست کہ حق سبحانہ را وجہ ہست نہ چون وجوہ خلایق بل وجہی کہ مراد است لایق
و دست ہست نہ چون دست ما تو بل دستی کہ سزاوار است بحضرت کبریای او و جماعہ را
عقیدہ بر آنست کہ از وجہ مراو ذاتست و از ید قدرت و ہمچنین ہر آئنہ متشابہتہ را تاویلی است
مطابق علم و حکمت و طایفہ را اعتقاد آنست کہ برین آیات و اعتقاد درست باید نمود و از
ادراک کنہ آن عاجز باید بود ثمرہ میفرمودند در تفسیر آیہ کریمہ و ما خلقت الجن والانس الا
لیعبدون بعضی مفسران مثل حجت الاسلام گفتہ اند کہ لیعبدون ای لیعرفون و این معنی را
از وجہی چارہ نیست زیرا کہ ہر گاہ خلاق علی الاطلاق جن و انس را برای معرفت خلق کردہ
بود اگر ایشان عارف نباشند کمال قدرت ثابت نشود و ظہور خلقت بر طبق مشیت صورت
نہ بندد و غایتاً توجیہ این معنی چنین باشد کہ جمیع اجنہ و انسان را بر وفق استعدادات ایشان
فی الجملہ نصیبی از معرفت نامتناہی الآیۃ ہست چہ ہر فردی از افراد جن و انس عارف
بر انیست کہ حق سبحانہ خالق یگانہ و جان بخش جہان آفرینست مصنوعہ را ہیچ
سری نیست کہ سز خدا نیست + در تفسیر آیہ کریمہ ان اللہ لا یغفر ان یشرک بہ و یغفر
ما دون ذلک لمن یشاء ثمرہ میفرمودند کہ نزدیک محققان کلمہ لمن یشاء در شان ہر دو طائفہ
محتمل است یعنی از مشرکان نیز کسی را کہ خواہد بیامرزد تا آنکہ سوای شرک معاصی ہمہ گنا

که خواهد از اهل عصیان عفو سازد و ویران و فور رحمت و رجوع مغفرت انداز د مثنوی بے
نیازیش را چه کفر و چه دین + بی نیازیش را چه شک چه یقین + چه مسلمان چه گبر بر در او +
چه کنشت و چه صومعه بر او + و نیز میفرمودند که در تفسیر انوار الاسرار که حضرت شیخ نوشته اند
در بیان آیه کریمه یا ایها الذین امنوا امنوا بالله یعنی ای آن کسانیکه ایمان آورده اید ایمان
بیارید بخدای بی نهصد و چه تحریر فرموده اند ثمره در تفسیر آیه کریمه و ما من دابة الا هو اخذ بناصیتها
ان ربی علی صراط مستقیم یعنی نیست هیچ یک از جنبنده مگر آنکه حق سبحانه گیرنده است بموی
پیشانی او بدرستی که رب من بر راه راست مستقیم است میفرمودند که چون اخذ بر صراط
مستقیم بود مقرر شود که ماخوذ نیز بر همان صراط رود زیرا که ماخوذ را از طریق انقیاد و اتحاد
اخذ انحراف و اختلاف صورت نه بندد بیت در طریقت هر چه آید پیش سالک خیر اوست +
بر صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست + و فرمودند که این صراط المستقیم اسمائیست و آنکه
در سورة فاتحه مسطور است که اهدنا الصراط صراط المستقیم انبیائیست ثمره در تفسیر آیه کریمه
نون والقلم و ما یسطرون میفرمودند که نزد محققان نون کنایت از ذات است و علم عبارت از
صفات و ما یسطرون اشارت بموجودات مکونات و لهذا این کمترین خلق الله محمد وجیه الله در رساله خود
در منقبت حضرت ایشان بیان کرده این معنی را در قید این دو بیت در آورده مثنوی
ز عرفانش رقم بستن محالست + که این معنی ورای قیل و قالست + نصیبا و ز عرفان عین
نونست + قلم را علم بر ما یسطرونست + از آن عارف بجز حق کیست آگاه + که سیر او بود بالله
فی الله ثمره میفرمودند چون حضرت رسالت پناهی از تائیدات الهی در شب معراج در مقام
قرب رسیدند از کلام ملک علام شنیدند که قف یا محمد ان ربک یصلی یعنی توقف کن اے
محمد که پروردگار تو نماز میکند و فرمودند توجیه این آنست که اگر چه نسبت نماز بحضرت
بی نیاز مجاز و محالست غایتاً اینجا مراد از صلوة تعین مهیمن متعالست چنانچه حدیث رایت
ربی فی لیلة المعراج علی صورة امرد شاب قطط بر این معنی دال است این کمترین خلق الله محمد وجیه الله دران حین بعرض سائلی
که قادر بر کمال را در تعیین بتعیین بتوقف چه احتیاج فرمودند این معنی را از حضرت شیخ نیز استفسار
کرده بودند و ایشان در جواب فرمودند که اظهار توقف بمقتضای حکمت است چنانچه ایجاد عالم

در مدت شش روز با آنکہ قادر بود بر آنکہ در آن واحد موجود و مہیا گرداند کقولہ تعالے ہو الذی خلق السموات والارض فی ستۃ ایام یعنی اوست آنکہ بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کاملہ و در مدت شش روز تا ملایکہ مشاہدہ کنند حدوث آنہا را چیزی پس از چیزی **ثمرہ** در بیان این حدیث قدسی کہ قال اللہ تعالی الکبریاء ردائی والعظمۃ ازاری یعنی کبریا ردائیست و بزرگی ازار من میفرمودند نزدیک محققان رداء اشارۃ باسماء الٰہیہ است و ازار عبارت از اسماء کیانیہ است **ثمرہ** در بیان این حدیث قدسی کہ قال اللہ تعالی اولیائی تحت قبائی لا یعرفہم غیری یعنی اولیاء من کہ مستور اند زیر قبہ ہای من نمی شناسد ایشان را کسی سوای من میفرمودند کہ این قباب غیرت کہ احباب رب العزت در تحت آن مستور اند چہار قبہ اند اول زندگی قبہ علم است گروہی ملک انبوہی در در مدرسہ بحسب حواس خمسہ مقید بمطالعہ ورق اند و بدیدۂ بصیرت در مشاہدۂ جمال مطلق مستغرق دوم قبہ دنیا ست یعنی مرکب اشباح در عرصۂ دنیویہ تاختہ اند و در آن غبار خود را از ابصار اعمی مخفی ساختہ و با دل آگاہ لحظہ بما سوی اللہ نپرداختہ **بیت** ظاہری ما این و آن در ساختہ ✣ باطنی از جملہ واپرداختہ ✣ و نیز میفرمودند کہ دنیا ملک و مال نیست دنیا اشتغال است با اسباب از سبب **بیت** چیست دنیا از خدا غافل بودن ✣ نی قماش و نی زن و فرزند و زن ✣ سوم قبہ بلاست و برخی بانواع مرض مبتلا آیۂ متنوعہ را چون برص وغیرہ بر صفحہ جسمیہ نمودہ اند ظاہر پرستان را از آن نفرت طبیعت بغفلت افزودہ و در دار الشفاء انس بروی دل سلیم کشودہ چہارم قبہ دناست و این سبیل معاست فہم من فہم فرقہ آن این کاس نوشیدہ و خود را درین لباس پوشیدہ **بیت** بر آستان نہ بیخوانہ گر سر بینی ✣ مزن بپای کہ معلوم نیست نیت او **نقل** ست روزی درویشی از معنی این حدیث قدسی سوال کرد کہ در رسالۂ غوثیہ مسطور است کہ قال اللہ تعالی من اراد العبادۃ بعد الوصول فقد اشرک باللہ العظیم یعنی ہر کہ ارادہ کرد عبادت را بعد از وصال محبوب لایزال پس بتحقیق شرک آورد بخدای کہ بزرگ است در جواب وی فرمودند کہ عبادت مستلزم اثنینیت است چون بندہ بر خود بندگی اطلاق کند و

وخود را عابد و حق را معبود داند هر آئینه دوئی حاصل آید و شرک وجودی روی نماید غایتش بعد از انی
که حجاب دوئی مندفع شد و نقاب منی و توئی مرتفع گشت ساجد و مسجود یک وجود مشهود میشود
آنگاه هر طاعت که از عارف واصل بفعل می آید آنرا عبودیت میگویند بضم عین که عبارت از
وحدتست برخلاف عبادت که اشارت باثنینیت است بعده این بیت خواندند بیت
هر سر که گاه سجده نباشد ز تن جدا + هر طاعتش بحیث کنه در برابر است + و نیز میفرمودند که
روزی حضرت شیخ در خلوت بودند و من در خدمت حاضر بودم و دران ساعت انصاف
ایشان بارب العزت تفرس مینمودم ناگاه فرمودند این که زهاد و عباد عبادت میکنند و
میگویند انا عبد و انت رب انت مالک و انا مملوک بیچاره نمیدانند که شرک می آرند چه
اسناد عبودیت بخود و ربوبیت بحق اثبات در وجود است و اطلاق وجود بغیر واجب الوجود
شرک محض و جهل صرفست رباعی بدکردم و عذر بدتر از گناه + چون هست درین عذر
چه دعوی تباه + دعوی وجود و دعوی قدرت و فعل + لاحول ولا قوة الا بالله + ثمره
میفرمودند بعضی احادیث نبوی که محققان در مصنفات خود درج فرمودند و مضمون میمون
ان استشهاد نموده و محدثان اسناد آن صحیح نیافته اند و در طریق معارضه شتافته هر دو طایفه
درین اختلاف محقق اند و لقا نوشته از صدق منطق زیراکه میتواند بود که ارباب تحقیق هر
حدیثی در کتب و رسایل خود نوشته اند آنرا از پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حالت واقعه یا منام بی
واسطه استماع نموده باشند و بدان تمسک فرموده و اصحاب حدیث چون اسناد آن در کتب
احادیث درست نیابند بیقین که صحیح ندانند و ضعیف یا موضوع خوانند ثمره دربیان این
حدیث که قال النبی صلی الله علیه وسلم الرویا الصالحة جزء من ستة واربعین جزء من النبوت
میفرمودند که چون حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه بعد از چهل سال بدعوت مبعوث
شدند و تمامی عمر مبارک ایشان شصت و سه سال بوده پس بست و سه سال از عمر خجسته مآل
بجای وحی خوابهای صالح میدیده اند و بعد ازان بیست و دو و نیم سال دیگر جبرئیل علیه السلام
می آمده و نصوص قرآنیه نازل میشد پس بنابراین قاعده صورت نبد که خواب صالح یک
جزو است از چهل و شش جزو نبوت زیراکه شش ماه یک جزو میشود از چهل و شش جزو بیست

وسہ سال **ثمرہ** دربیان این حدیث کہ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ایاکم والنظرالی الامارد انہم
یوکلون اللہ میفرمودند کہ یک وجہ آنست کہ کلمۂ ایاکم مشعر براعتبار وانتباہ باشد یعنی بر
شما باد و بنظر عبرت وبیشہ بسوی امردان ای عشاق بدرستی کہ ایشان را نگیست بمثال رنگ
معشوق علی الاطلاق **بیت** درین سرسیت زاسرار خدائی + کزآب وگل نیاید دلربائی +
وجہ دوم کہ زبان شرع قابل بر آنست انیست کہ لفظ ایاکم مبنی بر تحذیرست یعنی بر شما باد کہ حذر
کنید از نظارۂ امردان پس درینصورت معنی انہم یوکلون اللہ چنین باشد کہ تحقیق ایشان در
دلربائی باخداہمرنگ اند یعنی چنانچہ در تجلیات حق سبحانہ دل از تجلی لہ مبربایدہمچنان نظارہ
امردان نقد دل از کف نظار گیان سلب مینماید ونیز میفرمودند کہ مبتدیرا در اشتغال بمشاہدہ
جمال حقیقی ومطالعۂ آیات معنوی توسل بمظاہر صوری وبعشق بمعاشق مجازی خالی از شہوت
خفی نیست **بیت** شاہدان زمانہ خورد وبزرگ + دیدہ رایوسف اند ودل راگرگ + **ثمرہ**
دربیان این حدیث کہ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من رآنی فی المنام فقد رآنی ان الشیطان
لایتمثل فی صورتی یعنی فرمود رسول علیہ السلام ہرکہ بیند در منام پس تحقیق دیدمرا بدرستی
کہ شیطان متمثل بمثال من ومتشکل بخیال من نمیشود میفرمودند کہ اگرچہ شیطان بصورت منور آنسرور متمثل
شدن نمیتواند نمود غایتًا رویت حضرت نبوت مآب درحالت خواب بر سبیل توہم وتخییل سالکے
میتواند بود چنانچہ **نقل** ست کہ امام محمد غزالی قدس سرہ العالی مر برادر خود را امام احمد
قدس سرہ العزیز ہرگاہ گفتی کہ من پیغمبررا در خواب دیدم وی نفی ان کردی وگفتی کہ انچہ
دیدۂ توہم وتصورست نہ ذات عالی صفات سرور کائنات تا روزی امام احمد آنسرور را
در واقعہ دید وآن علیہ السلام خوشۂ خرما بوی ارزانی داشت درانوقت بعرض رسانید
کہ برادرم شغف رویا سے لقای مبارک بغایت داردمیخواہم بدین سعادت مستسعد
گردد وازین خوشہ تبرکی بوی عطا شود تا دلش متسلی شود آنسرور دو خرما ازان خوشہ جدا
گرد وخود را در خواب امام نمودہ بوی عطا کرد چون امام احمد تصدیق کرد خوشۂ مذکورہ را کہ دو خرما
ازان جدا شدہ بود ظاہر ساختہ صورت واقعۂ خویش تقریر فرمود پس محمد بعد از انتباہ صورت نمیعاملہ
رابہ برادر باز نمود فرمودند کہ اگرچہ شیطان بجای حضرت رسالت مآب خود را بمردم

درخواب نمیتواند نمود اینجا سی حق سبحانه وتعالی میتواند نمود یعنی ابلیس برین تلبیس قدرت دارد که خود را
بنوعی در رویا فرانماید که هرکه ویرا ببیند پندارد که خدای را دیده **ثمره** دربیان این حدیث که قال
النبی صلی الله علیه وسلم الشیطان مع الواحد وهو من الاثنین ابعد میفرمودند که محتمل است بردو معنی
یکی آنکه هرکه مجرد است شیطان با او مقید است وهرکه متاهل وکدخداست از وسواس خناس
جداست دوم آنکه هر سالکی که تنها بی راهبری وا ناخواهد که درین طریق رود برای اغوای شیطان
رفیق شود وآنکه بمتابعت مرشد کامل سلوک نماید از تلبیس ابلیس دور برآید **بیت** بگوی عشق منه
بیدلیل راه قدم که گم شد آنکه درین ره برهبری نرسید **ثمره** میفرمودند که حضرت شیخ میفرمودند
که چون ابتدای تدریس کتاب مشکات المصابیح اشتغال نمودیم این نیت کردیم که اگر از جمله احادیث
علیه نبویه بر مضمون هدایت مشحون یک حدیث نیز عمل توانیم نمود نیم آن وسیله نجات ما خواهد بود
چون بدین محل رسیدیم که رسول علیه السلام از حق جل وعلا استدعا نموده که اگر در حق کسی بر
زبان من نفرین رود آن در شان وی مبدل بآفرین شود ما نیز بمتابعت رسول خدا دعا کردیم
که خداوندا اگر در حق یکی از مریدان وطالبان کلمه که متضمن نقصان وخذلان وی بوده
باشد گفته شود پذیرای او را بدان نگیری بلکه از وجه لطف وبی نیازی نفرین را بدعا مبدل
سازی وفرمودند که حضرت شیخ را هم در اثنای تعلیم کتاب مذکور جذبه درگرفته بود **ثمره** دربیان
این حدیث که عن ابی هریرة جاء ناس من اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
الی النبی فسالوه انا نجد فی انفسنا ما یتعاظم احدنا ان یتکلم به قال او قد وجدتموه قال نعم قال ذاک
صریح الایمان یعنی از ابا هریره رضی الله عنه مرویست که گفت اند چندکس از یاران رسول
صلی الله علیه وسلم بسوی نبی صلی الله علیه وسلم آمدند پس سوال کردند او را بدرستی که ما می یابیم
در نفسهای خویش چیزی را که تعاظم میکند هریک از ما آنرا که متکلم شود بدانچه گفت رسول علیه الصلوة
والسلام آیا تحقیق می یابید شما آنرا گفتند بلی گفت این صریح ایمانست میفرمودند چیزی که صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین در نفسهای خویش در می یافتند وبسبب عظم دانستن آن بر زبان
نمی آوردند آن وحدت وجود بود ولهذا حضرت نبوت مآب دران باب ذاک صریح الایمان
فرمودند **ثمره** دربیان این حدیث که عن ابی هریرة رض قال حفظت من رسول الله صلی الله علیه وسلم

دعائین فاما احدہما فبثثتہ فیکم واما الآخر فلو بثثتہ قطع ہذا البلعوم یعنی از ابا ہریرہ مرویست گفت
حفظ کردیم من از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از دو ظرف سرپوشیدہ فاما یکی ازان دو پس
پراگندہ ساختم آنرا درمیان شما واما دیگری ازان دو ظرف اعنی ازان دو علم اگر پراگندہ کنم آنرا
منتشر سازم مضمون آن بریدہ شود این حلقوم من میفرمودند مراد از دعائین دو علم است یکے
کہ منبث ومنتشر ساختہ علم شریعت ودیگری کہ مخفی داشتہ علم توحید با وفور رحمت رب العزت
وعموم شمول آن نسبت بحال اصحاب الطاعت وارباب معصیت ثمرہ میفرمودند قاعدہ
درس حقایق در زمانہ سابق بنا بران نبود کہ سالکان را بعد از مواظبت بر ریاضت اسرار
وانوار توحید خود بخود واضح ولایح می باشد الحال چون طالبان از قلت استطاعۃ کما ینبغی
از عہدہ ریاضت وطاعت نمی بر آیند وابواب حقایق بمفتاح مجاہدہ نمیکشایند لاجرم محتاج
اند بانکہ برایشان ازین علم چیزی خواندہ شود وبیان کردہ آید تا سر از ربقہ تقلید بر آرند وعقائد
بر توحید راسخ دارند بیت گر تنگ شکر خریدہ می نتوانم ✤ باری مگس از تنگ شکر میرانم ✤
وفرمودند کہ از سید الطایفہ شیخ جنید رحمۃ اللہ علیہ منقولست کہ ہر کہ معتقد عقاید است داخل
زمرۂ اولیاست ونیز میفرمودند کہ حضرت شیخ درس حقایق در مدرسہ میگفتند جماعت بر ہمین
انکار کردند واظہار نمودند کہ چون مشایخ سلف کتب حقایق را در ملا نخواندہ اند وعلم تصوف
را در مجالس مذکور نکردہ اگر حضرت شیخ نیز آنچنان نمایند انسب باشد حضرت شیخ در جواب
فرمودند کہ لازم نیست کہ طریقہ سلوک جمیع مشایخ متحد بود بیت ہر کسی را اصطلاحی
دادہ ایم ✤ ہر یکی را سیرتی بنہادہ ایم ثمرہ میفرمودند کہ از بندگی شاہ شکر محمد عارف
قدس سرہ پرسیدند کہ کسی تواند کہ کتاب فصوص الحکم را موافق بشرع بخواند فرمودند
کہ اگر مدرس منصف باشد تواند ونیز میفرمودند کہ در وقتے کہ بندگی شاہ شکر محمد در احمد
آباد بودند وبمطالعہ فصوص الحکم اشتغال مینمودند دران وقت شیخ علی متقی نیز درانجا بودہ د
ابواب احتساب مفتوح داشتہ اہتمام تمام مینمودہ چون شنیدہ کہ حضرت شاہ رحمۃ اللہ
وجماعتیکہ بایشان مخصوص اند معتقد احکام فصوص اند روزی ایشان را با کتاب مذکور
مطالبہ نمود حضرت شاہ بی تکلف شتافتند وشیخ را دریافتند وفصوص الحکم در دست

مبارک ایشان بود شیخ گفتند که شما ازین کتاب انکار نمائید ایشان فرمودند که درین
کتاب آیات و احادیث مندرج هست مگر شیخ میفرمودند که از آیات و حدیث منکر شوم شیخ گفتند
که از انچه غیر اوست منکر شوید ایشان فرمودند که مدتیست ما منکر غیر او شده ایم چون سخن شاد
بر کرسی نشست شیخ برخاستند و باحترام ایشانرا وداع کردند و بعده باصحاب و تلامیذ خود
گفتند که این نوع مردم را علم حقایق شایانست و نیز میفرمودند که مطالعه کتب حقایق از جمله
شغل بهتر است **ثمره** میفرمودند که الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق اگرچه راه بسوی
مقصد حقیقی و کعبه تحقیقی بعدد نفسهای مردم است واین لاتعد ولاتحصی است غایتاً سه راه
اقرب و اولیست که سلوک جمهور اولیاست اول جادهٔ شریعت که منیر اصل و فرعست
دوم طریق تقویست که مستوجب کرامت مولیست کما قال جل جلاله ان اکرمکم عند الله
اتقیکم سوم سلوک سالکان شطار است و آن اشتغالست بتفکر معنی لا حول ولا قوة الا بالله
از وجه تصرف تحقیق آن معنی در خود بی تکلف **مثنوی** از ما همه عجز و نیستی مطلوبست +
هستی و توانیش ز ما مسلوبست + این اوست پدید آمده در صورت ما + این قدرت
و فعل ازان نما منسوبست + و نیز میفرمودند که شرعست و ورع است و فرعست یعنی
چون بنده بتوفیق سبحانی متشرع گردد و اگر بتائید یزدانی ازان مقام ترقی کند متورع گردد و اگر
بخدمات ربانی ازان مرتبه نیز عروج نماید ثمرهٔ حقایق اسما آئینه و کنایه بر شجرهٔ روحانیهٔ وی
متفرع شود **ثمره** میفرمودند اگرچه سررشته اعتقاد جمیع مؤمنان برین مستقیمست که حق و
سبحانه کلیمست اما هر که این صفت را عین جمیع صدا داند سماع کند و حروف و اصوات ممکنات
را مظاهر الکلام بحرف و صوت داند عارف کامل است و هر که ازین معنی جاهلست غافلست
نظم عشق در پرده مینوازد ساز + عاشقی کو که بشنود آواز + همه عالم صدای نغمهٔ
اوست + که شنید اینچنین صدای دراز + و نیز میفرمودند که کثرت برهم زدن مژگان
علامت عرفانست یعنی چون طالب حق را ببیند که پیوسته چشم بهم میزند بدانید که بوی
از عرفان بمشام جانش رسیده است و قطرهٔ از سرچشمهٔ وجدان در کام اسمائش چکیده
فرد چو سازد روان آن تیر خانه + زپیر باشد آن را صد نشانه **ثمره** این کمترین خلق الله محمد وحیه الله بعرض

رسانیدکہ ہرگاہ زبان حال این طایفہ قایل بودندی وجود است ودر نظر وقت شان غیر مقصود فکیف درکتب ورسایل خود نوشتہ اندکہ سالک رابایدکہ دل ازمزاحمت اغیار خالی نماید فرمودندکہ ہرجا لفظ غیر تصنیفات ومکتوبات این طایفہ صورت درود پذیرفتہ مفہوم آن مجازیست نہ حقیقی بیت گفتی کہ حافظ این ہمہ رنگ وخیال چیست نقشی غلط مبین کہ ہمہ لوح سادہ ایم + مراد آنست کہ اسم غیر وسوی مر ممکنات را بنا بر امتیازات نسبیہ وذاتیہ است بخصوصیات اصلیہ فہی من ہذا الوجہ اغیار بعضہا مع بعض چنانچہ مخدوم الانامی مولانای جامی در دیباچہ نقد نصوص شرح نقش الفصوص بتوضیح این معنی پرداختہ وبتفصیل جزیل بیین وبرہن ساختہ ونیز میفرمودندکہ صوفی رابایدہمیشہ این بیت بخاطر داشتہ باشد وہمت بمضمون آن گماشتہ بیت حق جان جہان ست وجہان جملہ بدن + توحید ہمین ست وگر شیوۂ ون ثمرہ میفرمودندتاآنکہ ہمارہ شرارہ آتش درسنگ مضمر است بلکہ وجود سنگ فی الحقیقۃ ہمان شرار است اماچون شرری از حجری بروز نماید وظہور فرماید وترتیب یابد وشعلہ کش گردد اگر ہمان سنگ راکہ منشای آن آتش بودہ دروی افگنند بسوزد بیت سینہ ام زآتش دل درغم جانانہ بسوخت + آتشی بوددرین خانہ کہ کاشانہ بسوخت + مقصود ازین بیان این بودکہ جذبۂ من جذبات الحق ازباطن سالک مستغرق سربرزند بعد از استقرار ظاہر وجودیراکہ بحسب شہود از و ناشی شدہ است فراگیر ومستہلک سازد انیجا خطاب کند ظہور الحق بنور الحق نقاب ازرخ برانداز دبیت بگرفت مرا عشق نگاری خوش خوش + گفتا چومن آدم تو بابیرون کش + القصہ چنان سوختم اندر غم او + کاتش ہمہ ہیزم شد وہیزم ہمہ آتش + ثمرہ میفرمودند اہل اللہ را قدرتی دست میدہد واتفاقی متحقق میگرددکہ ازصفات الٰہیہ بہر صفتی کہ میل نمایند متصف گشتہ درنظر ہرکہ خواہند متجلی شوند چنانچہ نقل ست روزی درمجلس حضرت شاہ عالم قدس سرہ سرہ الاعظم حافظی این آیہ قراۃ مینمودکہ ہو اللہ الذی لاالہ الا ہو الملک القدوس السلام المؤمن المہیمن العزیز الجبار المتکبر ہراسمی ازین آیۂ کریمہ خواندی حضرت شاہ رحمۃ اللہ بدان صفت متصف شدہ متجلی گشتی تاآنکہ قاری باسم جبار

رسید و شاہ بصفت جباری متجلی دید بی اختیار رو بفرار نهاد و بهیچ وجه نتوانست که خود را
در حضور قرار دارد و ثمره میفرمودند هر که از کافهٔ انام بتوفیق ملک علام بمرتبهٔ کمال میرسد
و انسان کامل میشود یکی ازین دو صفت متصف میگردد یا آنکه طریقه حفظ مراتب را پیش
نهاد بخاطر فیض ماثر خویش ساخته و حلال و حرام و امر و نهی و کفر و اسلام امتیاز میفرماید
یا آنکه نظر بر وحدت صرف گماشته اصل را منظور داشته بفروع التفات بینماید بیت
اینهمه رنگهای پر نیرنگ ٭ خم وحدت کند همه یکرنگ ٭ و فرمودند که صفت ثانی از تجلی
اسم رحمن است و صفت اول از تجلی اسم رحیم و اعتبارات نیست و نیز میفرمودند که از شیخ
جنید رحمة الله تعالی علیه سوال نمودند که ممکن بود که عارف مرتکب زنا شود ایشان در
جواب ساعتی سکوت نمودند بعده این آیه خواندند که کان امر الله قدرا مقدورا و ثمره میفرمودند
روزی یکی از مخادیم شهر مجلس تربیت داده بود و اقسام انام جمع آمده جمیع اقوام مجتمع گشته
من نیز به نیت تفرج کمر بسته و بدانجا رفته بر گوشهٔ نشستم دیدم که از هر طرف قوالی به نغمه پردازی
بود و در سر صف صاحب جمالی در ناوک اندازی و در صحن مجلس مطربها در رقاصی و کرشمه
سازی هر یکی در لباسی مختلف و هر کسی بصفتی متصف چون ساعتی بنظاره مشغول بودم
و آن تعینات متعدده و شیونات متجدده غیر متجدده را ملاحظه نمودم اتحادی مرتب گشت
و اتصافی متحقق شد که در هر کسوتی خویش را یافتم بکیفیتی تا در کسوتهٔ جمیع ملبوسات بوقلمون
منم و من رو ختم این مخلوقات گوناگون تم و فرمودند که قبل ازان روز حلاوت اند و در بعضی
اوقات خاطرم مترددی بود در آنکه از لباسها کدام لباس اختیار کنم که کم بها تر و بیش وفاتر
باشد چون دران مکان آنچه معاینه افتاد بعد ازان خطرهٔ تردد لباس و تعین آن از خاطرم
برافتاد اکنون هر چه از غیب میرسد می پوشم و در پیچ باب نمی کوشم و نیز میفرمودند که لباس
مرید بموجب فرمودهٔ پیر باید زیرا چه مرشد و انا هر یکی را بمقتضای مصلحت وی التباس فرماید
و ثمره میفرمودند انسان کامل را بعد از ترقی از درجهٔ فنا تحقیق مرتبهٔ بقا بجمیع اسما و کنایت
و آلهیه اتصاف حاصل میشود و وی دران حالت بصفت اشیا متصف میگردد چنانچه حضرت
شیخ میفرمودند که در بعضی اوقات خود را بصفات فیل و شیر متصف می یابم بحیثیتی که یکی را

بخرطوم اندازم و می‌دوم سازم و بریکی پنجه زنم و ریخته کنم و دران آن استدعا میکنم که خداوندا
این صفت از من بر هر که وی مبغوض تست واقع باد والله اعلم بالرشاد **ثمره** میفرمودند
تجلیات ذات حق سبحانه تعالی بر قدر استعدادات متجلی بود یعنی آن ذات مقدس تعالی
و تقدس لا تدرکه الابصار صفت اوست کما هو هو بر هیچکس تجلی نکرده و نکند و احدی از انبیا
و اولیا او را چنانچه اوست ندیده و نه بیند لیکن بر وفق استعداد هر یک از عباد متعین گشته بروی
متجلی گردد پس چون استعدادات متفاوت است تجلیات نیز غیر مکرر باشد چنانچه در لمعات
آورده که تجلی را تکرار نیست **فرد** ترا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند + بقدر دانش خود هر
کسی کند ادراک **ثمره** میفرمودند هر بیننده بر وفق مقام خویش نظر میکند و بصفتی که خودش
اتصاف یافته اشیاء مرئیه را نیز بهمان صفت متصف می یابد چنانچه زنان مصر که بان طعنه بر تعشق
زلیخا کشاده بودند چون جمال عدیم المثال یوسف علیه السلام مشاهده نمودند از تسلط
سلطان عشق صفات بشری و جسمانی آنها محو گشت و بنظر ملکی و روحانی نظاره کردند
بنابران منظور را هم بدان صفت متصف یافتند قلنا حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک
کریم پاکست خدای از صفت عجز در آفرینش چنین مخلوق نیست این غلام آدمی زیرا که
چنین جمال معهود بشر نباشد نیست این مگر فرشته گرامی نزدیک خدای اما اگر نظارگیان
ازان مقام فراتر شدندی و بصفات الٰهیه متصف گشتندی هر آئینه ان هذا الا ملک کریم
نگفتندی **ثمره** میفرمودند حضرت شیخ در کتاب عین المعانی که از جمله مصنفات حضرت
ایشانست این بیت درج فرموده بودند **فرد** این سر عشق تست که میخیزد از رباب +
ورنه بچوب خشک مرا این گمان نبود + روزی از من استفسار معنی بیت مذکور نمودند
چون من از غایت رعایت ادب در امتثال آن امر توقف نمودم هم خود بیان کردند و فرمودند
که هیچ ذره از ذرات موجودات نیست که حق سبحانه با آن بالذات نیست و رباب نیز از جمله
موجودات است پس هر سری که ازو ناشی میشود از صفات آنذاتست که محیط تمام مکتوبات است
وهو بکل شئ محیط چه اگر نظر بماهیت رباب کنم جمادی بیش نیست و چون جماد از صفت
تکلم معر است پیدا است که نغماتش از خویش نیست و فرمودند که هیچ شئ موجود نیست

پس ہر شی بحسب سریان ذات در او جامع جمیع کمالاتست **شعر** با من بدا جمالک
فی کل ما بدا + باد هزاران جان مقدس ترا فدا + و نیز میفرمودند که حقیقت اشیا از جهت مفهوم
نمیگردد که حقیقت الحقایق حقی است **مثنوی** عالم بود از نه ز غیر عاری + نهری جاری بطور های
طارے + و اندر همه طورهای نهر جاری + سریست حقیقة الحقایق ساری + در معنی
این بیت مولانای جامی قدس سره السامی که گفته **بیت** باشد که وارهند مارا ز ما زمانی
روشن ضمیر پیری یا خوب جوانی **ثمره** میفرمودند که حضرت شیخ میفرمودند که تصرف پیر روشن
ضمیر معلوم است اما مراد از خوب رو جوانی طالب خدا است و تعریف وارهانیدن بروی
بنا برین قاعده صادق افتد که چون طالب رب بصدق طلب نزدیک مرشدی
می آید مرشد را نیز از مشاهده وی حلاوت بینهایت روی مینماید و میفرمودند که صحبت
اصحاب مطالعه مطفی انوار ارباب مراقبه است **ابیات** باد فونی دوش آمد عرب
وه چه خوش میگفت از روی طرب + ایها القوم الذی فی المدرسه + کلما حصلتموا هم
وسوسه + فکرکم انکان فی غیر الحبیب + مالکم من نشاة الاخری نصیب **ثمره** میفرمودند
روزی حضرت شیخ درس اذکار میگفتند و کتاب جواهر خمسه درمیان بود درانوقت شیخ
عبد الحق نام عزیزی سوال نمود که اگر اعتقاد طالبی بر مرشدی رجوع نیاید و وی خواهد که
باسم ذات مشغول شود در وقت اشتغال چه تصور کند فرمودند صورت مرشد سایل گفت
من اول عرض کردم که اگر ورا بر مرشدی عقیده نیاید و خواهد که استعمال این ذکر نماید
انگاه چه تصور کند فرمودند که تمام موجودات مکونات را ذات حق پندارد و غیر موجود انگ
انکارد **بیت** هر چه هست یار هست اغیار نیست + غیر حق جز وهم و جز پندار نیست
آن عزیز گفت که این تصور وظیفه منتهی است در حق مبتدی چگونه صورت بندد فرمودند
که پس ذات متعالی صفات حق را از انچه در حیطهٔ وهم و حیز فهم در آید مقدس و منزه داند
بیت هر چه نزد تو بیش از ان ره نیست + غایت وهم تست الله نیست + بعد از ان
بیان حضرت ایشان فرمودند که این کلمه ایست جامعه بین التشبیه والتنزیه **ثمره** میفرمودند
چوب سرا گی که با صل و احد منشعب است بده شعبه و فقرا بجهته متکی با خود دارند سجا طرم میرسد

که مراد از نگاهداشت آن در اصل این خواهد بود که از تصورش این شغل صورت بندد که در میان
وجوب و امکان که معتبر از الهیت و عبدیت است یک حقیقت ست که جامع هر دو مرتبه است
و با آنکه اصل واحدیت است منشعب به دو شعبه است صفات الهیه شامل و شعبهٔ اعتبارات
کیانیه را حامل این کمترین خلق الله محمد وجیه الله در خدمت رساله او ها میه میگذرانید چون
سابق بدین محل رسید که گفته عاشقی بیکاریست فرمودند که تعریف بیکار بر عاشق بنابراین
قاعده صادق افتد که عاشق حقیقت را اندیشهٔ هیچ کار بخاطر بی اعتبار نمی ماند
و هرگز همت عالی را مصروف امری از امور دنیویه و اخرویه نمی گرداند تمامی اوقات
گرامی در استغراق معشوق علی الاطلاق میگذراند و خلق وی را درین حالت بیکار
میخوانند و نیز روزی میفرمودند که مردی یکی را از مریدان شیخ بهاء الدین ذکریا قدس
سره پرسید که هیچ متنفسی بود که یک نفس از یاد حق غافل نشود وی گفت نخواهد بود چون
شیخ از جواب سوال مذکور آگاه گشت ازعم بدیر رسید که چون در جواب سایل نگفتی که این چنین
شخصی که یک نفس از عمر وی بی یاد حق گذرد پیر منست مرید بخدمت حضرت شیخ باز نمود که نزد اینچنان
پرکاری سخن اینچنین بیکاری توان گفت همانا که اینجا پرکار کنایت از مبتدی باشد که وی را
بسیار است و او همیشه در کار و بیکار حکایت از منتهی بود که وی خود را از جمیع امور متعلقه
فارغ ساخته و لحظه از خود بخود و کار خود نپرداخته علم من علم رباعی تا روی ترا بدیدم ای
شمع طراز + نی کار کنم نه روزه دارم نه نماز + چون با تو بوم مجاز من جمله نماز + چون بی تو بوم
نماز من جمله مجاز + ثمره این کمترین خلق الله محمد وجیه الله بخدمت باز نمود که هرگاه ذات متعالی
صفات حق سبحانه و تعالی نهایتی متصور نیست پس محققست که سیر فی الله نیز لاتناهی هست
فکیف تعریف منتهی بر سالک طریق تحقیق صادق افتد فرمودند که درویش منتهی نه ازین گویند
که سیر وی بمنتهای ذات بلا اکمنه و جهات پیوست بل بدینوجه گویند که بمنتهای نخستین سیر
و سلوکش بر طبق مراتب و مقامات وی متناهی گردید ؎ شکر خدا که انچه طلب کردم از خدا
بر منتهای همت خود کامران شدم + رمز آنست که ما منا الا له مقام معلوم یعنی نیست هیچ
یکی از ما مگر آنکه مر او را مقامیست معلوم که از آن تجاوز نتوان کرد بیت هیچکس را

ملکہ او ر و نیست + عقل و جان از کمالش آگہ نیست ثمرہ میفرمودند کہ حضرت شیخ فرمودند روزی
وقت شام تجلی آفتاب الوہیت بر آئینۂ دلم تافت ہمدران حالت بخاطر راہ یافت کہ اگر
چنین است پس از چہ رو خلایق سجدہ می آرند چون نماز شام خواندم و از مسجد بخانہ رجوع
کردم مردم را دیدم کہ سر بر قدمم میگذارند و لوازم عبودیت بجا می آرند ہمانا کہ از
اتفاقات حسنہ آن روز سلخ ماہ بودہ و بوقت شام ماہ نو طالع شدہ و ہر یکی از مریدان و
مستفیدان بوسیلۂ بارکباد و تقبیل اقدام آن کعبہ مرام نمودہ و درینصورت سر صدق تجلی
الوہیت ظہور فرمودہ و نیز فرمودند کہ حضرت شیخ در حالت تجدید طہارت تا مدتی مسواک مینمودند
و میفرمودند کہ بعضی اوقات در حین استعمال مسواک تجلی ذات پاک واقع میشود و فرمودند کہ
سر این کلمہ در حق من بالمعاینہ بظہور پیوست روزی خانہ خالی بود و من مسواک میکردم
ناگاہ تجلی بلاکیف صورت بست ثمرہ این کمترین خلق اللہ محمد حبیب اللہ خواست کہ چون از انفاس متبرکہ مرشد ہدایت
مال مقدمۂ چند بر سبیل اجمال در قید تحریر آورد مجملی از خوارق عادات ظاہرہ و کرامات باہرہ
و ما قوال و افعال حضرت ایشان از کمین غیب بمنصۂ عیان آمدہ نیز املا نماید اگرچہ اینمقولہ
از وصف بیان مستغنی است و مضمون ملفوظ مسطورہ بر آن مبنی اما بجہتہ ارتیاح ارواح طالبین
و اطمینان اصلاح مذبذبین اگر نوشتہ آید شاید تا کرہ باطن کردہ ممتحن و ثقات ظاہر ارباب
ظن بودہ احسن کشاید فرد گرچہ حسن تو از عشق غیر مستغنی است + من آن نیم
کہ از عشقبازی باز آیم + چو اینمعنی را بعرض رسانید فرمود افضل الکرامات و اکمل المقامات
آنست کہ طالب را از بند کمند طبیعت و تقیدات بشریت آوردہ شود و سالک را بمقصد
حقیقی و کعبۂ تحقیقی ہدایت کردہ شود بحیثیتی کہ حجاب از چشم محجوبش برکشد و نقاب از جمال محبوبش
اندر کشد فرمودند کہ آنچہ در مبادی حالات کرامات مینمود الحال وہم و خیال مینماید و موہوم
و تخیل اظہار را نشاید و این مقدمۂ متضمن شہرتست و فقرا را اشتہار نباید غایتاً اگر شمہ از
مقامات علیہ و کرامات علیہ حضرت شیخ املا نمایند گنجایش دارد بنابران مقدمہ چند از خوارق
عادات حضرت شیخ از آنچہ کہ حضرت ایشان باحسن البیان نقل فرمودہ بودند و این کمترین
خلق اللہ محمد حبیب اللہ از سمع صدق اصغا نمودہ بنوشتہ می آید اللہ ولی التوفیق و ہادی الطریق و علیہ اعتمادی

بالتحقیق اول آنکہ روزی متصل محراب مسجد خانقاہ خویش نشستہ بودند پنجہ روحانی بنہایت نورانی در محراب ظاہر شد چو مصافحہ نمودند لذتی تمام وحلاوتی مالا کلام مترتب گشت وچنان معانیہ افتاد کہ پنجۂ طیبۂ امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ بود و فرمودند کہ ازین حال اشمال میشاید اگرچہ نسبت ارادات بحضرت شاہ شکر محمد عارف قدس سرہ اللہ تعالی روحہ درست نمودہ اند چنانکہ بالا ذکر رفتہ است اما نصیبہ از طریقہ اولیہ نیز داشتہ اند **نقل ست** آنکہ روزی درخلوت نشستہ بودند ناگاہ سنگی سیاہ از گوشۂ حجرہ غلطان شد ومتوجہ بایشان شد چون استفسار احوال او نمودند بزبان حال تکلم فرمود وگفت کہ منم کلام اللہ تا حبی گمراہ مرا وسیلہ تحصیل اسباب دنیوی ساختہ اند وقدر مرا نشناختہ زیر بغل نہادہ دربدر ساختہ اند از قباحت شناعت معاملت ایشان حیرانم وبدین عنوان درین زمان میگذرانم **فرد**

حافظا میخور رندی کن خوش باش ولی + دام تزویر مکن چون دگران قرآنرا **نقل ست**

آنکہ روزی درحجرۂ تجدید ارادہ وضو کردند چون دست فراآفتابہ بردند مس بی حس بزبان فصیح گفت کہ ازین آب طہارت نکنید زیراکہ درجوف من موشی افتادہ حضرت شیخ چون آتش کشیدند آنچہ باز نمودہ بود ہمچنان دیدند **بیت** بیش توا این سنگ ریزہ ساکن ست بیش ماحقا فصیح ناطق ست **ثمرہ** آنکہ روزی یکی از خلفای شاہ شکر محمد قدس روحہ کہ شیخ اولیا نام بخدمت حضرت شیخ اتحاد واعتقاد تمام داشت التماس نمود کہ چون در زمانۂ سابق خلایق تقلیل باران دیدندی مشایخ وقت رجوع کردندی واستدعای استفسار نمودہ بطفیل دعای ایشان کامران گشتندی امسال نیز باز ایستادہ وبعلت قلت آب خوف قحط در دلہای مردم افتادہ توقع آنست کہ حضرت شیخ دعا کنند تا لب تشنگان راعت ودل خستگان بی بضاعت شاداب وکامیاب گردند حضرت شیخ بموجب درخواست آن عزیز فی الحال درمجلس مستغرق مراقبہ شدند بنوعی کہ از آثار ان بر رخسارۂ مبارک ایشان گلگونہ ظاہر می شد بعد از ساعتی سر برآوردند کہ از حرفہ ترکیب عنصری خروج نمودہ تا آسمان ہفتم عروج کردم وملتمس شما را درخواستم باجابت مقرون گشت وبحر وجود درطلاطم آمد ہنگام تنزل باد تا آسمان دنیا ہمراہ آمدیم آب خواست کسوت ابر در کند من تا شما آمدم

شدم چون خانہ شما بعد مسافت واقع است بسرعت خود را برسانید تا ترشحات فیض رحمان
یعنی قطرات باران رسیدہ دانید آن عزیز چون صاحب تمیز بود و اعتقاد تمام بحضرت
داشت قبل از آنکہ آثار باران ظاہر شود از ہمانجا تحیۂ اسباب خود از آب نمود و روانہ شد ہنوز
بخانہ رسیدہ بود کہ باران در رسید و ابر رحمت دامن افاضت بر سر عالمیان کشید **نقلست**
آنکہ روزی در درس گل نسبت مذکور شد متدرس بعرض رسانید کہ من بدیدہ ام حضرت شیخ
عبد القدیر نام صوفی را امر نمودند کہ بصحرا برو و قدری از گل مذکور بیار دمردم خدمت باز
نمودند کہ موسم آن نیست فرمودند اگر گل بر درخت موجود نباشد شاخی چند از ان درخت
بیار صوفی بنوعی کہ اشارت رفتہ بود رفت دو سہ شاخ از درخت گل مطلوبہ حاضر کرد
حضرت شیخ بدست مبارک خویش شاخہا را در صحن خانقاہ نصب فرمودند و بران مکان
وضو نمودند روز دیگر اصحاب را گفتند کہ برین شاخہا گل نمودار شدہ ہیچ می بیند اگرچہ
دران ساعت چیزی نمی نمود لیکن ہمہ از غایت شگفتگی و طراوت بران شاخہا ظہور فرمود اہل
خانقاہ تفرح نمودند و صورت واقعہ انتشار یافت مردم از شہر و کوچہ غلو آوردند و تماشای
آن حدیقۂ علیا میکردند تا آنکہ دیواری از خانقاہ بران جایگاہ ریخت و مدفون ساخت
و فرمودند کہ حضرت شیخ بعد از وقوع مقدمۂ مذکورہ میفرمودند کہ بسبب اظہار این کرامت
تا چہار ماہ جمعیت باطن از من سلب شدہ بود بعد از مرور مدت مذکور رجوع نمود **نقلست**
آنکہ روزی بین النوم و الیقظ حضرت رسالت علیہ الصلوٰۃ والتحیہ را دیدند کہ آنسرور
سینۂ مبارک خود را بر سینۂ ایشان مالیدند و فرمودند تراحق جل و علا مقام خاتم الولایت
عطا کردہ بعد از انتباہ تعبیر اینمعاملہ چنین کردند کہ چون خاتم الولایت یکی بیش نیست و
قبل ازین نیز بعضی اہل اشارت بشارت بخصوصیت این مقام یافتہ اند پس میتوان
بود کہ در عصری خاتم الولایت بجناب رب الارباب استفسار نمود فرمودند حق جل و علا
یکی را از اولیا بمرتبۂ مخصوص میکند کہ جمیع انبیا و اولیا فیض بصد اخذ میکنند و مستفیض میشوند
او را خاتم الولایت میگویند و اینمقام امام دوازدہم مہدی صاحب الزمان است و فرمودند
اگر کسی از طریق استبعاد در آید و سوال نماید کہ ہرگاہ کمالیت اولیا از متابعت انبیاست

فکیف ممکن باشد کہ سیکے از اولیا بمرتبہ مخصوص آید کہ خاتم الانبیا نیز از وی استفاضہ نماید جواب
ادانیست کہ علمای طریقت رحمہم اللہ گفتہ اند کہ اصد فیض خاتم النبوۃ از خاتم الولایت
بمثابہ ٔ استخاز آل صاحب المال ست از خزینہ ٔ دار خویش آنکہ روزی وقت ظہر در
حجرۂ خلوت وضو میساخت وحضرت ایشان در خدمت حاضر بودند ز اسمے بر درختی
کہ قریب بران حجرۂ مطہرہ واقعہ بود آوازے کشید فرمودند کہ از رسیدن فتوح خبر میکند
ہمانروز بعد از نماز عصر یکی در رسید ویازدہ روپیہ درکاغذ پیچیدہ بحضرت شیخ بگذرانید
در انوقت حضرت ایشان را نزد خود خواندند وفرمودند کہ شیخ برہان از انچہ آن زاغ
اخبار نمودند این بود نقل ست آنکہ روزی در معاملہ دیدند بمقام موسی علیہ السلام
رسیدند چون صورت معاملہ را بپیر خود بازنمودند ایشان در جواب فرمودند کہ اگر
چنین لابد است از فرعونی کہ در مقابلہ سر برزند ومعارضہ کند اندک زمانی را تعبیر
حضرت شاہ رحمۃ اللہ بظہور رسیدہ ست ویکی ہم از قبیلہ حضرت شیخ بخصومت ایشان
برخاست ودر مقام معاندت نشست غایتاً چون حضرت شیخ فاعل مطلق حق را
دیدندے ہمہ را در ہمہ باب معذور ومعاف داشتندی وفرمودندے کہ برانبیاء
صلوات اللہ علیہم اجمعین مصایب متواتر ساور شدی بنابرآنکہ بسبب خوشخوئی ودلجوئی کہ صفت
جبلی وخصلت ذاتی ارباب نبوت ست خلائق از مخلص ومنافق برایشان آمدندی دہر
ہمہ خویش را در زمرۂ اصحاب واحباب شمردندے تا آنکہ مصیبتی نازل شدی ومحنتی
شامل گشتی بعد از نزول مصیبت وشمول کربت اصحاب وفاق بر جرافت سابق بودندے
وارباب نفاق اعراض وانکار نمودندی ہماناکہ ایزد دادین بہانہ اہل آن زمانہ را در
معرض امتحان انداختی وصادق را از کاذب ممتاز ومستثنی ساختی ثمرہ سیفرمودند کہ آلہی تو
قادری یا اللہ آلہی تو حاضری یا اللہ آلہی تو ناظری یا اللہ آلہی من عاجزم یا اللہ آلہی خصم از
دلمن برگیر یا اللہ بحق لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ حسبی اللہ یا ذا الجلال والاکرام بحق یا غفور
یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور برحمتک یا ارحم الراحمین این مناجات پیغمبر خدا محمد
مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم است برای فتح مہمات دینی ودنیوی ہرکسی کہ ہفت روز ہفت

بار بخواند حاصل گردد ثمرہ می فرمودند ہر کسی کہ بصدق دل بہر حاجتیکہ داشتہ باشد این دعا را بخواند
زود بر آوردہ شود بسم اللہ الرحمن الرحیم اعتصمت باللہ الذی لا الٰہ الا ہو الحی القیوم القائم
الدائم لا تاخذہ سنۃ حاضر ناظر ولا نوم لہ ما فی السموات وما فی الارض قادر قدیر علی کل مخلوق
من ذا الذی یشفع عندہ الا باذنہ کریم رحیم علیم ما بین ایدیہم وما خلفہم لا اخلاف ولا کذب جبار غفار
ستار ولا یحیطون بشیء من علمہ الا بما شاء اللہ الرحمن الرحیم وسع کرسیہ السموات والارض
ولا یؤدہ حفظہما حافظ حفیظ رقیب وکیل ناصر یا اسرافیل انصرنی بحق الذی لا زوال لملکہ ولا فناء
لحکمہ حاکم حکم بحق نبی اللہ حبیب اللہ محبوب اللہ اسمہ حامد احمد محمود فی التوریت والانجیل
والزبور محمد الرسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم والفرقان وابوبکرن الصدیق رضی
اللہ تعالی عنہ وعمرن الفاروق رضی اللہ تعالی عنہ وعثمان ذی النورین رضی اللہ تعالے
عنہ وعلی ن المرتضی رضی اللہ تعالی عنہ بحق سید عبد القادر جیلانی سخر لی من اہل السموات
والارض بقدرتک یا اقدر القادرین بقدرۃ اللہ وبحکمتک یا احکم الحاکمین بحکم اللہ اغث باذن
اللہ وہو العلی العظیم یا عظیم ذا الثناء الفاخر والعز والمجد والکبریاء فلا یذل عزہ یا عظیم یا قدیر
برحمتک یا ارحم الراحمین ثمرہ می فرمودند ہر کہ سورۂ قیامت دائم بخواند وازخدای تعالی حفظ
قرآن مجید بخواہد میسر شود تا آنکہ حافظ قرآن مجید نشود واگر در دنیا حاجت بزرگ خواہد حاجت اوروا
گردد باذن اللہ تعالی ثمرہ میفرمودند ہر کسی کہ سورۂ لایلاف ہر وقت طلوع آفتاب ہفت مرتبہ
برای دفع شر اعدا بخواند زبان بندی اعدا بشود ثمرہ میفرمودند اگر کسی برای مہمات دینی ودنیوی
از اول ماہ این اسمارا بخواند روای حاجت شود مجرب ست بروز شنبہ یا حی یا قیوم ہزار بار بروز
یکشنبہ ایاک نعبد وایاک نستعین ہزار بار بروز دوشنبہ سبحان اللہ ہزار بار بروز سہ شنبہ یا اللہ یا رحمن یا رحیم
ہزار بار بروز چہار شنبہ حسبی اللہ ہزار بار بروز پنجشنبہ یا غفور یا ودود ہزار بار بروز جمعہ یا ذا الجلال والاکرام
مالک الملک لا شریک لہ ہزار بار فقط الالتماس بخدمت صدر نشینان انجمن آفرینش یعنی ارباب دانش وبینش آنکہ
چون نقل وترجمہ کلام ہدایت فرجام اہل اللہ را مطالعہ نمایند یا بحسن اصغا استماع فرمایند چنان دانند کہ صدور
ظہور آن بموجب الہام حق است واعلام علیم مطلق چنانچہ در شان این طایفہ در کلام قدسی وارد است کہ کنت لہ
سمعا وبصرا ولسانا بی یسمع وبی یبصر وبی ینطق یعنی ہا ہم من دوست خودرا گوش وچشم وزبان بمن بشنود وبمن ببیند وبمن تکلم کند

۱۶

بحر وحدت متلاطم شود و آشنای را مستغرق و مستهلک سازد وی را با نسبلی او ساخته بر روی آب اندازد و آن غرقۂ بحر حقیقت از خرقۂ وجود مجازی عاری شده بموجب تصرف امواج بر روی آب بی تکلف آب بازی جاری شود آنگاه هر نوائی و صدائی و حرکتی و سکنتی که ازو مشهور گردد از وی بنسبت آبست زیرا که وی در لجۂ تسلیم بمقتضای مشیت آب چون حباب ست و چون بحقیقت بنگری همان آبست که متعین بعین حبابست داند آنکه ره روزی احسن مآبست بیت انکس که زشهر آشنائیست + داند که متاع ما کجائیست + واگر سهوی و خطائی در عبارت این ترجمه صورت وقوع پذیرفته باشد آنرا باصل مضمون منسوب نسازند بلکه از سقم طبیعت مترجم دانسته باصلاح بپردازند زیرا که جناب ارباب ولایت از تهمت قصور و فتور مقدس و مبر است و ناجیۂ احوال عبارت مآل متکلم کلمات واهب البرکات این طایفه از دو قسم خالی و ساده نیست یا آنکه از جادۂ انقیاد و قاعدۂ اعتقاد عدول نموده در بادیۂ عناد و خذلان افتاده یا از طریق استعداد معزول گشته در زاویۂ حرمان مانده و سعادت دریافت صحبت ایشان از نامساعدی طالع وی دست نداده فرد تو چه دانی زبان مرغانرا + چون ندیدی دمی سلیمانرا + پیش نهاد خاطر این کمترین خلق الله محمد وجیہ الله حیان بود که هر کلمۂ از بنا معارف بیان حضرت ایشان شنیدی مصلحت در اظهار سدید ندیدی در سلک تحریر کشیدی غایتاً چون درالصورت عبارت بطول انجامیدی و مضمون هدایت مشحون خیر الکلام ما قل و دل درین محل العمل نرسیدی بنا برین انچه در کتب مشهوره مسطور است استفادۂ از آنجا مقدور ترک تکرار بیان آن کرده فایدۂ مجدده را قید تحریر آورده اختصار اختیار افتاده والله اعلم بالرشاد مصرع

در خانه اگر کسیست یک حرف بست + قوله تعالی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید یعنی بدرستی که هر انچه مذکور شد هر آینه پند و یادکرد نست مر کسی را که باشد مر او را دل متفکر در حقائق اخبار یا عقلی از خواب غفلت بیدار یا کسی که گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم تواند کرد آن اسرار و الله الموفق و المعین بفضله وکرمه فقط

خاتمة الطبع

الحمد لله المرضیه والثناء الرضیه للخالق التواب که درین زمان انتخاب شرح
اوراد فتحیه وخلاصة الاوراد ودعاے رقاب
که چنین دعای نایاب وشرح مستغنی الاوصاف والخطاب که از
بیان بیان وشرح شرح بیرون از تصنیفات ملا
محمد جعفر جعفری که از علمای عصر برگزیدهٔ اقران بود
بتصحیح مولوی شاه عزیز حسن صاحب
لکهنوی در مطبع نول کشور مقام
لکهنؤ در ماه نومبر سنه ۱۸۷۶ء
مطابق شهر شوال ۱۲۹۳ه
حلیهٔ طبع در برکشید

بعون صناع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان
اس رسالہ مین بارہ مہینون کے فضائل اور جو جو دعائین ان کے ایام و لیالی کی بروایات صحیح وارد ہین سو اُسمین مفصلاً مسمی
فضائل الشہور و الصیام
فی
اوراد اللیالی و الایام
جنکو عالم ذی شان مولوی محمد رمضان صاحب حنفی المذہب دہلوی نے بسند کتب معتبرہ تالیف فرمایا
مطبع نامی منشی نولکشور مین بہ زیبائش حسن مطبوع ہوا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحنان المنان ذی الفضل والاحسان والکرم والامتنان مبین البیان ملهم القلوب خالق الجان والجنان رزاق اهل الخیر والطغیان جاعل الزمان والمکان باسط الارض والارکان فاطر السماء باشد البنیان ونحمده علی القلب واللسان ونشکره فی کل اوان وزمان ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له شهادة فاصلة بین اهل الجنة والنیران ووسیلة موصلة الی لقاء الرحمن ونشهد ان محمدا عبده ورسوله الشفیع لاصحاب الجرم والعصیان ومقبول الشفاعة عند السبحان صلی الله علیه وسلم وعلی اله المکرمین بحضرة الدیان اما بعد کتاہی فقیر پر تقصیر محمد رمضان بن محمد حنفی المذہب مجددی بوڑیوی غفر الله له ولوالدیه

ایک روز بیٹھا تھا مین اپنے مکان مین مع احبابون اپنے کے اور دیکھتا تھا کتابون کو حضرات کی مثل غنیتہ الطالبین وارشاد الطالبین ورشید المومنین وریاحین اور تذکرۃ الاوراد اور تحفہ نبی اور جامع خی اور فضائل الشہور وغیرہ کے پھر کہا میرے دوستون نے کہ اگر کوئی رسالہ مہینون کے فضائل مین اور رات و دن کی عبادات مین لکھا جاوے تو بہت مفید عام ہر بھائی مسلمان کو ہووے بس موافق فرمانے اپنے دوستون کے تمام کتابون سے فضائل عبادات شب و روز کے اور فضائل بارہ مہینے کے نکال کر اس رسالہ مین لکھتا ہون اور نام اس رسالہ کا فضائل الشہور والصیام فی اوراد اللیالی والایام رکھا اور ختم کیا ہے نے اس رسالہ کو اوپر پانچ باب کے یعنے پہلے باب مین بارہ مہینون کی فضیلت کا بیان ہر اور اس باب مین بارہ فصلین ہین یعنے ہر مہینے کی ایک ایک فصل علحدہ ہر اور دوسرا باب متفرق فصلون کے بیان مین ہر اسمین تین فصلین ہین اول فصل مین تو جمعہ کی فضیلت ہر اور دوسری فصل مین جمعہ کے روز غسل کرنے کی فضیلت کا بیان ہر اور تیسری فصل مین ایام بیض کے روزون کی فضیلت کا بیان ہر اور تیسرے باب مین ایام ہفتہ کی نمازون کا بیان ہر اور اس باب مین آٹھ فصلین ہین یعنے اول فصل مین پانچون نمازون کی فضیلت کا بیان ہر اور دوسری فصل مین شنبہ کے دن کی نماز کا بیان ہر اور تیسری فصل مین یوم یکشنبہ کی نماز کا بیان ہر اور چوتھی فصل مین یوم دوشنبہ کی نماز کا بیان ہر اور پانچوین فصل مین یوم سہ شنبہ کی نماز کا بیان ہر اور چھٹی فصل مین یوم چہار شنبہ کی نماز کا بیان ہر اور ساتوین فصل مین یوم پنجشنبہ کی نماز کا بیان ہر اور آٹھوین فصل مین نماز یوم جمعہ کی فضیلت کا بیان ہر اور چوتھے باب مین راتون کی

نماز کا بیان ہر اور اُسمین سات فصلین ہین **اوّل فصل** مین نماز شب شنبہ کی فضیلت کا بیان ہر اور **دوسری فصل** مین فضیلت شب یکشنبہ کا بیان ہر اور **تیسری فصل** مین نماز شب دوشنبہ کا بیان ہر اور **چوتھی فصل** مین شب سہ شنبہ کی نماز کا بیان ہر اور **پانچوین فصل** مین چہار شنبہ کی نماز کا بیان ہر اور **چھٹی فصل** مین شب پنجشنبہ کی نماز کا بیان ہر اور **ساتوین فصل** مین شب جمعہ کی نماز کا بیان ہر اور **پانچوین باب** مین فضیلت کلمۂ لا الہ الا اللہ کی ہر اور وظائف اور دعائین کہ جو حدیثون مین ثابت ہین اُنکا بیان ہر اللہ تعالے مقبول فرماوے آمین ثم آمین

باب اول فضائل الشہور والصیام مین اور اس باب مین بارہ فصلین ہین

فصل اول فضیلت ماہ محرم مین جانو تم کہ مہینا محرم کا مبارک ہر اور بڑی فضیلت اس مہینے کی کتابون سے ثابت ہر چنانچہ کتاب ریاحین مین حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا سے روایت ہر کہ جو کوئی پڑھے اول شب محرم مین آٹھ رکعت نماز نفل اور ہر رکعت مین بعد الحمد کے دس بار سورۂ اخلاص پس شفا ہووے اُسکے گھر والون کی مگر جو کہ پاک ہون شرک سے اور کتاب رشید المومنین مین لکھا ہر کہ جو کوئی محرم مین اول روز پڑھے دو رکعت نماز اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے تین تین بار سورۂ اخلاص اور بعد سلام کے ہاتھ اٹھاکر تین بار کہے اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اللّٰهُ الْاَبَدُ الْقَدِيْمُ وَهٰذِهٖ سَنَةٌ جَدِيْدَةٌ اَسْئَلُكَ فِيْهَا الْعِصْمَةَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَالْعَوْنَ عَلَى النَّفْسِ الْاَمَّارَةِ بِالسُّوْٓءِ وَاَسْئَلُكَ الْاِشْتِغَالَ بِمَا يُقَرِّبُنِيْ اِلَيْكَ يَا كَرِيْمُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ خدا تعالے اُسکے اوپر فرشتہ موکل کریگا کہ وہ مدد کرے اُسکی کار نیک مین اور کہے شیطان کہ افسوس ناامید ہوا مین اس شخص سے تمام سال کو اور حضرت شیخ بہاء الدین

نقشبندی رحمۃ اللہ علیہ نے فرمایا ہے کہ جو کوئی محرم کی اول شب مین پڑھے چار رکعت نماز نفل اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے گیارہ گیارہ بار سورۂ اخلاص اور بعد سلام کے کہے سُبُّوْحٌ قُدُّوْسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلٰئِكَةِ وَالرُّوْحِ پس ثواب بہت پاوے اور جاننا چاہیے کہ نزدیک اللہ تعالے کے اس مہینے مین روز عاشورا ہے بزرگ گردانا ہے اللہ تعالے نے اسکو جو شخص کہ کرے اس مہینے مین پس پایا اسنے ثواب بے انتہا چنانچہ حدیث شریف مین وارد ہے کہ روایت کیا اسکو نصر رض نے باپ اپنے سے ساتھ سند جید کے مجاہد سے اور ابن عباس رض سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَامَ يَوْمًا مِنَ الْمُحَرَّمِ فَلَهٗ بِكُلِّ يَوْمٍ ثَلٰثُوْنَ يَوْمًا یعنے جو کوئی کہ روزہ رکھے ایک روز مہینے محرم مین پس خاص اسکو ہے ثواب بمقابلہ ہر دنون کا تیس دنون کا اور روایت ہے ابن عباس رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے کہ وَمَنْ صَامَ يَوْمَ عَاشُوْرَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ اُعْطِيَ ثَوَابَ عَشَرَةِ اٰلَافِ مَلَكٍ یعنے جو کوئی روزہ رکھے دن عاشورا کے محرم مین دیا جاتا ہے اسکو ثواب عظیم ہزار فرشتون کا وَمَنْ صَامَ عَاشُوْرَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ اُعْطِيَ ثَوَابَ عَشَرَةِ اٰلَافِ شَهِيْدٍ وَثَوَابَ عَشَرَةِ اٰلَافِ حَاجٍّ یعنے جو کوئی روزہ رکھے دن عاشورا کے محرم مین دیا جاتا ہے اسکو ثواب دس ہزار شہیدون کا اور ثواب دس ہزار حاجیون کا اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی رکھے ہاتھ اپنا اوپر سر یتیم کے عاشورا کے دن دیویگا اللہ تعالے اسکو دن قیامت کے بمقابلہ ہر بال یتیم کے کہ اوپر سر اسکے کے ہین درجے جنت مین وَمَنْ اَفْطَرَ مُؤْمِنًا لَيْلَةَ عَاشُوْرَاءَ فَكَاَنَّمَا اَفْطَرَ عِنْدَهٗ جَمِيْعُ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ رَّسُوْلِ اللّٰهِ وَاَشْبَعَ بُطُوْنَهُمْ اور جو کوئی کہ افطار کراوے روزہ مومن کا شب عاشورا مین پس گویا کہ افطار کرایا اسنے تمام امت محمد

صلعم کو یعنے جو کوئی روزہ دار وغیرہ کو شب عاشورا مین کھانا کھلاوے تمام امت محمدیہ کو کھانا کھلایا اور رُتبہ کیا اُنکے تکمون کو عرض کیا صحابہ نے کہ یا رسول اللہ کیا روز عاشورا خدا نے افضل پیدا کیا ہر اوپر تمام دلون کے فرمایا حضرت نے کہ ہان پیدا کیا اللہ تعالے نے اسمانون کو دن عاشورا کے اور پیدا کیا پہاڑون کو دن عاشورا کے اور پیدا کیا دریاؤن کو روز عاشورا کے اور پیدا کیا قلم کو دن عاشورا کے اور پیدا کیا لوح کو دن عاشورا کے اور پیدا کیا آدم آدم کو دن عاشورا کے اور داخل کیا حضرت آدمؑ کو جنت مین دن عاشورا کے اور پیدا ہوے حضرت ابراہیم دن عاشورا کے اور فدیہ دیا گیا بدلے مین اُنکے بیٹے حضرت اسمٰعیلؑ کے واسطے ذبح کے دن عاشورا کے اور غرق ہوا فرعون دریا مین یوم عاشورا یعنے فتح پائی حضرت موسیؑ نے اوپر فرعون کے دن عاشورا کے کہ وہ اسی دن غرق کیا گیا اور دور کی اللہ تعالے نے بلا حضرت ایوب کی دن عاشورا کے اور توبہ قبول کی اللہ تعالے نے حضرت آدمؑ کی روز عاشورا کو اور پیدا ہوے حضرت عیسےؑ بن مریمؑ روز عاشورا مین اور دن قیامت کا بھی ہوگا روز عاشورا مین اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَامَ یَوْمَ عَاشُوْرَا کَتَبَ اللّٰہُ لَہٗ عِبَادَۃَ سِتِّیْنَ سَنَۃً بِصِیَامِہَا وَقِیَامِہَا یعنے جو کوئی روزہ رکھے دن عاشورا کے لکھتا ہے اللہ تعالے واسطے اُسکے ثواب ساٹھ برس کے روزہ رکھنے کا اور شب زندہ رکھنے وَمَنْ صَامَ یَوْمَ عَاشُوْرَا اُعْطِیَ ثَوَابَ اَلْفِ شَہِیْدٍ جو کوئی روزہ رکھے دن عاشورا کے دیویگا اُسکو اللہ تعالے ثواب ہزار شہیدون کا اور آیا حدیث مین کہ جو کوئی روزہ رکھے دن عاشورا کے لکھتا ہے واسطے ثواب ساتون آسمانون کے رہنے والونکا اور حدیث مین وارد ہے کہ جو کوئی عیادت کرے بیمار کی عاشورا کے دن پس گویا کہ عیادت کی اُسنے تمام

اولاد حضرت آدم علیہ السلام کی اور جو شخص کہ گذارے چہار رکعت نماز نفل دن عاشورا کے کہ پڑھے
ہر رکعت مین الحمد یک بار اور سورۂ اخلاص پچاس بار بخشے خدا تعالے اُسکے گناہ پچاس برس کے
اور بنا وے خدا تعالے واسطے اُسکے فرشتون کے گردہ مین ہزار محل نور سے اور تحقیق حدیث
مین وارد ہی کہ پڑھے روز عاشورا کے چار رکعت نفل ساتھ دو سلام کے اور پڑھے ہر رکعت
مین سورۂ فاتحہ ایکبار اور سورۂ اذا زلزلت الارض ایک بار اور سورۂ قل یا ایہا
الکافرون ایکبار اور سورۂ اخلاص ایکبار اور پھر درود شریف بھیجے اوپر رسول اللہ کے
ستر بار جسوقت کہ فارغ ہووے نماز سے بخشے اللہ اسکو دن حشر کے اور حضرت ابوہریرہؓ
سے روایت ہی کہ فرمایا رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نے کہ فرض کیا اللہ نے اوپر
بنی اسرائیل کے روزہ ایک روز کا تمام سال مین اور وہ روزہ عاشورا کا ہی کہ وہ دسوان روز
محرم کا ہی پس جو کوئی روزہ رکھے اُس روز فراخ کرے اللہ تعالے روزی اوپر اولاد
اُسکی کے اور جو کوئی روزہ رکھے اُس روز ہووے خاص اُسکے واسطے کفارہ چالیس سال کا
وَقَالَ یَحْیَی بْنُ کَثِیْرٍ مَّنِ اکْتَحَلَ یَوْمَ عَاشُوْرَاءَ بِکُحْلٍ فِیْہِ مِسْکٌ لَمْ یَشْتَکِ عَیْنَہٗ اِلٰی
قَابِلٍ مِّنْ ذٰلِکَ الْیَوْمِ یعنے کہا یحیے بن کثیر نے کہ جو سرمہ ڈالے اپنی آنکھون مین دن
عاشورا کے ساتھ اُس سرمہ کے کہ بیچ اُسکے مشک ہووے پس درد نہ کریگی آنکھ اُسکی
آئندہ سال تک اُس روز سے اور تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ روزہ رکھتے تھے
بیچ مکہ کے دن عاشورا کے پس جسوقت کہ آئے حضرتؐ مدینہ شریف مین پس فرض کیا اللہ تعالے
نے مہینہ رمضان کا اوپر امت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے پس جو کوئی چاہے روزہ
رکھے دن عاشورا کے اور جو کوئی چاہے ترک کرے اُسکو اور ابن عباس رضہ سے روایت ہی
کہ آئے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بیچ مدینہ کے پس دریافت کیا یہود کو کہ روزہ رکھتے تھے

دن عاشورا کے پھر پوچھا حضرت نے اُنسے حال روزہ رکھنے کا پس کہا یہودیون نے کہ وہ
روز ہی امی ابن عبد اللہ کہ غالب کیا اللہ تعالے نے بیچ اُس روز کے موسیٰ علیہ السلام کو
اور بنی اسرائیل کو اوپر قوم فرعون کے پس روزہ رکھتے ہین ہم بسبب تعظیم اُس دن کے
پس کہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ مین حق دار ہون ساتھ موسیٰ کے تم سے پھر فرمایا
حضرت نے لوگون کو ساتھ روزہ رکھنے دن عاشورا کے اور کہا ہی علما نے کہ وہ روزہ عاشورا
عشرۂ محرم کا ہی اور قول بعضے علما کا یہ ہی کہ وہ نوین تاریخ محرم کے ہی یعنے شب عشرۂ محرم کی
اور روایت ہی حضرت عائشہ صدیقہ رض سے کہ وہ نوین تاریخ محرم کی ہی اور روایت ہی حضرت
عبد اللہ بن عباس رض سے کہ کہا جناب رسالت صلی اللہ علیہ وسلم نے روزہ نوین کو اور
دسوین محرم کو اور ابن عباس رض سے مروی ہی کہ روزہ رکھتے تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم روز عاشورا کے اور حکم کیا لوگون کو واسطے روزہ رکھنے کے اُس روز صحابہ نے عرض
کیا کہ یا رسول اللہ بزرگ جانتے ہین اُس روز کو یہود اور نصارے پس کہا آنحضرت نے
کہ جسوقت ہووے سال آیندہ اگر چاہا خدا نے تو روزہ رکھونگا مین نوین کو اور دسوین
محرم کو پس نہ آیا سال آیندہ یہانتک کہ وفات پائی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
ذکر کیا ہمنے اُسکو کتاب غنیۃ الطالبین سے کہ تصنیف ہی حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی
شاہ عبد القادر جیلانی قدس اللہ سرہ العزیز کی اور کتاب الاوراد مین لکھا ہی
کہ جو کوئی شب عاشورا مین سو رکعت نفل پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورۂ اخلاص
تین تین بار اور بعد فراغ کے ستر بار کلمہ تمجید پڑھے بخشے جاوینگے اُسکے تمام گناہ اور
تذکرۃ الاوراد مین ہی کہ روایت ہی عبد اللہ ابن عباس رض سے کہ شب عاشورا کو قریب
صبح کے چار رکعت پڑھے اُسکے گناہ بخشے جاوین اور جنت مین تمام نعمتین حاصل ہون

مگر پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے آیۃ الکرسی ایک بار اور سورۂ اخلاص تین تین بار اور پھر بعد فراغ نماز کے سو بار سورۂ اخلاص پڑھے ثواب بیشمار ہے اور کتاب تحفہ یمنی مین روایت کی ہے کہ جو کوئی شب عاشورا مین چار رکعت پڑھے اور ہر رکعت مین بعد الحمد کے پانچ بار سورۂ اخلاص پڑھے رحمت خدا کی اسپر نازل ہووے فضائل روز عاشورا کے کتابون مین بہت ہین مگر مینے اس جگہ پر مختصر کیا اللہ تعالے بھائی مسلمانون کو توفیق عمل کی دیوے آمین

فصل دوسری بیچ فضیلت مہینے صفر کے کتاب تحفہ یمنی مین لکھا ہے

کہ جب دیکھے تو چاند ماہ صفر کا پس پڑھے اس شب کو بعد نماز مغرب کے اور پہلے عشا کے چار رکعت اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورۂ اخلاص گیارہ گیارہ بار اور بعد سلام نماز کے پڑھے درود شریف ایک ہزار بار وہ یہ ہے اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَحَبِيْبِكَ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ اور ایک روایت مین یہ درود شریف ہے اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدِ نِ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ تو بخشے جاوینگے گناہ اسکے اور دیکھیگا خواب مین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو تمام ہوا مضمون تحفہ یمنی کا اور تحفۃ احمدی مین لکھا ہے کہ اگر اس روز بعد نفلون کے جو دعا مانگے تو ضرور قبول ہوگی دعا اسکی ذکر کیا اسکو حضرات مشائخ رحمہم اللہ نے اپنی کتابون مین مگر یہ اذکار کتب احادیث سے ثابت نہین ہین اور کتاب تذکرۃ الاوراد مین لکھا ہے کہ آخری چہارشنبہ ماہ صفر کو بعد صبح کے غسل کرے اور وقت چاشت کے دو رکعت نماز نفل پڑھے ہر رکعت مین گیارہ گیارہ بار سورۂ اخلاص اور بعد سلام کے ستر بار درود شریف اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدِ نِ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ بعد اسکے یہ دعا پڑھے اَللّٰهُمَّ صْرِفْ عَنِّيْ سُوْءَ هٰذَا الْيَوْمِ وَاعْصِمْنِيْ مِنْ سُوْئِهٖ وَنَجِّنِيْ عَمَّا اَصَابَ فِيْهِ مِنْ نُحُوْسَاتِهٖ

وَکُنْ یَارَبِّہٖ بِفَضْلِکَ یَادَافِعَ الشُّرُوْرِ وَیَامَالِکَ النُّشُوْرِ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ وَصَلَّی اللّٰہُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِہِ الْاَمْجَادِ وَبَارِکْ وَسَلِّمْ

اور کتاب انوار الاذکیا مین حضرات مشائخ نے لکھا ہے کہ جو شخص آخری چہارشنبہ کو ماہ صفر مین دو رکعت نفل پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورۂ اخلاص تین تین بار پڑھے پھر بعد سلام کے الم نشرح اور والتین اور اذا جاء اور سورۂ اخلاص ان سب کو اسی اسی بار ایک گوشہ مین بیٹھکر پڑھے اسکی برکت سے غنی کریگا اللہ تعالے اُسکے دل کو اور تذکرہ مین لکھا ہے کہ یہ سات آیات قرآن کے کہ اُنکا نام آیات السلام و آیات الرحمۃ ہے انکو بعد ہر نماز کے ایک بار پڑھکر اوپر اپنے دم کرے یا انکو لکھکر پانی مین دھوکر پیوے پڑھنے والا ان آیات کا اور پینے والا انکا تمام آفات اور بلیات سے محفوظ رہیگا وہ آیتین یہ ہین

سَلَامٌ قَوْلًا مِّنْ رَّبٍّ رَّحِیْمٍ سَلٰمٌ عَلٰی نُوْحٍ فِی الْعٰلَمِیْنَ سَلٰمٌ عَلٰٓی اِبْرٰہِیْمَ سَلٰمٌ عَلٰی مُوْسٰی وَھٰرُوْنَ سَلٰمٌ عَلٰٓی اِلْ یَاسِیْنَ سَلٰمٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوْھَا خٰلِدِیْنَ سَلٰمٌ ھِیَ حَتّٰی مَطْلَعِ الْفَجْرِ

اور اسی کتاب تذکرہ مین ہے کہ چہارشنبہ آخری صفر کو وقت طلوع آفتاب کے اُس تعویذ کو لکھکر پانی مین گھولے اور اُس پانی مین چھلا چاندی کا سات بار بجھاوے جو کوئی اُس چھلے کو بائین ہاتھ کی چھوٹی اُنگلی مین پہنے رہے تاکہ وقت آبدست کرنے کے وہ چھلا اُس جاے لگا جاوے بواسیر خونی اور بادی دور ہوگی انشاء اللہ تعالے اور اگر وقت دردزہ کے وہی چھلا عورت کی کمر مین باندھے تو جلد ہی فراغت ہوجاویگی وہ تعویذ یہ ہے بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الٓمّٓ الٓمّٓصٓ الٓرٰ قٓ نٓ الٓرٰ کٓھٰیٰعٓصٓ حٰمٓ عٓسٓقٓ طٰہٰ صٓ یٰسٓ طٰسٓمّٓ طٰسٓ اور مغرب اور عشا کے درمیان مین لوبان کی خوشبو دیوے اور یہ

حروف مقطعات چالیس بار پڑھکر اسی چھلے پر دم کرے اور جب شب جمعہ ہووے تو دو رکعت نفل
پڑھکر یہ حروف مقطعات چالیس بار پڑھکر دم کرے تیسری شب جمعہ تک اسی طرح کرے
دور ہو ویگا مرض بواسیر کا **فصل تیسری ربیع الاول کے مہینے کی فضیلت**
مین کتاب اوراد مین لکھا ہے کہ جب چاند ربیع الاول کا نظر آوے اس رات کو سولہ رکعت
نفل پڑھے دو دو رکعت کی نیت سے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین تین بار
پڑھے جب فراغت پاوے تو بعد کل نفلوں کے یہ درود شریف پڑھے ہزار بار اللھم صل
علی محمد النبی الامی و رحمۃ اللہ وبرکاتہ اور پڑھے اس درود شریف کو
بارہ روز تک پس دیکھیگا جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب مین بارہ روز
سے زیادہ نہین گذرینگے مگر بعد نماز عشا کے اسکو شروع کرے اور درود شریف پڑھکر
باوضو سو جاوے اور ایک کتاب مشائخ مین لکھا ہے کہ تابعین اور تبع تابعین نے بروز
وفات حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے یعنے بارھوین تاریخ ربیع الاول مین بہ نیت ہدیہ روح
اقدس صلی اللہ علیہ وسلم کے بیس رکعت نماز پڑھی اور ہر رکعت مین اکیس اکیس ۲۱ بار سورہ اخلاص
بعد الحمد کے پڑھی چنانچہ ایک بزرگ پڑھتے تھے ان نفلوں کو واسطے ہدیہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم کے پس دیکھا اس بزرگ نے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب مین اور خوشخبری
دی حضرت نے اسکو جنت کی سبحان اللہ زہے نصیب ان لوگون کے جو دیکھین حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب مین کتاب مرقوم مین لکھا ہے کہ جب چاند ربیع الاول کا نظر آوے
اسی روز تمام مہینے تک یہ درود شریف ہمیشہ ایک ہزار ایک سو پچیس بار بعد نماز عشا کے
پڑھے دیکھیگا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب مین وہ درود شریف یہ ہے اللھم صل
علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک

حَمِیْدٌ مَّجِیْدٌ اور اسی کتاب مین ہر کہ جو کوئی پڑھے اس درود شریف کو ربیع الاول مین سوالاکھ مرتبہ ضرور دیکھیگا رسول اللہ صلعم کو خواب مین وہ یہ ہو صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یا یون پڑھے اَلصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُوْلَ اللّٰہِ اور جو کوئی واسطے رجوع ہونے کسی شخص کے بارھوین ربیع الاول کی شب کو وتر پڑھکر یَا بَدِیْعَ الْعَجَائِبِ بِالْخَیْرِ یَا بَدِیْعُ کو سات ہزار سات سو اکتالیس بار ہر روز تین روز تک یعنے بارھوین اور تیرھوین اور چودھوین تک پڑھے پس اگر فقیر پڑھیگا غنی ہوگا اسم اعظم کی برکت سے مگر شرط اسمین یہہ کہ بارھوین تاریخ مین دن پیر کا یا دن جمعرات کا یا جمعہ کا ہووے **فصل چوتھی فضیلت مین مہینے ربیع الثانی** کے کتاب جامع وغیرہ مین ہر کہ چاند دیکھے ربیع الثانی کا تو پڑھے اسمین یعنے شب اول مین بعد مغرب کے آٹھ رکعت نفل دو دو کی نیت سے اور پڑھے اسمین بعد الحمد کے سورۂ کوثر تین بار اول رکعت مین اور دوسری مین قل یا ایہا الکافرون تین بار یا فقط قل ہو اللہ ہی پڑھے ہر رکعت مین تین تین بار ثواب بیشمار ہے الضیا اور جب چاند نظر آوے ربیع الثانی کا اور اُس چاند کی جب اول جمعرات آوے یعنے شب جمعہ اگر واسطے رجوعات کے کوئی عمل شروع کرے تو مناسب ہے بلکہ ایک کتاب مین لکھا ہے کہ عمل سورۂ مزمل کا اگر اس مہینے مین شروع کرے توبہت مفید تر ہے واسطے سنخرات کے اور شروع کرے تو چندی جمعرات کو یعنے شب جمعہ کو اسطرح کہ اول غسل کرے اور جس مکان مین پڑھے اُسمین عود کی خوشبو دیوے اور نئے کپڑے پہنے اور اول درود شریف اکتالیس بار پڑھے اور بعد اُسکے یہ دعا اکتالیس بار پڑھے یَا حَنَّانُ یَا مَنَّانُ اَنْتَ الَّذِیْ وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَّحْمَۃً وَّعِلْمًا یَا حَنَّانُ پھر بعد اُسکے سورۂ مزمل اکتالیس بار پڑھے پھر بعد اُسکے یہ دعا اکتالیس بار

اللّٰھم انی اسئلک ان تسخر لی خدام ھذہ السورۃ الشریفۃ بحق لا الٰہ الا اللّٰہ
محمد رسول اللّٰہ پھر اُسی اور درود شریف کو کہ جو اول پڑھا تھا اکتالیس بار پڑھے اور
پڑھے اس عمل کو چالیس روز تک پس دیگا اسکو اللہ تعالیٰ وہ نعمت کہ نہ دیکھی ہو کبھی
اُسنے اور اگر اُس صورت کا عمل کسی اور مہینے مین بھی کرے تو مضائقہ نہین ہے اور کتاب
فضائل الشہور مین لکھا ہے کہ پندرھوین اور آخری روز اُس مہینے کے چار رکعت نماز نفل
پڑھے اور پڑھے بعد الحمد کے ہر رکعت مین پانچ بار سورۂ اخلاص ثواب عظیم ہے اور
بخشیگا خدا تعالیٰ گناہ اسکے اور دیگا اسکو اللہ تعالیٰ جنت **فصل پانچوین فضیلت**
مین مہینے جمادی الاول کے کتاب تحفہ مین مذکور ہے کہ حضرات اصحاب پڑھتے
اُس مہینے کے غرہ مین بیس رکعت نماز نفل ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورۂ اخلاص
ایک بار اور بعد فراغت کے سو بار درود شریف پڑھتے تھے اور ایک کتاب مین ہے
کہ مہینہ جمادی الاول کی پہلی شب مین بعد نماز مغرب کے آٹھ رکعت نماز نفل پڑھے ہر رکعت
مین بعد الحمد کے سورۂ اخلاص گیارہ گیارہ بار پڑھے ثواب بہت ہے اور جو عمل علوی
اس مہینے مین شروع کرے تو جلدی مقصد حاصل ہووے **فصل چھٹی فضیلت**
مین مہینے جمادی الثانی کے کتاب فضائل الشہور مین اخطب ابن حسان سے
روایت ہے کہ حضرت ابوبکر صدیق رضہ شب اول مہینے جمادی الثانی مین بارہ رکعت
نماز نفل پڑھتے تھے اور اکثر اصحاب نے بھی اُسپر اتفاق کیا ہے اور اُسی کتاب مین
لکھا ہے کہ دس روز آخر اس جمادی الثانی مین اصحاب روزہ رکھتے تھے واسطے استقبال
مہینے رجب کے اور ہر شب اُس دس روز مین بیس رکعت نماز پڑھتے تھے **فصل**
ساتوین مہینے رجب کی فضیلت مین ہے تحفہ یمنی مین لکھا ہے کہ زیاد بن

عمران نے انس رض ابن مالک سے روایت کی ہی کہ جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم جب ہلال
رجب کا معاینہ فرماتے تھے دونون ہاتھ مبارک اٹھا کر پڑھتے تھے اللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا
فِيْ رَجَبَ وَشَعْبَانَ وَبَلِّغْنَا اِلٰى شَهْرِ رَمَضَانَ اور خلاصۃ الاخیار مین ہی کہ مَنْ اَدْرَكَ
شَهْرَ رَجَبَ فَاغْتَسَلَ فِيْ اَوَّلِهٖ وَاَوْسَطِهٖ وَاٰخِرِهٖ خَرَجَ مِنْ ذُنُوْبِهٖ كَيَوْمَ وَلَدَتْهُ اُمُّهٗ
کذا فی ارشاد الطالبین یعنے ماہ رجب کی پہلی اور پندرھوین اور آخر دن مین غسل کرے
خارج ہووے اپنے گناہ سے اس روز کی طرح کہ جب پیدا ہووے اپنی مان سے
اور یہ بھی جاننا چاہیے کہ اس مہینے مین پانچ شب افضل ہین واسطے عبادت کے یعنے
ایک شب اول اور ایک اوسط اور تین آخر مین اور جاننا چاہیے کہ شب اول مین بعد
نماز مغرب کے بیس رکعت نماز پڑھنا بیچ الحمد کے تین تین بار سورہ اخلاص موجب فوائد
ہر دو جہان کا ہو اور حدیث شریف مین آیا ہو کہ روایت کیا اُسکو سلمان فارسی رض نے
کہ فرمایا مجھکو رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اے سلمان رض کیا نہین کوئی بندہ
مومن اور مومنہ کہ پڑھے نماز اول اس مہینے کے یعنے درمیان مغرب اور عشا کے
تیس رکعت اور ایک روایت مین بیس رکعت بھی آیا ہو اور پڑھے ہر رکعت مین بعد
فاتحہ کے سورہ اخلاص تین بار اور سورہ قل یاایہا الکافرون تین بار پس معاف
کریگا اللہ تعالے تمام گناہ اُسکے اور پاک کریگا اللہ اُسکا دفتر گناہون سے اور اُٹھاویگا
اللہ تعالے اُسکو دن قیامت کے شہیدون کے گروہ مین اور لکھا گیا وہ شخص نزدیک
اللہ تعالے کے بڑا عابد گویا عبادت کی اُسنے ایک برس تک اور عطا کریگا اللہ تعالے
اُسکو ہزار درجہ جنت مین اور اگر روزہ رکھے اُس مہینے مین تو بڑا ثواب عظیم ہو اور
پڑھے نماز اس طور سے کہ جو ذکر کی گئی ہو تو حرام کی اُسپر اللہ تعالے نے آگ جہنم کی اور

واجب کیا اُسپر اللہ نے جنت کو اور ہوا وہ شخص بڑا مقبول اللہ تعالے کے نزدیک اور فرمایا
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ خبر دی مجھکو اس نماز کے ثواب کی جبرئیل علیہ السلام نے کہ
ای حبیب نہین پڑھتا اس نماز کو مگر مومن اور نہین چھوڑتا اس نماز کو مگر منافق اور مشرک
حضرت سلمان فارسیؓ روایت کرتے ہین کہ کہا مین نے یا رسول اللہ خبر دیجیے مجھکو
اس نماز کی کہ کسطرح پڑھون مین اس نماز کو فرمایا حضرت نے کہ ای سلمان پڑھ بیچ
اول شب اسکی کے دس رکعت اور پڑھ ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین بار
اور سورہ کافرون تین بار اور جب سلام دیوے تو یعنے جب دس رکعت پڑھ چکے
تو ہاتھ اُٹھا دے اور کہے لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ
يُحْيِيْ وَيُمِيْتُ وَهُوَ حَيٌّ لَّا يَمُوْتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ
اَللّٰهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا اَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ
پھر جو دعا مانگیگا بیشک قبول ہوگی دعا اسکی پھر جب درمیان مہینے کا ہووے
یعنے پندرھوین شب کو رجب کی پڑھے دس رکعت اور پڑھے اسمین بعد الحمد کے سورہ
اخلاص ایک بار اور سورہ کافرون تین بار جب دس رکعت پڑھ چکے تو دونون ہاتھ
اٹھاوے وقت دعا مانگنے کے اور پڑھے لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ
لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِيْ وَيُمِيْتُ وَهُوَ حَيٌّ لَّا يَمُوْتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ اِلٰهًا وَّاحِدًا اَحَدًا صَمَدًا فَرْدًا وِتْرًا لَمْ يَتَّخِذْ
صَاحِبَةً وَّلَا وَلَدًا پس جو دعا مانگیگا قبول ہوگی دعا اسکی پھر اخیر ماہ رجب
مین دس رکعت پڑھے اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین بار
اور سورہ کافرون تین بار جب نماز سے فراغت پاوے تو اُٹھاوے اپنے ہاتھ

طرف آسمان کے موافق پہلے اٹھائے اور کہے لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْكَ لَهٗ
لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوْتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ
عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ
پھر مانگے اپنے رب سے حاجت اپنی قبول کیجاویگی فوراً دعا اُسکی اور کریگا اللہ تعالے دن
قیامت کے درمیان اُسکے اور درمیان دوزخ کے ستر خندق ہر ایک خندق کی چوڑائی
پانسو برس کی راہ ہوگی اور لکھے گا اللہ تعالے واسطے اُسکے بدلے مین ہر رکعت کے ثواب
ہزار ہزار رکعت کا پس جب سُنی یہ حدیث رسول اللہ صلعم سے حضرت سلمان فارسی رضؓ نے
پھر کبھی یہ نماز حضرت سلمان فارسی رضؓ نے قضا نہ کی کذا فی غنیۃ الطالبین اور کتاب
سیر الاسرار مین لکھا ہر کہ مہینے رجب مین بروز جمعہ مابین نماز ظہر اور عصر کے چار رکعت
نماز بیک سلام پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے آیۃ الکرسی سات بار اور سورۂ اخلاص
پانچ بار اور بعد سلام کے پچیس بار لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْكَبِیْرِ الْمُتَعَالِ اور سو بار
اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ غَفَّارُ الذُّنُوْبِ
وَسَتَّارُ الْعُیُوْبِ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ اور سو بار درود شریف پڑھے پھر جو حاجت ہو دعا
کرے ضرور قبول ہوگی دعا اُسکی اور جاننا چاہیے کہ اکثر محققین نے حضرت خواجہ
اُویس قرنی رحمۃ اللہ علیہ سے روایت کی ہر کہ اس مہینے رجب مین تیسرے اور
چوتھے اور پانچوین روز اور چودھوین اور پندرھوین اور سولھوین روز اور
تیئیسوین اور چوبیسوین اور پچیسوین روز روزہ رکھے اور ہر روز مین وقت
چاشت کے غسل کرے اور تا فراغ نماز کسی سے بات نہ کرے اور بارہ رکعت
نماز پڑھے تین سلام سے اور چار رکعت پہلی مین بعد الحمد کے اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ تین تین بار

پھر بعد سلام کے ستر بار پڑھے لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ الْمَلِکُ الْحَقُّ الْمُبِیْنُ اور چار رکعت دوسری
مین اذا جاء تین تین بار پڑھے اور پھر بعد سلام کے ستر بار پڑھے اِنَّکَ قَوِیٌّ مُّعِیْنٌ
وَّاھِدِیٌّ دَلِیْلٌ بِحَقِّ اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ اور پھر چار رکعت
تیسری مین سورۂ اخلاص تین تین بار پڑھے اور پھر بعد سلام کے ستر بار الم نشرح پڑھے
پھر سینہ پر ہاتھ رکھکر حاجت طلب کرے البتہ اُسکی حاجت بر آویگی اور جاننا چاہیے
کہ اس مہینے رجب مین لیلۃ الرغائب بھی ہی اور لیلۃ الرغائب رجب کے پہلے پنجشنبہ اور جمعہ
کے درمیان کی رات کو کہتے ہین اس رات کو بعد نماز مغرب کے بارہ رکعت پڑھے
ہر رکعت مین بعد الحمد کے انا انزلناہ تین بار اور سورۂ اخلاص بارہ بار اور بعد فراغ
نماز کے ستر بار پڑھے اَللّٰھُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدِ نِ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ وَعَلٰٓی اٰلِہٖ
پھر سجدے مین جاکر ستر بار پڑھے سُبُّوْحٌ قُدُّوْسٌ رَّبُّنَا وَرَبُّ الْمَلٰٓئِکَۃِ
وَالرُّوْحِ اور پھر سر اُٹھاوے اور ستر بار کہے رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا
تَعْلَمُ فَاِنَّکَ اَنْتَ الْعَلِیُّ الْاَعْظَمُ پھر سجدہ مین جاکر دعاے مذکور ستر بار اور
پھر ستر بار سر اُٹھاکر وہی درود شریف پڑھے اُسکے بعد جو دعا مانگے گا قبول ہوگی
اُسوقت سے عشا کی نماز تک جو دعا مانگے گا قبول ہوگی اور یہ بھی جاننا چاہیے کہ اس مہینے
مین شب استفتاح پندرھوین شب رجب کو کہتے ہین کتب مشائخ مین منقول ہی کہ اس
شب کو بیس رکعت نماز پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورۂ اخلاص تین بار ثواب
پاویگا صدقہ نقرہ و طلا کا بقدر پہاڑون دنیا کے اور ثواب نماز کا بقدر برگہاے
درختان دنیا کے اور کتاب سیاحین اور کتاب الاوراد مین ہی کہ تیرھوین اور چودھوین
اور پندرھوین رجب کو روزہ رکھے اور پندرھوین کو بعد زوال آفتاب سے

غسل کرے اور آٹھ رکعت نماز پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے تین تین بار سورہ اخلاص
پڑھے ثواب اُسکا بہت ہر اور کتاب ریاحین مین انس بن مالک سے روایت ہر کہ پندرھوین
رجب کو طلوع صبح سے پہلے یعنے قریب وقت نماز تہجد کے پچاس رکعت پڑھے اور پڑھے
ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورہ اخلاص ایک ایک بار قبول ہونگی تمام دعائین اُسکی اور
روشن ہوگی قبر اُسکی اور مغفرت ہوگی اُسکے گناہون کی اور حشر ہوگا اُسکا مومنین مین
اور شہیدون مین اور جنت مین جاویگا پیغمبرون کے ساتھ **بیان شب معراج**
کی ستائیسوین رات رجب کی ہر کتاب اورادمین ہر کہ اس رات کو بارہ رکعت پڑھے اور
بعد اختتام کے سو سو بار کلمہ تمجید اور درود شریف اور استغفار پڑھے پھر سجدہ
مین جاکر جو دعا مانگے گا قبول ہوگی اور اُسکی صبح کو روزہ رکھے بڑی فضیلت ہر اور
روایت ہر حضرت سعید خدری سے فرمایا کہ تھے رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم جسوقت
کہ آتا مہینہ رجب کا کہتے تھے آنحضرت کہ اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي رَجَبَ وَشَعْبَانَ وَبَلِّغْنَا
رَمَضَانَ اور فرمایا رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم نے اِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا يُقَالُ لَهُ
رَجَبُ وَمَاءُهَا اَشَدُّ بَيَاضًا فَمَنْ صَامَ يَوْمًا رَجَبَ سَقَاهُ اللّٰهُ
مِنْ ذٰلِكَ النَّهْرِ **ترجمہ** تحقیق جنت مین ایک نہر ہر کہتے ہین اُسکو رجب اور ہر
پانی اُسکا سفید زیادہ سفیدی سے پس جو کوئی روزے رکھے مہینے رجب مین پلاویگا
اُسکو اللہ تعالے اُس نہر سے پانی کہ میٹھا زیادہ شہد سے اور ٹھنڈا زیادہ
برف سے ہر اور یہ بھی فرمایا آنحضرت صلعم نے کہ جو روزے رکھے مہینے رجب
مین تو نہ جلاویگی ہرگز اُسکو آگ اور رسالہ حشریہ مین ہر کہ جناب رسول خدا صلے اللہ
علیہ وسلم قبرستان مین تشریف لیگئے آپ نے دیکھا کہ ایک قبر مین اوپر مردہ کے

عذاب ہو رہا ہے اور وہ رو رہا ہے اور یہ کہتا ہے کہ یا رسول اللہ مجھکو آگ دوزخ کی جلا رہی ہے
اور کفن میرا آگ کا ہوگیا ہے فرمایا حضرت ص نے اُس اہل قبہ کو کہ اگر ایک روزہ بھی
رجب کے مہینہ میں تو رکھتا تو یہ عذاب قبر کا تجھکو نہوتا کچھ پڑھی حضرت نے
سورہ اخلاص سو بار اور بخشی اُس مردہ کو پس معاف کیا اللہ نے عذاب قبر کا اُس سے
اور بخش دیا اللہ نے اُسکو اور سلمان فارسی رض سے روایت ہے کہ فرمایا رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ بیچ مہینے رجب کے ایک روز ہے اور ایک رات ہے جو کوئی روزہ
رکھے اُس روز اور عبادت کرے اُس رات کو پس ہووے واسطے اُسکے ثواب مانند
اُسکے کہ روزے رکھے اُسنے سو برس کے اور عبادت کی اُسنے سو برس تک پس وہ
رات ستائیسوین اور دن ستائیسوان ہے عبادات اور صیام ماہ رجب کے بیشمار ہین
اگر تمام فضائل اِس مہینے مبارک کے لکھون تو ایک دفتر طویل ہو جاوے اسواسطے
مختصر کیا گیا ذکر فضائل ماہ رجب مبارک کا اب ہم احوال ماہ شعبان کا بیان کرتے ہین

فصل آٹھوین فضیلت مین مہینے شعبان کے

عَنْ اَبِی بَکْرِ الصِّدِّیْقِ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ قُوْمُوْا لَیْلَۃَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَاِنَّہَا لَیْلَۃٌ مُبَارَکَۃٌ فَاِنَّ اللّٰہَ تَعَالٰی یَقُوْلُ فِیْہَا ھَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَاَغْفِرُ لَہٗ
یعنے روایت ہے حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالے عنہ سے کہ فرمایا
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ اٹھو اے لوگو شب نصف ماہ شعبان کو یعنے
پندرھوین رات شعبان کو تحقیق وہ رات مبارک ہے کہ حقتعالے فرماتا ہے
اُس رات مین کہ اے بندو ہے تم مین سے کوئی شخص کہ بخشش چاہے مجھ سے تو بخشون

مین اُسکو پس پندرھوین شب شعبان کی نہایت بزرگ ہی اور جو عبادت اس شب مین کرے
ثواب اُسکا بہت پاوے چنانچہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہی کہ بزرگ
سجانو تم شب برات کو کہ وہ پندرھوین شعبان کی ہی کہ اُترتے ہین اُسمین فرشتے رحمت
کے اور نازل ہوتی ہی رحمت الٰہی اوپر اُنکے کہ جو کوئی اُس رات مین عبادت کرے
پس وہ ایک رات ہی کہ بزرگ کیا ہی اُسکو خدا تعالے نے جو کہ عبادت کرے اُس شب
مین اللہ تعالے کی بخشتا ہی اللہ تعالے اُسکے تمام گناہ صغیرہ اور کبیرہ یعنے پاک
ہوتا ہی وہ تمام گناہون سے اپنے اور فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو
چاہے آگ دوزخ سے بچاؤ تو پندرھوین شب شعبان عبادت کرے حرام کریگا
اللہ تعالے اُسپر آگ دوزخ کی اور فرمایا آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو زندہ
رکھے پندرھوین رات شعبان کو زندہ رکھتا ہی اللہ تعالے اُسکو قیامت تک یعنے بعد
موت کے بھی اُسکو ثواب عبادت کا کہ ہر روز کرتا ہی نامۂ اعمال اُسکے مین لکھا جاتا ہی
اور فرمایا رسول خدا صلعم نے کہ وصیت کی مجھکو جبرئیل نے کہ امت اپنی کو کہدے ای
رسول اللہ کہ شب برات کو زندہ رکھین جو کہ زندہ رکھیگا اُسکو تو گویا زندہ کیا اُسنے شب قدر
کو اور فرمایا رسول اللہ صلعم نے کہ خدا تعالے پندرھوین شب شعبان کو تمام عابدون
کو اور صالحون کو اور صدیقون کو اور نیکون کو اور بدون کو بخشتا ہی مگر جادوگرون کو
اور منجم کو اور بخیل کو اور مان باپ کے تکلیف دینے والون کو اور شراب خوار کو اور فاعل
و مفعول کو اور جو کھانے والے نشے کی چیزون کے ہین نہین بخشتا ہی اللہ اُنکو مگر جو کہ
توبہ کرکے مر گئے ہون اور وارد ہی کہ خدا تعالے پندرھوین شب شعبان مین
بندۂ مومن کو کہتا ہی کہ ہی کوئی جو بخشش چاہے مجھسے کہ بخشون مین اُسکو اور

فرماتا ہی اللہ تعالے کہ جو کوئی عافیت مانگے مجھسے تو صحت دون مین اُسکو اور اگر ہی فقیر
تو مجھسے غنا چاہے غنی کرون مین اسکو حضرت عائشہ صدیقہ رضہ فرماتی ہین کہ گئی ہین
رات کو پاس رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم کے پس اُٹھ کھڑے ہوئے آنحضرت صلعم اور گئے
سفلے اپنے پر پہر غیرت آئی مجھکو پس جب دیکھا مین نے حضرت کو سجدے مین روتے ہین
اور مغفرت امت کی چاہتے ہین پہر کہا حضرت عائشہ رضہ نے کہ مان باپ میرے فدا
ہوین تیر یا رسول اللہ تم سجدے مین روتے ہو اور مین بیچ غیرت کے کھڑی ہون
آپ سر اٹھائیے پس جب حضرت نے سر اُٹھایا تو کہا ای حمیرا کچھ جانا تونے کہ یہ شب
کونسی ہی حضرت ام المومنین رضہ فرماتی ہین کہ کہا مین نے اللہ اور رسول اُسکا خوب
جانتا ہی پہر فرمایا حضرت نے کہ یہ رات پندرھوین شعبان کی ہی اے عائشہ یہ وہ رات ہی کہ
جو زندہ رکھے اس رات کو اور پہر دعا مانگے اپنے رب سے جو دعا مانگیگا قبول ہوگی دعا
اُسکی اگرچہ ہو دعا اُسکی مانند پہاڑون دنیا کے اور بخشتا ہی اللہ تعالے اپنے بندون کو
اس رات مین اور آزاد کرتا ہی اللہ تعالے لوگون کو اس رات مین دوزخ سے ساتھ
شمار بنی کلاب کی بکریون کے بالون کے اور نہین بخشتا ہی اللہ تعالے تین گروہ کو یعنے
مشرک اور بخیل اور شارب خمر کو اور فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے
اِنَّ اللّٰہَ یَرْحَمُ عُصَاۃَ اُمَّتِیْ فِیْ لَیْلَۃِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ بِعَدَدِ شُعُوْرِ اَغْنَامِ
بَنِیْ کِلَابٍ وَرَبِیْعَۃَ وَمُضَرَ یعنے تحقیق اللہ تعالے رحم کرتا ہی میری امت کے گنہگارون
پر شعبان کی پندرھوین رات مین بشمار بالون گوسفندان بنی کلاب اور ربیع اور مضر کے
یہ عرب مین تین قبیلے تھے کہ بکریان اُنکے یہان بہت تھین کہتے ہین کہ ایک قبیلے کی بیس ہزار
سے کم بکریان نہ تھین اسواسطے حضرت نے اُنکی طرف اشارہ کرکے فرمایا اور (یعنے گروہ ۱۲)

نہ ارشاد حضرت صلعم ہی کہ جبرئیل پاس میرے آئے اور کہا کہ اُٹھو یا رسول اللہ اور نماز پڑھو
اور دعا مانگو کہ یہ شب پندرھوین شعبان کی ہی کہ بیچ اس شب کے حقتعالے تین سو دروازے
رحمت کے اوپر بندون اپنے کے کھولتا ہی یا رسول اللہ بخشش مانگو اس رات کو واسطے
اپنی امت کے مگر مشرک اور جادوگر اور منجم اور بخیل اور شارب الخمر اور رباخوار اور زانی کی
بخشش ہرگز نہ مانگو کسواسطے کہ اللہ عذاب کرنے والا ہی اوپر اُنکے اور فرمایا رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم نے طوبیٰ لِمَن یَعْمَلُ فِی لَیْلَۃِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ خَیْرًا
یعنے خوشی ہی واسطے اُس آدمی کے کہ عمل کرے نیک پندرھوین شب شعبان مین اور پندرھوین
رات شعبان کو چاہیے کہ غسل کرے بعد شام کے اور یہ مستحب ہی فرمایا رسول اللہ صلے اللہ
علیہ وسلم نے کہ جو پندرھوین شعبان کو غسل کرے ساتھ نیت عبادت کے بدلہ مین ہر قطرہ
پانی غسل اُسکے کے لکھا جاوے ثواب واسطے اُسکے سات سو رکعت نماز نفل کا پھر
بعد غسل کے دو رکعت نماز تحیۃ الوضو پڑھے اور ہر رکعت مین بعد الحمد کے آیۃ الکرسی
ایک بار اور سورۂ قل ہو اللہ تین بار پڑھے پھر بعد فراغت تحیۃ الوضو کے آٹھ رکعت
نماز نفل ادا کرے بیچ ہر رکعت کے بعد الحمد کے سورۂ انا انزلناہ ایک بار اور سورۂ اخلاص
پچیس بار پڑھے آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرماتے ہین کہ جو یہ نماز شب شعبان کو یعنے
پندرھوین رات کو ادا کرے تمام گناہ اُسکے بخشے گئے اور پاک ہوا وہ گناہون سے
اپنے مانند بچہ کے کہ پیدا ہوا ہو ماں اپنی سے اور فرمایا حضرت نے کہ جو پڑھے
پندرھوین شب شعبان چار رکعت نماز نفل ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورۂ اخلاص پچاس
بار پڑھے اور پندرھوین روز روزہ رکھے معاف کریگا اللہ تعالے گناہ اُسکے
پچاس برس کے اور ایک روایت مین یون بھی آیا ہی کہ جو چودہ رکعت نماز نفل

پندرھوین شب کو ادا کرے اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورۂ اخلاص دس دس بار
تمام گناہون سے پاک ہوا اور سو حاجت اُسکی ادا کریگا اللہ تعالے اور حلال کریگا اللہ اوپر
اُسکے جنت اور حرام کریگا اُسپر دوزخ کو اور فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے
کہ جو کوئی پندرھوین رات شعبان کو چودہ رکعت نماز نفل پڑھے اور جو کچھ کہ چاہے بعد الحمد
کے پڑھے یا سورۂ اخلاص اور قل یا ایہا الکافرون اور معوذتین ہر رکعت مین یہ چارون
سورتین پڑھے پھر آیۃ الکرسی ایک بار اور لقد جاءکم رسول آخر تک ایک بار پڑھے
پھر بعد سلام کے دعا مانگے ضرور قبول ہوگی دعا اُسکی اور فرمایا آنحضرت
صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی روزہ رکھے پندرھوین دن کو پس نجات پائی اُسنے
آگ جہنم سے جیسا کہ حدیث مین آیا ہے مَنْ صَامَ یَوْمَ الْخَامِسِ عَشَرَ مِنْ شَعْبَانَ
لَمْ تَمَسَّهُ النَّارُ اَبَدًا اور حدیث مین آیا ہے کہ پندرھوین شب شعبان
کو اُترتے ہین فرشتے آسمان سے ستر لاکھ کہ وہ دیکھتے ہین اس رات کے عبادت
کرنے والون کو اور لکھتے ہین اُنکے واسطے حسنات قیامت تک یہانتک کہ پورے
نہین ہوتے وہ حسنات دن قیامت کے فرماویگا اُنکو اللہ تعالے کہ چھوڑ دو تم اے
فرشتو لکھنا حسنات کا اور ہمارے بندون کو بیحساب جنت مین داخل کرو اگر
تمام حسنات ہمارے بندون کے لکھوگے بلکہ اگر تمام ملائک زمین اور آسمان کے
حسنات اُنکے لکھین توبھی نا پورے ہونگے اور ایک کتاب مین یون بھی آیا ہے کہ جو
شخص اس رات کو عبادت کرتا ہے سال تمام تک وہ شخص اللہ کے نزدیک عابدون
مین لکھا جاتا ہے اور حدیث شریف مین آیا ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلے اللہ
علیہ وسلم نے کہ جو کوئی پڑھے جمعہ کی رات کو شعبان کے مہینے مین چار رکعت نماز

نفل ہر رکعت مین بعد الحمد کے بتیس بار سورۂ اخلاص پڑہتے پس پایا اُسنے ثواب حج اور
عمرہ کا اور فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص سو بار اس رات
کو اور سو بار اُس دن کو اوپر میرے درود بھیجے حرام کریگا اللہ تعالے اوپر اُسکے
آگ جہنم کی اور داخل کریگا اُسکو خدائے تعالے جنت مین اور فرمایا رسول اللہ صلعم
نے کہ جو شخص رات اور دن شعبان کے مہینے مین اوپر میرے درود بھیجے تین سو بار
حق تعالے بچاویگا اُسکو آگ جہنم سے اور شافع ہونگا مین اُسکا سب سے پہلے دن قیامت
کے اور فرمایا حضرت صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص شعبان کے مہینے مین اوپر میرے
تین ہزار بار درود بھیجے پس واجب ہوئی مجھپر شفاعت کرنی واسطے اُسکے دن قیامت
کے اور حضرت شیخ ابو القاسم صفار رحمۃ اللہ علیہ سے منقول ہے کہ دیکھا مین نے
حضرت فاطمہ رضی اللہ عنہا کو خواب مین کہا مین نے ای خاتون کس چیز کو دوست
رکھتی ہو تو زیادہ تر کہ اوپر روح تیری کے بخشون مین فرمایا فاطمہ رضی اللہ
عنہا نے کہ دوست رکھتی ہون مین شعبان کے مہینے مین آٹھ رکعت نماز بیک سلام
ساتھ چار قعدہ کے اور پڑہو تو ای ابو القاسم رح بیچ ہر رکعت کے بعد الحمد کے
سورۂ اخلاص گیارہ بار جو کہ یہ نماز شعبان کے مہینے مین پڑہے اور بخشے مجھکو ثواب
اُسکا ای ابو القاسم رح مین ہرگز قدم نہ رکھونگی جنت مین جب تک کہ اُسکی شفاعت
نہ کرون مین یہ نماز کسی ہی شب مین اس مہینے مبارک کے ادا کرے اگر اول ہی رات
کو پڑہے تو بہت ہی خوب اور بہتر ہے یا اُسکو اختیار ہے جب چاہے پڑہے اب مختصر
کیا ہے اس ذکر کو اوپر ذکر قلیل کے یا اللہ یا کریم سب مسلمانون کو توفیق عمل
عنایت فرما آمین

فصل نوین بیچ فضیلت مہینے رمضان المبارک کے

جاننا چاہیئے کہ مہینا رمضان المبارک کا فرض کیا اللہ تعالے نے اوپر امت محمد رسول اللہ صلعم کے جو کوئی اس فرض کا منکر ہو کافر ہو چنانچہ اللہ تعالے فرماتا ہے یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ اے ایمان والو لکھا گیا یعنے فرض کیے گئے ہین اوپر تمھارے روزے رمضان کے جیسا کہ لکھے گئے ہین یعنے فرض کیے گئے اوپر اُنکے جو پہلے تھے تم سے شاید کہ تم ڈرالو ۔ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ رَمَضَانَ مِنْ اَوَّلِهٖ اِلٰی اٰخِرِهٖ خَرَجَ مِنْ ذُنُوْبِهٖ کَیَوْمٍ وَلَدَتْهُ اُمُّهٗ روایت ہے عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی روزے رکھے رمضان مبارک مین اول سے آخر تک باہر آیا اپنے گناہون سے گویا کہ ابھی پیدا ہوا ہے اپنی ماں سے بھائیون مہینا رمضان کا بزرگ اور معظم ہے حضرت موسیٰ علیہ السلام نے مناجات کی کہ الٰہی امت محمدؐ کو کونسا مہینا عطا ہوگا حکم ہوا کہ اے موسیٰ عطا کیا ہے اُنکو مہینا رمضان المبارک کا عرض کی حضرت موسے نے کہ الٰہی کیا فضیلت ہے اُس مہینے کی حکم ہوا کہ اے موسے فضیلت مہینے رمضان کی اوپر تمام مہینون کے ایسی ہے جیسا کہ فضیلت میری اوپر تمام بندون کے ہے اور جو کوئی روزہ رکھے اُس مہینے مبارک مین عبادت تمام آدمیون کی اور تمام پریون کی اور تمام مخلوق کی بیچ نامۂ اعمال اُسکے کے لکھونگا مین حضرت موسیٰ علیہ السلام نے عرض کیا کہ الٰہی مجھکو بھی امت محمدؐ مین کر کہ مین بھی اس ثواب سے محروم نہ رہون اور لکھا ہے کہ جو روزہ رکھے رمضان المبارک مین تو تمام فرشتے اور بندگان

اور وحوش اور طیور اور جو اوپر زمین کے ہین بخشش مانگتے ہین واسطے اُس روزہ دار
کے یہانتک کہ درخت اور سنگ اور کلوخ اور گھاس وغیرہ واسطے اُسکے بخشش مانگتے ہین
اور فرمایا آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو روزے رکھے مہینے مین رمضان المبارک
کے عطا کریگا اللہ تعالے اُسکو دن قیامت کے ایک مکان زمرد کا کہ ہونگے اُس مکان
کے دروازے ہزار اور آگے ہر ایک دروازے کے ایک درخت ہوگا اگر سو برس
تک سوار ہوکر اُس درخت کے سایہ مین پھرے تب بھی اُسکے سایہ سے باہر نہ آوے گا روایت
کیا اُسکو احمد بن جام نے اپنی سند مین اور فرمایا آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ
جو صدقہ دیوے مہینے رمضان مین بہتر ہووے صدقہ اُسکا زیادہ ہزار درم سے کہ
اور مہینون مین دیا ہو اُسنے اور فرمایا آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو رمضان
کے جمعہ کے روز عبادت کرے یا قرآن شریف پڑھے پس ثواب ملے اُسکو ہزار سال
کی عبادت سے زیادہ اور فرمایا حضرت نبی کریم نے کہ جو روزے رکھے مہینے
رمضان مین اور ساتھ اپنے عیال و اطفال کے افطار کرے اُس روزے کو پس
عطا کریگا اُسکو اللہ تعالے اتنا ثواب کہ گویا اُسنے بیچ مکہ اور مدینہ اور بیت المقدس
کے روزے رکھے ہین اور جو کہ بیچ مکہ معظمہ کے روزے رکھتا ہو تو ثواب ستر ہزار
حج اور ستر ہزار عمرہ اور ستر ہزار مہینے رمضان المبارک کا پاتا ہے اور جو کوئی مدینہ
منورہ مین روزے رکھے عطا کریگا اُسکو اللہ تعالے ثواب ہر ایک آدمی کے شمار
کے بدلے مین کہ جو ایمان دار ہین اور دور کرے اُس سے اُتنی بدی اور بلند
کرے اللہ تعالے اُتنے درجے اُسکے جنت مین اور جو کوئی بیت المقدس مین
روزے رکھے تو ساتون آسمان کے فرشتے اور زمین کے فرشتے واسطے اُسکے بخشش

چاہتے ہین اور فرمایا پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو روزے رکھے امت میری مہینے رمضان مین خاص اللہ ہی کے واسطے پس گویا کہ آزاد کیے اُسنے چھ سو ہزار بردہ اور قربانی کی اُسنے چھ سو ہزار اونٹون کی اور عبادت کی اُسنے اللہ کی چھ سو ہزار سال تک اور یہ بھی جاننا چاہیے کہ روزے چند وجہ پر ہین نزدیک حضرت خواجہ مظفر کہستانی رحمۃ اللہ علیہ کے اول روزہ روح کا اور دل کا ہی یعنے ان دونونکو طرف یاد آلہی کے مشغول رکھے دوسرا روزہ عقل کا ہی کہ خلاف عقل اپنی کے کوئی کام بد نہ کرے اور تیسرا روزہ نفس امارہ کا ہی یعنے کشتہ کرے اُس نفس کو ساتھ امساک کھانے اور پینے کے اور شہوتون کی چیزون سے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہین اَلصَّوْمُ نِصْفُ الصَّبْرِ وَالصَّبْرُ نِصْفُ الْاِیْمَانِ یعنے روزہ آدھا صبر ہی اور صبر آدھا ایمان ہی اور حضرت شیخ جنید رحمۃ اللہ علیہ فرماتے ہین کہ اَلصَّوْمُ نِصْفُ الطَّرِیْقَۃِ یعنے روزہ بھی آدھا طریقت ہی اور امام محمد رح صاحب فرماتے ہین کہ روزہ آنکھ کا یہ ہی کہ اُسنے بری چیزین نہ دیکھے یعنے رجوع کرے اپنی آنکھون کو طرف نیکیون کے اور دیکھے اُسنے قرآن شریف اور احادیث یعنے دیکھکر پڑھے اور دیکھے اُسنے شکل اچھے لوگون کی اور نظر بد نہ کرے اُن آنکھون سے اور فرمایا کہ کانون کا روزہ یہ ہی کہ نہ سُنے اُسنے کوئی کلام فحش اور بدی کا اور سُنے کلام اُن کانون سے اللہ اور رسول کا اور زبان کا روزہ یہ ہی کہ جاری رکھے اُس زبان کو خدا کے نام سے اور نہ بکے اُس سے کوئی بات بیہودہ اور لکھا ہی کہ بہت کم بولنا بھی روزہ زبان کا ہی جو زیادہ بولتا ہی بڑی خرابی مین پڑتا ہی چنانچہ امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ اپنی تصنیفات مین فرماتے ہین کہ ہرکہ سخن بسیار گوید در غیبت افتد اور ہاتھون کا روزہ یہ ہی کہ اُسنے کام خلاف

شرع نہ کرے اور نہ کوئی کام گناہ کا کرے بلکہ اُسنے کام وہ کرے کہ جس سے عاقبت بخیر
ہووے اور پانوٗن کا روزہ یہ ہے کہ رجوع کرے اپنے پانوٗن کو طرف عبادت کے یعنے
واسطے نماز کے اور واسطے جماعت کے جاوے یا واسطے وعظ اور نصیحت سننے کے یا وے
اور تمام وجود کا روزہ یہ ہے کہ اپنے تمام وجود کو اللہ ہی کے رستے مین فنا کردے یا اللہ
ہم سب کو عمل نیک کی توفیق دے آمین اب ہم آگے پھر فضیلت ماہ رمضان کی بیان
کرتے ہین اور شاہ احمد کاشانی رحمۃ اللہ علیہ لکھتے ہین کہ آدمیون کو چاہیے کہ اپنے
ہاتھ اور پانوٗن کو اور زبان کو اور آنکھ اور دل وغیرہ کو حرام اور مکروہات چیزون
سے بچاوے ورنہ اُنکے سبب سے جہنم مین جانا ہوگا اور یہ بھی شرط ہے روزے مین
کہ افطار کرے روزے اپنے کو وجہ حلال سے اور وقت افطار کے وجہ حلال سے بہت
بھی نہ کھاوے اور جو چیز کہ ہر روز ایک وقت کھاتا ہے اُسی قدر کھاوے اور دل اپنے
کو درمیان خوف و رجا کے متعلق رکھے اور حضرت عمر رضی اللہ تعالے عنہ فرماتے ہین کہ
پوچھا مین نے رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سے کہ کیا ہے فضیلت مہینے رمضان
کی یا رسول اللہ آپنے فرمایا کہ اے عمر رضہ رمضان مبارک کو توریت مین حَطْ کہتے ہین
اور انجیل مین طاب اور زبور مین قربت اور قرآن مجید مین رمضان المبارک آور
معنے حَطْ کے یہ ہین کہ گناہون کو حط کرتا ہے یعنے کھوتا ہے اور اسکو طاب اسواسطے کہتے ہین
کہ پاک ہوتا ہے اُس مہینے مین رکھنے والا روزے کا اور قربت اسواسطے کہتے ہین کہ
نہایت قرب حاصل ہوتا ہے بندون کو اللہ تعالے کا اس مہینے مبارک مین اور رمضان
ماخوذ لفظ رمض سے ہے اور وہ باران ہے کہ پہلے خریف سے برسے اہل عرب اُسکو
رمض کہتے ہین پس یہ مہینا رمضان ہے کہ رحمت نازل ہوتی ہے اسمین اور مناقب محمدی مین

لکھا ہی کہ مہینے رمضان مین پندرہ رحمتین نازل ہوتی ہین اول تو رزق فراخ ہوتا ہی اور دوسرے
زر و مال زیادہ ہوتا ہی اور تیسرے جو کچھ کہ اس مہینے مین کھاتا ہی وہ کھانا اُسکا عبادت مین
لکھا جاتا ہی اور چوتھے کل کار مضاعف ہوتا ہی پانچوین تمام فرشتے زمین و آسمان کے
اُسکے واسطے بخشش چاہتے ہین چھٹے شیاطین کو بند کرتے ہین ساتوین دروازے رحمت کے
کشادہ ہوتے ہین آٹھوین واسطے اُسکے دروازے جنت مین کھولے جاتے ہین اور دروازے دوزخ
کے بند کیے جاتے ہین اور نوین ہر رات کو رمضان مین سات سو ہزار گنہگار جہنم سے آزاد کیے جاتے ہین
اور دسوین ہر شب جمعہ رمضان کو اُسقدر آزاد ہوتے ہین کہ جتنے سات روز مین آزاد ہوتے ہین
گیارھوین آخر رات رمضان کے تمام گناہ لوگون کے بخشے جاتے ہین اور بارھوین ہر روز بہشت آراستہ
کیا جاتا ہی واسطے ہر مومن کے جو روزہ دار ہین اور تیرھوین دعا اُنکی مستجاب ہوتی ہی اور چودھوین
پاک ہوا تمام بدن اُنکا گناہون سے پندرھوین خوشنودی اُسکو خداتعالے کی حاصل ہوتی ہی
اب ہم تھوڑا سا بیان سحری کا بھی لکھتے ہین اُسکو بھی سمجھنا چاہیے فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم نے کہ ای لوگو روزے دار و سحری کھاؤ تم واسطے مخالفت یہودیون کے اسواسطے کہ یہودی
سحری نہین کھاتے ہین اور جو کوئی سحری کھاوے ساتھ شمار یہودیون کے ثواب آزادی بندگان
کا نامہ اعمال اُسکے مین لکھا جاتا ہی اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ لوگو روزہ دارو سحری
کھاؤ تم جو نعمت کہ کھاؤ گے دن قیامت کے اُسکا حساب نہوگا اور یہ بھی لکھا ہی کہ جب وقت سحری
کے اُٹھے تو یہ دعا بہت پڑھے یَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَۃِ پس گناہ معاف کیے جاوینگے اور لکھا ہی
کہ جو شخص سحری کھاتا ہی ساتھ نیت روزے کے لکھتا ہی خداتعالے خاص واسطے اُسکے ہر لقمہ پہ
ثواب ایک سال کی عبادت کا اور فرمایا رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو سحری کو عمداً ترک
کرے اُسمین تشبیہ یہودیت کی پائی جاویگی اور لکھا ہی کہ جو کوئی ایک لقمہ سحری کا وقت سحر کے

لکھا وے نامۂ اعمال اُسکے مین ثواب بہت سا لکھا جاتا ہی اور جان تو اے مومن کہ نماز تراویح سُنت ہی
اور پڑھنا قرآن کا بھی اُسمین سنت ہی اور پڑھا اُسکو رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے اور حکم
کیا حضرت نے اصحابون کو واسطے پڑھنے اُسکے کے یہانتک کہ بھر گئے مسجد یں کما اندر اور باہر سے
پھر چھوڑ دیا حضرت نے نماز تراویح کو چند بار اور فرمایا کہ اگر ہر روز پڑھون مین اسکو تو ڈرتا ہون
مین کہ فرض نہ ہو جاوے یہ نماز اوپر تمھارے اور ہر روز پڑھ دینگے یہ نماز زمانہ مین حضرت
عمر رضی اللہ عنہ کے اور فرمایا کرتے تھے حضرت عمرؓ کہ جو ترک کرے اس سنت رسول اللہ
کو جان کر البتہ تدارک دونگا مین اُسکو اور روایت ہی حضرت علی رضی اللہ عنہ سے کہ نہین
بکڑا کسی نے اس سنت رسول اللہ کو سواے حضرت عمرؓ کے کہ بھر جاتی تھین مسجدین اندر
اور باہر سے زمانہ مین حضرت عمرؓ کے اور روایت ہی حضرت ابو بکر صدیقؓ سے کہ سُنا مین نے
رسول اللہ صلعم سے کہ فرماتے تھے کہ تحقیق گرد عرش کے ایک جگہ ہی کہ نام اُسکا حظیرۃ القدس ہی اور وہ
جگہ نور کی ہی دیکھتا ہی اللہ تعالے اُس جگہ سے بندون اپنے کو کہ جو تراویح پڑھتے ہین اور روایت
ہی ابو ہریرہؓ سے کہ تحقیق حضرت علیؓ باہر آئے اول رات کو مہینے رمضان مین پس سُنا قرآن مجید
کو بیچ مسجدون کے اندر تراویح کے پھر فرمایا حضرت علیؓ نے نَوَّرَ اللّٰهُ قَبْرَ عُمَرَ كَمَا نَوَّرَ مَسَاجِدَ اللّٰهِ
یعنے منور کرے اللہ تعالے قبر حضرت عمرؓ کی جیسا کہ روشن کین مسجدین اللہ کی عمرؓ نے ساتھ
قرآن شریف کے اور ایسا ہی روایت ہی حضرت عثمان رضی اللہ عنہ سے کہ تحقیق حضرت علیؓ
گذرے بیچ مسجدون کے هِيَ تَزْهَرُ بِالْقَنَادِيلِ وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ التَّرَاوِيحَ فَقَالَ
عَلِيٌّ نَوَّرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلٰى قَبْرِ عُمَرَ كَمَا نَوَّرَ مَسَاجِدَ اللّٰهِ یعنے وہ مسجدین روشن تھین ساتھ
قندیلون کے اور ساتھ آدمیون کے کہ وہ پڑھتے تھے نماز تراویح کو پس کہا حضرت علیؓ نے کہ روشن
کرے اللہ عمرؓ کی قبر کو جیسا کہ روشن کیا اُنھون نے اللہ کی مسجدون کو ساتھ قرآن کے اور یہی با

جاننا چاہیئے کہ نماز تراویح بیس رکعت ہین اور یہ سنت نبوی اور روشن کیا اس سنت کو حضرت عمر رضی نے جو اس سے منکر ہوئے یا انکار دے وہ بڑا گمراہ ہی اور منکر ہی حدیث اَصْحَابِیْ کَالنُّجُوْمِ بِاَیِّھِمْ اِقْتَدَیْتُمْ اِھْتَدَیْتُمْ کا اور روایت ہی ابن مسعودؓ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو لٹکا دے مسجدون مین قندیل واسطے روشنی کے مہینے رمضان مین ہمیشہ فرشتے واسطے اسکے بخشش چاہتے ہین اور رحمت بھیجتے ہین اوپر اسکے اور وہ فرشتے ستر ہزار ہین یعنے وہ فرشتے مغفرت چاہتے ہین اسکی یہان تک کہ رہتی ہین جبتک وہ قندیل مسجد مین پس روزے رمضان کے فرض ہین اور قیام کرنا شب کو سنت ہی اور قیام شب مراد ہی پڑھنا نماز تراویح کا کہ وہ بیس رکعت ہین چنانچہ کتاب غنیۃ الطالبین مین حضرت شیخ محی الدین شاہ عبد القادر جیلانی قدس اللہ سرہٗ نے بھی فرمایا ہی کہ وَھِیَ عِشْرُوْنَ رَکْعَۃً یعنے وہ نماز تراویح بیس رکعت ہین اور بہت سی فقہ کی کتابون مین وارد ہوچکا ہی چنانچہ در المختار مین اور فتاوے قنیہ مین اور فتاوی ضمیری وغیرہ مین اور بہت سی کتابون سے ہویدا ہی کہ تراویح بیس رکعت ہین اور مستحب ہی یہ کہ پڑھے تراویح جماعت سے ساتھ آواز بلند کے یعنے بلند قرأت سے اور اگر قرآن حفظ یاد نہووے تو الم ترکیف سے سورہ والناس تک دوبار پڑھے اور اگر یہ بھی یاد نہووے تو فقط سورہ قل ہو اللہ ہی کفایت ہی اور ابن عباسؓ سے روایت ہی کہ کہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو نماز تراویح بعد نماز عشاء یعنے بعد فرض اور دو سنت عشا کے پہلے وترون سے پڑھے بخشے گئے گناہ اسکے اور نیت کرے دو دو رکعت کی یا چار چار کی مگر دو دو افضل ہین اور پڑھے اسمین قرآن کو ساتھ اداے حرفون کے اور ساتھ ترتیل کے اور جلدی نہ کرے پڑھنے مین کہ مکروہ ہی تمام رمضان مین ایک قرآن شریف پڑھنا سنت ہی اور پھر مستحب ہی زیادہ کرنا ایک قرآن سے یہانتک کہ دشوار نہووے اور مقتدیون کے تنگ ہوئین اور لاحق ہووے انکو ملال اور مکروہ ہی نفل پڑھنی درمیان دو تراویح کے اور یہی مکروہ

کر پڑھے تراویح کو دو مسجدون مین اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فَمَنْ فَطَّرَ فِیْہِ صَائِمًا کَانَ مَغْفِرَۃً لِذُنُوْبِہٖ وَعِتْقَ رَقَبَتِہٖ مِنَ النَّارِ پس جو شخص کہ افطار کرائے مہینے رمضان مین کسی شخص کے روزے کو پس ہووے مغفرت واسطے گناہون اُسکے کے اور ہووے آزاد گردن اُسکی آگ دوزخ سے اور فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے مَنْ فَطَّرَ صَائِمًا عَلٰی تَمْرَۃٍ اَوْ شَرْبَۃِ مَآءٍ اَوْ مَذْقَۃِ لَبَنٍ وَھُوَ شَھْرٌ اَوَّلُہٗ رَحْمَۃٌ وَاَوْسَطُہٗ مَغْفِرَۃٌ وَّاٰخِرُہٗ عِتْقٌ مِّنَ النَّارِ یعنے جو کوئی افطار کراوے روزہ کسی روزہ دار کا اوپر ایک چھوارے کے یا ایک جرعہ پانی سے یا ایک گھونٹ دودھ سے اور وہ ایک مہینا مبارک ہر کہ اول اُسکے مین رحمت ہر اور درمیان اُسکے مغفرت ہر اور آخر اُسکے آزادی جہنم سے اور روایت ہر کلبی رضہ سے اور وہ روایت کرتے ہین ابی نصر سے اور وہ روایت کرتے ہین سعید خدری رضہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ اِنَّ اَبْوَابَ الْجَنَّۃِ وَاَبْوَابَ السَّمَآءِ لَتُفْتَحُ لِاَوَّلِ لَیْلَۃٍ مِّنْ شَھْرِ رَمَضَانَ وَلَا تُغْلَقُ اِلٰی اٰخِرِ لَیْلَۃٍ اِلٰی اٰخِرِ الْحَدِیْثِ یعنے تحقیق دروازے جنت کے اور دروازے آسمان کے ہر آئینہ کھولے جاتے ہین بیچ رات اول مہینے رمضان مبارک کے اور نہین بند کیے جاتے آخر رات تک رمضان کے اور نہین کوئی بندہ مومن اور مومنہ سے کہ نماز پڑھے اُن راتون مین مگر یہ کہ لکھتا ہر خدا تعالے واسطے اُسکے مقابلہ ہر سجدہ کے ایک ہزار اور سات سو نیکی اور بنائے جاتے ہین واسطے اُسکے گھر جنت مین یاقوت سرخ سے اور ہونگے اُسکے دروازے ستر ہزار اور فرمایا آنحضرت صلعم نے کہ جو کوئی روزہ رکھے اول روز مہینے رمضان مین بخشتا ہر اللہ تعالے اُسکے تمام گناہون کو آخر رمضان تک اور روایت ہر ابی ہریرہ رضہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ اِذَا کَانَ مِنْ اَوَّلِ لَیْلَۃٍ مِّنْ شَھْرِ رَمَضَانَ نَظَرَ اللہُ اِلٰی خَلْقِہٖ وَاِذَا نَظَرَ اِلٰی عَبْدٍ لَّمْ یُعَذِّبْہُ اَبَدًا اِلٰی اٰخِرِ الْحَدِیْثِ یعنے جب ہووے شب اول مہینے رمضان کی نظر کرتا ہر اللہ تعالے

طرف مخلوق اپنی کے اور جسوقت دیکھتا ہی طرف اپنے بندون کے ہرگز عذاب نہین کرتا اُسکو ہمیشہ
اور آزاد کرتا ہی اللہ تعالے بیچ ہر روز رمضان کے ہزار ہزار آدمی دوزخ سے وَعَنْ اَبِیْ ھُرَیْرَۃَ
رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اِذَا جَاءَ رَمَضَانُ فُتِحَتْ
اَبْوَابُ الْجَنَّۃِ وَغُلِّقَتْ اَبْوَابُ النَّارِ وَصُفِّدَتِ الشَّیَاطِیْنُ یعنے جسوقت کہ آتا ہی مہینا
رمضان کا کھولے جاتے ہین دروازے جنت کے اور بند کیے جاتے ہین دروازے دوزخ کے
اور قید کیے جاتے ہین شیاطین اور فرمایا حضرت نے کہ جو روزے رکھے رمضان مین نکاح کرتا ہی
اللہ تعالے اُسکا ہر روز ایک حور سے جنت مین اور روایت ہی ابن عباسؓ سے کہ فرمایا رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ البتہ بہشت پاک کیا جاتا ہی اور آراستہ کیا جاتا ہی ایک سال سے
دوسرے سال تک جبکہ قریب آتا ہی مہینا رمضان کا پس جسوقت کہ ہوئی اول رات مہینے رمضان
کی تو چلتی ہی ہوا نیچے عرش کے کہتے ہین اُسکو مشیرہ کہ ہلاتی ہی وہ جنت کے درختون کے پتون کو
پس جب ہلتے ہین وہ پتے اُس ہوا مشیرہ سے تو خوش لگتی ہی آواز اُنکی کہ نہ سُنا ہوگا کسی کان سے
کسی نے بہتر اُس سے پھر آراستہ کیجاتی ہین اُسمین حورین جنت کی یہان تک کہ کھڑی ہوتی ہین دے
اوپر بلندی جنت کے پھر آواز کرتی ہین وہ بطور مناجات کے کہ اہی رب ہمارے پورا کر وعدہ
ہمارا پھر کہتی ہین حورین کہ ای رضوان کونسی رات ہی یہ پس جب جواب دیتا ہی رضوان حورون
کو ساتھ لبیک کے کہ ای حورو یہ رات ہی ماہ رمضان المبارک کی کھولے گئے ہین اس رات
مین دروازے جنت کے واسطے روزہ دارون کے امت محمدیہ مین سے پس کہتا ہی خدا تعالے
ای رضوان کھول دروازے جنت کے اور ای مالک بند کر دروازے دوزخ کے اور پھر
حکم ہوتا ہی کہ ای جبرئیل جا طرف زمین کے اور قید کر شیاطینون کا اور بند کر اُنکو ساتھ زنجیرون کے
پھر باندھ لے اُنکی گردن مین زنجیرون سے تا کہ فساد نہ کرین اوپر امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم کے کہ بہت

دوست رکھتا ہون مین روزہ دارون کو امت محمدؐ مین سے اور فرماتا ہی اللہ تعالے بیچ ہر رات کے
مہینے رمضان المبارک مین تین بار کہ ہر کوئی بندہ کہ سوال کرے مجھ سے کسی چیز کا پس دون مین
اُسکو وہ چیز اور ہر کوئی بندہ کہ توبہ کرے گناہون اپنے سے پس قبول کرون مین توبہ اُسکی اور
بخشون مین اُسکے گناہون کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب آتی ہی اول رات مہینے
رمضان کی ندا کرتا ہی اللہ تعالے رضوان کو کہ نگہبان بہشت کا ہی کہ ای رضوان پھر کہتا ہی رضوان کہ حاضر
ہون مین ای رب اور بجالایا مین فرمان تیرا پھر فرماتا ہی اللہ تعالے کہ ای رضوان آراستہ کر جنت کو
واسطے میرے بندون روزہ دارون کے اور بند کہ اُنمین سے کسی آدمی گنہگار کو یا کافر کو کہ جبتک
نہ تمام ہووے مہینا رمضان کا اور پھر حکم ہوتا ہی اللہ تعالی کی طرف سے مالک جہنم کو کہ ای مالک
بند کر دروازے دوزخ کے تمام مہینے رمضان تک اور پھر حکم فرماتا ہی اللہ تعالے جبرئیل کو
کہ ای جبرئیل بند کر سرکش شیاطینون کو امت محمد صلعم سے کہ وہ فساد نہ کرین اوپر اُنھون کے
اور ای رضوان کھول دے دروازے جنت کے واسطے امت محمد صلعم کے اور روایت ہی عبد اللہ
بن اوفی سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ نَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةٌ وَصُمْتُہٗ تَسْبِیْحٌ
دُعَاءُہٗ مُسْتَجَابٌ وَعَمَلُہٗ مُضَاعَفٌ یعنے سونا روزہ دار کا عبادت ہی اور خاموشی اُسکی
تسبیح ہی اور دعا اُسکی مستجاب ہی اور عمل اُسکے دوچند ہین اور روایت ہی حضرت عمر رضؓ بن الخطاب
سے کہ فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے اِذَا دَخَلَ شَھْرُ رَمَضَانَ مَرْحَبًا بِشَھْرٍ خَیْرٌ کُلُّہٗ
صِیَامُ نَہَارِہٖ وَقِیَامُ لَیْلِہٖ وَالنَّفَقَۃُ فِیْہِ کَالنَّفَقَۃِ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰہِ یعنے جب آتا ہی
مہینا رمضان کا خوشی اور فراخی ہوتی ہی ساتھ اُس مہینے کے کہ نیکی ہی تمام اُسمین یعنے
روزہ ہر دن مین اور قیام ہر رات مین اور خرچ کرنا بیچ اُس مہینے کے مانند خرچ
کرنے کے ہی بیچ راہ خدا تعالے کے یعنے جو کھانا وغیرہ کہ اپنے آپ اور اپنے عیال و اطفال کو کھلاوے

وقت افطاری کے اور وقت سحری کے تو گویا کھلایا اُسنے اللہ کے رستے مین مسکینون کو اور روایت ہی
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ ہر نیکی کہ کرتا ہی فرزند آدم امت میری مین سے بس زیادہ
کرتا ہی اللہ تعالے ثواب اُسکا دس نیکی سے سات سو نیکی تک مگر روزے کو کہ کہتا ہی خدا تعالے
اَلصَّوْمُ لِیْ وَاَنَا اَجْزِیْ بِہٖ یعنے روزہ واسطے میرے ہی اور مین جزا دونگا اُسکو کہ چھوڑتا ہی بندہ
ہمارا آرزو اپنی یعنے شہوت اور چھوڑتا ہی بندہ ہمارا کھانا اپنا اور پینا اپنا واسطے میرے
اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اَلصَّوْمُ جُنَّۃٌ یعنے روزہ ڈھال ہی اور خاص
روزہ دار کو دو خوشی ہین ایک خوشی وقت افطار کرنے کے اور دوسری خوشی وقت دیکھنے دیدار
پروردگار اپنے کے اور یہ بھی جاننا چاہیے کہ حرف رمضان کے پانچ ہین یعنے رے سے اشارہ راضی
ہونا اللہ سے ہی اور حرف میم سے اشارہ ساتھ محبت اللہ تعالے کے ہی اور حرف ضاد سے اشارہ ہی
ضامن ہونا اللہ کا اپنے بندے سے اور الف اشارہ الفت خدا سے ہی اور نون اشارہ ہی خدا کے نور سے
اور کہا گیا ہی کہ تشبیہ مہینے رمضان کی بیچ اور مہینون کے مانند دل کے ہی بیچ سینون کے جیسا کہ
انبیا ہین بیچ آدمیون کے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ وہ اُمت میری خوار ہوگی جو
اُٹھے واسطے عبادت کے مہینے رمضان مین پس کہا ایک آدمی نے کہ یا رسول اللہ کیا خواری ہی
اُنکو فرمایا حضرت نے کہ خوار ہی وہ شخص کہ کرے اُس مہینے مین حرام کاری یا پیوے اُسمین
شراب یا زنا کرے اُس مہینے مین پس نہین قبول ہوتا اسکا رمضان اور لعنت کرتا ہی اُسکو
خدا تعالے اور تمام فرشتے زمین و آسمان کے تمام سال تک اور اگر مرے اِس رمضان سے
دوسرے رمضان تک پس نہین واسطے اُسکے بخشش نزدیک اللہ تعالے کے اور نووی نے
اپنی کتاب مین لکھا ہی کہ سردار آدمیون کے حضرت آدمؑ ہین اور سردار عرب کے محمد رسول اللہ ہین اور
سردار فارس کے حضرت سلمانؓ ہین اور سردار روم کے صہیبؓ ہین اور سردار حبش کے

حضرت بلال رضؓ ہین اور سردار قریون کا مکہ معظمہ ہی اور سردار وادیون کا وادی بیت المقدس ہی اور سردار دنون کا دن جمعہ کا ہی اور سردار راتون کی شب قدر ہی اور سردار کتابون کا قرآن شریف ہی اور سردار سورہ بقر کا آیت الکرسی ہی اور سردار پتھرون کا حجراسود ہی اور کنوون کا سردار چاہ زمزم ہی اور سردار عصاؤن کا عصا حضرت موسیٰ کا ہی اور سردار مچھلیون کی وہ مچھلی ہی کہ تھے حضرت یونس اُسکے پیٹ مین اور سردار اونٹون کی اونٹنی حضرت صالح علیہ السلام کی ہی اور سردار گھوڑون کا براق ہی اور سردار انگوٹھیون کی انگوٹھی حضرت سلیمان علیہ السلام کی ہی اور سردار مہینون کا مہینا رمضان کا ہی اور جان تو اے مومن کہ اعتکاف کرنا اس مہینے کے آخر مین دش روز تک یا تین روز تک یا سات روز تک واسطے حاصل کرنے ثواب شب قدر کے ہی اور یہ سنت موکدہ ہی اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے اخیر رمضان مین ہمیشہ کیا ہی تمام عمر مین ایک بار فوت ہوا ہی سو وہ بھی مہینے شوال مین قضا کر لیا چند بار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اول ماہ رمضان مین بھی واسطے اعتکاف کے بیٹھے مگر جب آنپے وفات پائی اُسوقت مین حضرت نے اخیر مہینے مین اعتکاف کیا اور اکثر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آخر مہینے مین دس روز تک اعتکاف کرتے تھے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی ایک روز بھی اعتکاف مین بیٹھے کریگا اللہ تعالے دن قیامت کے درمیان اُسکے اور درمیان دوزخ کے تین خندق کہ ہر خندق کا پانسو برس کا راستہ ہوگا اور فرمایا ہی حضرت صوفیہ کرام نے کہ جب اعتکاف مین بیٹھے تو اپنے آپ کو مردہ تصور کر اور ہاتھ تصرف کے تمام چیزون سے کوتاہ کر جب بغیر حاجت کے باہر آیا اعتکاف ٹوٹا مگر واسطے حاجت انسانی یعنے واسطے بول وبراز کے یا واسطے حاجت شرعی کے جیسا کہ نماز جنازہ کی یا نماز جمعہ کی اور اعتکاف بغیر مسجد کے درست نہین اگر مسجد جامع مین معتکف ہووے تو بہت بہتر ہی اور اعتکاف مین خاموش ہونا مکروہ ہی بس چاہیے کہ ذکر کرے اللہ کا ساتھ زبان کے یا ساتھ دل کے یا قرآن شریف پڑھے یا درود شریف یا ذکر

سُبْحَانَ اللّٰہِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ وَلَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاللّٰہُ اَکْبَرُ کا کرے اور معتکف کو چاہیے کہ خرید فروخت
مسجد مین نہ کرے اب ہم کچھ تھوڑا سا شب قدر کی فضیلت کا بھی بیان کرتے ہین عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰہِ
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَنْ قَامَ لَیْلَةَ الْقَدْرِ اِیْمَانًا وَّاحْتِسَابًا غُفِرَلَہٗ
مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِہٖ روایت ہے جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہما سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم نے کہ جو کوئی عبادت کرے شب قدر کو باعتقاد اور بامید ثواب بخشے گئے تمام گناہ گذشتہ
اُسکے اور جاننا چاہیے کہ شب قدر بزرگی کی رات ہے اور برکت ہے اسمین اور رحمت ہے اسکے اندر
اور کوئی شب اُسکے مرتبہ کو نہین پہونچتی ہے چنانچہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
اِنَّ اللّٰہَ زَیَّنَ اللَّیَالِیَ بِلَیْلَةِ الْقَدْرِ بیشک زینت دی اللہ تعالے نے راتون کو ساتھ
شب قدر کے اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے اَفْضَلُ اللَّیَالِیْ لَیْلَةُ الْقَدْرِ یعنے بہترین
راتون کی شب قدر ہے اور فرمایا حضرت نے کہ ڈھونڈھو شب قدر کو آخر دس راتون مین رمضان
کے اور طلب کرو اُسکو طاق راتون مین یعنے اکیسوین[۲۱] تیئیسوین[۲۳] اور پچیسوین[۲۵] اور ستائیسوین[۲۷]
اور انتیسوین[۲۹] کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے کہ اگر تم چاہو کہ قبر تمھاری
روشن ہووے نور سے تو شب قدر مین عبادت کرو اور فرمایا حضرت نے کہ جو زندہ رکھے
شب قدر کو پس نہ مریگا دل اسکا دن قیامت کے اور بخشیگا خدائتعالے تمام گناہ اُسکے صغیرہ اور
کبیرہ اور فرمایا حضرت صلعم نے کہ جو زندہ رکھے شب قدر کو پس واسطے اُسکے ہے ثواب سو برس کی
عبادت کا اور یہی سبب ہے کہ اللہ تعالے نے شب قدر کو پوشیدہ کیا تاکہ بندے ہمارے شوق
رکھین اُسکے تلاش کرنے کا یعنے مانند عاشقون کے اُسکی طلب کرین اور فرمایا حضرت نے کہ جو پاوے
شب قدر کو تو حرام کریگا اللہ تعالے اُسپر آگ دوزخ کی اور برلاویگا اللہ تعالے اُسکی ہر حاجت کو اور
نزدیک علما کے شب قدر غیر معین ہے اور ہے وہ رات اخیر رمضان کے دس روز مین اور تو شفید فرماتے ہین

کہ پوچھا مین نے رسول اللہ صلعم سے کہ یا رسول اللہ کون سی رات ہی شب قدر کی آپنے فرمایا کہ ای ابو سعیدؓ وہ اکیسوین شب ہی رمضان کی پھر حضرت علیؓ نے پوچھا کہ یا رسول اللہ کون سی رات ہی بزرگی کی رمضان مین فرمایا کہ ای علیؓ وہ رات تیئیسوین ہی رمضان کی پھر حضرت صدیق اکبر نے پوچھا کہ یا رسول اللہ کون سی شب قدر ہی اس مہینے مبارک مین پھر فرمایا حضرت نے کہ ڈھونڈو واسطے ابو بکر صدیق رضؓ شب قدر کو ستائیسوین رات رمضان مین پس پاؤ گے تم اسکو اور اکثر علما کا اتفاق اسپر ہی اور حضرت امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ سے بہت روائتین اسی تاریخ کی ثابت ہوئی ہین چنانچہ فرمایا حضرت ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ نے کہ تحقیق عطا کی ہمکو اللہ نے شب قدر کہ نازل ہوا اسمین قرآن اور فرمایا کہ لیلۃ القدر کے نو حرف ہین اور لیلۃ القدر اس سورت مین تین بار آیا ہی پس جب تو نے حرفون کو تین جگہ کیا تو ۹ نو تیے ستائیس ۲۷ ہوتے ہین اسمین یہ اشارہ ہوا کہ ضرور ستائیسوین کو شب قدر ہوتی ہی اور اکثر پایا ہی بزرگون نے اسی شب کو بزرگ اور فرمایا رسول اللہ صلعم نے کہ جو زندہ رکھے ستائیسوین رات کو رمضان المبارک مین تو لکھتا ہی خدا تعالے واسطے اسکے ثواب ستائیس ہزار سال کا اور بنا کرتا ہی اللہ تعالے واسطے اسکے گھر جنت مین کہ گنتی انکی اللہ ہی جانتا ہی اور فرمایا حضرت ؐ نے کہ جو زندہ رکھے ستائیسوین ۲۷ رات کو رمضان کی تو ضامن ہونگا مین اسکا قیامت کو جنت مین پہنچانے کا اور فرمایا اللہ صاحب نے اِنَّا اَنْزَلْنَاہُ البتہ نازل کیا ہمنے اسکو یعنے قرآن کو یا مراد ہی جبرئیلؑ سے یعنے اتارا ہمنے قرآن کو اوپر تیرے جبرئیل کے ہاتھ سے ای محمدؐ کتابون مین ہی کہ جب تمام قرآن شریف کو جبرئیل علیہ السلام نے اوپر فرشتون کے ایک بارگی پہونچایا تھا تو وہ رات شب قدر تھی اور پھر وہان سے تھوڑا تھوڑا اوپر حضرت صلے اللہ علیہ وسلم کے موافق حاجت کے اترتا گیا آگے فرمایا فِیْ لَیْلَۃِ الْقَدْرِ یعنے اتارا ہمنے قرآن کو بزرگی کی رات مین یعنے بھیجا ہمنے جبرئیل کو ساتھ قرآن کے

شب قدر مین وَمَا اَدْرَاکَ مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ یعنے تو کیا جانتا ہی اے محمد کہ کیا ہی وہ شب قدر
یعنے کیا جانی تونے بزرگی شب قدر کی لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَھْرٍ یعنے شب قدر بہتر ہی ہزار
مہینے سے یعنے جو کوئی تیری امت مین سے اس رات کو عبادت کرے تو عطا کرونگا مین اسکو ثواب
زیادہ ہزار مہینے سے اور تخصیص اس مدت کی اللہ تعالے نے اسواسطے فرمائی ہی کہ ایک روز حضرت صلے اللہ
علیہ وسلم اپنے یارون مین قصہ حضرت شمعون عابد کا کہ وہ بنی اسرائیلیون مین سے تھے بیان
فرمارہے تھے کہ اُسنے ہزار مہینے عبادت کی تھی اور کافرون سے جہاد کیے تھے خدا کے راستے
مین لڑا تھا قصہ اُنکا سنکر بڑا ہی اصحاب رسول اللہ صلعم کو افسوس ہوا اور کہا کہ یا رسول اللہ
اپکی امت کی عمر تو اتنی نہین ہی تا کہ وہ بھی کرتے اس عبادت کو حضرت اسی غم مین تھے اُسی وقت
سورت نازل ہوئی کہ اے محمد عطا کی مین نے واسطے تمھاری امت کے ایک رات بزرگ کہ وہ خیر
من الف شھر ہی اور عطا کرینگے ہم تمھاری امت کو ثواب اُسکا زیادہ ہزار مہینے سے اور زیادہ
اُس عابد سے کہ جو زندہ رکھیگا تیری امت مین سے اس شب قدر کو اور فرمایا رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم نے مَنْ اَدْرَکَ لَیْلَةَ الْقَدْرِ رَفَعَ اللّٰہُ قَدْرَہٗ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یعنے جو کہ پاوے
شب قدر کو بلند کریگا اللہ تعالے اُسکے مرتبہ کو دن قیامت کے اور حضرت عبید رض بن عمر
فرماتے ہین کہ ستائیسوین رمضان کو دریاے شور مین سوار تھا مین پس وقت رات کے
جب پانی دریا کا چکھا مین نے تو شیرین پایا اُسکو اور جہاز ہمارا چلنے سے باز رہا اور جب
پہونچے ہم قریب جزیرہ کے تو دیکھا ہمنے کہ جھک گئے ہین تمام درخت طرف سجدہ کے
اور نشانی شب قدر کی امام نویدی نے یون بیان کی ہی کہ جب ہوتی ہی شب قدر تو نازل
ہوتے ہین اس رات مین لاکھون فرشتے اور مصافحہ کرتے ہین اُس رات کو اُنسے کہ جو زندہ رکھتے ہین
شب قدر کو اور نشانی مصافحہ کرنے کی یہ ہی کہ نہایت خوش ہوتا ہی دل اُسوقت مین

اور نکلتے ہین آنکھون سے آنسو اور غالب ہوتی ہی محبت طرف اللہ کے پس اُسوقت معلوم کرے
کہ یہی وقت ہی قبولیت کا جو دعا مانگے اُسوقت مین ضرور قبول ہو گی دعا اُسکی تجربہ کیا ہی اسکا
بہت سے حضرات نے اور غنیۃ الطالبین مین حدیث موجود ہی کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم نے کہ جب ہوتی ہی شب قدر حکم کرتا ہی اللہ تعالے جبرئیل کو پس آتا ہی جبرئیل طرف زمین کے
ساتھ بہت سے فرشتون کے اور ہوتے ہین اُنکے ساتھ نیزے سبز اور ہین جبرئیل کے چھ سو بازو
پس آتے ہین جبرئیلؑ اوپر کعبہ کے اور علم دیتا ہی جبرئیلؑ سب فرشتون کو پس جاتے ہین انمین سے
کچھ فرشتے طرف مشرق کے اور کچھ طرف مغرب کے اور حکم کرتا ہی جبرئیلؑ اُن فرشتون
کو کہ جاؤ تم آج رات کو پاس امت محمد صلعم کے پس آتے ہین وہ فرشتے پاس اُنکے اور سلام علیک
کرتے ہین اُنسے کہ جسنے زندہ رکھی رات بزرگی کی اور نماز پڑھی اُس رات مین اور یاد کیا نام اپنے
معبود کا پس مصافحہ کرتے ہین وہ فرشتے اُنسے اور آمین کہتے ہین وقت دعا مانگنے اُنکے کے یہانتک
کہ طلوع ہو جاتی ہی فجر پھر ندا کرتا ہی جبرئیل کہ اے گروہ دوستان خدا اب کوچ کرو تم پس کہتے ہین
فرشتے کہ اے جبرئیلؑ کیا جبر کی اللہ تعالے نے بیچ حاجات مومنون کے امت محمد صلے اللہ علیہ
وسلم سے پس کہتا ہی جبرئیلؑ کہ اے فرشتو دیکھتا ہی خدا تعالے طرف اُنھون کے نظر بار اور
معاف کیے اللہ تعالے نے تمام گناہ اُنکے اور بخشدیا انکو مگر نہین بخشتا ہی اللہ تعالے چار طرح
کے آدمیون کو پس فرمایا رسول اللہ صلعم نے کہ وہ چار طرح کے آدمی یہ ہین ایک دائم الخمر اور دوسرا
نافرمانی کرنیوالا اپنے مان باپ کا اور تیسرا قاطع الرحم اور چوتھا عداوت کرنیوالا مسلمانون سے
پس اُترتے ہین اُس رات کو فرشتے اور روح اور کہا ہی علماے کثیر نے کہ روح نام ہی حضرت
جبرئیلؑ کا اور بعضے کہتے ہین کہ روح نام ہی ایک فرشتہ کا کہ وہ موکل ہی روحون پر اور
فرمایا اللہ صاحب نے سَلٰمٌ ھِیَ حَتّٰی مَطْلَعِ الْفَجْرِ یعنے امان ہی وہ رات صبح کے نکلنے تک

پس زندہ رکھے شب قدر کو ساتھ قرآن کے یا ساتھ ذکر اللہ تعالے کے اور جاننا چاہیے کہ چند رکعت نماز
بھی شب قدر مین پڑھے کہ ثواب بہت ہو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہین کہ جو پڑھے چار رکعت
نماز شب قدر مین ستائیسوین رمضان کو اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورہ قدر یعنے انا انزلناہ
ایک بار اور سورہ اخلاص ستائیس بار پس باہر آیا وہ اپنے گناہون سے گویا کہ پیدا ہوا وہ اپنی مان سے
اور عطا کریگا اسکو اللہ تعالے ہزار قصر جنت مین اور فرمایا کہ جو پڑھے رات کو شب قدر کی دو رکعت نماز
نفل اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے انا انزلناہ ایک بار اور سورہ اخلاص تین بار پس عطا کریگا
اسکو اللہ تعالے ثواب شب قدر کا اور قبول کرے اللہ تعالے اُسکے روزے اور عطا کرے اسکو ثواب
مثل حضرت ادریس علیہ السلام کا اور حضرت شعیب علیہ السلام کا اور مثل ایوب علیہ السلام کا اور حضرت یونسؑ
اور حضرت داؤد اور حضرت نوح علیہم السلام کا اور عطا کریگا اللہ تعالے اُسکو شہر ایک جنت مین مشرق سے
مغرب تک اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی ستائیسوین شب رمضان کو چار رکعت نماز
پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے انا انزلناہ تین بار اور پچاس بار سورہ اخلاص پڑھے اور بعد سلام کے
سجدے مین جاکر ایک بار کہے سُبْحَانَ اللّٰہِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ وَلَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاللّٰہُ اَکْبَرُ بعد اسکے دعا مانگے
البتہ قبول ہوگی دعا اُسکی اور عطا کریگا اسکو اللہ تعالی نعمت بے انتہا اور بخشے جاوینگے تمام گناہ اور
فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو ستائیسوین شب رمضان کو غسل کریگا ساتھ نیت نماز کے
بخشیگا اللہ تعالے اُسکے تمام گناہ پہلے بالون کے دھونے سے اور چاہیے کہ پڑھے شب قدر مین یہ دعا
اَللّٰھُمَّ اِنَّکَ عَفُوٌّ تُحِبُّ الْعَفْوَ فَاعْفُ عَنِّیْ یَا غَفُوْرُ یَا غَفُوْرُ یَا غَفُوْرُ فضیلت ماہ رمضان المبارک
کی بہت ہی مگر مختصر کیا ہے اسی ذکر کو بسبب طوالت کے یا اللہ یا کریم ہم سب مسلمانون کو عبادت کی توفیق
عنایت فرما آمین **فصل دوسرین ماہ شوال کی فضیلت مین** عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِیَ اللّٰہُ
تَعَالٰی عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ

مَنْ صَامَ سِتَّۃً مِنَ الشَّوَّالِ اٰمَنَ اللّٰہُ مِنَ السَّلَاسِلِ وَالْاَغْلَالِ یعنے روایت ہر انس بن مالک رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی چھ روزے شوال کے مہینے مین رکھے امن مین رکھے اُسکو اللہ تعالے سلاسل اور اغلال سے اور جان تو کہ مہینہ شوال کا بہت بزرگ ہر فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو مہینے شوال مین اپنے آپ کو گناہون سے بچاوے حلال کریگا اُسپر اللہ تعالے جنت کو یعنے شوال کے مہینے مین فسق و فجور زیادہ ہوتا ہر جو کہ نگاہ رکھے اپنے آپکو گناہون سے نگاہ رکھیگا اللہ تعالے اُسکو جنت مین اور فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو بعد رمضان کے چھ روزے مہینے شوال مین رکھیگا پس گویا کہ رکھے اُسنے تمام سال کے روزے اور فرمایا کہ جو چھ روزے شوال مین رکھے لکھتا ہر خدا تعالے نامۂ اعمال اُسکے مین ساتھ شمار ہر روز کے ثواب ہزار روزہ کی عبادت کا اور فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو مہینے شوال مین چھ روزے رکھے اور بچاوے اپنے آپکو شہوت سے اور بُری باتون سے اُسکے اوپر حرام کریگا اللہ تعالے آگ دوزخ کی اور روایت ہر حضرت علی اللہ عنہ سے کہ قوم حضرت لوطؑ کی روز شنبہ کو ہلاک ہوئی اور وہ دن اول شوال کا تھا اور اصحاب اخدود النار یکشنبہ کو برباد ہوے وہ روز بھی اول شوال کا تھا اور قوم حضرت نوحؑ کی دوشنبہ کو غرق ہوئی وہ روز بھی اول ماہ شوال کا تھا اور فرعون اور تمام لشکر اُسکا سہ شنبہ کو دریا مین غرق ہوا وہ روز بھی اول شوال کا تھا اور قوم عاد کی ہوا مین ہلاک ہوئی دن چہارشنبہ کا تھا اور مہینہ شوال کا اور عذاب ہوا اوپر قوم صالحؑ کے پنجشنبہ کو تو مہینہ شوال ہی کا تھا اور فرمایا حضرت صلعم نے کہ جو روزے رکھے چھ روز مہینے شوال مین لکھتا ہر اللہ تعالے اُسکے نامۂ اعمال مین ثواب تمام امت محمدؐ کا اور جگہ پاوی اُسنے جنت مین ساتھ امیر المومنین حضرت صدیق اکبرؓ کے اور فرمایا کہ جو رکھے روزے چھ روز مہینے شوال مین ثواب پایا اُسنے چالیس شہیدون کا برابر کے

شہید ون میں سے اور چاہیئے جاننا کہ بعض علما کے نزدیک ہر کہ چھ روزے شوال مین متفرق رکھے
اور بعضون نے کہا ہر کہ پے در پے رکھے مگر افضل اول قول ہر کہ متفرق رکھے اسواسطے کہ رکھتے مین
روزے اس مہینے مین قوم نصاری پے در پے اس سبب سے رکھے متفرق تا کہ مشابہت نہو جاوے
ساتھ نصارے کے اور اس مہینے کی اول تاریخ کو روزہ رکھنا حرام ہر چاہیئے دوسری یا تیسری
کو رکھے اور فرمایا حضرت نے کہ جو روزے رکھے چھ روز شوال مین عطا کریگا اللہ تعالی واسطے
اُسکے ایک شہر عظیم الشان جنت مین کہ ہونگے اُسمین مکان یاقوت سرخ کے اور ہونگی ہر مکان مین
نہرین دودھ کی اور شہد کی اور ندا کریگا اُسکو فرشتہ آسمان سے کہ خوشخبری ہو تجکو اے عبد خدا
کہ بخشدیا تجکو اللہ صاحب نے اور فرمایا کہ روزے رکھنے والا مہینے شوال مین اگر مر گیا تو شہید مرا
اور روایت ہر کہ اول شب اور اول روز شوال مین چار رکعت نماز پڑھے اور ہر رکعت مین بعد الحمد کے
سورہ اخلاص اکیس بار پس کھولیگا اللہ تعالے اُسکے واسطے آٹھون دروازے جنت کے اور
بند کریگا اُسکے واسطے ساتون دروازے دوزخ کے اور نہین مریگا وہ شخص جبتک اپنا مکان
جنت مین نہ دیکھ لیگا ایضاً اور فرمایا کہ پڑھے مہینے شوال مین آٹھ رکعت رات کو یا دن کو اور
پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورہ اخلاص پچیس بار پھر سلام کے بعد ستر بار سُبحان اللہ اور ستر بار
درود شریف اَللّٰھُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدِنِ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَاَصْحَابِہٖ وَبَارِکْ وَسَلِّمْ پس
کھولیگا اللہ تعالے واسطے اُسکے دروازے رحمت کے اور دروازے حکمت سے اُسکے دل
مین اور بلند کریگا اللہ تعالے اُسکے واسطے ایک بڑا مکان جنت مین کہ نہوگا اس سے بڑا
مکان کسی کا اور ادا کریگا اللہ تعالے اُسکی ستر حاجتین دنیا مین اور فرمایا رسول اللہ صلے اللہ
علیہ وسلم نے کہ جب ہوئے دن عید الفطر کا اور نکلین آدمی واسطے نماز کے طرف عیدگاہ کے
پس کہتا ہر خدا تعالے کہ اے میرے بندو روزے رکھے تمنے خاص میرے واسطے یعنے رمضان مین اور

اب نماز پڑھی تمنے واسطے میرے پس اب بخشدیا مینے تم سب کو اور روایت ہے کہ کہتا ہے اللہ تعالے
اپنے بندون روزہ دارون کو کہ ای میرے بندو روزے رکھے تمنے مہینے رمضان مین اور
روزے رکھے تمنے چھ شوال مین اب واجب ہوئی تمھاری بخشش اوپر میرے اور فرمایا رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ شب فطر کو نازل ہوتے ہین اُسمین چند ہزار فرشتے پس ندا کرتے ہین کہ ای امت کے
بندو خوشخبری ہو تمکو یہ کہ بخشدیا اللہ نے تمکو اسواسطے کہ رکھے تمنے روزے رمضان کے اور
اگر رکھو تم روزے چھ شوال مین بھی تو دیگا تمکو اللہ تعالے بڑا مکان جنت مین کہ نہ دیگا کسی کو
ایسا مکان موافق تمھارے مگر کیا جنھون نے عمل موافق تمھارے کے اب مختصر کرتے ہین اسی فکر کو
بہ سبب طول ہونے کتاب کے **فصل گیارھوین مہینے ذیقعد کی فضیلت مین**
قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ یَوْمًا فِیْ ذِیْقَعْدَ کَتَبَ اللّٰہُ لَہٗ فِیْ کُلِّ
سَاعَۃٍ مِّنْہُ ثَوَابَ الْحَجِّ اِلٰی اٰخِرِ الْحَدِیْثِ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی روزہ رکھے
ایک روز ذیقعد کے مہینے مین لکھتا ہے خدا تعالی واسطے اُسکے ہر ہر ساعت کے ثواب حج کے
قبول ہونے کا اور ساتھ ہر دم کے کہ رکھا اُسمین روزہ پس ملا اسکو ثواب آزاد کرنے غلام کا اور
فرمایا رسول خدا نے کہ اَکْرِمُوْا ذِیْقَعْدَ فَاِنَّہٗ اَوَّلُ مِنْ شُہُوْرِ الْحَرَامِ یعنے بزرگ جانو مہینے
ذیقعد کو پس تحقیق اول ہے یہ مہینہ بزرگ مہینون سے اور فرمایا حضرت نے کہ غنیمت جانو
تم ماہ ذیقعد کو جو کہ گذارے اُسمین ایک دن ساتھ عبادت کے بہتر ہے اسکو ثواب ہزار برس
کی عبادت کا اور فرمایا کہ روزہ دوشنبہ ذیقعد کا افضل ہے ہزار برس کی عبادت سے اور
فرمایا حضرت نے کہ اول شب ذیقعد مین چار رکعت نماز پڑھے اور پڑھے ہر رکعت مین الحمد کے
تیئیس بار سورہ اخلاص فرمایا کہ جو اس نماز کو پڑھیگا بنا کرتا ہے اللہ تعالے واسطے اُس
بندے کے جنت مین چار ہزار مکان یاقوت سرخ کے اور بیچ ہر مکان کے تخت ہونگے جواہر ا

اوپر ہر تخت کے ایک حور بیٹھی ہوگی کہ پیشانی اُسکی آفتاب سے زیادہ روشن ہوگی اور روایت ہی کہ جو پڑھے ہر رات مین ذالقعدہ کے دو رکعت نماز نفل اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورۂ اخلاص تین بار ایس پایا اُسنے ثواب ہر رات کو ایک شہید کا اور حج کا نامۂ اعمال اپنے مین اور فرمایا کہ جو پڑھے ہر جمعہ کو چار رکعت نماز نفل اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورۂ اخلاص اکیس بار لکھتا ہی خدا تعالی واسطے اُسکے ثواب حج و عمرہ کا اور فرمایا کہ جو پڑھے پنجشنبہ کو ذالقعدہ کے سو رکعت نماز اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورۂ اخلاص دس بار پایا اُسنے ثواب بے انتہا **فصل بارھوین فضیلت مین ذی الحج کے مہینے کے** ابی درداء سے روایت ہی کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ ای لوگو بزرگ کیا واسطے تمھارے مہینا ذی الحجہ کا پس نگاہ رکھو اُسکی تعظیم کو اور یاد کرو خدا تعالے کو کھڑے اور بیٹھے اور پیادہ اور سوار ہر وقت مین کہ یہ ماہ مبارک خاص تمھارے ہی واسطے ہی اور وجوب ادا حج کا ہی اور یہ وہ بزرگ مہینا ہی کہ اُسمین تین روز نہایت بزرگ ہین ایک ترویہ اور عرفہ اور یوم نحر اور بعد تین روز کے ایام تشریق بھی بہت مبارک ہین جو کام نیک اس مہینے مین کرے ثواب بہت پاوے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَا مِنْ اَیَّامٍ اَحَبُّ اِلَی اللّٰہِ اَنْ یُتَعَبَّدَ فِیْھَا مِنْ اَیَّامِ عَشْرَۃِ ذِی الْحِجَّۃِ اِنَّ صَوْمَ یَوْمٍ فِیْھَا یَعْدِلُ صِیَامَ سَنَۃٍ وَقِیَامَ لَیْلَۃٍ مِنْھَا یَعْدِلُ لَیْلَۃَ الْقَدْرِ فَاَکْثِرُوْا فِیْھِنَّ التَّحْمِیْدَ وَالتَّسْبِیْحَ وَالتَّھْلِیْلَ وَالتَّکْبِیْرَ یعنے نہین کسی دنون مین سے دوست زیادہ نزدیک خدا تعالے کے یہ کہ بندگی کیجاوے ان دنون مین کہ وہ عشرۂ ذی الحجہ ہی البتہ روزہ ایک روز کا اس مہینے مین برابر ہی ثواب مین ایکسال کے روزون کے اور کھڑا ہونا واسطے عبادت کے اس مہینے کی دس راتون مین برابر ہی ثواب مین شب قدر کے پس بہت کرو اُس روز مین تحمید اور تسبیح اور تہلیل اور تکبیر اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو اول روز ذی الحجہ کے

روزہ رکھے پس ایسا ہے وہ کہ غزا کی اُسنے اللہ کے رستے مین دو ہزار برس یہانتک کہ نہ آرام کیا
اُسنے ایک ساعت اور جو کہ روزہ رکھے ذی الحجہ مین دوسرے روز پس گویا عبادت کی اُسنے
اللہ تعالی کی دو ہزار برس اور جو کہ روزہ رکھے ذی حجہ مین تیسرے روز گویا کہ اُسنے تین ہزار بردہ اسمعیل
علیہ السلام کی اولاد سے آزاد کیے اللہ کے واسطے اور اگر چوتھے روز روزہ رکھے پس ایسا ہے وہ شخص
ثواب مین کہ عبادت کی اُسنے اللہ کی چار سو برس آور جو روزہ رکھے پانچوین ذی الحجہ کو تو ایسا ہے وہ شخص
ثواب مین کہ پہنائے اُسنے کپڑے پانچہزار ننگون کو اور جو روزہ رکھے چھٹے روز ذی الحجہ مین گویا ثواب پایا
اُسنے چھ ہزار شہیدون کا اور جو روزہ رکھے ساتوین روز تو ساتون دروازے دوزخ کے اوپر اُسکے
حرام ہوئے اور جو روزہ رکھے آٹھوین روز تو آٹھون دروازے جنت کے اُسکے واسطے کھولے جاوینگے
اور ایک روایت مین یون بھی ہے کہ جو روزہ رکھے اول روز ذی الحجہ مین تو گویا قرآن پڑھا اُسنے چھتیس ہزار
بار اور جسنے روزے رکھے چار روز ذی الحجہ مین تو ندا کرتے ہین فرشتے ای بندے خدا کے البتہ تو بخشا گیا
اور فرمایا کہ جسنے روزے رکھے ذی الحجہ مین پانچ روز ثواب پایا اُسنے پچاس برس کا اپنے نامۂ اعمال مین
اور جسنے روزے رکھے چھ تو ثواب پایا اُسنے چھ ہزار پیغمبرون کا اپنے نامۂ اعمال مین اور جو روزے رکھے سات
روز تو ثواب پایا اُسنے ستر ہزار فرشتون کا اور جو کوئی صدقہ دیوے دس روزون مین ذی الحجہ کے
تو نجات پائی اُسنے عذاب دوزخ سے اور فرمایا کہ جو قرآن پڑھے ذی الحجہ کے دس روز دن مین تو ثواب پایا
اُسنے مانند پہاڑ احد کے اور جو تسبیح کہے ذی الحجہ کے دس روز دن مین حرام کی اللہ نے واسطے اُسکے
آگ دوزخ کی اور روزہ رکھنا دسوین ذی الحجہ کو درست نہین حرام قطعی ہے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
نے کہ جو پڑھے اول رات مین ذی الحجہ کے چار رکعت پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورہ اخلاص پچیس بار لکھتا ہے
اللہ تعالے اُسکے نامۂ اعمال مین ثواب بیشمار اور فرمایا رسول اللہ صلعم نے کہ جو پڑھے ہر رات کو دسوین ذی الحجہ تک
بعد وترون کے دو رکعت نماز پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورہ کوثر اور سورہ اخلاص تین تین بار

داخل کریگا اُسکو اللہ تعالی دن قیامت کے مقام علیین مین اور لکھیگا اللہ تعالے بدلے مین ہر بال اُسکے
ہزار نیکی اور ثواب پایا اُسنے صدقہ دینے ہزار دینار کا اور فرمایا کہ جو پڑھے دن جمعہ کے ذی الحجہ مین چھ رکعت
اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورہ اخلاص پندرہ ۱۵ بار اور بعد تمام رکعتون کے سلام پھیر کے دس بار
کہے لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ الْمَلِکُ الْحَقُّ الْمُبِیْنُ اور پھر دس ۱۰ بار درود شریف بھیجے رسول اللہ پر نہین داخل
کریگا اللہ تعالے اُس سے پہلے کسی کو جنت مین اور فرمایا کہ جو اول روز ذی الحجہ مین بعد نماز فجر کے
سو بار کہے لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَحْدَہٗ لَا شَرِیْکَ لَہٗ لَہُ الْمُلْکُ وَلَہُ الْحَمْدُ یُحْیِیْ وَ یُمِیْتُ
وَھُوَ حَیٌّ لَّا یَمُوْتُ بِیَدِہِ الْخَیْرُ وَھُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ لکھتا ہی خدا تعالی واسطے اُسکے ثواب ہزار نماز کا اور
عطا کرتا ہی اللہ تعالی واسطے اُسکے ہزار درجہ نیکی کے اور مٹاتا ہی اُسکے نامہ اعمال سے ہزار بدی اور
جو کہ پڑھے دوسرے روز وقت فجر کے سو بار بعد نماز کے اَشْھَدُ اَنْ لَّآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَحْدَہٗ لَا شَرِیْکَ لَہٗ
اِلٰھًا وَاحِدًا اَحَدًا صَمَدًا فَرْدًا وِتْرًا لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَۃً وَّلَا وَلَدًا پس لکھتا ہی
خدا تعالے نامہ اعمال اُسکے مین بیس ہزار نیکی اور دور کرتا ہی اُس سے بیس ہزار بدی اور دیویگا اسکو اللہ تعالے
دن قیامت کے بیس ہزار درجہ جنت مین اور جو پڑھے تیسرے روز ذی الحجہ کے بعد نماز فجر کے سو بار یہ دعا
اَشْھَدُ اَنْ لَّآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَحْدَہٗ لَا شَرِیْکَ لَہٗ اَحَدًا صَمَدًا لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَّہٗ کُفُوًا اَحَدٌ
پس لکھتا ہی خدا تعالی واسطے اُسکے بائیس ہزار نیکی اور دور کرتا ہی اُس سے اتنی بدی اور دیگا
واسطے اُسکے بائیس ۲۲ ہزار درجہ جنت مین اور پڑھے چوتھے روز ذی الحج کے وقت فجر کے سو بار
لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَحْدَہٗ لَا شَرِیْکَ لَہٗ وَاَشْھَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُہٗ وَرَسُوْلُہٗ پس بخشیگا اللہ تعالے
تمام گناہ اُسکے صغیرہ اور کبیرہ اور جو کوئی پڑھے پانچوین روز وقت فجر کے سو بار یہ دعا حَسْبِیَ اللّٰہُ وَکَفٰی
سَمِعَ اللّٰہُ لِمَنْ دَعَا لَیْسَ وَرَآءَ اللّٰہِ الْمُنْتَھٰی سُبْحَانَ مَنْ لَّمْ یَزَلْ رَبًّا رَحِیْمًا پس لکھتا ہی اللہ تعالے
نامہ اعمال اُسکے مین تین سو بار نیکی اور دور کرتا ہی اُس سے تین سو بار بدی اور فرشتے ندا کرتے ہین اُسکو

کہ ای عبد اللہ دوست کیا تجھکو اللہ تعالے نے اب خوشخبری ہوئی تجھکو اسکی کہ بخشتا گیا تو اور فرمایا رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ عشرہ ذی الحجہ مین قبول کی اللہ تعالی نے توبہ حضرت آدمؑ کی پھر بخشدیا اللہ صاحب
نے قصور حضرت آدم علیہ السلام کا روز عرفہ ذی الحجہ کے اسواسطے کہ حضرت آدمؑ نے اقرار کیا اپنے گناہ کا اور
پائی حضرت ابراہیم خلیل اللہ نے امن آگ سے عشرہ ذی الحج مین اور ملا اُسدن مین اُنکو خلعت پس خرچ
کیا مال اپنے کو واسطے مہمانون کے اور لیگئے حضرت ابراہیمؑ اپنے بیٹے اسمعیل کو واسطے قربانی کرنیکے عشرہ
ذی الحجہ مین واسطے رحم اپنے کے اور بنا کیا خانہ کعبہ کو حضرت ابراہیم نے عشرہ ذی الحجہ مین چنانچہ فرمایا
اللہ صاحب نے وَاِذْ یَرْفَعُ اِبْرٰهِیْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَاِسْمٰعِیْلُ الآیہ یعنے جسوقت کہ اٹھایا
ابراہیم نے بناے کعبہ کو اور اسمعیلؑ نے آخر تک فرمایا اللہ صاحب نے اور بزرگ کیا اللہ صاحب نے موسےٰ
علیہ السلام کو ساتھ مناجات کے عشرہ ذی الحجہ مین اور دعا مانگی حضرت داؤد علیہ السلام نے واسطے مغفرت
اپنی کے عشرہ ذی الحج مین اور فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم سَیِّدُ الشُّهُوْرِ شَهْرُ رَمَضَانَ
وَاَعْظَمُهَا حُرْمَةً ذُو الْحِجَّةِ یعنے سردار مہینون کا مہینا رمضان کا ہی اور بزرگ تر مہینون مین
ازروے حرمت کے مہینا ذی الحج کا ہی اور ابو زبیر حضرت جابرؓ سے روایت کرتے ہین کہ فرمایا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اَفْضَلُ اَیَّامِ الدُّنْیَا اَیَّامُ عَشْرِ ذِی الْحِجَّةِ یعنے بزرگ تر دنیا
کے دنون مین دن عشرہ ذی الحج کا ہی اور روایت ہی ابی رباحؒ سے کہ سُنا مین نے حضرت
عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا سے کہ فرماتی تھین کہ تھا زمانہ مین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے
ایک مرد کہ دوست رکھتا تھا سرود وغیرہ کو پس جسوقت کہ دیکھا اُسنے چاند ذی الحجہ کا پس صبح کی
اُسنے خوشی سے اور روزہ رکھا اُسنے اول روز ذی الحجہ کو پھر پہونچی خبر پاس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے
پس حاضر کیا اُسکو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس پھر فرمایا رسول اللہ نے اُسکو کہ کس چیز نے آمادہ کیا
تجھکو ساتھ روزہ رکھنے کے اس مہینے مین کہا اُسنے کہ یا رسول اللہ صلعم یہ روز مبارک ہی اوپر تمام دنون کے پس

دوست رکھا مین نے اس مہینے کو تاکہ شریک کرے مجھکو خدا تعالے انکی دعا مین کہ جو لوگ رکھتے ہین روزے عشرہ ذی الحجہ مین پس کہا اسکو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ خاص واسطے تیرے ہی ساتھ ہر روز کے کہ روزہ رکھا تو نے اور ثواب دیا تجھکو اللہ تعالے نے سو غلام کے آزاد کرنے کا اور سو شتر قربانی کرنے کا کہ ہدیہ کیا تو نے اللہ کے رستے مین اور سو گھوڑون کا کہ سوار ہوا تو اللہ کی راہ مین یعنے جہاد مین اور ان گھوڑون کے سوا ہوا تو اور فرمایا رسول اللہ نے فَاِذَا کَانَ یَوْمُ عَرَفَۃَ فَلَکَ عِتْقُ اَلْفَیْ رَقَبَۃٍ وَّاَلْفَیْ بَدَنَۃٍ تُھْدِیْھَا وَاَلْفَیْ فَرَسٍ تَحْمِلُ عَلَیْھَا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰہِ یعنے پس جب کہ ہووے روز عرفہ کا پس خاص تجھکو ہی ثواب آزاد کرنے دو ہزار بردہ کا اور دو ہزار شتر کا کہ ہدیہ کیا تو نے اللہ کی راہ مین اور دو ہزار گھوڑون کا کہ سواری کی ہو تو نے اوپر انکے اللہ کی راہ مین یعنے جہاد مین وَعَنْ حَفْصَۃَ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْھَا اَنَّھَا قَالَتْ اَرْبَعٌ لَمْ یَکُنِ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یَتْرُکُھُنَّ صَوْمُ عَشْرِ ذِی الْحِجَّۃِ وَعَاشُوْرَا وَثَلٰثَۃِ اَیَّامٍ مِّنْ کُلِّ شَھْرٍ وَّرَکْعَتَیْنِ قَبْلَ الْغَدَاۃِ یعنے روایت ہی حضرت حفصہ رضی اللہ تعالے عنہا سے کہ تحقیق فرماتی ہین کہ چار چیزین ہین کہ نہ تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ترک کرتے اسکو وہ روزہ عشرہ ذی الحجہ کا ہی اور روزہ عاشورا کا ہی اور تین روزے ہر مہینے کے یعنے ایام بیض کے روزے اور دو رکعت نماز پہلے فرضون سے فجر کے یعنے سنت فجر کی یہ چار چیزین رسول اللہ نے کبھی نہ چھوڑین اور ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ سے روایت ہی کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ نہین کوئی دن دوست طرف خدا تعالے کے یہ کہ عبادت کیجاوے اسدن مانند عشرہ ذی الحجہ کے اور فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ تحقیق روزہ رکھنا ایک روز اس مہینے مین برابر ہوتا ہی ثواب مین ایکسال کے روزون کے اور قیام کرنا شب ذی الحجہ مین برابر ہی ثواب واسطے اسکے مانند عبادات ایکسال کے وَعَنْ عَائِشَۃَ الصِّدِّیْقَۃِ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْھَا قَالَتْ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَنْ اَحْیَا

لَیْلَۃً مِنْ لَیَالِیْ عَشْرِ ذِی الْحِجَّۃِ فَکَاَنَّمَا عَبَدَ اللہَ عِبَادَۃً مِنْ حَجٍّ اَوِاعْتَمَرَ طُوْلَ سَنَۃٍ
وَمَنْ صَامَ فِیْھَا یَوْمًا فَکَاَنَّمَا عَبَدَ اللہَ سَائِرَ سَنَۃٍ اور روایت ہے حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ
عنہا سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص زندہ رکھے کوئی رات ذی الحجہ کی دس
راتون مین سے پس گویا کہ عبادت کی اُسنے اللہ تعالے کی مانند اُس شخص کی عبادت کے کہ کیا اُسنے حج
اور ادا کیا اُسنے عمرہ کہ درازی ہے اُسکی ایک سال کی اور جو شخص کہ روزہ رکھے اُن دنون مین پس
گویا کہ عبادت کی اُسنے اللہ تعالے کی ایک سال اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب آوے
مہینا ذی الحجہ کا پس کوشش کرو تم ساتھ عبادت کے اُس رات مین اسواسطے کہ وہ دن اور وہ رات
کہ فضیلت دی ہے اُن دنون کو اللہ نے اور کیا ہے اللہ تعالے نے اس مہینے کو بزرگ اور بزرگ کیا اللہ
نے اُسکے روزہ اور شب کو پس جو شخص کہ نماز پڑھے کسی رات مین ذی الحجہ کی دس راتون مین سے چار رکعت
نماز نفل خواہ اول رات کو پڑھے خواہ دوسری کو اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورۂ اخلاص تین بار اور
آیۃ الکرسی تین بار اور معوذتین تین تین بار پس جسوقت کہ فارغ ہووے نماز سے اور اُٹھاوے اپنے دونون
ہاتھ کو اور پڑھے سُبْحَانَ ذِی الْعِزَّۃِ وَالْجَبَرُوْتِ سُبْحَانَ ذِی الْقُدْرَۃِ وَالْمَلَکُوْتِ سُبْحَانَ
الْحَیِّ الَّذِیْ لَا یَمُوْتُ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللہُ ھُوَ یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ وَھُوَ حَیٌّ لَا یَمُوْتُ سُبْحَانَ اللہِ رَبِّ
الْعِبَادِ وَالْبِلَادِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ کَثِیْرًا طَیِّبًا مُبَارَکًا عَلٰی کُلِّ حَالٍ اَللہُ اَکْبَرُ کَبِیْرًا رَبُّنَا وَجَلَّ لَہٗ وَقُدْرَتُہٗ
بِکُلِّ مَکَانٍ پس جو دعا مانگیگا قبول ہو گی دعا اُسکی اور پایا اُسنے ثواب حج وعمرہ کا اور جہاد کیا اُسنے
اللہ کی راہ مین اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَامَ یَوْمَ التَّرْوِیَۃِ فَکَاَنَّمَا عَبَدَ اللہَ
اِثْنَیْ عَشَرَ اَلْفَ سَنَۃٍ یعنے جو کہ روزہ رکھے ترویہ کا پس گویا عبادت کی اُسنے اللہ تعالی کی بارہ ہزار
برس اور ترویہ اُسکو کہتے ہین کہ جب دیکھا خواب حضرت ابراہیم نے قربانی کرنے اپنے بیٹے اسمعیل علیہ السلام
کو وہ آٹھوین تاریخ ذی الحج کی ہے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ شب ترویہ کی بزرگ ہے

فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو زندہ رکھے شب ترویہ کو پس واجب ہوئی اسکے اوپر تمام نعمت
جنت کی اور فرمایا کہ جو زندہ رکھے شب ترویہ کو یعنے عبادت کرے اُس رات مین تو گویا پایا اُسنے
ثواب شب قدر کا اور جو کہ زندہ رکھے شب ترویہ کو ساتھ عبادت کے پس پایا اُسنے ثواب مجاہدین کا
اور کھولے گئے واسطے اسکے دروازے جنت مین اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ
اَحْیَا لَیْلَۃَ التَّرْوِیَۃِ وَجَبَتْ لَہُ الْجَنَّۃُ یعنے جو زندہ رکھے شب ترویہ کو واجب ہوئی اوپر اُسکے
جنت اور فرمایا کہ جو شب ترویہ مین پڑھے سولہ رکعت نماز نفل اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے
آیۃ الکرسی ایکبار اور سورۂ اخلاص پندرہ بار عطا کریگا اُسکو اللہ تعالے ہر رکعت کے بدلے مین ثواب
شہید کا اور بنا کرتا ہے واسطے اُسکے بدلے مین ہر سورہ کے کہ پڑھی ہے اُسنے اندر اُس نماز کے مکان
جنت مین اور فرمایا کہ جو روزہ رکھے ترویہ کے دن یہانتک کہ اُسنے زبان سے بھی نہ کہا ہو کسی سے
واجب ہوئی اوپر اُسکے جنت اور فرمایا کہ جو چالیس شبانہ روز واسطے خدا تعالے کے عبادت کرے
اس مہینے مین اللہ تعالے اسکو اُٹھاویگا اولیاء اللہ کے درجہ مین وَعَنْ اَبِیْ ھُرَیْرَۃَ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اَکْرِمُوْا یَوْمَ الْعَرَفَۃِ فَاِنَّہٗ عِنْدَ اللّٰہِ مُکَرَّمٌ یعنے روایت ہے
ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ بزرگ جانو تم دن
عرفہ کا پس تحقیق نزدیک اللہ تعالے کے بزرگ ہے دن عرفہ کا اور یہ بھی جاننا چاہیے کہ روز عرفہ کا
وہ ہے کہ جسدن حضرت ابراہیم علیہ السلام حضرت اسمعیل علیہ السلام کو واسطے ذبح کرنے کے لیگئے تھے
وہ نوین ذی الحج کی ہے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ اَحْیَا لَیْلَۃَ الْعَرَفَۃِ
فَھُوَ مِنْ عُتَقَاءِ اللّٰہِ یعنے جو کہ زندہ رکھے شب عرفہ کو پس وہ آزاد کردگان خدا تعالے سے ہے اور فرمایا
کہ جو شب عرفہ کو زندہ رکھے ہر حاجت اُسکی برآویگی اور فرمایا کہ جو دعا عرفہ کے روز مانگے کوئی
دعا اُسکی رد نہوگی اور کھولے جاتے ہین اُسکے واسطے ستر دروازے رحمت کے اور فرمایا کہ جو پڑھے عرفہ کی

رات مین سو رکعت نماز اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورۂ اخلاص ایک بار یا تین بار بخشیگا اللہ تعالےٰ
اُسکے گناہون کو اور بنا کریگا اُسکے واسطے مکان جنت مین یاقوت سرخ سے الخ اور فرمایا کہ جو
پڑھے شب عرفہ مین دو رکعت اور پڑھے اول رکعت مین بعد الحمد کے آیۃ الکرسی سو بار اور دوسری
رکعت مین سورۂ اخلاص سو بار بخشیگا اُسکو اللہ تعالیٰ دن قیامت کے اُسکی برکت سے ستر آدمیون کو
ساتھ اُسکے اور فرمایا کہ جو پڑھے روز عرفہ کے درمیان ظہر وعصر کے چار رکعت نماز اور پڑھے ہر رکعت مین بعد
الحمد کے سورۂ اخلاص پچاس بار حقتعالے اُسکو بخشیگا اور جو دعا مانگیگا قبول ہوگی اور فرمایا کہ جو اس دعا
کو عرفہ کے روز بہت پڑھے آگ دوزخ کی اوپر اُسکے حرام ہوئیگی وہ دعا یہ ہے لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَدَدَ اللَّيَالِي
وَالدُّهُوْرِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَدَدَ اَمْوَاجِ الْبُحُوْرِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَدَدَ اَيَّامِ فِي الْبَرَارِي وَالصُّحُوْرِ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَدَدَ الشَّوْكِ وَالشَّجَرِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَدَدَ الْجَزْرِ وَالْمَدِّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَدَدَ
الْخَوَاطِرِ الظُّنُوْنِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَدَدَ لَمْحِ الْعُيُوْنِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُوْنَ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ فِي اللَّيْلِ اِذَا عَسْعَسَ وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلٰى خَيْرِ
خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِيْنَ اور روایت مین ہے کہ جو روز عرفہ کے بعد نماز فجر کے پڑھے یہ دعا چند بار
يَا ذُخْرِيْ يَا ذُخْرِيْ يَا عُدَّتِيْ عِنْدَ شِدَّتِيْ يَا رَجَائِيْ عِنْدَ مُصِيْبَتِيْ يَا غِيَاثِيْ عِنْدَ
فَاقَتِيْ يَا اَنِيْسِيْ فِيْ وَحْدَتِيْ يَا رَحْمَتِيْ فِيْ وَقْعَتِيْ يَا دَلِيْلِيْ فِيْ حَيْرَتِيْ بِكَ التَّوْفِيْقُ
پس لکھتا ہے اللہ تعالے واسطے اُسکے ہزار نیکی اور عطا کرتا ہے اللہ اُسکو ہزار درجہ جنت مین اور
جو دعا مانگے اُسوقت ضرور قبول ہوگی اور فرمایا کہ بہترین کلامون سے دن عرفہ کے وہ کلمہ ہے
کہ کہے بندہ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِيْ وَيُمِيْتُ
وَهُوَ حَيٌّ لَّا يَمُوْتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ پس واجب
ہوگی اُسپر جنت اور حرام ہوگی اُسپر دوزخ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ وقت غروب ہونے

دن عرفہ کے سو بار کہے بِسْمِ اللّٰہِ مَا شَآءَ اللّٰہُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّۃَ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ
فرماویگا اللہ تعالی دن قیامت کے کہ اے فرشتو لیجاؤ ہمارے بندہ کو بحفاظت تمام بیچ جنت کے اور
فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ اَمْسَکَ عَنِ الْاَکْلِ وَالشُّرْبِ وَالْجِمَاعِ یَوْمَ النَّحْرِ
حَتّٰی اَنْ یُّصَلِّیَ صَلٰوۃَ الْعِیْدِ فَکَاَنَّمَا عَبَدَ اللّٰہَ سِتِّیْنَ اَلْفَ سَنَۃٍ یعنے جو کہ نگاہ رکھے اپنے
آپکو کھانے اور پینے سے اور جماع کرنے سے دن قربانی کے یہانتک کہ پڑھی جاوے نماز عید کی پس
ایسا ہی وہ کہ بندگی کی اُسنے اللہ کی ساٹھ ہزار برس تک روایت کیا اُسکو موسی الاشعری نے یعنے کچھ
نہ کھاوے نماز عید سے پہلے کہ ثواب بیشمار ہی اور فرمایا حضرت نے کہ جو عید کے روز غسل کرے گویا
کہ غوطہ مارا اُسنے دریاے رحمت مین اور معاف ہوے اُسکے تمام گناہ اور فرمایا کہ کپڑے نئے پہنے دن عید کے
واسطے نماز عید کے اور پرانے کپڑے دیوے کسی فقیر کو اللہ کے واسطے تو پہناویگا اُسکو اللہ تعالے
دن قیامت کے ستر حلہ جنت کے کہ وہ حلے نور کے ہونگے اور کھڑا ہوگا وہ شخص قیامت کو رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم کے جھنڈے کے نیچے اور فرمایا کہ جو عطر ملے اوپر کپڑون اپنے کے دن عید الاضحی کے ساتھ بہت تعظیم
فرشتون کے کہ وہ مصافحہ کرتے ہین اُس سے عطا کریگا اللہ تعالے ثواب اُسکو آزاد کرنے غلامون کا اللہ کی راہ
مین اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو مومن باہر آوے عید گاہ سے نماز پڑھکر عید کی دیتا ہی اُسکو
اللہ تعالی ثواب ہر قدم کے بدلے مین ہزار نیکی کا اور جو نماز پڑھے ساتھ امام کے پس ثواب ہی اُسکو دس ہزار
نیکی کا اور جو خطبہ سُنے امام کا دن عید کے ساتھ ہر کلمہ کے پایا اُسنے ثواب آزاد کرنے بردون کا اور فرمایا حضرت نے
کہ جو عید کے دن تکبیرین کہے تو ثواب پایا اُسنے حج اور عمرہ کا اور جاننا چاہیے کہ تکبیرین تیرھوین تک عصر
کی ہین اور فرمایا حضرت نے کہ جو صدقہ دیوے کسی مسکین کو روز عید کے پس ثواب پایا اُسنے حج اور عمرہ کا اور فرمایا
کہ جو دن عید کے واسطے نماز کے عید گاہ مین جاوے اور تکبیرین کہتا جاوے اور پھر جب وہانسے آوے تو دوسری راہ سے
آوے اور تکبیرین کہتا آوے پس بخشتا اُسکو اللہ تعالی نے مگر نہین بخشتا اللہ تعالی شراب الخمر کو اور رنج دینے والا

مان باپ اپنے کا اور قاتل آدمی کا نہین بخشا جاتا مگر جو توبہ کرے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شب نحر کو بارہ رکعت نماز نفل پڑھے اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورۂ قل ہو اللہ پندرہ پندرہ بار تمام گناہ اپنے سے پاک ہوا وہ شخص اور ثواب پایا اُسنے ستر برس کی عبادت کا اور فرمایا ہی حضرت صلعم نے کہ جو شب نحر کو چار رکعت نماز پڑھے اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے ایکبار قل ہو اللہ اور ایکبار قل اعوذ برب الفلق اور ایکبار قل اعوذ برب الناس اور بعد سلام کے ستر بار سبحان اللہ کہے اور ستر بار درود شریف پڑھے بخشے جاوینگے تمام گناہ اُسکے اور جو کہ پہلے عید سے سو بار لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ قدیر تک پڑھے بہت پایا اُسنے ثواب کہ نہ پایا ہوگا کسی نے مانند اُسکے اور فرمایا حضرت نے کہ جو پڑھے چار رکعت نفل بعد نماز عید الاضحی کے اور پڑھے رکعت اول مین بعد الحمد کے سبح اسم ربک ایکبار اور دوسری رکعت مین بعد الحمد کے والشمس ایک بار اور رکعت تیسری مین واللیل ایکبار اور رکعت چوتھی مین والضحی ایکبار پس پایا اُسنے ثواب تمام کتابون آسمانی کا گویا کہ پڑھی اُسنے اور روایت ہی کہ جو قربانی کرے دن عید کے پھر بعد قربانی کے دو رکعت نفل اپنے گھر مین یا مسجد مین پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے والشمس پانچ بار پس تحقیق شامل ہوا وہ حاجیون کے ثواب مین اور قبول ہوئی قربانی اُسکی اللہ کے نزدیک اور پایا اُسنے ثواب بدلے مین ہر بال قربانی کے صحابہ نے عرض کیا کہ یا رسول اللہ اگر فقیر ہووے اور توفیق قربانی کی نہین رکھتا ہی تو کیا کرے پس فرمایا رسول اللہ نے کہ بعد نماز عید کے اپنے گھر مین آکر دو رکعت نماز نفل پڑھے اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورۂ کوثر تین بار پس البتہ ثواب پایا اُسنے اونٹون کی قربانی کرنے کا اللہ کی راہ مین اور قربانی کرنا بعد نماز عید کے ہی پہلے عید سے درست نہین ہی اب تمام کیا ہمنے بارہ مہینون کی فضیلتون کا بیان اور مختصر کیا ہمنے اُسکو اوپر قلیل کے اگر تمام فضائل بیان کرتا تو ایک دفتر طویل ہو جاتا یا اللہ یا کریم ہم سب بھائی مسلمانون کو توفیق عمل خیر کی عنایت فرما بطفیل حضرت نبی کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے آمین ثم آمین

[illegible handwritten marginal notes]

باب دوسرا متفرق فضلوں کے بیان میں اور
اس باب میں تین فصلیں ہیں

اول فصل فضیلت میں جمعہ کی رَوَی الْعَلَاءُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ وَهُوَ عَنْ اَبِيْهِ وَهُوَ
عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ تَطْلُعِ الشَّمْسُ
وَلَمْ تَغْرُبْ عَلٰى يَوْمٍ اَفْضَلَ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ آخر حدیث تک روایت ہے علا ابن عبدالرحمن سے اور
وہ روایت کرتے ہیں باپ اپنے سے اور وہ روایت کرتے ہیں ابوہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ طلوع نہ کیا آفتاب نے اور نہ غروب ہوا اوپر کسی دن کے بہتر جمعہ سے
اور نہیں کوئی کہ ڈرے اللہ سے دن جمعہ کے مگر دو گروہ ایک گروہ جنوں کا اور دوسرا گروہ انسانوں کا
اور اوپر ہر دروازے مسجدوں کے دو فرشتے ہیں کہ لکھتے ہیں آدمیوں کو پہلے اور پیچھے یعنے پہلے جو آوے
مسجد میں دن جمعہ کو واسطے نماز کے مانند اس آدمی کے ہے وہ کہ قربانی کی اُسنے شتر اونٹوں کی اللہ کی
راہ میں اور جو آوے اُسکے پیچھے یعنے اذان سنکر پس ہے ثواب اُسکو مانند اُسکے کہ قربانی کی اُسنے
اللہ کی راہ میں شتر گائیں اور جو آوے اُسکے پیچھے پس ہے ثواب اُسکو مانند اُسکے کہ قربانی کی
اُسنے اللہ کی راہ میں شتر بکری اور جو آوے دن جمعہ کے مسجد میں وقت کھڑے ہونے امام کے
منبر پر واسطے پڑھنے خطبہ کے پس ہے ثواب اُسکو مانند اُسکے کہ قربانی کی اُسنے اللہ کی راہ میں شتر مرغ
اور جو آوے اُسوقت کہ ہو چکے ایک رکعت نماز جمعہ کی اور شامل ہوا وہ دوسری رکعت میں پس ہے ثواب
مانند شتر بیضوں مرغ کے وَعَنْ اَبِيْ سَلَمَةَ وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ خَيْرَ يَوْمٍ طَلَعَتْ فِيْهِ الشَّمْسُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ فِيْهِ خَلَقَ اللّٰهُ اٰدَمَ وَفِيْهِ
اُدْخِلَ الْجَنَّةَ وَفِيْهِ اُهْبِطَ مِنْهَا وَفِيْهِ تَقُوْمُ السَّاعَةُ وَفِيْهِ سَاعَةٌ لَا يُصَادِفُهَا مُؤْمِنٌ
يَسْاَلُ اللّٰهَ تَعَالٰى فِيْهَا شَيْئًا اِلَّا اَعْطَاهُ اِيَّاهُ روایت ہے ابی سلمہ رضی اللہ عنہ سے

اور ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ تحقیق بزرگترین دنون کا کہ روشن کیا گیا اُسمین آفتاب دن جمعہ کا ہے اور بیچ اُس روز کے پیدا کیا اللہ تعالے نے حضرت آدم کو اور اُسی روز داخل کیا اُنکو جنت مین اور بیچ اُس روز کے نکالے گئے جنت سے اور اُسی روز مین قیامت ہوگی اور اُسی روز مین ایک ساعت ہے کہ نہین پاتا اُسکو کہ طلب کرے خدا تعالے سے اُسکو مگر دیتا ہے اللہ تعالے اُسکو وہ چیز یعنے ایک ساعت ہے دن جمعہ کے کہ نہین پاتا اُسکو بندۂ مومن مگر جب دعا کرے اُسدن مین ضرور قبول ہوگی دعا اُسکی بعضون کے نزدیک وہ ساعت وقت فجر کے ہے کہ جب آفتاب نکلے اور بعضون کے نزدیک وہ ساعت وقت اشراق کے ہے یا وقت چاشت کے اور بعضے علما کے نزدیک قریب زوال کے ہے اور بعضون کے نزدیک جب اذان جمعہ کی دیجاوے وہ ساعت اُسوقت ہے اور نزدیک بعضون کے جب اذان ختم ہووے اُسوقت جو دعا مانگیگا قبول ہوگی دعا اُسکی اور نزدیک بعضون کے اسوقت ہے کہ جب بیٹھے خطیب منبر پر واسطے خطبہ پڑھنے کے واللہ اعلم پس چاہیے کہ ان ہر ساعات مین اور ہر اوقات مین دعا مانگے قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ سَلَامٍ قَدْ عَرَفْتُ تِلْكَ السَّاعَةَ هِيَ اٰخِرُ السَّاعَةِ مِنَ النَّهَارِ وَهِيَ سَاعَةُ الَّتِيْ خُلِقَ فِيْهَا اٰدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حضرت ابو عبد اللہ رضی اللہ عنہ سلام فرماتے ہین کہ البتہ پہچانا ہمنے اُس ساعت کو کہ یہ آخر ساعت ہے دن جمعہ سے یعنے عصر اور مغرب کے درمیان مین اور بعضون نے وقت غروب آفتاب کے لکھا ہے اور یہ وہ ساعت ہے کہ پیدا ہوے آدم اُسی ساعت مین وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُنْذِرٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْاَيَّامِ وَاَعْظَمُهَا عِنْدَ اللّٰهِ وَهُوَ اَعْظَمُ عِنْدَ اللّٰهِ تَعَالٰى مِنْ يَوْمِ الْفِطْرِ آخر حدیث تک روایت ہے عبد اللہ بن منذر سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ دن جمعہ کا سردار دنون کا ہے اور بزرگترین ہے وہ نزدیک خدا تعالے کے اور وہ بزرگ ہے نزدیک خدا تعالے کے یوم الفطر سے اور جمعہ مین پانچ خصلت ہین کہ پیدا کیا خدا تعالے نے

اُس روز مین حضرت آدمؑ کو اور دن جمعہ کے ڈالے گئے اوپر زمین کے اور دن جمعہ کے ایک ساعت ہر
کہ جو سوال کرتا ہر مومن خدا تعالے سے پس دیتا ہر اللہ تعالے اُسکو وہ چیز کہ جو سوال کرے اُس سے
اور فرمایا حضرتؐ نے کہ نہین کوئی فرشتہ مقرب نزدیک خدا تعالے کے مگر وہ کہ ڈرتے ہین دن جمعہ کے
اور فرمایا لَا سَمَآءَ وَلَا اَرْضَ اِلَّا هُوَ يُشْفِقُ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ یعنے نہین آسمان اور نہ زمین مگر وہ
کہ ڈرتے ہین روز جمعہ سے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ یوم شاہد دن جمعہ کا ہر اور یوم
مشہود دن عرفہ کا ہر اور یوم موعود دن قیامت کا ہر اور حضرت علی رضی اللہ عنہ سے روایت ہر
کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب ہوتا ہر دن جمعہ کا آتے ہین اُسمین شیاطین اور
پکڑتے ہین آدمیون کو یعنے دوڑتے ہین طرف آدمیون کے اور لیجاتے ہین اُنکو طرف بازار دن کے
اور آتے ہین فرشتے طرف مسجدون کے اور لکھتے ہین وہ فرشتے مرتبہ اور فضیلتین اُگلی پہلے آنے
نمازیون کے اور فرمایا کہ جو آوے نمازی واسطے نماز جمعہ کے اور بیٹھے خطیب منبر پر واسطے خطبہ
پڑھنے کے پس جو شخص کہ نزدیک ہووے امام کے واسطے خطبہ سننے کے یہانتک کہ تمام ہووے خطبہ پس
واسطے اُسکے ہر ثواب دو حصہ اور جو شخص کہ دور ہر امام سے پس سنے خطبہ اور خاموش ہووے اور بات
نہ کرے خاص واسطے اُسکے ہر ثواب ایک حصہ اور جو شخص کہ نزدیک ہووے امام کے پس نہ سُنا اُسنے
خطبہ اور بات کرتا رہا وقت خطبہ پڑھنے امام کے پس اوپر اُسکے ہین دو حصہ گناہون کے اور جو کہ دور ہو
امام سے اور نہ سُنا اُسنے خطبہ اور بات کرتا رہا بیہودہ اور نہ بیٹھا اُس جگہ پس واسطے اُسکے ہر ایک حصہ
گناہ کا روایت کیا اُسکو ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ نے اور حضرت غوث الصمدانی محی الدین شاہ عبدالقادر
جیلانی قدس اللہ سرہ اپنی کتاب غنیۃ الطالبین مین فرماتے ہین کہ کہا ایک آدمی نے دوسرے
آدمی کو وقت خطبہ پڑھنے کے کہ چپ رہ گویا کلام کیا اُسنے پس نہین ہر ثواب جمعہ کا اُسکو چنانچہ
مروی ہر حضرت ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ سُنا مین نے رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم

يَقُولُ إِذَا قُلْتَ لِصَاحِبِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْإِمَامُ يَخْطُبُ أَنْصِتْ فَقَدْ لَغَوْتَ یعنے سنا مین نے رسول اللہ
صلعم سے کہ فرماتے تھے کہ جب کہا تو نے یار اپنے کو روز جمعہ کے اسوقت مین کہ امام خطبہ پڑھتا تھا کہ
خاموش ہو پس البتہ بیہودہ کہا تو نے اور روایت ہی عمرو بن شعیب سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم نے کہ کھڑے ہوتے ہین فرشتے اوپر دروازے مسجدون کے دن جمعہ کے کہ لکھتے ہین آنا آدمیون
کا یہانتک کہ آتا ہی امام پس جسوقت کہ آیا امام اور پیچیدہ ہوئین صفین پس اٹھاتے ہین اسوقت
فرشتے اپنے قلمون کو پس کہتے ہین فرشتے دوسرے فرشتون کو کہ کیا اچھے بندے ہین اللہ کے
کہ شامل ہین اللہ کی عبادت مین اور دعا کرتے ہین وہ فرشتے یہ اَللّٰهُمَّ إِنْ كَانَ مَرِيضًا
فَاشْفِهِ وَإِنْ كَانَ ضَالًّا فَاهْدِهِ وَإِنْ كَانَ عَائِلًا فَأَغْنِهِ یعنے اے خدا اگر ہو کوئی بیمار
پس شفا دے اسکو اور اگر ہو کوئی گمراہ پس راہ دکھلادے اسکو اور اگر ہو کوئی محتاج پس غنی کر دے
اسکو اور لکھتے ہین وہ فرشتے ثواب اسکا قیامت تک ان قلمون سے کہ اٹھائے تھے انھون نے
واسطے لکھنے نیکیون انکی کے قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَرَكَ الْجُمُعَةَ ثَلٰثًا
تَهَاوُنًا بِهَا طَبَعَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَلٰى قَلْبِهٖ یعنے فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو ترک کرے جمعہ کو
تین بار واسطے خوار رکھنے اس جمعہ کے مُہر کرتا ہی اللہ تعالی اوپر دل اسکے کے اور حضرت صلی اللہ علیہ
وسلم نے فرمایا ہی کہ جو تین جمعہ جان کر ترک کرے ضعیف ہو گیا ایمان اسکا اور اکثر فرمایا کرتے تھے
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ اے لوگو فرض کیا اللہ تعالے نے اوپر تمہارے روز جمعہ کا یعنے نماز
جمعہ کی فرض کی گئی تمکو قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي جَمَاعَةٍ
كُتِبَتْ لَهُ حَجَّةٌ مُتَقَبَّلَةٌ یعنے فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو نماز پڑھے
دن جمعہ کے ساتھ جماعت کے لکھتا ہی اللہ تعالے واسطے اسکے ثواب حج مقبول کا روایت کیا اس
حدیث کو ابی درداؓ نے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے وَإِنْ صَلَّى الْعَصْرَ كَانَتْ لَهُ الْعُمْرَةُ

وَاِنْ مَكَثَ فِى مَكَانِهٖ لَمْ يَسْئَلِ اللّٰهَ تَعَالٰى شَيْئًا اِلَّا اَعْطَاهُ اور اگر نماز پڑھے عصر کی ہو وسکے
خاص واسطے اسکے ثواب عمرہ کا اور اگر بیچ نماز اپنی کے نہ سوال کیا اللہ تعالے سے کسی چیز کا مگر یہ کہ دیتا اسکو
اللہ تعالے جو مانگتا اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَامَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَصَلّٰى مَعَ الْاِمَامِ
وَشَهِدَ جَنَازَةً وَتَصَدَّقَ فَيَصَدَّقَ فَتَرَ وَعَادَ مَرِيْضًا وَشَهِدَ نِكَاحًا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ
یعنے جو روزہ رکھے دن جمعہ کے اور نماز پڑھے ساتھ امام کے اور حاضر ہووے جنازہ کی نماز میں اور کچھ
کسی چیز کا صدقہ دیوے اللہ کی راہ مین اور عیادت کرے اسدن کسی بیمار کی اور حاضر ہووے
کسی نکاح مین واجب ہوئی واسطے اسکے جنت اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ ہر روز دوزخ
گرم کیا جاتا ہو مگر دن جمعہ کے ٹھنڈا کیا جاتا ہو اور آزاد کیے جاتے ہین اسدن مین ہزار دوزخی دوزخ سے
اور معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ سے روایت ہو کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اَلْجُمُعَةُ حَجُّ
الْمَسَاكِيْنِ یعنے جمعہ حج ہو مسکینون کا اور فرمایا کہ بہترین روزون کا دن جمعہ کا ہو اور فرمایا حضرت نے
کہ سَيِّدُ الْاَيَّامِ يَوْمُ الْجُمُعَةِ سردار دنون کا جمعہ کا دن ہو اور فرمایا اَفْضَلُ الْاَيَّامِ يَوْمُ الْجُمُعَةِ
اَشْرَفُ الْاَيَّامِ يَوْمُ الْجُمُعَةِ اَكْبَرُ الْاَيَّامِ يَوْمُ الْجُمُعَةِ یعنے بہترین دنون مین دن جمعہ کا ہو
اور بزرگ دنون مین دن جمعہ کا ہو اور فاضلترین اور شریف اور بزرگترین دنون مین دن جمعہ
کا ہو اور فرمایا کہ اَلْجُمُعَةُ كَنْزُ الْحَسَنَاتِ یعنے جمعہ خزانہ نیکیون کا ہو اَلْجُمُعَةُ مَعْدِنُ الْحَسَنَاتِ
دن جمعہ کا کان ہو نیکیون کا اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ حضرت موسیٰ
علیہ السلام نے مناجات کی تھی کہ الٰہی مجھکو روز شنبہ کا عنایت کیا تونے اور امت محمدؐ کو کونسا
دن عنایت ہوگا حکم ہوا کہ اے موسےٰ انکو ہم دن جمعہ کا عطا کرینگے عرض کیا حضرت موسیٰ نے
کہ الٰہی کیا ہو ثواب جمعہ کا کہ امت محمدؐ کو دیا تونے حکم ہوا کہ اے موسیٰ جو کہ امت تیری سے دن ہفتہ کے
سو ہزار کار نیک کرین اور سو ہزار رکعت پڑھین اور امت محمدؐ کی دو رکعت نماز پڑھین پس عطا

کرینگے ہم انکو ثواب تمہاری امت سے بہتر عرض کی حضرت موسیٰ نے کہ ای رب میرے مجھکو بھی امت محمد سے کر اور جب حضرت جبرئیل پاس رسول اللہ کے آئے پس کہا کہ ای محمد فرض کیا اوپر امت تیری کے اللہ تعالے نے دن جمعہ کا اگر امت موسےٰ کو یہ دن دیا جاتا تو امت موسےٰ کی یہود اور گوسالہ پرست نہوتی اور اگر دیا جاتا یہ دن حضرت عیسےٰ کو تو امت انھون کی کافر اور ترسا نہوتی اور فرمایا حضرت صلے اللہ علیہ وسلم نے اِنَّ فِی لَیْلَةِ الْجُمُعَةِ وَیَوْمِ الْجُمُعَةِ اَرْبَعَةً وَعِشْرُوْنَ سَاعَةً وَلِلّٰہِ فِی کُلِّ سَاعَةٍ سِتُّ مِائَةِ اَلْفِ عَتِیْقٍ مِنَ النَّارِ یعنے جمعہ کی رات مین اور جمعہ کے دن مین چوبیس ساعت ہین اور ہر ساعت مین خدا تعالے چھ سو ہزار بندہ گنہگار کو آزاد کرتا ہے آتش دوزخ سے ہکذا فی المصابیح اور فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو صدقہ دیوے دن جمعہ کے اگرچہ وہ ٹکڑا روٹی کا ہووے آواز کرتا ہے اللہ تعالے اسکو آسمان سے کہ ای بندے اور ای دوست میرے پورا کیا تو نے عمل اپنے کو پس تحقیق بخشدیا ہمنے تجھکو اور فرمایا رسول اللہ نے کہ بھیجو مجھپر درود زیادہ دن جمعہ کے اور جاننا چاہیے کہ شب جمعہ کو درود شریف بہت پڑھے یہانتک کہ پڑھتا پڑھتا سو جاوے پس دیکھیگا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب مین اور امام نووی رح نے لکھا ہے کہ جب رات جمعہ کی آوے تو دو نفل پڑھے اور بعد اسکے درود شریف ہزار بار پڑھے اور بات کسی سے نہ کرے وہ درود شریف یہ ہے اَللّٰھُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدِ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ وَاٰلِہٖ وَاَصْحَابِہٖ وَبَارِکْ وَسَلِّمْ پس دیکھیگا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب مین یہانتک کہ پانچ جمعہ تک نہ گذرینگے اور فرمایا کہ جو دن جمعہ کے اوپر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے درود بھیجے روا کرتا ہے اللہ تعالے اسکی ستر حاجتین اور جو پڑھے اس درود شریف کو اور کبھی ترک نکرے نہین مریگا وہ شخص جبتک کہ نہ دیکھیگا رسول اللہ کو خواب مین وہ درود شریف یہ ہے صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْکَ یَا رَسُوْلَ اللّٰہِ یا یہ درود شریف پڑھے صَلَّی اللّٰہُ عَلٰی حَبِیْبِہٖ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ جتنا پڑھا جاوے پڑھے مگر ہزار بار سے تو کم نہ کرے ضرور دیکھیگا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب مین

اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص درود بھیجے اوپر میرے دن جمعہ کے نشتر بار یا سو بار
معاف کرتا ہی اللہ تعالی اُسکے گناہون کو اور بخشتا ہی اُسکو اصحابون نے پوچھا کہ یا رسول اللہ کسطرح بھیجین
ہم اوپر آپکے درود کو فرمایا حضرت نے کہ پڑھو تم یہ درود اَللّٰھُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ صَلٰوۃً
تَکُوْنُ لَکَ رِضًا وَّلِحَقِّہٖ اَدَاءً وَّاَعْطِ مُحَمَّدَنِ الْوَسِیْلَۃَ وَالْفَضِیْلَۃَ وَالدَّرَجَۃَ الرَّفِیْعَۃَ
وَابْعَثْہُ الْمَقَامَ الْمَحْمُوْدَ الَّذِیْ وَعَدْتَّہٗ وَارْزُقْنَا شَفَاعَتَہٗ یَوْمَ الْقِیٰمَۃِ اِنَّکَ
لَا تُخْلِفُ الْمِیْعَادَ اور فرمایا کہ جو دن جمعہ کے سو بار یہ درود شریف پڑھے شفاعت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم کی دن قیامت کے واسطے اُسکے ہوگی وہ یہ درود شریف ہی اَللّٰھُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ
بَارِکْ وَسَلِّمْ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو دن جمعہ کے یا رات کو سورہ کہف
ایکبار پڑھے عطا کریگا اُسکو اللہ تعالے ایک نور اُس جگہہ سے ساتوین آسمان تک کہ نہ دیا ہوگا موافق
اُسکے کسی کو اور بخشش مانگتے ہین واسطے اُسکے فرشتے ہر صبح کہ پڑھتا تھا وہ سورہ کہف کو اور
دفع کرتا ہی اللہ تعالے اُس سے تمام بیماری اور بیخوف ہوتا ہی وہ مرض جذام اور برص کی بیماری
وغیرہ سے اور اکثر عابدون کی کتابون مین لکھا ہی کہ دن جمعہ کے وقت فجر کے سو بار قل ہو اللہ
پڑھے اور سو بار درود شریف اور پھر کہے ہزار بار سُبْحَانَ اللّٰہِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ وَلَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاللّٰہُ اَکْبَرُ
پس پاویگا وہ ثواب بہت اور نہین محتاج ہوئیگا وہ دنیا مین کبھی اور نہین ستاویگی اُسکو
کوئی بیماری کبھی اور نہ کوئی بلیات اور انیس الواعظین مین ہی کہ جسنے پڑھی سورہ اخلاص دن
جمعہ کے سو بار حرام کریگا اللہ تعالے اوپر اُسکے آگ جہنم کی اور فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم
نے کہ جو کوئی شب جمعہ کو عبادت کرے اور نفل پڑھے اور درود بھیجے اوپر رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم کے یہانتک کہ سو جاوے پس پایا اُسنے ثواب شب قدر کا اور لکھا جاویگا اُس رات مین سونا
اُسکا عبادت مین اور لکھا جاویگا ثواب واسطے اُسکے بدلے مین ہر قدم کے دس دس نیکی کا یا زیادہ

اس سے اور فرمایا حضرت نے کہ کیا اچھے لوگ ہین کہ جو زندہ رکھتے ہین شب جمعہ کو کہ عطا کرتا ہے انکو اللہ تعالے
ثواب بے انتہا کہ نہ دیا ہوگا کسی کو موافق اُسکے مگر جسنے عمل کیا اس سے زیادہ **فصل دوم** در بیان فضیلت
غسل یوم الجمعہ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنِ اغْتَسَلَ ثُمَّ اَتَی الْجُمُعَۃَ
فَصَلّٰی مَا قُدِّرَ لَہٗ ثُمَّ اَنْصَتَ حَتّٰی یَفْرُغَ الْاِمَامُ مِنَ الْخُطْبَۃِ ثُمَّ یُصَلِّیْ مَعَہٗ غُفِرَ لَہٗ
مَا بَیْنَہٗ وَبَیْنَ الْجُمُعَۃِ الْاُخْرٰی وَفَضْلَ ثَلٰثَۃِ اَیَّامٍ یعنے جو کہ غسل کرے روز جمعہ کے
پھر آوے طرف مسجد کے پھر پڑھے سنت پھر خاموش ہووے یہانتک کہ فارغ ہووے خطبے سے
امام پھر پڑھے نماز ساتھ امام کے بخشے گئے گناہ اُسکے اُس جمعہ سے دوسرے جمعہ تک اور فرمایا رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو غسل کرے روز جمعہ کے سنت جانکر لکھتا ہے واسطے اُسکے اللہ تعالے ثواب
بدلے مین ہر قطرہ کے اور لکھتا ہے واسطے اُسکے اللہ تعالے نیکیان بدلے مین ہر بال اُسکے کے کہ اوپر
بدن اُسکے کے ہین اور آوینگے ستر ہزار فرشتے واسطے استقبال اُسکے کے اور نکلیگا ہر بال سے نور ایسا
کہ روشن ہوگا میدان حشر کا اور عطا کریگا اُسکو اللہ تعالے قیامت کے دن ہزار درجے جنت مین
یاقوت سرخ کے اور ہر ایک مکان اُنمین کا اتنا بڑا ہوگا کہ جس جگہ سے سورج نکلے اور جس جگہ چھپے
یعنے مشرق سے مغرب تک اور تعجب کریگا وہ شخص کہ مینے کونسا عمل کیا کہ جسکے بدلے مین یہ مکان
عنایت ہوئے فرشتے کہینگے کہ اے بندے خدا کے کیا نہین جانا تو نے کہ یہ مکان واسطے تیرے
ہین اور دئے تجھکو اللہ تعالی نے اُسکے بدلے کہ غسل کیا تھا تو نے روز جمعہ کے واسطے نماز جمعہ
کے اور فضل اللہ کا اوپر تیرے اس سے بھی زیادہ ہے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
نے کہ دن قیامت کے آویگا جمعہ آدمی کی شکل مین نہایت حسین اور خوبصورت ہوگا اور
روشنی اسکی مانند روشنی لیلۃ البدر کے ہوگی اور ملاقات کریگا وہ جمعہ اپنے اُس آشنا سے
کہ جسنے پڑھی ہوگی نماز جمعہ کی شوق سے اور غسل کیا ہوگا اُسدن مین اور ہوگا تاج اوپر سر اُسکے کے

دن قیامت کے اور ہونگے گوشہ اس تاج کے ہزار پس کہیگا جمعہ اسکو کہ پہچانا تونے مجھکو پس کہیگا وہ بندہ کہ نہین پہچانا مین نے تجھکو پس کہیگا اسکو وہ کہ ازندیک خدا کے مین وہ نماز جمعہ کی ہون کہ جو پڑھا تھا تونے اسکو غسل کرکے یوم جمعہ مین اور چل تو ساتھ میرے جنت مین یہانتک کہ علا کر رکھا ہے واسطے تیرے جنت کو اور پھر پہنایا جاویگا اسکو لباس جنت کا کہ نظر پڑیگی اسپر کسی کی اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو تعظیم دیوے جمعہ کو ساتھ نماز کے کہ جلدی جاوے مسجد مین بلند کرتا ہے اللہ تعالے درجے اسکے جنت مین اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو خوشبو ملے دن جمعہ کے واسطے نماز جمعہ کے لکھتا ہے اللہ تعالی واسطے اسکے ثواب مانند آزاد کرنے غلامون کا اللہ کی راہ مین اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنِ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ غُسْلَ الْجَنَابَةِ ثُمَّ رَاحَ إِلَى الْمَسْجِدِ فِي السَّاعَةِ الْأُولَى فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَدَنَةً وَمَنْ رَاحَ إِلَى الْمَسْجِدِ فِي السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَقَرَةً وَمَنْ رَاحَ إِلَى الْمَسْجِدِ فِي السَّاعَةِ الثَّالِثَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ كَبْشًا أَقْرَنَ وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الرَّابِعَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ دَجَاجَةً وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الْخَامِسَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَيْضَةً فَإِذَا خَرَجَ الْإِمَامُ حَضَرَ الْمَلَائِكَةُ يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ یعنے جو غسل کرے دن جمعہ کے غسل جنابت کا پھر چلا طرف مسجد کے اول ساعت مین پس ایسا ہے کہ قربانی کیے اسنے اونٹ اللہ کی راہ مین اور جو گیا مسجد مین بیچ ساعت دوسری کے پس ایسا ہے کہ قربانی کی اسنے گاے کی اور جو گیا طرف مسجد کے بیچ ساعت تیسری کے پس ایسا ہے کہ قربانی کی اسنے بکری شاخ دار یا دنبہ کی اور جو گیا چوتھی ساعت مین پس ایسا ہے کہ قربانی کی اسنے مرغ کی اور جو گیا پانچوین ساعت مین پس ایسا ہے کہ قربانی کی اسنے بیضۂ مرغ کی پس جب نکلا امام حاضر آتے ہین فرشتے اور سنتے ہین ذکر روایت کیا اسکو ابی ہریرہ رضی نے یعنے اس حدیث مین جو بیان ساعتون کا فرمایا ہے پس جاننا چاہیے کہ ساعت اول ہوتی ہے

بعد وقت نماز فجر کے اور ساعت دوسری ہوتی ہی قریب بلند ہونے آفتاب کے اور ساعت تیسری وہ وقت چاشت کا ہی اور ساعت چوتھی پہلے زوال سے ہی اور ساعت پانچوین وقت نماز جمعہ کا ہی فی کاشانی اور بعضے علما نے یون بھی لکھا ہی کہ اول ساعت وقت زوال کا ہی اور دوسری ساعت وقت آذان کا ہی اور تیسری بعد اذان کے اور چوتھی ساعت اسوقت ہی کہ جب بیٹھے خطیب منبر پر واسطے خطبہ پڑھنے کے اور پانچوین ساعت اسوقت ہی کہ ملے اول رکعت مین یا دوسری رکعت مین اور جب جمعہ کی نماز سے فراغت پاوے تو پڑھے کچھ وظیفہ یعنے اول قل یا ایہا الکافرون سات بار اور سورۂ اخلاص سات بار پھر سورۂ فلق سات بار پھر سورۂ والناس سات بار پس نہ وسوسہ دیگا اسکو شیطان اور نہ ستاویگی اسکو کوئی بیماری پس مومنون کو چاہیے جلدی چلین مسجد مین دن جمعہ کے واسطے نماز کے اور چھوڑ دین اپنے کاروبار چنانچہ اللہ صاحب نے فرمایا ہی یَا اَیُّھَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِذَا نُوْدِیَ لِلصَّلٰوۃِ مِنْ یَّوْمِ الْجُمُعَۃِ فَاسْعَوْا اِلٰی ذِکْرِ اللّٰہِ وَذَرُوا الْبَیْعَ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو روز جمعہ کو آواز اذان سنکر طرف مسجد کے جاوے اور چھوڑ دے خرید و فروخت کو پس اللہ تعالی دیویگا اسکے مال مین برکت اور غنی کریگا اللہ تعالی اسکو اور داخل کرے اللہ تعالے اسکو جنت مین اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنِ اغْتَسَلَ فِیْ کُلِّ یَوْمِ الْجُمُعَۃِ اَخْرَجَہُ اللّٰہُ تَعَالٰی مِنْ ذُنُوْبِہٖ ثُمَّ قِیْلَ لَہُ اسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ یعنے جو غسل کرے ہر روز دن جمعہ کے نکالتا ہی اسکو اللہ تعالی گناہون سے پھر کہا جاتا ہی اسکو کہ اب سرسے پکڑ عمل اپنے کو اور کتاب الالمع مین ہی کہ جو روز جمعہ کے چار رکعت نفل حفظ امانی پڑھے اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورۂ اخلاص گیارہ بار تو حق تعالے اسکے ایمان کو سلب نکریگا اور پڑھے یہ نفل پہلے نماز جمعہ سے کہ کہتے ہین ان نفلون کو حفظ امانی یا پڑھے ان نفلون کو وقت اشراق کے یا وقت چاشت کے پھر پڑھے بعد سلام کے سو بار لاحول ولا قوۃ آخر تک اور کتاب احمدی مین لکھا ہی کہ جو کوئی روز

جمعہ کے کسی وقت مین چار رکعت نفل پڑہے اور پڑہے ہر رکعت مین بعد الحمد کے آیۃ الکرسی ایکبار اور سورہ
انا اعطیناک الکوثر پندرہ بار اور بعد سلام کے کلمہ تمجید اور درود شریف سو سو بار پڑہے پس فرمایا ہی
کہ جو نفل ادا کریگا گویا کہ پڑہی اُسنے نفل چالیس برس تک کہ جو قضا ہوئی تھی اُسکی مگر اصل اسکی کتاب
حدیث سے ثابت نہین ہو فقط اس نماز کو اولیاے کرام نے بیان کیا ہو اور کتب احادیث سے ثابت ہی
کہ پڑہے روز جمعہ کے وقت صبح کے سورہ الم سجدہ اور سورہ دہر ثواب بیشمار ہی چنانچہ روایت کیا عبد اللہ
ابن عباس رضی اللہ عنہما نے کہ کَانَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یَقْرَءُ فِی الصُّبْحِ یَوْمَ الْجُمُعَۃِ
الٓمٓ سَجْدَۃَ وَھَلْ اَتٰی یعنے تہے نبی صلی اللہ علیہ وسلم پڑہتے تہے فجر کے درمیان مین روز جمعہ کے
الم سجدہ اور سورہ دہر وَکَانَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یَقْرَءُ فِی الْمَغْرِبِ قُلْ یٰاَیُّھَا الْکٰفِرُوْنَ
وَقُلْ ھُوَ اللّٰہُ وَیَقْرَءُ فِی الْعِشَآءِ سُوْرَۃَ الْجُمُعَۃِ وَالْمُنٰفِقُوْنَ
یعنے تہے رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم کہ پڑہتے تہے مغرب مین قل یا ایہا الکافرون اور قل ہو اللہ اور
پڑہتے تہے رسول اللہ علیہ وسلم عشا مین سورہ جمعہ او منافقون اور پڑہا ہی ان دونون سورتون کو رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم نے نماز جمعہ مین قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَنْ قَرَءَ لَیْلَۃَ الْجُمُعَۃِ
سُوْرَۃَ یٰسٓ وَحٰمٓ الدُّخَانِ اَصْبَحَ مَغْفُوْرًا لَّہٗ یعنے جو پڑہے جمعہ کی شب مین سورہ یس اور حم الدخان پھر صبح کرے
اس حال مین کہ بخشا گیا وہ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ مَنْ قَرَءَ سُوْرَۃَ الْکَھْفِ
فِیْ یَوْمِ الْجُمُعَۃِ کَانَ کَمَنْ تَصَدَّقَ بِعَشَرَۃِ اٰلَافِ دِیْنَارٍ یعنے جو کہ پڑہے سورہ کہف دن جمعہ کے
ہوگا مانند اُسکے کہ تصدق کیے اُسنے دس ہزار دینار راہ اللہ کی راہ مین اب مختصر کیا ہمنے اس ذکر کو فصل
تیسری بیچ فضیلت روزہ ایام بیض کے عَنْ عَلِیِّ بْنِ اَبِیْ طَالِبٍ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ صَوْمُ یَوْمِ ثَالِثَ عَشَرَ
یَعْدِلُ صِیَامَ ثَلٰثَۃِ اٰلَافِ سَنَۃٍ وَصَوْمُ رَابِعَ عَشَرَ یَعْدِلُ

صَوْمَ عَشَرَۃِ اٰلَافِ سَنَۃٍ وَمَنْ صَامَ یَوْمَ خَامِسَ عَشَرَ یَعْدِلُ صَوْمَ مِائَۃِ اَلْفِ سَنَۃٍ یعنی روایت ہی
حضرت علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ روزہ تیرھوین
تاریخ ہر مہینے کا برابر ہی ثواب مین تین ہزار روزے کے گویا کہ تین ہزار روزے رکھے اسنے اور جو کہ روزہ
رکھے چودھوین کو برابر ہوتا ہی واسطے اسکے ثواب دس ہزار روزون کا اور جو کہ روزہ رکھے پندرھوین
کو برابر ہی اسکو ثواب سو ہزار روزون کا وَعَنْ جَرِیْرَۃَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ
وَسَلَّمَ صِیَامُ ثَلٰثَۃِ اَیَّامٍ مِنْ کُلِّ شَہْرٍ اَیْ ثَالِثَ عَشَرَ وَرَابِعَ عَشَرَ وَخَامِسَ عَشَرَ یَعْدِلُ
صَوْمَ الدَّہْرِ کُلِّہٖ روایت ہی جریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
کہ تین روزے ہر مہینے کے یعنے تیرھوین اور چودھوین اور پندرھوین برابر ہی ثواب مین مانند
تمام عمر کے روزون کے قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ ثَلٰثَۃَ اَیَّامٍ مِنَ الشَّہْرِ
فَصَامَ الدَّہْرَ یعنے فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو روزہ رکھے تین روز
ہر مہینے سے پس گویا روزے رکھے اسنے تمام عمر کے وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ کَانَ رَسُوْلُ اللّٰہِ
صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ لَا یَدَعُ صِیَامَ الْاَیَّامِ الْبِیْضِ فِیْ سَفَرٍ وَّلَا حَضَرٍ
روایت ہی ابن عباس رض سے کہ تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہین چھوڑتے تھے ایام بیض
کے روزون کو نہ سفر مین اور نہ حضر مین وَعَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ
قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یَقُوْلُ مَنْ صَامَ ثَلٰثَۃَ اَیَّامٍ
مِنْ کُلِّ شَہْرٍ وَصَلّٰی رَکْعَتَیِ الْفَجْرِ وَلَمْ یَتْرُکِ الْوِتْرَ فِیْ سَفَرٍ وَّلَا حَضَرٍ کُتِبَ لَہٗ اَجْرُ شَہِیْدٍ
اور روایت ہی عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ سے کہا کہ سنا مین نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے
کہتے تھے کہ جو روزے رکھے تین روز ہر مہینے سے اور پڑھے دو رکعت فجر کی اور نہ چھوڑے
وترون کو سفر مین اور نہ حضر مین لکھا جاتا ہی واسطے اسکے ثواب شہید کا اور حضرت ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ سے

روایت ہی یعنے فرماتے ہین کہ وصیت کی مجھکو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے تین چیزون کی پس نچھوڑونگا مین اُن تینون کو اپنی زندگی تک صحابہ نے پوچھا کہ وہ تین چیزین کونسی ہین ای دوست رسول اللہ کے پس فرمایا ابوہریرہؓ نے کہ وہ روزے تین ہر مہینے کے اور وتر ہین پہلے سونے سے اور نماز اشراق ہی کہ فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ ای ابوہریرہؓ نہ چھوڑنا تو ان تینون چیزون کو کہ یہ بڑی نعمت عظمی ہی اور روایت کرتے ہین عبدالملکؓ اپنے باپ سے کہتے ہین کہ سُنا مین نے علی بن ابیطالب سے کہ فرماتے تھے کہ آیا مین پاس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے ایک روز وقت دوپہر کے حجرے مین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پھر سلام کیا مین نے اُس شخص کو کہ بیٹھا تھا پاس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پھر پھیر اُٹھ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے طرف میرے اور فرمایا کہ ای علی نہین جانا تو نے اُسکو کہ جبرئیل ہی اور کہتا ہی تجھکو سلام پھر کہا حضرت علیؓ نے کہ اوپر تیرے اور اوپر اُسکے ہوجیو سلام یارسول اللہ پھر فرمایا حضرت صلعم نے کہ نزدیک ہو تجھسے ای علی حضرت علی فرماتے ہین کہ نزدیک ہوا مین حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پس فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ ای علی کہتا ہی تجھکو جبرئیل علیہ السلام کہ روزے رکھ تو ہر مہینے مین تین روز کہ لکھا جاویگا خاص واسطے تیرے ساتھ اول روزے کے ثواب دس ہزار روزون کا اور دوسرے روزے مین ثواب تیس ہزار روزون کا اور تیسرے روزے مین ثواب سو ہزار روزون کا حضرت علی فرماتے ہین کہ کہا مین نے یارسول اللہ یہ ثواب واسطے میرے ہی یا واسطے ہر عام کے فرمایا کہ ای علیؓ دیتا ہی خدا تعالی تجھکو یہ ثواب اور جو شخص کریگا مانند تیرے بعد تیرے کہا حضرت علیؓ نے کہ یارسول اللہ وہ کونسا روز ہی کہ جسمین روزے رکھین ہم تین روز فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ وہ روز ایام بیض کے ہین یعنے تیرھوین[۱۳] چودھوین[۱۴] پندرھوین[۱۵] ہر مہینے کی عبدالملکؓ فرماتے ہین کہ کہا مین نے کہ ای علی کیون نام رکھا گیا اُسکا ایام بیض پس کہا حضرت علی نے کہ جب نکالا حضرت آدم کو اللہ تعالی نے جنت سے طرف زمین کے تو جلا یا انکو آفتاب نے پس سیاہ ہوا تمام بدن اُنکا پھر آیا پاس اُنکے جبرئیلؑ اور کہا کہ ای آدمؑ کیا دوست رکھتا ہی تو یہ کہ سفید ہووے

بدن تیرا کہا آدم نے کہ ہان پھر کہا جبرئیل علیہ السلام نے کہ ای آدم تو روزے رکھ ہر مہینے مین تین روز یعنے
تیرھوین چودھوین پندرھوین کو پس روزہ رکھا حضرت آدم نے اول روز تیرھوین کو سفید ہوا اول حصہ
بدن انکے کا پھر روزہ رکھا دوسرے روز چودھوین کو سفید ہوا دوم حصہ بدن آدم علیہ السلام کا پھر روزہ رکھا
تیسرے روز پندرھوین کو سفید ہوا تمام بدن انکا پھر نام رکھا گیا ان روزون کا ایام بیض ۔ عن
زِرِّ بنِ حُبَیشٍ رضی اللہ عنہ قال سألتُ ابنَ مسعودٍ عن الایامِ البیضِ قال سألتُ
رسولَ اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ان آدمَ لما عصی واکلَ من الشجرۃِ اوحی اللہ
تعالی الیہ یا آدمُ اہبط من جواری وعزتی وجلالی لا یجاورنی من عصانی
آخر حدیث تک یعنے روایت ہے زر بن حبیش رضی اللہ عنہ سے کہا کہ پوچھا مین نے ابن مسعود کو ایام بیض سے
ابن مسعود فرماتے ہین کہ پوچھا مین نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو پس فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے
کہ آدم علیہ السلام نے جسوقت نافرمانی کی اور کھایا درخت سے دانہ گندم کا وحی کی اللہ تعالے نے طرف انکے
کہ ای آدم نیچے آ تو ہمسایگی میری سے اور قسم ہے مجھکو اپنی عزت اور جلال کی ہمسایہ ہوویگا ساتھ میرے
اسکا کہ جو نافرمانی کرے میری آنحضرت فرماتے ہین کہ پس اُترے حضرت آدم طرف زمین کے پس ہوا انکا تمام
بدن سیاہ پھر روئے تمام فرشتے اور کہا کہ ای پروردگار عالم پیدا کیا تونے حضرت آدم کو اپنے دست
قدرت سے اور جگہ دی تونے اسکو جنت مین اور سجدہ کروا دیا تونے اسکو تمام فرشتون سے اور بیچ
ایک گناہ کے بدل دیا تونے سفیدی اسکی کو ساتھ سیاہی کے اور روتے تھے حضرت آدم سجدے
مین پس وحی کی اللہ نے طرف آدم کے کہ ای آدم روزہ رکھو میرے واسطے اس روز کہ جس روز
تیرھوان روز ہووے پس صبح کی حضرت آدم نے اور روزہ رکھا تیرھوین کو یہانتک کہ اول حصہ
بدن انکے کا سفید ہوا پھر وحی کی اللہ تعالے نے حضرت آدم کو کہ ای آدم روزہ رکھ تو چودھوین
روز پس روزہ رکھا آدم نے اس روز بھی پس سفید ہوا دوم حصہ بدن انکے کا پھر وحی کی

اللہ صاحب نے آدم کو کہ ای آدم روزہ رکھ پندرھوین کو پس جب حضرت آدم نے اس روز بھی روزہ رکھا
تو تمام بدن سفید ہوگیا پھر نام رکھا گیا اُسکا ایام بیض اور فرمایا کہ جو روزے ایام بیض کے نہ رکھے تو تین
روزے ہر ماہ مین ضرور ہی رکھے چنانچہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَامَ یَوْمَ الْاَرْبِعَاءِ
وَالْخَمِیْسِ وَالْجُمُعَةِ بَنَی اللّٰہُ تَعَالٰی لَہٗ قَصْرًا فِی الْجَنَّةِ مِنْ لُؤْلُؤَةٍ وَیَاقُوْتٍ وَزُمُرُّدٍ وَکَتَبَ اللّٰہُ
لَہٗ بَرَاءَةً مِّنَ النَّارِ یعنے جو روزہ رکھے بدھ کو اور جمعرات کو اور جمعہ کو بنا کرتا ہی اللہ تعالے واسطے
اُسکے مکان جنت مین مروارید اور یاقوت اور زمرد سے اور لکھتا ہی اللہ تعالے واسطے اُسکے چھٹکارا دوزخ سے
اور دوسری حدیث مین انس بن مالک رض سے یون روایت ہی کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
مَنْ صَامَ ثَلٰثَةَ اَیَّامٍ مِّنْ کُلِّ شَہْرٍ اَلْخَمِیْسُ وَالْجُمُعَةُ وَالسَّبْتُ کَتَبَ اللّٰہُ لَہٗ عِبَادَةَ تِسْعِمِائَةِ سَنَةٍ
یعنے جو روزہ رکھے تین روز ہر مہینے سے پنجشنبہ اور جمعہ اور ہفتہ کو لکھتا ہی خدا تعالے خاص واسطے اُسکے ثواب
نو سو برس کی عبادت کا فضیلت ان روزون کی بہت بڑی ہی اگر تمام بیان کرون تو ایک دفتر چاہیے

باب تیسرا ایام ہفتہ کی نمازون کے بیان مین اور اس باب مین آٹھ فصلین ہین

فصل اول پانچون نمازون کی فضیلت کے بیان مین انس بن مالک سے

روایت ہی کہ فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو وقت فجر کے وضو کرے واسطے نماز کے
پھر جاوے طرف مسجد کے اور پڑھے نماز صبح کی پس واسطے اُسکے ہی ثواب بیچ ہر قدم کے بدلے مین ستر
نیکی ملتی ہین اور اتنی بدی اُسکی دور کی جاتی ہین اور فرمایا حضرت نے کہ جسنے پڑھی نماز فجر کی پھر بیٹھا رہا
اُسی جگہ یہانتک کہ نکل آوے آفتاب بلند اور پھر پڑھی اُسنے نماز اشراق کی لکھتا ہی اللہ تعالے
واسطے اُسکے ثواب ہر بال کے بدلے مین کہ اوپر اُسکے ہین دس دس نیکیون کا اور عطا کرتا ہی
اللہ تعالی اُسکو ثواب حج اور عمرہ کا اور پاک کرتا ہی اُسکو اللہ تعالے تمام گناہون سے اور روایت ہی

عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ سے کہ سنا مین نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ فرماتے تھے کہ جو پڑھے
نماز عشا کی جماعت کے ساتھ پس گویا کہ پڑھین اُسنے نمازین تمام رات کی یعنے گویا اُسنے تمام رات عبادت
کی اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ نہین کوئی نماز بھاری اوپر منافقون کے مانند نماز عشا کے
اور نماز فجر کے پس اگر پڑھین یہ نمازین کسی نے جماعت سے پس گویا کہ پڑھی اُسنے نماز پیچھے حضرت آدم کے
اور دیکھتا ہے اللہ تعالے طرف اُسکے ستر بار نظر رحمت سے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
کہ جسنے پڑھی چار رکعت سنت پہلے ظہر کے بعد زوال کے اور پڑھے ان چار سنتون کو اچھی طرح سے
ساتھ رکوع اور سجود کے پس ستر ہزار فرشتے واسطے اُسکے بخشش مانگتے ہین اور پڑھا ان سنتون کو
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے بعد زوال آفتاب کے اور کبھی ترک نہین کیا اسی واسطے یہ سنتین سنت موکدہ
ہین اور یہ بھی جاننا چاہیے کہ ظہر مین چھ سنت موکدہ ہین چار پہلے فرضون سے اور دو بعد فرضون کے
اور دو سنت موکدہ مغرب مین ہین اور دو عشا مین اور دو فجر مین پس یہ بارہ رکعت سنت موکدہ پانچون نماز
مین ہین انکا ترک کرنے والا گنہگار ہے مگر سفر مین جب نماز قصر پڑھے تو اختیار ہے مگر افضل یہ ہے کہ سنت بھی پڑھ لیوے
اور فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جسنے پڑھی نماز عصر کی ساتھ جماعت کے پس گویا کہ پڑھی اُسنے وہ نماز
پیچھے حضرت موسی علیہ السلام کے اور جاننا چاہیے کہ پہلے نماز عصر سے چار رکعت سنت نفل بھی ہین اور
ثواب انکا بہت ہے انکو بھی وقت فرصت کے ضرور پڑھے چنانچہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہین
رَحِمَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَبْدًا صَلّٰی اَرْبَعًا قَبْلَ الْعَصْرِ یعنے رحمت کرے اللہ تعالے اُس بندہ پر
کہ پڑھے چار رکعت پہلے عصر کے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جسنے پڑھی نماز مغرب کی
جماعت سے پس گویا کہ پڑھی اُسنے نماز پیچھے فرشتون کے یا پیچھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے یعنے
پانچون نمازون کو ساتھ جماعت کے پڑھے جماعت کبھی ترک نہ کرے اسواسطے کہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم نے فرمایا کہ مَنْ تَرَكَ الْجَمَاعَةَ مُتَعَمِّدًا فَهُوَ مُنَافِقٌ یعنے جسنے جانکر جماعت کو ترک کیا

وہ منافق ہے اور دوسری روایت مین ہے کہ مَا تَرَكَ الْجَمَاعَةَ اِلَّا الْمُنَافِقُوْنَ نہین ترک کرتے جماعت کو مگر منافق لوگ **فصل دوسری بیچ فضیلت نماز شنبہ کے دن مین** وَعَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰی یَوْمَ السَّبْتِ اَرْبَعَ رَكَعَاتٍ یَقْرَءُ فِیْ كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَقُلْ یَا اَیُّهَا الْكَافِرُوْنَ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ فَاِذَا فَرَغَ مِنْ صَلٰوتِهٖ وَسَلَّمَ فَقَرَءَ بَعْدَهٗ اٰیَةَ الْكُرْسِیِّ كَتَبَ اللّٰهُ لَهٗ بِكُلِّ حَرْفٍ حَجَّةً وَعُمْرَةً وَرُفِعَ لَهٗ بِكُلِّ حَرْفٍ اَجْرُ سَنَةٍ صِیَامُ نَهَارِهَا وَقِیَامُ لَیْلِهَا وَاَعْطَاهُ اللّٰهُ بِكُلِّ حَرْفٍ ثَوَابَ شَهِیْدٍ فَهُوَ كَانَ تَحْتَ ظِلِّ الْعَرْشِ مَعَ النَّبِیِّیْنَ وَالشُّهَدَاءِ یعنے روایت ہے حضرت ابوہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے روز شنبہ کے چار رکعت نماز نفل پڑھے ہر رکعت مین سورہ الحمد کے قل یا ایہا الکافرون تین تین بار پس جسوقت کہ فارغ ہووے نماز اپنی سے اور سلام دیوے پھر پڑھے بعد اسکے آیۃ الکرسی لکھتا ہے اللہ تعالے واسطے اسکے اوپر ہر حرف کے ثواب حج اور عمرہ کا اور اٹھایا گیا یعنے دیا گیا اسکو اوپر ہر حرف کے ثواب ایک سال کے روزون کا یعنے روزے رکھے اسنے ایک سال تمام دلون مین اور قیام کیا اسنے ایک سال کی تمام راتون تک اور عطا کیا اللہ تعالے نے اسکو بدلے مین ہر حرف کے ثواب شہید کا پس ہوگا وہ نیچے سایۂ عرش کے ساتھ نبیون کے اور شہیدون کے **فصل تیسری بیچ فضیلت نماز روز یکشنبہ کے** عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰی یَوْمَ الْاَحَدِ اَرْبَعَ رَكَعَاتٍ یَقْرَءُ فِیْ كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَاٰمَنَ الرَّسُوْلُ مَرَّةً كَتَبَ اللّٰهُ لَهٗ بِعَدَدِ كُلِّ نَصْرَانِیٍّ وَنَصْرَانِیَّةٍ حَسَنَاتٍ وَاَعْطَاهُ ثَوَابَ نَبِیٍّ وَكَتَبَ لَهٗ حَجَّةً وَعُمْرَةً وَكَتَبَ لَهٗ بِكُلِّ رَكْعَةٍ اَلْفَ صَلٰوةٍ اِلٰی اٰخِرِ الْحَدِیْثِ

یعنے روایت ہی ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے روز یکشنبہ کے
چار رکعت اور پڑھے ہر رکعت مین الحمد اور امن الرسول ایکبار لکھتا ہی اللہ تعالی اُسکے واسطے ساتھ عدد ہر
نصرانی اور نصرانیہ کے نیکیان اور عطا کرتا ہی اللہ تعالی اُسکو ثواب نبی کا اور لکھا جاتا ہی واسطے
اُسکے ثواب حج اور عمرہ کا اور لکھا جاتا ہی واسطے اُسکے ثواب ساتھ ہر رکعت کے ہزار نمازون کا پھر دیگا
اللہ تعالے اُسکو دن قیامت کے جنت مین ہر حرف کے بدلے مین ایک شہر مشک اور اذخر سے
بنا ہوا ہوگا کہ خوشبو اسکی پہونچتی ہوگی مشرق سے مغرب تک اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
نے کہ ای لوگو واحد جانو تم اللہ کو ساتھ کثرت نماز کے اور نہین ہی کوئی شریک اسکا اور اگر کر دانا تمنے
کسی کو اسکا شریک تو بیشک کافر ہوگے تم اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَلَّے
یَوْمَ الاَحَدِ صَلٰوۃَ الظُّھْرِ اَرْبَعَ رَکْعَاتٍ اَیْ بَعْدَ الْفَرِیْضَۃِ وَالسُّنَّۃِ یَقْرَءُ فِے
الرَّکْعَۃِ الْاُوْلٰی فَاتِحَۃَ الْکِتَابِ وَالٓمّٓ سَجْدَۃً وَفِی الثَّانِیَۃِ فَاتِحَۃَ الْکِتَابِ
وَتَبَارَكَ الَّذِیْ ثُمَّ یَتَشَھَّدُ وَیُسَلِّمُ ثُمَّ یَقُوْمُ فَیُصَلِّیْ رَکْعَتَیْنِ اُخْرَیَیْنِ یَقْرَءُ فِیْھِمَا
فَاتِحَۃَ الْکِتَابِ وَسُوْرَۃَ الْجُمُعَۃِ آخر حدیث تک یعنے جو پڑھے روز یکشنبہ کے بعد نماز ظہر کے چار
رکعت یعنے بعد فرض اور سنت کے اور پڑھے رکعت اول مین بعد الحمد کے الم سجدہ اور دوسری رکعت مین
الحمد اور تبارک الذی یعنے سورہ ملک پھر تشہد پڑھے اور سلام دیوے پھر کھڑا ہووے پس پڑھے
دو رکعتین دوسری بار پھر پڑھے اُسمین الحمد کے بعد دونون رکعتون مین سورہ جمعہ پس بعد سلام کے
حاجت اپنی چاہے اپنے رب سے البتہ قبول ہوگی دعا اُسکی اور دیویگا اسکو اللہ تعالے وہ چیز
جو مانگیگا اُس سے ہکذا فی الغنیۃ الطالبین اور ایک روایت مین یون بھی آیا ہی کہ نگاہ
رکھیگا اُسکو اللہ تعالے تمام آفتون اور شر دشمنون اور حاسدون سے

فصل چوتھی بیچ فضیلت نماز یوم دوشنبہ کے

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰہِ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰی یَوْمَ الْاِثْنَیْنِ عِنْدَ ارْتِفَاعِ النَّھَارِ رَکْعَتَیْنِ یَقْرَءُ فِیْ کُلِّ رَکْعَۃٍ فَاتِحَۃَ الْکِتَابِ مَرَّۃً وَّاٰیَۃَ الْکُرْسِیِّ مَرَّۃً وَّقُلْ ھُوَ اللّٰہُ اَحَدٌ مَرَّۃً وَّالْمُعَوِّذَتَیْنِ مَرَّۃً فَاِذَا سَلَّمَ اسْتَغْفَرَ اللّٰہَ عَشَرَ مَرَّاتٍ وَصَلّٰی عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ عَشَرَ مَرَّاتٍ غَفَرَ اللّٰہُ ذُنُوْبَہٗ کُلَّھَا

روایت ہے جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص پڑھے روز دوشنبہ کے وقت ارتفاع ہونے دن کے دو رکعت اور پڑھے ہر رکعت مین الحمد ایکبار اور آیۃ الکرسی ایک بار اور قل ہو اللہ احد ایک بار اور معوذتین ایک ایکبار پھر جسوقت سلام دیوے تو بعد سلام کے اَسْتَغْفِرُ اللّٰہَ رَبِّیْ مِنْ کُلِّ ذَنْبٍ وَّاَتُوْبُ اِلَیْہِ دس بار پڑھے اور درود شریف بھیجے اوپر نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے دس بار پس بخشیگا اللہ گناہ اُسکے تمام اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص دوشنبہ کے روز بارہ رکعت نماز کسی وقت پڑھے یا وقت بلند ہونے آفتاب کے پڑھے اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے آیۃ الکرسی ایکبار پس جسوقت کہ نماز سے فراغت پاوے بارہ مرتبہ سورۂ اخلاص پڑھے اور استغفر اللہ بارہ مرتبہ پڑھے پھر ندا کریگا اللہ تعالے اُسکو دن قیامت کے کہ کہان ہی ہمارا بندہ اور بیٹا فلانے کا کہ آوے ہمارے پاس اور دین ہم اُسکو نعمت بیکران پس آویگا وہ نزدیک خدا تعالے کے دیویگا اُسکو اللہ تعالی ہزار حلے جنت کے اور ہزار تاج جنتی کہ پہنیگا وہ اُسکو اور ہونگے اُسکے ہمراہ بہت سے فرشتے کہ لیجاوینگے اُسکو جنت مین اور عطا ہوگا اُسکو مکان بڑا جنت مین کہ نہ عطا ہوگا کسی کو موافق اُسکے مگر جسنے عمل کیا ہوگا موافق اُسکے

فصل پانچوین بیچ فضیلت نماز یوم سہ شنبہ کے

عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰی یَوْمَ الثُّلٰثَاءِ عَشَرَ رَکْعَاتٍ عِنْدَ ارْتِفَاعِ النَّھَارِ یَقْرَءُ فِیْ کُلِّ رَکْعَۃٍ فَاتِحَۃَ الْکِتَابِ مَرَّۃً وَّاٰیَۃَ الْکُرْسِیِّ مَرَّۃً وَّقُلْ ھُوَ اللّٰہُ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ

لم یکتب علیہ خطیئۃ الی سبعین یوما فان مات الی سبعین یوما مات شہیدا
وغفر لہ ذنوب سبعین سنۃ یعنے انس بن مالک رضی اللہ عنہ سے روایت ہے کہ کہا فرمایا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے منگل کے روز دس رکعت نماز وقت ارتفاع ہونے دن کے
اور پڑھے ہر رکعت میں الحمد ایکبار اور آیۃ الکرسی ایکبار اور سورہ اخلاص تین بار نہیں لکھا جاتا اوپر
اسکے کوئی گناہ ستر روز تک پس اگر مرا ستر روز میں تو مرا شہید اور بخشے گئے گناہ اسکے ستر برس کے
پس چاہیے کہ ضرور پڑھے ان نفلوں کو کہ بہت ثواب ہے کہانتک لکھا جاوے **فصل چھٹی بیچ**
فضیلت نماز یوم چہارشنبہ کے عن معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی یوم الاربعاء اثنتی عشرۃ رکعۃ عند ارتفاع
النہار یقرء فی کل رکعۃ فاتحۃ الکتاب وآیۃ الکرسی مرۃ وقل ہو اللہ احد ثلاث مرات
والمعوذتین ثلاث مرات آخر تک یعنے روایت ہے معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ
سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی پڑھے بدھ کے روز بارہ رکعت
وقت بلند ہونے آفتاب کے اور پڑھے ہر رکعت میں الحمد ہمد اور آیۃ الکرسی ایکبار اور سورہ اخلاص
تین بار اور معوذتین تین تین بار پس ندا کرتے ہیں اسکو فرشتے نزدیک عرش کے کہ ای بندہ خدا کے
اچھا کیا تو نے اس عمل کو پس تحقیق بخشدیا تجھکو اللہ تعالے نے اور بخشدیا اللہ نے تیرے
گناہوں کو جو چھپے ہوئے ہیں اور معاف کیا اللہ تعالے نے عذاب قبر تیری کا اور روشنی
کریگا اللہ تعالے اندر قبر تیری کے **فصل ساتوین بیچ فضیلت نماز یوم پنجشنبہ کے**
عن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من
صلی یوم الخمیس ما بین الظہر والعصر رکعتین یقرء فی الرکعۃ الاولی فاتحۃ الکتاب
مرۃ وآیۃ الکرسی مائۃ مرۃ و فی الرکعۃ الثانیۃ فاتحۃ الکتاب

مائۃ

وَ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ مِائَةَ مَرَّةٍ وَبَعْدَ الْفَرَاغِ يُصَلِّي عَلَيَّ مِائَةَ مَرَّةٍ اَعْطَاهُ اللّٰهُ ثَوَابَ مَنْ صَامَ رَجَبَ وَ شَعْبَانَ وَ رَمَضَانَ وَكَانَ لَهُ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ حَاجِ الْبَيْتِ

آخر تک یعنے روایت ہی ابن عباس رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑہے روز پنجشنبہ کے درمیان مین ظہر اور عصر کے دو رکعت اور پڑھے اول رکعت مین الحمد ایکبار اور آیۃ الکرسی سو بار اور دوسری رکعت مین بعد الحمد کے قل ہو اللہ احد سو بار اور بعد فراغت نماز کے درود بھیجے اوپر میرے سو بار عطا کریگا اسکو اللہ تعالے ثواب مانند اسکے کہ روزے رکھے اسنے یعنے رجب مین اور شعبان مین اور رمضان مین اور ہوویگا واسطے اسکے ثواب مثل حاجیان کعبہ کے اور لکھا جاتا ہی وہ نزدیک اللہ تعالے کے ایمان والا اور دیجاتی ہین اسکو نیکیان اللہ کی طرف سے بعدد مومنین کے یعنے جو ایمان لائے ہین اور لکھا جاتا ہی وہ اللہ کے نزدیک متقی کل والون مین سے اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص درود بھیجے اوپر میرے اس شب مین یعنے شب جمعہ مین ہزار بار بیشک دیکھیگا وہ مجھکو خواب مین اور عطا کریگا اسکو اللہ تعالے نعمت دنیا مین کہ پھر نہ محتاج ہوگا وہ کسی کا اور فرمایا حضرت امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ سے کہ جسنے پڑہا اس درود شریف کو شب جمعہ مین بعد نماز عشا کے ہزار مرتبہ اور پھر اسی جگہ سو جاوے مگر یہ تصور اپنے دل مین کر لیوے کہ مین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی مجلس مین بیٹھا ہون اور دیکھتا ہون جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو بیشک دیکھیگا حضرت کو خواب مین یہانتک کہ پڑھے اسکو چند روز درود شریف یہ ہی اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدِ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ اتفاق کیا ہی تمام اولیاء کرام نے چنانچہ فرماتے ہین حضرت غوث الثقلین شاہ عبد القادر جیلانی قدس سرہ کہ دیکھا ہمنے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب مین اسی درود شریف کی برکت سے جو ذکر کیا گیا ہی **فصل آٹھوین بیچ فضیلت نماز یوم الجمعہ کے** حدیث شریف مین وارد ہی کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ وسلم نے کہ نہین کوئی بندہ مومن

کہ اُٹھے روز جمعہ کے اُسوقت کہ بلند ہووے آفتاب مقدار نیزے کے یا پہلے اس سے پس وضو کرے اور پھر
پڑھے نماز ضحی کی دو نفل یا چہار نفل از روی ایمان کے ثواب جانکر پس لکھتا ہے اللہ تعالے واسطے اُسکے
دو۲۰۰سو نیکی اور دور کرتا ہے اللہ تعالی اُس سے دو۲۰۰سو بدی اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے
چار رکعت نفل وقت بلند ہونے آفتاب کے عطا کریگا اُسکو اللہ تعالی دن قیامت کے چار سو درجے جنت مین
اور جو کہ پڑھے اُسی وقت آٹھ رکعت دیویگا اُسکو خدا تعالے بہت درجے اعلی جنت مین اور بخشے گا
اُسکے تمام گناہ اور جو کہ پڑھے بارہ رکعت اُسی وقت لکھتا ہے اللہ تعالی اُسکے واسطے دو ہزار نیکی اور دور
کرتا ہے اُس سے اُتنے گناہون کو اور پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین تین بار عن
اَبِی هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
مَنْ صَلّٰی صَلٰوةَ الصُّبْحِ یَوْمَ الْجُمُعَةِ فِی جَمَاعَةٍ ثُمَّ جَلَسَ فِی الْمَسْجِدِ یَذْکُرُ اللّٰهَ تَعَالٰی حَتّٰی تَطْلُعَ
الشَّمْسُ کَانَ لَهٗ فِی الْفِرْدَوْسِ سَبْعُوْنَ دَرَجَةً یعنے روایت ہے ابی ہریرہ رضی اللہ تعالے عنہ نے کہا فرمایا رسول
صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے نماز صبح کی دن جمعہ کے جماعت سے پھر بیٹھے مسجد مین یاد کرے اللہ کو یہانتک
کہ نکل آوے آفتاب اور بلند ہووے پس ہین واسطے اُسکے ستر درجے جنت مین کہ فرق درمیان مین دو دو
درجون کے اتنا ہے کہ دوڑے سوار گھوڑیکا ستر برس تک قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
مَنْ صَلّٰی صَلٰوةَ الْجُمُعَةِ فِی جَمَاعَةٍ فَکَانَ لَهٗ فِی الْفِرْدَوْسِ خَمْسُوْنَ دَرَجَةً آخر حدیث تک یعنے
فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے نماز جمعہ کی جماعت سے پس واسطے اُسکے ہے جنت مین
پچاس درجے کہ رستہ اُسکا درمیان دو درجون کے اتنا ہے کہ دوڑے سوار گھوڑے کا پچاس برس
تک اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَلَّی الْعَصْرَ فِی الْجَمَاعَةِ فَکَاَنَّمَا
اَعْتَقَ ثَمَانِیَةً مِنْ وَلَدِ اِسْمٰعِیْلَ یعنے جو پڑھے نماز عصر کی جماعت سے پس گویا کہ
آزاد کیے اُسنے آٹھ آدمی حضرت اسمعیل کی اولاد سے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے

مَنْ صَلّٰی صَلٰوۃَ الْمَغْرِبِ فِیْ جَمَاعَۃٍ فَکَاَنَّمَا حَجَّ حَجَّۃً مَبْرُوْرَۃً وَعُمْرَۃً مُتَقَبَّلَۃً یعنے جوکوئی نماز پڑھے مغرب کی جماعت سے دن جمعہ کے پس گویا کہ حج کیے اُسنے حج پاک مقبول اور عمرے قبول کیے گئے اُسکے وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُمَا قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰی یَوْمَ الْجُمُعَۃِ مَا بَیْنَ الظُّہْرِ وَالْعَصْرِ رَکْعَتَیْنِ یَقْرَءُ فِی اَوَّلِ رَکْعَۃٍ فَاتِحَۃَ الْکِتَابِ وَاٰیَۃَ الْکُرْسِیِّ مَرَّۃً وَخَمْسًا وَعِشْرِیْنَ مَرَّۃً قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ وَقُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَرَّۃً وَفِی الرَّکْعَۃِ الثَّانِیَۃِ یَقْرَءُ فَاتِحَۃَ الْکِتَابِ مَرَّۃً وَ قُلْ ھُوَ اللّٰہُ مَرَّۃً وَقُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ عِشْرِیْنَ مَرَّۃً وَقُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَرَّۃً فَاِذَا سَلَّمَ قَالَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّۃَ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ خَمْسِیْنَ مَرَّۃً فَلَا یَخْرُجُ مِنَ الدُّنْیَا حَتّٰی یَرٰی رَبَّہٗ عَزَّوَجَلَّ فِی الْمَنَامِ وَیَرٰی مَکَانَہٗ فِی الْجَنَّۃِ یعنے روایت ہے عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے دن جمعہ کے درمیان ظہر اور عصر کے دو رکعت پڑھے اول رکعت مین الحمد ایکبار اور آیۃ الکرسی ایکبار اور پچیس مرتبہ قل اعوذ برب الفلق اور قل اعوذ برب الناس ایکبار اور دوسری رکعت مین پڑھے الحمد ایکبار اور قل ھو اللہ ایکبار اور قل اعوذ برب الفلق بیس بار اور قل اعوذ برب الناس ایک بار پھر جب سلام دیکر تو کہے لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم پچاس بار پس نہ نکلیگا دنیا سے یعنے نہ مریگا وہ شخص جبتک نہ دیکھیگا رب اپنے کو خواب مین اور دیکھیگا وہ جگہ اپنی جنت مین یہ حدیث غنیہ مین ہے اور روایت ہے کہ آیا ایک عرابی پاس حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے اور کہا کہ یا رسول اللہ مین دور رہتا ہون مدینہ سے اور قادر نہین ہوتا مین اُسپر کہ پڑھون مین نماز جمعہ کی مدینہ مین اگر بسبب دوری کے پس راہ دکھلاؤ مجھکو یا رسول اللہ کہ ثواب پاؤن مین مانند نماز جمعہ کے پھر فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اے اعرابی جسوقت کہ ہووے دن جمعہ کا پس پڑھ تو دو رکعت وقت بلند ہونے آفتاب کے اور پڑھ ہر رکعت اول مین الحمد کے بعد قل اعوذ برب الفلق ایکبار اور دوسری مین

قل اعوذ برب الناس ایکبار پھر بعد سلام کے پڑھ سات بار آیۃ الکرسی پھر پڑھ تو آٹھ رکعت چار چار کی
نیت سے اور پڑھ تو ہر رکعت مین بعد الحمد کے سورۂ قل یا ایہا الکافرون ایکبار اور سورۂ قل ہو اللہ پچیس بار
پس جسوقت کہ فراغت پاوے تو نماز اپنی سے پھر کہ تو لَاحَوْلَ وَلَاقُوَّةَ اِلَّابِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْم پھر فرمایا حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ ای اعرابی قسم ہی مجھکو اسکی کہ جسکے قبضے مین جان محمد کی ہی نہین کوئی بندہ
مومن اور مومنہ سے کہ پڑھے روز جمعہ کے اس نماز کو یہانتک کہ ضامن ہوا مین اسکا جنت مین لیجانیکا
اور بخشدیا اسکو اللہ نے اور اسکے والدین کو اگر ہون وہ مسلمان اور پاک ہون شرک سے اور ندا
کرتے ہین اسکو فرشتے نیچے عرش کے کہ ای بندے خدا کے البتہ بخشدیا تجھکو خدا نے فضیلت یوم جمعہ کی
بہت ہی کچھ ہمنے ذکر بھی کر دیا ہی جمعہ کے فضائل مین اللہ توفیق دیوے ہر بھائی مسلمان کو آمین

باب چوتھا راتون کی نمازون کی فضیلت کے بیان مین اور اس باب مین سات فصلین ہین

فصل اول بیچ فضیلت نماز شنبہ کی رات کے عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِکٍ رَضِیَ اللّٰہُ
عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰی لَیْلَۃَ السَّبْتِ بَیْنَ
الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ اِثْنَیْ عَشَرَۃَ رَکْعَۃً بَنَی اللّٰہُ لَہٗ قَصْرًا فِی الْجَنَّۃِ وَکَاَنَّمَا تَصَدَّقَ عَلٰی کُلِّ
مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَۃٍ وَتَبَرَّاَ مِنَ الْیَھُوْدِیَّۃِ وَکَانَ حَقًّا عَلَی اللّٰہِ اَنْ یَّغْفِرَ لَہٗ یعنے روایت ہی انس
بن مالک رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص پڑھے شنبہ کی رات
کو درمیان مغرب اور عشا کے بارہ رکعت اور پڑھے اسمین بعد الحمد کے کوئی سورہ تو بنا کریگا اللہ تعالے
واسطے اسکے ایک مکان جنت مین اور گویا کہ صدقہ دیا اوپر کل مومن اور مومنہ کے اور بیزار ہوا وہ یہودیت
سے اور ہوا حق اوپر خدا تعالے کے یہ کہ بخشے اسکو **فصل دوسری بیچ فضیلت نماز یکشنبہ**
کی شب کے عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِکٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یَقُوْلُ

مَنْ صَلّٰى لَيْلَةَ الْاَحَدِ عِشْرِيْنَ رَكْعَةً يَقْرَءُ فِيْ كُلِّ رَكْعَةٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ خَمْسِيْنَ مَرَّةً وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ مَرَّةً مَرَّةً روایت ہی انس بن مالک رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے یکشنبہ کی رات کو بیس رکعت نماز اور پڑھے ہر رکعت مین الحمد ایکبار اور قل ہو اللہ پچاس بار اور معوذتین ایک ایکبار اور بعد سلام کے پڑھے استغفار سو بار اپنے واسطے اور اپنے والدین کے واسطے اور پھر درود بھیجے اوپر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے سو بار اور پڑھے لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ اور پھر کہے اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ اٰدَمَ صِفْوَةُ اللّٰهِ وَفِطْرَتُهٗ وَاِبْرَاهِيْمَ خَلِيْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمُوْسٰى كَلِيْمُ اللّٰهِ وَعِيْسٰى رُوْحُ اللّٰهِ وَمُحَمَّدٌ حَبِيْبُ اللّٰهِ اور دعا مانگے اللہ تعالے سے البتہ قبول کیجاویگی دعا اسکی اور پایا اسنے ثواب بیشمار اور داخل کریگا اسکو اللہ جنت مین ہمراہ نبیون کے

فصل تیسری بیچ فضیلت نماز دوشنبہ کی رات کے

عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰى فِيْ لَيْلَةِ الْاِثْنَيْنِ اَرْبَعَ رَكْعَاتٍ يَقْرَءُ فِي الرَّكْعَةِ الْاُوْلٰى اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ عَشْرَ مَرَّةٍ وَفِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ عِشْرِيْنَ مَرَّةً وَفِي الرَّكْعَةِ الثَّالِثَةِ بَعْدَ الْحَمْدِ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ ثَلٰثِيْنَ مَرَّةً وَفِي الرَّكْعَةِ الرَّابِعَةِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ اَرْبَعِيْنَ مَرَّةً ثُمَّ تَشَهَّدَ وَسَلَّمَ وَبَعْدَهٗ قَرَءَ قُلْ هُوَ اللّٰهُ خَمْسًا وَسَبْعِيْنَ مَرَّةً وَاسْتَغْفَرَ اللّٰهَ لِنَفْسِهٖ وَلِوَالِدَيْهِ خَمْسًا وَسَبْعِيْنَ مَرَّةً وَصَلّٰى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَمْسًا وَسَبْعِيْنَ مَرَّةً ثُمَّ سَاَلَ حَاجَتَهٗ فَكَانَ حَقًّا عَلَى اللّٰهِ اَنْ يُّعْطِيَهٗ سُؤَالَهٗ روایت ہی حضرت انس بن مالک رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے پیر کی رات کو چار رکعت اور پڑھے اول رکعت مین

الحمد ایکبار اور قل ہو اللہ دس بار اور دوسری رکعت مین بعد الحمد کے قل ہو اللہ احد بیس بار اور تیسری
رکعت مین بعد الحمد کے سورۂ اخلاص تیس بار اور چوتھی رکعت مین سورۂ اخلاص چالیس بار پھر
تشہد پڑھے اور سلام دیوے اور بعد سلام کے پڑھے سورۂ اخلاص پچھتر بار استغفار چاہے خدا تعالے
سے اپنے واسطے اور اپنے مان باپ کے واسطے پچھتر بار اور درود بھیجے اوپر رسول اللہ صلے اللہ
علیہ وسلم کے پچھتر بار پھر کچھ طلب کرے اپنے رب سے حاجت اپنی پس ہی حق اوپر اللہ تعالی کے
کہ دیوے اسکو حاجت اسکی یعنے جو دعا مانگیگا قبول ہوگی دعا اسکی اور اس نماز کو صلوۃ الحاجت
بھی کہتے ہین وَعَنْ اَبِیْ اُمَامَۃَ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ
وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰی لَیْلَۃَ الْاِثْنَیْنِ رَکْعَتَیْنِ یَقْرَءُ فِیْ کُلِّ رَکْعَۃٍ فَاتِحَۃَ الْکِتَابِ مَرَّۃً
وَقُلْ ھُوَ اللّٰہُ اَحَدٌ خَمْسَ عَشَرَ مَرَّۃً وَیَقْرَءُ بَعْدَ التَّسْلِیْمِ خَمْسَ عَشَرَ مَرَّۃً اٰیَۃَ الْکُرْسِیِّ
وَیَسْتَغْفِرُ اللّٰہَ خَمْسَ عَشَرَ مَرَّۃً جَعَلَ اللّٰہُ اِسْمَہٗ فِیْ اَصْحَابِ الْجَنَّۃِ وَاِنْ کَانَ مِنْ اَصْحَابِ
النَّارِ وَغُفِرَ لَہٗ ذُنُوْبُ الْعَلَانِیَۃِ وَکُتِبَ لَہٗ بِکُلِّ اٰیَۃٍ قَرَءَھَا
حَجَّۃً وَعُمْرَۃً وَاِنْ مَاتَ مَا بَیْنَ الْاِثْنَیْنِ اِلَی الْاِثْنَیْنِ مَاتَ شَھِیْدًا
روایت ہے ابی امامہ رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے پیر کی
رات کو دو رکعت پڑھے ہر رکعت مین بعد الحمد کے قل ہو اللہ پندرہ بار اور پھر پڑھے بعد سلام کے
ایۃ الکرسی پندرہ بار اور استغفار پندرہ بار گردانیگا اللہ تعالے نام اسکا جنت کے اصحابون مین اور
اگرچہ ہو وہ اصحاب دوزخ سے اور بخشدیوے اسکے اللہ صاحب نے تمام گناہ ظاہر کے اور لکھا
اللہ صاحب نے واسطے اسکے بدلے مین ہر آیت کے کہ پڑھا اسنے ثواب حج اور عمرہ کا اور اگر مرا وہ
درمیان دوشنبہ کے دوسرے دوشنبہ تک تو مرا شہید **فصل چوتھی بیچ فضیلت**
نماز منگل کی رات کے قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ

مَنْ صَلّٰی لَیْلَةَ الثُّلٰثَاءِ اثْنَیْ عَشَرَ رَکْعَةً یَقْرَءُ فِیْ کُلِّ رَکْعَةٍ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ مَرَّةً وَاِذَا جَآءَ نَصْرُ اللّٰہِ خَمْسَ مَرَّةٍ بَنَی اللّٰہُ لَہٗ فِی الْجَنَّةِ بَیْتًا عَرْضُہٗ وَطُوْلُہٗ وَسَعَ الدُّنْیَا سَبْعَ مَرَّةٍ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے رات کو منگل کی بارہ رکعت پڑھے ہر رکعت مین الحمد ایکبار اور اذا جاء نصر اللہ پانچ بار بنا کریگا اللہ تعالے واسطے اُسکے گھر جنت مین کہ عرض اور طول اُسکا ہوگا مانند وسعت دنیا کے سات حصہ زیادہ **فصل پانچوین بیچ فضیلت نماز بدھ کی رات کے**

قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰی لَیْلَةَ الْاَرْبَعَاءِ رَکْعَتَیْنِ یَقْرَءُ فِیْ اَوَّلِ رَکْعَةٍ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ مَرَّةً وَقُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ عَشَرَ مَرَّةٍ وَفِی الرَّکْعَةِ الثَّانِیَةِ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ مَرَّةً وَقُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ عَشَرَ مَرَّةٍ یَنْزِلُ مِنْ کُلِّ السَّمَآءِ سَبْعُوْنَ اَلْفَ مَلَکٍ یَکْتُبُوْنَ لَہُ الثَّوَابَ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ یعنے فرمایا رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے بدھ کی رات کو دو رکعت پڑھے اول رکعت مین الحمد ایکبار اور قل اعوذ برب الفلق دس بار اور دوسری رکعت مین قل اعوذ برب الناس دس بار اترتے ہین ہر آسمان سے ستر ہزار فرشتے لکھتے ہین واسطے اُسکے ثواب قیامت کے دن تک **فصل چھٹی بیچ فضیلت نماز پنجشنبہ کی رات کے**

عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰی لَیْلَةَ الْخَمِیْسِ مَا بَیْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَآءِ رَکْعَتَیْنِ یَقْرَءُ فِیْ کُلِّ رَکْعَةٍ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ مَرَّةً وَاٰیَةَ الْکُرْسِیِّ خَمْسَ مَرَّاتٍ وَقُلْ هُوَ اللّٰہُ اَحَدٌ خَمْسَ مَرَّاتٍ وَالْمُعَوِّذَتَیْنِ خَمْسَ مَرَّاتٍ فَاِذَا فَرَغَ مِنْ صَلٰوتِہٖ اَسْتَغْفِرُ اللّٰہَ خَمْسَ عَشَرَ مَرَّةً وَجَعَلَ ثَوَابَہٗ لِوَالِدَیْہِ فَقَدْ اَدّٰی حَقَّہُمَا وَاِنْ کَانَ عَاقًّا لَہُمَا اَعْطَاہُ اللّٰہُ مَا یُعْطِی الصِّدِّیْقِیْنَ وَالشُّہَدَآءَ یعنے روایت ہے ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے پنجشنبہ کی رات کو مغرب اور عشا کے درمیان مین دو رکعت نفل پڑھے ہر رکعت مین الحمد ایکبار اور آیۃ الکرسی پانچ بار

اور قل ہو اللہ پانچ بار اور معوذتین پانچ بار پس جسوقت کہ فارغ ہووے نماز اپنی سے پھر پڑھے استغفار
پندرہ بار اور بخشے اُسکا ثواب اپنے مان باپ کو پس تحقیق گویا کہ ادا کیا اُسنے حق مان باپ اپنے کا اگرچہ
ہوون مان باپ اُسکے ناراض اس سے دنیا مین اور عطا کرتا ہی اُسکو اللہ تعالے وہ چیز جو عطا کی ہی صدیقون
اور شہیدون کو **فصل ساتوین بیچ فضیلت نماز شب جمعہ کے** عَنْ جَابِرِ بْنِ
عَبْدِ اللّٰہِ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰی لَیْلَۃَ
الْجُمُعَۃِ بَیْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ اثْنَتَیْ عَشَرَ رَکْعَۃً یَقْرَءُ فِیْ کُلِّ رَکْعَۃٍ فَاتِحَۃَ الْکِتَابِ
وَقُلْ ھُوَ اللّٰہُ اَحَدٌ عَشَرَ مَرَّۃً فَکَاَنَّمَا عَبَدَ اللّٰہَ تَعَالٰی اثْنَتَیْ عَشَرَ سَنَۃً وَصَامَ
نَہَارَھَا وَقَامَ لَیْلَھَا روایت ہی حضرت جابر رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے شب جمعہ مین درمیان مغرب اور عشا کے بارہ رکعت نفل اور پڑھے ہر رکعت مین
الحمد ایکبار اور قل ہو اللہ احد دس بار پس گویا کہ عبادت کی اُسنے اللہ کی بارہ برس اور روزے
رکھے اُسنے اللہ کے تمام دنون اور قائم ہوا وہ واسطے عبادت کے تمام راتون وَرُوِیَ عَنْ کَثِیْرِ
بْنِ سَلَمَۃَ عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِکٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ
مَنْ صَلّٰی لَیْلَۃَ الْجُمُعَۃِ صَلٰوۃَ الْعِشَاءِ الْاٰخِرَۃِ فِیْ جَمَاعَۃٍ وَصَلّٰی بَعْدَھَا رَکْعَتَیْنِ السُّنَّۃَ
ثُمَّ صَلّٰی بَعْدَھَا عَشَرَ رَکْعَۃٍ یَقْرَءُ فِیْ کُلِّ رَکْعَۃٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ مَرَّۃً وَقُلْ ھُوَ اللّٰہُ مَرَّۃً وَالْمُعَوِّذَتَیْنِ
مَرَّۃً مَرَّۃً ثُمَّ اَوْتَرَ بِثَلَاثِ رَکْعَاتٍ وَنَامَ عَلٰی جَنْبِہِ الْاَیْمَنِ وَوَجْھُہٗ
اِلَی الْقِبْلَۃِ فَکَاَنَّمَا اَحْیَا لَیْلَۃَ الْقَدْرِ روایت ہی کثیر بن سلمہ رض سے اور روایت ہی
انس بن مالک رض سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے شب جمعہ کو نماز عشا کی ساتھ
جماعت کے اور پڑھے بعد اُسکے دو رکعت سنت پھر پڑھے بعد سنتون کے دس رکعت پڑھے
ہر رکعت مین الحمد ایکبار اور قل ہو اللہ دس بار اور معوذتین ایک ایکبار پھر پڑھے وتر تین رکعت

اور پھر سوئے اپنے پہلو سے راست تپے کے اور منہ کرے طرف قبلہ کے پس گویا کہ زندہ کیا اُسنے شب قدر کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اَکْثِرُوْا مِنَ الصَّلٰوۃِ عَلَیَّ فِی لَیْلَۃِ الْغَرَّاءِ وَالْیَوْمِ الْاَزْھَرِ لَیْلَۃِ الْجُمُعَۃِ وَیَوْمِ الْجُمُعَۃِ یعنے حضرت نے فرمایا ہو کہ کثرت کرو تم زیادہ درود شریف کی اوپر میرے روشن رات مین اور روشن دن مین یعنے وہ شب جمعہ کی ہو اور وہ دن جمعہ کا ہو یا اللہ یا کریم ہر بھائی مسلمان کو توفیق عمل خیر کی عنایت فرما آمین ثم آمین

باب پانچوان کلمہ لا آلہ الا اللہ کی فضیلت مین اور اوعیات وغیرہ کے ذکر مین

اب جاننا چاہیے کہ کل فضائل نمازون کے مین لکھ چکا ہون مگر بعد نمازون کے کچھ وظائف اور دعا بھی پڑھنا ضرور مناسب ہو سو اب ہم وہ دعائین کہ جو کتابون مین وارد ہین اس کتاب مین لکھتے ہین اللہ تعالی اُسکے پڑھنے کی مومنون کو توفیق دے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہین خبر دی مجھکو جبرئیل نے کہ ای محمد اللہ تعالی فرماتا ہو کہ نہین بھیجا مینے ای محمد اوپر زمین کے موافق کلمہ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ کے اور اس کلمہ سے قائم کیے گئے زمین اور آسمان اور پہاڑ اور درخت اور خشکی اور تری اور حدیث شریف مین آیا ہو کہ یہ کلمہ اخلاص کا ہو اور یہ کلمہ اسلام کا ہو اور یہ کلمہ رحمت کا ہو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ کلمہ شفاعت کا ہو اور لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ کلمہ نجات کا ہو اور لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ کلمہ بخشش کا ہو اور فرمایا حضرت صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ اگر رکھا جاوے کلمہ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ ایک پلہ مین میزان کے اور رکھے جاوین تمام آسمان اور زمین دوسرے پلہ مین میزان کے البتہ بھاری ہوویگا پلہ کلمہ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ اور لکھا ہو کہ جب کوئی مومن کلمہ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ کہتا ہو تو اللہ جل شانہٗ فرماتا ہو کہ اِنِّیْ اَنَا اللّٰہُ لَا اِلٰہَ اِلَّا اَنَا یعنے تحقیق مین ہون رب تمھارا کوئی نہین لائق بندگی کے مگر مین چنانچہ آیا ہو کہ ایک روز رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوپر منبر کے بیٹھکر وعظ فرماتے تھے ایک اعرابی

اور کہا کہ یا رسول اللہ مین بہت گنہگار ہون اور حد سے زیادہ مین نے گناہ کیے ہین پیغمبر علیہ السلام نے فرمایا کہ ای
اعرابی گناہ تیرے زیادہ ہین یا تارے آسمان کے اعرابی نے عرض کی کہ یا رسول اللہ میرے گناہ
زیادہ ہین پھر پوچھا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ ای اعرابی گناہ تیرے زیادہ ہین یا برگ درختان کہ
جو اوپر تمام زمین کے ہین عرض کی کہ یا رسول اللہ میرے گناہ برگ درختون سے بھی زیادہ ہین پھر فرمایا حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ ای اعرابی تیرے گناہ زیادہ ہین یا رحمت خدا کی زیادہ ہی تیرے گناہون سے اعرابی نے
عرض کی کہ یا رسول اللہ اگرچہ میرے گناہ بہت ہین مگر رحمت خدا تعالے کی میرے گناہون سے بھی
زیادہ ہی پھر فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ کہہ لا الٰہ الا اللہ اور زور سے پڑھو اسکو ساتھ
محبت کے پس پڑھا اسنے یہ کلمہ آواز سے پھر فرمایا حضرت صلے اللہ علیہ وسلم نے اسکو واسطے نماز کے کہ پڑھا کر
تو نماز جماعت سے پھر پڑھا کر تو اس کلمہ کو بیشک اللہ بخشیگا تیرے گناہون کو اور کتاب مین ہی کہ کلمہ بمنزلہ
تلوار تیز کے ہی پس جسنے لیا اس تلوار تیز کو ہاتھ مین نہین آنیکا پاس اسکے کوئی دشمن اسکا پس مومنون کی
تلوار کلمہ لا الٰہ الا اللہ ہی جسکی زبان پر یہ کلمہ ہوگا آگ جہنم کی اس سے کوسون بھاگ جاویگی اور یہ بھی
جاننا چاہیے کہ تلوار اسکو کہتے ہین کہ جسکی دھار تیز ہووے اور زنگ بھی نہ لگا ہووے اور اگر دھار اسکی
نہین اور زنگ بھی اسپر بہت ہی یہانتک کہ کچھ کاٹ نہین کرتی ہی تو وہ تلوار کس کام کی اس سے دشمن
کوئی نہین ڈریگا پس اگرچہ کلمہ بمنزلہ تلوار کے ہی مگر جبتک کہ اس کلمہ کی دھار تیز نہ کروگے نماز سے اور
عبادت وغیرہ سے تو پھر یہ تلوار کس کام کی ہوگی چنانچہ اہل تصوف فرماتے ہین کہ دور کرو زنگ تلوار
اپنی کا ساتھ عبادت کے اور تیز کرو اسکی دھار کو ساتھ نماز اور روزے کے پس البتہ کوئی دشمن
نہین آویگا پاس تمھارے خوف سے اس تلوار کے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی کہے
لا الٰہ الا اللہ کو رات اور دن مین بہت دفع کریگا اللہ تعالی اس سے گناہون کو اور فرمایا رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جنت کی کنجی ہی لا الٰہ الا اللہ اور کھولیجاوینگے واسطے اسکے آٹھون دروازے

جنت کے کہ جسنے کثرت کی لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ کی اور فرمایا کہ خزانہ عرش کا ہے لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ اور فرمایا حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی بعد نماز کے سو بار کہے لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ کو البتہ وہ جنتی ہے اور فرمایا رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو دیکھے کسی چیز عجیب کو تو کہے لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ تو گویا صدقہ دیا اسنے اللہ کی راہ
مین اس روز اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی اٹھے اور کہے لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ پس پایا
اسنے ثواب بہت مگر وہ مشرک نہو اگر مشرک کہے لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ اور پھر طرف شرک کے رجوع ہووے تو عذاب
کیا جاویگا وہ دوزخ مین اور نہین بخشیگا اللہ شرک کو مگر جو شرک سے توبہ کرے اور روایت ہے عبد اللہ
بن عمر ابن العاص رضی اللہ عنہ سے کہ پانچ چیزین ہین کہ جسمین ہون وہ پانچ چیزین تو سعید ہو گا اول
یہ کہ کہتا رہے لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ ساعت بساعت اور جب مبتلا ہو کسی بیماری مین یا
کسی بلا مین تو کہے اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْنَ اور جب پیش آوے اسکو کوئی امر ناخوش تو کہے
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّۃَ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ اور جب دی جاوے کوئی نعمت تو کہے اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ
اور جب شروع کرے کوئی کام تو کہے بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اور جب صادر ہووے
اس سے کوئی گناہ تو کہے اَسْتَغْفِرُ اللّٰہَ وَاَتُوْبُ اِلَیْہِ اور بہت سی حدیثین اور روایتین ذکر اللہ کی
فضیلت مین آئی ہین اور بزرگون سے ذکر اللہ کی کثرت اور حرص مین بہت کچھ منقول ہین
چنانچہ آیا ہے کہ ایک بزرگ وقت مونڈانے لبون کے کچھ پڑھتے تھے حجام نے کہا کہ حضرت ٹھہر جاؤ
ایسا نہو کہ ہونٹ کٹ جاوے انھون نے کہا کہ ہونٹ کا کٹ جانا میرے نزدیک بہتر ہے ذکر اللہ کے
ترک سے اور کتاب مین ہے کہ ایک بزرگ تھے انھون نے روٹی کھانی چھوڑ دی تھی ستو بنا کے
رکھے تھے کہ جلدی سے پیکر ذکر اللہ مین مشغول ہو جایا کرونگا روٹی کھانے مین دیر تک ذکر اللہ سے
باز رہنا پڑتا ہے اور ذکر اللہ منحصر کچھ کلمون اور تسبیحات وغیرہ ہی پڑھنے پر نہین ہے بلکہ جو اوامر بجا لاتا ہے
اور ممنوعات شرع سے بچتا ہے وہ ہی ذکر اللہ کا ہے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی ہزار بار کہے

لا الٰہ الا اللہ اللہ تعالی اُسکو سات چیز عنایت فرماوے اوّل تو سکرات موت اُسپر آسان ہووے اور
دوسرے دنیا سے باایمان جاویگا اور تیسرے اُسکی قبر کشادہ ہوگی اور چوتھے منکر نکیر کو اچھی
صورت مین دیکھیگا پانچوین نامہ اعمال اُسکے داھنے ہاتھ مین دن قیامت کے دیے جاوینگے اور چھٹے
پلہ میزان کا اُسکی نیکیون سے بھاری ہوگا اور ساتوین پل صراط سے مانند برق کے گذریگا اور
فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کہے لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین ہر روز سو بار پس
ہووے امان اُسکو فقر سے اور وحشت ہوگی اُسکو قبر مین اور ہوگا غنی دل اُسکا اور داخل ہوگا وہ جنت
مین اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ لوگو جاری رکھو تم اپنی زبان کو ساتھ کلمہ لا الٰہ الا اللہ
کے پس ہر ساعت اور لحظہ اپنے پروردگار کو یاد کرے اُسسے ہرگز نہ غافل ہووے چنانچہ اللہ صاحب نے
فرمایا ہے یا ایھا الذین آمنوا اذکروا اللہ ذکرا کثیرا و سبحوہ بکرۃ و اصیلا یعنے اے ایمان والو یاد کرو
اللہ کو بہت سی یاد اور پاکی بولو اُسکی صبح اور شام یعنے یاد کرو اللہ کو بہت سا یاد کرنا رات کو اور دن کو
جنگل مین اور دریا مین اور صحت اور بیماری مین اور پوشیدہ اور ظاہر مین اور مجاہد صحابی فرماتے ہین کہ
ذکر کثیر یہ ہے کہ نہ بھولے اُسکے تئین کبھی اور حضرات صوفیہ کرام نے کہا ہے کہ ذکر کثیر یہ ہے کہ بیچ مراقبہ
اور مشاہدہ حق کے مستغرق ہووے اور اُسکے غیر کو بھلا دیوے حضرت مولانا روم فرماتے ہین ؎ ہر آنکہ
غافل از حق یکزمان ست + در آندم کافرست اما نہان است + اور بکرہ کہتے ہین اول روز کو
اور اصیل کہتے ہین آخر روز کو خاص کیے گئے ہین یہ دونون وقت ساتھ ذکر کے اسلیے کہ ملائکہ رات کے
اور ملائکہ دن کے جمع ہوتے ہین اُنمین اور مراد تسبیح سے سبحان اللہ وبحمدہ ہے اور ایک روایت
مین یون بھی آیا ہے کہ کہو تم سبحان اللہ والحمد للہ ولا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر ولا حول
ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم اور بعضون کے نزدیک تسبیح بکرہ سے نماز فجر مراد ہے اور تسبیح اصیل سے
نماز ظہر اور عصر اور مغرب اور عشا مراد ہے پس جاننا چاہیے کہ بعد ہر نماز کے سبحان اللہ وبحمدہ ضرور پڑھے

اور یہ نہایت عمدہ وظیفہ ہی نقل ہی کہ جب بخت نصر نے بیت المقدس کو خراب کیا اور حضرت دانیال کو قید
کرکے لیگیا ہر بار انکو تکلیف اور عذاب دیتا تھا ہر بار کہتے تھے الحمد للہ علی کل حال پھر اُس ملعون نے
اُس نبی کو آگے دو شیرون کے ڈال دیا تو وہ شیر اُنکی خدمت کرنے لگے پھر بخت نصر نے حضرت دانیال
نبی کو کوئین مین ڈالا اور اُسکی بند کیا کرتے تھے یہانتک کہ حضرت دانیال علیہ السلام نے اُس بلا کو
نفرت جانا ایک روز حضرت کو کوئین مین خواہش کھانیکی ہوئی حقتعالے نے حضرت ارمیا پیغمبر
علیہ السلام کو وحی کی کہ اے ارمیاؑ واسطے دانیال کے کھانا پکا اور واسطے اُسکے لیجا حضرت ارمیا نے مناجات
کی کہ الٰہی مین بندہ تیرا ملک شام مین ہون اور بھائی دانیال علیہ السلام اوپر زمین بابل کے ہین کھانا
کسطرح لیجاؤنگا حکم ہوا کہ ارمیا موجود کرنا کھانیکا کام تیرا اور پہونچا دنیا پاس اُنکے کام
ہمارا ہی پس جب کھانا تیار ہوا اللہ تعالے نے ایک ٹکڑا ابر کا پاس حضرت ارمیا کے بھیجا کہ اس ابر کے
اوپر بیٹھو پھر بیٹھ گئے ارمیا اوپر ابر کے اور کھانا اپنے ہاتھ پر کھانا پھر پہونچے حضرت ارمیا علیہ السلام
پاس اُس کوئین کے جسمین حضرت دانیال علیہ السلام تھے پس کہا حضرت دانیالؑ علیہ السلام نے کہ کون ہی
اوپر کوئین کے کہ دوست کے نام لینے سے روکتا ہی جواب دیا کہ مین برادر تیرا ارمیا ہون دانیال
نے کہا کہ اے ارمیا کیا مجھکو میرے ربنے یاد کیا ہی کہا کہ ہان پس آپ نے پڑھی یہ دعا خوشی مین آکر
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَا یَنْسَانَا مَنْ ذَکَرَہٗ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ مَنْ وَثِقَ بِہٖ کَفَاہُ وَلَمْ یَسْعَلْہُ اِلٰی غَیْرِہٖ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ یُجَازِیْ بِالْاِحْسَانِ اِحْسَانًا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ یَجْزِیْ الصَّبْرَ نَجَاتًا
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ یَکْشِفُ الضُّرَّ بَعْدَ الْکَرْبِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ ھُوَ رَجَاءُنَا حِیْنَ
یَنْقَطِعُ الْحِیَلُ عَنَّا جب یہ دعا حضرت دانیال علیہ السلام نے پڑھی اُسی وقت دشمن کے ہاتھ سے
نجات پائی پس چاہیے کہ یہ دعا بعد ہر نماز کے پڑھے نجات دیگا اُسکو اللہ تعالیٰ تمام بلیات دینی اور
دنیاوی سے اور آدمی کو اپنے گناہون کی طرف بھی خیال کرنا چاہیے کہ مینے کتنے گناہ کیے اور ان گناہون کے

دفعیہ کے واسطے کچھ علاج بھی کرنا چاہیے جیسا کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ لوگون علاج کرو اپنے گناہون کا ساتھ استغفار کے اور توجہ کے اور بچو تم گناہون سے یعنے بعد نماز کے چاہیے کہ ضرور پڑھے استغفار روشن بار اور پھر مغفرت چاہے اپنے رب سے اپنے گناہون کی حدیث شریف مین آیا ہے کہ پڑھو تم یہ استغفار اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ غَفَّارُ الذُّنُوْبِ اَتُوْبُ اِلَیْهِ بخشیگا اللہ تعالی اُسکے تمام گناہون کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے اس استغفار کو اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ بخشیگا اللہ تعالی اُسکے تمام گناہون کو اور یہ سید الاستغفار ہے اَللّٰهُمَّ اَنْتَ رَبِّیْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ خَلَقْتَنِیْ وَاَنَا عَبْدُكَ وَاَنَا عَلٰی عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ وَاَعُوْذُبِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ وَاَبُوْءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَیَّ وَاَبُوْءُ لَكَ بِذَنْبِیْ فَاغْفِرْلِیْ فَاِنَّهٗ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ جو کہ اس دعای سید الاستغفار کو ہمیشہ پڑھے ثواب بہت ہے اور اگر اس روز یا اس رات کو مرا تو شہید مرا الٰہی ہم سب کو صراط المستقیم پر قائم رکھ آمین ثم آمین برحمتک یا ارحم الرحمین

خاتمۃ الطبع

بعد تحمید خدا و نعت رسول اکرم ✽ اہل بیان کو چھپنے کی بشارت ہے رقم ✽ کہ ان دنون ایک رسالہ نادر سود مند خاص و عام نفع بخش انام جسکا نام فضائل الشہور والصیام فی اوراد اللیالی والایام ہے اس رسالہ مین پانچ باب ہین پہلے باب مین فضیلت بارہ مہینون کی بارہ فصلون مین مرقوم ہے دوسرے باب مین فضائل جمعہ و غسل جمعہ و روزہ ایام بیض کے مسطور ہین تیسرے باب مین ایام ہفتہ کی نمازون کا مذکور ہے چوتھے باب مین فضائل راتون کی نمازون کے ہین پانچوین باب مین فضیلت کلمۂ طیبہ و اوراد و وظائف و دعائین جو حدیثون سے ثابت ہین بشرح و بسط رقم پذیر ہین تصنیف عالم باعمل فاضل اکمل مولوی محمد رمضان صاحب حنفی المذہب مجددی جنکی تصنیفات سے مثل غنیۃ الطالبین و رشید المومنین وغیرہ کے بہت کتابین ہین بنظر خواہش مزید شایقین مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکھنؤ مین ماہ چہارم یعنی ماہ جون ۱۸۷۰ء مطابق ماہ شوال المکرم ۱۲۸۷ھ میں پیرایہ انطباع سے آراستہ ہوا۔

کتب خانہ جامعہ عثمانیہ